اسرار آل محمد علیهم السلام

ترجمه

کتاب سلیم بن قیس هلالی

متوفای ۷۶ هجری

اولین کتاب حدیثی و تاریخی از قرن اول اسلام

تحقیقی درباره کتاب و مؤلف، متن مقابله شده با ۱۴ نسخه خطی

اسماعیل انصاری زنجانی خوئینی

اسرار آل محمد علیهم السلام

ترجمه

کتاب سلیم بن قیس هلالی

متوفای ۷۶ هجری



اولین کتاب حدیثی و تاریخی از قرن اول اسلام

تحقیق درباره کتاب و مؤلف، متن مقابله شده با ۱۴ نسخه خطی

اسماعیل انصاری زنجانی خوئینی



اسرار آل محمد ﷺ

ترجمهٔ کتاب سُلیم بن قیس هلالی

اسماعیل انصاری زنجانی خوئینی

انتشارات دلیل ما

چاپ بیست و یکم: پاییز ۱۳۹۲

تیراژ : ۵۰۰۰ نسخه

چاپ : نگارش

قیمت : ۲۸/۰۰۰ تومان

شابک : ۷ ـ ۳۳ ـ ۷۵۲۸ ـ ۹۶۴ ـ ۹۷۸

تلفن و نمابر : ۳۷۷۴۴۹۸۸ ـ ۳۷۷۳۳۴۱۳ (۹۸۲۵+)

آدرس: قم، خیابان معلم، مجتمع ناشران

طبقه ششم، واحد ۶۱۲ و ۶۱۳

www.Dalilema.com

Dalilema@yahoo.com



انتشارات دلیل ما

مراکز پخش :

۱) قم، انتهای خیابان صفائیه، بعد از کوچه شمارهٔ ۳۹، پلاک ۷۵۹، طبقه دوم، فروشگاه دلیل ما ، تلفن ۳۷۷۳۷۰۱۱ ـ ۳۷۷۳۷۰۰۱

۲) تهران، خ انقلاب، خ فخررازی، فروشگاه دلیل‌ما، پلاک ۶۱، تلفن ۶۶۴۶۴۱۴۱

۳) مشهد، چهارراه شهداء، ضلع شمالی باغ نادری، کوچه شهید خوراکیان، مجتمع تجاری گنجینه کتاب، طبقه اول، فروشگاه دلیل‌ما، تلفن ۵ ـ ۲۲۳۷۱۱۱۳

سلیم بن قیس هلالی ، ۲ قبل از هجرت ـ ۷۶ ق .

[کتاب سلیم بن قیس . فارسی]

اسرار آل محمد ﷺ : ترجمه کتاب سلیم بن قیس هلالی ، اولین کتاب حدیثی و تاریخی از قرن اول هجری / تألیف ابوصادق سلیم بن قیس هلالی عامری کوفی ؛ ترجمه إسماعیل انصاری زنجانی خوئینی . ـ قم : دلیل‌ما ، ۱۳۸۰ .

۷۸۴ ص . ISBN 978 - 964 - 7528 - 33 - 7

فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا .

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱ . شیعه ـ تاریخ ـ احادیث . ۲ . اسلام ۴ ـ تاریخ ـ احادیث . ۳ . علی بن ابی طالب ﷺ ، امام اول ، ۲۳ قبل از هجرت ـ ۴۰ ق ـ اثبات خلافت . الف . انصاری زنجانی خوئینی ، إسماعیل ، ۱۳۱۲ ـ مترجم . ب . عنوان . ج .عنوان : کتاب سلیم بن قیس . فارسی .

۲۰۴۱ ک ۸ س / ۲۳۹ BP ۲۹۷ / ۵۳

کتابخانه ملی ایران ۱۴۵۷۰ ـ ۸۰ م

اهـداء

به اولین قربانی سقیفه،

و شهیدی که پیشاپیش مادر به استقبال شهادت رفت،

و همچون او قبرش از دوست و دشمن مخفی ماند.

به پیشتاز **شهدای آل محمد** ﷺ،

که بی‌شمشیر خصم زبون را درهم شکست.

به مظلومی که مجال آه هم به او ندادند،

ولی او با بی‌زبانی قاتل روسیاه را تا ابد سرافکنده نمود.

ای آخرین گل نشکفتهٔ **علی و زهرا** علیهما السلام،

و ای پنجمین ثمرهٔ ولایت که پیامبر ﷺ **مُحسنت** نامید،

این سند هزار و چهارصد ساله از مظلومیت پدر دلسوخته

و مادر پهلو شکسته‌ات را به پیشگاه تو تقدیم می‌نمایم.

در این کتاب می‌خوانیم :

مـقـدمـه

متن کتاب

پیشگفتار

- سلیم و کتاب او در یک نگاه
- نام بلند سلیم و کتاب او
- تأثیر انتشار کتاب سلیم در جامعهٔ اسلامی و در میراث فرهنگی اسلام
- مروری بر تحقیق عربی و ترجمهٔ فارسی و اردوی کتاب سلیم
- انگیزه و برنامهٔ کار در ترجمهٔ حاضر
- ترسیمی از کتاب حاضر

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب حاضر، نوشتهٔ مرد شمشیر و قلم، **ابوصادق سُلَیم بن قیس هلالی** رضوان الله علیه است. با نگاهی گذرا به گذشته و حالِ کتاب سلیم، اهمیت **شصت سال** تلاش علمی او روشن می‌گردد، واز این رهگذر وظیفهٔ ما در حفظ این میراث دینی هزار و چهارصد ساله معلوم می‌شود.

سلیم و کتاب او در یک نگاه

سلیم بن قیس در شرایطی اقدام به تألیف این کتاب نمود که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، در جامعهٔ مسلمین جوّ رعب و وحشت و اقدامات پیشگیرانهٔ شدید علیه تدوین حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و ثبت و ضبط تاریخ اسلام و معارف دینی ایجاد شده بود و هر گونه فعالیت در این زمینه ممنوع بود، و در همان حال طبقهٔ حاکم برنامه‌های تحریف و دستبرد به حقایق دین را در پشت نقاب اسلام آغاز کرده بودند.

در چنین شرایطی، این مرد فداکار و مخلص دست بکار تألیف این کتاب شد، و در طول شصت سال توانست حقایق مهمی از حدیث و تاریخ اسلام را جمع آوری کند. او برای تألیف و حفظ کتابش زحمات طاقت فرسایی کشید و سفرهای بسیاری نمود و با افراد زیادی تماس حاصل کرد تا توانست چنین مجموعه‌ای را آماده کند.

شرایط وحشتناک دیگری که سلیم و کتابش در آن قرار داشته‌انـد، روزگـار سـیاه معاویه و یزید و زیاد و ابن زیاد و حجاج و امثالشان بوده که اقدامات اسـاسی بـرای ریشه کن کردن تشیع انجام می‌گرفت. این سلیم بود که گاهی با مخفی شدن و گاهی با تقیه و گاهی گرفتاری در دست دشمن، این گذرگاه‌های خطرناک را پشت سر گذاشت و توانست این امانت عظیم را برای نسل‌های بعد از خود به یادگار گذارد.

چنین فرصت‌هایی کمتر پیش می‌آید که فردی همچون سلیم بتواند از محضر پنج امام یعنی **امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین و امام باقر** ﷺ علوم آل محمد ﷺ را فراگرفته و با اصحاب خاص ایشان همچون سلمان و ابوذر و مقداد در تماس باشد، و از کوچکترین فرصت‌ها حد اکثر استفاده را در راه این هدف نماید.

نام بلند سلیم و کتاب او

اهمیت کار سلیم بن قیس از آنجا معلوم می‌شود که ائمه ﷺ کتابش را تأیید کرده‌اند و این سند افتخار را به او و کتابش داده‌اند. علما و محدثین نیز در نقل و حفظ کتاب او کوشیده‌اند به طوری که اثر جاودان آن در طول هزار و چهار صد سال به عنوان اولین کتاب در تاریخ اسلام باقی مانده است.

اکنون که سلیم عمر خود را وقف راه خدا و پیامبر و ائمه ﷺ نموده و آنچه داشته در این راه فدا کرده، خداوند هم نام او و کتابش را در طول قرن‌ها حفظ کرده و به عنوان یکی از بزرگترین پشتوانه‌های اسلام ثبت نموده است.

سلیم بن قیس هلالی حق عظیمی بر همهٔ ما دارد که این چنین حـقایق دیـنمان را برای ما حفظ نموده است، همانطور که **ابان بن ابی‌عیاش** تـنها نـقل کـنندهٔ کـتاب از مؤلفش نیز حقی بزرگ بر ما دارد که اگر او این امانت سلیم را به خوبی حفظ نمی‌کرد و به دست افرادی امین نمی‌سپرد تاکنون اثری از این کتاب باقی نمانده بود. در هـمین راستا، همهٔ علمایی که در طول **چهارده قرن**، بـهر صـورتی در حـفظ کـتاب اقـدامـی کرده‌اند و زحمتی متحمل شده‌اند، حق خاصی بر ما دارند.

این ما هستیم که باید با نشر و حفظ و مطالعهٔ این کتاب، قدردانی خود را از زحمات آنان نشان دهیم.

تأثیر انتشار کتاب سلیم در میراث فرهنگی اسلام

با توجه به آنچه ذکر شد تأثیر انتشار کتاب سلیم در اجتماع مسلمین ـ چه حال و چه آینده ـ معلوم می‌شود که اگر پایه‌های اعتقادی مردم بر تاریخ و حدیث صحیح بنا شود بسیاری از انحرافات فکری و عملی پیش نمی‌آید و مردم به آسانی راه مستقیم را تشخیص می‌دهند.

در جنبهٔ فرهنگ دینی هم، هرگاه کتاب‌های عرضه شده و مورد مراجعه، کتب ریشه‌دار و اصیل باشند مدارک محکمی برای قوام دین و آبروی آن در مقابل ادیان و مذاهب جهان خواهند بود، و چنین سندهای معتبری است که تشیع را با ابدیت قرین ساخته و سایر فرقه‌های ضلالت را در معرض اضمحلال و نابودی و شرمندگی در مقابل سایر ملل و ادیان قرار داده است.

اکنون که ضرورت تحقیق و معرفی و عرضهٔ هرچه بهتر «**کتاب سلیم بن قیس هلالی**» روشن شد، خوانندهٔ محترم براحتی می‌تواند قضاوت کند که این مرحلهٔ اخیر از ترجمهٔ کتاب سلیم بجا و ضروری بوده و عظمت کتاب و مؤلفش تقاضای چنین اقدامی را داشته است.

انگیزه و برنامهٔ کار در ترجمهٔ حاضر

در اواخر سال ۱۴۱۴ قمری که تحقیق جدید متن عربی کتاب سلیم در سه جلد برای چاپ آماده بود، تصمیم گرفته شد ترجمهٔ کتاب هم مانند متن عربی آن از هر جهت کامل و تمام عیار عرضه شود، تا ریشهٔ محکم و بنیان پایدار این اولین سند شیعه روشن باشد و در عرصهٔ علمی و دینی آن چنان که هست جلوه نماید.

لذا از روی چاپ عربی سه جلدی ترجمهٔ کاملی انجام گرفت. ابتدا مـقدمهٔ آن بـا تنظیمی جدید ترجمه شد، و سپس ترجمهٔ متن کتاب به طور کامل از روی **نسخهٔ مقابله شده با چهارده نسخهٔ خطی** انجام شد، و نسخه بدل‌ها و توضیحات مربوط به فرازهای تاریخی و غیر آن در پاورقی‌ها ذکر شد.

مدارک احادیث هم که در متن عربی به طور جداگانه در جلد سوم آمده در ترجمهٔ فارسی در پایان هر حدیث آورده شد.

آغاز این تصمیم در شب عید غدیر سال ۱۴۱۴ ق بود و در مدت دو سال مراحـل خود را طی کرد و مقارن عید غدیر سال ۱۴۱۶ ق نتیجهٔ آن به صورت کـتاب حـاضر تقدیم گردید.

ترسیمی از کتاب حاضر

کتاب حاضر به سه بخش اصلی تقسیم شده است:

بخش اول: مقدمه

این بخش شامل دو قسمت است:

قسمت اول : خلاصه‌ای از زندگانی سلیم و تاریخچهٔ کتاب.

قسمت دوم : تحقیق و بررسی دربارهٔ کتاب سلیم، که شامل یازده بخش است.

بخش دوم : متن کتاب

این بخش شامل سه قسمت است:

قسمت اول : متن کتاب سلیم طبق نسخه‌های «الف» و «ب» و «ج» و «د».

قسمت دوم : تتمهٔ متن کتاب سلیم طبق نسخهٔ «ج».

قسمت سوم : مستدرکات کتاب سلیم، که از کتب حدیث استخراج شده است.

تذکر این نکته ضروری به نظر می رسد که آنچه در مقدمهٔ کتاب حاضر آورده شده تلخیصی از مقدمهٔ عربی است. لذا کسانی که خواهان تفصیل بیشتر و دستیابی به عین عبارات مدارک هستند به چاپ سه جلدی متن عربی مراجعه نمایند.

به امید آنکه ترجمهٔ حاضر، اثری مثبت در راه احیای علوم آل محمد ﷺ و یاد بزرگ مردی از شاگردان مکتب اهل بیت ﷺ باشد، و بیش از پیش در قلوب شیعیان مؤثر افتد و مورد استفاده قرار گیرد، و باعث هدایت حق جویان در آینده‌های دور و نزدیک گردد.

با آرزوی قبولی از صاحبان ولایت ائمهٔ معصومین ﷺ، چشم امید به توجهات حضرت بقیة الله الاعظم حجة بن الحسن المهدی ارواحنا فداه دوخته‌ایم.

قم، اسماعیل انصاری زنجانی خوئینی
عید غدیر ۱۴۱۶ هجری قمری
اردیبهشت ماه ۱۳۷۵ شمسی

مقــدمـه

قسمت اول : زندگانی سلیم و تاریخچهٔ کتاب

قسمت دوم : تحـقیـق دربـارهٔ کتـاب سلیـم



قسمت اول

زندگانی سلیم و تاریخچهٔ کتاب

آنچه در این قسمت به عنوان روزشمار زندگی سلیم و تاریخچهٔ کتاب او ذکر می‌شود، اکثراً از کتاب خود او گرفته شده و مطالب بسیاری هم از کتب رجالی و تاریخی و حدیثی استفاده شده است، که در پاورقی‌ها و نیز در بخش دوم مقدمه ذکر خواهد شد.

ابوصادق سلیم بن قیس هلالی عامری کوفی[1]، از اصحاب خاص امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین علیهم السلام است و محضر امام باقر علیه السلام را هم درک کرده است.[2]

او از اقدم علمای شیعه و بزرگان اصحاب ائمه علیهم السلام و مورد وثوق آنان بوده و نزد ایشان از محبوبیت خاصی برخوردار بوده است.

کتاب سلیم به عنوان اولین کتاب در موضوع حدیث و تاریخ است که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله تألیف شده، و با گذشتِ چهارده قرن محفوظ مانده و به دست ما رسیده است.

ولادت و نَسَب سلیم و اوایل زندگی او

سلیم از طایفهٔ **بنی هلال بن عامر** است که از فرزندان حضرت اسماعیل بن ابراهیم خلیل الله علیه السلام بوده و در نواحی حجاز سکنی داشته‌اند و بعدها به شام و عراق آمده‌اند.[3]

---

۱. نام کامل سلیم با این خصوصیات در کتاب‌های زیر مذکور است: رجال برقی: ص ۴. فهرست شیخ طوسی: ص ۸۱. رجال نجاشی: ص ۶. خلاصة الاقوال: ص ۸۲. عوائد الایام: ص ۲۹۰. ضوابط الاسماء: ص ۳۹. روضات الجنات: ج ۴ ص ۶۵.

۲. رجال برقی: ص ۴ و ۷ و ۸ و ۹. رجال شیخ طوسی: ص ۴۳ و ۶۸ و ۷۴ و ۹۱ و ۱۲۴. فهرست ابن ندیم: ص ۲۷۵. خلاصة الاقوال: ص ۸۳.

۳. معجم قبائل العرب: ج ۳ ص ۱۲۲۱. اللباب: ج ۳ ص ۳۹۶.

ولادت سلیم **دو سال قبل از هجرت** در مـنطقهٔ کـوفه بـوده[۱]، و او هـنگام وفـات پیامبر ﷺ دوازده سال داشته است.

سلیم در زمان حیات پیامبر ﷺ و نیز بعد از آن حضرت در زمان حکومت ابوبکر در مدینه نبوده، و در جریانات سقیفه و شهادت حـضرت زهـرا ؑ شـخصاً حـضور نداشته است. او در سنین نوجوانی که در حدود **پانزده سال** داشته در اوایل حکومت عمر و قبل از سال شانزدهم هجرت وارد مدینه شده است.[۲]

سلیم در جو حاکم بعد از پیامبر ﷺ

سلیم با ورود به مدینه متوجه جو حاکم و شرایط فرهنگی و علمی آن دورهٔ خاص گردید. مردمی که اهل بیت پیامبرشان را رها کرده و بابِ مدینهٔ علم، امیرالمؤمنین ؑ را خانه نشین نموده بودند، و راه جهل را پیش گرفته به جاهلیت بر می‌گشتند.

از سوی دیگر حاکمین غاصب، سیاست منع شدید از نقل و جمع و تدوین سنت پیامبر ﷺ را مطرح کرده بودند تا مردم را به کلی از دین و معارف آن بیگانه نـمایند، و فقط نامی از اسلام بر جامعهٔ مسلمین حاکم باشد.

این وضع که در زمان ابوبکر ایجاد شده بود، در حکومت عمر شدت یافت و اقدام به حبس و تأدیب عاملین نشر معارف دینی نمود و نوشته‌های آنان سوزانده شد. سلیم بن قیس در سنین نوجوانی، وارد چنین جوّ تاریک و رعب آوری شد.

---

۱. تاریخ ولادت سلیم از آنجا به دست می‌آید که سلیم در حدیث ۳۴کتاب تصریح مـی‌کند کـه در آخـرین روزهای جنگ صفین در سال ۳۸ هجری چهل سال داشته است. در نتیجه سال تولد او، دو سال قبل از هجرت می‌شود. برای دستیابی به تاریخ دقیق جنگ صفین به کتاب «صفین» نصر بن مزاحـم: ص ۴۷۳ مراجعه شود.

۲. تعیین سال شانزدهم برای آن است که در این سال، سلمان به عنوان حاکم مدائن از مدینه به آن شهر رفته است. از آنجا که سلیم احادیث بسیاری از سلمان و نیز در مجلسی که سلمان و ابوذر و مـقداد هـر سـه حضور داشته‌اند نقل کرده، باید ورود سلیم به مدینه چند سال قبل از حکومت سلمان در مدائن باشد.

جهاد علمی سلیم در زمان عمر

سلیم با دیدن چنین جوّ فکری ظلمانی، مخفیانه دست بکار جمع آوری و تدوین تاریخ و معارف صحیح اسلام گردید. هدف او این بود که نسل‌های آیندهٔ مسلمین از حقایق دینشان آگاه باشند، و خیانت‌ها و ضلالت‌های حاکمان غاصب مردم را به جهنم نکشاند، چنان که امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

عُلَمٰاءُ شِيعَتِنٰا مُرابِطُونَ فِي الثَّغْرِ الَّذي يَلِي اِبْلِيسَ وَ عَفٰارِيَتُه، يَمْنَعُونَهُمْ عَنِ الْخُرُوجِ عَلىٰ ضُعَفٰاءِ شِيعَتِنٰا وَ عَنْ اَنْ يَتَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ اِبْليسُ وَ شِيعَتُهُ النَّوٰاصِبُ.[1]

علمای شیعیان ما در مرزی هستند که در سوی دیگر آن ابلیس و گروهش قرار دارند. اینان مانع از شیاطین می‌شوند که به ضعفای شیعیان ما حمله کنند، و از اینکه ابلیس و پیروان ناصبی‌اش بر آنان مسلط شوند.

سلیم برای رسیدن به این هدف، پس از شناخت حقیقت، ارتباط خود را با امیرالمؤمنین علیه السلام و اصحاب گرامش سلمان و ابوذر و مقداد و امثال آنان محکم نمود و از چشمهٔ پر فیض اهل بیت علیهم السلام سیراب شد.

او به دور از چشم حاکمان، آنچه از ایشان می‌شنید ثبت می‌کرد و جزئیات وقایع تاریخی را سؤال می‌کرد. در همان حال با صحابهٔ دیگر هم تماس می‌گرفت و از آنان هم می‌پرسید، تا بدین وسیله اسناد تاریخ را نزد دوست و دشمن محکم کرده باشد.

سلیم در زمان عثمان

در سال بیست و سوم هجرت، عثمان به حکومت رسید. در این زمان سلیم از اصحاب خاص امیرالمؤمنین علیه السلام به شمار می‌رفت و پنهانی به برنامهٔ خود در ثبت

---

۱. بحارالانوار: ج ۲ ص ۵ ح ۸.

حدیث و تاریخ ادامه می‌داد، در حالی که ممنوعیت‌های قبلی همچنان ادامه داشت و شدت یافته بود.

در زمان عثمان، سلیم همچنان ارتباط قوی با ابوذر و مقداد داشت در حالی که سال‌ها بین او و سلمان جدایی افتاده بود، چه آنکه از سال ۱۶ هجری سلمان به مدائن رفته و در آنجا از دنیا رفته بود.

در این سال‌ها، سلیم به همراه ابوذر در سفر حج حاضر شد و خطابهٔ او در کنار کعبه را ثبت کرد و همراه او به مدینه بازگشت. همچنین در سال ۳۴ هجری که ابوذر به ربذه تبعید شد، سلیم در آنجا به دیدن او رفت.

سلیم در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام

پس از ۲۵ سال فشار فکری و اجتماعی، در سال ۳۵ هجری امیرالمؤمنین علیه السلام خلافت را که حق الهی‌اش بود به دست گرفت، و تا حد امکان در محو بدعت‌ها و زدودن جو سیاه جهل و ظلمت از اجتماع مسلمانان سعی فرمود.

در همان اوایل حکومت حضرت، آنان که روش امیرالمؤمنین علیه السلام را نمی‌پسندیدند و در پی ادامه و تجدید بدعت‌های ابوبکر و عمر و عثمان بودند و هوس‌های شیطانی در سر می‌پروراندند، در مقابل آن حضرت عَلَم مخالفت برافراشتند.

در اینجا سلیم همچنان که با قلم به یاری حق مشغول بود، جهاد خود را با شمشیر تکمیل نمود و شخصاً در میدان‌های جنگ حضور یافت و در صف اول مبارزین به عنوان «**شرطة الخمیس**» که فدائیان امیرالمؤمنین علیه السلام بودند به جنگ و جهاد پرداخت، و در همان حال آنچه در میدان‌های جنگ دید در کتابش ثبت نمود. اینک سن سلیم به ۳۷ سالگی رسیده بود.

سلیم در جنگ جمل

سلیم بن قیس به همراه امیرالمؤمنین علیه السلام از **مدینه به بصره** آمد و از اول تا آخر جنگ

جمل به عنوان یکی از پنج هزار فدائی امیرالمؤمنین ﷺ در صف اول میدان جنگ شمشیر زد.

او در کتابش تعداد افراد لشکر در جنگ جمل، و خصوصیات افراد و کیفیت جنگ و آنچه بعد از آن در بصره اتفاق افتاد و حتی خطابهٔ امیرالمؤمنین ﷺ بعد از جنگ را ثبت کرد.

سلیم در جنگ صفین

در اواسط سال ۳۶ هجری، سلیم به همراه امیرالمؤمنین ﷺ از **بصره به کوفه** آمد و از آنجا در طلیعهٔ لشکر آن حضرت عازم صفین شد، و تا سال ۳۸ که جنگ صفین ۱۷ ماه ادامه داشت حاضر در جنگ بود. همچنین در جنگ «**یوم الهریر**» که شدیدترین و آخرین روز جنگ صفین بود و در یک شبانه روز بیش از هفتاد هزار نفر بقتل رسیدند، سلیم شخصاً حضور داشت و حدوداً چهل سال از عمر او می‌گذشت.

او در کتابش، مکاتبات امیرالمؤمنین ﷺ را با معاویه به دقت ثبت کرد و خطابه‌های آن حضرت در جنگ را نوشت. همچنین کیفیت جنگ هریر و داستان حکمین و بر نیزه نمودن قرآن‌ها را در کتابش نوشت. در بازگشت از صفین هم در قضیهٔ راهبی که مسلمان شد و کتاب‌های حضرت عیسی ﷺ را به امیرالمؤمنین ﷺ تحویل داد حاضر بود و تمامی جریان را در کتابش نوشت.

او در اواخر سال ۳۸ به ملاقات امام سجاد ﷺ مشرف شد که در سن شیرخوارگی در محضر امیرالمؤمنین ﷺ بود. در همین ایام به مدائن رفت و در آنجا با حذیفه ملاقات کرد.

سلیم در جنگ نهروان تا شهادت امیرالمؤمنین ﷺ

در سال چهلم هجرت که جنگ نهروان واقع شد سلیم در آن شرکت داشت و مطالبی از آن واقعه را در کتابش ثبت کرد.

پس از آن، سلیم در کوفه به همراه امیرالمؤمنین ﷺ برای جنگ تـازه‌ای بـا مـعاویه آماده می‌شد که در ماه رمضان هـمان سـال شـهادت آن حـضرت پـیش آمـد. چـنین حادثه‌ای برای شخصی همچون سلیم بس دردناک بود.

او که از اولیای امیرالمؤمنین ﷺ بود در سه روز آخر عمر شریف آن حضرت ملتزم حضور بود، و وصیت‌نامهٔ حضرتش را به نقل از لبان مبارک آن حضرت نوشت.

سلیم در زمان امام حسن مجتبی ﷺ

پس از شهادت امیرالمؤمنین ﷺ، سـلیم از اصـحاب وفـادار امـام مـجتبی ﷺ بـود. هنگامی که مـعاویه بـه عـنوان صـلح وارد کـوفه شـد سـلیم حـاضر بـود، و خـطابهٔ آن حضرت در مقابل معاویه را ثبت کرد.

در طول حکومت معاویه، سلیم فعالیت عـلمی خـود را ادامـه داد و بـدعت‌ها و جنایات معاویه، و نیز اقدامات او در وضع و تحریف احادیث را به دقت در کـتابش ثبت کرد.

سلیم در زمان امام حسین ﷺ

پس از شهادت امام مجتبی ﷺ، سـلیم از مـلتزمین و خـواص اصـحاب حـضرت سید الشهداء ﷺ بود، و سن او در این هنگام حدود ۵۰ سال بود.

از سال ۴۹ هجری که زیاد از طرف معاویه حاکم کوفه شد سلیم توانست با تـقیهٔ کامل خود را از شر او حفظ کند، و حتی با ایجاد ارتباط مخفیانه با نویسندهٔ زیاد، نامهٔ سرّی معاویه را استنساخ کرد و آن را به عنوان یک سند تاریخی مـهم ثـبت کـرد کـه احدی غیر از سلیم بر آن دست نیافته است.

در سال ۵۰ هجری که معاویه به بهانهٔ حج به مدینه آمده بود، سلیم هم از کوفه به مدینه آمد و گزارشی از سفر معاویه به مکه و مدینه و اقدامات او بر علیه شیعه تـهیه کرد.

در سال ۵۸ هجری (دو سال قبل از مرگ معاویه)، امام حسین ؑ در منی بیش از ۷۰۰ نفر از صحابه و تابعین را جمع کرد و برای آنان خطابه‌ای بر علیه معاویه ایراد کرد. سلیم در آن مجلس حضور داشت و فرمایشات حضرت را به طور کامل در کتابش نوشت. در این ایام بیش از **شصت سال** از عمر سلیم می‌گذشت.

در سال ۶۱ هجری که مصیبت عظمی یعنی شهادت امام حسین ؑ اتفاق افتاد، در صفحات تاریخ مطلبی از احوال سلیم دیده نمی‌شود. به احتمال قوی او و هم از زندانیان ابن زیاد بوده است که نتوانستند امام ؑ را یاری کنند.

سلیم در زمان امام زین العابدین و امام باقر ؑ

پس از شهادت حضرت سید الشهداء ؑ سلیم از اصحاب امام سجاد ؑ گردید و در حضور آن حضرت خدمت امام باقر ؑ را هم که در سنین هفت سالگی یا بیشتر بودند درک کرد.

در این سال‌ها که در حجاز جریان ابن زبیر و در عراق جریان مختار ادامه داشت، در کتاب سلیم و تاریخچهٔ زندگی او مطلبی نمی‌بینیم، ولی ظاهراً تا زمان حجاج سلیم در کوفه بوده است.

تألیف و زندگی علمی سلیم

با نزدیک شدن به سال‌های آخر عمر سلیم، بسیار بجاست فعالیت‌های علمی شصت سالهٔ او را مورد بازنگری قرار دهیم، و از لابلای آن اخلاق و روحیات او را بررسی کنیم.

سلیم بن قیس به عنوان یک مؤلف، از آن جهت مورد توجه خاص است که در اکثر مطالب کتابش شخصاً حضور داشته و یا از کسانی که شخصاً حضور داشته‌اند نقل کرده است، و در نقل خود جز موثقین به کسی اعتماد نکرده است.

با در نظر گرفتن این مطلب، گردآوری و تألیف کتاب سلیم در چهار دوره انـجام گرفته که به صورت زیر قابل توضیح است:

از آنجا که سلیم از اول راه حق را تشـخیص داد، تـوانست بـا امـیرالمـؤمنین ﷺ و اصحاب خاص آن حضرت یعنی سلمان و ابوذر و مقداد و امثال ایشان ارتباط قوی برقرار کند. مطالبی که در طول ۳۰ سال مستقیماً از ایشان نقل کرده یک چهارم کتاب او را تشکیل می‌دهد.

از اوایل حکومت عمر، سلیم شخصاً در بسیاری از وقایع حضور داشت و شاهد بسیاری از بدعت گذاری‌های عمر و نیز احتجاجات امیرالمؤمنین ﷺ بر علیه حاکمین بود که ربع دوم کتابش به این دوره مربوط می‌شود.

طی پنج سال خلافت ظاهری امیرالمـؤمنین ﷺ سـلیم شـاهد جـنگ‌های جـمل و صفین و نهروان و نیز بسیاری از خطبه‌های آن حضرت بوده و آنها را ثبت کرده است. این بخش هم ربع دیگری از کتاب او را تشکیل می‌دهد.

بعد از شهادت امیرالمؤمنین ﷺ از سال ۴۰ تا سال ۷۶ که سلیم از دنیا رفت، در اثر جوّ وحشتناکی که معاویه بر علیه شـیعیان حـاکـم کـرده بـود سـلیم تـوانست فـقط گوشه‌هایی از وقایع آن دوره را در کتابش ثبت کند، و این بخش ربـع چـهارم کـتاب اوست.

بنابراین می‌توان اذعان داشت که سلیم قسمت اعظم کتابش را از سـال دوازدهـم هجری تا سال ۴۰ نوشته که از چهارده سالگی تا چهل و دو سالگی او می‌شود و یک چهارم بقیه را در طول ۳۴ سال اخیر عمرش نوشته است.

روحیات و اخلاقیات سلیم

در یک جمع بندی از زندگانی سلیم می‌توان روحـیات و اخـلاقیات او را چـنین تحلیل کرد:

بسیار کم‌اند افرادی که بتوانند مرد میدان شمشیر باشند و در همان حال در میدان‌های علم و قلم گام نهند، چراکه هر یک از دو جهت اقتضای روحی خاصی دارد و جمع بین هر دو را مشکل می‌نماید.

سلیم بن قیس از کسانی است که این دو جنبه در او جمع شده است. او با قدم در میدان‌های هولناک جنگ‌های جمل و صفین و نهروان، وظیفهٔ خطیر خود را در جنبه‌های عقیدتی و عملی به انجام رساند. در حالی که قبل از آن و همزمان با جنگ‌ها و بعد از آن دست از فراگیری معارف و تاریخ ونیز تألیف و تدوین آنها برنداشت و در نتیجه این یادگار گرانقدر را برای ما باقی گذاشت.

از سوی دیگر، او صاحب همتی بلند و تلاشی بی‌وقفه بود و کتاب حاضر نتیجهٔ سعی و کوشش بی‌امان او در طول ۶۰ سال است.

از همهٔ اینها گذشته دو روحیهٔ بسیار مهم در سلیم بوده که در سایهٔ آن توانسته است چنین کتابی تألیف نماید و آن را حفظ کند و به نسل‌های بعد از خود برساند.

اول: کتمان و اجتناب از شهرت

با توجه به اینکه سلیم فقط در پنج سال حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام آزاد بوده و قبل و بعد از آن در شرایط اختناق بسیار شدیدی بسر می‌برده، پیداست که جز با حالت کتمان نمی‌توان چنین کتابی را تألیف کرد. در حکومت عمر و عثمان که تدوین حدیث به هر صورتی ممنوع بود، سلیم نه تنها کتابی تدوین کرد بلکه مطالب آن هم بر ضد حکومت وقت بود، که اگر از کار او مطلع می‌شدند هم خود او و هم کتابش را نابود می‌کردند!

بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام که بار دیگر اختناق شدید اجتماعی بر علیه شیعیان در دوران معاویه و یزید و مروانیان حاکم شد، سلیم آنقدر در کتمان کار خود با مهارت عمل کرد که توانست اضافه بر حفظ کتاب خود و ادامهٔ تدوین آن، از اسرار معاویه هم

اطلاع پیدا کند و آنها را در کتاب خود ثبت کند که نامهٔ محرمانهٔ معاویه به زیاد از نمونه‌های آن است.

دوم : دقت و جستجو در ثبت مطالب

این اخلاق که باید همراه تألیف باشد در سلیم بحد بالایی وجود داشت، آن هم در عصری که هنوز قواعد مفصلی برای تألیف کتاب مطرح نبوده است.

سلیم هنگام یادگیری مطالب، سؤالاتی راکه احتمالاً بذهن خطور می‌کند شخصاً مطرح می‌کرد و جواب آنها را نیز می‌گرفت. از سویی زمان روایت و مکان آن و شرایطی که در آن اتفاق افتاده همه را ثبت می‌نمود. او برای اطمینان و محکم کاری، مطالب را بر ائمه ﷺ عرضه می‌کرد تا یک بار دیگر از صحت آن اطمینان حاصل کند.

سلیم برای به دست آوردن جزئیات بیشتر قضایا، یک جریان را از چند نفر سؤال می‌کرد و به مسافرت‌هایی اقدام می‌نمود. او سؤالات مهمی در جنبه‌های عقیدتی از ائمه ﷺ پرسیده و جواب آنها را ثبت کرده است. حتی گاهی از دشمنان اهل بیت ﷺ دربارهٔ کارها و بدعت‌هایشان سؤال می‌کرد و از زبان خودشان اقرار می‌گرفت.

هر گاه سلیم متوجه یک واقعهٔ مهم در بلاد اسلامی می‌شد سعی می‌کرد شخصاً حاضر شود تا دقیقاً آنچه اتفاق می‌افتد ثبت نماید که حضور او در سفر معاویه به مدینه از نمونه‌های آن است.

پس از چنین زحمات طاقت فرسا و تلاش بی‌وقفه، و نیز در سایهٔ کتمان شدید و دقت کامل در ثبت و ضبط قضایا، اینک سلیم ثمرهٔ شصت سال زحمتش را در مقابل خود می‌بیند. و در این حال با آخرین ضربه از طرف دشمنان امیرالمؤمنین ﷺ روبرو می‌شود. اینک سلیم و کتابش با چنگال خون آشامی همچون حجاج روبرو هستند، و این سلیم است که باید آخرین تصمیم را بگیرد.

سلیم در زمان حجاج

در سال ۷۵ هجری، حجاج بن یوسف ثقفی از طرف عبدالملک بن مروان حاکم عراق شد و وارد کوفه گردید. از اولین کسانی که حجاج سراغشان را گرفت سلیم بن قیس بود، چرا که سابقهٔ او با امیرالمؤمنین ﷺ روشن بود.

به همین جهت با ورود حجاج، سلیم بن قیس به همراه کتابش از عراق فرار کرد و به سمت ایران آمد تا در سرزمین فارس در نزدیکی شیراز به شهر بزرگی به نام «نوبندجان»[1] رسید. سلیم در این تبعید ناخواسته که علتی جز ولایت امیرالمؤمنین ﷺ نداشت، **هفتاد و هفت سالگی** عمر خود را می‌گذراند.

ارتباط سلیم با ابان بن ابی‌عیاش در ایران

در شهر نوبندجان، سلیم با جوانی که ۱۴ سال از عمرش می‌گذشت و نامش «**ابان**» بود ملاقات کرد. البته جنبهٔ آشنایی بین سلیم و ابان برای ما معلوم نیست که آیا فامیل بوده‌اند و یا سابقهٔ دوستی داشته‌اند یا یک اتفاق و تصادف بوده است. ولی به هر حال سلیم در خانهٔ پدری ابان بن ابی‌عیاش اقامت کرد.

ابان در آن سنین قرائت قرآن را آموخته بود ولی از آنچه بعد از پیامبر ﷺ بر اهل بیت ﷺ رفته بود آگاهی نداشت، چرا که در طول پنجاه سال پس از فتح مناطق فارس و توابعش، همان دین منسوخ از طرف حاکمان به مردم تفهیم شده بود.

در چنین شرایطی، مردی همچون سلیم نعمتی عظیم برای ابان بود که حقایق دینی را از او بگیرد، و آنچه را ندیده از شاهد عینی بپرسد.

سلیم هم در فکر کسی بود که بتواند امانت بزرگ و ثمرهٔ عمرش را به خوبی حفظ کند و آن را سالم به نسل‌های بعد منتقل کند. لذا بفکر تربیت عقیدتی ابان افتاد و آهسته آهسته او را با حقایق گذشتهٔ تاریخ اسلام آشنا کرد و وقایع بعد از پیامبر ﷺ را برای او

---

۱. این شهر در آن زمان بسیار بزرگ و خوش آب و هوا بوده است. هم اکنون از این شهر روستایی به نام «نوبندگان» بین شیراز و فسا باقی مانده است.

تشریح نمود و بدین وسیله او را متوجه شرایط موجود نمود. ابان دربارهٔ مدتی که با سلیم معاشرت داشته چنین می‌گوید:

> او پیرمردی اهل عبادت بود و چهره‌ای نورانی داشت. بسیار پرتلاش، صاحب نفسی بزرگوار و حزنی طولانی بود. او استتار را دوست می‌داشت و از اشتهار پرهیز می‌کرد.

سلیم هم دربارهٔ ابان گفته است:

> من با تو معاشرت داشتم و جز آن گونه که دوست می‌داشتم چیزی ندیدم.

بدین ترتیب شرایط عقیدتی و فکری بین ابان و سلیم برای تحویل کتاب آماده شده بود.

تصمیم سلیم دربارهٔ کتاب

دیری نگذشت که سلیم احساس کرد در سرزمین غربت، عمرش به پایان خود نزدیک می‌شود، و مهمترین مسئله برای او حفظ کتابش بود. کتابی که سرتاسر آن بیان مظلومیت اهل بیت ﷺ و افشای بدعت‌ها و جنایات غاصبین خلافت بود و می‌توانست چراغ هدایتی برای نسل‌های آینده باشد تا بتوانند دوستان را از دشمنان تشخیص دهند.

سلیم نگران کتابی بود که با تمام وجود در راه تألیف و حفظ آن فداکاری کرده بود و مطالب آن را به طور شفاهی از خود معصومین ﷺ یا از اصحابشان گرفته بود. کتابی که در بردارنده نکات و گوشه‌های بسیار دقیقی از تاریخ اسلام بود و او در به دست آوردن آنها زحمت فراوان کشیده بود. کتابی که در یک نگاه مجموعه‌ای از معارف و تاریخ اسلام بود که می‌بایست به عنوان پایهٔ تولّی و تبرّی تلقی شود.

در مسائل مربوط به تولّی شامل مطالبی همچون امامت دوازده امامعليهم‌السلام و ذکر نام ایشان، فضایل اهل بیتعليهم‌السلام، احتجاج‌ها و اتمام حجت‌های امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسینعليهم‌السلام و اصحابشان در مقابل غاصبین خلافت و بیانات کاملی از ائمهعليهم‌السلام در معارف اسلام بود.

از سوی دیگر در جنبه‌های تبرّی شامل پیشگویی‌های پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله دربارهٔ اختلافات امت و فتنه‌های بعد از آن حضرت و نیز دربارهٔ ظلم قریش و غصب حقوق اهل بیتعليهم‌السلام، رفتار منافقین در زمان پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله، اخبار مفصلی از غصب خلافت و شهادت حضرت زهرا و حضرت محسنعليه‌السلام، ذکر مطاعن غاصبین خلافت به خصوص اصحاب صحیفهٔ ملعونه، گوشه‌های مهمی از جنگ‌های جمل و صفین و نهروان، اخباری از فتنه‌های معاویه بعد از امیرالمؤمنینعليه‌السلام و جنایات او نسبت به شیعیان بود.

از یک سو با توجه به محتوای کتاب ممکن بود در دسترس ماندن آن، آن را به دست نااهلان برساند و مسئله‌ای ایجاد کند، و از سوی دیگر از بین بردن آن به قیمت نابود کردن زحمات پر ارزش او بود.

به همین جهت سلیم گاهی بفکر از بین بردن کتابش می‌افتاد، ولی اقدامی نمی‌کرد زیرا متوجه بود که چنین سرمایهٔ علمی گرانبها را نباید به دست تلف سپرد، و از سوی دیگر در پی کسی بود که بتواند امانتش را به او بسپارد.

بالاخره فردی که سلیم توانست به عنوان حافظ کتابش به او اعتماد کند کسی جز **ابان بن ابی‌عیاش** تربیت شدهٔ خود سلیم نبود.

وصیت سلیم و تحویل کتاب به ابان

سلیم پس از فرار از شرّ حجاج و ورود به شهر نوبندجان بیش از یکسال دوام نیاورد و بیمار شد. همین که آثار مرگ را در خود دید مخفیانه مسئلهٔ کتابش را با ابان در میان گذاشت و سرگذشت خود را در تألیف کتاب برای او تشریح کرد و او را

متوجه این نکته نمود که مطالب این کتاب برای جامعه‌ای که با سیرهٔ ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه پرورش یافته‌اند قابل تحمل نخواهد بـود و نـباید در دسـترس هـر نااهلی قرار بگیرد.

بعد از آن، طی برنامه‌ای دقیق کتاب خود را رسماً به او تحویل داد که مراحـل آن چنین بود:

اولاً : ابان را از نظر اعتقادی و امانتداری مورد آزمایش قرار داد و از هر دو جهت مطمئن شد.

ثانیاً : سه شرط اساسی با ابان قرار داد و در مورد آنها عهد و پیمان الهی از او گرفت، که آنها از این قرارند:

۱. تا سلیم زنده است از کتاب و مطالب آن به کسی خبر ندهد.
۲. پس از رحلت او نیز کتاب و مطالبش را جز به موثقین از شیعه خبر ندهد.
۳. هنگام مرگ کتاب را به شخصی موثق و دیندار از شیعه بسپارد.

ثالثاً : تمام کتاب را برای ابان قرائت کرد و او به دقت گوش فرا داد تا در مطالب آن جای ابهامی نماند.

رابعاً : با دست مبارکش کتاب را به طور رسمی به دست ابان داد و به عبارت دیگر آن را تحویل او داد تا در ادای امانت وظیفهٔ خویش را به طور کامل به انجام رسـانده باشد.

وفات سلیم بن قیس

در اواخر **سال ۷۶ هجری**، سلیم در شهر نوبندجان فارس در **سن ۷۸ سالگی** بدرود حیات گفت و ظاهراً در همان شهر بخاک سپرده شد.[۱]

---

۱. تعیین سال ۷۶ به عنوان سال رحلت سلیم از مجموعه قرائن زیر به دست آمده است:

←

او در حالی که بیش از شصت سال از عمر شریفش را در راه احیاء ولایت اهل بیت ﷺ سپری کرده بود بدیدار موالیانش شتافت و این یادگار بزرگ را از خود بر جای گذاشت. رحمت خدا بر روان پاکش باد.

کتاب سلیم در نوبندجان و بصره

پس از سلیم، ابان بن ابی‌عیاش در نوبندجان به مطالعهٔ کتاب سلیم پرداخت، و آنچه دربارهٔ مطالب کتاب از او شنیده بود شخصاً دریافت. به همین جهت تصمیم گرفت به شهرهای بزرگ اسلامی سفر کند تا آگاهی بیشتری دربارهٔ دینش پیدا کند.

او کتاب سلیم را به همراه خود برداشت و عازم بصره نزدیک‌ترین شهر به منطقهٔ فارس شد. در بصره کتاب سلیم را به حسن بصری نشان داد، و او پس از مطالعهٔ کتاب مطالب آن را مورد تأیید قرار داد و گفت: «تمام احادیث آن حق است که از شیعیان امیرالمؤمنین ﷺ و غیر ایشان شنیده‌ام».

ابان، بصره را به عنوان وطن دوم خود انتخاب نمود و طبق قوانین آن عصر خود را به طایفهٔ «**بنی عبدالقیس**» ملحق نمود و نام او در شمار آن قبیله ثبت شد.

کتاب سلیم در مکه و مدینه

ابان از بصره به همراه کتاب سلیم عازم سفر حج شد. او در مکه با بیش از صد نفر از اصحاب پیامبر ﷺ و تابعین ملاقات کرد و از آنان احادیثی فرا گرفت.

بعد از آن، مقصد او رسیدن به حضور امام زین العابدین ﷺ بود تا هر سؤال و مشکلی دارد از امام زمانش بپرسد و از حجت خدا فرا گیرد، و این برای اطمینان کامل خود و نسل‌های آینده بود و برای اینکه هرگونه سؤال اعتقادی برایش حل شود.

← حجاج در سال ۷۵ هجری به عنوان حاکم عراق وارد کوفه شد. طبق تصریح ابان در سرآغاز کتاب سلیم، حجاج پس از ورود به عراق فوراً سراغ سلیم را گرفته و سلیم هم بی‌وقفه فرار کرده و به نوبندجان آمده است. همچنین ابان تصریح می‌کند که پس از ورود به نوبندجان دیری نپایید که سلیم از دنیا رفت. بنابراین از سال ۷۵ زمان زیادی نگذشته که سلیم از دنیا رفته که اگر حد اکثر حساب کنیم سال ۷۶ می‌شود.

کتاب سلیم در محضر امام زین العابدین ؑ

ابان در حالی که کتاب سلیم را همراه داشت خدمت امام سجاد ؑ رسید. **ابوالطفیل و عمر بن ابی‌سلمة** دو صحابی پیامبر ﷺ نیز در خدمت حضرت حضور داشتند.

او کتاب سلیم را خدمت آن حضرت تقدیم نمود، تا کلامی دربارۀ کتاب و مؤلفش از آن حضرت بشنود.

امام ؑ دستور دادند تا کتاب سلیم نزد آن حضرت قرائت شود. ابوالطفیل و عـمر بن ابی‌سلمة، سه روز ـ از صبح تا شب ـ در حضور امام زین العابدین ؑ می‌نشستند و کتاب را می‌خواندند و آن حضرت استماع می‌فرمودند.

این برنامه، عنایتی بس عجیب را در شأن این کتاب می‌رساند که امام معصوم ؑ سه روز بنشینند تا کتاب یکی از اصحابش را که از دنیا رفته در محضرش بخوانند. قرائت کنندگان هم دو نفر از بزرگان اصحاب پیامبر ﷺ بودند که تا آن زمان حـیات داشـتند. اهمیت دیگر مطلب اینکه امام ؑ بدون قرائت هم می‌توانستند مطلبی دربـارۀ کـتاب بفرمایند، ولی شکل رسمی قرائت را اجرا کردند تا هیچ شبهه‌ای در بین نماند و همه بدانند آن حضرت کلمه کلمۀ کتاب را مورد توجه قرار داده‌اند.

پس از قرائت کامل کتاب، همه در انتظار سخن امام ؑ بودند. لبان مبارک حضرت با کلامی نورانی در شأن سلیم و کتابش گشوده شد و فرمودند:

> سلیم راست گفته است، خدا او را رحمت کند. همۀ اینها احادیث ماست که نزد ما شناخته شده است.

این سخن در حقیقت امضا و مهر تأیید الهی از لسان حجة الله بود، کـه اصـالت و اعتبار کتاب سلیم را به ثبت رسانید و آن را جاودانی ساخت و سندی محکم برای این کتاب بنیادی اسلام گردید.

ابوالطفیل و عمر بن ابی‌سلمه هم گفتند: **«تمام احادیث آن را از امیرالمؤمنین ﷺ و از سلمان و ابوذر و مقداد شنیده‌ایم».**

پس از آن، ابان سؤال مهمی در رابطه با کتاب خدمت امام ﷺ مطرح کرد و عرضه داشت: اکنون که مطالب آن صحیح و مورد تأیید است، پس تکلیف امت اسلامی چه می‌شود که اکثرشان از راه شما اهل بیت منحرفند؟ آیا واقعاً همهٔ آنان که دین شما اهل بیت را نپذیرفته‌اند در هلاکت‌اند؟

امام ﷺ در پاسخ به این سؤال، دو حدیث متواتر بین همهٔ مسلمانان را مطرح کردند و فرمودند: آیا این حدیث را شنیده‌ای که پیامبر ﷺ فرموده است:

> مَثَل اهل بیت من چون کشتی نوح است که هر کس بر آن سوار شد نجات یافت و هر کس بر جای ماند هلاک شد، و مثل اهل بیتم همچون باب حطه[1] در بنی اسرائیل است؟

ابان اقرار کرد که این حدیث را به طور متواتر به نقل از پیامبر ﷺ شنیده است. ابوالطفیل و عمر بن ابی‌سلمة گفتند: ما هم این حدیث را از لب‌های مبارک پیامبر ﷺ شنیده‌ایم.

حضرت فرمود: آیا همین حدیث نگرانی و تعجب تو را حل نمی‌کند؟ یعنی اگر اهل بیت ﷺ تنها راه نجات هستند و همهٔ امت فقط باید در مقابل آنان سر تعظیم فرود آورند، پس این راهی که امت اسلامی در پیش گرفته‌اند و از این کشتی نجات تخلف ورزیده و در مقابل هر کسی جز ایشان سر تعظیم فرود آورده‌اند، آیا نتیجه‌ای جز هلاکت در بر خواهد داشت؟ پس هیچ تعجبی ندارد که معتقد باشیم آن عده از امت

---

۱. «باب حطه» در بنی اسرائیل دری بوده که همه باید هنگام عبور از آن در مقابل خدای عزوجل سر تعظیم فرود می‌آوردند. اهل بیت ﷺ از این جهت به «باب حطه» تشبیه شده‌اند که همهٔ مردم باید در مقابل ایشان سر تعظیم فرود آورند و سخن ایشان را بپذیرند، تا بدین وسیله در مقابل خداوند اظهار تعظیم و خضوع نموده باشند. به بحار الانوار: ج ۱۳ ص ۱۸۵ ـ ۱۸۰ مراجعه شود.

اسلامی که مهمترین دستور پیامبر خود را که پیروی از اهل بیت ﷺ است رها کرده‌اند، راه جهنم را پیش گرفته‌اند و خود را به هلاکت انداخته‌اند.

از این رهگذر معلوم می‌شود که کتاب سلیم با محتوای شیعی آن، براحتی می تواند تکلیف بقیهٔ فرق اسلامی را تعیین کند، و این را قبل از کتاب سلیم احـادیث مـتواتـر منقول از پیامبر ﷺ تعیین نموده است.

به هر حال، این مجلس پس از سه روز با این نتیجهٔ گرانبها در مورد سلیم و کتابش پایان یافت، و اینک ابان پس از چند روز به همراه کتاب سلیم به بصره باز می‌گردد.

جهاد علمی ابان

ابان پس از بازگشت به بصره، بدون آنکه تشیع خود را علنی کند با محدثین بزرگ و علمای دینی آن عصر ارتباط برقرار کرد و از آنان حدیث اخذ می‌کرد، تا کم‌کم در شمار محدثین و معتمدین زمان خود درآمد، به طـوری کـه طـایفهٔ بـنی عـبدالقـیس به وجود فقیهی چون او افتخار می‌کردند.

ابان در همین حال، ارتباط خود را با امام سجاد ﷺ و اصحاب آن حـضرت حـفظ کرده بود، و بدور از چشم دشمن با آنان رفت و آمد داشت.

در آغاز قرن دوم هجری که ممنوعیت تدوین حدیث رسماً لغو شد، مـحدثین و مورخین آزادانه به انتشار آنچه جمع کرده بودند پرداختند و بدین ترتیب ده‌ها کتاب تألیف شد. ولی چه انـتظاری مـی‌توان داشت از جـامعه‌ای کـه حـدود یک قـرن راه انحراف را آموخته بودند و هرچه به عنوان دین فراگرفته بـودند سبّ و شـتم و لعـن اهل بیت ﷺ بود؟! آیا این آزادی نشر حدیث، نـتیجه‌ای جـز انـتشار مـیراث عـمر و معاویه ثمر دیگری داشت؟! آیا کتاب‌های تدوین شده در آن شرایط جز مجموعه‌ای از اکاذیب بود؟

البته در چنین فرصت‌هایی، ائمه ﷺ و همچنین اصحابشان حد اکثر استفاده را بردند و تا حدی معارف اصیل تشیع را در معرض دید جهانیان قرار دادند، که ابان بن ابی‌عیاش نیز از این زمره به حساب می‌آمد.

درگیری ابان با علمای مخالف شیعه

در این گیر و دار، حاکمان و نیز علمای مخالفین متوجه انتشار و مقبولیت معارف شیعه در بین مردم شدند، ولی کمی دیر شده بود که بتوانند مانع آن شوند. لذا برای ایجاد سدّ در مقابل چشمهٔ زلال معارف اهل بیت ﷺ اقدام به دو کار اساسی نمودند:

اولاً: از طریق علمای معروف خود، تهمت‌های ناروا به علمای شیعه نسبت می‌دادند که کمترین آن نسبت نسیان و عدم دقت بود.

ثانیاً: خود تشیع را به عنوان یک جرم به حساب می‌آوردند، و به مجرد تشیع راوی حدیث را ساقط می‌کردند اگر چه موثق بودن او مورد قبول بود.

از جمله کسانی که به این تهمت‌ها مبتلا شد، ابان بن ابی‌عیاش بود. او که تا دیروز مورد اعتماد بزرگان علمای مخالفین واقع شده بود و صدها حدیث به نقل از او روایت کرده بودند و از نظر تقوا و عبادت هم او را در درجهٔ بالایی قبول داشتند و به وجود او افتخار می‌کردند، بمحض اینکه از تشیع او ـ که عمری آن را مخفی کرده بود ـ مطلع شدند شروع به طعن و تعرض به شخصیت او نمودند و سخنان ناروا در حق او شایع ساختند و یک باره از او کناره گرفتند.

این اهانت‌ها پس از مرگ او نیز ادامه یافت تا آنجا که آثار این خیانت در صفحات تاریخ باقی ماند و بسیاری از آنان که به امثال شعبة بن حجاج و سفیان ثوری اعتماد می‌کردند، طعن‌های آنان را هم علیه ابان می‌پذیرفتند، ولی علمای شیعه در طول تاریخ با اعتماد کامل بر او کتاب سلیم را به نقل از او روایت می‌کرده‌اند.

تحقیق کتاب سلیم به‌دست ابان

ابان بن ابی‌عیاش در طول زمان‌هایی که در بصره یا غیر آن با ائمه ﷺ و اصحابشان تماس داشت، آنچه در رابطه با کتاب سلیم و مطالب آن به دست مـی‌آورد در مـحل مناسب آن اضافه می‌کرد. تأییدات ائمه ﷺ را نسبت به احادیث کتاب ثبت می‌کرد، و در چند مورد احادیث جدیدی که ارتـباطی بـا احـادیث سـلیم داشت بـه آن اضـافه می‌نمود.

البته در همهٔ این موارد کاملاً مشخص می‌کرد که چه مقدار از حدیث از طرف او اضافه شده است. بدین ترتیب نسخه‌های کتاب سلیم کـه اکـنون در دست مـا است، شامل تحقیقات ابان، اولین ناقل آن از سلیم است که در حضور ائمه ﷺ انجام داده و به کتاب ملحق نموده است.[1]

ابان در زمان امام باقر و امام صادق ﷺ

در زمان امام زین العابدین ﷺ ابان از اصحاب آن حضرت به شمار می‌آمد، و پس از شهادت آن حضرت در زمرهٔ اصحاب امام باقر ﷺ بود و با اصحاب آن حضرت ارتباط قوی داشت. بعد از آن حضرت در شمار اصحاب امام صادق ﷺ در آمد و از عـلمای بزرگ شیعه بود، و تا آن لحظه به خوبی از عهدهٔ حفظ کتاب سلیم برآمده بود.

انتقال کتاب از ابان به ابن اذینه

در این حال که عمر ابان از ۷۰ می‌گذشت در فکر کسی بود که بتواند کتاب سلیم را به او تحویل دهد تا وصیت سلیم را به خوبی عمل کرده باشد.

اتفاق عجیبی که در سال ۱۳۸ هجری در ۷۶ سالگی ابان اتفاق افتاد این بود که یک شب سلیم را در عالم رؤیا دید. سلیم نزدیکی مرگ او را خبر داد و گفت:

---

۱. برای نمونه احادیث ۶، ۱۰، ۱۲، ۳۷ و ۵۸ ملاحظه شود.

ای ابان، تو در این روزها از دنیا می‌روی، دربارهٔ امانت من تقوی پیشه کن و آن را ضایع مکن و به وعده‌ای که به من در مورد کتمان آن داده‌ای عمل کن، و آن را جز نزد مردی از شیعیان امیرالمؤمنین ﷺ که صاحب دین و آبرو باشد مسپار.

این خواب از رؤیاهای صادقه بود، چه آنکه یکماه از آن نگذشته ابان از دنیا رفت. در پی این رؤیا، ابان خود را در مقابل بزرگترین مسئولیت عمر خود دید. او برای تحویل کتاب سلیم، **عمر بن اذینه** بزرگ علمای شیعه در بصره را انتخاب کرد که یکی از اصحاب امام صادق ﷺ بود و بعد از آن حضرت در شمار اصحاب امام موسی کاظم ﷺ در آمد.

از آنجا که ابان و ابن اذینه هر دو از طایفهٔ «بنی عبدالقیس» بودند، احتمال می رود ارتباط نزدیک آن دو از این جهت هم باشد، گذشته از جنبهٔ عقیدتی که اصل علت ارتباط بود.

صبح آن شب که ابان سلیم را خواب دید با ابن اذینه ملاقات کرد و رؤیای شب گذشته را و نیز اجمالی از تاریخچهٔ کتاب را با او در میان گذاشت. سپس کتاب را رسماً به او تحویل داد، و او هم مانند سلیم تمام کتاب را برای ابن اذینه قرائت کرد.

بدین ترتیب، امانت سلیم را به بزرگ مردی از شیعیان امیرالمؤمنین ﷺ که مورد اعتماد بود سپرد و دقیقاً به وصیت سلیم عمل کرد. ناگفته نماند که ابان مطالب کتاب سلیم را در طول عمرش برای افراد مورد اعتمادی نقل کرده، ولی کتاب را فقط به ابن‌اذینه تحویل داده است.

وفات ابان بن ابی‌عیاش

بیش از یکماه از تحویل کتاب سلیم به ابن‌اذینه نگذشته بود که ابان در ماه رجب سال ۱۳۸ هجری در بصره از دنیا رفت، و به حق مسئولیت بزرگ خود در مورد کتاب را به خوبی به انجام رساند. رحمت خدا بر روح پاکش باد.

کتاب سلیم در دست محدثین بزرگ

تا این مرحله کتاب سلیم، از دست مؤلف عظیم الشأن آن به عالمی بزرگ چون ابان بن ابی‌عیاش، و از دست او به بزرگ علمای شیعه در بصره یعنی ابن اذینه منتقل شد. اکنون مراحل بعدی در حفظ کتاب او را پی می‌گیریم:

کتاب سلیم پس از وفات ابان، توسط ابـن اذیـنه بـه دست هـفت نـفر از بـزرگان محدثین رسیده است: **ابن ابی‌عمیر، حماد بن عیسی، عثمان بن عیسی، معمر بن راشد بصری، ابراهیم بن عمر یمانی، همام بن نافع صنعانی، عبدالرزاق بن همام صنعانی.**

این عده از نسخهٔ اصلی نسخه‌برداری کردند، و از آنجا که با یکدیگر معاصر بودند احادیث کتاب را گاهی به نقل از یکدیگر و گاهی از خود نسخه نقل می‌کردند. ایـنان ناقلین اولیهٔ نسخهٔ کتاب سلیم بودند کـه نسـخه‌های بـعد، از روی نسـخه‌های آنـان استنساخ شده و تا امروز به دست ما رسیده است.

با توجه به مدارک موجود، محدثینی که در مراحل بعد کتاب سـلیم بـه دسـتشان رسیده معرفی می‌کنیم: اسانیدی که امروزه کتاب سلیم را برای ما نقل می‌کند به هفت سند منتهی می‌شود. چهار سند آن به شیخ طوسی، و یک سند آن به محمد بن صبیح بن رجا، و یک سند به ابن عقده، و یک سند بـه شـیخ کشّـی، و یک سـند بـه حسـن بـن ابی‌یعقوب دینوری منتهی می‌شود.

این هفت سند به سه نفر از بزرگان محدثین یعنی ابن ابی‌عمیر و حماد بن عیسی و عبدالرزاق بن همام ـ که قبلاً نامشان ذکر شد ـ بر می‌گردد. یعنی نسخه‌های کتاب سلیم نزد این سه نفر بوده و به دست ایشان انتشار یافته است که توضیح آن چنین است:

اول: نسخهٔ عبدالرزاق، که به چهار طریق به دست ما رسیده است: طریق ابن عقده متوفای ۳۳۳ ق، طریق محمد بن همام بن سهیل مـتوفای ۳۳۲ ق، طـریق حسـن بـن ابی‌یعقوب دینوری متوفای قرن سوم، طریق ابوطالب محمد بن صبیح بـن رجـا در دمشق سال ۳۳۴ ق.

نسخهٔ سوم و چهارم تا امروز متداول است و نسخه‌هایی از آن هم‌اکنون در کتابخانه‌های خطی موجود است.

دوم: نسخهٔ حماد بن عیسی، که از طریق شیخ طوسی و شیخ نجاشی با اسناد متصل برای ما نقل شده است.

سوم: نسخهٔ ابن ابی‌عمیر، که از طریق شیخ طوسی با اسناد متصل به دست شیخ حر عاملی و علامه مجلسی رسیده است. هم اکنون نسخه‌هایی از آن در کتابخانه‌های خطی وجود دارد، و چاپ‌های اول کتاب سلیم هم از روی همین نسخه‌ها انجام شده است.

سلسلهٔ متصل علما در نسخه‌برداری از کتاب سلیم

به عنوان نمونه، یکی از اسنادی که نسخهٔ کتاب سلیم را در یک سلسلهٔ متصل از زمان سلیم تاکنون برای ما نقل کرده‌اند و همگی از بزرگان علمای شیعه محسوب می‌شوند بیان می‌شود تا ارزش کتاب و توجه خاص علما به این کتاب بیشتر روشن شود. ترتیب این سند چنین است:

مؤلف کتاب، **سلیم بن قیس هلالی** متوفای ۷۶ ق که از اصحاب امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین و امام باقر ﷺ است، کتابش را به ابان تحویل داده است.

ابان بن ابی‌عیاش متوفای ۱۳۸ ق که از اصحاب امام زین العابدین و امام باقر و امام صادق ﷺ است، کتاب را به بزرگِ علمای شیعه در بصره عمر بن اذینه تحویل داده است.

ابن اذینه متوفای حدود ۱۶۸ ق که از اصحاب امام صادق و امام موسی کاظم ﷺ است، کتاب را به یکی از بزرگترین علمای شیعه یعنی محمد بن ابی‌عمیر تحویل داده است.

ابن ابی‌عمیر متوفای ۲۱۷ ق که از اصحاب امام کاظم و امام رضا و امـام جـواد ﷺ است، کتاب را برای سه نفر از بزرگان علمای شیعه نقل کرده است که عبارتند از:

۱. عالم بزرگِ قم **احمد بن محمد بن عیسی** از علمای قرن سوم که از اصحاب امام رضا و امام جواد و امام هادی ﷺ بوده است.

۲. شیخ معتمد **یعقوب بن یزید سلمی** از علمای قرن سوم که از اصحاب امام رضا و امام جواد و امام هادی ﷺ بوده است.

۳. **شیخ جلیل محمد بن حسین بن ابی‌الخطاب** متوفای ۲۶۲ ق که از اصحاب امـام جواد و امام هادی و امام عسکری ﷺ بوده است. این سه نفر از بزرگان اصحاب ائمه ﷺ بوده‌اند و هر یک صاحب تألیفات بسیاری هستند.

بزرگِ علمای قم **عبدالله بن جعفر حمیری** که در سال ۳۰۰ هجری زنـده بـوده و از اصحاب امام هادی و امام حسن عسکری ﷺ است، به نقل از سه عالم مـذکور کـتاب سلیم را روایت کرده است.

عالم بزرگ شیعه **ابوعلی محمد بن همام بن سهیل** متوفای ۳۳۲ ق کـتاب سـلیم را به نقل از **عبدالله حمیری و عبدالرزاق بن همام** از علمای قرن سوم نقل کرده است.

عالم بزرگ شیعه **هارون بن موسی تلعکبری** متوفای ۳۸۵ ق به نقل از شیخ ابوعلی محمد بن همام کتاب سلیم را روایت کرده است.

محدث جلیل **حسـین بـن عـبیدالله غـضائری** مـتوفای ۴۱۱ ق کـتاب را بـه نـقل از تلعکبری روایت کرده است.

شیخ طوسی متوفای ۴۶۰ ق کتاب سلیم را از ابن غضائری نقل کـرده است. شـیخ طوسی که اکثر اسانید کتب شیعه به او منتهی می‌شود و صاحب کـتابخانهٔ عـظیم در بغداد بوده و مؤسّس حوزهٔ علمیهٔ نجف اشرف است کتاب را برای سه نفر نقل کرده است:

۱. محدث بزرگ **شهرآشوب** جد صاحب مناقب، از علمای قرن پنجم.

۲. فقیه صالح **محمد بن احمد بن شهریار** خزانه‌دار حرم امیرالمؤمنین ﷺ، از علمای قرن ششم.

۳. عالم جلیل شیخ **ابوعلی فرزند شیخ طوسی**، از علمای قرن ششم.

این سه نفر هم کتاب را به این تفصیل روایت کرده‌اند:

ـ شیخ شهرآشوب نسخه‌اش را برای نوه‌اش **ابن شهرآشوب** صاحب کتاب مناقب نقل کرده است و صاحب مناقب در سال ۵۶۷ هجری در شهر حله کتاب سلیم را نقل کرده است.

ـ شیخ ابن شهریار کتاب را برای عالم بزرگ **شیخ ابوالحسن عریضی** نقل کرده است و شیخ عریضی در سال ۵۹۷ هجری کتاب را برای **شیخ فقیه محمد بن کال** نقل کرده است.

ـ شیخ ابوعلی فرزند شیخ طوسی کتاب را برای دو نفر روایت کرده است:

۱. شیخ فقیه **حسن بن هبة الله بن رطبة سوراوی**، که او هم در کربلا به سال ۵۶۰ ق کتاب را روایت کرده است.

۲. شیخ امین **حسین بن احمد بن طحال مقدادی** که شیخ ابوعلی در سال ۴۹۰ ق کتاب را برای او نقل کرده است. شیخ مقدادی هم در سال ۵۲۰ ق در نجف کتاب را برای شیخ **هبة الله بن نما** نقل کرده است. شیخ ابن نما هم در سال ۵۶۵ ق در شهر حله کتاب سلیم را نقل کرده است.

این نسخه‌های کتاب که با این اسناد عالی از شیخ طوسی نقل شده دست به دست توسط علمای بزرگ همچنان نقل و استنساخ شده و نسخه‌های آن تکثیر گردیده تا به دست دو عالم بزرگ شیعه یعنی شیخ **حرّ عاملی** متوفای ۱۱۰۴ ق و **علامهٔ مجلسی** متوفای ۱۱۱۱ ق رسیده است.

علامهٔ مجلسی تمام نسخهٔ خود را در کتاب بحار الانوار در ابواب مناسب هر حدیث منعکس نموده است.

نسخهٔ شیخ حرّ عاملی هم از روی نسخهٔ عتیقه‌ای به سال ۱۰۸۵ ق در اصفهان استنساخ شده است. سپس آن نسخه به دست فرزندانش و بعد به دست افراد معینی رسیده که نامشان در اول نسخه مذکور است. در آخرین مرحله به دست شیخ محمد سماوی در سال ۱۳۷۰ ق در نجف رسیده است و بارها از روی آن نسخه‌برداری شده تا چاپ نجف کتاب سلیم از روی همان نسخه انجام شده است، و خود نسخه هم اکنون در کتابخانهٔ آیةالله حکیم در نجف است.

نسخهٔ دیگری در سال ۶۰۹ ق استنساخ شده و به دست علامهٔ مجلسی و شیخ حر عاملی رسیده که هم اکنون نسخه‌ای از روی آن با مهر علامهٔ مجلسی در کتابخانهٔ دانشگاه تهران نگهداری می‌شود.

نسخه‌های دیگری که سابقهٔ آنها به سال ۳۳۴ ق برمی‌گردد، ابتدا در یمن بوده و سپس به دمشق منتقل شده است. هم اکنون بیش از ده نسخه از آن موجود است و در کتابخانه‌های ایران و عراق و هند نگهداری می‌شود.

نسخهٔ دیگری به خط کوفی با قدمت هزار ساله که در ایران بوده در سال‌های اخیر مفقود شده است.

امروزه بیش از ۷۵ **نسخهٔ خطی** از کتاب سلیم قابل معرفی است، و در همین حال ۲۹ نسخهٔ خطی آن در کتابخانه‌های عمومی و خصوصی موجود است، و نُسَخ بسیاری هم در طول تاریخ در دست علما بوده است که در کتاب‌های خود آنها را ذکر کرده‌اند.

با نگاهی به تاریخچهٔ کتاب سلیم در طول تاریخ **هزار و چهارصد سالهٔ** آن، نسخه‌های آن را در شهرهای مختلف اسلامی می‌یابیم که عبارتند از: مکه و مدینه از شهرهای حجاز، صنعا و بندر مخا از شهرهای یمن، نجف و کربلا و حلّه و بغداد و بصره و کوفه از شهرهای عراق، دمشق از شهرهای شام، اصفهان و قم و مشهد و تهران و یزد از شهرهای ایران، لکنهو و بمبئی و فیض آباد از شهرهای هند.

بدین ترتیب درمی‌یابیم که این کتاب در هر دوره‌ای از تاریخ اسلام با منزلت و ارزش خاصش مورد توجه علما بوده و به عنوان اولین و قدیمی‌ترین میراث عقیدتی و علمی اسلام حفظ شده است و به عنوان یک کتاب مرجع، از مطالب آن در فقه و اصول و رجال و حدیث و تاریخ و تفسیر استفاده‌های وافری برده‌اند.

از نیمهٔ دوم قرن چهاردهم به تحقیق و چاپ متن عربی کتاب سلیم تحت اشراف علمای بزرگ اقدام شده و در اواخر این قرن به زبان **اردو** ترجمه و چاپ شده است. در آغاز قرن پانزدهم اقدام به ترجمهٔ **فارسی** آن نیز شده و در سطح وسیعی انتشار یافته است.

خدا را شکر که این امانت ذیقیمت سلیم و محصول عمر او راکه با اقتباس از انوار علوم ائمه علیهم السلام و باکمک اصحابشان تألیف نموده، به دست محدثین و علمای بزرگ حفظ فرموده است. در شأن چنین عالمانی امام هادی علیه السلام فرموده‌اند:

لَوْ لا مَنْ يَبْقىٰ بَعْدَ غَيْبَةِ قائِمِنا مِنَ الْعُلَماءِ الدّاعينَ اِلَيْهِ وَ الدّالّينَ عَلَيْهِ وَ الذّابّينَ عَنْ دينِهِ بِحُجَجِ اللهِ وَ الْمُنْقِذينَ لِضُعَفاءِ عِبادِاللهِ مِنْ شِباكِ إبْليسَ وَ مَرَدَتِهِ وَ مِنْ فِخاخِ النَّواصِبِ لَما بَقِيَ اَحَدٌ اِلّا ارْتَدَّ عَنْ دينِهِ.[1]

اگر نبودند علمایی که بعد از غیبت قائم ما باقی می‌مانند و به او دعوت می‌کنند و به سوی او راهنمایی می‌نمایند و با حجت‌های الهی از دین دفاع می‌کنند و بندگان ضعیف خدا را از دام‌های ابلیس و یاران او و ناصبیان نجات می‌دهند، اگر اینان نبودند احدی نمی‌ماند مگر آنکه از دین خود بر می‌گشت.

در اینجا یکدورهٔ خلاصه از زندگانی سلیم و تاریخچهٔ کتابش پایان می‌پذیرد، که در واقع ترسیمی از یک جهاد علمی و فداکاری دینی است و آمادگی لازم را برای مطالعهٔ دسترنج شصت سالهٔ مؤلف و تشکر از زحمات هزار و چهارصد سالهٔ علما برای حفظ آن، در ذهن خواننده ایجاد می‌کند.

---

۱. بحار الانوار: ج ۲ ص ۶ ح ۱۲.

قسمت دوم

بررسی و تحقیق دربارهٔ کتاب سلیم

در این قسمت، مدارک و اسناد مربوطه در ذیل هر مطلب ذکر می‌گردد. از آنجا که ترجمهٔ فارسی برای عموم مردم در نظر گرفته شده نوعی تلخیص و اختصار در مقدمه به‌کار رفته است. لذا برای تفصیل بیشتر به مقدمهٔ عربی مراجعه شود.

بخش‌های یازده‌گانهٔ این قسمت شامل مطالب زیر خواهد بود:

الف . نام کتاب و جهت نام گذاری.

ب . بحثی دربارهٔ اول بودن کتاب سلیم در شیعه و در تاریخ اسلام.

ج . آنچه در تأیید و تصدیق کتاب سلیم وارد شده است:

۱ . کلمات ائمه علیهم‌السلام.

۲ . کلمات علمای شیعه.

۳ . نقل و روایت علما از کتاب سلیم.

۴ . سخنان غیر شیعه دربارهٔ کتاب سلیم.

د . بررسی مناقشات دربارهٔ کتاب سلیم و جواب آنها.

هـ . اسناد کتاب سلیم و تحقیقی دربارهٔ ابان.

و . نسخه‌های خطی و چاپی و منتخب و ترجمهٔ فارسی و اردوی کتاب سلیم.

ز . روش تحقیق و ترجمهٔ کتاب سلیم.

بخش اول

نامگذاری کتاب سلیم

- نام مشهور کتاب
- سایر نام‌های کتاب و جهت نامگذاری

نام مشهور کتاب

از آنجا که نامگذاری مؤلف برای ما روشن نیست، بهترین نام کتاب همان است که در اکثر زمان‌ها بدان معروف بوده است. این کتاب از زمان امام صادق ؑ تا کنون به نام **«کتاب سلیم بن قیس هلالی»** معروف است. در این نامگذاری کتاب را به مؤلف نسبت داده‌اند، و با توجه به اینکه سلیم کتاب دیگری نداشته بهترین نامی که راه هرگونه اشتباه را می‌بندد همین است. برای اولین بار این نام را در کلام امام صادق ؑ می‌بینیم که می‌فرماید: «هر کس از شیعیان و محبین ما کتاب سلیم بن قیس هلالی را نداشته باشد...».

عمر بن اذینه که کتاب سلیم را از ابان تحویل گرفته با ذکر همین نام در آغاز کتاب می‌گوید: «این نسخهٔ کتاب سلیم بن قیس هلالی عامری است که ابان آن را به من تحویل داده است».

در طول قرن‌ها، در لسان علمای متقدم و متأخر همین نام برای کتاب سلیم بکار رفته است. شیخ نعمانی، شیخ مفید، شیخ نجاشی، شیخ طوسی، شیخ ابن شهرآشوب از قدما، و علامه حلی، شهید ثانی، میرداماد، قاضی شهید تستری، شیخ حر عاملی، علامهٔ مجلسی، شیخ بحرانی، میرحامد حسین، محدث نوری، شیخ آغا بزرگ تهرانی و علامهٔ امینی از متأخّرین، همهٔ این بزرگان وقتی نام این کتاب را در کلماتشان آورده‌اند همین نام مشهور را ذکر کرده‌اند.

سایر نام‌ها و جهت نامگذاری

گاهی کتاب سلیم به نام‌های دیگری یاد شده، که جهت خاصی در آنها مورد توجه بوده است و ذیلاً به آنها اشاره می‌کنیم:

اصل سلیم بن قیس هلالی، صحیفهٔ سلیم، کتاب حدیث سلیم بن قیس هلالی، کتاب سقیفه، کتاب فتن، کتاب وفاة النبی ﷺ، کتاب امامت.[1]

«اصل» به خاطر آن است که این کتاب از مهمترین کتاب‌های اصول چهارصدگانهٔ شیعه به حساب می‌آید.

«صحیفه» به معنای مجموعه نوشتار است.

«کتاب حدیث» هم با توجه به جنبهٔ حدیثی کتاب گفته شده است.

«سقیفه» ناظر به مطالب بسیاری دربارهٔ سقیفه است که در این کتاب آمده است.

«فتن» با توجه به جنبهٔ تاریخی کتاب است که جریانات تاریخی اسلام در طول ۷۵ سال پس از رحلت پیامبر ﷺ را در بر دارد.

«وفاة النبی ﷺ» به خاطر اولین حدیث کتاب است که در اکثر نسخه‌های خطی با همین عنوان آمده است و عده‌ای آن را نام کتاب تصور کرده‌اند.

«امامت» از آن جهت است که هدف اصلی این کتاب اثبات امامت دوازده امام ﷩ است.

اگرچه این نام‌ها به مناسبت‌های مختلف ذکر شده ولی نام معروف کتاب همان است که در اول این بخش گفته شد، و به اختصار **«کتاب سلیم»** گفته می‌شود و در طول چهارده قرن به همان معروف بوده است.

---

۱. غیبت نعمانی: ص ۶۱. الذریعة: ج ۱ ص ۶۳، ج ۶ ص ۳۳۶. مؤلفوا الشیعة فی صدر الاسلام: ص ۱۶. الاعلام (زرکلی): ج ۳ ص ۱۱۹. المراجعات: ص ۳۰۷ المراجعة ۱۰۱.

بخش دوم

اول بودن کتاب سلیم

- بیان اول بودن کتاب سلیم
- کلمات علما در اول بودن کتاب
- بررسی مناقشات در اول بودن کتاب

بیان اول بودن کتاب سلیم

اولین کسی که در تاریخ اسلام اقدام به تألیف نموده سلیم بن قیس است، و با دقت در شرایط اجتماعی سال‌های اول بعد از رحلت پیامبر ﷺ معلوم می‌شود که در موضوع معارف و تاریخ هیچ کتابی قبل از کتاب سلیم در آن عصر تألیف نشده است.

برای اثبات این مطلب، توجه به آنچه در تاریخچهٔ تألیف این کتاب در قسمت اول ذکر شد روشن می‌کند که زمان و مکانی که سلیم در آن اقدام به این تألیف نمؤده از هر جهت استثنائی بوده و اولین فرصتی بوده که مؤلف دست به این اقدام بزرگ زده است. گذشته از آن، دو جنبهٔ دیگر را هم مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱. گواهی اهل خبره به اول بودن کتاب.

۲. بررسی مناقشات در اول بودن کتاب.

کلمات علما در اول بودن کتاب

علمایی که ذیلاً سخنان ایشان ذکر می‌شود همگی اهل خبره در کتابشناسی و علم رجال و تاریخ هستند.

۱ . شیخ ابن ندیم می‌گوید: «اولین کتابی که برای شیعه ظاهر شده کتاب سلیم بن قیس هلالی است».[۱]

۲ . شیخ نعمانی می‌گوید: «در بین همهٔ اهل علم و راویان حدیث ائمه علیهم السلام اختلافی نیست که کتاب سلیم بن قیس هلالی از بزرگترین و قدیمترین کتاب‌های پایه‌ای است که اهل علم و راویان حدیث اهل بیت علیهم السلام نقل کرده‌اند».[۲]

۳ . قاضی بدر الدین سبکی می‌گوید: «اولین کتابی که برای شیعه تألیف شده کتاب سلیم بن قیس هلالی است».[۳]

۴ . علامه میرحامد حسین می‌گوید: «کتاب سلیم بن قیس هلالی که سزاوار است در حق آن گفته شود: قدیمی‌تر و افضل از همهٔ کتاب‌های شیعه است همانطور که علامهٔ مجلسی به این مطلب معترف است».[۴]

۵ . علامهٔ خوانساری صاحب روضات می‌گوید: «کتاب سلیم اوّلین تألیف و تدوین در اسلام است که احادیث را جمع کرده است».[۵]

۶ . محدث قمی می‌گوید: «کتاب سلیم اولین کتابی است که برای شیعه ظاهر شده و بین محدثین معروف است».[۶]

۷ . علامه سیّد حسن صدر در کتاب‌هایش، سلیم را در شمار اوّلین تألیف کنندگان در حدیث و تاریخ نام برده است.[۷]

---

۱ . فهرست ابن ندیم: ص ۲۷۵.

۲ . غیبت نعمانی: ص ۶۱.

۳ . الذریعة: ج ۲ ص ۱۵۳ به نقل از کتاب محاسن الوسائل فی معرفة الاوائل تألیف سبکی.

۴ . عبقات الانوار: ج ۲ ص ۶۱.

۵ . روضات الجنات: ج ۴ ص ۶۷.

۶ . الکنی و الالقاب: ج ۳ ص ۲۴۳.

۷ . تأسیس الشیعة لفنون الاسلام: ص ۲۷۲. الشیعة و فنون الاسلام: ص ۶۸.

۸. مورخ خبیر مدرس خیابانی می‌گوید: «کتاب سلیم اولین کتابی است که بـرای شیعه ظاهر شده است».[۱]

۹. علامهٔ مرعشی نجفی می‌گوید: «کتاب سلیم از قدیمی‌ترین کتاب‌ها نزد شیعه است».[۲]

۱۰. علامه موحّد ابطحی می‌گوید: «کتاب سلیم اوّل کتاب شیعه است که در بین عموم ظاهر و مشهور شده و همه آن را می‌شناسند».[۳]

بررسی مناقشات در اول بودن کتاب

در مورد اول بودن کتاب سلیم دو اشکال مطرح شده که با بررسی آنها مطلب کاملاً روشن خواهد شد.

اشکال اول : بعضی گفته‌اند: اولین مؤلف در اسلام امیرالمـؤمنین ﷺ است کـه بـا املای پیامبر ﷺ معارف اسلام و تفسیر قرآن را مـی‌نوشت و بـه نـام «کـتاب عـلی ﷺ» معروف است. همچنین کتاب «مصحف فـاطمه ﷺ» کـه بـعد از رحـلت پـیامبر ﷺ در تماس حضرت زهرا ﷺ با جبرئیل و ملائکه به تألیف رسیده است، و نیز کتاب «جفر و جامعه» که نزد امیرالمؤمنین ﷺ بوده است. این سه کتاب بر کتاب سلیم تقدم دارنـد و هر سه در دست ائمه ﷺ بوده‌اند تا کنون که نزد حضرت بقیة الله الاعظم عجل الله فرجه محفوظ است.

در جواب از این سخن باید گفت: اول بودن کتاب سلیم در مقایسه با تألیفات مردم عادی است که در دسترس همگان است. کتاب‌هایی که نزد امـیرالمـؤمنین و فـاطمهٔ زهرا ﷺ بوده و بعد به دست ائمه ﷺ رسیده ناموس دین و لوح محفوظ است و با علم لدنّی و تعلیم الهی به دست ایشان رسیده و تدوین شده که در رأس هـمهٔ آنـها قـرآن

---

۱. ریحانة الادب: ج ۶ ص ۳۶۹.
۲. احقاق الحق: ج ۱ ص ۵۵.
۳. تهذیب المقال: ج ۱ ص ۱۸۰.

است، و اینها به عنوان یک کتاب عادی تلقّی نمی‌شود[1] تا امثال کتاب سلیم با آنها مقایسه شود.

اشکال دوم: در شمار اولین کتاب‌های تألیف شده در اسلام، نام کتاب‌های زیر دیده می‌شود: کتاب سنن تألیف ابورافع، کتاب حدیث جاثلیق تألیف سلمان، کتاب فتن تألیف ابوذر، کتاب فرمان امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر تألیف اصبغ بن نباتة، کتاب مقتل الحسین علیه السلام تألیف اصبغ بن نباته، کتاب قضاوت‌های امیرالمؤمنین علیه السلام تألیف ابورافع، کتاب حارث همدانی، کتاب ربیعة بن سمیع، کتاب عبیدالله حلبی.

در جواب از این موارد باید گفت:

اولاً: مؤلفین کتاب‌های مذکور یا معاصر سلیم بوده‌اند و یا بعد از او می‌زیسته‌اند. بنابراین دلیلی بر تقدم تألیف آنها بر سلیم نیست، و تقدم تاریخ وفات بعضی از آنها دلیل بر تقدم کتاب‌هایشان نمی‌شود.

از سوی دیگر، با توجه با تاریخچه‌ای که از تألیف کتاب سلیم ذکر شد معلوم گردید که او از اوایل سال ۱۴ هجری مشغول تألیف بوده و قضایای مورد مشاهده‌اش و آنچه از امیرالمؤمنین علیه السلام و سلمان و ابوذر و مقداد و غیر ایشان می‌پرسیده ثبت می‌کرده است. با در نظر گرفتن این سابقه از تألیف سلیم، می‌توان اذعان داشت که او از اکثر افراد مذکور بلکه از همهٔ آنها در تألیف مقدم بوده است.

ثانیاً: از اکثر کتاب‌های مذکور اثری باقی نمانده و حتی نقل مستقیمی هم در دست نیست و در این میان اولین کتابی که عیناً به دست ما رسیده است فقط کتاب سلیم است.

ثالثاً: کتاب عبیدالله حلبی که شیخ برقی در رجالش ذکر کرده[2]، مؤلف آن از اصحاب امام صادق علیه السلام است و یقیناً بعد از سلیم اقدام به تألیف کرده است. احتمالاً

---

۱. در این باره به الذریعه: ج ۲ ص ۳۰۶ مراجعه شود.

۲. رجال برقی: ص ۲۷.

منظور شیخ برقی از اول بودن کتاب حلبی، در بین تألیفاتی است که از فکـر مـؤلف باشد نه به صورت جمع و تدوین، و به هر حال تقدم سلیم بر او مسلم است.

در خاتمهٔ سخن در یک جمله می‌توان گفت: **کتاب سلیم اولین اثر در اسلام است که بعد از مؤلفش تا زمان ما باقی مانده و هیچ کتابی در این موضوع بر آن تقدم ندارد، و اگر هم فرضاً تقدم داشته تنها یادگارباقیمانده از اول اسلام فقط کتاب سلیم است.**

با توجه به اینکه منظور از مطرح کردن مسئلهٔ اوّلیّت چیزی جز قدرشناسی نسبت به آن نیست، و این مطلب فقط نسبت به کتاب موجود قابل تصور است، کتاب‌هایی که اکنون مفقودند اگر مقدم هم باشند فعلاً ارزش عملی ندارند، چون در دسترس نیستند تا مورد استفادهٔ علمی قرار گیرند.

بخش سوم

اعتبار کتاب و احادیث آن به تأیید ائمه علیهم السلام

- عرضهٔ کتاب سلیم و احادیث آن بر امام معصوم علیه السلام
- کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در تأیید کتاب سلیم
- کلام امام زین العابدین علیه السلام در تأیید کتاب سلیم
- کلام امام صادق علیه السلام در تأیید کتاب سلیم
- سخنان پنج امام علیهم السلام در تأیید احادیث سلیم
- سخنان امام زین العابدین و امام باقر علیهما السلام در تأیید احادیث سلیم

عرضهٔ کتاب و احادیث آن بر امام معصوم علیه السلام

در مورد کتاب سلیم، امضای ائمهٔ معصومین علیهم السلام و تأیید صحت محتوای کتاب از جانب ایشان و حتی دفاع از آن به گونه‌ای صورت گرفته است که نظیر آن در کتب مربوط به زمان ائمه علیهم السلام دیده نمی‌شود.

سلیم بن قیس شخصاً احادیث کتابش را خدمت امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام عرضه می‌کرده است. بعد از او ابان بن ابی‌عیاش ناقل کتاب سلیم، احادیث آن را در محضر امام زین العابدین و امام باقر علیهما السلام مطرح کرده است. پس از آن هم حماد بن عیسی ناقل چهارم کتاب، احادیث آن را خدمت امام صادق علیه السلام عرضه کرده است.

در همهٔ این موارد، ائمه علیهم السلام سلیم و کتابش را در سطح بالایی تأیید فرموده و از آن دفاع نموده‌اند. پیداست که تأیید از طرف امامان معصوم علیهم السلام که حجج الهی هستند، بیانگر امضای خداوند و تصدیق پیامبر صلی الله علیه و آله است، و این از افتخارات کتاب سلیم است.

کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در تأیید کتاب سلیم

به عنوان دفاع از کل کتاب سلیم و مطالب آن، در حدیث ۱۰ همین کتاب از امیرالمؤمنین علیه السلام کلامی نقل شده که خلاصهٔ آن چنین است: سلیم از امام علیه السلام سؤال می‌کند که من از شما و از سلمان و ابوذر و مقداد احادیثی شنیده‌ام. ولی در دست مردم احادیثی است که با گفته‌های شما مخالف است. علت این مسئله چیست؟

حضرت در جواب سلیم مطالب مفصلی می‌فرمایند که خلاصه‌اش چنین است:

آنچه در دست مردم است مخلوطی از حق و باطل و صدق و کذب است. مردم بر پیامبر صلی الله علیه و آله دروغ می‌بندند و بدین وسیله به امامان ضلالت تقرب می‌جویند، و بدینگونه احادیثشان با احادیث خاندان رسالت منطبق نمی‌شود. در مقابل، **آنچه از دست ما به تو رسیده حقایق دین است و باطلی بدان مخلوط نیست.**

مجموع این حدیث تأییدی از جانب امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به مطالب مدوّن در کتاب سلیم است.

کلام امام زین العابدین علیه السلام در تأیید کتاب سلیم

امام سجاد علیه السلام پس از سه روز که کتاب سلیم به طور کامل نزد آن حضرت قرائت شد و امام علیه السلام به مطالب آن گوش فرا دادند، فرمودند: «**سلیم راست گفته است، خدا او را رحمت کند. اینها احادیث ماست که نزد ما شناخته شده است**».

مدارک این حدیث چنین است:

۱. در سرآغاز کتاب سلیم، ابن اذینه از ابان نقل کرده است. در بحار الانوار: ج ۱ ص ۷۶، و ج ۲۳ ص ۱۲۴، و نیز در اثبات الهداة: ج ۱ ص ۶۶۳ به نقل از کتاب سلیم نقل شده است.

۲. اختیار معرفة الرجال (رجال کشی): ج ۲ ص ۳۲۱. وسائل الشیعة: ج ۱۸ ص ۷۲ نیز از آن کتاب نقل کرده است.

۳. مختصر البصائر: ص ۴۰، وسائل الشیعة: ج ۲۰ ص ۱۲ و بحار الانوار: ج ۵۳ ص ۶۶ نیز از آن کتاب نقل کرده‌اند.

اینک توضیحی در رابطه با اهمیت این قرائت و استماع از جانب امام علیه السلام عرض می‌شود:

اقدام به قرائت و گوش فرا دادن به مطالب کتاب به طور کامل در سه روز متوالی از صبح تا شب، در زمانی که این گونه روش‌های تحقیقی متداول نبوده، و با در نظر

گرفتن انجام این کار در زمان وحشتبار حجاج، و نیز با توجه به وقوع آن در ایام حج، همهٔ اینها اهمیت این برنامه و بنیادی بودن این سخن حضرت را می‌رساند.

امام زین العابدین علیه السلام، در این کلام کوتاه سه جنبهٔ مهم را مورد توجه قرار داده‌اند: از یک سو سلیم را به عنوان یک محدث صادق معرفی کـرده‌انـد، و از سـوی دیگـر بـا رحمت فرستادن بر او اشاره به محبوبیت او در پیشگاه خداوند و ائمه علیهم السلام نموده‌اند، و نهایتاً احادیث سلیم را تأییدِ تمام عیار کرده‌اند بـدین صـورت کـه ایـن مـجموعه را به طور کامل احادیث آل محمد علیهم السلام دانسته‌اند و تصریح فرموده‌اند که از نظر مـعنی و محتوا نیز همهٔ آنها نزد ائمه علیهم السلام شناخته شده است. دنبالهٔ این تأیید کامل، دفاع امام علیه السلام از کتاب سلیم است که در بخش اول مقدمه بیان آن گذشت و متن آن در سرآغاز کتاب سلیم خواهد آمد.

کلام امام صادق علیه السلام در تأیید کتاب سلیم

امام صادق علیه السلام فرمود: **«هر کس از شیعیان و محبین ما کتاب سلیم بن قیس هلالی نزد او نباشد چیزی از امر ولایت ما نزد او نیست، و از مسایل مربوط به ما چیزی نمی‌داند. آن کتاب الفبای شیعه و سری از اسرار آل محمد علیهم السلام است».**

این حدیث در مدارک زیر نقل شده است:

۱. علامهٔ مجلسی این حدیث را در نسخه‌ای از کتاب سـلیم کـه در سـال ۶۰۹ق استنساخ شده دیده است. که همان نسخهٔ خطی شمارهٔ ۳۸ در فصل دهم ایـن کـتاب است.

۲. در نسخهٔ خطی شمارهٔ ۴۴ که از روی نسخهٔ خطی سال ۶۰۹ق نوشته شده این حدیث عیناً موجود است.

۳. در نسخهٔ خطی شمارهٔ ۴۵ که آن نیز از روی نسخهٔ سال ۶۰۹ق استنساخ شده موجود است.

۴. در آخر نسخهٔ خطی شیخ حر عاملی که در سال ۱۰۸۷ق نسخه برداری شده این حدیث آمده است، که همان نسخهٔ خطی شمارهٔ ۱ در فصل دهم این کتاب است.

۵. در نسخه‌های خطی شمارهٔ ۱۷، ۲۱، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۹ از نسخه‌های کتاب سلیم نیز این حدیث عیناً موجود است.

۶. تکملة الرجال: ج ۱ ص ۴۶۷، به نقل از دستخط علامهٔ مجلسی در حاشیهٔ مرآة العقول.

۷. مستدرک الوسائل: ج ۳ ص ۱۸۳.

۸. تنقیح المقال: ج ۲ ص ۵۴.

۹. الذریعة: ج ۲ ص ۱۵۲.

در اینجا توضیح مختصری دربارهٔ این حدیث لازم به نظر می‌رسد:

در طول **۲۵۰ سال حضور ائمه** ﷺ در اجتماع مسلمانان تا اول غیبت امام زمان عجل الله فرجه، مبانی اعتقادی و حقایق تاریخی شیعه در سطح وسیعی تبیین گردید، و بسیاری از غیر مسلمانان و نیز مسلمانان و حتی عدهٔ زیادی از شیعیان که اعتقادات کاملی نداشتند، از اصول عقیدتی مذهب اهل بیت ﷺ آگاهی پیدا کردند.

با در نظر گرفتن شرایط سرتاسر اختناق در زمان حکومت ابوبکر و عمر و بنی امیه و بنی عباس وانحراف فکری اکثریت مردم از حقایق تاریخ اسلام، تبیین مبانی تشیع به صورت تدریجی صورت می‌گرفت. به همین جهت بسیاری از مطالب عمیق در زمان امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین ﷺ قابل بازگو نبود و جز چند نفر انگشت شمار کسی در پی آن نبود و یا نمی‌پذیرفت، در حالی که در زمان امام صادق و امام رضا و امام هادی ﷺ عقاید شیعه در سطح بالاتری همچون محتوای **زیارت عاشورا و زیارت جامعه** بر مردم عرضه گردید.

با توجه به تصویر بالا، باید توجه داشت که امام صادق ﷺ در زمانی کلام مزبور را فرموده‌اند که شیعه در شرایط مرگبار حکومت‌های غاصب، امکان نشر و بسط معارف خویش را نداشتند، و به خصوص در جنبهٔ عقیدتی کتابی تدوین شده و آماده نداشتند تا در مقابل دشمنان و یا برای خود شیعیان عرضه کنند، و تنها نوشتهٔ درخشانی که به حق آبروی تشیع به شمار می‌آمد و حامل حقایقی بس عمیق از عقاید و تاریخ تشیع بود همانا **کتاب سلیم بن قیس** بود.

اهمیت کتاب هنگامی روشن‌تر می‌شود که به چند کتاب تـدوین شـده بـه دست معاندین اهل بیت ﷺ در آن عصر بنگریم که یک نمونهٔ آن کـتابی انـباشته از فـضایل جعلی و دروغین برای ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه بود که دسـتور تـدوین آن را خود معاویه داد و امر کرد تا در منبرها و مکتب خانه‌ها به عموم مردم تعلیم گردد.

در چنان شرایطی امام صادق ﷺ **«کتاب سلیم بن قیس»** را به عنوان سـری از اسـرار آل محمد ﷺ و به عنوان شناسنامه و الفبای تشیع معرفی فرمودند و از کلام حـضرت می‌توان چنین استفاده کرد که هر کس لااقل محتوای این کتاب را که هـمانا ولایت و برائت است قبول نداشته باشد، باید در صدد کامل کردن عقاید خود باشد تا از محبین واقعی اهل بیت ﷺ به شمار آید.

سخنان پنج امام ﷺ در تأیید احادیث سلیم

در آخر حدیث ۱۰ کتاب سلیم، به عنوان تأیید حدیث سلیم مطالبی به نقل از امام حسن وامام حسین و امام سجاد و امام باقر و امام صادق ﷺ آمده است، و خلاصهٔ آن چنین است که فرموده‌اند:

آنچه سلیم نقل کرده اولاً صحیح است، و ثانیاً ما نیز از پدرانمان شنیده‌ایم، و ثالثاً سلیم آن را به طور دقیق و بدون کم و زیاد نقل کرده است.

مدارك این حدیث چنین است:

۱. حدیث ۱۰ کتاب سلیم.

۲. مختصر اثبات الرجعة، تألیف فضل بن شاذان: حدیث اول.

۳. اعتقادات شیخ صدوق: حدیث آخر.

۴. اختیار معرفة الرجال (رجال کشی): ج ۱ ص ۳۲۱ ح ۱۶۷.

سخنان امام زین العابدین و امام باقر ﷺ در تأیید کتاب سلیم

در آخر وصیتنامهٔ امیرالمؤمنین ﷺ که سلیم نقل کرده به نقل از امـام بـاقر ﷺ آمـده

است که آن حضرت فرمود: **«این وصیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است، و این نسخهٔ کتاب سلیم بن قیس هلالی است که به ابان سپرده و برای او قرائت کرده است. ابان گفته من کتاب را خدمت امام زین‌العابدین علیه‌السلام قرائت کردم و آن حضرت فرمود: سلیم راست گفته است، خدا او را رحمت کند».**

مدارك این حدیث چنین است:

۱. غیبت شیخ طوسی: ص ۱۱۷ بحار: ج ۴۲ ص ۲۱۳.

۲. تهذیب شیخ طوسی: ج ۹ ص ۱۷۶ ص ۷۱۴.

۳. الدر النظیم (نسخهٔ خطی)، به نقل مقدمهٔ کتاب سلیم (چاپ نجف): ص۱۵.

خلاصهٔ این حدیث تأیید همهٔ کتاب سلیم است و آنچه ابان در اول کتاب از امام زین‌العابدین علیه‌السلام نقل کرده در اینجا از قول امام باقر علیه‌السلام از ابان نقل شده و تایید سخن ابان و سلیم از لسان امام علیه‌السلام محسوب می‌شود، و با توجه به اینکه این مطلب در پایان حدیث ۴۹ از کتاب سلیم است، از جهتی تأیید خاص این حدیث سلیم نیز خواهد بود.

این بود آنچه از تأیید ائمه علیهم‌السلام دربارهٔ سلیم و احادیث آن بما رسیده است. همین افتخار سلیم را بس که نزد امامنمان شناخته شده بوده و او را به نیکی یاد کرده‌اند و آنچه او نقل کرده تأیید فرموده‌اند.



بخش چهارم

سخنان علما در اعتبار کتاب سلیم

- تأیید کتاب سلیم از سوی علما در طول ۱۴ قرن
- کتاب سلیم از اصول چهار صد گانهٔ شیعه
- اعتراف غیر شیعه به اشتهار کتاب سلیم بین شیعه
- گفتار سلیم دربارهٔ کتاب خود
- متن سخنان علما در تأیید کتاب سلیم

تأیید کتاب سلیم از سوی علما در طول ۱۴ قرن[۱]

بزرگان علمای شیعه از قرن اول تا امروز، سخنان دُرّرباری دربارهٔ کتاب سلیم فرموده‌اند و در طول چهارده قرن احادیث آن را به عنوان یک سند معتبر نقل کرده‌اند، و چه بسا علت این عنایت مؤکد، همان تأیید خاص ائمه علیهم السلام نسبت به این کتاب بوده است.

قبل از همه، خود سلیم احادیث کتابش را بر امثال سلمان و ابوذر و مقداد عرضه می‌کرد و آنان او را تأیید می‌نمودند. ابان بن ابی‌عیاش هم پس از وفات سلیم کتاب را بر ابوالطفیل و عمر بن ابی‌سلمه عرضه کرد و آنان همهٔ احادیث کتاب سلیم را تأیید کردند.

توجه به راویان کتاب سلیم این نکته را روشن می‌کند که اکثر آنان از محدثین وعلمای بزرگ شیعه بوده‌اند که معارف و عقاید تشیع توسط آنان به نسل‌های بعدی منتقل گشته است. این بزرگان در طول ۱۴۰۰ سال، کتاب سلیم را به عنوان اولین و معتبرترین سند شیعه حفظ کرده‌اند و در تألیفاتشان احادیث آن را به عنوان سند و مدرك آورده‌اند و تأکید خاصی در انتقال اصل کتاب به نسل‌های بعد از خود داشته‌اند.

---

۱. غیبت نعمانی: ص ۶۱. الذریعة: ج ۲ ص ۱۲۸ـ۱۲۵ و ص ۱۵۲. معالم العلماء: ص ۳. الرواشح السماویة: ص ۹۸.

کتاب سلیم از اصول چهارصدگانهٔ شیعه

علمای شیعه از زمان امیرالمؤمنین ﷺ تا زمان امام حسن عسکری ﷺ چهار صد کتاب تألیف کرده‌اند که از آنها به عنوان **«اصل»** یاد می‌شود.

خصوصیت این چهارصد کتاب این بوده که همهٔ آنها بدون واسطه از خود امام معصوم ﷺ و یا به یک واسطه از امام ﷺ روایت شده است، و به صورت نقل از کتاب دیگری نبوده است. پیداست که احتمال اشتباه و غلط و نسیان در چنین کتاب‌هایی کمتر می‌شود. از سوی دیگر مؤلفین کتاب‌های اصل، با توجه به مسئولیت خطیرشان، دقت لازم در ثبت و ضبط احادیث آن می‌نموده‌اند.

با در نظر گرفتن این خصوصیات، کتاب‌های «اصل» همیشه نزد علمای شیعه جایگاه خاصی داشته و نسبت به حفظ آنها و نقل مطالب از آن کتب توجه خاصی مبذول می‌داشته‌اند، به طوری که کتب اربعهٔ شیعه در واقع جمع بندی و تنظیم احادیث همان اصول چهارصدگانه است.[۱]

اکنون باید بگوییم کتاب سلیم بن قیس به عنوان اولین اصل و یکی از مهمترین کتاب‌ها در بین اصول چهارصدگانه بوده، و از همین جهت مورد عنایت خاص علما و محدثین بوده است.

اعتراف غیر شیعه به اشتهار کتاب بین شیعه

یکی از خصوصیات کتاب سلیم این است که از روز اول تاکنون به عنوان کتابی معروف بین شیعه مطرح بوده است، به طوری که مخالفین شیعه هم کاملاً متوجه آن بوده‌اند. به سه نمونه از گفتار علمای غیر شیعه در مورد اشتهار کتاب بین شیعه اشاره می‌کنیم چرا که سخن مخالف در این موارد برای اثبات مطلب گویاتر است:

---

۱. معالم العلماء: ص ۳. الرواشح السماوية: ص ۹۸. الذريعة: ج ۲ ص ۱۲۸ـ۱۲۵.

۱ . **ابن ابی‌الحدید** متوفای قرن هفتم می‌گوید: «سُلیم، مذهبش معروف است... و کتاب معروف او بین شیعه به نام کتاب سلیم خوانده می‌شود».[۱]

۲ . **قاضی سُبکی** متوفای قرن هشتم می‌گوید: «اولین کتابی که برای شیعه تألیف شده کتاب سلیم بن قیس هلالی است».[۲]

۳ . **ملاّ حیدر علی فیض آبادی** می‌گوید: «صحت این ... کتاب نزد محققین شیعه مورد اتفاق است که به طور یقینی از لسان ترجمان وحی صادر شده، چراکه همهٔ علوم ائمه ﷺ به امثال این کتاب‌ها برمی‌گردد».[۳]

گفتار سلیم دربارهٔ کتاب خود

سلیم بن قیس هنگام تحویل کتابش به ابان بن ابی‌عیاش به او چنین گفت: «نزد من نوشته‌هایی است که از افراد مورد اطمینان شنیده‌ام و به دست خود نوشته‌ام. در آنها احادیثی است که نمی‌خواهم برای مردم (در اجتماع آن زمان) ظاهر شود، زیرا آن را انکار می‌کنند و عجیب تلقی می‌نمایند، در حالی که حق است و از اهل حق و فقه و صدق و صلاح، از امیرالمؤمنین ﷺ و سلمان و ابوذر و مقداد گرفته‌ام...». بدین ترتیب، در درجهٔ اول خود مؤلف اعلام داشته که در تألیف این کتاب دقت و اتقان لازم را بکار برده است.

متن سخنان علما در تأیید کتاب سلیم

در اینجا آنچه از علما در تأیید کتاب رسیده بترتیب تاریخ وفات ایشان ذکر می‌کنیم:

۱ . **عمربن ابی‌سلمه** از علمای قرن اول می‌گوید: «در این کتاب هیچ حدیثی نیست مگر آنکه آن را از علی ﷺ و از سلمان و ابوذر و مقداد شنیده‌ام».

---

۱. شرح نهج البلاغة: ج ۱۲ ص ۲۱۶.
۲. الذریعة: ج ۲ ص ۱۵۳.
۳. منتهی الکلام: ج ۳ ص ۲۹. استقصاء الافحام: ج ۲ ص ۳۵۰.

۲ . **ابوالطفیل** از علمای قرن اول می‌گوید: «هر حدیثی که در این کتاب است از علی علیه السلام و از سلمان و ابوذر و مقداد شنیده‌ام».

۳ . **مسعودی** از علمای قرن چهارم می‌گوید: «اصل عقیدهٔ شیعهٔ دوازده امامی را سلیم بن قیس هلالی در کتابش ذکر کرده است».[۱]

۴ . **ابن ندیم** از علمای قرن چهارم می‌گوید: «اولین کتابی که برای شیعه ظاهر شده همین کتاب سلیم بن قیس مشهور است».[۲]

۵ . **شیخ نجاشی** از علمای قرن پنجم می‌گوید: «اکنون نام کسانی از سلف صالحمان را که در تألیف تقدم داشته‌اند ذکر می‌کنیم»، و سپس در شمار طبقهٔ اول سلیم و کتابش را نام می‌برد.[۳]

۶ . **شیخ طوسی** از علمای قرن پنجم می‌گوید: «سلیم بن قیس که کُنیه‌اش ابوصادق است، کتابی دارد که به این اسناد به دست ما رسیده است...».[۴]

۷ . **شیخ نعمانی** از علمای قرن پنجم می‌گوید: «بین همهٔ علما و محدثین شیعه اختلافی نیست که کتاب سلیم بن قیس هلالی اصلی از بزرگترین کتاب‌های اصول و قدیمی‌ترین آنهاست... این کتاب از اصولی است که از کتاب‌های مرجع شیعه است و به آن اعتماد می‌کنند».[۵]

۸ . **شیخ ابن شهرآشوب** از علمای قرن ششم می‌گوید: «سلیم بن قیس هلالی صاحب احادیث است و کتابی دارد».[۶]

---

۱ . التنبیه و الاشراف: ص ۱۹۸.
۲ . فهرست ابن ندیم: ص ۲۷۵.
۳ . رجال نجاشی: ص ۶.
۴ . فهرست شیخ طوسی: ص ۸۱ شمارهٔ ۳۳۶.
۵ . غیبت نعمانی: ص ۶۱.
۶ . معالم العلماء: ص ۵۸ شمارهٔ ۳۹۰.

۹ . **سید جمال الدین ابن طاووس** از علمای قرن هـفتم مـی‌گوید: «در ایـن کـتاب مطالبی است که همانا دلالت بر موثق بودن مؤلف و صحت کتابش دارد».[۱]

۱۰ . **علامه شیخ محمّد تقی مجلسی** از علمای قرن یازدهم می‌گوید: «شیخ طوسی و شیخ نجاشی حکم به صحت کتاب او کرده‌اند، گذشته از آنکه متن کـتاب دلالت بـر صحت آن دارد». و نیز می‌گوید: «اعتماد شیخ کلینی و صدوق بر کتاب سلیم کـفایت می‌کند. این کتاب نزد من موجود است و متن آن دلیل بر صحت آن است».[۲]

۱۱. **علامه سید مصطفی تفرشی** از علمای قرن یازدهم می‌گوید: «صدق و درستی از اول تا آخر احادیث این کتاب پیداست».[۳]

۱۲ . **علامه شیخ حرّعاملی** از علمای قرن دوازدهـم مـی‌گوید: «کـتاب‌های مـورد اعتمادی که‌احادیث وسایل را از آن نقل کرده‌ام و مؤلفین‌آنها و دیگـران شـهادت بـه صحت آنها داده‌اند و قرائنی بر ثبوت آنها وارد شده و به طور متواتر از مؤلفین آنها به ما رسیده و در نسبت آنها به مؤلفینش جای شک نیست». و از جمله کتاب سلیم را ذکر می‌کند.[۴]

۱۳ . **علامه سید هاشم بحرانی** از علمای قرن دوازدهم می‌گوید: «کتاب سلیم کتابی مشهور و مورد اعتماد است که مؤلفین در کتاب‌هایشان از آن نقل کرده‌اند».[۵]

۱۴ . **علامه شیخ محمد باقر مجلسی** از علمای قرن دوازدهم، همهٔ کـتاب سـلیم را ضمن ۱۱۰ جلد بحارالانوار نقل کرده و در اول بحار گفته است: «کتاب سلیم بن قیس در نهایت اشتهار است، و حق این است که این کتاب از اصـول مـعتبر است». و نـیز می‌گوید: «کتابی معروف بین محدثین است که کلینی و صدوق و قدمای دیگر بر آن

---

۱. تحریر طاووسی: ص ۱۳۶ شمارهٔ ۱۷۵. تنقیح المقال: ج ۲ ص ۵۲.
۲. روضة المتقین: ج ۱۴ ص ۳۷۲. تنقیح المقال: ج ۲ ص ۵۳.
۳. نقد الرجال: ص ۱۵۹.
۴. وسائل الشیعة: ج ۲۰ ص ۳۶ و ۴۲.
۵. غایة المرام: ص ۵۴۶.

اعتماد کرده‌اند و اکثر اخبار آن مطابق است با آنچه با اسناد صحیح در کتب معتبر به ما رسیده است».[1]

۱۵ . **مولی حیدر علی شیروانی** از علمای قرن دوازدهم می‌گوید: «صحت کتاب سلیم معلوم است چرا که از طرق متعدد و صحیح از موثقین اصحاب ائمه ﷺ و بزرگان ایشان نقل شده و شامل مطالب مهمی در جوانب مختلف دین است. و چگونه ممکن است چنین کتابی از نظر مبارک ائمه ﷺ مخفی بماند و به آن توجهی نکرده باشند».[2]

۱۶ . **علامه میرحامد حسین هندی** از علمای قرن چهاردهم می‌گوید: «کتاب سلیم که می‌توانیم دربارهٔ آن بگوییم: اقدم و افضل از همهٔ کتاب‌های حدیثی شیعه است». و نیز می‌گوید: «اکثر روایات آن با احادیث صحیح و مورد قبول تأیید می‌شود».[3]

۱۷ . **علامه سید محمد باقر خوانساری** از علمای قرن چهاردهم می‌گوید: «کتاب سلیم اولین تألیف و تدوین در اسلام‌است که روایات را در آن جمع آوری کرده است».[4]

۱۸ . **علامهٔ محدث نوری** می‌گوید: «کتاب سلیم از اصول معروف است، و اصحاب ما به آن کتاب اسناد زیادی دارند». و نیز می‌گوید: «کتاب معروف و مشهوری است که بزرگان محدثین از آن نقل کرده‌اند».[5]

۱۹ . **حاج ملا هاشم خراسانی** می‌گوید: «کتاب سلیم که به ابان سپرده معروف است».[6]

---

۱ . بحار الانوار: ج ۱ ص ۳۲، ج ۸ قدیم ص ۱۹۸.
۲ . رسالة فی کیفیة استنباط الاحکام من الآثار فی زمن الغیبة (نسخهٔ خطی): اواخر کتاب.
۳ . عبقات الانوار: ج ۲ ص ۶۱. استقصاء الافحام: ج ۱ ص ۵۷۹.
۴ . روضات الجنات: ج ۴ ص ۶۷.
۵ . مستدرک الوسائل: ج ۳ ص ۷۳۳. نفس الرحمان: ص ۵۶.
۶ . منتخب التواریخ: ص ۲۱۰.

۲۰ . محدث بزرگ حاج شیخ عباس قمی می‌گوید: «کتاب سلیم اولین کتابی است که بین شیعه ظاهر شده و بین محدثین معروف است و شیخ کلینی و صدوق و دیگـران بدان اعتماد کرده‌اند».[۱]

۲۱ . علامهٔ مامقانی می‌گوید: «کتاب سلیم در نهایت درجهٔ اعتبار است».[۲]

۲۲ . سید حسین بن محمد رضا بروجردی می‌گوید: «سلیم از اولیاء اهـل بـیت ﷺ است و کتاب او از اصول است و بزرگان علما از آن روایت کرده‌اند».[۳]

۲۳ . میرزا محمد علی مدرس خیابانی می‌گوید: «کتاب سلیم کـتابی مـعروف و از اصول چهارصدگانهٔ مشهور است، و اولین کتابی است که برای شیعه ظاهر شده ....و صدوق و کلینی و دیگر بزرگان از محدثین بر آن اعتماد کامل نموده‌اند».[۴]

۲۴ . علامه حاج آقا بزرگ تهرانی می‌گوید: «اصل سلیم بن قـیس از آن کـتاب‌های اصل است که قبل از زمان امام صادق ﷺ تألیف شده است». و نیز می‌گوید: «کتاب سلیم از کتاب‌های اصول است و نزد شیعه و غیر شیعه مشهور است».[۵]

۲۵ . علامه سیّد حسن صدر می‌گوید: «سلیم کتاب مهِم و گرانقدری دارد که مطالب آن را از علی ﷺ و از سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و عده‌ای از بزرگان صـحابه نـقل کرده است».[۶]

۲۶ . علامه سید احمد صفائی خوانساری می‌گوید: «کتاب سلیم از بزرگترین اصول قدیمی است که به صحت آن حکم شده و بر ائمه ﷺ نیز عرضه شده و حکم به صحت احادیث آن نموده‌اند».[۷]

---

۱. الکنی و الالقاب: ج ۳ ص ۲۴۳.
۲. تنقیح المقال: ج ۲ ص ۵۴.
۳. نخبة المقال: ص ۵۰.
۴. ریحانة الادب: ج ۶ ص ۳۶۹.
۵. الذریعة: ج ۲ ص ۱۵۲.
۶. الشیعة و فنون الاسلام: ص ۶۸.
۷. کشف الاستار: ج ۲ ص ۱۳۰.

۲۷ . علامهٔ امینی می‌گوید: «کتاب سلیم از اصول مشهور و متداول از زمان‌های قدیم است که نزد محدثین شیعه و غیرشیعه و تاریخ نویسان مورد اعتماد است».[۱]

۲۸ . علامه سید صادق بحرالعلوم می‌گوید: «بزرگان علما نسبت کتاب را به سلیم ثابت کرده‌اند واینکه در نهایت اعتبار است و روایاتش صحیح و مورد وثوق است».[۲]

۲۹ . علامه مرعشی نجفی از قرن پانزدهم می‌گوید: «کتاب سلیم از قدیمی‌ترین کتاب‌های شیعه و صحیح‌ترین آنهاست، بلکه بعضی از غیر شیعهٔ هم حکم به صحت آن کرده‌اند». و نیز می‌گوید: «کتاب سلیم کتابی است معروف و چاپ و منتشر شده، و نزد ما و اکثر غیر شیعه مورد اعتماد است و از طرف ائمه علیهم‌السلام نیز مورد تأیید قرار گرفته است».[۳]

اینها گواهی عده‌ای از محققین بزرگ دربارهٔ اعتبار کتاب سلیم و صحت نسبت آن به مؤلفش بود. آنچه در این بخش ذکر شد کلمات صریح علما بود، در حالی که بسیاری از بزرگان علما بحث‌های مفصلی در اعتبار کتاب آورده‌اند و آن را به اثبات رسانده‌اند. در این راستا بیش از ۵۰ کتاب رجالی و حدیثی و تاریخی، مطالبی دربارهٔ خود سلیم آورده‌اند که به ذکر آدرس بعضی از آنها اکتفا می‌شود:

شیخ برقی در رجال: ص ۴.
شیخ کشی در رجال: ج ۱ ص ۲۲۱ ح ۱۶۷.
ابن قتیبه در معارف: ص ۳۴۱.
علامهٔ حلی در خلاصة الاقوال: ص ۸۳ و ۱۹۲.
میرداماد در تعلیقه بر اصول کافی: ص ۱۴۵.
میرمحمد اشرف در فضائل السادات: ص ۲۸۴.
علامهٔ مجلسی در بحار الانوار: ج ۵۳، ص ۱۲۲.

---

۱. الغدیر: ج ۱ ص ۱۹۵.
۲. کتاب سلیم (چاپ نجف): ص ۱۵.
۳. احقاق الحق: ج ۱ ص ۵۵ و ج ۲ ص ۴۲۱.

سید خوانساری در روضات الجنات: ج ۴ ص ۶۵ و ۷۳، و ج ۷ ص ۱۲۹.

علامه سید امین عاملی در اعیان الشیعة: ج ۳۵ ص ۲۹۳.

محقق خیابانی در ریحانة الادب: ج ۶، ص ۳۶۹.

علامۀ امینی در الغدیر: ج ۱ ص ۶۶ و ۱۶۳ ج ۲ ص ۳۴.

آیة الله خوئی در معجم رجال الحدیث: ج ۸ ص ۲۲۰.

بخش پنجم

نقل علما از کتاب سلیم به‌عنوان مدرک مورد اعتماد

- شواهدی بر نقل و اعتماد قدما بر کتاب سلیم
- سخنان علما در نقل و اعتماد قدما بر کتاب سلیم
- نام محدثین و مؤلفین ناقل کتاب سلیم و احادیث آن

در این بخش نام کلیهٔ کسانی که همهٔ کتاب سلیم یا احادیث آن را نقل کرده‌اند ذکر خواهد شد. به عنوان پشتوانهٔ سخن، گواهی عده‌ای از بزرگان را بر اینکه اولاً روایات علما از سلیم به نقل از کتاب او بوده، و ثانیاً به عنوان اعتماد بر کتاب سلیم از آن نقل کرده‌اند می‌آوریم و قرائنی دال بر این مطلب ذکر می‌کنیم.

شواهدی بر نقل و اعتماد قدما بر کتاب سلیم

قرائن بسیاری دلالت می‌کند که آنچه متقدمین در کتاب‌هایشان از سلیم نقل کرده‌اند به نقل از کتاب او بوده است، که شرح آن چنین است:

اول : اکثر قدما احادیثِ کتاب‌هایشان را از اصول چهارصد گانه استخراج می‌کردند، و بسیار بعید است که در نقل احادیث سلیم به کتاب او که از بزرگترین و قدیمی‌ترین اصول است دست نیافته باشند.

دوم : شیخ نعمانی که شاگرد شیخ کلینی بوده و در تألیف کتاب کافی او را یاری کرده است، از کتاب سلیم به عنوان یکی از بزرگترین و قدیمی‌ترین کتب شیعه و از کتاب‌های مرجع و مورد اعتماد ایشان یاد می‌کند، بنابراین بعید است این کتاب در دست محدثین بزرگ متداول نبوده باشد.

سوم : عده‌ای از قدما همچون شیخ نعمانی و شیخ مفید و شیخ نجاشی و شیخ طوسی در کتاب‌هایشان نام «کتاب سلیم» را صریحاً آورده‌اند.

چهارم : آنچه علما از سلیم نقل کرده‌اند عیناً در نسخه‌های کنونی کتاب سلیم موجود است و این دلالت بر آن دارد که آنها هم از کتاب سلیم نقل کرده‌اند.

پنجم : شیخ طوسی و نجاشی و نعمانی که از کتابشناسان عصر خود بوده‌اند، سند خود را به کتاب سلیم نقل کرده‌اند، و سپس احادیث سلیم را در تألیفاتشان آورده‌اند، و بسیار بعید به نظر می‌رسد که از نسخهٔ خود نقل نکرده باشند.

ششم : اسنادی که در کتب قدما برای احادیث سلیم دیده می‌شود با یکدیگر مطابقت دارد، و بسیاری از آنها بر سندی که در اول کتاب سلیم است منطبق است. از اینجا می‌توان استنباط کرد که آنان از کتاب سلیم نقل کرده‌اند و به صورت یک حدیث که با یک سند خاص از سلیم نقل شده باشد نبوده است، وگرنه چطور چنین انطباقی در اسناد به وجود می‌آید؟

هفتم : عده‌ای از علما سرآغاز کتاب سلیم را که شامل تاریخچهٔ کتاب است عیناً نقل کرده‌اند. این نیز دلالت بر رؤیت خود کتاب و نقل از آن دارد.

هشتم : سندهایی که برای احادیث سلیم ذکر کرده‌اند در طبقهٔ سوم یا چهارم یا پنجم و یا همهٔ این مراتب، با اسناد سرآغاز کتاب منطبق است، و این دلالت می‌کند که نسخه‌های موجود نزد ایشان با نسخه‌های امروزی مطابقت داشته است.

نهم : در بعضی کتب که در همهٔ احادیث آن اسناد ذکر شده است، وقتی از سلیم حدیث نقل کرده‌اند آن را با حذف سند از خود سلیم نقل کرده‌اند، و این می‌تواند قرینه باشد که از کتاب او نقل نموده‌اند.

قرائن دیگری نیز در اینجا هست که از مجموع آنها می‌توانیم چنین استفاده کنیم: کتاب سلیم به صورت کامل از دست او به محدثین منتقل شده است، و او هم از کسانی نبوده که در اجتماع برای مردم حدیث نقل کند. بنابراین آنچه از او نقل شده به نقل از

کتابش است. تطابق اسناد در احادیث منقول از سلیم در کـتب مـختلف، اضـافه بـر انطباق آن بر سند موجود در سرآغاز کتاب سلیم، و وجود اکثر احادیث منقول از سلیم در کتاب او، همهٔ اینها کاشف از آن است که نسخه‌هایی از کتاب سلیم نزد ایشان بوده است و همان سند اول نسخه را به عـنوان سـند احـادیث سـلیم در کـتاب‌هایشان آورده‌اند.

سخنان علما در نقل و اعتماد قدما بر کتاب سلیم

با در نظر گرفتن قرائنی که ذکر شد گواهی عده‌ای از بزرگان علما را در این باره که آنچه قدما از سلیم نقل کرده‌اند از کتاب او و به عنوان اعتماد بر او بوده نقل می‌کنیم.

۱. **علامهٔ مجلسی اول** می‌گوید: «اعتماد شیخ کلینی و صدوق بر کتاب سلیم برای ما کافی است». ونیز می‌گوید: «شیخ صـدوق و کـلینی حکـم بـه صـحت کـتاب سـلیم کرده‌اند».[۱]

۲. **علامهٔ مجلسی** می‌گوید: «کلینی و صدوق و غیر ایشان بر کتاب سـلیم اعـتماد کرده‌اند».[۲]

۳. **علامهٔ وحید بهبهانی** می‌گوید: «آنچه از روایات سلیم در کتاب کافی و خـصال است با اسناد متعدد و صحیح و معتبر است. و ظاهر این دو کتاب آن است که از کتاب سلیم و با سند موجود در آن کتاب نقل کرده‌اند... و ظاهر از روایت ایشـان صـحت نسخهٔ کتاب سلیم است. کما اینکه این مطلب از روایات کشی و نـجاشی و شـیخ در فهرست فهمیده می‌شود، بلکه باید گفت: از سخن ایشان ـ به خـصوص از روایـات کافی ـ صحت خود کتاب سلیم فهمیده می‌شود».[۳]

---

۱. تنقیح المقال: ج ۲ ص ۵۳. روضة المتقین: ج ۱۴ ص ۳۷۲.
۲. بحار الانوار: ج ۸ قدیم ص ۱۹۸.
۳. تعلیقه بر منهج المقال: ص ۱۷۱. تنقیح المقال: ج ۲ ص ۵۴. روضات الجنات: ج ۴ ص ۷۰.

۴. **محقق خوانساری** از بعضی بزرگان چنین نقل کرده است: «برنامهٔ شیخ کلینی این بوده که احادیث صحیح‌تر و واضح‌تر را در اول هر بابی ذکر می‌کرده، و می‌بینیم که در همهٔ موارد احادیث سلیم را در اول باب آورده است. و این دلیل بر آن است که کتاب سلیم نزد او مورد اعتماد بوده است».[۱]

۵. **محدث قمی** می‌گوید: «شیخ کلینی و صدوق و غیر ایشان از قدما بر کتاب سلیم اعتماد کرده‌اند».[۲]

۶. **مورخ خیابانی** می‌گوید: «شیخ صدوق و کلینی و دیگر بزرگان از محدثین بر کتاب سلیم اعتماد کامل کرده‌اند».[۳]

۷. **حاج آقا بزرگ تهرانی** می‌گوید: «عدهٔ زیادی از قدمای اصحاب در کتاب‌هایشان از کتاب سلیم با اسناد متعدد نقل کرده‌اند که اکثر آنها به ابان منتهی می‌شود».[۴]

۸. **سید صفائی خوانساری** می‌گوید: «طبرسی در کتاب احتجاج از کتاب سلیم نقل کرده است، و این در حالی است که در اول احتجاج می‌گوید: حذف سندها به خاطر واضح بودن روایت و مشهور بودن آن است و از ذکر سند مستغنی می‌نماید. کلینی نیز که موثق‌ترین و دقیق‌ترین شخص در حدیث بوده، روایات سلیم را نقل کرده‌است».[۵]

۹. از جمله مطالبی که دلالت بر اعتماد علما بر کتاب سلیم می‌کند آن است که عده‌ای از اعاظم فقها در فتاوای خود در احکام شرعی به احادیث سلیم استناد کرده‌اند. با توجه به احتیاط شدید علما در مقام فتوی، اعتماد ایشان بر کتاب سلیم معلوم می‌گردد.

---

۱. روضات الجنات: ج ۴ ص ۶۸. احتمالاً منظور از بعضی بزرگان شیخ بهائی یا میرداماد است.
۲. الکنی و الالقاب: ج ۳ ص ۲۴۳.
۳. ریحانة الادب: ج ۶ ص ۳۶۹.
۴. الذریعة: ج ۲ ص ۱۵۴.
۵. کشف الاستار: ج ۲ ص ۱۳۰.

نام محدثین و مؤلفین ناقل کتاب سلیم و احادیث آن

در این قسمت نام محدثین و مؤلفینی که همهٔ کتاب سلیم یا بعضی احادیث آن را بدون واسطه یا باواسطه نقل کرده‌اند و یا تصریح به داشتن نسخه‌ای از کتاب سلیم نموده‌اند می‌آوریم. برای رعایت اختصار از ذکر نام کتاب و آدرس در این ترجمه خودداری می‌شود و طالبین می‌توانند به متن عربی مراجعه کنند. همچنین با مطالعهٔ مدارکی که در آخر هر حدیث ذکر خواهد شد می‌توان به نام کتاب‌ها و آدرس آنها دست یافت.

در ترتیب اسامی علما تاریخ وفات ایشان در نظر گرفته شده است، و آنچه از القاب و کلمات مدح برای محدثین و علما ذکر می‌شود از کلمات شیخ طوسی و نجاشی و دیگر بزرگان علم رجال استفاده شده است. این القاب را برای آن آوردیم که معلوم شود هر یک از این محدثین از نظر علمی و اجتماعی چه شخصیتی داشته‌اند و چه اندازه نزد ائمه ﷺ مقرب بوده‌اند. اعتماد و نقل اینان بر کتاب سلیم، مقام والای آن را به عنوان یک مدرک دینی معتبر روشن می‌کند.

ذیلاً اسامی بیش از ۱۳۰ نفر از شخصیت‌های بزرگ شیعه و نیز غیر شیعه، که احادیث کتاب سلیم را نقل کرده‌اند تقدیم می‌شود.

۱. عالم بزرگ شیعه در بصره **عمر بن اذینه** متوفای ۱۶۸ ق، که از اصحاب امام صادق و امام کاظم ﷺ بوده و کتابی دارد.

۲. شیخ موثق **ابراهیم بن عمریمانی**، که از اصحاب امام باقر و امام صادق ﷺ بوده و چند کتاب از اصول دارد و کتاب‌هایش مورد اعتماد است.

۳. حافظ **ابوعروة معمر بن راشد بصری** متوفای ۱۵۲ ق، که از عامه و مورد وثوق ایشان است.

۴. مورخ شهیر **نصر بن مزاحم منقری کوفی**، که از اصحاب امام باقر ﷺ است و تألیفاتی دارد.

۵. شیخ موثق **ابوخالد کابلی**، که از اصحاب امام سجاد و امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام است.

۶. شیخ موثق **عبدالله بن مسکان** از اصحاب امام باقر و امام صادق و امام کاظم علیهم‌السلام، که تألیفاتی دارد.

۷. شیخ موثق **ابومحمد عبدالله بن مغیرة بجلی** از اصحاب امام کاظم علیه‌السلام که سی کتاب تألیف کرده است.

۸. شیخ موثق جلیل القدر **مفضل بن عمر جعفی**، که از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما‌السلام است.

۹. شیخ موثق **محمد بن اسماعیل زعفرانی**، که از اصحاب امام صادق علیه‌السلام است.

۱۰ . شیخ موثق **حماد بن عیسی** متوفای ۲۰۹ ق، که از اصحاب امام صادق و امام کاظم و امام رضا و امام جواد علیهم‌السلام است و تألیفات بسیاری دارد.

۱۱ . محدث کبیر **عبدالرزاق بن همام صنعانی** متوفای ۲۱۱ ق، که از اصحاب امام صادق علیه‌السلام است و تألیفات زیادی دارد. او نزد عامه هم از محدثین بزرگ است و کتاب «المصنف» تألیف اوست.

۱۲ . شیخ جلیل **محمد بن ابی‌عمیر ازدی بغدادی** متوفای ۲۱۷ ق، که از اصحاب امام کاظم و امام رضا و امام جواد علیهم‌السلام است. او از سرشناسان شیعه بوده و نزد شیعه و غیر شیعه جلیل القدر و صاحب منزلت است و ۹۴ کتاب تألیف کرده است.

۱۳ . شیخ موثق **محمد بن اسماعیل بن بزیع**، که از اصحاب امام کاظم و امام رضا و امام جواد علیهم‌السلام است و تألیفاتی دارد.

۱۴ . محدث موثق **حسین بن سعید اهوازی**، که از اصحاب امام رضا و امام جواد و امام هادی علیهم‌السلام است و ۳۰ کتاب تألیف کرده است.

۱۵. شیخ جلیل موثق **علی بن مهزیار اهوازی**، که از اصحاب امام رضا و امام جواد و امام هادی ﷺ است و ۳۳ کتاب تألیف نموده است.

۱۶. شیخ موثق **عباس بن معروف** که از اصحاب امام رضا و امام هادی ﷺ است.

۱۷. شیخ قمیین محدث جلیل **محمد بن عیسی**، که از اصحاب امام رضا ﷺ است.

۱۸. شیخ موثق معتمد **عبدالرحمان بن ابی‌نجران تمیمی**، که از اصحاب امام رضا ﷺ است و تألیفات بسیاری دارد.

۱۹. شیخ زاهد موثق **حسن بن علی بن فضال تَیْمُلی کوفی**، کـه از اصـحاب امـام رضا ﷺ است.

۲۰. شیخ موثق **یعقوب بن یزید سلمی** از اصحاب امام رضا و امـام جـواد و امـام هادی ﷺ که صاحب تألیفاتی است.

۲۱. شیخ و فقیه قمیین موثق جلیل القدر **احمد بن محمد بن عیسی** از اصحاب امام رضا و امام جواد و امام هادی ﷺ که تألیفاتی دارد. او از شدت احتیاط و دقت در نقل احادیث، کسانی را که از راویان ضعیف نقل می‌کردند از قم اخراج می‌نمود.

۲۲. محدث جلیل **ابراهیم بن هاشم قمی**، از اصحاب امام رضا ﷺ که تألیفاتی دارد.

۲۳. متکلم فقیه محدث **فضل بن شاذان نیشابوری** متوفای ۲۶۰ ق، که از اصحاب امام هادی و امام عسکری ﷺ است و ۱۸۰ کتاب تألیف کرده است.

۲۴. شیخ موثق **علی بن حسن بن فضال** از اصحاب امام هادی و امام عسکری ﷺ که از غیر شیعه است و ۳۰ کتاب تألیف کرده است.

۲۵. شیخ موجّه **حسن بن موسی الخشّاب** از اصحاب امام عسکری ﷺ که از بزرگان شیعه است و تألیفاتی دارد.

۲۶. شیخ جلیل موثق **محمد بن حسـین بـن ابـی‌الخـطاب** مـتوفای ۲۶۲ ق، کـه از اصحاب امام جواد و امام هادی و امام عسکری ﷺ است و تألیفاتی دارد.

۲۷. شیخ محدث موثق **احمد بن محمد بن خالد برقی** متوفای ۲۷۴ ق، که از اصحاب امام رضا و امام جواد و امام هادی ﷺ بوده و حدود ۱۰۰ کتاب تألیف کرده است.

۲۸. شیخ محدث مورخ **ابراهیم بن محمد ثقفی** متوفای ۲۸۳ ق.
۲۹. شیخ محدث موثق **حسین بن حکم حِبَری** متوفای ۲۸۶ ق.

۳۰. شیخ قمیین **عبدالله بن جعفر حِمْیَری**، که در سال ۳۰۰ ق زنده بوده و از اصحاب امام هادی و امام عسکری ﷺ است و تألیفات زیادی دارد و در جمع‌آوری کتب زحمات زیادی کشیده است.

۳۱. شیخ موثق **سلیمان بن سماعة ضبی کوفی**.
۳۲. شیخ و فقیه شیعه **سعد بن عبدالله اشعری قمی** متوفای ۲۹۹ ق، که از اصحاب امام حسن عسکری ﷺ بوده است. او تألیفات زیادی دارد و در جمع‌آوری کتب زحمات زیادی کشیده است.

۳۳. فقیه شیعه **محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی**، که بیش از ۲۰۰ کتاب تألیف کرده است.

۳۴. سید محدثین **محمد بن حسن صفار** متوفای ۳۰۰ ق، که از اصحاب امام حسن عسکری ﷺ است و تألیفاتی دارد.

۳۵. محدث جلیل **فرات بن ابراهیم کوفی** متوفای ۳۰۷ ق.
۳۶. محدث معتمد **علی بن ابراهیم بن هاشم قمی** که در سال ۳۰۷ ق زنده بوده و تألیفاتی دارد.

۳۷. محدث موثق جلیل **محمد بن عباس بن ماهیار**، که در سال ۳۲۸ ق زنده بوده و تألیفات بسیاری دارد.

۳۸. رئیس محدثین ثقةالاسلام **محمد بن یعقوب کلینی رازی** متوفای ۳۲۹ ق صاحب کتاب کافی، که رئیس علمای شیعه در زمان خود بوده است.

۳۹. شیخ و فقیه موثق قمیین **علی بن حسین بن بابویه** متوفای ۳۲۹ ق، که پدر شیخ صدوق است و تألیفاتی دارد.

۴۰. شیخ موثق بصریین **عبدالعزیز بن یحیی جلّودی** متوفای ۳۳۰ ق، که تألیفاتی دارد.

۴۱. شیخ موثق **مظفر بن جعفر علوی سمرقندی**، که از مشایخ اجازه است.

۴۲. شیخ شیعه **محمد بن همام بن سهیل** متوفای ۳۳۲ ق، که از محدثین دقیق بوده و تألیفاتی دارد.

۴۳. حافظ **احمد بن محمد بن سعید بن عقده** متوفای ۳۳۳که زیدی بوده و تألیفات بسیاری دارد.

۴۴. متکلم جلیل **محمد بن جریر طبری آملی** شیعی از علمای قرن چهارم، که تألیفاتی دارد.

۴۵. شیخ محدث فقیه **محمد بن علی ماجیلویه قمی**، که از اساتید شیخ صدوق بوده است.

۴۶. شیخ و فقیه قمیین **محمد بن حسن بن ولید** که در سال ۳۴۳ ق زنده بوده و از اساتید شیخ صدوق است. او در فقه و رجال تخصصی داشته و تألیفاتی دارد.

۴۷. شیخ موثق شیعه **محمد بن یحیی عطار اشعری قمی**، که از مشایخ کلینی و صدوق است و تألیفاتی دارد.

۴۸. محدث موثق **محمد بن موسی بن متوکل**، که صدوق روایات بسیاری از او نقل کرده است.

۴۹. علامهٔ مورخ مشهور **علی بن حسین مسعودی** متوفای ۳۴۶ ق، که تألیفات بسیار زیادی دارد.

۵۰. شیخ **علی بن محمد بن زبیر قریشی کوفی** متوفای ۳۴۸ ق که از مشایخ اجازه است.

۵۱. حافظ محدث **احمد بن موسی بن مردویه اصفهانی** متوفای ۳۵۲ ق، که از عامه است.

۵۲. حافظ **ابوبکر محمد بن احمد جرجرائی** متوفای ۳۷۸ ق.

۵۳. شیخ محدثین **محمد بن علی بن بابویه شیخ صدوق** متوفای ۳۸۱ ق، که تألیفات بسیاری دارد.

۵۴. شیخ محدث جلیل **حسن بن علی بن شعبه حرانی** صاحب تحف العقول، که از علمای قرن چهارم است.

۵۵. فقیه موثق **علی بن محمد خزّار قمی** از علمای قرن چهارم، که فاضلی جلیل و محدثی معروف بوده است.

۵۶. محدث موثق جلیل **هارون بن موسی تلعکبری** متوفای ۳۸۵ ق، که همهٔ کتاب‌های اصول و تألیفات شیعه را نقل کرده است.

۵۷. شیخ محدث فقیه **محمد بن احمد بن شاذان قمی**، که از علمای قرن چهارم است.

۵۸. شیخ **حسین بن بسطام بن سابور زیّات نیشابوری** متوفای ۴۰۱ ق.

۵۹. شیخ **ابوعتاب عبدالله بن بسطام نیشابوری** برادر شیخ حسین، که هر دو مشترکاً مؤلف کتاب «طب النبی و الائمه علیهم‌السلام» هستند.

۶۰. محدث جلیل شیخ **حسین بن عبیدالله غضائری** متوفای ۴۱۱ ق، که از مشایخ اجازه است و تألیفات زیادی دارد.

۶۱. لسان شیعه شیخ **مفید محمد بن محمد بن نعمان بغدادی** متوفای ۴۱۳ ق، که بیش از ۲۰۰ کتاب تألیف کرده است.

۶۲. متکلم جلیل **سید مرتضی علی بن حسین موسوی** متوفای ۴۳۶ ق، که تألیفاتِ بسیاری دارد.

۶۳. شیخ محدث **علی بن احمد قمی** معروف به ابن ابی جید، که از علمای قرن پنجم و از مشایخ اجازه است.

۶۴. شیخ **احمد بن عبدالواحد** معروف به ابن عبدون، که از مشایخ اجازه است.

۶۵. شیخ موثق **جعفر بن محمد دوریستی**، که از شاگردان شیخ مفید و سید مرتضی است.

۶۶. علامهٔ جلیل و فقیه محدّث **ابوالفتح محمد بن علی کراجکی** متوفای ۴۴۹ ق، که از شاگردان سید مرتضی بوده است.

۶۷. رجالی موثق شیخ **ابوالعباس نجاشی** متوفای ۴۵۰ ق که از ارکان علم رجال است و تألیفاتی دارد.

۶۸. محدث جلیل شیخ **ابوالمفضل شیبانی**، که تألیفاتی دارد.

۶۹. شیخ الطائفة **ابوجعفر محمد بن حسن طوسی** متوفای ۴۶۰ ق، که مؤسس حوزهٔ علمیهٔ نجف و صاحب کتابخانهٔ عظیم در بغداد بوده و تألیفات بسیاری دارد.

۷۰. علامهٔ محدّث شیخ **ابوعبدالله نعمانی** متوفای ۴۲۶ ق، که از بزرگان مؤلفیّن شیعه است.

۷۱. شیخ **حسین بن عبدالوهاب** که صاحب کتاب عیون المعجزات است.

۷۲. عالم محقق شیخ **ابوالصلاح حلبی**، که شاگرد سید مرتضی و شیخ طوسی بوده و تألیفاتی دارد.

۷۳. قاضی محدث **ابوالقاسم نیشابوری** معروف به حاکم حسکانی متوفای ۴۸۳ ق، که تألیفاتی دارد.

۷۴. محدث جلیل شیخ **ابوعلی فرزند شیخ طوسی** معروف به مفید دوم متوفای ۵۱۵ ق، که تألیفاتی دارد.

۷۵. فقیه صالح شیخ **ابوعبدالله ابن شهریار** خزانه‌دار حرم امیرالؤمنین ﷺ که در سال ۵۱۶ ق زنده بوده است.

۷۶. عالم جلیل شیخ **ابوالحسن عریضی**، که از علمای قرن ششم است.

۷۷. فقیه جلیل شیخ **ابوعبدالله ابن کمال** متوفای ۵۹۷ ق، که صاحب تألیفاتی است.

۷۸. عالم بزرگ شیخ **ابوعبدالله مقدادی.**

۷۹. محدث بزرگ شیخ **ابن شهرآشوب مازندرانی** پدر صاحب مناقب، که از علمای قرن ششم است.

۸۰. شیخ موثق **امین الاسلام طبرسی** متوفای ۵۴۸ ق، که تألیفاتی دارد.

۸۱. **خطیب خوارزمی** متوفای ۵۶۸ ق، که از عامه است و تألیفاتی دارد.

۸۲. شیخ محدث **حسین بن ابی‌طاهر جاوانی** که از علمای قرن ششم است و تألیفاتی دارد.

۸۳. شیخ فقیه **جمال الدین سوراوی** از علمای قرن ششم، که تألیفاتی دارد.

۸۴. عالم فقیه **ابوالبقاء هبة الله بن نما حلی**، که از بزرگان علمای قرن ششم است.

۸۵. محدث **جلیل ابومنصور طبرسی** متوفای ۶۲۰ ق، که از اساتید ابن‌شهرآشوب است.

۸۶. حافظ موثق علامه شیخ **ابوعبدالله ابن شهرآشوب** متوفای ۵۸۸ ق، که در رجال و حدیث متبحر بوده و تألیفاتی دارد.

۸۷. شیخ موثق فقیه **سدید الدین شاذان بن جبرئیل قمی** متوفای ۶۶۰ ق، که تألیفاتی دارد.

۸۸. عالم جلیل **سید رضی الدین علی بن طاووس حلی** متوفای ۶۶۴ ق، که از بزرگان علمای شیعه است و تألیفات بسیاری دارد.

۸۹. عالم جلیل **محمد بن حسین رازی** از علمای قرن هفتم، که صاحب کتاب «نزهة الکرام» است.

۹۰. محدث بزرگ **سید شمس الدین فخار بن معد موسوی حائری.**

۹۱. فقیه بزرگ شیخ **جمال الدین یوسف دمشقی** متوفای ۶۷۶ ق، که صاحب کتاب «الدر النظیم» است.

۹۲. فقیه بزرگ شیخ **نجم الدین معروف به محقق حلی** متوفای ۶۷۶ ق، که تألیفات بسیاری دارد.

۹۳. علامهٔ مورخ شیخ **ابوالحسن علی بن عیسی اربلی** متوفای ۶۹۲ ق، که تألیفاتی دارد.

۹۴. عالم جلیل شیخ **رضی الدین علی بن یوسف بن مطهر حلی** صاحب کتاب «العدد القویة» که برادر علامهٔ حلی است.

۹۵. شیخ **ابواسحاق حموئی** متوفای ۷۲۲ ق که از محدثین و حفاظ عامه و صاحب کتاب «فرائد السمطین» است.

۹۶. علامهٔ بزرگ **جمال الدین ابومنصور حسن بن یوسف بن مطهر** علامهٔ حلی متوفای ۷۲۶، که تألیفات بسیاری دارد.

۹۷. عالم محدث **ابومحمد دیلمی** از علمای قرن هشتم، که صاحب کتاب «ارشاد القلوب» است.

۹۸. محدث حافظ **علی بن شهاب همدانی** متوفای ۷۸۶ ق از علمای عامه، که صاحب کتاب «**مودة القربی**» است.

۹۹. حافظ فقیه شیخ **رجب بُرسی** متوفای ۷۷۳ ق، که صاحب کتاب «مشارق انوار الیقین» است.

۱۰۰. علامهٔ فقیه شیخ **عزالدین حسن بن سلیمان حلی**، که در سال ۸۰۳ ق زنده بوده و تألیفاتی دارد.

۱۰۱. علامهٔ بزرگ شیخ **نورالدین بیاضی** متوفای ۸۷۷ ق که تألیفاتی دارد.

۱۰۲. محدث جلیل **شرف الدین استرآبادی** متوفای ۹۴۰ ق، که صاحب کتاب «تأویل الآیات الظاهرة» است.

۱۰۳. شیخ جلیل **علم بن سیف نجفی** که در سال ۹۳۷ ق زنده بوده و صاحب کتاب «کنزجامع الفوائد» است.

۱۰۴. عالم فقیه شیخ **ابراهیم قطیفی بحرانی** که در سال ۹۲۷ ق زنده بوده و صاحب کتاب «تعیین الفرقة الناجیة» است.

۱۰۵. عالم محقق **فاضل الدین حموئی خراسانی** متوفای حدود ۹۵۰ ق، که صاحب کتاب «منهاج الفاضلین» است.

۱۰۶. عالم جلیل شیخ **احمد بن محمد مقدس اردبیلی** متوفای ۹۹۳ ق، که تألیفات بسیاری دارد.

۱۰۷. محقق جلیل شیخ **جمال الدین حسن بن شهید ثانی** متوفای ۱۰۱۱ ق، که در فقه و رجال و حدیث متبحر بوده و تألیفاتی دارد.

۱۰۸. عالم متبحر سید **قاضی نورالله شوشتری** شهید در سال ۱۰۱۹ ق، که صاحب تألیفات بسیاری از جمله کتاب «احقاق الحق» است.

۱۰۹ .علامه جامع **شیخ بهائی** متوفای ۱۰۳۰ ق، که صاحب تألیفات بسیاری است.

۱۱۰ . محدث کامل علامه شیخ **محمد تقی مجلسی** پدر علامهٔ مجلسی، متوفای ۱۰۷۰ ق که صاحب تألیفاتی است.

۱۱۱ . علامه رجالی سید **مصطفی تفرشی**، که در سال ۱۰۱۵ ق زنده بوده و صاحب کتاب «نقد الرجال» است.

۱۱۲ . عالم جلیل سید **محمد میرلوحی سبزواری** متوفای بعد از سال ۱۰۳۸ ق، که صاحب کتاب «کفایة المهتدی فی معرفة المهدی ﷺ» است.

۱۱۳ . محقق متبحر شیخ **محمد علی استرآبادی** متوفای ۱۰۹۴ ق، که صاحب کتاب «منهج المقال» است.

۱۱۴ . علامهٔ محدث شیخ **حر عاملی** متوفای ۱۱۰۴ ق، که صاحب کتاب «وسائل الشیعه» است و تألیفات بسیاری دارد.

۱۱۵ . علامهٔ محدث سید **هاشم بحرانی** متوفای ۱۱۰۷ ق، که تألیفات بسیاری دارد.

۱۱۶ . رئیس المحدثین **علامهٔ مجلسی** متوفای ۱۱۱۱ ق، که صاحب کتاب «بحار الانوار» است و تألیفات بسیاری دارد.

۱۱۷ . علامهٔ محدث سید **نعمة الله جزائری** متوفای ۱۱۱۲ ق، که تألیفات بسیاری دارد.

۱۱۸ . علامهٔ محدث شیخ **عبدعلی حویزی** متوفای ۱۱۱۲ ق، که تألیفات بسیاری دارد.

۱۱۹ . عالم محقق شیخ **بهاءالدین بن تاج الدین مشهور به فاضل هندی** متوفای ۱۱۳۵ ق، که صاحب کتاب «کشف اللثام» است.

۱۲۰ . محدث متبحر شیخ **یوسف بحرانی** متوفای ۱۱۸۶ ق، که صاحب کتاب «الدرر النجفیة» است.

۱۲۱ . عالم متبحر شیخ **عبدالله بحرانی**، که صاحب کتاب «عوالم العلوم» است.

۱۲۲ . علامهٔ محقق **میرمحمد اشرف عاملی** متوفای ۱۱۴۵ ق، که صاحب کتاب «فضائل السادات» است.

۱۲۳ . محقق رجالی شیخ **ابوعلی حائری** متوفای ۱۲۱۶ ق، که صاحب کتاب «منتهی المقال» است.

۱۲۴ . عالم محقق شیخ **عبدالنبی نیشابوری** متوفای ۱۲۳۲ ق، که تألیفات بسیاری دارد.

۱۲۵ . علامهٔ محقق شیخ **احمد نراقی کاشانی** متوفای ۱۲۴۴ ق، که تألیفاتی دارد.

۱۲۶ . علامهٔ محقق شیخ **مرتضی انصاری** متوفای ۱۲۸۱ ق، که صاحب کتاب رسائل و مکاسب است.

۱۲۷ . عالم محقق سید **اسماعیل نوری طبرسی** که صاحب کتاب «کفایة الموحدین» است.

۱۲۸ . حافظ **سلیمان بن ابراهیم قندوزی بلخی** متوفای ۱۲۹۴ ق، که صاحب کتاب «ینابیع المودة» است.

۱۲۹ . علامه سید **مهدی قزوینی نجفی** متوفای ۱۳۰۰ ق، که صاحب کتاب «الصوارم الماضیة» است.

۱۳۰ . علامه **میرحامد حسین هندی** متوفای ۱۳۰۶ ق، که صاحب «عبقات الانوار» است و تألیفات بسیاری دارد.

۱۳۱ . عالم محدث سید **اعجاز حسین کنتوری** برادر میرحامد حسین که صاحب کتاب «کشف الحجب و الاستار» است.

۱۳۲ . عالم بزرگ سید **محمد باقر خوانساری** متوفای ۱۳۱۳ ق، که صاحب کتاب «روضات الجنات» است.

۱۳۳. علامهٔ محدث شیخ **حسین نوری طبرسی**، متوفای ۱۳۲۰ ق، که صاحب کتاب «مستدرك الوسائل» و تألیفات بسیاری است.

۱۳۴. علامهٔ محقق شیخ **عبدالله مامقانی** متوفای ۱۳۵۳ ق، که صاحب کتاب «تنقیح المقال» و تألیفات دیگری است.

۱۳۵. علامهٔ بزرگ شیخ **عبدالحسین امینی نجفی** متوفای ۱۳۹۰ ق، که صاحب کتاب «الغدیر» و تألیفات دیگری است.

با توجه به آنچه ذکر شد معلوم گردید که چگونه این کتاب از قرن اول تاکنون در طول هزار و چهارصد سال مورد توجه علمای شیعه و نیز نسل‌های شیعی یکی پس از دیگری بوده، و در حفظ و انتقال آن به نسل‌های بعد از خود کوشیده‌اند.

علمای عصر حاضر همچون محدث نوری و شیخ آقا بزرگ تهرانی و علامهٔ امینی و علامه سید صادق بحرالعلوم و علامه شیخ شیر محمد همدانی عنایت خاصّی در مورد کتاب سلیم داشته‌اند، تا آنکه در نیمه دوم قرن چهاردهم این کتاب برای اولین بار به چاپ رسید و در طول بیش از پنجاه سال به شکل‌های مختلفی منتشر شده و به فارسی و اردو نیز ترجمه گردید و انتشار یافت، که توضیح آن در بخش دهم خواهد آمد.

بخش ششم

کتاب سلیم نزد غیر شیعه

- تفکر آزادانه در بررسی تاریخ
- نقل راویان غیر شیعه از سلیم
- سخنان علما دربارهٔ اعتبار کتاب سلیم بین شیعه و غیر شیعه
- اعتراف حسن بصری دربارهٔ کتاب سلیم

تفکر آزادانه در بررسی تاریخ

کتاب سلیم در واقع حکایت تاریخ صحیح اسلام با سند متصل از قول کسانی است که در متن قضایا حاضر بوده‌اند و به عبارت دیگر بیانگر قسمت‌های حس اس از تاریخ مسلمین است که باعث تفرقه و اختلاف آنان گردیده، همانطورکه بیانگر فرقهٔناجیه است.

وظیفهٔ مسلمانِ غیر متعصب آنست که همهٔ کتب تاریخی و حدیثی اسلام را مورد مطالعه قرار دهد و فقط به آنچه اهل مذهبش نوشته‌اند اکتفا نکند، تا شاید با کنار گذاردن پیش ساخته‌های ذهنی حقایقی ناگفته برایش منکشف شود و نور هدایت از روزنه‌های تاریخ بر قلب او بتابد و ره توشهٔ آخرت را با اطمینان خاطر آماده کند.

ضرورت این مطلب آنگاه بیشتر احساس می‌شود که بدانیم تاریخ، بمعنای حکایت امور واقعی و حقایقی است که خارج از ذهن بوقوع پیوسته و در آن فقط باید به صدق و کذب مورخ توجه کرد و هر گونه تعصبی را کنار گذارد.

در این راستا، باید مخالفین شیعهٔ اثناعشری نیز چنین باشند، و به آنچه شیعه با اسناد معتبر نقل کرده توجه کنند و بدون تعصب آنها را مورد مطالعه قرار دهند. همانطور که علمای شیعه در جنبه‌های مختلف دینی، کُتب مخالفین خود را نیز مورد مطالعه قرار داده و با استفاده از آنها حقیقت را عرضه نموده‌اند.

لذا کتاب سلیم بن قیس هلالی، به عنوان یک مرجع تاریخی و حدیثی با قدمت هزار و چهارصدساله در عرصهٔ تحقیقات اسلامی مورد توجه علمای مسلمین بوده و اکنون نیز دربین مدارک تاریخی جای خاص خود را حفظ کرده و خواهد کرد.

نقل راویان غیر شیعه از سلیم

عده‌ای از علمای غیر شیعه، کتاب سلیم و احادیث آن را نقل کرده‌اند. حتی یکی از اسناد کتاب سلیم تماماً از بزرگان محدثین نزد عامه هستند که در اول نوع «ب» از نسخه‌های خطی کتاب موجود است، و هم اکنون بیش از ده نسخهٔ خطی به همین سند موجود است. متن سند چنین است:

«محمد بن صبیح بن رجا در دمشق به سال ۳۳۴ ق، از عصمة بن ابی عصمة بخاری، از احمد بن منذر صنعانی در صنعا، از عبدالرزاق بن همام، از معمر بن راشد از ابان بن ابی عیاش، از سلیم بن قیس هلالی».

در این سند عبدالرزاق بن همام متوفای سال ۲۱۱ ق از بزرگان محدثین عامه به شمار می‌آید و اکثر اصحاب حدیث شاگرد او بوده‌اند و کتاب معروف او به نام «المصنف» در یازده جلد، هم اکنون به عنوان یکی از مدارک معتبر عامهٔ در دسترس است. معمر بن راشد متوفای سال ۱۵۲ ق از بزرگان محدثین عامه است و مورد وثوق رجالیین و تاریخ نویسان و محدثین آنان است.[۱]

همچنین امثال ابن مردویه و حاکم حسکانی و خطیب خوارزمی و حموئی خراسانی و ابن شهاب همدانی و قندوزی از محدثین عامه، و نیز ابن عقده و ابن فضال از فطحیه، احادیث سلیم را نقل کرده‌اند.

از سوی دیگر، عده‌ای از علما که بین شیعه و عامه مورد اتفاق در وثاقت هستند تمام کتاب سلیم یا احادیث آن را نقل کرده‌اند، همچون ابوالطفیل و عمربن ابی‌سلمه و

---

۱. رجال نجاشی: ص ۲۶۸ رجال طوسی: ص ۲۶۷ و ۳۱۵. تنقیح المقال: ج ۲ ص ۱۵۰ و ج ۳ ص ۲۳۴ الغدیر: ج ۱ ص ۷۵، جامع الرواة: ج ۲ ص ۲۵۳ استقصاء الافحام: ج ۱ ص ۷۴۳ الذریعة: ج ۴ ص ۲۵۰.

ابراهیم بن عمر یمانی و نصر بن مزاحم و حسین بن حکم حِبَری و ابن ابی‌عمیر و ابن ندیم و ابراهیم بن محمد ثقفی و شیخ مفید و مورخ مسعودی و ابن شاذان.[1]

سخنان علما در اعتبار کتاب سلیم بین شیعه و غیر شیعه

در اینجا گفتار پنج تن از خبرگان تاریخ و کتابشناسی، در مورد اتفاق شیعه و عامه بر اعتبار کتاب سلیم ذکر می‌شود:

علامه سید شرف الدین می‌گوید: «سلیم کتابی در موضوع امامت دارد که شیعه و عامه از آن نقل می‌کنند».[2]

حاج آقا بزرگ تهرانی می‌گوید: «کتاب سلیم از کتاب‌های مرجع و اصول مشهور بین شیعه و عامه است».[3]

علامهٔ امینی می‌گوید: «سلیم کسی است که نزد شیعه و غیر شیعه به او و کتابش استناد می‌شود».[4] و نیز می‌گوید: «کتاب سلیم از اصول مشهور و متداول از زمان‌های قدیم است و نزد محدثین شیعه و عامّه و تاریخ نویسان مورد اعتماداست ... و به همین جهت است که بسیاری از بزرگان عامّه همچون حسکانی از آن نقل کرده و به آن استناد نموده‌اند».[5]

علامهٔ مرعشی نجفی می‌گوید: «کتاب سلیم معروف است و نزد ما و اکثر عامه مورد اعتماد است».[6]

علامهٔ موحد ابطحی می‌گوید: «کتاب سلیم کتابی مشهور بین شیعه و عامه است».[7]

---

۱. نام این راویان از سلیم مفصلاً در بخش قبلی ذکر شد.
۲. مؤلّفو الشیعة فی صدر الاسلام: ص ۱۶.
۳. الذریعة: ج ۲ ص ۱۵۳.
۴. الغدیر: ج ۱ ص ۶۶.
۵. الغدیر: ج ۲ ص ۳۴.
۶. احقاق الحق: ج ۱ ص ۵۵ ج ۲ ص ۴۲۱.
۷. تهذیب المقال: ج ۱ ص ۱۸۰.

اعتراف حسن بصری دربارهٔ کتاب سلیم

از آنجا که حسن بصری متوفای سال ۱۱۰ ق از بزرگان محدثین عامه به شمار می‌آید و اسناد بسیاری از روایات آنان به او منتهی می‌شود، ذکر سخن او دربارهٔ کتاب سلیم در اینجا بسیار بجا است که تفصیل آن چنین است:

ابان کتاب سلیم را به طور کامل بر حسن‌بصری عرضه کرد و برای او خواند. او همهٔ مطالب را مورد تأیید قرار داد و گفت: «در این کتاب حدیثی نیست مگر آنکه حق است و از افراد مورد اعتمادی از شیعیان علی بن ابی‌طالب ﷺ و دیگران شنیده‌ام».

در پایان این بخش می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که کتاب سلیم برای هر محققی در تاریخ و حدیث اسلامی لازم است و باید در تحقیقات اسلامی مورد استفاده قرار گیرد.

بخش هفتم

بررسی و جواب مناقشات درباره کتاب سلیم

- روش بحث در جواب شبهات
- اسامی علمایی که به شبهات جواب داده‌اند
- منشأ فکری در اشکالات
- نسبت جعل و تحریف به کتاب و جواب آن
- بررسی دربارهٔ ابن غضائری
- اشکال ابن غضائری و جواب آن
- اشکال سیزده امام و جواب آن
- اشکال تکلم محمد بن ابی‌بکر با پدرش و جواب آن
- اشکال عرضهٔ سلیم احادیث کتابش را بر غیر معصوم و جواب آن

روش بحث در جواب شبهات

در این فصل شبهات و اشکالاتی که در مورد کتاب سلیم مطرح شده و آنچه ممکن است به عنوان یک سؤال در ذهن خطور کند مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. در جواب آنها از سخنان علمای گذشته و حاضر استفاده شده تا معلوم شود بی‌اساس بودن شبهات در طول زمان‌ها در نظر بزرگان علما روشن بوده است. البته مطالبی هم به گفتار ایشان اضافه شده و سعی شده ریشه‌یابی عمیقی در این باره صورت گیرد.

برای فراگیری بحث نسبت به همهٔ جوانب آن، ترتیب زیر در نظر گرفته شده است:

۱. منشأ فکری در اشکالات.

۲. جواب شبههٔ جعل و تحریف که به همهٔ کتاب مربوط می‌شود.

۳. بحث دربارهٔ ابن غضائری و کتابش، که منشأ همه شبهات است.

۴. بحث در دو اشکال معروف: روایت دال بر سیزده امام، مسئلهٔ تکلم محمد بن ابی‌بکر با پدرش هنگام مرگ او.

از آنجا که در این بحث، مناظره و مجادلهٔ شخصی مطرح نیست و غرض اصلی یک تحقیق علمی دربارهٔ کتاب و جواب از شبهات مربوطه است، لذا فقط متن شبهات و اشکالات بدون ذکر نام گویندهٔ آن مطرح خواهد شد. چنان که امیرالمؤمنین ﷺ

می‌فرماید: «دین خدا با اشخاص شناخته نمی‌شود، بلکه با دلیل حق شناخته می‌شود. پس حق را بشناس تا اهل آن را بشناسی».[1]

اسامی علمایی که به شبهات جواب داده‌اند

اکثر کسانی که دربارهٔ سلیم و کتابش سخن گفته‌اند، جواب اشکالات را هم به عنوان گوشه‌ای از این بحث متعرض شده‌اند که ذیلاً نام ایشان ذکر می‌شود:

۱. علامهٔ مجلسی اول در روضة المتقین: ج ۱۴ ص ۳۷۱.
۲. میرزای استرآبادی در منهج المقال: ص ۱۵ و ۱۷۱.
۳. فاضل تفرشی در نقد الرجال: ص ۱۵۹.
۴. شیخ حرّ عاملی در وسائل الشیعة: ج ۲۰ ص ۲۱۰.
۵. علامهٔ مجلسی در بحار: ج۸ قدیم ص۱۹۵ و ج ۲۲ ص ۱۵۰.
۶. وحید بهبهانی در تعلیقه بر منهج المقال: ص ۱۷۱.
۷. شیخ ابوعلی حائری در منتهی المقال: ص ۱۵۳.
۸. علامه میرحامدحسین در استقصاءالافحام: ج ۱ ص ۴۶۴، ۴۶۶، ۵۱۴، ۵۵۴، ۵۸۱، ۸۵۵.
۹. سید اعجاز حسین در کشف الحجب و الاستار: ص ۴۴۵.
۱۰. سید خوانساری در روضات الجنات: ج ۳ ص ۳۰ و ج ۴ ص ۷۱.
۱۱. علامهٔ مامقانی در تنقیح المقال: ج ۲ ص ۵۲.
۱۲. علامه سید محسن امین در اعیان الشیعة: ج ۵ ص ۵۰، ج ۳۵ص ۲۹۳.
۱۳. آیة الله خوئی در معجم رجال الحدیث: ج ۸ ص ۲۲۰.
۱۴. علامه شیخ محمد تقی تستری در قاموس الرجال: ج ۴ ص ۴۵۲.
۱۵. علامهٔ موحد ابطحی در تهذیب المقال: ج ۱ ص ۱۸۶.
۱۶. حجة الاسلام سید علاء الدین موسوی در مقدمه بر کتاب سلیم.

---

۱. بحارالانوار: ج ۶ص ۱۷۸ ح ۷.

منشأ فکری در اشکالات

با در نظر گرفتن عظمت کتاب سلیم و جایگاه علمی آن از روز اول تاکنون و توجه خاص علما به آن، شکی باقی نمی‌ماند که اشکال تراشی در مورد چنین کتابی و برخورد نامناسب با بزرگترین اصل از اصول چهارصدگانهٔ شیعه، مسلماً منشأ خاصی داشته و باید درصدد کشف آن باشیم. با دقت در کیفیت طرح اشکالات و شکل جواب دادن علما به آنها می‌توان یکی از پنج جهت زیر را به عنوان علت این امر مطرح کرد:

۱. مطالعه نکردن دقیق کتاب و بی‌توجهی به اهمیت خاص آن در جنبه‌های علمی از نظر عقاید و تاریخ.

۲. اشتباه در مبانی و نظریات علمی در معنای غلو و امثال آن، و نیز اشتباه در فهم اصطلاحات رجالیین.

۳. مطرح کردن هر اشکالی به مجرد خطور در ذهن بدون تعمق در آن و بدون در نظر گرفتن اثر فرهنگی و اجتماعی آن از نظر لطمه به شخصیت مؤلف و درجهٔ علمی کتاب و نیز ضررهایی که از این ناحیه متوجه دین می‌شود.

۴. ریشهٔ اشکال تراشی‌ها در دشمنان اهل بیت ﷺ همان انگیزهٔ عقیدتی است، که آنان با هر چه موجب بالا رفتن ولایت باشد مخالفت می‌کنند و به نوعی به آن ضربه وارد می‌کنند.

مقابلهٔ دشمنان با این کتاب، با توجه به منزلت خاص آن در معارف اهل بیت ﷺ، یک مسئلهٔ طبیعی است و تعجب ندارد. در واقع اشکال در کتاب سلیم نیست، بلکه افشاگری علیه غاصبین خلافت، آنان را وادار به اشکال تراشی در مورد کتاب سلیم کرده تا بتوانند لکه‌های ننگ را از دامان آنان بزدایند.

۵. بعضی از اشکال کنندگان، با آنکه از نظر اعتقادی با محتوای کتاب سلیم مخالف نیستند، ولی مانند دشمنان با آن برخورد کرده‌اند و مطالبی نامناسب با شأن کتاب مطرح کرده‌اند. در مورد این گونه اشخاص چند احتمال به نظر می‌رسد:

الف. بی‌توجهی به مبانی اساسی عقاید شیعه و مطالب ریشه‌ای آن.

ب. عادت غلط به قبول آنچه بین شیعه و غیر شیعه مورد قبول است و رد آنچه شیعه به تنهایی نقل کرده است. روش اشتباهی که موذیانه از طرف دشمنان القا شده و عده‌ای ناخودآگاه بدان عادت کرده‌اند. البته این کار در مناظره جای خود دارد، ولی نباید در ترسیم مبانی عقیدتی برای خود شیعه نفوذ کند.

ج. تقیه از مخالفین و اظهار عدم موافقت با کتاب سلیم از سوی کسانی که بر جان خود خوف داشته‌اند و با این اظهار غیر واقعی توانسته‌اند اصل کتاب یا نسخه‌هایی از آن را از شر دشمنان حفظ کنند. دلیل بر این احتمال آن‌که عده‌ای از کسانی که دربارهٔ کتاب سلیم مناقشه کرده‌اند در کتاب‌های اعتقادی یا فتوایی خود به احادیث آن استناد کرده‌اند.

با توجه به ریشه‌های فکری که ذکر شد می‌بینیم اشکال کنندگان به صور مختلفی با کتاب برخورد کرده‌اند. بعضی اشکالاتی را مطرح کرده‌اند ولی خودشان اقرار کرده‌اند که چنین مطلبی حقیقتاً اشکال نیست، و بعضی گفته‌اند کتاب در مجموع مورد اطمینان است چرا که احادیث آن در کتب معتبر موجود است، و بعضی هم با آنکه اشکالاتی مطرح کرده‌اند ولی در کتب فتوایی و اعتقادی خود به مطالب کتاب استناد کرده‌اند و عملاً نشان داده‌اند که به کتاب سلیم اعتماد دارند.

نسبت جعل و تحریف به کتاب و جواب آن

یکی از شبهاتی که در رابطه با کتاب سلیم مطرح شده نسبت تحریف و کم و زیادی و حتی جعل است.

علمای بزرگ متعرض بطلان این ادعای بی‌اساس شده‌اند که مجموع گفته‌هایشان چنین است:[1] «**مطالعهٔ اول تا آخر کتاب سلیم در حکم به صحت آن کافی است و در این**

---

۱. روضة المتقین: ج ۱۴ ص ۳۷۲. نقد الرجال: ص ۱۵۹. منهج المقال: ص ۱۷۱. وسائل الشیعة: ج ۲۰ ص ۲۱۰. معجم رجال الحدیث: ج ۸ ص ۲۲۵. تهذیب المقال: ج ۱ ص ۱۸۶.

کتاب مطلب خاصی که دلالت بر جعل یا تحریف کند وجود ندارد. نمونه‌هایی هم که به عنوان اشکال مطرح شده هرگز دلالت بر جعل و تحریف درکتاب ندارد، و خلاصه هیچ دلیلی بر جعل در این کتاب نمی‌توان پیدا کرد. گذشته از اینکه نقل احادیث کتاب سلیم در طول چهارده قرن توسط علمای شیعه دلیل روشنی است بر اینکه کتاب از هرگونه جعل و تحریفی به دور است، و گرنه اینطور مورد توجه واقع نمی‌شد».

آیا علمای شیعه که در طول چهارده قرن کتاب سلیم را تأیید و از آن نقل کرده‌اند درصدد تأیید کتابی جعلی بوده‌اند؟ آیا نه چنین است که می‌خواسته‌اند نمونه‌ای از میراث علمی مذهب شیعه را در معرض دید جهانیان قرار دهند؟ آیا با چنین هدفی، کتاب جعلی یا تحریف شده‌ای را عرضه می‌کنند؟ آیا در طول هزار و چهارصد سال واقعاً هیچکس متوجه این مطلب نشده است؟

برای روشن شدن کامل مطلب می‌توان چنین گفت: ادعای جعل و تحریف فقط برای ایجاد شک و تردید در عظمت کتاب سلیم مطرح شده است. چنین ادعایی بدون ذکر هیچ دلیلی که بتواند حتی گوشه‌ای از آن را ثابت کند از نظر علمی توجیهی جز این ندارد.

با توجه به این همه ناقلین احادیث سلیم و اعتبار کتاب نزد علمای شیعه و نقل آن با اسناد معتبر و صحیح از ابن اذینة، بسیار خنده‌آور است که گفته شود کسی کتاب سلیم را جعل کرده و آن را به ابن اذینة نسبت داده است. جالبتر آنکه نسبت دهندگان جعل به کتاب سلیم، در سخن خود نیز اختلاف دارند: یکی جعل کتاب را به ابان نسبت داده و دیگری به ابن اذینه، و یکی از آنان گفته: در دنیا مردی که نامش سلیم باشد اصلاً وجود نداشته است!!! و این حاکی از یک تلاش مذبوحانه در تخریب حیثیت علمی کتاب است.

به عنوان یک ریشه‌یابی در جواب از نسبت جعل و تحریف باید پرسید: کدامیک از احادیث کتاب سلیم بوی جعل یا تحریف دارد؟ و کدام حدیث آن با عقاید شیعه منافات دارد؟ محتوای کتاب سلیم جز مسائل ریشه‌ای از اعتقادات شیعی چیز

دیگری نیست. اگر کسی در مطالب کتاب سلیم شک دارد مسلماً مطالب امثال کتاب کافی را هم منکر خواهد بود. بنابراین ریشهٔ مسئله را در عقاید نادرست اشکال کننده باید جستجو کرد نه در مطالب کتاب سلیم!

از سوی دیگر کتاب سلیم یک مدرک تاریخی اصیل و معتبر است که وقایع سقیفه و بعد از آن را برای ما حکایت می‌کند. مخالفت برخی مطالب آن با منقولات طبری و امثال آن دلیل بر جعل و تحریف در کتاب سلیم نیست، بلکه دلیل بر وجود جعلیات و تحریفات در تاریخ طبری و امثال آن است، که راه تشخیص آن کتاب سلیم و نظائرش است.

عجیب‌تر از همه اینکه اشکال کننده نسبت «زندیق» و «کافر» به جاعل فرضی کتاب داده است!!! غافل از اینکه معنای این سخن وجود مطالب دال بر کفر در کتاب سلیم است، و در نتیجه گویندهٔ این سخن به همهٔ علمایی که در طول چهارده قرن مطالب کتاب سلیم را نقل کرده‌اند و آنها را قبول کرده‌اند نسبت کفر داده است!!؟

آیا بهتر نیست این نسبت را به کسی بدهیم که بدون مدرک و دلیل، چنین اهانت بزرگی به بزرگان علمای شیعه می‌نماید؟! آیا در عصر حاضر به کسی که درصدد تحمیل نظر خود باشد و نظر علمای چهارده قرن را نادیده بگیرد، به عنوان صاحب یک روش فرسوده و رنگ باخته نگاه نمی‌کنند؟ آری تعجب از کسی است که در دنیای علم که یک کلمه بدون دلیل متقن پذیرفته نمی‌شود این گونه گستاخانه قلم فرسایی کند و متوجه عواقب سخن خویش نباشد.

اکنون نوبت اشاره به سخن گروه دیگری است که گفته‌اند: «باید آنچه سلیم به تنهایی نقل کرده بر مدارک دیگر هم عرضه کرد تا صحیح آن را از غیرصحیح تشخیص داد».

اگر منظور از این گفته آن است که در اعتبار کتاب واحادیث آن شک داشته باشیم، بازگشت این سخن به همان مطالب بالا است و آنچه در عظمت کتاب در طول چهارده

قرن نقل شد در جواب این سخن کافی است چرا که همهٔ آنها دال بر اعتبار مجموع کتاب سلیم است.

اضافه بر آنکه اگر بگوییم: «آنچه از کتاب سلیم که مؤیدی داشته باشد قبول می‌کنیم» در واقع به غیرسلیم اعتماد کرده‌ایم، و نتیجهٔ کلام بی‌اعتباری کتاب سلیم خواهد بود. در قسمت‌های گذشته ثابت شد که در اعتبار اصل کتاب سلیم هیچگونه شکی نیست تا احتیاج به تطبیق آن بر مدارک دیگر باشد.

ولی اگر منظور این است که اگر کسی در محتوای کتاب سلیم شک دارد می‌تواند مطالب آن را بر سایر مدارک معتبر تطبیق دهد تا مطمئن شود، و یا منظور این باشد که در صورت تعارض مطالب کتاب سلیم با کتب دیگر باید به مدارک دیگر هم مراجعه کرد و پس از دقت لازم نظر نهایی را اعلام کرد، نه آنکه فوراً مطلب کتاب سلیم کنار گذاشته شود، اگر منظور یکی از این دو جهت باشد درست است، و این مطلبی است که در همهٔ مدارک حدیثی و تاریخی جاری است.

بررسی دربارهٔ ابن غضائری

ابن غضائری اول کسی است که در مورد کتاب سلیم اشکال مطرح کرده، و آنان که بعد از او آمده‌اند سخن او را نقل کرده‌اند و مطلبی غیر از گفتهٔ او بچشم نمی‌خورد. قبل از هر چیز باید خود ابن غضائری و کتاب رجال منسوب به او مورد بررسی قرار گیرد و مشخص شود که اشکال از لسان چه کسی صادر شده و از کجا نشأت گرفته است.

ابن غضائری کسی است که گفته‌هایش درکتاب رجال منسوب به او از نظر علمای رجال قابل اعتماد نیست، و این مطلب در چهار جنبه قابل بررسی است:

الف. نسبت کتاب رجال به نام «ضُعَفاء» به ابن غضائری ثابت نیست، چرا که نسخهٔ کتاب مزبور را سید جمال الدین ابن طاووس در قرن هفتم برای اولین بار پیدا کرده است و تا آن روز نامی از آن دیده نمی‌شود. حتی شیخ طوسی و نجاشی که درصدد

معرفی کتب شیعه بوده‌اند کتابی به این نام برای ابن غضائری نقل نکرده‌اند. بلکه صریح کلام شیخ طوسی در کتاب فهرست آن است که دو کتاب ابن غضائری در رجال به دست ورثهٔ او از بین رفته است.

جالب‌تر اینکه ابن طاووس فقط مطالب آن کتاب را در کتاب «حل الاشکال» خود آورده است، ولی از اصل کتاب «ضعفاء از زمان او تا امروز نیز خبری نیست، و کسی نسخه‌ای از آن نیافته است.

از سوی دیگر ابن طاووس تصریح کرده که فقط به عنوان نقل محتوای آن اقدام به آوردن مطالب آن در کتاب خود نموده و از نظر اعتبار کتاب «ضعفاء» و مطالب آن ضمانتی نداده است. بلکه صریحاً گفته که این کتاب به ابن غضائری نسبت داده می‌شود و از صحت نسخه شانه خالی کرده است.[1]

ب. کتاب «ضعفاء» منسوب به ابن غضائری سرتاسر تضعیف بزرگان علمای شیعه است که مشهور به تقوی و دقت در نقل و صحت در عقاید بوده‌اند. و پیداست که کتاب مزبور جعلی بوده و جاعل آن به انواع مختلفی درصدد ضربه زدن به رجال شیعه و در نتیجه به روایات شیعه بوده است.

اگر ابن غضائری آن عالم مشهور شیعه باشد ساحت او مبرّا از چنین اقدامی است و او بزرگتر از آن است که نسبت به استوانه‌های علمی دین ما چنین هتک حرمت‌هایی بنماید، و نسبت چنین کتابی به او در درجهٔ اول اهانتی به خود او به شمار می‌آید. لذا هیچکس نتوانسته است نسبت این کتاب را به او ثابت کند.[2]

ج. حاج آقا بزرگ تهرانی می‌گوید: ظاهر این است که مؤلف حقیقی رجال ابن غضائری، یکی از معاندین نسبت علمای شیعه بوده است و می‌خواسته به هر صورت نسبت‌های ناروا به آنان دهد. لذا این کتاب را تألیف کرده و برخی گفته‌های

---

۱. فهرست شیخ طوسی: ص ۱. الذریعة: ج ۴ ص ۲۸۸ و ۲۸۹.

۲. الذریعة: ج ۴ ص ۲۹۰.

ابن غضائری را به آن وارد کرده تا از این راه سخنان ناروای خود را اعتبار دهد.[1] بنابراین بجای اینکه بگوییم کتاب سلیم جعلی است، باید بگوییم کتاب ابن غضائری جعلی است و به دست مخالفین جعل شده و به ابن غضائری نسبت داده شده تا بدین وسیله به امثال کتاب سلیم و سایر مدارک و رجال شیعی ضربه زده شود.[2] با یک دقت نظر روشن خواهد شد که سبک رجال ابن غضائری به سبک کتب رجالی عامه شباهت دارد و به همان اندازه روش تألیف آن از کتب رجالی شیعه فاصله دارد.

د. بر فرض ثبوت کتاب رجال، نظریات موجود در کتاب منسوب به ابن غضائری مورد اعتنا نیست چرا که فوراً اقدام به تضعیف می‌کرده و نسبت به بزرگان شیعه شناخت درستی نداشته است، و کمتر کسی از اشکال تراشی او در امان مانده است. اگر بنا باشد به گفته‌های او اعتنا کنیم باید اکثر کتاب‌های حدیثی مشهور را کنار بگذاریم.

از سوی دیگر او بسیاری از آنچه اشکال حساب نمی‌شود را مایهٔ نقد قرار داده، و به عبارت دیگر مبانی او از نظر رجالی مورد قبول نیست. لذا اکثر گفته‌هایش با سخن دیگران مخالف است و هرکس آن را دیده ردّ کرده است.[3]

اشکال ابن غضائری و جواب آن

در این بخش کلام ابن غضائری را در اشکال به کتاب سلیم نقل می‌کنیم و از جوانب مختلف به جواب آن می‌پردازیم.

ابن غضائری می‌گوید: «کتاب سلیم جعلی است، و بر این مدعا علاماتی است که بر آن دلالت دارد. از جمله اینکه محمد بن ابی‌بکر هنگام مرگ پدرش او را موعظه کرده است، و از جمله اینکه امامان سیزده نفرند، و غیر این دو مطلب. سندهای این

---

۱. الذریعة: ج ۱۰ ص ۸۹. المشیخة: ص ۳۶.
۲. معجم رجال الحدیث: ج ۱ ص ۱۰۲.
۳. الرواشح السماویة: ص ۱۱۱. تنقیح المقال: ج ۱ ص ۵۷ و ج ۲ ص ۵۳. فرائد الاصول: ص ۳۳۴. اعیان الشیعة: ج ۵ ص ۵۰. تهذیب المقال: ج ۱ ص ۸۶.

کتاب مختلف است که گاهی به روایت عمربن اذینه از ابراهیم بن عمر صنعانی از ابان بن ابی‌عیاش از سلیم است، و گاهی عمر از ابان بدون واسطه نقل می‌کند».[۱]

جملهٔ «سندهای این کتاب مختلف است...» در کلام ابن غضائری به عنوان اشکال مطرح نیست، بلکه فقط خواسته بگوید این کتاب به طرق مختلف نقل شده و فقط یک سند ندارد. موید این مطلب کلمهٔ «و غیر این دو مطلب» است که قبل از جملهٔ مزبور آمده، و با این کلمه اشکالات پایان یافته است.

بنابراین مجموع سخن ابن غضائری در دو اشکال خلاصه می‌شود:

۱. وجود جمله‌ای در کتاب سلیم که دلالت بر سیزده امام داشته باشد.

۲. تکلم محمد بن ابی‌بکر با پدرش هنگام مرگ با کمی سن او.

جواب از هر دو اشکال ابن غضائری در دو مرحله مطرح می‌شود:

مرحلهٔ اول: حد اشکال

دو اشکالی که ابن غضائری مطرح کرده و بر فرض اینکه مورد قبول باشد دلالتی بر جعلی بودن کتاب ندارد، و نهایتاً اشکالی بر یک یا دو حدیث کتاب است. در اینجا بهتر است به کلام دو نفر از اهل فن توجه کنیم:

علامه مجلسی می‌گوید: «چنین اشکالی باعث اشکال در اصل کتاب نمی‌شود، چرا که کمتر کتابی از این نوع اشکالات خالی است».[۲]

آیة الله خوئی می‌گوید: «وجود مطلب نادرستی (بر فرض قبول) در یک یا دو مورد از کتابی، دلیل بر جعلی بودن آن نمی‌شود، چراکه بیش از آنچه دربارهٔ کتاب سلیم ذکر شده در اکثر کُتُب ... یافت می‌شود».[۳]

---

۱. خلاصة الاقوال: ص ۸۳.

۲. بحار الانوار: ج ۲۲ ص ۱۵۰.

۳. معجم رجال الحدیث: ج ۸ ص ۲۲۵.

مرحلهٔ دوم: جواب اشکال

دو اشکالی که ابن غضائری به کتاب سلیم نسبت داده درست نیست، و اصل چنین اشکالاتی ثابت نیست تا به وسیلهٔ آن بر کتاب سلیم اشکال شود. بقیهٔ این فصل در بیان این مطلب است:

اشکال سیزده امام و جواب آن

در کتاب سلیم جمله‌ای که صریحاً دلالت بر سیزده امام داشته باشد وجود ندارد. همهٔ کسانی که با این اشکال برخورد کرده‌اند تصریح نموده‌اند که جمله‌ای حاکی از این مطلب در اول تا آخر کتاب سلیم نیافته‌اند و منشأ این ادعا را دقت نکردن در عبارت و ملاحظه نکردن اول تا آخر حدیث و عدم توجه به محتوای کلی کتاب سلیم دانسته‌اند. برای روشن شدن این مطلب، باید سه جنبه کاملاً روشن شود:

اول: کتاب سلیم به اثبات امامت دوازده امام ﷺ مشهور است.

این کتاب از قرن اول هجری تا کنون به وجود احادیث دربارهٔ امامت دوازده امام ﷺ در آن مشهور است. چنان که مورخ مسعودی از قرن چهارم و محدث نعمانی از قرن پنجم و ابن شهرآشوب از قرن ششم و علامه مجلسی و دیگران به این مطلب اشاره نموده‌اند.[1]

با توجه به این مطلب، نسبت سیزده امام به چنین کتابی بسیار جای تعجب خواهد بود! اضافه بر اینکه مشهور بودن کتاب سلیم به عنوان یکی از مدارک معتبر شیعهٔ دوازده امامی، و آنچه از سخنان علمای شیعه در طول چهارده قرن در تأیید کتاب سلیم و نیز نقل‌های آنان از این کتاب ذکر شد، دلیل روشنی است بر اینکه اگر حدیثی در رابطه با اثبات سیزده امام در این کتاب وجود داشت عوام شیعه آن را رد می‌کردند و کتاب را کنار می‌گذاشتند تا چه رسد به علمایی که بدان استناد کرده‌اند.

---

۱. التنبیه و الاشراف: ص ۱۹۸. غیبت نعمانی: ص ۶۱. مناقب ابن شهرآشوب: ج ۱ ص ۲۹۴. بحار: ج ۵۳ ص ۱۲۲. روضات الجنات: ج ۷ ص ۱۳۱.

دوم : بیست و چهار مورد از کتاب سلیم از احادیث معروف شیعه در اثبات امامت دوازده امامﷺ به شمار می‌آید که در کتب حدیثی نیز نقل شده است. این موارد در احادیث: ۱، ۱۰، ۱۱ پنج مورد، ۱۴، ۱۶، ۲۱، ۲۵ پنج مورد، ۳۷، ۴۲ دو مورد، ۴۵، ۴۹، ۶۱ دو مورد، ۶۷ یک مورد، ۷۷ یک مورد است.

با مطالعهٔ این ۲۴ مورد که صراحت کامل در اثبات امامت دوازده امام و انحصار عدد ایشان بر دوازده نفر و نام بردن ایشان در چند مورد و نفی هر گونه زیادی یا کمی از عدد دوازده دارد معلوم خواهد شد که نسبت سیزده امام به کتاب سلیم خنده‌آور است، و از نظر علمی و عرفی چنین نسبتی نمی‌تواند معقول باشد. به خصوص آنکه تعیین نشده این سیزده امام منطبق بر کدام مذهب است که در هیچ زمان و مکان پیرو ندارد و کسی به آن قائل نشده است؟ این سیزده نفر بر چه کسانی منطبق است که نه در کتاب سلیم و نه در جای دیگر نام و نشانی از نفر سیزدهم نیست؟ مذهب زیدی هم که امامت را بعد از امام زین العابدینﷺ برای زید قائل است، بعد از زید تا امروز بیش از ده‌ها امام داشته‌اند و هرگز بقیه دوازده امامﷺ را قبول ندارند. بنابراین با نسبت دادن این مطلب به یک نفر زیدی مذهب مشکلی حل نمی‌شود، و ما در دنیا مذهبی نداریم که به امامت دوازده امامﷺ به اضافهٔ زید معتقد باشد.

سوم : موردی که دلالت بر سیزده امام داشته باشد اصلاً در کتاب سلیم وجود ندارد و منشأ اشکال، تصحیف و اشتباه در ادای یک کلمه و یا ضمیر است.

با توجه به اینکه ابن غضائری، مورد کلمهٔ «سیزده امام» را در کتاب سلیم معین نکرده، احتمال می‌رود منظور او یکی از سه مورد زیر باشد:

۱ . در حدیث ۱۶ به نقل از کتاب راهبی که در راه صفین با امیرالمؤمنینﷺ ملاقات کرد چنین نقل می‌کند: «در آن کتاب نام سیزده نفر از فرزندان حضرت اسماعیل بن ابراهیم را ذکر کرده است... احمد رسول الله که نامش محمد است.... سپس برادرش صاحب پرچم ... و سپس یازده امام ...».

۲ . در حدیث ۲۵ از پیامبر ﷺ نقل کرده که فرمود: «مقصود از ایشان سیزده نفر است: من و برادرم و یازده نفر از فرزندانم».

۳ . در حدیث ۴۵ از پیامبر ﷺ نقل کرده که فرمود: «بدانید که خداوند نظری به اهل زمین کرد و از بین آنان دو نفر را انتخاب کرد: من .... و دیگری علی بن ابی‌طالب... بدانید که خداوند نظر دومی کرد و بعد از ما دوازده جانشین از اهل بیت‌م انتخاب کرد و آنان را یکی پس از دیگری برگزیدگان امتم قرار داد».

دو عبارت اول جای اشکال نیست چرا که به تصریح متن حدیث، خود پیامبر ﷺ با دوازده امام ﷺ در نظر گرفته شده است، که طبعاً سیزده نفر می‌شود.

بنابراین تنها عبارتی که در کتاب سلیم به عنوان دلالت بر سیزده امام باید مورد بررسی قرار گیرد جملهٔ سوم است. خلاصهٔ اشکال هم به این نکته منتهی می‌شود که ضمیر «نا» (یعنی ما) در کلمهٔ «بعدنا» (یعنی بعد از ما) به پیامبر و امیرالمؤمنین ﷺ برمی‌گردد، و دوازده نفر بعد از ایشان بمعنای سیزده امام خواهد بود.

با توجه به آنچه تاکنون ذکر شد جواب از این اشکال در یکی از دو جهت خلاصه می‌شود:

جهت اول: ملاحظهٔ سابقهٔ هزار و چهار صد سالهٔ کتاب و نسخه برداری‌های مختلف در شهرهای دور از یکدیگر، و با توجه به اینکه هیچگونه تصریحی در این جمله بر سیزده امام وجود ندارد و تمام اشکال در تغییر عبارت از «بعدی» به «بعدنا» منحصر شده، و این کلمه هم از نظر لفظ و هم از نظر معنی قابل اشتباه است؛ با در نظر گرفتن همهٔ این جهات اطمینان حاصل می‌شود که این اشتباه یا از خود سلیم و یا از راوی و یا از نویسندهٔ نسخه‌ای هنگام شنیدن یا نوشتن سر زده است.

مؤید این مطلب، استفاده از ضمیر «ی» در دنبالهٔ جمله در کلمهٔ «اهل بیتی» و «امتی» است که نشان می‌دهد در «بعدنا» هم ضمیر «ی» بوده و اشتباهاً «نا» نوشته شده است.

از سوی دیگر این احتمال نیز بجاست که تصحیف و اشتباه در کلمهٔ «اثناعشر» باشد. یعنی «بعدنا» به همان صورت باقی باشد و منشأ این اشتباه را در این بدانیم که بجای یازده نفر اشتباهاً دوازده نفر نوشته شده و مقصود راوی همان دوازده امام است که اعتقاد شیعه است.

جهت دوم: منشأ اشکال بی توجهی راویان به عبارت بوده است. به این معنی که راوی به طور واضح می‌خواسته با ذکر این حدیث امامت دوازده امامﷺ را اثبات کند، ولی هنگام ادای مطلب از شکل عبارت پردازی خود غافل شده و متوجه نشده که ضمیر «ما» با «دوازده نفر» منافات پیدا می‌کند.

به عبارت دیگر، راوی این حدیث را فقط برای اثبات دوازده امامﷺ آورده و اگر کوچکترین احتمالی می‌داد که از کلامش غیر این معنی فهمیده می‌شود ابتدا خود او در گفتن مطالب توقف می‌کرد. بنابراین با هدف اثبات امامت دوازده امامﷺ فقط جمله را به شکل نامناسبی بکار برده به طوری که امکان سوء استفاده از آن ایجاد شده است.

باز به عبارت دیگر، با توجه به اینکه مؤلف کتاب یک نفر معین یعنی سلیم بن قیس است، و ناقل آن هم یک نفر معین یعنی ابان بن ابی‌عیاش است، و هر دو از اول تا آخر کتاب را در نظر داشته‌اند و با آن همه روایات مربوط به دوازده امامﷺ امکان ندارد در یک مورد خواسته باشند سیزده امام را ثابت کنند، با توجه به این مطلب پیداست که اشکال کننده با حالت عنادی که بخود گرفته و از یافتن هر اشکالی در کتاب عاجز شده، در آخرین تلاش خصمانهٔ خود یک کلمه پیدا کرده و با این تکلفات خواسته اشکالی و ضربه‌ای بر کتاب وارد کند، وگرنه بی‌اساس بودن این اشکال بسیار روشن است.

امثال این مطلب در کتاب‌های معتبر دیگر نیز موجود است و هیچکس در آن کتاب‌ها اشکال را بدین صورت مطرح نکرده و نگفته است در آن کتاب‌ها حدیثی دال بر سیزده امام موجود است زیرا چنین اشکالی به کتاب‌های اصیل و معروف شیعه

خنده آور است، و اکثراً در اثر سقط کلمه‌ای اشتباه در نسخه‌برداری به وجـود آمـده است و با مراجعه به مدارک و متون دیگر به عنوان یک اصلاح کتابتی تلقی می‌شود.

ذیلاً به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

۱. در کافی از پیامبر ﷺ نقل کرده که فرمود: «من و دوازده نفر از فرزندانم و تو ای علی مایهٔ ثبات زمین هستیم... و وقتی دوازده نفر از فرزندانم از دنیا رفتند زمین اهل خود را فرو می‌برد».[۱]

در این حدیث پیداست که یا کلمهٔ «از فرزندانـم» اشـتباهاً وارد حـدیث شـده یـا «دوازده نفر» اشتباهاً بجای «یازده نفر» آمده است، و منشأ آن فقط یک اشکال ناشی از عدم توجه در نقل عبارت است، نه اینکه می‌خواسته سیزده امام را ثـابت کـند. و لذا همین حدیث در اصل ابوسعید عصفری بدون کلمهٔ «از فرزندانم» آمده است.[۲]

۲. در مورد دیگری از کافی از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که فرمود: «از فرزندانم دوازده نفر نقیب نجیب هستند که به آنان الهام می‌شود، و آخر آنان قائم ﷺ است».[۳]

در این حدیث کلمهٔ «دوازده نفر» با کلمهٔ «فرزندانم» مناسبت ندارد، زیرا از دوازده امام، حضرت امیرالمؤمنین ﷺ از فرزندان پیامبر ﷺ نـیست. ولی ایـن اشـتباه فـقط در الفاظ است و منظور راوی مشخص است. لذا همین حدیث عیناً در کتاب ابـوسعید عصفری با لفظ «یازده نفر» آمده[۴] که اشکال را بر طرف می‌کند.

۳. در کافی در روایت دیگر از جابر روایت کرده که خدمت حضرت زهرا ﷺ وارد شدم در حالی که نزد آن حضرت لوحی بـود و در آن اسـامی جـانشینان از فـرزندان آن حضرت بود و من دوازده نفر را شمردم».[۵]

---

۱. کافی: ج ۱ ص ۵۳۴ ح ۱۷.
۲. اصل ابوسعید عصفری: ص ۱.
۳. کافی: ج ۱ ص ۵۳۴ ح ۱۸.
۴. اصل ابو سعید عصفری: ص ۱.
۵. کافی: ج ۱ ص ۵۳۲ ح ۹.

در این حدیث نیز کلمهٔ «از فرزندان آن حضرت» با دوازده نفر مناسبت ندارد چرا که امیرالمؤمنین علیه‌السلام از فرزندان حضرت زهرا علیهاالسلام نیست، ولی در اینجا نیز اشتباه فقط در عبارات است و مقصود روشن است. لذا همین حدیث عیناً در اکمال الدین و عیون الأخبار و خصال بدون کلمهٔ «از فرزندان آن حضرت» نقل شده است.[1]

۴. در کافی در حدیث دیگری از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: «دوازده امام از آل محمد علیهم‌السلام همگی با ملائکه تماس دارند و از فرزندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام هستند».[2]

در این حدیث کلمهٔ «دوازده امام» با عبارت «از فرزندان علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام» مناسبت ندارد، ولی منشأ این اشتباه هم یک غفلت در عبارت است، چنان که همین حدیث در کتاب خصال و عیون الأخبار به این عبارت آمده است: «همهٔ آنان بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با ملائکه ارتباط دارند، و علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام هم از ایشان است»[3]، و در این عبارت اشکالی پیش نمی‌آید.

با توجه به آنچه ذکر شد واضح می‌شود که وجود حدیثی در کتاب سلیم که امامت سیزده امام را ثابت کند به‌کلی منتفی است، و از نظر علمی نسبت چنین مطلبی به کتاب سلیم ـ که به عنوان یکی از ارکان علمی شیعه و مدارک معتبر در اثبات دوازده امام علیهم‌السلام شناخته شده ـ خنده‌آور و فاقد ارزش علمی است، و روشن است که به عنوان اشکال تراشی و ضربه زدن به حیثیت کتاب، عمداً به میان آورده شده است.

اشکال تکلم محمد بن ابی‌بکر با پدرش و جواب آن

خلاصهٔ اشکال این است که محمد بن ابی‌بکر چگونه در سنین کودکی هنگام مرگ پدرش آن سخنان مفصل را با او گفتگو کرده و او را موعظه کرده است، و این مطلبی است که در حدیث ۳۷ کتاب سلیم آمده است.

---

۱. اکمال الدین: ص ۳۱۱ ح ۳. عیون الاخبار: ج ۱ ص ۳۷ ح ۶. خصال: ب ۲ ح ۴۲.

۲. کافی: ج ۱ ص ۵۳۳ ح ۱۴.

۳. عیون الاخبار: ج ۱ ص ۴۶ ح ۲۴. خصال: ب ۱۲ ح ۴۹.

خلاصهٔ جواب هم این است که حدیث مزبور از اول تا آخرش صـحیح و بـدون اشکال است و هیچگونه تصحیف یا تحریف یا خلطی در آن راه ندارد و از متقن ترین احادیث کتاب است، و قرائن داخـلی و خـارجـی بسـیاری بـه عـنوان تأیـید دارد، و سن محم د بن ابی‌بکر یک مسئلهٔ اختلافی است و در مدارک مختلف سن او متفاوت نقل شده است.

برای روشن شدن بیشتر، ابتدا خلاصه‌ای از حدیث ۳۷ تقدیم می‌گردد تا مـعلوم شود سلیم در نقل این حدیث که مطالب مهمی در بردارد، دقت بیشتری بکار برده و محکم کاری‌های لازم را نموده است. ملخص حدیث چنین است:

سلیم بن قیس می‌خواسته بداند که پنج نفر اصحاب صحیفهٔ ملعونه، هنگام مرگ چه حالی داشته‌اند، و در آن ساعت حساس که بسـیاری از حـقایق بـر زبـان جـاری می‌شود چه گفته‌اند.

اصحاب صحیفه ابوبکر و عمر و معاذ بن جبل و ابوعبیدة بن جراح و سـالم مـولی ابی‌حذیفه هستند که در حجة الوداع در کعبه پیمان نامه‌ای امضا کردند که پس از پیامبر ﷺ تا آنجا که قدرت دارند نگذارند خلافت به اهل بیت ﷺ برسد.

سلیم، به دنبال هدف مذکور با سه نفر به این ترتیب ملاقات کرد: عبدالرحمان بن غنم پدر زن معاذ بن جبل، محمد پسر ابوبکر، امیرالمؤمنین ﷺ.

ابن غنم از احوالات سه تن از اصحاب صحیفه یعنی معاذ و ابوعبیدة و سالم خبر داد که هنگام مرگ چه کرده‌اند و چه گفته‌اند. خلاصهٔ سخن ابن غنم این است که معاذ هنگام مرگ پس از جزع و فزع گفته که پیامبر و امیرالمـؤمنین ﷺ را مـی‌بیند کـه او و چهار نفر دیگر اصحاب صحیفه را به آتش بشارت می‌دهند!

ابن غنم می‌گوید: از سخن معاذ تعجب کردم و آشفته شدم و در سفر حج با کسانی که در مرگ ابوعبیده و سالم حاضر بودند ملاقات کردم و آنها هم خبر دادند که آن دو نفر هنگام مرگ نظیر سخنان معاذ را گفته‌اند.

سلیم، پس از ابن غنم سراغ محمد بن ابی‌بکر رفت و دربارهٔ مرگ ابوبکر از او سؤال کرد. محمد بن ابی‌بکر آنچه هنگام مرگ پدرش واقع شده بود با تمام جزئیات توضیح داد و گفت که پدرش نیز هنگام مرگ نظیر سخنان آن سه نفر را گفته است.

همچنین او به سلیم گفت که با عبدالله پسر عمر نیز ملاقات کرده و او هم خبر داده که پدرش عمر هنگام مرگ نظیر سخنان چهار نفر دیگر را گفته است.

و نیز محمد بن ابی‌بکر به سلیم خبر داد که آنچه خودش و عبدالله بن عمر از ابوبکر و عمر شنیده بودند به امیرالمؤمنین ﷺ خبر داده و آن حضرت فرموده است که پیامبر ﷺ قبل از رحلتش و بعد از آن در عالم خواب به آن حضرت همین خبر را داده است.

بعد از شهادت محمد بن ابی‌بکر در مصر، سلیم با امیرالمؤمنین ﷺ ملاقات کرد و آنچه محمد بن ابی‌بکر گفته بود به آن حضرت خبر داد، و حضرت فرمود: «محمد راست گفته است خدا او را رحمت کند».

این بود خلاصهٔ واقعه‌ای که سلیم در حدیث ۳۷ نقل کرده، و بسیار مناسب است خوانندهٔ گرامی یک بار عین حدیث را در متن کتاب بدقت مطالعه کند تا آنچه بعد از این در جواب اشکال گفته می‌شود روشن‌تر باشد.

در متن این حدیث قرائن بسیاری بر صدق وجود دارد، همانطور که مؤیداتی در کتب حدیث و تاریخ هست که ذیلاً ذکر می‌شود:

الف . قرائنی از متن حدیث که دلالت بر دقت سلیم در نقل این حدیث می‌نماید و راه هرگونه تحریف و خلط را مسدود می‌کند:

۱ . آنچه محمد بن ابی‌بکر از قول پدرش نقل کرده با آنچه دیگران از چهار نفر دیگر نقل کرده‌اند تطابق کامل دارد.

۲ . محمد بن ابی‌بکر تمام جزئیات قضیه را نقل می‌کند، حتی سخنان عمر و عایشه و برادرش عبدالرحمان را، و اینکه آنان برای وضو خارج شدند و دوباره برگشتند. و این نشان می‌دهد که در مقام نقل یک واقعهٔ مفصل است و مسئله بـر سـر یک کـلمه نیست که با تغییر آن بخواهیم مشکلی را حل کنیم.

۳ . محمد بن ابی‌بکر تصریح می‌کند که عمر و عایشه و عبدالرحمان هنگامی بـه خانه بازگشتند که او چشمان ابوبکر را بسته بـود، و آنـان از او پـرسیدند کـه بـعد از خروجشان ابوبکر چه گفته است.

۴ . محمد بن ابی‌بکر با دقت آنچه او به تنهایی شنیده را جدا از آنچه همراه عمر و عایشه و عبدالرحمان شنیده نقل می‌کند.

۵ . امیرالمؤمنین ﷺ سـخن مـحمد بـن ابـی‌بکر را تـصدیق مـی‌فرماید و آن را بـه پیامبر ﷺ مستند می‌نماید.

۶ . محمد بن ابی‌بکر از اینکه امیرالمؤمنین ﷺ از آنچه در مجلس خصوصی او بـا پدرش گفتگو شده و اتفاق افتاده خبر می‌دهد، تعجب می‌نماید و آن را به عنوان یکی از معجزات آن حضرت و علم غیب تلقی می‌کند.

۷ . امیرالمؤمنین ﷺ یک بار دیگر سخن محمد بن ابی‌بکر را، بعد از شهادت او در جواب سلیم مورد تأیید قرار می‌دهد.

۸ . مسئلهٔ کمی سن محمد بن ابی‌بکر هنگام مرگ پدر به عنوان یک اشکال نـه از طرف امیرالمؤمنین و نه از طرف پسر عمر و نه از طرف سلیم مـطرح نشـده و بـه او اعتراض نکرده‌اند، با آنکه در متن قضیه بوده‌اند و سن محمد بن ابی‌بکر و پدرش و خصوصیات زندگی آن دو را می‌دانسته‌اند.

از اینجا معلوم است که سن او هنگام مرگ پدر در حدی بوده که نقل آن قضایا و گفتگوها با پدر سؤال انگیز نبوده است، اضافه بر اینکه سلیم با دقت خاصی که در نقل همهٔ روایاتش دارد، در این حدیث به خصوص جزئیات قضیه را به صور مختلف از

محمد بن ابی‌بکر سؤال می‌کند ولی دربارهٔ کمی سن او سؤالی مطرح نمی‌کند، و خود محمد بن ابی‌بکر نیز حتی توضیح و اشاره‌ای در این باره ندارد.

ب . قرائن و مؤیدات خارج از این حدیث که آن را تأیید می‌کند:

۱ . نسخه‌های چهارگانهٔ کتاب (الف، ب، ج، د) در تعداد احادیث و زیاده و نقیصهٔ آن مختلفند، ولی این حدیث به طور کامل در همهٔ آنها موجود است.

۲ . شیخ صفار و شیخ صدوق و شیخ مفید و ثقفی، این حدیث را با سند به سلیم از او نقل کرده‌اند.[۱] بنابراین معلوم می‌شود این حدیث به هر حال از سلیم نقل شده و انحصاری به کتاب او ندارد.

۳ . در سایر احادیث کتاب سلیم، تصدیق این سخنان محمد بن ابی‌بکر دیده می‌شود که در حدیث ۴ دو مورد و در حدیث ۱۱ دو مورد و در حدیث ۱۹ نیز یک مورد است.

۴ . در کتب تاریخ و حدیث شیعه تأیید قسمت‌هایی از این حدیث را می‌بینیم که ذیلاً به نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

ـ ابوالصلاح حلبی نقل کرده که وقتی ابولؤلؤ به عمر ضربت زد ... عمر در حالی که سرش بر سینهٔ پسرش عبدالله بود گفت: «وای بر تو سرم را بر زمین بگذار» و از هوش رفت. پسر عمر می‌گوید: «از این حالت نگران شدم». پدرم گفت: «وای بر تو صورتم را بر زمین بگذار» و من سر او را بر زمین گذاردم. او صورت بر خاک می‌مالید و می‌گفت: «وای بر عمر، وای بر مادر عمر اگر خدا او را نیامرزد».[۲]

ـ شیخ مفید نقل می‌کند که عثمان گفت: آخرین کسی بودم که در لحظات مرگ عمر نزد او بودم. وارد شدم در حالی که سرش در دامن پسرش عبدالله بود و وای و ویل سر

---

۱ . بصائر الدرجات: ص ۳۷۲. علل الشرایع: ج ۱ ص ۱۸۲. الاختصاص: ص ۳۲۴. الکافیه (شیخ مفید) به نقل بحار الانوار: ج ۸ قدیم ص ۱۹۹. الغارات (ثقفی): ج ۱ ص ۳۲۶.

۲ . بحار الانوار: ج ۸ قدیم ص ۱۹۶.

داده بود. گفت: «صورتم را بر زمین بگذار»، ولی عبدالله امتناع کرد. عـمر گـفت: «ای بی‌مادر، صورتم را بر زمین بگذار»! او هم صورتش را بر زمین گذاشت. عمر گـفت: «وای بر مادرم! وای بر مادرم! اگر بخشیده نشوم»! و این سخن را آنقدر تکرار کرد تا مُرد.[۱]

ـ سید بحرانی نقل می‌کند که عبدالله بن عمر گفت: وقتی مرگ پدرم نـزدیک شـد گاهی از هوش می‌رفت و دوباره بهوش می‌آمد. وقتی بهوش آمد گفت: «پسرم، علی بن ابی‌طالب را قبل از مرگ بنزد من برسان»! گفتم: با علی بن ابی‌طالب چکار داری در حالی که خلافت را بعد از خود بین شش نـفر شـوری قـرار دادی و دیگـران را بـا او شریک نمودی؟ گفت: پسرم، از پیامبر شنیدم کـه مـی‌گفت: «در آتش جـهنم تـابوتی است که دوازده نفر از اصحابم در آن محشور می‌شوند»، و سپس رو به ابوبکر نمود و گفت: «بپرهیز که اول ایشان باشی». سپس رو به معاذ کرد و گفت: «مبادا که دومی آنان باشی». سپس رو به من کرد و گفت: «ای عمر، مبادا تو سومی باشی»! پسرم، اکنون که بیهوش شده بودم آن تابوت را دیدم که ابوبکر و معاذ در آن بودند و شکی ندارم کـه سومی من هستم.[۲]

اکنون با ملاحظهٔ این قرائن داخلی و مؤیداتی که ذکر شد مطمئن می‌شویم که این حدیث قطعاً جزئی از کتاب سلیم است، اضافه بر آنکه آنچه در تأیید اصل کـتاب از کلمات ائمه ﷺ و سخنان علما نقل شد مطلب را محکمتر می‌کند.

بنابراین هیچ شکی وجود نخواهد داشت که این کلام را محمد بن ابی‌بکر گفته و راه هر گونه تأویل و اشتباه و یا تحریف در آن بسته است تا چه رسد به اینکه دلالت بر جعلی بودن کتاب داشته باشد.

پس از اطمینان از صدق اصل حدیث، فقط مسئلهٔ کم بودن سن محمد بن ابی‌بکر باقی می‌ماند، و در بیان رفع شبهه چنین می‌گوییم:

---

۱. بحار الانوار: ج ۸ قدیم ص ۱۹۷ و ۱۹۹.
۲. مدینة المعاجز: ص ۱۰۹.

تاریخ ولادت محمد بن ابی‌بکر از مطالبی است که در کتب تاریخ در آن اختلاف وجود دارد: بعضی روایات سال تولد او را سال حجة الوداع یعنی سال دهم، و بعضی روایات سال هشتم می‌داند، و بعضی روایات هم بر قبل از سال هشتم دلالت دارد. ذیلاً مدارک موجود ذکر می‌شود:

۱. میر حامد حسین می‌گوید: «دهلوی گفته: محمد بن ابی‌بکر در سال حجة الوداع بدنیا آمده است. ابن اثیر گفته: او در سال هشتم بدنیا آمده است. در کتاب‌های العقد الثمین و تهذیب الکمال و اختصار تهذیب الکمال و الاستیعاب نیز به همین اختلاف اشاره شده است».[۱] البته همهٔ این نقل‌ها از عامه است و مدارک شیعه غیر این را می‌گوید.

۲. قضیهٔ تکلم محمد بن ابی‌بکر با پدرش هنگام مرگ، در روایات دیگر شیعه هم وارد شده است. با ذکر این روایات معلوم خواهد شد که محمد بن ابی‌بکر هنگام مرگ پدرش در سنی بوده که می‌توانسته با او صحبت کند. ذیلاً به سه روایت اشاره می‌شود:

اول: روزی امیرالمؤمنین ﷺ از محمد بن ابی‌بکر پرسیدند: آیا پدرت قبل از مردن این آیه را قرائت نکرد: «**وَ جٰاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذٰلِكَ مٰا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ**»، «سکرات مرگ به حق آمد، این همان چیزی بود که از آن روگردان بودی». عمر در آن حال به تو گفت: «بپرهیز پسرم که علی بن ابی‌طالب این خبر را از تو نشنود و ما را ملامت نکند»! هنگامی که امیرالمؤمنین ﷺ این خبر را به محمد بن ابی‌بکر داد و از او سؤال کرد، تبسمی فرمود.

محمد گفت: یا علی، درست فرمودی، و من شنیدم که پدرم عمر را لعنت کرد و گفت: «تو مرا به مهلکه‌ها انداختی». حضرت فرمود: درست است.[۲]

---

۱. استقصاء الإفحام: ج ۱ ص ۵۱۴.
۲. کامل بهائی: ج ۲ ص ۱۲۹ فصل پنجم.

دوم : محمد بن ابی‌بکر در حال جان کندن پدرش نزد او آمد و گفت: پدر، تو را در حالی می‌بینم که قبل از امروز ندیده بودم. ابوبکر گفت: پسرم، من به آن مرد ظلمی روا داشته‌ام که اگر مرا حلال کند امیدوارم حالم بهتر شـود! پـرسیدم: پـدر، چـه کسـی را می‌گویی؟ گفت: علی بن ابی‌طالب را. گفتم: من قول می‌دهم که در این باره با علی ﷺ صحبت کنم و برای تو حلالیت بگیرم، چرا که او سختگیر نیست.

محمد بن ابی‌بکر نزد امیرالمؤمنین ﷺ آمد و عرض کرد: پدرم در بدترین حالات است و چنین سخنانی گفته، و من به او قول داده‌ام برایش از شما حلالیت بگیرم. آیا او را حلال می‌کنی؟ حضرت فرمود: به خاطر تو آری، ولی به پدرت بگو بالای منبر رود و این حلیت طلبی خود را به مردم خبر دهد تا او را حلال کنم.

محمد بن ابی‌بکر برگشت و به پدرش گفت: «خدا دعایت را مسـتجاب کـرد»، و سپس کلام امیرالمؤمنین ﷺ را برای او بازگو کرد. ابوبکر قبول نکرد و گفت: «دوست ندارم حتی دو نفر بر من درود نفرستند»!(یعنی اگر من از کار خود اظهار پشیمانی کنم پس از مرگم مردم به من ناسزا می‌گویند که چرا حق دیگران را غصب کرده بودی)![۱]

سوم : در کتاب الصراط المستقیم نیز روایت کرده که محمد بن ابی‌بکر بر پدرش وارد شد در حالی که بخود می‌پیچید. به او گفت: حالت چگونه است و این چه حالی است؟ گفت: از ظلمی که نسبت به علی بن ابی‌طالب روا داشته‌ام چنین حالتی دارم.[۲]

۳ . قضیهٔ تکلم محمد بن ابی‌بکر هنگام مرگ پدرش در کتاب‌های عامه هم آمده است و این نیز مؤیدی دیگر دربارهٔ سن محمد بن ابی‌بکر است. غزالی و ابن جوزی این روایت را نقل کرده‌اند:

محمد بن ابی‌بکر در مرضی که پدرش در آن از دنیا رفت نزد او آمد. ابوبکر گفت: پسرم، عمویت عمر را فرا خوان تا خلافت را به او بسپارم. گفتم: پدر، بر حق بوده‌ای یا

---

۱. کامل بهائی: ج ۲ ص ۱۲۹ فصل پنجم.
۲. اثبات الهداة: ج ۲ ص ۳۶۸ ح ۲۰۵.

باطل؟ گفت: بر حق!! گفتم: اگر بر حق بوده‌ای خلافت را برای فرزندانت وصیت کن، و اگر بر حق نبوده‌ای آن را به غیر خود واگذار...».[1]

مقصود از ذکر روایات فوق این بود که معلوم شود قضیۀ تکلم محمد بن ابی‌بکر با پدرش هنگام مرگ او، اختصاص به کتاب سلیم ندارد که اشکالی بر این کتاب باشد، بلکه هم در سایر کتب شیعه و هم در کتب عامه موجود است، و این روایات نشان می‌دهد سن او در حدی بوده که می‌توانسته با پدر سخن بگوید.

۴. در جریان قتل مالک بن نویره و به اسارت در آمدن قوم او توسط خالد بن ولید که به خاطر مخالفت آنها با خلافت ابوبکر و طرفداریشان از امیرالمؤمنین ﷷ صورت گرفت، سن محمد بن ابی‌بکر در حد بالایی گفته شده به طوری که برخاسته و در مقابل مردم دربارۀ اسرا صحبت کرده و حق خود را به امیرالمؤمنین ﷷ بخشیده است. طبق این نقل، سن او در زمان حیات ابوبکر بیش از ۱۰ سال بوده که چنان مطالبی را گفته است. ذیلاً خلاصه‌ای از تاریخ نقل می‌شود:

در کتاب مدینة المعاجز، در معجزۀ ۳۶۱ از معجزات امیرالمؤمنین ﷷ چنین نقل می‌کند: (در زمرۀ اسرا) خولۀ حَنَفیه وارد مسجد شد و عده‌ای از صحابه به او تمایل نشان دادند، ولی او گفت که خود را جز در اختیار مردی که سرگذشت او را بگوید و نامش علی باشد نخواهد گذاشت.

در اینجا امیرالمؤمنین ﷷ آمد و تاریخچۀ زندگی او را از غیب برایش گفت، و خوله حاضر شد خود را در اختیار آن حضرت قرار دهد. ابوبکر و عمر گفتند: ارزش این دختر از سهم علی و فرزندانش در غنایم جنگی به اندازۀ یک سهم بیشتر است و بنابراین حق ندارد او را در اختیار خود بگیرد. **محمد بن ابی‌بکر برخاست و گفت: آن یک سهم هم از من حساب شود (و من سهم خود را به علی می‌بخشم). ای عمر، تا کی با**

---

۱. استقصاء الافحام: ج ۱ ص ۵۱۴. تذکرة الخواص: ص ۶۲. کشف الحجب: ص ۴۴۵. سر العالمین: ص ۵.

این مرد عناد و کینه توزی می‌کنید درحالی که بین شما نظیر او نیست؟! مردم هم سخن محمد بن ابی‌بکر را تأیید کردند.

امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: (اگر خوله اسیر هم حساب شود) من او را آزاد کردم، چرا که غارت و اسارتی که به این قوم روا داشته شده به اموال ما نباید داخل شود (چون خلاف اسلام بوده است). من خدا و رسول و مؤمنین شما را شاهد می‌گیرم که اگر او قبول کند با او ازدواج نمایم. خوله هم گفت: قبول کردم ....[۱]

با توجه به آنچه گفته شد ذیلاً جمع‌بندی و خلاصه‌ای از جواب شبهۀ محمد بن ابی بکر بیان می‌شود:

سخنان مفصل محمد بن ابی‌بکر با پدرش هنگام مرگ او، درکتاب سلیم و در کتب دیگر شیعه با سند به سلیم و به نقل از غیر سلیم و حتی در کتب عامه نقل شده است. از این مجموعه یقین پیدا می‌کنیم که محمد بن ابی‌بکر هنگام مرگ پدرش در سنینی بوده که براحتی می‌توانسته با پدر سخن بگوید.

با در نظر گرفتن مطالب فوق و با توجه به اینکه ابوبکر در اواسط سال ۱۳ هجری از دنیا رفته، اگر تولد محمد در سال حجة الوداع باشد هنگام مرگ پدر نزدیک به چهار سال داشته و اگر در سال هشتم باشد بیش از پنج سال داشته است. این دو قـول هـم هیچکدام متواتر و قطعی نیست بلکه هـر کـدام در حـد یک نـقل تـاریخی است، و روایاتی که از کتاب سلیم و غیر آن نقل شد دلالت می‌کند که او در سـنینی بـوده کـه می‌توانسته با پدر چنان سخنانی را بگوید و آنها را به خاطر بسپارد.

بنابراین وقوع چنین گفتگویی در سن چهار یا پنج سالگی مـمکن بـوده و جـای اشکال نیست، به خصوص با در نظر گرفتن اینکه رشد جسمی و فکری در نژادهای عرب قوی‌تر است و نباید با غیر آن قیاس شود. و اگر از نظر اشکال کننده کودک در این سنین نمی‌تواند چنین گفتگویی انجام دهد، همین احادیث کافی است تا سن او را

---

۱. مدینة المعاجز: ص ۱۲۹.

در حدی بدانیم که بتواند چنان سخنانی را بگوید و هیچگونه ضرورتی در بین نیست که ما سن چهار یا پنج را برای محمد ثابت کنیم، چرا که این چند حدیث که مؤید یکدیگرند دلیلی قوی‌تر در مقابل آن دو قول خواهد بود. اضافه بر آنکه از حدیث مدینة المعاجز سن او بیش از نوجوانی هم استفاده می‌شود.

بر فرض هم که این سه قول را متعارض بدانیم، روایت کتاب سلیم را که از روایات شیعه و عامه مؤید دارد، بر آن دو که مؤیدی ندارد و از عامه نقل شده مقدم می‌داریم.

ملاحظات

در حاشیهٔ مطالبی که به عنوان جواب از شبههٔ محمد بن ابی‌بکر داده شده، تذکر چند نکته لازم به نظر می‌رسد:

۱. با توجه به جوابی که داده شد نیازی به احتمالات ذکر شده در این باب نیست از قبیل این که محمد بن ابی‌بکر نابغه بوده، یا این گفتگوی او با نظر اعجاز امیرالمؤمنین ﷺ بوده، یا مادرش اسماء به او آموخته و امثال این احتمالات که با ذکر جواب اصلی، از آوردن آنها صرف نظر می‌شود.

۲. بر فرض اینکه مسئلهٔ سن محمد بن ابی‌بکر به عنوان یک سؤال باقی باشد باید گفت: باقی ماندن یک نقطهٔ مبهم در مجموع یک حدیث یا یک کتاب، به طوری که فقط سؤال انگیز باشد نه اینکه به صورت یک اشکال ثابت باشد، چنین شبهه‌ای نمی‌تواند به درستی اصل حدیث لطمه بزند. در مسئلهٔ محمد بن ابی‌بکر هم مبهم ماندن سن او نمی‌تواند یک روایت به این مفصلی با آنهمه قرائن صدق را باطل کند و از ارزش بیندازد. بلکه اصل مطلب ثابت است و یک قسمت آن به عنوان نکته‌ای حل نشده باقی می‌ماند.

۳. احتمال قوی می‌رود ریشهٔ مطرح شدن این اشکال، فقط منزه نمودن ابوبکر و عمر از سخنانی باشد که هنگام مرگ بر زبانشان جاری شده و از حقایق و اسراری پرده

برداشته است، و طبیعی است که دشمن از میان همهٔ مطالب کتاب این یک قطعه را که دارای چنین محتوایی است برای اشکال تراشی انتخاب کرده است.

مؤید این مطلب کلام صاحب الذریعة است که می‌گوید: «ظاهراً مؤلف رجال منسوب به ابن غضائری از معاندین نسبت به بزرگان شیعه بوده و می‌خواسته به هر صورتی در مورد آنان بدگویی کند»[1]، و نیز کلام آیة الله خویی که می‌گوید: «بعضی به طور یقین معتقدند که رجال منسوب به ابن غضائری یک کتاب جعلی است و آن را یکی از مخالفین جعل کرده و به ابن غضائری نسبت داده است».[2]

۴ . ممکن است اشکالاتی نظیر اشکال محمد بن ابی‌بکر مطرح شود که منشأ آن عدم تطابق مطالب کتاب سلیم با کتب غیر شیعه باشد. مثلاً در تاریخ طبری می‌گوید: «معاذ بن جبل در جریانات سقیفه حاضر نبوده است»، در حالی که کتاب سلیم او را از مؤسسین سقیفه می‌داند.

جواب کلی از این نوع شبهات آن است که بر فرض وجود چنین مواردی، کتاب سلیم به عنوان یک اصل اصیل و کهن در مدارک اسلامی بر سایر مدارک ترجیح دارد، و بر فرض آنکه ترجیح هم ندهیم روایتی در مقابل روایت دیگر است و هیچ دلیلی وجود ندارد که نقل دیگری را بر کتاب سلیم ترجیح دهیم.

جای تعجب از کسانی است که منقولات کتاب‌هایی را که برای مذهب غیرشیعه و نجات ابی‌بکر و عمر و معاذ و امثال آنان تألیف شده بر نقل کتاب سلیم مقدم می‌دارند، در حالی که امام موسی بن جعفر ﷺ می‌فرماید:

> معارف دینت را از غیر شیعیان ما مگیر، چراکه اگر از شیعیان ما بگذری و به دیگری مراجعه کنی در واقع دین خود را از خائنینی که به خدا و رسولش و به اماناتشان خیانت کرده‌اند گرفته‌ای . . .![3]

---

۱. الذریعة: ج ۱۰ ص ۸۹.
۲. معجم رجال الحدیث: ج ۱ ص ۱۰۲.
۳. بحار الانوار: ج ۲ ص ۸۲ ح ۲.

اشکال عرضۀ احادیث کتاب بر غیر معصوم، و جواب آن

به عنوان آخرین اشکال بی‌رنگ، بعضی از معاندین این سؤال را نسبت به کتاب سلیم مطرح کرده‌اند که چرا سلیم بن قیس احادیثی را که از معصومین علیهم السلام می‌شنیده، برای اطمینان از صحت، آنها را بر غیر معصوم عرضه می‌کرده است؟!!

این سؤال اگرچه نیاز به جواب ندارد، ولی با اشاره به جواب آن نکاتی روشن خواهد شد. جواب این شبهه به پنج وجه ذکر می‌شود:

۱. در سرتاسر کتاب سلیم، حتی یک مورد وجود ندارد که سلیم احادیث معصومین علیهم السلام را بر غیر معصوم عرضه کرده باشد، و آنچه موجود است عرضۀ احادیث غیر معصومین بر معصوم و غیر معصوم است و این یک امر بسیار عادی و طبیعی است.

۲. بر فرض ثبوت چنین مطلبی باز جای اشکال نیست، زیرا این کتاب به عنوان یک مدرک عمومی بین مسلمین مطرح است و باید مطالب آن در برابر کسانی که معصومین علیهم السلام را به عنوان امام معصوم قبول ندارند نیز محکم باشد. لذا اگر چنین نسبتی را قبول هم نماییم برای اتمام حجت بوده است.[1]

۳. بر فرض قبول شبهه، منظور از این کار تکثیر اسناد روایت و در نتیجه تقویت آن از نظر مدارک بوده است.

۴. مسئلۀ عرضۀ حدیث بر دیگران نمی‌تواند به عنوان یک اشکال مطرح باشد، بلکه این کار حاکی از دقت راوی و ناقل است که می‌خواهد مطمئن شود که در شنیدن و نوشتن خود مرتکب اشتباهی نشده است. این کار تا آنجا پیشرفت داشته که علمای بزرگ، احادیث و منقولات خود را به اشخاصی که از نظر علمی در درجۀ نازلتر از خود بودند عرضه می‌کردند تا از جهت اشتباهات سمعی و بصری و کتابتی در امان بمانند.

---

۱. استقصاء الافحام: ج ۱ ص ۴۶۶.

۵. مؤید مطالب فوق و جواب اصلی از شبهه آن است که بر فرض وجود چنین مواردی در کتاب، وقتی سلیم احادیث خود را نزد افراد والامقامی چون سلمان و ابوذر و مقداد عرضه می‌کرد، خود آنان چنین اشکالی را به او نمی‌کردند و کار او را مورد انتقاد قرار نمی‌دادند. از اینجا معلوم می‌شود که این شبهه به عنوان اشکال تراشی و تلاش‌های بی‌ثمر در این راه مطرح شده است.

در پایان این بخش روشن شد که کتاب سلیم از متقن‌ترین و محکم‌ترین کتاب‌های اصول است، به طوری که شک بدان راه ندارد و نمی‌توان شبهه‌ای به آن متوجه ساخت. کتابی است استوار بر پایه‌ای محکم که اشکالات حساب نشده و بدون فکر و تدبر تأثیری در عظمت آن نخواهد داشت.

بخش هشتم

اسناد کتاب سلیم

- وجود احادیث سلیم در کتب قدما
- شجرهٔ اسناد و راویان احادیث سلیم
- مناوله و قرائت در نقل کتاب سلیم
- تعداد سندهای منتهی به کتاب سلیم
- تحقیقی دربارهٔ ابان بن ابی‌عیاش
- تعریف رجال مذکور در اسناد کتاب سلیم

وجود احادیث سلیم در کتب قدما

برای جمع آوری روایاتی که از سلیم نقل شده، جستجوی کاملی در کتب قدما و متأخرین از شیعه و غیر شیعه انجام شد به طوری که می‌توان اطمینان یافت نود و پنج درصد از احادیث سلیم یافت شده و احتمال وجود احادیث دیگری از سلیم بسیار ضعیف است.

با توجه به اسناد مذکور و تکرار نام عده‌ای از راویان در بعضی از آنها، معلوم می‌شود اکثر آن اسناد منتهی به کتاب سلیم است، و عده‌ای از راویان نسخه‌ای از کتاب سلیم را داشته‌اند و از روی آن روایت کرده‌اند، همچون سعد بن عبدالله اشعری و محمد بن یحیی عطار و ابراهیم بن هاشم قمی و علی بن ابراهیم و حسین بن سعید و شیخ کلینی و شیخ نعمانی و شیخ صدوق و شیخ طوسی.

به هر حال وجود احادیث سلیم با اسناد معتبر و متصل در کتب قدما یکی از جنبه‌های شاخص کتاب سلیم است که اسناد آن را محکمتر می‌نماید، و بسیاری از آن اسناد می‌تواند سندی برای اصل کتاب سلیم هم باشد.

شجرهٔ اسناد و راویان احادیث سلیم

در این بخش ترسیمی از سلسله اسناد منتهی به سلیم به صورت شجره بندی آورده می‌شود. این شجره‌نامه، معرف راه هزار و چهارصد ساله‌ای است که کتاب

سلیم پیموده، و در همان حال معرف امانتدارانی است که این ودیعهٔ آل محمد ﷺ را در این مسیر پر خطر حفظ کرده و به ما رسانده‌اند.

بر خوانندهٔ کتاب لازم است با نگاهی اجمالی، راهی را که این کتاب در چهارده قرن طی کرده و اتصال اسناد نسخه‌های امروزی را با نسخه‌ای که به دست مؤلف بزرگوار نوشته شده بداند، و به عنوان سند دائمی و پشتوانهٔ استوار کتاب آن را به خاطر بسپارد.

تنظیم شجره بندی به این صورت است که اسناد از سلیم بن قیس شروع شده و در مرتبهٔ دوم ابان بن ابی‌عیاش به عنوان روایت کننده از سلیم ذکر شده است. سپس نام افرادی که احادیث سلیم را از ابان روایت کرده‌اند ـ که ۱۴ نفرند ـ آمده است. بعد از آن راویان از هر یک از چهارده نفر و سپس طبقات بعدی راویان ذکر شده تا آنجا که به یکی از مدارک و منابع حدیثی یا تاریخی منتهی شود که احادیث سلیم با اسنادش در آنها ثبت شده و به دست ما رسیده است.

برای دست یابی به عین اسناد به اول جلد سوم متن عربی کتاب سلیم و نیز مدارکی که در پایان هر حدیث در ترجمهٔ فارسی آمده مراجعه شود.

لازم به تذکر است که بحث‌های مربوط به تقدم و تأخر بعضی راویان و حذف نام بعضی راویان در سندها و نیز اشتباهاتی که در نام بعضی راویان به وجود آمده در اینجا مطرح نیست و آنچه تقدیم می‌شود نتیجهٔ نهایی از آن مباحث است.

با توجه در شجره‌ای که در صفحهٔ بعد آمده کلیهٔ اسنادی که به سلیم بن قیس منتهی می‌شود و نام همهٔ راویانی که احادیث او را نقل کرده‌اند، به صورت یک جا به نمایش گذاشته می‌شود.

شجرة اسناد و راويان احاديث سليم

سليم بن قيس ← أبان بن أبي عياش

- إبراهيم بن عمر اليماني ← حماد بن عيسى و عثمان بن عيسى
  - إبراهيم بن هاشم ← علي بن إبراهيم ← الكليني في الكافي.
  - محمد بن إسماعيل بن بزيع ← فضل بن شاذان في مختصر إثبات الرجعة.
  - محمد بن علي الصيرفي ← ماجيلويه ← ابن الوليد ← ابن أبي جيد ← النجاشي و الطوسي في رجالهما.
  - الحسين بن سعيد ← أحمد بن محمد بن عيسى ← الصفار ← ابن الوليد ← الصدوق في كمال الدين.
    - محمد بن عيسى ← أحمد بن زياد ← الصفار ← ابن الوليد ← الصدوق في كمال الدين.
- معمر بن راشد ← عبدالرزاق بن همام
  - أبوبكر أحمد بن المنذر الصنعاني ← أبو عمرو عصمة بن أبي عصمة البخاري ← محمد بن صبيح بن رجاء بدمشق ← نسخة خطية.
  - عبدالله بن المبارك ← عمرو بن جامع الكندي ← أحمد بن عبيدالله الهمداني ← النعماني ← محمد بن عبدالله البلدي ← الكراجكي في الاستنصار.
    - هارون بن محمد ← النعماني في الغيبة.
  - رجالهم ← ابن عقدة ← ابن الجُحّام ← تأويل الآيات.
    - عبدالواحد بن يونس و عبدالعزيز بن يونس و محمد بن همام بن سهيل ← النعماني في الغيبة.
- همام بن نافع الصنعاني ← عبدالرزاق ← عبدالرزاق بن همام ← إبراهيم بن عمر اليماني ← الحسن بن أبي يعقوب الدينوري ← نسخة خطيّة والحموني في منهاج الفاضلين.
- محمد بن هارون السندي ← نصر بن مزاحم و عبدالله بن المغيرة وحفص بن عاصم ← القاسم بن إسماعيل الأنباري ← علي بن محمد بن عمر الزهري ← تفسير فرات.
- الحسن بن محمد الهاشمي ← محمد بن أسلم ← محمد بن علي الصيرفي ← الخواتيمي ← طب الأئمة عليهم السلام.
- عبدالله بن مسكان ← حماد بن عيسى ← يعقوب بن يزيد ← سعد بن عبدالله ← والد الصدوق ← الصدوق.
  - ابن أبي نجران والحسن بن علي بن فضّال ← الفضل بن شاذان.
- أبو الحسن الأزدي ← عبدالله بن القاسم ← سليمان بن سماعة ← أبو علي الطبرسي ← تأويل الآيات.
- نصر بن مزاحم ← الحسين بن نصر بن مزاحم ← الحسين بن الحكم الحبري و عبيد بن كثير ← محمد بن القاسم ← ابن الجُحام ← تأويل الآيات.
- محمد بن مروان ← علي بن محمد بن مروان ← محمد بن القاسم ← علي بن محمد الجعفي ← محمد بن العباس ← اللوامع النورانية.
- عيسى بن أيّوب الهمداني ← كتاب التحفة في الكلام ← الشيخ الحرّ في إثبات الهداة.
- أبو الحسن علي بن يحيى ← علي بن يوسف ← بشر بن المفضّل ← أحمد بن محمد بن عمير ← عبدالعزيز بن يحيى محمد بن أحمد ← محمد بن عبدالله الصوفي ← الحسكاني.
  - أبو أحمد المصري ← أبوبكر الجرجراني ← الحسكاني في شواهد التنزيل.
- عبدالله بن شريك ← محمد بن خالد بن الضبي ← سعيد بن خثيم ← عبادة بن زياد ← جعفر بن محمد بن هاشم ← تفسير فرات.
- عمر بن أذينة

محمد بن أبي عمير
- محمد بن الحسين بن أبي الخطاب / يعقوب بن يزيد / أحمد بن محمد بن عيسى ← عبدالله الحميري ← محمد بن همام ← هارون التلعكبري ← الشيخ الطوسي ← نسخة خطيّة.
  - محمّد بن يحيى ← الكليني.
  - سعد بن عبدالله ← والد الصدوق ← الصدوق في كمال الدين و عيون الأخبار.
  - عبدالله بن جعفر الحميري ← أبوالمفضل الشيباني ← جماعة ← غيبة الطوسي.
- محمد بن عيسى ← الحسين بن أحمد المالكي ← ابن الجُحّام ← تأويل الآيات.
- إبراهيم بن هاشم ← على بن إبراهيم ← الكليني ← النعماني في الغيبة.
- علي بن عيسى ← سعد بن عبدالله ← الصدوق ← الطبرسي في إعلام الوري.
- أحمد بن هلال ← علي بن محمد ← الكليني.

عثمان بن عيسى
- أحمد بن محمد بن خالد ← عدة من أصحابنا ← الكليني في الكافي.
- الحسين بن سعيد في كتاب الزهد و كتاب البهار.
- أحمد بن محمد بن عيسى / محمد بن الحسين بن أبي الخطاب / علي بن إسماعيل بن عيسى ← مختصر البصائر.

حماد بن عيسى
- أحمد بن عبدالله عن جدّه عن أبيه ← الحسن بن علي العلوي ← ابن شاذان في الماة منقبة ← الخوارزمي في المقتل.
- محمد بن عيسى ← أحمد بن محمد بن عيسى ← محمد بن يحيى ← الكليني.
- يعقوب بن يزيد ← سعد بن عبدالله ← والد الصدوق ← محمد بن الحسن بن الوليد ← الصدوق.
- إبراهيم‌بن هاشم ← علي بن إبراهيم ← الكليني في الكافي.
- محمد بن على الصيرفي
  - محمد بن الحسن بن الوليد
  - محمد بن أبي القاسم ماجيلويه ← ابن أبي جيد ← فهرست الشيخ الطوسي.
- الفضل بن المفضل بن قيس ← عبدالرزاق بن سليمان ← أبوالمفضل ← جماعة ← أمالي الطوسي.
- أحمد بن أبي عبدالله ← عن أبيه ← علي بن الحسين السعد آبادي ← محمد بن موسى بن المتوكل ← الصدوق في علل الشرايع.
- إبراهيم بن عمر اليماني ← محمد بن علي الصيرفي ← محمد بن زيد التستري ← عبدالله الأنباري ← ابن عياش الجوهري ← الحسين بن عبدالوهاب في عيون المعجزات.
- محمد بن إسماعيل الزعفراني ← علي بن الحسن بن فضال ← الشيخ الطوسي في التهذيب.
- محمد بن عبدالله بن مهران ← الطبري في المسترشد.

الحسن بن محمد الهاشمي ← محمد بن أسلم ← محمد بن علي الصيرفي
- أحمد بن أبي عبدالله ← الصفار ← الصدوق في معاني الأخبار.
- الخواتيمي، طب الأئمّة عليهم السلام.

أبي محمد المدني ← عمران بن قرّة ← إسماعيل بن همام ← الحكم بن بهلول ← الحسن الخشاب ← محمد بن نصير ← جعفر بن محمد بن مسعود ← المظفر العلوي ← الصدوق.

علي بن هاشم ← حماد بن عيسى ← الهيثم بن عدي الطائي ← إسماعيل بن علي بن رزين الواسطي ← ابن مردويه في المناقب.

إسماعيل بن همام ← الحكم بن بهلول ← علي بن مهزيار ← العباس بن معروف ← أحمد بن محمد ← محمد بن أحمد ← محمد بن يحيى العطار ← ماجيلويه ← الصدوق في الخصال.

إبراهيم بن عمر اليماني ← حماد بن عيسى ← إبراهيم بن هاشم ← علي بن إبراهيم ← الكليني في الكافي.

إسحاق بن إبراهيم بن عمر ← الحسن بن علي بن كيسان ← محمد بن الحسن البراثي ← رجال الكشي.

محمد بن أسلم ← محمد بن الحسين ← الصفار في بصائر الدرجات.

مناوله و قرائت در نقل کتاب سلیم

از جمله روش‌های نقل حدیث «مناوله» است، و منظور آن است که مؤلف یا راوی با دست خود کتاب را به شخصی که می‌خواهد از او روایت کند منتقل نماید.

ارزش سند آنگاه بیشتر می‌شود که «قرائت» هم به مناوله اضافه شود به این معنی که مؤلف یا راوی، کتاب را برای کسی که به او تحویل می‌دهد بخواند، یا تحویل گیرنده بخواند و مؤلف یا راوی گوش فرا دهد و صحت آن را تأیید کند.

در نقل کتاب سلیم مناوله و قرائت مکرر انجام شده، که موارد زیر در مدارک مربوط به کتاب تصریح شده است.

۱. مناولۀ کتاب از دست سلیم به ابان، و قرائت سلیم برای او، در سال ۷۶.
۲. مناولۀ کتاب از دست ابان به ابن اذینه، و قرائت ابان برای او، در سال ۱۳۸.
۳. قرائت کتاب بر ابوعبدالله مقدادی در سال ۵۲۰ در نجف.
۴. قرائت کتاب بر حسن بن هبة الله بن رطبة در سال ۵۶۰ در کربلا.
۵. قرائت کتاب بر هبة الله بن نما در سال ۵۶۵ در حله.
۶. قرائت کتاب بر ابن شهرآشوب در سال ۵۶۷ در حله.

اینها موارد تصریح شده بر مناوله و قرائت کتاب سلیم بود. مسلماً موارد بسیاری نیز بوده که در تاریخ ثبت نشده است. همچنین مخفی نماند که مناوله و قرائت کتاب دلالت بر وجود نسخه‌های خطی کتاب در تاریخ‌های مزبور می‌نماید، اگر چه خصوصیات آن نسخه‌ها به دست ما نرسیده باشد.

تعداد سندهای منتهی به کتاب

کتاب سلیم بیست و یک سند معتبر دارد که از نظر رجال و اسناد جنبۀ مهمی برای این کتاب تلقی می‌شود و کمتر کتابی از چنین خصوصیتی برخوردار است. توضیح این ۲۱ سند چنین است:

اسناد اول نسخه‌های نوع «الف» شامل شانزده طریق است. یک سند هم در اول نسخه‌های نوع «ب» و سند دیگری در اول نسخه‌های نوع «د» است. در رجال نجاشی و فهرست شیخ طوسی سند دیگری موجود است. یک سند دیگر در رجال کشی، و سندی هم در الذریعه است که رویهم ۲۱ سند می‌شود.

برای ملاحظهٔ عین اسناد به بخش دهم این مقدمه که مربوط به نسخه‌های خطی کتاب سلیم است، و نیز به سرآغاز کتاب سلیم مراجعه شود. در اینجا فقط توضیحی دربارهٔ ۱۶ سند نسخه‌های نوع «الف» تقدیم می‌شود:

اسناد تا شیخ طوسی به چهار سند متصل می‌شود. از شیخ طوسی تا سلیم هم به چهار سند می‌رسد و حاصل ضرب چهار سند قبل از شیخ طوسی در چهار سند بعد از او شانزده سند می‌شود.

تحقیقی دربارهٔ ابان بن ابی‌عیاش

از آنجا که در قسمت اول این مقدمه، شرح کامل زندگی سلیم و ابان گذشت، در بحث حاضر فقط به ذکر مدارک و نیز چند جهت مهم دربارهٔ ابان می‌پردازیم.

قابل توجه اینکه مطالب مربوط به ابان به دو علت از اهمیت خاصی برخوردار است:

اول : ابان اولین و تنها ناقل کتاب از مؤلف است، و اگر امانتداری و محافظت او نبود اکنون اثری از این کتاب بزرگ باقی نمانده بود.

دوم : کسانی که احوال ابان را مورد بررسی قرار داده‌اند آن را به طور کامل بررسی نکرده‌اند و اکثراً از نسبت‌های ناروای مخالفین به او غافل مانده‌اند. البته عده‌ای از متأخرین متوجه این نکته شده‌اند. بنابراین ضرورت دارد حقایق مربوط به ابان کاملاً روشن شود.

اسم و نسبت ابان[۱]

اسم و القاب کامل ابان بن ابی‌عیاش در کتب رجال و تاریخ چنین است: شیخ تابعی، عالم فقیه، عابد زاهد، ابواسماعیل ابان بن ابی‌عیاش فیروز عبدی بصری.

ذیلاً به توضیح این القاب می‌پردازیم:

«تابعی»، یعنی او صحابهٔ پیامبر ﷺ را درک کرده ولی خود آن حضرت را ندیده است. از سوی دیگر ابان از علما و فقهای زمان خود به شمار می‌رفته به طوری که طایفهٔ بنی عبدالقیس به وجود فقیهی چون او در میان قبیلهٔ خود افتخار می‌کردند. عابد و زاهد بودن او در حدی بوده که او را از عابدان شب زنده‌دار و روزه‌داران در روزها در زمان خود معرفی کرده‌اند.

از آنجا که نام پسر او اسماعیل بوده کینهٔ «ابواسماعیل» به او داده شده است. نام خود او ابان و نام پدرش فیروز با کُنیهٔ ابوعیاش است. لذا گاهی به‌او ابان بن فیروز گفته می‌شود.

«عبدی» اشاره به آن است که ابان پس از خروج از شهر خود «نوبندجان» ـ که در نزدیکی شیراز است ـ وارد شهر بصره شد. طبق قوانین آن عصر، هر کس ساکن شهری می‌شد می‌بایست نام خود را در یکی از قبایل ثبت کند و در خوب و بد روزگار شریک آنان باشد.

ابان هم از میان قبایل، قبیلهٔ «بنوعبدالقیس» را انتخاب کرد که به تشیع مایل‌تر بودند. با مخفف کردن کلمهٔ «بنی عبدالقیس» به ابان «عبدی» گفته‌اند. عنوان «بصری» نیز به خاطر اقامت رسمی و دائمی ابان در آن شهر است.

---

۱. معجم رجال الحدیث: ج ۱ ص ۱۸. اعیان الشیعة: ج ۵ ص ۴۸. مناقب ابن مغازلی: ص ۲۱۲ ح ۲۵۶. عیون اخبار الرضا ؑ: ج ۱ ص ۴۲. میزان الاعتدال: ج ۱ ص ۱۰ و ۱۲. المجروحین (ابن حبان): ج ۱ ص ۹۶. المعارف (ابن قتیبة): ص ۲۳۹. امالی شیخ طوسی: ج ۲ ص ۷۰. کتاب حاضر ص ۱۹۳ و ۱۹۴.

ولادت و وفات ابان[1]

ابان بن ابی‌عیاش در حدود سال ۶۲ هجری بدنیا آمده و در اول رجب سال ۱۳۸ از دنیا رفته، و عمر او حدود هفتاد و هفت سال بوده است.

در مقدمهٔ کتاب سلیم ابان می‌گوید: هنگام ملاقات با سلیم سن او ۱۴ سال بوده است. با توجه به اینکه سلیم کمی پس از ملاقات با ابان در سال ۷۶ هجری از دنیا رفته، با کم کردن ۱۴ از ۷۶، سال ۶۲ به دست می‌آید که سال تولد ابان است.

سال رحلت ابان هم صریحاً در کتب شیعه وعامه آمده که همان سال ۱۳۸ است و بعضی سال ۱۴۰ یا کمی بعد از آن را هم گفته‌اند.

ابان از اصحاب ائمه علیهم السلام[2]

ابان از اصحاب امام زین العابدین و امام باقر و امام صادق علیهم السلام بوده و در زمان آن حضرت از دنیا رفته است. این مطلب از روایاتی که ابان نقل کرده پیداست، و در رجال برقی و رجال شیخ طوسی نیز صریحاً ذکر شده است.

سخنان علما درباره ابان

به خاطر شرایط سخت تقیه که در زمان حجاج حاکم بود، ابان مذهب حقیقی خود یعنی تشیع را در اوایل زندگی مخفی می‌کرد تا از این رهگذر بتواند کتاب سلیم و صدها حدیثی را که از اهل بیت علیهم السلام به او رسیده بود حفظ کند، و از عهدهٔ این مهم به خوبی برآمد.

ولی پس از مرگ حجاج و در حکومت عمر بن عبدالعزیز که آزادی نسبی در اجتماع راه پیدا کرد، با کنار رفتن شرایط شدید تقیه، ابان بیشتر شناخته شد و اعتقادات واقعی او هم کم کم آشکار شد. بسیاری از علمای عامه که احادیث بسیاری از ابان نقل

---

۱. اعیان الشیعة: ج ۵ ص ۴۸. میزان الاعتدال: ج ۱ ص ۱۴. کتاب حاضر: ص ۱۹۴.
۲. رجال برقی: ص ۹. رجال شیخ طوسی: ص ۸۳ و ۱۰۶ و ۱۵۶. کتاب حاضر: ص ۱۹۶.

کرده بودند و او را به عنوان یکی از استوانه‌های علمی جامعه به حساب می‌آوردند با اطلاع از تشیع ابان چنان برآشفتند و زبان به طعن او گشودند که ذکر بعضی سخنان ایشان شرم آور و دور از ادب است.

البته این عکس العمل‌ها ریشه‌ای جز بغض امیرالمؤمنین ﷺ و حب ابوبکر و عمر نداشت، و ابان هم جرمی جز محبت اهل بیت ﷺ و بغض دشمنانشان نداشت.

این سخنان ناروا که از سوی امثال شعبه و سفیان ثوری و احمد حنبل و وکیع بن جراح و یحیی بن معین و امثالشان منتشر شد، همچنان در کتاب‌های رجالی و تاریخی باقی ماند و موجب اشتباه عده‌ای شد به طوری که همان تصویر نادرست را برای معرفی ابان در نظر گرفته‌اند.

در همین حال بسیاری از متأخرین از علمای شیعه، متوجه عظمت مقام ابان شده‌اند و منشأ این سخنان ناروا به او را پیدا کرده‌اند، و به موشکافی در وثاقت و مقام علمی ابان پرداخته و شخصیت واقعی او را معرفی کرده‌اند.

با صرف نظر از ذکر سخنان قبیح عامه که دربارهٔ ابان گفته‌اند ـ گرچه در موارد بسیاری مدح او را هم گفته‌اند ـ فقط به ذکر آدرس آنها اکتفا می‌نماییم:

میزان الاعتدال: ج ۱ ص ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۴ و ۱۵. التاریخ الکبیر (بخاری): ج ۱ ص ۴۵۴ شمارهٔ ۱۴۵۵. جامع المسانید (خوارزمی): ج ۲ ص ۳۸۹. تهذیب التهذیب: ج ۱ ص ۹۷. احوال الرجال: شمارهٔ ۱۵۷. الضعفاء و المتروکین (نسائی): ص ۳۱ شمارهٔ ۲۱. المجروحین (ابن حبان): ج ۱ ص ۹۶. الطبقات الکبری: ج ۷ ص ۲۵۴. الضعفاء الکبیر: ج ۱ ص ۳۸. الضعفاء و المتروکین (دار قطنی): شمارهٔ ۱۰۳. المعارف (ابن قتیبة): ص ۲۳۹. الضعفاء الصغیر (بخاری): ص ۳۲. الجرح و التعدیل (ابن جماعة): ج ۲ ص ۱۰۸۷. الکامل (ابن عدی): ج ۱ شمارهٔ ۱۳۴. الضعفاء (عقیلی): شمارهٔ ۶. تهذیب الکمال (مزی): شمارهٔ ۲۵. تقریب التهذیب: ج ۱ ص ۳۱. الدوری: شمارهٔ ۳۶۲۵ و ۴۳۵۰. تاریخ ابن معین: ج ۴ ص ۱۴۶. العلل (ابن حنبل): ج ۱ ص ۱۳۵. الجرح و التعدیل (ابن حاتم): ج ۱ ص ۲۹۵۱.

اینک به سخنان علمای شیعه دربارهٔ ابان می‌پردازیم:

شیخ برقی و شیخ طوسی در رجالشان ابان را از اصحاب امام زین العابدین و امام باقر وامام صادق عليهم‌السلام شمرده‌اند. شیخ طوسی در یک مورد دربارهٔ او کلمهٔ «تابعی ضعیف» بکار برده و در دو مورد دیگر مطلبی نگفته است.

ابن غضائری معروف که قبلاً مطالبی دربارهٔ کتاب رجال منسوب به او گفته شد، دربارهٔ ابان کلمهٔ «تابعی ضعیف» را بکار برده است. علامهٔ حلّی نیز گفته: «به خاطر سخن ابن غضائری، در روایات ابان توقف می‌کنیم».[1]

در توضیح و تبیین آنچه از شیخ طوسی و ابن غضائری و علامهٔ حلی نقل شد، چند نکته از چند عالم بزرگ تقدیم می‌شود:[2]

۱. علامه سیّد محسن امین می‌گوید: منشأ تضعیف شیخ طوسی و علامهٔ حلی نسبت به ابان، سخن ابن غضائری است، و ابن غضائری و رجالش معلوم الحال هستند.

۲. علامهٔ صفائی خوانساری می‌گوید: شیخ طوسی فقط در اصحاب امام باقر عليه‌السلام ابان را تضعیف کرده و در دو مورد دیگر کلمهٔ «ضعیف» را نیاورده است. علت این مسئله معلوم نیست، و شاید سخنان مخالفین منشأ گفتهٔ شیخ طوسی باشد، در حالی که تضعیف مخالفین باید مدح حساب شود.

۳. علامهٔ موحد ابطحی می‌گوید: شاید کلمهٔ «تابعی ضعیف» در کلام شیخ طوسی اشتباه از «تابعی صغیر» باشد، چنان که در کتب عامه آمده که ابان از بزرگان تابعین نیست، و حتی در میزان الاعتدال آمده که ابان «تابعی صغیر» است.

---

۱. رجال برقی: ص ۹. رجال شیخ طوسی: ص ۸۳ و ۱۰۶ و ۱۵۶. خلاصة الاقوال: ص ۲۰۷.
۲. اعیان الشیعة: ج ۵ ص ۵۰. کشف الاستار: ج ۲ ص ۳۰. تهذیب المقال: ج ۱ ص ۱۸۲.

اکنون به سخنان متأخرین توجه می‌کنیم که متوجه ریشهٔ مسئله شده‌اند و شخصیت واقعی ابان را تبیین کرده‌اند[1]:

۱. شیخ استرآبادی می‌گوید: اصل تضعیف ابان از طرف مخالفین بوده و به خاطر تشیع اوست.

۲. علامه میرحامد حسین می‌گوید: «ابان بن ابی‌عیاش نزد خود عامه هم از بزرگان علمای مورد احترام و از موثقین به شمار می‌آمده، ولی بعد او را تضعیف کرده‌اند و نسبت مفتری و کذاب به او داده‌اند». سپس چند جمله از سخنان قبیح علمای عامه را ذکر کرده و بعد از آن مطلبی گفته که خلاصه‌اش این است: «بنابراین علمای عامه و همین کسانی که سخنان ناروا را دربارهٔ ابان گفته‌اند در حالی که عُمری احادیث او را نقل می‌کرده‌اند، مستحق همان سخنان ناروایی هستند که خودشان به روایت کنندگان از ابان نسبت داده‌اند».

۳. علامه سید محسن امین می‌گوید: دلیل بر شیعه بودن ابان سخن احمد بن حنبل است که می‌گوید: «ابان گرایش خاصی داشت» که منظور او همان تشیع است. شعبة بن حجاج رئیس بدگویان دربارهٔ ابان، کسی است که ضدیت او با تشیع معروف است، گذشته از آنکه شعبه تصریح می‌کند که آنچه گفته از روی گمان است نه یقین!! و این ظن و گمان در مقابل تصریح‌هایی که خود عامه بر وثاقت ابان دارند ارزشی ندارد. اضافه بر اینکه سخنان خود شعبه نیز اشکالی به ابان وارد نمی‌کند، زیرا او احادیث ابان را منکَر و ناشناخته تلقی می‌کند و پیداست که امثال فضائل امیرالمومنین ﷺ و روایات شیعی در احکام شرعی باید برای شعبه و امثال او ناشناخته باشد.

جالب‌تر اینکه برای تضعیف ابان به چند خواب دیدن تمسک کرده‌اند که از نظر رجالیین فاقد ارزش علمی است.

---

۱. منهج المقال: ص ۱۵. استقصاء الافحام: ج ۱ ص ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۶. اعیان الشیعة: ج ۵ ص ۵۰. تهذیب المقال: ج ۱ ص ۱۸۲ و ۱۸۳. الجامع فی الرجال: ج ۱ ص ۱۱. کشف الاستار: ج ۲ ص ۱۲۳. رسالة فی کیفیة استنباط الاحکام (نسخهٔ خطی).

۴. علامه موحد ابطحی می‌گوید: اکثر تضعیفات ابان، با اعتماد بر سخن شعبه است که در مورد ابان بیش از اندازه بدگویی کرده است. آنچه هم به عنوان تضعیف نقل کرده‌اند چیزی جز عناد نیست زیرا یکی از سه جهت را مطرح کرده‌اند: خواب‌هایی که بر علیه ابان دیده‌اند!! روایت ابان از ضعفایی که آنان ضعیف دانسته‌اند! روایات منکر و ناشناختهٔ او که به عنوان مثال فضائل اهل بیت عليهم السلام را شمرده‌اند!

در هر سهٔ این اشکالات، چیزی جز جنبهٔ عناد با تشیع منظور نیست و تضعیف او به هر حال از جهت مذهب است.

۵. مولی حیدر علی شیروانی می‌گوید: ابان در زمان امام زین العابدین و امام باقر و امام صادق عليهم السلام مطالب کتاب سلیم را نقل می‌کرده و از اصحاب آن امامان عليهم السلام به شمار می‌آمده است. بزرگان علما نیز روایات او را به عنوان اعتماد بر او نقل می‌کرده‌اند.

۶. علامه شیخ موسی زنجانی می‌گوید: به نظر من روایات ابان مورد قبول است همانطور که عده‌ای از متأخرین علمای شیعه متوجه این نکته شده‌اند. نظر آنان هم به روایات متقدمین مانند شیخ صفار و شیخ صدوق و ابن ولید و دیگران است که به آنچه دربارهٔ ابان گفته شده اعتنا نکرده‌اند و روایات او را نقل کرده‌اند. اضافه بر آنکه روایات ابان از نظر محتوا و مطلب نشان می‌دهد که او شیعه بوده و از اعتقاد بالایی برخوردار بوده است.

نتیجهٔ سخن دربارهٔ ابان

یک جمع بندی از آنچه تاکنون دربارهٔ ابان ذکر شد نتیجهٔ زیر را در بر خواهد داشت:

آنچه در اعتبار کتاب سلیم از ائمه عليهم السلام و از علما نقل شد و اینکه در طول چهارده قرن علما به نقل کتاب سلیم و احادیث آن توجه خاصی داشته‌اند، همهٔ اینها به تأیید ابان برمی‌گردد، زیرا با توجه به اینکه تنها ناقل کتاب سلیم ابان بن ابی‌عیاش بوده و هر گونه تأیید کتاب سلیم و احادیث آن در درجهٔ اول بمعنای تأیید ابان است که کتاب به دست او رسیده و توسط او نقل شده است.

پیداست که این عدهٔ کثیر از علما، در صدد تأیید کتابی نبوده‌اند که به سند ضعیفی روایت شده باشد، چنان که علامهٔ خوانساری می‌گوید: «وقتی این همه اسناد کتاب سلیم، همگی به ابان منتهی می‌شود این خود کاشف از وثاقت ابان است».

توجه خاص به روایاتی که ابان نقل کرده نیز راه مناسبی برای مطالعهٔ احوال اوست که با چه کسانی در ارتباط بوده و اعتقاد او در چه حد بالایی بوده است.

سخنان علمای عامه دربارهٔ ابان، نیز بهترین دلیل بر تشیع و وثاقت او نزد شیعه است که مخالفین را چنان برآشفته است.

همچنین دقت علمای شیعه در کشف واقعیت دربارهٔ ابان در خور تقدیر است که توانسته‌اند یکی از حقایق تاریخی و رجالی شیعه را اینچنین ریشه یابی کنند و آن را در آینهٔ حقیقت جلوه‌گر سازند.

تعریف رجال مذکور در اسناد کتاب سلیم

نام اشخاصی که در اسناد کتاب سلیم قرار دارند در بخش پنجم این مقدمه با اشاره به مقام علمی و اجتماعی ایشان ذکر شد. بحث‌های رجالی دربارهٔ هر یک از اشخاص موجود در اسناد کتاب سلیم برای اهل فن براحتی قابل مراجعه به مقدمهٔ متن عربی است و برای عموم تا حدی موجب تطویل به حساب می‌آید. به همین جهت از مطرح کردن آن در ترجمهٔ فارسی صرف نظر شد.

در اینجا بد نیست یادآور شویم که گذشته از وثاقت راویان موجود در اسناد کتاب سلیم، شخصیت‌های مهمی در اسناد کتاب هستند که هر یک به تنهایی برای اعتماد به کتاب کافی‌اند. علمای بزرگی همچون ابن اذینه که رئیس علمای شیعه در بصره و از اصحاب امام کاظم ﷺ بوده است، و نیز ابن ابی‌عمیر که موثق‌ترین علمای شیعه و از اصحاب امام کاظم و امام رضا ﷺ بوده و روایات او بدون ذکر سند مورد قبول علما است. همچنین نظیر احمد بن محمد بن عیسی که رئیس علمای قم و از اصحاب امام رضا و امام جواد و امام هادی ﷺ است، و یا عبدالله بن جعفر حمیری که بزرگ علمای

قم در زمان امام عسکری علیه السلام بوده، و یا ابوعلی بـن هـمام و تـلعکبری کـه از عـلمای والامقام شیعه در اوایل قرن چهارم بوده‌اند.

از سوی دیگر مؤلفین بزرگی در اسناد کتاب سـلیم بـچشم مـی‌خورند هـمچون ابن ولید استاد شیخ صدوق و شیخ طوسی و شیخ نجاشی و ابن شهرآشـوب و شـیخ ابو علی فرزند شیخ طوسی و امثال اینان که هر یک استوانهٔ علمی زمان خود بوده‌اند، و روایات هر یک از اینان می‌تواند موجب اعتماد کامل بر کـتاب سـلیم و احـادیث آن باشد.

اضافه بر همهٔ اینها، وجود بیست و یک سند بـرای یک کـتاب، آنـهم بـا گـذشت چهارده قرن از تاریخ تألیفش ـ که صدها کتاب در طول آن از بین رفته‌اند و اثری از آنها نمانده ـ دلیل روشنی بر عنایت الهی و توجه ائمهٔ معصومین علیهم السلام به این کتاب است که در این زمان طولانی پایه‌هایی استوار برای این کتاب مهیا کرده‌اند، تـا بـرای هـمیشه به عنوان افتخار شیعهٔ اثنا عشری در جهان اسلام جلوه گر باشد و معارف اصیل اسلام را به جهان عرضه نماید.

بخش نهم

نسخه‌های خطی کتاب سلیم

- توجه علما به حفظ نسخه‌های کتاب سلیم
- شواهدی بر وجود نسخه‌های بسیار از کتاب سلیم
- گواهی علما به مشهور بودن کتاب سلیم در طول قرون
- کسانی که در هر قرنی نسخه‌های کتاب را داشته‌اند
- کسانی که چند نسخه از کتاب داشته‌اند یا دیده‌اند
- انواع ششگانهٔ نسخه‌های خطی کتاب سلیم
- معرفی نسخه‌های خطی کتاب سلیم
- سنجش نسخه‌های کتاب سلیم و اختلاف آنها
- نسخه‌های خطی موجود از کتاب سلیم
- شهرهایی که کتاب سلیم در آنها بوده

توجه علما به حفظ نسخه‌های کتاب سلیم

علمای شیعه در طول چهارده قرن، به صور مختلف در حفظ نسخه‌های کتاب سلیم کوشیده‌اند. گاهی به صورت روایت و نقل کتاب یا قرائت و مناوله و اجازهٔ آن، و گاهی به صورت استنساخ و نقل احادیث آن، و گاهی با حفظ نسخه‌های آن، و بالاخره با چاپ و انتشار کتاب خود را موظف به حفظ آن دانسته‌اند.

دو جهت مهم در مورد نسخه‌های کتاب سلیم شرایط خاصی برای آن ایجاد کرده و در نتیجه اهمیت نسخه‌های موجود را روشن می‌نماید: از یک سو دشمنان آن در هر عصری سعی در نابودی نسخه‌هایش داشته‌اند، و از سوی دیگر طرفداران آن از ترس دشمنان مجبور به مخفی کردن نسخه‌های آن بوده‌اند. از این رهگذر بسیاری از نسخه‌های کتاب عمداً نابود شده و بسیاری هم در مخفیگاه‌ها مانده و اطلاعی از آنها به دست نیامده است.

در اینجا لازم است یادی از علامهٔ محقّق مرحوم شیخ شیر محمد همدانی متوفای ۱۳۹۰ ق شود که توجه خاصی به احیای نسخه‌های کتاب سلیم داشته و چهار نسخهٔ مختلف از کتاب را به دست خویش استنساخ نموده و آنها را با یکدیگر مقابله کرده است، و اولین چاپ‌های کتاب سلیم در نجف اشرف از روی نسخهٔ مقابله شدهٔ ایشان با تحقیقاتی که به صورت مقدمه بر کتاب سلیم تنظیم کرده چاپ شده است.

شواهدی بر وجود نسخه‌های بسیار از کتاب سلیم

در سخنان راویان احادیث سلیم قرائنی وجود دارد که بر وجود نسخه‌ای از کتاب سلیم نزد اکثر آنها، یا رؤیت نسخه‌ای دلالت می‌نماید. خلاصهٔ آن شواهد چنین است:

۱. کلمهٔ «کتاب سلیم» در گفتار عده‌ای از ایشان دیده می‌شود.
۲. تصریح عده‌ای از ایشان به روایت از کتاب سلیم.
۳. وجود آنچه از سلیم نقل کرده‌اند در نسخه‌های موجود از کتاب سلیم.
۴. ذکر سند به کتاب سلیم در کلام عده‌ای از راویان.
۵. تکرار سندهای مشابه در کتاب‌هایشان.
۶. ذکر سرآغاز کتاب سلیم در کلام عده‌ای از ایشان.
۷. بحث دربارهٔ کتاب به صورتی که حاکی از رؤیت نسخهٔ آن است.
۸. مطابقت بسیاری از اسناد مذکور در کتاب‌هایشان با اسناد نسخه‌های موجود کتاب.

گواهی علما به مشهور بودن کتاب سلیم در طول قرون

یکی از نکات شاخص در مورد کتاب سلیم این است که نام آن در هر زمانی بین موافق و مخالف معروف بوده و به عنوان کتابی مشهور و شناخته شده معرفی شده است.

در این باره ابن ندیم از قرن چهارم و نعمانی و ابن غضائری از قرن پنجم و ابن ابی‌الحدید از قرن هفتم تصریح به شهرت کتاب سلیم در عصر خود کرده‌اند.[1] از متأخرین هم شیخ حر عاملی و سید هاشم بحرانی و علامهٔ مجلسی و محدث نوری و محدث قمی و حاج آغا بزرگ تهرانی و علامه سیّد محسن امین و علامهٔ امینی و علامهٔ مرعشی نجفی تصریح به شهرت و معروفیت کتاب نموده‌اند.[2]

---

۱. فهرست ابن ندیم: ص ۲۷۵. غیبت نعمانی: ص ۶۱. خلاصة الاقوال: ص ۸۳. شرح نهج البلاغة: ج ۱۲ ص ۲۱۶.

۲. وسائل الشیعة: ج ۲۰ ص ۳۶. غایة المرام: ص ۵۴۹ باب ۵۴. بحارالانوار: ج ۱ ص ۳۲ و ج ۸ قدیم

آنچه در ذکر راویان احادیث سلیم نقل شد نیز دلیـلی روشـن بـر اشـتهار کـتاب به عنوان یکی از قدیمی‌ترین مدارک اسلامی است.

کسانی که در هر قرنی نسخه‌های کتاب را داشته‌اند

دانستن این نکته که در طول چهارده قرن گذشته نسخه‌برداری و حفظ نسخه‌های کتاب سلیم به صورت متصل ادامه داشته ارزش نسخه‌های امروزی را بیشتر روشن می‌کند، که تفصیل آن چنین است:

قرن اول : نسخهٔ اصلی از دست سلیم به ابان منتقل شده است.

قرن دوم : نسخهٔ کتاب در حضور ائمه ﷺ به دست سه نفر تکثیر شده است: عمر بن اذینه، معمر بن راشد و ابراهیم بن عمر یمانی.

قرن سوم : نسخه‌های کتاب در حضور ائمه ﷺ به دست این عده از علما تکثیر شده است: حماد بن عیسی، عثمان بن عیسی، عبدالرزاق بن همام، ابن ابی‌عمیر، یـعقوب بن یزید، احمد بن محمد بـن عـیسی، ابـراهـیم بـن هـاشم، مـحمد بـن حسـین بـن ابی‌الخطاب، عبدالله بن جعفر حمیری، سعد بن عبدالله اشعری.

قرن چهارم : که مقارن با غیبت صغری است، کتاب به دست ایـن عـده از عـلمای بزرگ انتشار یافته است: علی بن ابراهیم، شیخ کلینی، شیخ علی بن بابویه پدر شـیخ صدوق، محمد بن همام بن سـهیل، ابـن عـقدة، مـاجیلویه، ابـن ولیـد (اسـتاد شـیخ صدوق)، محمد بن یحیی عطار، مسعودی، شیخ صدوق، هارون تلعکبری، ابن ندیم، محمد بن صبیح بن رجا، که نسخهٔ محمد بن صبیح تا امروز بارها نسخه‌برداری شده و بیش از ده نسخهٔ آن هم اکنون موجود است.

قرن پنجم : در این قرن کتاب سلیم از نظر علمی به نهایت درجهٔ اشتهار رسیده و این عده از علما آن را روایت کرده‌اند: شیخ نعمانی، ابن غضائری، ابن ابی‌جید، شیخ نجاشی، شیخ طوسی و شیخ مفید که تصریح به اشتهار آن نموده است.

← ص ۱۹۸. مستدرک الوسائل: ج ۳ ص ۷۳۳. نفس الرحمان: ص ۵۶. الکنی و الالقاب: ج ۳ ص ۲۴۳. الذریعة: ج ۲ ص ۱۵۳. اعیان الشیعة: ج ۳۵ ص ۲۹۳. الغدیر: ج ۱ ص ۱۹۵. احقاق الحق: ج ۲ ص ۴۲۱.

قرن ششم : در این قرن نسخه‌های کتاب به طوری انتشار یافته که ابن ابی‌الحدید هم به شهرت آن اعتراف کرده است. علمایی که در این سده نسخه‌های کتاب سلیم را نقل کرده‌اند عبارتند از: شیخ ابو علی فرزند شیخ طوسی، ابن شهریار خازن، شهرآشوب جد صاحب مناقب، ابو الحسن عریضی، محمد بن هارون بن کمال، ابوعبدالله مقدادی، حسن‌بن هبةالله سوراوی، هبةالله‌بن‌نما، ابن شهرآشوب صاحب مناقب. از روی نسخه‌های این عده نسخه‌های بسیاری استنساخ شده که با عین اسنادشان امروزه موجود است.

قرن هفتم : نسخه‌های کتاب در این قرن در حد بالایی منتشر بوده که این عده از علما بدان تصریح کرده‌اند: شیخ طبرسی صاحب احتجاج، سید احمد بن طاووس، شاذان بن جبرئیل صاحب فضائل، محمد بن حسین رازی صاحب نزهة الکرام. نسخهٔ ذیقیمتی از آغاز قرن هفتم یعنی سال ۶۰۹ به دست علامهٔ مجلسی رسیده و به دستور او استنساخ و تکثیر شده است.

قرن هشتم : نسخه‌هایی از کتاب نزد علامهٔ حلی، دیلمی صاحب ارشاد القلوب و حافظ رجب برسی بوده است.

قرن نهم : نسخه‌های کتاب نزد علامهٔ بیاضی و شیخ حسن بن سلیمان حلی بوده است.

قرن دهم : نسخه‌هایی از کتاب نزد شهید ثانی و علامهٔ قطیفی و حموئی خراسانی بوده است.

قرن یازدهم : نسخه‌هایی از کتاب نزد علامهٔ مجلسی و فاضل تفرشی و میرزای استرآبادی بوده است.

قرن دوازدهم : نسخه‌هایی از کتاب نزد شیخ حر عاملی و سید بحرانی و میر محمد اشرف و وحید بهبهانی و فاضل هندی بوده است.

قرن سیزدهم: نسخه‌هایی از کتاب نزد شیخ ابوعلی حائری و شیخ عبدالله بحرانی و سید مهدی قزوینی بوده است.

قرن چهاردهم: نسخه‌هایی از کتاب نزد میرحامد حسین هندی و سید خوانساری و محدث نوری و محدث قمی و علامهٔ مامقانی و علامهٔ تهرانی و علامهٔ امینی و شیخ شیر محمد همدانی و علامه سید صادق بحرالعلوم بوده است. در نیمهٔ دوم این قـرن کتاب سلیم به چاپ رسیده و منتشر شده است. همچنین ترجمهٔ آن به زبـان اردو در اواخر این قرن چاپ شده است.

قرن پانزدهم: نسخه‌های خطی بسیاری از کتاب سلیم در کتابخانه‌های عمومی و خصوصی وجود دارد. در این قرن کتاب سلیم بارها و به صور مختلف به چاپ رسیده و ترجمهٔ فارسی آن نیز کراراً چاپ و منتشر شده است.

کسانی که چند نسخه از کتاب داشته‌اند

عده‌ای از علما تصریح کرده‌اند که چند نسخه از کتاب سلیم را داشته‌اند یا در زمان خود دیده‌اند، که عبارتند از: شیخ حر عاملی، فاضل تـفرشی، مـیرزای اسـترآبـادی، علامهٔ مجلسی، شیخ ابو علی حائری، حـاج آقـا بـزرگ تـهرانـی و شـیخ شـیرمحمد همدانی.[1]

منظور از ذکر نام این عده از علما آن است که اولاً نسخه‌های کتاب تا چه انـدازه متداول بوده، و ثانیاً عده‌ای در پی جمع‌آوری و تطبیق نسخه‌های آن بوده‌اند، و ثالثاً معرفی چند نسخه به صورت یکجا حساب می‌شود.

انواع ششگانهٔ نسخه‌های خطی کتاب سلیم

نسخه‌های کتاب سلیم از نظر تعداد احادیث و ترتیب آنها و سـایر خـصوصیات قابل تقسیم به شش نوع است که هر نوع چند نسخه دارد.

---

۱. وسائل الشیعة: ج ۲۰ ص ۲۱۰. نقد الرجال: ص ۱۵۹. منهج المـقال: ص ۱۷۱. مـنتهی المـقال: ص ۱۵۳. الذریعة: ج ۲ ص ۱۵۶. کتاب سلیم (چاپ نجف): ص ۱۹.

این شش نوع را با نام‌های «الف»، «ب»، «ج»، «د»، «هـ» و «و» نامگذاری کرده‌ایم و ذیلاً به بیان خصوصیات هر یک می‌پردازیم:

نوع «الف»

نسخه‌هایی است که از طریق شیخ طوسی متوفای ۴۶۵ ق با اسناد معتبر از ابن ابی‌عمیر نقل شده است. از این نوع ۶ نسخه معرفی شده که ۳ نسخهٔ آن موجود است. این نسخه‌ها دارای ۴۸ حدیث هستند که چاپ‌های قدیم کتاب سلیم به همان ترتیب است، و در چاپ سه جلدی و نیز ترجمهٔ حاضر ترتیب ۴۸ حدیث به همان صورت حفظ شده است.

این نسخه‌ها در قرن پنجم در نجف و کربلا و حله که حوزه‌های علمی شیعی در آن عصر بوده تکثیر شده و تا امروز باقیمانده است. اسناد اول این نسخه‌ها همان است که در اول همهٔ چاپ‌های کتاب سلیم و نیز ترجمهٔ حاضر آمده است، و لذا از تکرار آن خودداری می‌شود.

نوع «ب»

نسخه‌هایی است که از طریق محمد بن صبیح بن رجا در دمشق به سال ۳۳۴ ق منتشر شده و قبل از آن در یمن انتشار داشته است. از این نوع ۲۹ نسخه معرفی شده که ۱۷ نسخهٔ آن موجود است. این نسخه‌ها دارای ۴۱ حدیث است که بر ۴۱ حدیث از نوع «الف» منطبق است، ولی در ترتیب با آن اختلاف دارد و طبق ترجمهٔ حاضر ترتیب احادیث آن چنین است: ۱، ۴، ۶، ۴۲، ۷، ۹، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳، ۴۸، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۳۶، ۴۱. بنابراین در نوع «ب» هفت حدیث وجود ندارد که عبارتند از: ۲، ۵، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷.

سند این نسخه‌ها چنین است:

ابو طالب محمد بن صبیح بن رجا در دمشق به سال ۳۳۴ ق مـی‌گوید: ابو عمرو عصمة بن ابی عصمة بخاری به من خبر داد که: ابوبکر احمد بن منذر صنعانی در صنعا برایم نقل کرد که: ابوبکر عبدالرزاق بن همام بن نافع صنعانی حمیری برایم نقل کرد که: ابو عروة معمر بن راشد بصری از ابان بن ابی‌عیاش از سلیم بن قیس نقل کرد . . . .

در ابتدای بعضی احادیث این نوع، اسناد نوع «د» که بعداً ذکر می‌شود نیز آمده که احتمالاً دلیل بر مقابلهٔ نسخهٔ اصلی بر نسخه‌ای از نوع «د» است.

نوع «ج»

نسخه‌هایی است که از ابو محمد رمانی در سال ۶۰۹ ق نقل شده است. از این نوع ۱۸ نسخه معرفی شده که ۷ نسخهٔ آن موجود است. این نوع نسخه‌ها با دو نـوع قـبل تفاوت‌هایی دارد و ۲۲ حدیث از احـادیثش در نـوع‌های «الف» و «ب» و «د» وجـود ندارد که در بخش دوم متن کتاب به طور جداگانه آمده است. از سوی دیگـر، اول و آخر این نسخه‌ها ناقص است و سند اول آن از بین رفته است. اگر نسخهٔ کاملی از آن پیدا شود گذشته از سند اول آن احادیث دیگری نیز یافت خواهد شد.

این نوع نسخه‌ها از دو قسمت مجزا تشکیل شده است و می‌توان هر نسخهٔ آن را به عنوان دو نسخه از کتاب سلیم یا یک نسخه بـه دو روایت دانست. بـخش اول کـه ابتدای ناقص آن از اواسط حدیث ۷ شروع می‌شود دارای ۳۲ حدیث است که ترتیب آن طبق شماره‌های ترجمهٔ حاضر چـنین است: ۷، ۲۷، ۴۹، ۳۸، ۱۱، ۱۶، ۵۰، ۵۱، ۶، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۳۰، ۶۴، ۳۱، ۶۵، ۳۷، ۶۶، ۳۳، ۶۷، ۶۸، ۲۴، ۴۲. در آخر بخش اول این نسخه‌ها چنین نوشته شده است: «کتاب سلیم بن قیس هلالی در اول ربیع الآخر سال ۶۰۹ پایان یافت و نسخه را ابو محمد رمـانی نوشته است». بعد از این حدیث امام صادق ﷺ در شأن کتاب سلیم را آورده است.

بخش دوم این نسخه‌ها دارای هفت حدیث بدین ترتیب است: ۱۲، ۲۴، ۶۹، ۲۶، ۲۵، ۱۴، ۷۰ و آخر نسخه ناتمام مانده است.

نوع «د»

نسخه‌هایی است که به روایت ابراهیم بن عمر یمانی نقل شده است. از این نوع ۹ نسخه معرفی شده که فقط یک نسخهٔ آن موجود است. این نسخه دارای ۴۰ حدیث است که همهٔ آنها در نوع «الف» و «ب» موجود است و ترتیب آنها طبق ترجمهٔ حاضر چنین است: ۱، ۴، ۶، ۴۲، ۱۰، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳، ۴۸، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۳۶، ۴۱ و بدین ترتیب شباهت کاملی به نوع «ب» دارد.

اسناد این نسخه چنین است:

> حسن بن ابی‌یعقوب دینوری نقل می‌کند که: ابراهیم بن عمر یمانی نقل کرده که: عمویم عبدالرزاق بن همام صنعانی از پدرش همام بن نافع از ابان بن ابی‌عیاش از سلیم بن قیس نقل کرده است.

نوع «هـ»

نسخه‌هایی است که از وجود آنها اطلاع داریم ولی خصوصیات آنها در دست نیست و فقط نامی از آنها آورده شده و علی القاعدة باید بر یکی از چهار نوع گذشته منطبق باشد. از این نوع ۱۲ نسخه معرفی شده است.

نوع «و»

یک نسخهٔ عتیقه به خط کوفی بر پوست آهو است که بیش از دوازده قرن قدمت آن است. متأسفانه این نسخه در سال‌های اخیر مفقود شده است.

معرفی نسخه‌های خطی کتاب سلیم

نسخه‌های خطی کتاب سلیم که در اینجا معرفی می‌شود نسخه‌هایی است که یا در کتاب‌های علمای گذشته به آنها اشاره شده یا صاحبان آنها از وجود آنها خبر داده‌اند و یا هم اکنون در کتابخانه‌ها موجود است و در فهرست‌های آنها ذکر شده یا در نسخه‌های خطی دیگر از وجود آنها خبر داده شده است.

قابل توجه اینکه از کلام عده‌ای از متقدمین و تعبیراتشان اطمینان حاصل می‌شود که نسخه‌ای از کتاب را داشته‌اند چنان که ذکر شد، کما اینکه در وجود نسخه‌ای از کتاب نزد شیخ صدوق و شیخ کلینی و بعضی دیگر از اعاظم محدثین شکی نیست، ولی در اینجا فقط مواردی که به صراحت نسخه‌ای از کتاب سلیم معرفی شده ذکر خواهد شد.

نسخه‌های خطی موجود تا حد امکان از نزدیک مورد بازدید قرار گرفته و خصوصیات همهٔ آنها به طور دقیق در مقدمهٔ عربی با ذکر مدارک توضیح داده شده است، ولی در ترجمهٔ فارسی به ذکر فهرستی از آنها اکتفا می‌شود:

نوع «الف»

۱. نسخهٔ اول شیخ حر عاملی به تاریخ ۱۰۸۷ق، که در کتابخانهٔ آیة الله حکیم نجف در مجموعه‌ای به شمارهٔ ۳۱۶ نگهداری می‌شود.

۲. نسخهٔ عتیقه‌ای که نسخهٔ شیخ حر به امر سید حیدرا، از روی آن استنساخ شده و در نسخهٔ شمارهٔ ۱ مذکور است.

۳. نسخه‌ای که نسخهٔ شیخ حر با آن مقابله شده و در آخر نسخهٔ شمارهٔ ۱ مذکور است.

۴. نسخهٔ علامه شیخ محمد تقی مجلسی که در روضة المتقین: ج ۱۲ ص ۲۰۱، و ج ۱۴ ص ۳۷۱ ذکر کرده است.

۵. نسخهٔ اول علامهٔ مجلسی که در اول بحار الانوار: ج ۱ ص ۱۵ و ۷۶ ذکر کرده است.

۶. نسخهٔ اول شیخ شیر محمد همدانی به تاریخ ۱۳۵۳ق که چاپ‌های نجف کتاب سلیم از روی آن انجام شده است. این نسخه در کتابخانهٔ امام امیرالمؤمنین عليه السلام نجف، در مجموعه‌ای به شمارهٔ ۳۲۳۰ نگهداری می‌شود.

نوع «ب»

۷. نسخهٔ شیخ ابن حاتم دمشقی متوفای ۶۷۶ق.

۸. نسخهٔ شیخ ابو علی حائری که در منتهی المقال: ص ۱۵۳ ذکر کرده و در الذریعة: ج ۲ ص ۱۵۷ نیز ذکر شده است.

۹. نسخهٔ میر حامد حسین هندی در لکنهو، که در فهرست کتابخانهٔ ایشان به شمارهٔ ۷۷۲۸ ثبت شده و در استقصاء الافحام: ج ۱ ص ۸۶۰ و ج ۲ ص ۳۳۲ و ۳۶۱ بدان تصریح کرده و در الذریعة: ج ۲، ص ۱۵۷ نیز مذکور است.

۱۰. نسخهٔ خواجهٔ کابلی که در استقصاء الافحام: ج ۱ ص ۳۶۳ ذکر شده است.

۱۱. نسخهٔ حیدر علی فیض آبادی که در منتهی الکلام: ج ۳ ص ۱۲ ذکر کرده است.

۱۲. نسخهٔ شیخ محمد علی اردوبادی در نجف با تاریخ ۱۲۷۰ق.

۱۳. نسخهٔ صاحب روضات الجنات که در کتاب روضات: ج ۴ ص ۶۷ بدان تصریح کرده، و ظاهراً این نسخه به نجف منتقل شده است.

۱۴. نسخهٔ کتابخانهٔ شیخ هادی کاشف الغطاء که در الذریعة: ج ۲ ص ۱۵۶ ذکر شده است.

۱۵. نسخهٔ محدث نوری به تاریخ ۱۲۷۰ق که در نفس الرحمان: ص ۶۵ ذکر کرده، و در فهرست کتابخانهٔ شخصی ایشان در کتاب آشنایی با چند نسخهٔ خطی: ج ۱ ص ۱۴۷ و نیز در الذریعة: ج ۲ ص ۱۵۷ ذکر شده است.

۱۶ . نسخهٔ شیخ عبدالحمید کَرَهرودی که قبل از چاپ اصل کـتاب سـلیم، چـند حدیث از روی نسخهٔ خطی انتخاب کـرده و چـاپ نـموده، و در اول مـنتخب نـوع نسخه‌اش را تعیین کرده است.

۱۷ . نسخهٔ کتابخانهٔ شخصی علامهٔ روضاتی در اصفهان به تاریخ ۱۲۸۸ ق.

۱۸ . نسخهٔ کتابخانهٔ شخصی حجة الاسلام شیخ علی حیدر در قم، در مجموعه‌ای به شمارهٔ ۲۹۶ به تاریخ ۱۰۵۹.

۱۹ . نسخهٔ کتابخانهٔ دانشکدهٔ الهیات مشهد، در مجموعه‌ای به شمارهٔ ۴۵۶ به تاریخ ۱۰۸۲ ق، که در فهرست کتابخانهٔ الهیات: ج ۱ ص ۳۶۲ ذکر شده است. این نسخه قبلاً در کتابخانهٔ مولوی مشهد بوده است.

۲۰ . نسخهٔ اول کتابخانهٔ آستان قدس رضوی در مشهد بـه شـمارهٔ ۲۰۳۵، کـه در فهرست قدیم کتابخانه: ج ۵ ص ۱۵۰ ذکر شده است.

۲۱ . نسخهٔ دوم کتابخانهٔ آستان قدس رضوی در مشهد، در مجموعه‌ای به شمارهٔ ۸۱۳۰ به تاریخ ۱۳۴۶ ق، که در فهرست الفبائی کتابخانه: ص ۳۱۲ مذکور است.

۲۲ . نسخهٔ عتیقه‌ای که نسخهٔ شمارهٔ ۸۱۳۰ آستان قدس از روی آن استنساخ شده، و در نسخهٔ دوم آستان قدس مذکور است.

۲۳ . نسخهٔ اول کتابخانهٔ دانشگاه تهران در مجموعه‌ای به شـمارهٔ ۵۷۵ بـه تـاریخ ۱۱۶۰ ق، که در فهرست کتابخانهٔ دانشگاه: ج ۵ ص ۱۴۸۵ ذکر شده است.

۲۴ . نسخهٔ دوم کتابخانهٔ دانشگاه تهران به شمارهٔ ۶۶۹، که در فـهرست کـتابخانهٔ دانشگاه: ج ۵ ص ۱۴۸۶ ذکر شده است.

۲۵ . نسخه‌ای که نسخهٔ دوم کتابخانهٔ دانشگاه تهران از روی آن استنساخ شده است و در همان نسخه مذکور است.

۲۶. نسخهٔ اول دانشکدهٔ حقوق تهران در کتابخانهٔ دانشگاه تهران، در مجموعه‌ای به شمارهٔ ۱۷۸ ج، که در فهرست کتابخانهٔ دانشکدهٔ حقوق: ص ۴۲۰ ذکر شده است.

۲۷. نسخهٔ سوم کتابخانهٔ دانشگاه تهران به شمارهٔ ۲۲۰۰ به تاریخ ۱۲۵۲ ق، که در فهرست کتابخانهٔ دانشگاه: ج ۹ ص ۸۸۳ ذکر شده است.

۲۸. نسخهٔ چهارم کتابخانهٔ دانشگاه تهران به شمارهٔ ۶۸۰۸ به تاریخ ۱۲۸۲ ق که در فهرست کتابخانهٔ دانشگاه: ج ۱۶ ص ۳۶۵ ذکر شده است.

۲۹. نسخهٔ دوم شیخ شیر محمد همدانی به تاریخ ۱۳۴۶ ق، که در کتابخانهٔ امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام نجف به شمارهٔ ۳۲۱۹ نگهداری می‌شود.

۳۰. نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس شمارهٔ ۲ (سنای سابق) در تهران که در مجموعه‌ای به شمارهٔ ۶۵۲ با تاریخ ۱۳۰۶ ق است و در فهرست آن کتابخانه: ج ۲ ص ۵ ذکر شده است. این نسخه همان نسخهٔ کتابخانهٔ سید محمدمهدی راجه در فیض آباد هند است که به تهران منتقل شده و در الذریعة: ج ۲ ص ۱۵۹ ذکر شده است.

۳۱. نسخهٔ مرکز احیای میراث اسلامی در قم به شمارهٔ ۱۱۶۶ با تاریخ ۱۳۱۶ ق.
۳۲. نسخهٔ مرکز احیای میراث اسلامی در قم به شمارهٔ ۲۱۹۹ با تاریخ ۱۰۹۳ ق.

۳۳. نسخهٔ کتابخانهٔ مدرسهٔ امام عصر علیه‌السلام در شیراز به شمارهٔ ۲۵۶ با تاریخ ۱۱۱۲ ق.
۳۴. نسخهٔ کتابخانهٔ مدرسهٔ آیة الله خوئی در مشهد به شمارهٔ ۸۷ با تاریخ ۱۳۳۷ ق.

۳۵. نسخهٔ کتابخانهٔ مدرسهٔ آیة الله گلپایگانی در قم به شمارهٔ ۵۰ / ۳۰ با تاریخ ۱۱۱۳ ق.

نوع «ج»

۳۶. نسخهٔ شیخ رازی صاحب کتاب نزهة الکرام از علمای قرن هفتم.
۳۷. نسخهٔ میر محمد اشرف صاحب کتاب فضائل السادات که در کتاب مزبور: ص ۵۱۰ ذکر شده است. او در صفحهٔ ۲۹۱ کتاب مزبور حدیثی نقل کرده که فقط در نوع «ج» موجود است و معلوم می‌کند نسخهٔ او از این نوع بوده است.

۳۸. نسخهٔ دوم علامهٔ مجلسی به تاریخ ۶۰۹ کـه در کـتاب تکـملة الرجـال: ج ۱ ص ۴۶۷ ذکر شده است.

۳۹. نسخهٔ دوم شیخ حر عاملی، که در کتاب اثبات الهداة: ج ۱ ص ۲۹ ذکر کرده و ج ۱ ص ۶۶۱ و ج ۲ ص ۵۰۹ احادیثی از آن نقل کرده است.

۴۰. نسخهٔ برادر صاحبِ روضات الجنات که در نسخهٔ علامهٔ روضاتی ذکر شده است.

۴۱. نسخهٔ سید مستنبط که در نسخهٔ علامه جلالی ذکر شده است.

۴۲. نسخهٔ کتابخانهٔ حاج علی محمد نجف آبادی در نجف به تاریخ ۱۰۴۸ق در مدینه که در الذریعة: ج ۲ ص ۱۵۷ ذکر شده است.

۴۳. نسخهٔ سید ابوالقاسم خوانساری در بمبئی هند که در الذریعة: ج ۱۷ ص ۲۷۶ ذکر شده است.

۴۴. نسخهٔ دوم دانشکدهٔ حقوق در کتابخانهٔ دانشگاه تـهران بـه شـمارهٔ ۲۹ د، بـه تاریخ ۱۱۰۷ق که در فهرست کتابخانهٔ دانشکدهٔ حقوق: ص ۴۲۰ ذکر شده است.

۴۵. نسخهٔ کتابخانه ملک تهران به شمارهٔ ۷۲۹ به تاریخ ۱۲۸۲ق که در فهرست آن کتابخانه در قسم عربی: ج ۱ ص ۵۸۷ ذکر شده است.

۴۶. نسخهٔ علامهٔ جلالی به تاریخ ۱۳۸۵ق، که در کتاب دائرة المعارف الشـیعیة: ج ۵ ص ۴۲ ذکر شده است.

۴۷. نسخهٔ سوم شیخ شیر محمد همدانی، که در مجموعه‌ای به تاریخ ۱۳۶۲ق در کتابخانهٔ امام امیرالمؤمنین ﷺ نجف به شمارهٔ ۳۲۲۲ نگهداری می‌شود.

۴۸. نسخهٔ اول کتابخانهٔ مجلس شـورای قـدیم تـهران بـه شـمارهٔ ۵۳۶۶، کـه در فهرست آن کتابخانه: ج ۱۶ ص ۲۷۴ ذکر شده است.

۴۹. نسخهٔ سوم کتابخانهٔ آستان قدس رضوی در مشهد، در مجموعه‌ای به شمارهٔ ۹۷۱۹ به تاریخ ۱۰۸۰ ق.

۵۰. نسخهٔ صحیحی که نسخهٔ سوم کتابخانهٔ آستان قدس از آن استنساخ شده و در آن نسخه مذکور است.

۵۱. نسخهٔ کتابخانهٔ خصوصی مجد الدین نصیری در تهران به شمارهٔ ۱۳۵.
۵۲. نسخهٔ محمد جعفر خرم آبادی در اصفهان با تاریخ ۱۰۷۸ ق.
۵۳. نسخهٔ کتابخانهٔ خصوصی آیة الله بروجردی در قم به شمارهٔ ۳۷.

نوع «د»

۵۴. نسخهٔ حموئی خراسانی صاحب کتاب منهاج الفاضلین که در قرن دهم بوده، و در کتاب مزبور: ص ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۵۹ احادیثی از کتاب سلیم با سند دینوری نقل کرده است که این سند در اول نسخهٔ ۴۴ است، و معلوم می‌کند نسخهٔ او از نوع «د» بوده است.

۵۵. نسخه‌ای که در تعدادی از نسخه‌های نوع «ب» با سند دینوری ذکر شده و پیداست که ناسخ اول چون نسخه‌ای از نوع «د» داشته و تطابق آن را با نسخه‌های نوع «ب» ملاحظه کرده، فقط اسناد آن را در اول احادیث آورده است.

۵۶. نسخه‌ای به روایت ابراهیم بن عمر یمانی که در الذریعة: ج ۲ ص ۱۵۴ ذکر شده است.

۵۷. نسخه‌ای به روایت عبدالرزاق از معمر بن راشد که در الذریعة: ج ۲ ص ۱۵۷ ذکر شده است.

۵۸. نسخهٔ شیخ طوسی که در فهرست شیخ طوسی: ص ۸۱ ذکر شده است.
۵۹. نسخهٔ شیخ نجاشی که در رجال نجاشی: ص ۶ ذکر شده است.
۶۰. نسخهٔ شیخ کشی که در رجال کشی: ج ۱ ص ۳۲۱ ذکر شده است.

۶۱. نسخهٔ دوم کتابخانهٔ مجلس شورای قدیم تهران بـه شـمارهٔ ۷۶۹۹ بـه تـاریخ ۱۳۱۰ ق.

۶۲. نسخهٔ ابوعبدالله مجتهد موسوی، که نسخهٔ دوم کتابخانهٔ مجلس شورای قدیم از روی آن استنساخ شده و در همان نسخه مذکور است.

نوع «هـ»

۶۳. نسخهٔ علامهٔ بیاضی متوفای ۸۷۷ق که در کتاب الصراط المستقیم: ج ۱ ص ۴ ذکر کرده است.

۶۴. نسخهٔ شهید ثـانی (سـال ۹۶۵) کـه در حـاشیه بـر خـلاصه ذکـر کـرده و در روضات الجنات: ج ۴ ص ۶۹ نیز ذکر شده است.

۶۵. نسخهٔ فاضل تفرشی که در نقد الرجال: ص ۱۵۹ ذکر کرده است.

۶۶. نسخهٔ میرزای استرآبادی که در منهج المقال: ص ۱۵ ذکر کرده است.

۶۷. نسخهٔ محدث بحرانی که در غایة المرام: ص ۵۴۹ باب ۵۴ و اللوامع النورانیة: ص ۲۳۷ ذکر کرده است.

۶۸. نسخهٔ سید اعجاز حسین کنتوری که در کشف الحجب و الاسـتار: ص ۴۴۵ ذکر کرده و در الذریعة: ج ۱۷ ص ۶۸ ذکر شده است.

۶۹. نسخهٔ چهارم شیخ شیر محمد همدانی به تاریخ ۱۳۶۱ ق، که در مجموعه‌ای به شمارهٔ ۳۲۱۵ در کتابخانهٔ امام امیرالمؤمنین ﷺ نجف نگهداری می‌شود.

۷۰. نسخهٔ علامهٔ امینی که به دست خود نوشته، و در مقدمهٔ کتاب الغدیر: ج ۱ ص ۷۹، و نیز در متن کتاب: ج ۱ ص ۶۶ ذکر شده است.

۷۱. نسخهٔ صحیحی که چاپ اول کتاب سلیم با آن مقابله شده، و در ص ۱۷۹ آن چاپ مذکور است.

۷۲. نسخهٔ کتابخانهٔ سید محمدباقر طباطبائی در کربلا، در مجموعه‌ای به شمارهٔ ۲۸۸ که کتاب دوم آن است، و در فهرست آن کتابخانه: ص ۱۷۰ ذکر شده است.

۷۳. نسخهٔ سید محمد علی شاه عبد العظیمی متوفای ۱۳۳۴ ق.

۷۴. نسخهٔ سید عبد المجید حائری شیرازی با تاریخ حدود ۱۳۴۵ ق.

نوع «و»

۷۵. نسخهٔ شیخ یعقوب منصوری که تاریخ آن به هزار و دویست سال قبل بر می‌گردد و بر روی پوست آهو نوشته شده است. این نسخه که در خرمشهر بوده، در سال ۱۴۰۰ در جنگ عراق با ایران نا پدید شده و تاکنون اثری از آن در دست نیست.

یادآور می‌شود در نسخهٔ خطی شمارهٔ ۷۶۲۴ از کتاب‌های خطی کتابخانهٔ آیة الله مرعشی در قم که فهرست کتابخانه‌ای بی‌نام و نشان است، از جمله کتب خطی آن کتاب سلیم بوده است. از آنجاکه خصوصیات کتابخانه معلوم نیست از ذکر این نسخه به عنوان یکی از نسخه‌های کتاب خودداری کردیم.

سنجش نسخه‌های کتاب سلیم و اختلاف آنها

نسخه‌های کتاب سلیم از چهار جهت با یکدیگر تفاوت دارند:

الف. سند مذکور در اول آن

اسناد اول کتاب که در سه نوع «الف» و «ب» و «د» موجود است، در هر یک سندی جداگانه است که در معرفی انواع ششگانهٔ نسخه‌ها بدان اشاره شد. البته این اختلاف سند باعث استحکام مطالب کتاب است، و در واقع یک کتاب به چند سند نقل شده است.

ب. ترتیب احادیث

در توصیف انواع ششگانهٔ نسخه‌ها ذکر شد که دو نوع «ب» و «د» در ترتیب

احادیث تقریباً یکسانند، ولی نوع «الف» در چند حـدیث بـا آن دو تـفاوت دارد، در حالی که نوع «ج» در ترتیب احادیث بـا سـه نـوع دیگـر اخـتلاف دارد و کـیفیت آن گذشت. باید توجه داشت که این اختلاف ترتیب، در اثر افتادگی‌های نسـخه‌ها و یـا اعمال سلیقهٔ ناسخین به وجود آمده و به اصالت کتاب ضرری نمی‌زند، چراکه منظور اصل متون احادیث است و تقدم و تأخر آنها در صحت اصل آن تأثیری ندارد.

ج . تعداد احادیث

در بیان انواع نسخه‌ها گفته شد که نـوع «الف» دارای ۴۸ حـدیث و نـوع «ب» ۴۱ حدیث و نوع «ج» ۳۹ حدیث و نوع «د» ۴۰ حدیث است. احادیث دو نوع «ب» و «د» تماماً در نوع «الف» موجود است و سه نسخه تطابق کلی دارند، ولی از ۳۹ حدیث نوع «ج» فقط ۱۷ حدیث در «الف» و «ب» و «د» وجود دارد، و ۲۲ حدیث آن در سه نـوع دیگر وجود ندارد که در قسمت دوم متن به طور جداگانه آورده شد.

د . کم و زیادی در عبارات

کم و زیادی جملات و کلمات و یا تقدیم و تأخیر آنها و اختلافِ شکل کلمات و جمله‌بندی‌ها در نسخه‌های مختلف و نیز اغلاط و اشتباهات در نوشتن کلمات ـ که در نسخه‌های خطی یک مسئلهٔ عادی است ـ در کتاب سلیم هم با تـوجه بـه قـدمت ۱۴۰۰ سالهٔ آن وجود دارد.

علل این اختلاف نسخه‌ها اشتباه در قرائت یا شنیدن حدیث یا نـقل بـه مـعنی بـا اعتماد بر حافظه یا پاک شدن بعضی کلمات در اثر موریانه یا رطوبت، یا افتادن بعضی اوراق نسخه‌ها پیش می‌آید.

البته با توجه به کثرت نسخه‌های خطی موجود و چهار نوع بودن آنها و مقابله‌های متعدد، متن کتاب کاملاً منقح شده، به خصوص که متن حاضر نتیجهٔ مقابلهٔ ۱۴ نسخهٔ خطی است.

نسخه‌های خطی موجود از کتاب سلیم

از نسخه‌های کتاب سلیم، هم اکنون ۲۹ نسخه موجود است که طبق ترتیب مذکور در این ترجمه، شماره‌های زیر هستند: ۱، ۵، ۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۳، ۶۱.

شهرهایی که کتاب سلیم در آنها بوده

دارندگان نسخه‌های خطی کتاب سلیم، در نقاط مختلف سرزمین‌های اسلامی از عراق و شام و حجاز و یمن گرفته تا ایران و هند می‌زیسته‌اند. در این قسمت فقط نام شهرهایی که صریحاً در تاریخچهٔ نسخه‌ها آمده ذکر می‌کنیم، چه آنها که قبلاً نسخه‌ای در آنجا بوده و چه آنها که هم اکنون نسخه‌ها در آن موجود است.

الف . شهرهای عراق و شام: نجف اشرف، کربلا، حله، بصره، دمشق.

ب . شهرهای حجاز و یمن: مدینه منوره، صنعا، بندر مخا.

ج . شهرهای ایران: نوبندجان، مشهد، قم، تهران، یزد، اصفهان، زنجان، خرمشهر.

د . شهرهای هند: لکنهو، فیض آباد، بمبئی.

در پایان این بخش، معلوم شد که نسخه‌های کتاب سلیم در طول چهارده قرن چه مسیری را طی کرده و چه زحماتی در راه حفظ آنها کشیده شده، و در سایهٔ عنایات ائمه علیهم‌السلام به دست نسل‌های شیعه رسیده است.

بخش دهم

چاپهای کتاب سلیم

متن عربی ، منتخب عربی ، ترجمهٔ فارسی،
منتخب فارسی ، ترجمهٔ اردو و انگلیسی

- چاپ‌های کتاب سلیم
- کیفیت چاپ‌های متن عربی کتاب سلیم
- آماری از چاپ‌های عربی کتاب سلیم
- چاپ منتخب کتاب سلیم
- چاپ ترجمهٔ اردوی کتاب سلیم
- چاپ‌های ترجمهٔ فارسی کتاب سلیم

چاپ‌های کتاب سلیم

از اولین چاپ متن عربی کتاب بیش از پنجاه سال گذشته، و منتخب کتاب سلیم قبل از چاپ اصل آن به طبع رسیده است. ترجمهٔ کتاب به زبان اردو بیش از بیست سال قبل، و ترجمهٔ فارسی آن ۱۵ سال قبل برای اولین بار چاپ شده است.

برای اطلاعات لازم دربارهٔ چاپ‌های کتاب سلیم به کتاب‌های زیر مراجعه شود: الذریعة: ج ۲ ص ۱۵۹، ج ۱۲ ص ۲۲۷. احقاق الحق: ج ۲ ص ۴۲۱. معجم المطبوعات النجفیة: ص ۲۱۴ شمارهٔ ۸۳۰. مجلهٔ تراثنا: شمارهٔ ۴ ص ۲۲۹، شمارهٔ ۱۴ ص ۲۲۹، و شمارهٔ ۲۲ ص ۱۴۷ و شمارهٔ ۳۹/۳۸ ص ۴۶۵. فهرست کتاب‌های چاپی عربی (خانبابا مشار): ص ۷۲۹. مؤلفین کتب چاپی (خانبابا مشار): ج ۳ ص ۳۶۰.

کیفیت چاپ‌های متن عربی کتاب سلیم

متن عربی کتاب سلیم، اولین بار در سال ۱۳۶۱ هجری قمری در نجف چاپ شده و بعد از آن ده‌ها هزار جلد از این کتاب در طول پنجاه سال به صور مختلف انتشار یافته است.

از سوی دیگر کتاب سلیم چهار بار مورد تحقیق و مقابله و تنظیم برای چاپ قرار گرفته است:

بار اول با مقدمه‌ای از علامه سید محمد صادق بحرالعلوم در ۱۱ صفحه و از روی نسخهٔ شیخ حر و مقابله بر یک نسخهٔ دیگر، در ۱۹۲ صفحه چاپ شده است.

بار دوم با مقدمه‌ای مفصل‌تر از علامه بحرالعلوم با اضافه کردن تحقیقات شیخ شیرمحمد همدانی در ۶۰ صفحه و از روی نسخهٔ تنظیم شدهٔ ایشان که با چند نسخه مقابله کرده، به چاپ رسیده است. این چاپ به سه صورت در ۲۱۲ صفحه و ۲۳۶ صفحه و ۲۷۰ صفحه منتشر شده است.

بار سوم با مقدمه‌ای در ۲۶ صفحه از حجة الاسلام سید علاء الدین موسوی و با آوردن عین متن چاپ نجف به طبع رسیده است. در آخر این تحقیق چند فهرست از جمله فهرست الفبائی مطالب آورده شده است.

بار چهارم در سه جلد به تحقیق شیخ محمد باقر انصاری در ۱۴۷۲ صفحه چاپ شده، که جلد اول آن مقدمه‌ای در ۵۵۰ صفحه و جلد دوم آن متن مقابله شدهٔ کتاب بر ۱۴ نسخهٔ خطی با تحقیق کامل قسمت‌های تاریخی متن در ۴۰۰ صفحه و جلد سوم آن استخراج احادیث از مدارک حدیثی و فهرست‌های دوازده‌گانه از جمله فهرست موضوعی در ۵۲۰ صفحه است. توضیح کاملی دربارهٔ کیفیت تحقیق در این چاپ، در آخر مقدمهٔ متن عربی آمده که خلاصهٔ آن در آخر این مقدمه بیان خواهد شد.

همین تحقیق سه جلدی در یک جلد ۶۴۰ صفحه‌ای چاپ شده، و شامل مقدمه‌ای در ۱۲۰ صفحه است که ملخص جلد اول از چاپ سه جلدی است. سپس متن کتاب شامل ۹۸ حدیث در سه بخش متن اصلی و تتمه و مستدرکات کتاب سلیم است که تا صفحهٔ ۴۸۸ ادامه می‌یابد. این بخش در واقع جلد دوم از چاپ سه جلدی کتاب است که اختلاف نسخ در پاورقی‌ها حذف شده و فقط به پاورقی‌های توضیحی اکتفا شده است. پایان بخش کتاب فهرست‌هاست که از جمله فهرست موضوعی مفصلی آورده شده است.

آماری از چاپ‌های عربی کتاب سلیم

ذیلاً آماری از چاپ‌های متن عربی کتاب سلیم تقدیم می‌شود:

۱. چاپ نجف، مکتبۀ حیدریة، ۱۹۲ صفحۀ رقعی، بدون تاریخ.

۲. چاپ نجف، مکتبۀ حیدریة، ۲۱۲ صفحۀ رقعی، ۱۳۶۶ قمری.

۳. چاپ نجف، مکتبۀ حیدریة، ۲۳۶ صفحۀ رقعی، بدون تاریخ.

۴. چاپ نجف، مکتبۀ حیدریة، ۲۷۰ صفحۀ رقعی، بدون تاریخ.

۵. چاپ نجف، مکتبۀ حیدریة، ۲۷۰ صفحۀ وزیری، بدون تاریخ، که این چاپ بارها در نجف تجدید شده است.

۶. چاپ قم، دارالکتب الاسلامیة، از روی چاپ ۲۷۰ صفحه‌ای وزیری نجف، در حدود سال ۱۳۹۵ قمری.

۷. چاپ بیروت، دارالفنون و مکتبةالایمان، از روی چاپ ۲۷۰ صفحه‌ای وزیری نجف، ۱۴۰۰ قمری، که همین چاپ بارها در بیروت تجدید شده است.

۸. چاپ قم، از روی چاپ دارالفنون بیروت.

۹. چاپ بیروت، مؤسسۀ بعثت، ۲۱۵ صفحۀ وزیری، ۱۴۰۷ قمری.

۱۰. چاپ تهران، مؤسسۀ بعثت، ۳۲۸ صفحۀ وزیری، ۱۴۰۸ قمری.

۱۱. چاپ بیروت، مؤسسۀ اعلمی، از روی چاپ ۲۷۰ صفحه‌ای وزیری نجف، ۱۴۱۲ قمری.

۱۲. چاپ قم، مؤسسۀ نشر الهادی، ۱۴۷۲ صفحه در سه جلد وزیری، ۱۴۱۵ قمری. که دو بار توسط این انتشارات تجدید چاپ شده است.

۱۳. چاپ قم، انتشارات دلیل‌ما، ۱۴۷۲ صفحه در سه جلد وزیری، ۱۴۱۸ قمری که بارها توسط این ناشر تجدید چاپ شده است.

۱۴. چاپ قم، انتشارات الهادی، ۶۴۰ صفحه در یک جلد وزیری، ۱۴۲۰ قمری. که بارها توسط این ناشر تجدید چاپ شده است.

۱۵. چاپ قم، انتشارات دلیل ما، ۶۴۰ صفحه در یک جلد وزیری، ۱۴۲۲ قمری. که بارها توسط این ناشر تجدید چاپ شده است.

۱۶ . چاپ نجف، مکتبهٔ حیدریة، ۳۵۲ صفحهٔ جیبی، ۱۴۲۵ قمری، که از روی چاپ حیدریه نجف تجدید شده است.

۱۷ . چاپ بیروت، انتشارات دار الحوراء، ۶۴۰ صفحه در یک جلد وزیری، ۱۴۲۶ قمری که از روی چاپ تک جلدی دلیل‌ما در قم است و دو بار توسط این ناشر تجدید چاپ شده است.

۱۸ . چاپ نجف، مؤسسهٔ بعثت، ۳۱۵ صفحهٔ رقعی، ۱۴۲۶ قمری.

۱۹ . چاپ نجف، انتشارات دار المجتبی و انتشارات الامیرة، ۴۲۰ صفحه در یک جلد وزیری که همان جلد دوم از چاپ سه جلدی قم یعنی متن اصلی کتاب است، ۱۴۳۰ قمری که دو بار توسط این ناشران تجدید چاپ شده است.

۲۰ . چاپ بیروت، انتشارات الدار العربیة، ۴۲۰ صفحه در یک جلد وزیری که همان جلد دوم از چاپ سه جلدی قم یعنی متن اصلی کتاب است، ۱۴۳۲ قمری.

چاپ منتخب عربی کتاب سلیم

از سوی دو نفر از علما احادیثی از کتاب سلیم انتخاب شده و به عنوان «**منتخب کتاب سلیم**» تنظیم شده است:

۱ . شیخ عبدالحمید بن عبدالله کَرَهْرودی. این منتخب قبل از چاپ اصل کتاب سلیم، در حدود سال ۱۳۶۰ قمری در ۷۸ صفحه به چاپ رسیده و نسخه‌هایی از آن در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی و کتابخانهٔ آیة الله مرعشی قم موجود است.

۲ . علامه سید محمد علی شاه عبدالعظیمی متوفای ۱۳۳۴ قمری.[1] این منتخب به چاپ نرسیده و اثری هم از آن در دست نیست.

---

۱. الذریعة: ج ۲ ص ۱۵۸ ج ۲۲ ص ۴۱۱. فهرست کتب چاپی عربی: ص ۷۳۸. مؤلفین کتب چاپی: ج ۳ ص ۳۶۰. فهرست قدیم کتابخانهٔ آستان قدس: ص ۳۳۵ شمارهٔ ۹۴۴.

چاپ ترجمهٔ اردوی کتاب سلیم

ترجمهٔ کتاب سلیم به زبان اردو سه بار توسط دو نـفر از عـلمای شـیعه صـورت گرفته که یکی از پاکستان و دو نفر از هند است:

۱. شیخ ملک محمد شریف بن شیر محمد شاه‌رسولْوی مُلتانی متوفای ۱۴۰۷ ق

ایشان در سال ۱۳۷۵ ق برای اولین بار اقدام به ترجمهٔ کتاب سـلیم بـه زبـان اردو نموده، و در سال ۱۳۹۱ ق توسط مکتبهٔ ساجد در ملتان پاکستان به چاپ رسیده است. این چاپ در ۲۳۷ صفحهٔ رقعی شامل مقدمه‌ای در ۷ صفحه است که تلخیص مقدمهٔ ۱۱ صفحه‌ای چاپ اول کتاب سلیم است. سپس متن کتاب از روی چـاپ اول مـتن عربی کتاب ترجمه شده و حدیث ۴۸ به خاطر مشابهت با حدیث ۴ حذف شده است. نسخه‌ای از این ترجمه، در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی موجود است. این تـرجـمه بارها در پاکستان تجدید چاپ شده که آخرین بار در سال ۱۴۲۵ ق بوده است.

۲. علامه سید ذی‌شأن حیدر جوادی هندی، متوفای ۱۴۲۱ ق

ایشان بار دیگر اقدام به ترجمهٔ کتاب به زبان اردو نموده است. مدرسهٔ «جوادیـه عربی کالج» در شهر بنارس هند اقدام به چاپ این ترجمه کرده است.

۳. شیخ یوسف حسین لکنهویی

ایشان بار دیگر اقدام به ترجمهٔ کتاب سلیم از روی چاپ نجف نموده و نام آن را «اسرار امامت» گذاشته است. این ترجمه در سال ۱۴۲۵ ق توسط انتشارات معصوم در شهر سکردو از ایالت بُلتستان در پاکستان در ۳۱۴ ص رقعی به چاپ رسیده است.

چاپ ترجمهٔ انگلیسی

ترجمهٔ کتاب سلیم به زبان انگلیسی توسط سید علی یوسف در آمریکا انجام شده است. این ترجمه شـامل مـقدمهٔ مـختصری دربـارهٔ کـتاب است و سـپس مـتنِ ۲۷۰ صفحه‌ای چاپ نجف ترجمه شده است. این ترجمه در سال ۱۴۱۹ ق در ۱۶۰ صفحهٔ رحلی در شهر شیکاگو توسط مـؤسسهٔ «اُپِـن اِسکـول» بـه چـاپ رسیده، و عـنوان انگلیسی آن چنین است: «دِ بوک آو سُلیم قیس الهلالی».

چاپ ترجمهٔ فارسی کتاب سلیم

ترجمهٔ فارسی کتاب سلیم مراحلی را طی کرده که در این قسمت ذکر می‌شود:

۱. در سال ۱۴۰۰ قمری برای اولین بار توسط مرحوم حاج اسماعیل انصاری زنجانی اقدام به ترجمهٔ فارسی کتاب از روی چاپ ۲۷۰ صفحه‌ای نجف شد. در این ترجمه مقدمهٔ ۶۰ صفحه‌ای آن تلخیص گردید، و احادیث الحاقی آن که از کتب حدیث جمع آوری شده و در آخر مقدمه بود بعد از اصل کتاب قرار داده شد. از سوی دیگر برای هر حدیث شماره‌ای و در ابتدای هر قطعه از متن عنوانی گویا قرار داده شد.

نام ترجمه با الهام از حدیث امام صادق ﷺ **«اسرار آل محمد ﷺ»** گذارده شد و در طول پانزده سال بیش از صدهزار جلد آن در شهرهای قم و تهران و مشهد به چاپ رسید و مورد استقبال بی‌نظیر مردم قرار گرفت. همین ترجمه بار دیگر در سال ۱۳۸۵ ش توسط انتشارات آوای رعنا در مشهد در ۲۹۰ ص وزیری با مقدمه‌ای از آقای محمد عامل محرابی تجدید چاپ شد.

۲. در سال ۱۴۱۲ ق ترجمهٔ کتاب سلیم به همراه متن عربی آن به قلم مرحوم علامه شیخ محمد باقر کمره‌ای متوفای ۱۴۱۴ ق انجام گرفت و توسط انتشارات اهل بیت ﷺ در ۵۵۶ صفحهٔ رقعی منتشر شد. این ترجمه هم از روی چاپ ۲۷۰ صفحه‌ای نجف انجام شده، و نیمی از هر صفحه متن عربی و نیمهٔ دوم صفحه ترجمهٔ فارسی آن است.

۳. در سال ۱۴۱۳ ق، هنگامی که آماده سازی متن سه جلدی عربی کتاب سلیم هنوز نیمه تمام بود، توسط مرحوم حاج اسماعیل انصاری زنجانی به تنظیم مقدمهٔ جدیدی برای ترجمهٔ فارسی از روی همان مقدمهٔ نیمه تمام عربی اقدام شد.

پس از آن متن کتاب نیز ـ با آنکه تنظیم متن و پاورقی‌هایش ناتمام بود ـ به صورت جدیدی برای ترجمه آماده شد، بدین صورت که اضافات مهم احادیث از اول کتاب تا حدیث ۴۸ به آنها اضافه شد و بعد از آن احادیث نوع «ج» به عنوان ضمیمهٔ کتاب سلیم

به صورت جداگانه از حدیث ۴۹ تا ۷۰ تنظیم شد، و احادیث الحاقی که از کتب حدیث استخراج شده بود به عنوان ملحقات از حدیث ۷۱ تا ۹۰ تنظیم شد. در نتیجه ترتیب و شمارهٔ احادیث کتاب طبق متن عربی سه جلدی تنظیم گردید و در متن ترجمه نیز اصلاحاتی انجام گرفت. در آخر هر حدیث اشارهٔ مختصری به مدارک آن گردید، و چند فهرست در آخر کتاب تنظیم شد.

این ترجمهٔ فارسی در ۶۲۱ صفحه که ۱۴۳ صفحهٔ آن مقدمه بود، با همان نام «اسرار آل محمد ﷺ» قبل از چاپ سه جلدی عربی منتشر شد و طی سه سال چند بار تجدید چاپ شد، و اصلاحاتی نیز انجام گرفت.

۴ . در آغاز سال ۱۴۱۵ ق پس از چاپ سه جلدی عربی کتاب سلیم، ترجمهٔ کاملی از روی آن توسط مرحوم حاج اسماعیل انصاری زنجانی انجام گرفت و در ۷۸۴ ص وزیری توسط انتشارات الهادی به چاپ رسید و بعد از آن توسط انتشارات دلیل‌ما تجدید چاپ شد، که تاکنون بیست بار تجدید چاپ شده است. این ترجمه به طور کامل از روی متن جدید عربی است و پاورقی‌ها شامل مطالب بسیار مهمی است. در شکل ظاهری و تقسیمات مقدمه و متن و ویرایش آن اصلاحات اساسی انجام گرفته که شرح آن در بخش پایانی همین مقدمه خواهد آمد. همین ترجمه به صورت جیبی نیز توسط انتشارات دلیل‌ما منتشر شده و بارها تجدید چاپ گردیده است. طی ۱۵ سال که از اولین چاپ این ترجمه می‌گذشت مؤلف اصلاحاتی در آن انجام داد؛ و اکنون پس از رحلت ایشان در سال ۱۳۸۸ ش به عنوان ویرایش دوم به صورت کتاب حاضر تقدیم می‌گردد.

۵ . در سال ۱۳۸۴ ش ترجمهٔ دیگری از روی چاپ حیدریهٔ نجف کتاب سلیم توسط آقای مهدی صباغی انجام گرفت که شامل مقدمه‌ای در ۶۸ ص و ۴۸ حدیث است. این ترجمه با نام «اسرار خاندان محمد ﷺ» توسط انتشارات ارمغان یوسف در قم در ۳۹۰ ص وزیری منتشر شده است.

۶ . در سال ۱۳۸۵ ش ترجمهٔ دیگری از روی چاپ حیدریهٔ نجف کتاب سلیم توسط خانم طاهره مسلمی زاده انجام گرفت که شامل مقدمه‌ای در ۶۸ ص و ۴۸

حدیث است و در پایان کتاب متن عربی به طور کامل آمده است. این ترجمه با نام «اسرار آل محمد ﷺ» توسط انتشارات بارش مشهد و با همکاری مؤسسه منتظران موعود در ۴۰۰ ص وزیری منتشر شده است.

۷. در سال ۱۳۸۵ ش ترجمهٔ دیگری از روی چاپ حیدریهٔ نجف کتاب سلیم توسط آقای احمد بانپور انجام گرفت که شامل مقدمه‌ای در ۳۳ ص و ۴۸ حدیث است. این ترجمه با نام «اسرار آل محمد ﷺ، الفبای شیعه و اسرار سقیفه» توسط انتشارات راز توکل مشهد در ۳۲۶ ص وزیری منتشر شده است.

۸. در سال ۱۳۸۶ ش ترجمهٔ دیگری از روی چاپ حیدریهٔ نجف کتاب سلیم توسط آقای محمد اسکندری انجام گرفت که شامل ۴۸ حدیث و با ضمیمهٔ مستدرکات احادیث سلیم که ۲۲ حدیث است و در چاپ نجف آمده، به صورت ۷۰ حدیث منتشر شده است. این ترجمه با نام «الفبای شیعه و سری از اسرار آل محمد ﷺ» توسط انتشارات آرام دل در تهران در ۳۷۶ ص وزیری منتشر و در سال ۱۳۸۹ تجدید چاپ شده است.

۹. در سال ۱۳۸۶ ش ترجمهٔ دیگری از روی جلد دوم از چاپ سه جلدی کتاب سلیم توسط آقایان ابراهیم نداف زاده و حمزه کریمخانی انجام گرفت که شامل ۹۵ حدیث است. این ترجمه با نام «اسرار آل رسول الله ﷺ» توسط انتشارات عطر یاس در قم در ۳۹۲ ص وزیری منتشر شده است.

۱۰. در سال ۱۳۸۸ ش ترجمهٔ دیگری از روی چاپ حیدریهٔ نجف کتاب سلیم توسط آقای سید عبد المالک عدنانی ساداتی انجام گرفت که شامل با ضمیمهٔ مستدرکات احادیث سلیم به صورت ۷۴ حدیث منتشر شده است. این ترجمه با نام «اسرار آل محمد ﷺ» توسط انتشارات دار النشر اسلامی در قم در ۳۳۲ ص وزیری منتشر شده است.

۱۱. در سال ۱۳۸۸ ش فیلمنامه‌ای بر اساس زندگی سلیم توسط آقای سید مهدی شجاعی تألیف شد. این کتاب با نام «مردی از جنس نور» توسط انتشارات نیستان در تهران در ۱۴۸ ص وزیری منتشر شد.

۱۲ . در سال ۱۳۸۹ ش ترجمهٔ دیگری از روی چاپ حیدریهٔ نجف کتاب سلیم توسط آقای محمد فاطمی انجام گرفت که شامل ۴۸ حدیث و مقدمهٔ مختصری در شش صفحه است. این ترجمه با نام «اسرار آل رسول الله ﷺ» توسط نشر اصباح در قم در ۳۱۶ ص وزیری منتشر شده است. همین ترجمه با مقدمه‌ای در ۳۰ صفحه و با نام «اسرار آل محمد ﷺ» توسط انتشارات اندیشه ماندگار و با همکاری مرکز فرهنگی ولی عصر ؑ در قم در ۴۳۲ ص جیبی منتشر شده است.

منتخب‌های فارسی کتاب سلیم

کتاب سلیم به سه صورت به عنوان منتخب و گزیده از کتاب منتشر شده است:

۱ . منتخب فارسی کتاب سلیم به صورت گزیدهٔ موضوعی از کتاب سلیم در سال ۱۳۸۶ ش توسط شیخ محمد باقر انصاری استخراج شد، و در ۹ جلد رقعی با عنوان اصلی «اولین میراث مکتوب» تنظیم گردید؛ که عنوان فرعی جلدهای نُه گانه به ترتیب چنین است: قرآن، اهل بیت ؑ، فضائل امیرالمؤمنین ؑ، حضرت زهرا ؑ، امام حسن ؑ، حضرت مهدی ؑ، غدیر، قیامت، اخلاق. این نه جلد توسط انتشارات دلیل ما منتشر شده و بارها تجدید چاپ گردیده است.

۲ . در سال ۱۴۱۹ ق ترجمهٔ کتاب سلیم به صورت گزینش موضوعی ۶۶ حدیث در هفت فصل با نام «تاریخ سیاسی صدر اسلام» توسط آقای محمود رضا افتخار زاده ترجمه شده است. این ترجمه در ۴۸۰ ص وزیری با مقدمه‌ای در ۷۲ ص توسط انتشارات رسالت قلم در تهران چاپ شده است.

۳ . مقدمهٔ کتاب سلیم توسط مؤلف آن شیخ محمد باقر انصاری ترجمه و تلخیص گردید و به صورت گزارشی از ماجرای کتاب سلیم در چهارده قرنی که بر آن گذشته منتشر گردید. این کتاب در پنج فصل با نام «گزارش لحظه به لحظه از سرگذشت اولین کتاب اسلام» در ۵۶ صفحهٔ رقعی توسط انتشارات دلیل ما چاپ شده و بارها تجدید چاپ شده است.

بخش یازدهم

نمونه‌های عکسی از کتاب سلیم

- ارزش و فایدهٔ نمونه‌های عکسی
- نمونه از نسخه‌های خطی کتاب سلیم
- نمونه از چاپ‌های متن عربی کتاب سلیم
- نمونه از منتخب کتاب سلیم
- نمونه از ترجمهٔ اردوی کتاب سلیم
- نمونه از ترجمهٔ فارسی کتاب سلیم

ارزش و فایدهٔ نمونه‌های عکسی

در این فصل ۲۸ نمونهٔ عکسی مربوط به نسخه‌های خطی و چاپ‌های عربی و منتخب و ترجمهٔ اردو و فارسی کتاب سلیم تقدیم می‌گردد، که از نظر علمی چند فایدهٔ مهم دزیر خواهد داشت:

۱. شاهدی خواهد بود بر آنچه در توصیف نسخه‌ها گفته شد.

۲. عین نسخه با دیدن نمونه‌ای از آن، در ذهن خواننده ترسیم می‌شود.

۳. خوانندهٔ گرامی می‌تواند مطالبی را شخصاً از روی نمونه استنباط کند.

۴. در صورت عدم دسترسی به نسخه در آینده، سند زنده‌ای برای نسل‌های آتی خواهد بود.

بسم الله الرحمن الرحيم
قال حدثني ابو طالب محمد بن صبيح بن رجا بدمشق
سنة اربع وثلثين وثلثمائة قال اخبرني ابو عمرو عصمة بن
ابي عصمة البخاري قال حدثنا ابو بكر احمد بن المنذر بن احمد
الصنعاني بصنعا شيخ صالح مامون جار اسحق بن ابرهيم
الديري قال حدثنا ابو بكر عبد الرزاق بن همام الصنعاني
الحميري قال حدثنا ابو عروة معمر بن راشد البصري قال دعاني
ابان بن ابي عياش قبل موته بنحو شهر فقال لي اني رايت الليلة
رؤيا اني لخليق ان اموت سريعا واني رايتك الغداة ففرحت
بك اني رايت الليلة سليم بن قيس الهلالي فقال لي يا ابان
انك ميت من ايامك هذه فاتق الله في وديعتي ولا
تضيعها وف لي بما ضمنت لي كتمانها وان لا تضعها
الا عند رجل من شيعة علي بن ابي طالب صلوات الله عليه
له دين وحسب فلما بصرت بك الغداة فرحت برؤيتك
وذكرت رؤياي ان سليم بن قيس حين قدم الحجاج العراق

۱. اول نسخهٔ علّامهٔ روضاتی (شمارهٔ ۱۵)

بسم الله الرحمن الرحيم
قال حدثني ابو طالب محمد بن صبيح بن رجا بدمشق سنة اربع
وثلثين وثلثمائة قال اخبرني ابو عمرو عصمة بن ابي عصمة البخاري
قال حدثنا ابو بكر احمد بن المنذر بن احمد الصنعاني بصنعا
شيخ صالح مامون جار اسحق بن ابرهيم الديري قال حدثنا
ابو بكر عبد الرزاق بن همام بن نافع الصنعاني الحميري قال
حدثنا ابو عروة معمر بن راشد البصري قال دعاني ابان بن
ابي عياش قبل موته بنحو شهر فقال لي اني رايت الليلة رؤيا
اني لخليق ان اموت سريعا واني رايتك الغداة ففرحت بك
اني رايت الليلة سليم بن قيس الهلالي فقال لي يا ابان انك
ميت من ايامك هذه فاتق الله في وديعتي ولا تضيعها وف لي

۲. اول نسخهٔ حجة الاسلام شیخ علی حیدر (شمارهٔ ۱۶)

۳. اول نسخهٔ دانشکدهٔ الهیات مشهد (شمارهٔ ۱۷)

۴. اول نسخهٔ آستان قدس ۲۰۳۵ (شمارهٔ ۱۸)

بسم الله الرحمن الرحيم
قال حدثني ابو طالب محمد بن صبيح بن رجا بدمشق
سنة اربع وثلاثين وثلثمائة قال اخبرني ابو عمرو عصمة بن
ابي عصمة البخاري قال حدثنا ابو بكر احمد بن المنذر بن احمد
الصنعاني بصنعا شيخ صالح مامون جار اسحق بن ابراهيم
الدبري قال حدثنا ابو بكر عبد الرزاق بن همام بن نافع
الصنعاني الحميري قال حدثنا ابو عروه معمر بن راشد
البصري قال دعاني ابان بن ابي عياش قبل موته بنحو شهر
فقال لي اني رايت الليلة رويا اني لخليق ان اموت سريعا
واني رايتك الغداة ففرحت بك واني رايت الليلة سليم
ابن قيس الهلالي فقال لي يا ابان انك ميت في ايامك هذه
فاتق الله في وديعتي ولا تضيعها وف لي بما
ضمنت لي كتمانها فانك لا تضعها الا عند رجل من شيعة علي
بن ابي طالب صلوات الله عليه واله له دين وحسب فلما بصرت
بك الغداة فرحت برويتك وذكرت رويا ي ان سليم

۶. اول نسخهٔ دانشگاه تهران ۵۷۵ (شمارهٔ ۲۱)

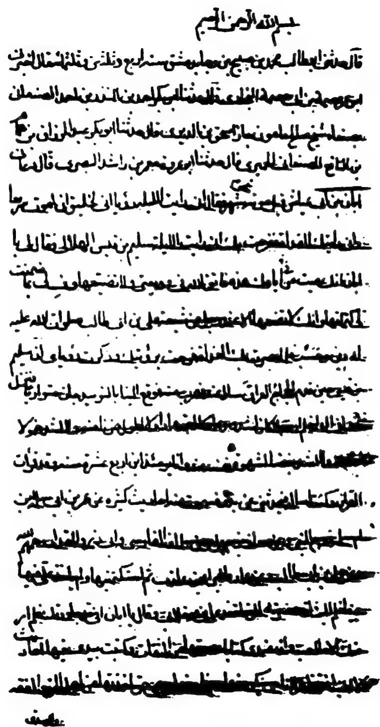
۵. اول نسخهٔ آستان قدس ۸۱۳۰ (شمارهٔ ۱۹)

۷. اول نسخهٔ دانشگاه تهران ۶۶۹ (شمارهٔ ۲۲)

۸. اول نسخهٔ دانشکدهٔ حقوق تهران ۱۷۸ ج (شمارهٔ ۲۴)



۹. اول نسخهٔ دانشگاه تهران ۲۲۰۰ (شمارهٔ ۲۵)



۱۰. اول نسخهٔ دانشگاه تهران ۶۸۰۸ (شمارهٔ ۲۶)

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

قال حدثني ابو طالب محمد بن صبيح بن رجا بدمشق سنة اربع وثلثين وثلثمائة قال
اخبرني ابو عمرو عصمة بن ابي عصمة البخاري قال حدثنا ابو بكر احمد بن المنذر بن احمد
الصنعاني بصنعا شيخ صالح مامون جار اسحاق بن ابراهيم الدبري قال حدثنا ابو
بكر عبد الرزاق بن همام بن نافع الصنعاني الحميري قال حدثنا ابو عروة معمر بن راشد
البصري قال دعاني ابان بن ابي عياش قبل موته بنحو شهر فقال لي اني رأيت الليلة
رويا اني لخليق ان اموت سريعا واني رايتك الغداة ففرحت بك اني رايت الليلة سليم
ابن قيس الهلالي فقال يا ابان انك ميت من ايامك هذه فاتق الله في وديعتي فلا تضيعها
وفِ لي بما ضمنت لي كتمانها ولا تضعها الا عند رجل من شيعة علي بن ابي طالب صلوات
الله عليه له دين وحسب فلما بصرت بك الغداة فرحت برويتك وذكرت رؤياي ان
سليم بن قيس حين قدم الحجاج العراق سأل عنه فهرب منه فوقع الينا بالنوبندجان
متواريا فنزل معنا في الدار فلم ار رجلا كان اشد اجلالا لنفسه ولا اشد اجتهادا ولا اطول حزنا
منه ولا اشد خمولا لنفسه ولا اشد بغضا لشهرة نفسه منه وانا يومئذ ابن اربع عشرة
سنة فقد قرأت القران وكنت اسأله فيحدثني عن بدر فسمعت منه احاديث كثيرة عن
عمر بن ابي سلمة ابن ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه وآله وعن معاذ بن جبل وعن
سلمان الفارسي وابي ذر والمقداد رحمهم الله وعن علي بن ابي طالب عليه السلام

۱۱. اول نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس (سنای سابق) ۶۵۲ (شمارهٔ ۲۸)

بسم الله الرحمن الرحيم
هذا ما وجد من فضائل كتاب سليم بن قيس الهلالي رحمه الله
من كتاب مختصر البصائر قال رواه عن ابان بن ابي عياش [illegible] قرا
جميعه على سيدنا علي بن الحسين عليهما السلام بحضور جماعة من
اعيان الصحابة منهم ابو الطفيل فاقره عليه مولانا زين العابدين
صلوات الله عليه وقال هذه احاديث صحيحة وقال ابان لقيت ابا
الطفيل بعد ذلك في منزله فحدثني في الرجعة عن اناس من اهل
بدر وعن سلمان والمقداد وابي بن كعب وقال ابو الطفيل فعرضت
هذا الذي سمعته منهم على علي بن ابي طالب صلوات الله عليه بالكوفة
فقال هذا علم خاص يسع الامة جهله ورد علمه الى الله ثم صدقني
بكل ما حدثوني وقرأ علي بذلك قرآنا كثيرا وفسره تفسيرا شافيا
حتى صرت ما انا بيوم القيامة اشد يقينا مني بالرجعة [illegible]

۱۲. اول نسخهٔ دانشکدهٔ حقوق تهران ۲۹ د (شمارهٔ ۳۵)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا ونبينا محمد وآله اجمعين وعن سليم قال اتيت ابن عباس في بيته وعنده رهط من الشيعة قال فذكر رسول الله ص وذكر موته فبكى قال يوم الاثنين وما يوم الاثنين الذي قبض فيه رسول الله ص وحوله اهل بيته واناس من اصحابه اذ قال ايتوني بكتف اكتب لكم فيه كتابا لن تضلوا بعدي ولن تختلفوا فمنعهم فرعون هذه الامة وقال ان رسول الله يهجر فغضب رسول الله ص ثم قال اني اراكم تخالفون وانا حي فترك الكتف ثم اقبل علينا فقال لولا ذلك الرجل لكتبت لكم كتابا لا يضل احد ولا يختلف اثنان فقال رجل لابن عباس ومن ذلك الرجل فقال مالي الى ذلك

۱۳. اول نسخهٔ کتابخانهٔ ملک تهران (شمارهٔ ۳۶)

۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

[۱/الف] مما سيوف منهم من يغفر له ويدخل الجنة بالاقرار والتوحيد (ومنهم) من يعذب في النار ثم يشفع له الملائكة والانبياء والمؤمنين فيخرجون من النار ويدخلون الجنة فيسمون فيها الجهنميون (ومنهم) اصحاب الاعراف وليست للموازين والحساب الا عليهم لان اولياء الله العارفين لله ولرسوله والحجة ... وشهداء على خلقه المقربين منهم المتبعين لهم يدخلون الجنة بغير حساب والمعاندين لهم المنكرين الكافرين الناصبين اعداء الله يدخلون النار بغير حساب. ولما نبي ... منهم حمل النفس وهم اصحاب الموازين والمقامة. قال قلت فرجت واوضحت لي وشفيت صدري فادع الله ان يجعلني لك وليا في الدنيا والآخرة قال اللهم اجعله منهم قال ثم اقبل علي فقال الا اعلمك سمعته من رسول الله علمه سلمان وابا ذر والمقداد؟ قلت بلى يا امير المؤمنين. قال قل كلما اصبحت وامسيت [۱/ب] اللهم ابعثني على الايمان بك والتصديق بمحمد رسولك والولاية لعلي بن ابي طالب والائتمام بالائمة من آل محمد فاني قد رضيت بذلك يا رب ثلاث مرات. قلت يا امير المؤمنين قد حدثني بذلك سلمان وابو ذر والمقداد فلم ادع ذلك منذ سمعته منهم. قال لا تدعه ما بقيت.

۱۴. اول نسخهٔ علامهٔ جلالی (شمارهٔ ۳۸)

صدقوني بكل ما حدثوني فيها وقرأ علي بذلك قراءة كثيرة

وفسروا تفسيراً شافياً حتى مرت ما أنا بيوم القيمة اشد تيقنا

مني الرجعة من كتاب الرجعة وهو كتاب مختصر سعد بن عبد الله

بن ابي خلف القمي رحمه الله تعالى [illegible] عن الصادق عليه السلام

انه قال من لم يكن عنده من شيعتنا ومحبينا كتاب سليم بن قيس

الهلالي فليس عنده من امرنا شيء ولا يعلم من اسبابنا شيئاً وهو

ابجد الشيعة وهو سر من اسرار [illegible]

نسخة اخرى [illegible] ابو سليم رحمه الله

بسم الله الرحمن الرحيم قال سليم

۱۵. آخر جزء اول از نسخهٔ سید مستنبط (شمارهٔ ۳۹)

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نثق

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا ونبينا محمد وآله اجمعين وعن سليم قال

[illegible]

۱۶. اول نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس ۵۳۶۶ (شمارهٔ ۴۱)

۱۷. اول نسخهٔ آستان قدس ۹۷۱۹ (شمارهٔ ۴۲)

۱۸. اول نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس ۷۶۹۹ (شمارهٔ ۴۴)

كتاب

سليم بن قيس الكوفي

الهلالي العامري الكوفي صاحب الامام امير المؤمنين

عليه السلام

المتوفى حدود سنة ۷۰

(من لم يكن عنده من شيعتنا ومحبينا
كتاب سليم بن قيس الهلالي فليس
عنده من امرنا شيء ولا يعلم من
اسبابنا شيئا وهو ابجد الشيعة وهو سر
من اسرار آل محمد صلى الله عليه
وآله وسلم .

الامام الصادق

عليه السلام

المطبعة الحيدرية في النجف الاشرف

۲۰. چاپ دوم کتاب سلیم در نجف

كتاب السقيفة

المعروف بكتاب سليم بن قيس الهلالي العامري الكوفي

صاحب الامام امير المؤمنين

عليه السلام

المتوفى حدود سنة ۷۰

(من لم يكن عنده من شيعتنا ومحبينا
كتاب سليم بن قيس الهلالي فليس
عنده من امرنا شيء ولا يعلم من
اسبابنا شيئاوهو أبجد الشيعة وهو سر
من اسرار آل محمد صلى الله عليه
واله وسلم

الامام الصادق

عليه السلام

۱۹. چاپ اول کتاب سلیم در نجف

كتاب

سُلَيم بن قيس الكوفي

للهلالي العامري صاحب الامام امير المؤمنين

عليه السلام

المتوفى حدود سنة ٩٠

« من لم يكن عنده من شيعتنا ومحبينا
كتاب سليم بن قيس الهلالي فليس
عنده من امرنا شيء ولا يعلم من
أسبابنا شيئاً وهو أبجد الشيعة وهو
سر من أسرار آل محمد صلى الله عليه
وآله وسلم »

الامام الصادق
عليه السلام

۲۱. چاپ سوم کتاب سلیم در نجف

كتاب

سُلَيم بن قيس العامري

من لم يكن عنده من شيعتنا ومحبينا
كتاب سليم بن قيس العامري
فليس عنده من أمرنا شيء وهو سر
من أسرار محمد صلى الله عليه وآله وسلم

مَنشورات

دار الفنون
بيروت

مكتبة الايمان
الشياح

لبنان

۲۲. چاپ چهارم کتاب سلیم در بیروت

كتاب

سليم بن قيس الهلالي عليه السلام

المتوفى حدود سنة ۹۰ للهجرة

تحقيق و تقديم

علاء الدين الموسوي

مؤسسة البعثة

۲۴. چاپ دوم کتاب سلیم در تهران با تحقیق سید موسوی

سليم بن قيس الهلالي

المتوفى حدود سنة ۹۰ للهجرة

تقديم وتحقيق

علاء الدين الموسوي

مؤسسة البعثة

۲۳. چاپ اول کتاب سلیم در بیروت با تحقیق سید موسوی

KITAB-E SOLAIM
IBN QAYS AL-HELALI
(The book of Solaim ibn Qays Al-helali)

d 76AH/678AD

VOLUME I

INTRODUCTION

The introduction consists of survey and research about the Book and its author

BY:

Mohammad Baqer Ansari

Printed & published by:

Nashr Alhadi

QOM - IRAN

By:Sheikh Abusadeq Solaim ibn Qays Al-helali Al-ameri Al-kufi

كتاب سليم بن قيس الهلالي

الجزء الأول

دراسة حول الكتاب ومؤلفه

تحقيق

نشر الهادي

۲۵ و ۲۶. چاپ اول سه جلدی کتاب سلیم در قم ۱۴۱۵

منتخب
کتاب سلیم
بن قیس

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد واله الطاهرین
اما بعد فیقول احقر العبید ابن عبدالله عبدالحمید ان
فی انتخاب کتاب سلیم بن قیس الهلالی نفعا کثیرا فها انا اکتب ما استفاد
کتبه منه مع الاشارة الی مواضع السقط بالبیان قال الحال ان ذکر
بسم الله الرحمن الرحیم قال حدثنی ابو طالب محمد بن صبیح بن رجاء بدمشق
سنة اربع وثلثین وثلثمائة قال اخبرنی ابو عمرو عصمة بن ابی عصمة البخاری
قال حدثنا ابو بکر احمد بن المنذر بن احمد الصنعانی بصنعاء شیخ صالح
مامون جار اسحق بن ابراهیم الدبری قال حدثنا ابو بکر عبدالرزاق
بن همام بن نافع الصنعانی الحمیری قال حدثنا ابو عروة معمر بن راشد البصری

۲۷. چاپ منتخب کتاب سلیم

تهذیب و ترجمہ اردو

کتاب سُلیم بن قیس کوفی

متوفی حدود ۹۰ھ

از

مولانا ملک محمد شریف صاحب قبلہ شاہ سیوی ملتان

ناشر

مکتبۃ المساجد ۸۵ شمس آباد کالونی ملتان

[illegible] چار روپے صرف — بار اول تعداد ایک ہزار — [illegible]

۲۸. چاپ ترجمۀ اردوی کتاب سلیم

بخش دوازدهم

روش تحقیق و ترجمهٔ کتاب سلیم

- مقابلهٔ نسخه‌ها و تنظیم متن
- پاورقی‌ها و محتوای آن
- عنوان احادیث
- مدارک احادیث

تـنظیم مـتن عـربیِ کـتاب سـلیم و پـاورقی‌ها و اسـتخراج مـدارک احـادیث و آماده سازی فهرست‌ها، طی مراحلی انجام گرفته که در این بخش با اشاره به کـیفیت انعکاس آن در ترجمهٔ حاضر، توضیح داده می‌شود.

مقابلهٔ نسخه‌ها و تنظیم متن

از میان ۲۹ نسخهٔ خطی موجود از کتاب سلیم، چهارده نسخه برای مقابله انتخاب شد که هر یک از آنها دارای جهات ترجیحی از لحاظ قدمت و صحت و امور فنی دیگر بوده است.

نسخه‌هایی که انتخاب شده‌اند، طبق شماره گذاری در این ترجمه از این قرار است:

از نوع «الف» دو نسخه: ۵، ۶.
از نوع «ب» شش نسخه: ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۶.
از نوع «ج» پنج نسخه: ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹.
از نوع «د» یک نسخه: ۶۱.

متن این چهارده نسخه با یکدیگر مقابله شد و موارد اختلاف آنها در یک نسخهٔ دست نویس ثبت گردید. سپس متن عربی صحیح و کامل کتاب از بین آنها استخراج گردید و اختلاف نسخه‌ها در پاورقی‌ها درج شد. البته در مواردی به نسخه‌های دیگر هم مراجعه شد و از آنها نیز برای رفع کامل مشکلات متن کمک گرفته شد. ترجمهٔ فارسی حاضر از روی این متن مقابله شده انجام گرفته است.

پاورقی‌ها و محتوای آن

در پاورقی‌های متن کتاب، مطالب از چند موضوع خارج نیست:

۱. بیان کیفیت اختلاف نسخه‌ها از نظر زیاده و نقیصه و اختلاف عبارات و کلمات که در ترجمهٔ فارسی فقط مواردی که اختلاف نسخه دارای معنای تازه‌ای باشد در پاورقی آورده می‌شود. در اشاره به نسخه‌ها هم بجای ذکر هر یک از ۱۴ نسخه، فقط به انواع چهارگانهٔ **«الف»**، **«ب»**، **«ج»** و **«د»** اشاره خواهد شد.

۲. ذکر عین عبارات از مدارکی که حدیث سلیم را نقل کرده‌اند و حامل اضافه یا تغییری است که معنای تازه‌ای در بردارد.

۳. آدرس آیات قرآنیِ موجود در متن.

۴. شرح و توضیح جملاتی که نوعی ابهام در الفاظ یا معانی آن وجود دارد.

۵. معرفی بعضی اشخاص که نامشان در متن آمده و شناخت آنان لازم است.

۶. توضیحات لازم در موارد سؤال انگیز.

۷. از آنجا که قطعه‌های تاریخی بسیاری در متن کتاب به صورت اشاره آمده، آن موارد مورد تحقیق قرار گرفت و با استفاده از مدارک معتبر تفصیل آنها در پاورقی‌ها آورده شد. در این موارد، از زحماتِ دو عالم بزرگ علامهٔ مجلسی و علامهٔ امینی در دو کتاب گرانقدر **بحارالانوار** و **الغدیر** حداکثر استفاده شده است.

عنوان احادیث

در ابتدای هر حدیث، عنوانی در چند سطر با عرض کمتر قرار داده شد که شامل دو مطلب است:

۱. شمارهٔ حدیث، که از ۱ تا ۴۸ مربوط به قسمت اصلی کتاب است و بین همهٔ نسخه‌ها مشترک است، و از ۴۹ تا ۷۰ مربوط به احادیث نوع «ج» است، و از ۷۱ تا ۹۹ احادیثی است که از کتب و مدارک حدیثی استخراج شده و به عنوان مستدرک آورده شده است.

۲. فهرستی از عنوان‌های اصلی و فرعی هر حدیث، که برای اطـلاع از مـحتوای حدیث در اول آن ذکر شده است. برای سهولت در مطالعه و درک عمیق‌تر مـطالب، متن هر حدیث نیز به چند قسمت جداگانه تقسیم شده و برای هر قسمت عـنوانـی حاکی از مطالب آن قرار داده شد.

مدارک احادیث

از آنجا که کتاب سلیم به عـنوان اولیـن مـدرک اسـلامی مـطرح است، اسـتخراج احادیث آن از مدارک بمعنای یافتن مدارکی است که مـؤلفین آنـها بـه کـتاب سـلیم به عنوان یک مدرک استناد کرده‌اند. در نتیجه جمع‌آوری این مدارک چـند فـایده در برخواهد داشت:

۱. شناخت کسانی که به سلیم و احادیث او اعتماد کرده‌اند.
۲. روشن شدن توجه علما و محدثین به سلیم و کتاب او و احادیثش.
۳. محکم شدن اصل کتاب با ذکر کسانی که به نسخه‌های آن مراجعه کرده‌اند.

در استخراج احادیث کتاب از مدارک اسلامی سه مرحله انجام شده که در آخر هر حدیث منعکس است:

۱. استخراج مواردی که مستقیماً از نسخهٔ کتاب سلیم نقل کرده‌اند.
۲. استخراج مواردی که با سند متصل به سلیم بدون تصریح به کتابش نقل کرده‌اند.
۳. استخراج احادیث سلیم از مواردی که از غیر سلیم نقل شده، تا مؤیدی بـرای کتاب باشد.

با این امید که ترجمهٔ حاضر گامی دیگر در راه احیای کتاب سلیم به عنوان اولیـن میراث علمی شیعه به حساب آید و برای فارسی زبانان مایهٔ آگاهی بیشتر از تاریخ و معارف تشیع باشد.

به استقبال کتاب سلیم

خوانندهٔ گرامی

اینک **الفبای شیعهٔ اثناعشری و سری از اسرارآل محمد** ﷺ را پیش روداریم.

این نوشتارِ سلیم است که با همهٔ وجود خود در راه تألیف آن فداکاری کرده، و این امانتی است که نسل‌های گذشته طی ۱۴ قرن در حفظ آن کوشیده‌اند تا امروز که در اختیار ما قرار گرفته است.

اکنون با توجهی عمیق به استقبال کتابی می‌رویم که در زمان امیرالمؤمنین ؑ تألیف شده و ائمه ؑ آن را تأیید کرده‌اند، و با نگاهی ژرف به اولین کتاب در تاریخ و معارف اسلام آن را مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

کتابی که در زمانی بس پیچیده و ظلمانی، با رویارویی حکومت‌های غاصب و مانعین از تألیف و تدوین، به رشتهٔ تحریر درآمده است.

این کتاب گزارشی است از:
فتنه‌های ۲۴ ساعت آخر عمر پیامبر ﷺ.
پایه‌های انحرافی که در سقیفه - پایهٔ ضلالت و تحریف - بنیان گذاری شد.

آنچه در ۷۵ روز اول پس رحلت پیامبر ﷺ رخ داد و به **شهادت سیدة نساء العالمین و فرزندش محسن** ؏ انجامید.

تاریخ ۲۵ سالهٔ غصب خلافت.
امتحان‌های پنج سالهٔ امت در حکومت امیرالمؤمنین ؏.
اقدامات خصمانهٔ معاویه طی ۱۵ سال حکومت ظالمانهٔ او.

کتابی که گویای وصایای پیامبر اکرم ﷺ دربارهٔ اهل بیت ؏ است، و از برخوردهای پیامبر ﷺ با منافقین و مقابلهٔ آنان با حضرتش گزارش می‌دهد.

این کتاب بیانگر ظلمی است که بر امامان شیعه رفته، و نشانگر آن است که مذهب الهی شیعه چه قربانیانی در راه حفظ مفاهیم اصیل اسلام داده، و چه شهدا و مظلومین والامقامی در راه مقابله با بدعت‌ها و تحریف‌ها تقدیم کرده است.

باشد که با **قدرشناسی از زحمات یکهزار و چهارصد سالهٔ امانتدارانِ شیعه**، در شمارِ محافظین ودایع تشیع باشیم، و برای رسیدن به مبانیِ صحیح اعتقادی این کتاب را مورد مطالعه قرار دهیم، و بدین وسیله در راه **احیای امر اهل بیت** ؏ انجام وظیفه نموده باشیم.

کتاب سُلَیم بن قَیس هِلالی

کتاب سلیم شامل ۹۹ حدیث است که در سه بخش تنظیم شده است:

بخش اول: متن کتاب سلیم

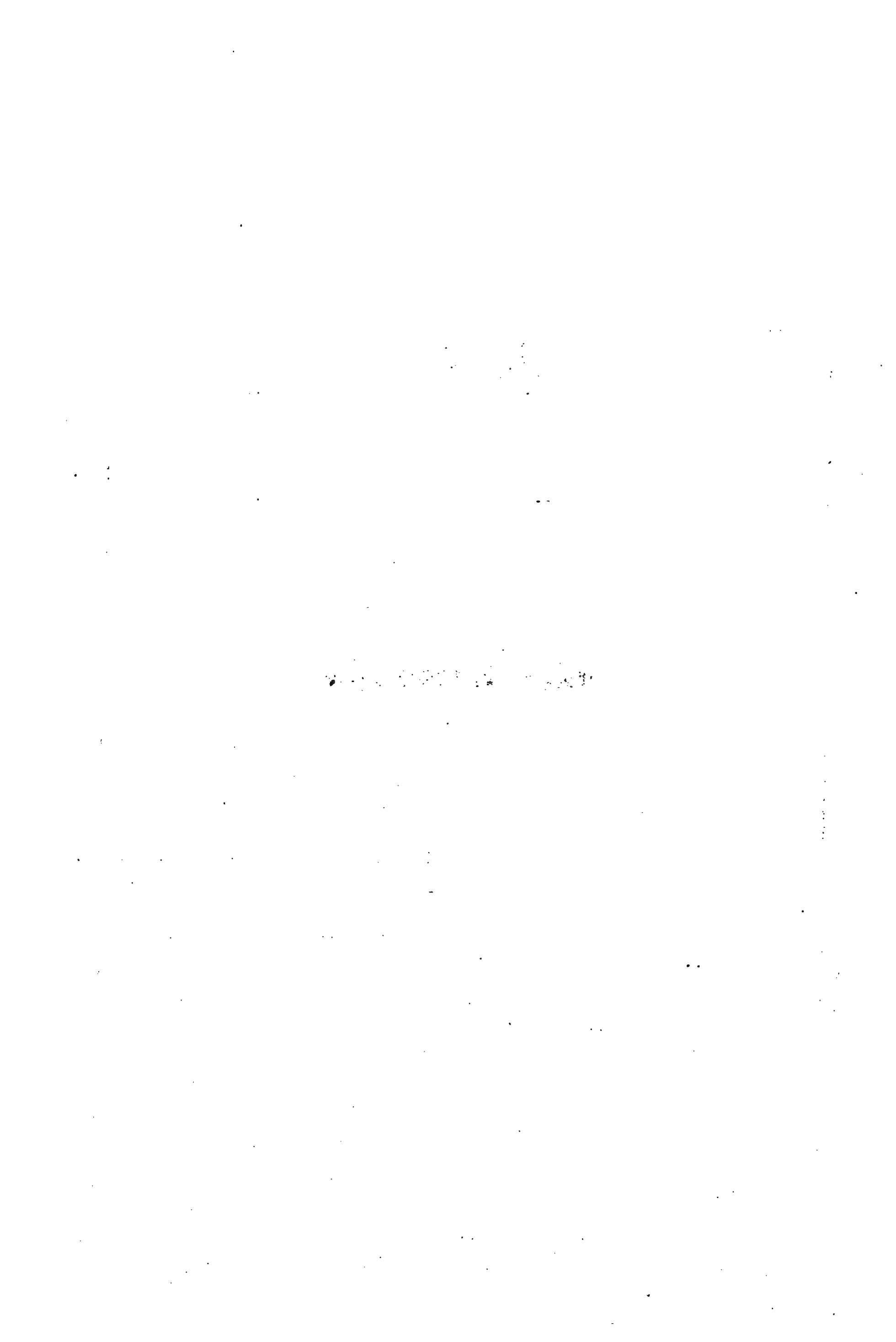
بخش دوم: تتمهٔ کتاب سلیم

بخش سوم: مستدرکات احادیث سلیم

بخش اول

متن کتاب سُلیم

در این بخش ۴۸ حدیث که انواع چهارگانهٔ نسخه‌های کتاب سلیم (الف، ب، ج، د) در آن مشترکند از شمارهٔ ۱ تا ۴۸ ذکر می‌شود.



سرآغاز کتاب سلیم

۱. **اسناد کتاب سلیم:** چهار سند تا شیخ طوسی، و چهار سند از شیخ طوسی تا سلیم بن قیس.
۲. **تاریخچهٔ کتاب سلیم:** ارتباط ابان بن ابی‌عیّاش و ابن اذینة در مورد کتاب سلیم، ارتباط سلیم و ابان، قرائت و تحویل کتاب بین سلیم و ابان. تأیید کتاب از سوی حسن بصری، تأیید کتاب از جانب امام زین العابدین علیه السلام و دو نفر از صحابه، دفاع امام زین العابدین علیه السلام از کتاب سلیم، ملاقات ابان با ابوالطفیل دربارهٔ رجعت و حوض کوثر و دابّة الارض و اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام و ولایت اهل بیت علیهم السلام، قرائت و تحویل کتاب بین ابان و ابن اذینه.

بسم الله الرحمٰن الرحیم

و صلّی الله علی محمّد و آله الطیّبین المنتخبین.

۱

اسناد کتاب[۱]

چهار سند تا شیخ طوسی[۲]

* رئیس عفیف ابوالبقاء هبة الله بن نما بن علی بن حمدون رحمه الله، به صورت قرائت بر او[۳] در خانه‌اش در شهر حلّه، در جمادی الاولی سال پانصد و شصت و پنج هجری به

---

۱. در اسناد کتاب اصطلاحات رجالی از قبیل «قرائةً علیه» و «أخْبَرَنی» و «حَدَّثنی» و نیز القاب مخصوص افراد مختصراً توضیح داده می‌شود، و برای توضیح بیشتر باید به کتب رجال و درایه مراجعه شود.

۲. کتاب سلیم چهار سند تا شیخ طوسی در متن دارد که با علامت * از یکدیگر جدا شده است.

۳. کلمهٔ «قرائةً علیه» که به صورت فوق ترجمه شده بدان معنی است که روایت کننده استماع می‌کند و

من خبر داد و گفت: شیخ امین عالم ابوعبدالله حسین بن احمد بن طحال مقدادی مجاور (ساکن کربلا) به صورت قرائت بر او در حرم امیرالمؤمنین ﷺ، در سال پانصد و بیست برایم حدیث کرد و گفت: شیخ مفید (ثانی)[1] ابوعلی حسن بن محمد طوسی ﷺ در رجب سال چهارصد و نود برایم حدیث نمود.

* شیخ فقیه ابوعبدالله حسن بن هبة الله بن رطبة از شیخ ابوعلی مفید (ثانی) از پدرش (شیخ طوسی)، در ضمن آنچه در حرم حضرت سبط شهید ابی‌عبدالله حسین بن علی ﷺ بر او قرائت می‌شد و من استماع می‌نمودم، در محرم سال پانصد و شصت به من خبر داد.

* شیخ مُقری[2] ابوعبدالله محمد بن کال، به نقل از شریف جلیل نظام الشرف ابوالحسن عریضی، به نقل از ابن شهریار خازن، به نقل از شیخ ابوجعفر طوسی به من خبر داد.

* شیخ فقیه ابوعبدالله محمد بن علی بن شهرآشوب، به صورت قرائت بر او در شهر حلّه، در ماه‌های سال پانصد و شصت و هفت، به نقل از جدّش شهرآشوب، به نقل از شیخ سعید ابوجعفر محمد بن حسن طوسی ﷺ به من خبر داد.

چهار سند از شیخ طوسی تا سُلیم

شیخ طوسی می‌گوید: ابن ابی‌جید از محمد بن حسن بن احمد بن ولید از[3] محمد بن ابی‌القاسم ملقب به ماجیلویه از محمد بن علی صیرفی از حماد بن عیسی از ابان بن ابی‌عیّاش از **سلیم بن قیس هلالی** برایم حدیث نمود.

← راوی از او حدیث را برایش می‌خواند تا او صحت نسبت را تأیید کند.

۱. مراد از شیخ مفید در اینجا فرزند شیخ طوسی است که به «مفید دوم» معروف است.

۲. مقری یعنی قرائت کنندهٔ حدیث بر روایت کنندهٔ آن تا او مطالب آن را تصدیق کند.

۳. در بعضی نسخ به جای «از»، حرف «و» به کار رفته است.

همچنین را وی می‌گوید: شیخ ابوجعفر طوسی گفت: ابوعبدالله حسین بن عبیدالله غضائری به ما خبر داد و گفت: ابومحمد هارون بن موسی بن احمد تلعکبری رحمه الله به ما خبر داد و گفت: ابوعلی بن همام بن سهیل به ما خبر داد و گفت: عبدالله بن جعفر حِمَیری از یعقوب بن یزید و محمد بن حسین بن ابی‌الخطاب و احمد بن محمد بن عیسی، به نقل از محمد بن ابی‌عمیر از عمر بن اُذینه از ابان بن ابی‌عیّاش از **سلیم بن قیس هلالی** به من خبر داد.[1]

۲

تاریخچهٔ کتاب سلیم

ارتباط ابان بن ابی‌عیّاش و ابن اذینه در مورد کتاب سلیم

عمر بن اذینه می‌گوید: ابان بن ابی‌عیّاش حدود یک ماه قبل از وفاتش مرا فراخواند و گفت: من دیشب در خواب دیدم که به زودی از دنیا می‌روم. امروز صبح‌دیدم و از ملاقات تو مسرور شدم. من دیشب سلیم بن قیس هلالی را در خواب دیدم و به من گفت: «**ای ابان، تو در این روزها از دنیا می‌روی. دربارهٔ امانت من**[2] **از خدا**

---

۱. اسنادی که تا اینجا ذکر شد در آغاز نسخه‌های نوع «الف» موجود است. در اوّل نسخه‌های نوع «ب» سند دیگری نیز هست که متن آن چنین است: «ابوطالب محمد بن صبیح بن رجاء در دمشق به سال سیصد و سی و چهار به من خبر داد و گفت: ابوعمرو عصمة بن ابی‌عصمة بخاری به من خبر داد و گفت: ابوبکر احمد بن منذر صنعانی ـ که شیخ صالح و مورد وثوق و همسایهٔ اسحاق بن ابراهیم دَبری است ـ در شهر صنعا به ما خبر داد و گفت: ابوبکر عبدالزراق بن همام بن نافع صنعانی حمیری به ما خبر داد و گفت: ابوعروة معمر بن راشد بصری به ما خبر داد و گفت: ابان بن ابی‌عیّاش مرا فراخواند و...» و ظاهراً در این سند هم ابن اُذَینة باید بین معمر و ابان واسطه باشد.

در اول نسخه‌های نوع «د» سند دیگری است که متن آن چنین است: «حسن بن ابی‌یعقوب دینوری به ما خبر داد و گفت: ابراهیم بن عمر یمانی به ما خبر داد و گفت: عمویم عبدالزراق بن همام صنعانی از پدرش از ابان بن ابی‌عیّاش به ما خبر داد».

۲. منظور از امانت همان کتاب سلیم است که به ابان سپرده بود.

بترس و آن را ضایع مگردان و به آنچه دربارهٔ کتمان آن با من عهد بسته‌ای وفا کن، و آن را جز نزد مردی از شیعیان علی بن ابی‌طالب ﷺ که دارای دین و آبرو باشد مسپار». صبح که با تو ملاقات کردم از دیدار تو مسرور شدم و رؤیای خود دربارهٔ سلیم بن قیس را برایت گفتم.

ارتباط سلیم و ابان

ابان می‌گوید: هنگامی که حجّاج وارد عراق شد[۱] سراغ سلیم بن قیس را گرفت. سلیم از شرّ او فرار کرد تا در نوبندجان[۲] مخفیانه بر ما وارد شد و در خانهٔ ما اقامت کرد.

من کسی را ندیده بودم که همچون او به خود ارزش قائل بوده و جِدّی باشد، و همچون او صاحب حزنی طولانی و سخت گوشه‌گیر و از شهرت خود گریزان باشد. من در آن روز چهارده سال داشتم و قرآن را خوانده بودم.

من از سلیم سؤال می‌کردم، و او به نقل از اهل بدر برایم حدیث می‌گفت. از او احادیث زیادی به نقل از عمر بن ابی‌سلمة بن ام‌سلمه همسر پیامبر ﷺ و به نقل از معاذ بن جبل و سلمان فارسی و علی بن ابی‌طالب ﷺ و ابوذر و مقداد و عمار و براء بن عازب شنیدم. او از من خواست که آن احادیث را کتمان کنم[۳] ولی در این باره از من قَسَم (و پیمانی) نگرفت.

قرائت و تحویل کتاب بین سلیم و ابان

ابان می‌گوید: مدت کمی با او بودم که مرگش فرا رسید. مرا فراخواند و با من

---

۱. حجاج بن یوسف در سال ۷۵ هجری از طرف عبدالملک بن مروان به حکومت عراق منصوب شد.
۲. «نوبندجان» شهر بزرگ و سرسبزی در سرزمین فارس بوده است که به نام «نوبنجان» هم خوانده می‌شده است. از این شهر اکنون روستای کوچکی بین شهر شیراز و فسا باقی مانده که «نوبندگان» خوانده می‌شود. به معجم البلدان: ج ۵ ص ۳۰۲ نزهة القلوب: ص ۱۲۸، آثار عجم: ص ۹۰، ۳۰۴ مراجعه شود.
۳. «الف»: من آن احادیث را کتمان کردم در حالی که در این باره...

خلوت نمود و گفت: ای ابان، من با تو همنشینی کردم و از تو جز آنچه دوست داشتم ندیدم. نزد من نوشته‌هایی است که از موثّقین شنیده‌ام و به دست خود نوشته‌ام. در آنها احادیثی است که دوست ندارم برای مردم ظاهر شود، زیرا مردم آنها را انکار می‌کنند و به نظرشان بزرگ می‌آید در حالی که آنها حق است و از اهل حق و فقه و صدق و نیکی، از علی بن ابی‌طالب ﷺ و سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود گرفته‌ام. هیچیک از احادیث آن را از یکی نپرسیده‌ام مگر آنکه دربارهٔ آن از دیگری هم پرسیده‌ام تا همگی بر صحّت آن متفّق شده‌اند، و من هم در آن حدیث پیرو آنان شده‌ام، و نیز مطالب دیگری که بعداً از غیر آنان از اهل حق شنیده‌ام.

هنگامی که مریض شدم تصمیم گرفتم این نوشته‌ها را بسوزانم، ولی از این اقدام خودداری کردم و متوجه خطا بودن آن شدم.

اگر می‌توانی با من عهد و پیمان الهی قرار ده که تا من زنده هستم آن نوشته‌ها را به هیچکس خبرندهی، و بعد از مرگ من از آنها برای کسی نقل نکنی مگر کسی که مانند خود به او اطمینان داشته باشی، و اگر برایت اتفاقی پیش آمد آنها را نزد کسی از شیعیان علی بن ابی‌طالب ﷺ که به او اطمینان داشته باشی و دارای دین و آبرو باشد بسپاری.

ابان می‌گوید: من این شرایط را برایش متعهد شدم. او هم نوشته‌ها را به من تحویل داد و همهٔ آنها را برایم خواند. سلیم بعد از تحویل کتاب مدت زیادی زنده نماند و از دنیا رفت. خدا او را رحمت کند.

تأیید کتاب از سوی حسن بصری

ابان می‌گوید: بعد از سلیم در آن نوشته‌ها نظر کردم و به مطالب آن اطمینان پیدا کردم. ولی مطالب آن بزرگ به نظرم آمد و مشکل جلوه کرد، زیرا در آنها هلاکت همهٔ امّت محمد ﷺ از مهاجرین و انصار و تابعین، جز علی بن ابی‌طالب ﷺ و اهل بیت او و شیعیانش بود.

بعد از ورود به بصره اوّل کسی که ملاقات کردم حسن بن ابی‌الحسن بصری بود که در آن روز خود را از شرّ حجاج پنهان کرده بود. حسن بصری در آن ایـام از شـیعیان علی بن ابی‌طالب ﷺ و از مفرطین آنها به حساب می‌آمد، و از اینکه در جـنگ جَـمَل یاریِ آن حضرت و جنگ به همراه او از دستش رفته بود اظـهار پشـیمانی مـی‌کرد و حسرت می‌خورد.[۱]

در قسمت شرقی خانهٔ ابی‌خلیفه حجّاج بن ابی‌عتاب دیلمی[۲] با او خلوت کردم و نوشته‌های سلیم را به وی نشان دادم.[۳] او گریه کرد و گفت: «**در احـادیث ایـن کـتاب چیزی جز حق نیست، که از موثّقین شیعیان علی بن ابی‌طالب ﷺ و غیر ایشان شنیده‌ام**».

تأیید کتاب از سوی امام زین العابدین ﷺ و دو نفر از صحابه

ابان می‌گوید: همان سال به سفر حج رفتم و خدمت **امام زین العابدین حضرت علی بن الحسین** ﷺ وارد شدم. **ابوالطفیل عامر بن واثـله** صـحابی پـیامبر ﷺ ـ کـه از بـهترین اصحاب علی ﷺ نیز بود ـ نزد حضرت حضور داشت. هـمچنین **عـمر بـن ابـی‌سلمة** فرزند امّ سلمه همسر پیامبر ﷺ را نزد آن حضرت ملاقات کردم.

همهٔ نوشته‌های سلیم را در طول سه روز ـ هر روز تا شب ـ بر امام زین العابدین ﷺ و ابن ابی‌سلمه و ابوالطفیل عـرضه کـردم. هـر روز صـبح آن دو نـزد امـام سـجاد ﷺ می‌آمدند، و در طول سه روز کتاب (سلیم) را برای آن حضرت قرائت می‌کردند.[۴]

حضرت به من فرمود: «**سلیم راست گفته است، خدا او را رحمت کند، اینها احادیث ما است که همهٔ آنها نزد ما شناخته شده است**».[۵]

---

۱. حسن بصری بدون شک از دشمنان امیرالمؤمنین ﷺ است، و ابان هم با کلمهٔ «در آن روز» و «در آن ایام» به نفاق او اشاره می‌کند. دربارهٔ احوال حسن بصری به بحار الانوار: ج ۲ ص ۶۴ و ج ۴۲ ص ۱۴۱ مراجعه شود.

۲. حجاج دیلمی همان کسی است که حسن بصری در خانهٔ او پنهان شده بود.

۳. «ب»: برای او خواندم.

۴. «ب»: من (یعنی ابان) کتاب را بر آنان قرائت کردم. آنها به من گفتند: ....

۵. «ب» خ ل: که همهٔ ما آنها را می‌شناسیم. «د»: همه آنها نزد مَن شناخته شده است.

ابوالطفیل و عمر بن ابی‌سلمه هم گفتند: **«در آن حدیثی نیست مگر اینکه از علی ﷺ و از سلمان و ابوذر و مقداد شنیده‌ایم».**

دفاع امام زین العابدین ﷺ از کتاب سلیم

ابان می‌گوید: به امام زین العابدین ﷺ عرض کردم: فدایت گردم، از بعضی مطالب آن سینه‌ام تنگ می‌شود[۱]، زیرا در آن هلاکت همهٔ اُمّت محمد ﷺ از مهاجرین و انصار و تابعین، به جز شما اهل‌بیت و شیعیانتان است.

امام ﷺ فرمود: ای برادر عبدالقیس[۲]، آیا این حدیث به تو نرسیده است که پیامبر ﷺ فرمود: **«مَثَل اهل بیت من در امّتم مَثَل کشتی نوح در قوم اوست که هرکس به آن سوار شد نجات یافت و هرکس خود را به آن نرساند غرق شد، و مَثَل «باب حطّه»[۳] در بنی اسرائیل است»؟**

عرض کردم: بلی. فرمود: چه کسی آن را برایت نقل کرده است؟ عرض کردم: آن را از بیش از صد نفر از فقها شنیده‌ام. فرمود: از چه کسی؟ عرض کردم: از حنش بن معتمر، و او می‌گفت از ابوذر شنیده در حالی که حلقهٔ در کعبه را گرفته و با صدای بلند آن را می‌گفته و از پیامبر ﷺ نقل می‌نموده است.

---

۱. کنایه از اینکه تحملش برایم مشکل است.

۲. خطاب به ابان است که خود را در بصره از طایفه بنی عبدالقیس قرار داد.

۳. «باب حطّه» در بنی اسرائیل نشانهٔ خضوع آنان در مقابل فرامین الهی بود که می‌بایست به حالت سجده از آن در عبور می‌کردند و بدین وسیله تواضع خود را نشان می‌دادند. در اینجا هم اهل بیت ﷺ به باب حطه تشبیه شده‌اند که مردم با خضوع در برابر آنان در مقابل خدا خضوع می‌نمایند. در اثبات الهداة: ج ۱ ص ۶۱۸ ح ۶۵۷ حدیثی از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که فرمود: مثل اهل بیت من در میان شما مثل باب حطه در بنی‌اسرائیل است، که هر کس از آن داخل شود گناهانش آمرزیده می‌شود و از طرف خداوند مستحق عطای بیشتر می‌گردد چنانکه خداوند عزوجل می‌فرماید: «اُدخُلوا البابَ سُجَّداً و قولوا حِطَّةٌ نَغفِر لَکُم خَطایاکُم و سَنَزیدُ المُحسِنینَ» از آن در به حالت سجده وارد شوید و بگویید: «گناهان ما ریخته باد» تا گناهان شما را بیامرزیم، و به احسان کنندگان عطای بیشتری خواهیم داد. در مورد باب حطّه به بحار الانوار ج ۱۳ ص ۱۸۵ ـ ۱۸۰ مراجعه شود.

فرمود: دیگر از چه کسی؟ عرض کردم: از حسن بن ابی‌الحسن بـصری کـه او از ابوذر و مقداد بن اسود کندی و از علی بن ابی‌طالب ؑ شنیده بود.

فرمود: دیگر از چه کسی؟ عرض کردم: از سعید بن مسیّب و علقمة بـن قـیس و ابوظبیان جنبی و عبدالرحمان بن ابی‌لیلی که همهٔ اینان در حج بودند و خبر دادند که از ابوذر شنیده‌اند.[۱]

ابوالطفیل و ابن ابی‌سلمة گفتند: «به خدا قسم ما هم از ابوذر شنیدیم، و از علی بن ابی‌طالب ؑ و مقداد و سلمان نیز شنیدیم». سپس عمر بن ابی‌سلمة رو کرد و گـفت: «به خدا قسم، این حدیث را از کسی شنیده‌ام کـه از هـمهٔ ایـن افـراد بـالاتر است: از پیامبر ﷺ شنیدم، دو گوشم شنید و قلبم آن را در خود جای داد».

امام زین العابدین ؑ رو به من کرد و فرمود: آیا این حـدیث بـه تـنهایی، آنـچه از احادیثِ (کتاب سلیم) تو را نگران کرده بـود و بـر سینه‌ات سـنگینی مـی‌کرد[۲] حـل نمی‌کند؟ ای برادر عبدالقیس از خدا بترس، اگر مطلبی برایت روشن شد آن را بپذیر و گرنه سکوت کن تا سلامت بمانی و علم آن را به خدا واگذار کن، چرا که در وسعتی بیش از فاصلهٔ آسمان و زمین قرار داری.[۳]

ابان می‌گوید: اینجا بود که از آن حضرت دربارهٔ آنچه ندانستنش برایم جایز بود و آنچه ندانستن آن برایم جایز نبود سؤال کردم، و حضرت هـم جـواب‌هـایی بـه مـن فرمودند.

---

۱. «د»: عرض کردم: از سعید بن مسیّب و علقمة بن قیس و ابوظبیان جنبی و ابووائـل کـه از ابـوذر شـنیده بودند، و نیز از عبدالرحمان بن ابی‌لیلی و عاصم بن ضمرة و هبیرة بن مریم که از علی ؑ نقل کردند.

۲. عبارت «عَظُمَ فی صَدْرِکَ» را می‌توان به «در سینه‌ات بزرگ جلوه می‌کرد» نیز معنی کرد.

۳. یعنی اگر مطلبی برایت روشن نشد آن را انکار مکن که خداوند در ایـن بـاره بـه بـندگانش وسـعت داده است. عبارت «فَإِنَّکَ فی أَوسَع مِمّا بَینَ السَّماءِ وَ الأَرضِ» یعنی «تو در مطلبی وسیعتر از فاصلهٔ آسمان و زمین قرار گرفته‌ای»، یعنی مطلب بالاتر از سطح فکر بشر است و درک جوانب مختلف آن مشکل است.

ملاقات ابان با ابوالطفیل

ابان می‌گوید: بعد از آن ابوالطفیل را در منزلش ملاقات کردم. او دربارهٔ «رجعت»[۱] از عده‌ای از اهل بدر و از سلمان و ابوذر و مقداد و ابی‌بن کعب برایم مطالبی نقل کرد.

ابوالطفیل گفت: مطالبی را که از اینان شنیده بودم در کوفه خدمت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام عرضه کردم. آن حضرت به من فرمود: «این علم خاصّی است که امت در جهل به آن و ردّ علمش به خداوند تعالی وسعت دارند».[۲] سپس حضرت آنچه آنان به من خبر داده بودند تأیید فرمود و در این باره آیات بسیاری از قرآن برایم خواند و آنها را تفسیر کاملی فرمود، به طوری که یقین من به روز قیامت قوی‌تر از یقینم به رجعت نبود.

ابوالطفیل می‌گوید: از جملهٔ آنچه گفتم این بود که: یا امیرالمؤمنین دربارهٔ حوض پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به من خبر بده که آیا در دنیا است یا آخرت؟ فرمود: البته در دنیا است.[۳]

عرض کردم: چه کسی (نااهلان) را از آن کنار می‌زند؟ فرمود: من با همین دستم. دوستانم به آن وارد می‌شوند و دشمنانم از آن باز گردانیده می‌شوند.[۴]

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، قول خداوند تعالی «**وَ اِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ اَخْرَجْنا لَهُم دابَّةً مِنْ الْاَرْضِ تُكَلِّمُهُم ...**»[۵]، «هنگامی که گفته‌ها بر آنان عملی شود برایشان از

---

۱. منظور از «رجعت» اجمالاً این است که معصومین علیهم‌السلام یک بار دیگر به دنیا باز می‌گردند و برنامه‌هایی خواهند داشت. برای توضیح بیشتر به بحار الانوار ج ۵۳ ص ۳۹ ب ۲۹ مراجعه شود.

۲. یعنی امت حق دارند دربارهٔ رجعت، مسئله را به خدا واگذار کنند و آن را اجمالاً قبول نمایند.

۳. ظاهراً به قرینهٔ کلمهٔ «بل» که به صورت «البته» ترجمه شده، منظور حضرت این است که مقدمهٔ رسیدن به حوض کوثر در دنیا است که محبت محمد و آل محمد علیهم‌السلام و ولایتشان و بغض دشمنانشان می‌باشد چنان‌که از احادیث بسیاری استفاده می‌شود، ولی اصل حوض کوثر بدون شک در آخرت خواهد بود. به بحار الانوار: ج ۸ ص ۱۶ باب ۲۰ مراجعه شود.

۴. «الف» خ ل: دوستانم را برآن وارد می‌کنم و دشمنانم را از آن برمی‌گردانم.

۵. سوره نمل: آیهٔ ۸۲.

زمین جنبنده‌ای بیرون می‌آوریم که با آنان سخن مـی‌گوید...»، مـنظور از «جـنبنده» چیست؟ فرمود: ای ابوالطفیل، از این سؤال درگذر. عرض کردم: یـا امیرالمـؤمنین فدایت گردم، آن را به من خبر بده. فرمود: آن جنبنده‌ای است که غذا مـی‌خورد و در بازارها راه می‌رود و با زنان ازدواج می‌کند.

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، او کیست. فرمود: او قوام زمین است کـه زمـین بـه وجود او آرامش یافته است. عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، او کیست؟ فرمود: صدیّق این امت و فاروق و رئیس و سردستهٔ آنان[1] است.

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، او کـیست؟ فـرمود: کسـی کـه خـداونـد عـزوجل می‌فرماید: «**وَيَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ**»[2] پیامبر ﷺ شاهدی از خود به‌دنبال دارد»، و «**وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ**»[3]، «کسی که علم کتاب نزد اوست»، و «**و الَّذِي جاءَ بِالصِّدْقِ و صَدَّقَ بِهِ**»[4]، «کسی که صدق را آورد و آن را تصدیق کرد...». کسی که او را تصدیق کرد من بودم در حالی که همهٔ مردم جز من و او کافر بودند. عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، او را برایم نام ببر. فرمود: او را برایت نام بردم.[5]

اصحاب امیرالمؤمنین ﷺ

(بعد فرمود:) ای ابوالطفیل، به خدا قسم اگر برای اکثریت پیروانم که به وسیلهٔ آنان می‌جنگم، آنان که به اطاعت من اقرار دارند و مرا «امیرالمؤمنین» خوانده‌اند و جـهاد مخالفین مرا حلال می‌دانند، وارد شوم و یک ماه از مطالب حقّ از کتابی که جبرئیل بر پیامبر ﷺ نازل کرده می‌دانم و بعضی از آنچه از پیامبر ﷺ شنیده‌ام برای آنان نقل کنم، از

---

۱. کلمهٔ «ذو قرن» کنایه از سردستهٔ یک گروه است.
۲. سورهٔ هود: آیهٔ ۱۷.
۳. سورهٔ رعد: آیهٔ ۴۳.
۴. سورهٔ زمر: آیهٔ ۳۳.
۵. پیداست که منظور خود آن حضرت است و از کلام بعد معلوم می‌شود مقصود حضرت آن است که بیش از این تصریح صلاح نیست.

اطراف من پراکنده می‌شوند به طوری که در میان گروه کمی که اهل حقند همچون تو و نظایر تو از شیعیانم تنها می‌مانم.

(ابوالطفیل می‌گوید:) از این سخنان ترسیدم و عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، من و امثال من از تو جدا می‌شویم یا همراه تو ثابت می‌مانیم. فرمود: ثابت می‌مانید.

ولایت اهل بیت علیهم السلام

سپس حضرت رو به من کرد و فرمود: **امر ما (اهل بیت) مشکل و پیچیده است**[۱]**، که جز سه گروه به آن معرفت پیدا نمی‌کنند و بدان اقرار نمی‌نمایند: ملائکهٔ مقرب یا پیامبر مرسل یا بندهٔ مؤمن نجیبی**[۲] **که خداوند قلب او را برای ایمان امتحان کرده باشد.** ای ابوالطفیل: پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و مردم گروهی از روی گمراهی و گروهی دیگر از روی جهل از دین خدا برگشتند[۳]، مگر کسانی که خداوند آنان را به وسیلهٔ ما اهل بیت حفظ کرد.

قرائت و تحویل کتاب بین ابان و ابن اذینه

عمر بن اذینه می‌گوید: سپس ابان «**کتاب سلیم بن قیس هلالی عامری**»[۴] را به من سپرد و بعد از آن بیش از یک ماه[۵] زنده نماند و از دنیا رفت.

این نسخهٔ کتاب سلیم بن قیس عامری هلالی است که ابان بن ابی‌عیّاش به من تحویل داده و آن را برایم قرائت نموده است[۶]، و ابان می‌گفت که آن را برای امام

---

۱. «صعب مستصعب» از نظر معنای دقیق احتیاج به تفسیر دارد که در اینجا به صورت فوق ترجمه شده است.

۲. کلمهٔ «نجیب» به معنای با نجابت و اصالت و به معنای انتخاب شده آمده است. برای روشن شدن مراد باید به احادیث این باب مراجعه شود.

۳. «د»: مردم از دین خدا برگشته کافر شدند.

۴. «عامری» دنبالهٔ لقب سلیم است که از طایفهٔ «بنی‌هلال بن عامر» بوده است.

۵. «ب»: دو ماه.

۶. «د»: سپس ابان نوشته‌هایی را که از سلیم بن قیس نوشته بود به من تحویل داد.

زین العابدین ﷺ خوانده و آن حضرت فرموده است: **«سلیم راست گفته، اینها احادیث ما است که نزد ما شناخته شده است».**

....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. مختصر البصائر: ص ۴۰.

۲. غاية المرام: ص ۵۴۹.

۳. اثبات الهداة: ج ۱ ص ۶۶۳.

۴. بحار الانوار: ج ۱ ص ۷۶.

۵. بحار الانوار: ج ۲ ص ۲۱۱.

۶. بحار الانوار: ج ۲۳ ص ۱۲۴.

۷. بحار الانوار: ج ۸ قدیم ص ۶۴۷.

۸. بحار الانوار: ج ۵۳ ص ۶۸.

۹. عوالم العلوم: ج ۲ـ۳ ص ۵۱۳.

روایت با سند به سلیم:

۱. بصائر الدرجات: ص ۲۷ ح ۶.

۲. رجال کشی: ج ۱ ص ۳۲۱ ح ۱۶۷.

۱

سخنان پیامبر ﷺ در آخرین لحظات: گریهٔ حضرت زهرا ؟ هنگام وفات پیامبر ﷺ، آل محمد ؟ منتخبین خدا در زمین، معرفی دوازده امام ؟، کرامت خداوند به حضرت زهرا ؟، فضایل اختصاصی امیرالمؤمنین ؟، فضایل اختصاصی اهل بیت ؟، درجات هر یک از اهل بیت ؟، پیشگویی پیامبر ﷺ از مظلومیت امیرالمؤمنین ؟.

سخنان پیامبر ﷺ در آخرین لحظات

گریهٔ حضرت زهرا ؟ هنگام وفات پیامبر ﷺ

سلیم می‌گوید: از سلمان فارسی شنیدم که می‌گفت: در مرضی که پیامبر ﷺ از دنیا رفت نزد آن حضرت نشسته بودم. حضرت زهرا ؟ وارد شد و چون حال ضعف پیامبر ﷺ را دید بغض گلویش را گرفت به طوری که اشک بر گونه‌هایش جاری شد.

پیامبر ﷺ فرمود: دخترم، چرا گریه می‌کنی؟ عرض کرد: یا رسول الله، بعد از تو بر خودم و بر فرزندانم از بی‌اعتنایی مردم و تضییع حقّمان می‌ترسم.

آل محمد ؟ منتخبین خدا در زمین

پیامبر ﷺ در حالی که چشمانش اشک آلود شده بود فرمود: ای فاطمه، مگر نمی‌دانی ما اهل بیتی هستیم که خداوند برای ما آخرت را بر دنیا ترجیح داده و فنا را بر همهٔ خلقش حتمی نموده است.

خداوند تبارك و تعالی توجّهی به زمین نمود و مرا از میان آنان انتخاب کرد و به پیامبری برگزید. سپس برای بار دوم توجّهی به زمین نمود و همسر تو را انتخاب کرد، و به من دستور داد تا تو را به ازدواج وی در آورم، و او را به عنوان برادر و وزیر و وصّی و جانشین خود در امّتم قرار دهم.

پس پدر تو بهترین انبیاء و رسولان خداوند است، و شوهر تو بهترین اوصیاء و وزیران است. و تو اوّل کسی از خاندان من هستی که به من ملحق مـی‌شوی. سـپس خداوند توّجه سومی به زمین کرد و تو را و یازده نفر از فرزندانت و فرزندان برادرم و شوهرت را که از نسل تو هستند[1] انتخاب نمود.

معرفی دوازده امام ﷺ

پس تو سیّدهٔ زن‌های اهل بهشت هستی، و دو پسرت حسن و حسین دو آقای اهل بهشتند، و من و برادرم و یازده امام ـ که جانشینان مـن تـا روز قـیامت هسـتند ـ همگی هدایت کننده و هدایت شده‌ایم.

اوّلین نفر از جانشینان پس از برادرم، حسن است و بعد از او حسین و سپس نه نفر از فرزندان حسین، که در بهشت در یك منزل خواهند بود. منزلی از منزل من به خدا نزدیک‌تر نیست[2]، و سپس منزل ابراهیم و آل ابراهیم است.

کرامت خداوند به حضرت زهرا ﷺ

دخترم، آیا نمی‌دانی از جمله کرامت‌های خداوند بـر تـو آن است کـه تـو را بـه ازدواج بهترین امتم و بهترین اهل بیتم در آورده است. او که در قبول اسلام از هـمه پیشتر، در حلم و بردباری از هـمه بـالاتر، در عـلم از هـمه بـیشتر، روحش از هـمه بزرگوارتر، زبانش راستگوتر، قلبش شجاعتر، دستش بخشنده‌تر، نسـبت بـه دنـیا از همه زاهدتر، و در کوشش و جدیّت از همه شدیدتر است.

حضرت زهرا ﷺ از آنچه پدرش فرمود مسرور و خوشحال شد.

---

۱. یعنی این انتخاب شدگان کسانی‌اند که پدرشان علی ﷺ و مادرشان فاطمه ﷺ باشد. بنابراین شامل سایر فرزندان امیرالمؤمنین ﷺ که از همسران دیگر حضرت بوده‌اند نمی‌شود.

۲. منظور در اینجا یا منزلت و مقام بهشتی حضرت است که از همه نزد خداوند مقرب‌تر است، و یا منزل و خانهٔ بهشتی است که از نظر شرایط معنوی و محبوبیت به درگاه الهی بر سایرین برتری دارد.

فضایل اختصاصی امیرالمؤمنین علیه السلام

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت زهرا علیها السلام فرمود: علی بن ابی‌طالب هشت دندان برنده و شکافنده[۱] دارد و مناقبی دارد که هیچیک از مردم ندارند:

ایمان او به خدا و رسولش قبل از هر کسی، که احدی از امتّم در این باره بر او سبقت نگرفته است. علم او به کتاب خدا و سنّتم که احدی از امّت جز همسرت همهٔ علم مرا نمی‌داند، چرا که خداوند علمی را به من آموخته است که غیر از من و او آن را نمی‌داند، و به ملائکه و پیامبرانش هم نیاموخته و فقط به من آموخته، و مرا امر کرده که آن را به علی بیاموزم و من این کار را انجام دادم. بنابراین هیچکس از امتم همهٔ علم و فهم و حکمت مرا به طور کامل غیر او نمی‌داند. دیگر اینکه تو ای دخترم همسر او هستی، و دو پسرش حسن و حسین نوه‌های من هستند و آنها دو سبط امّتم هستند. و امر به معروف و نهی از منکر او، و اینکه خداوند ـ جلّ ثنائه ـ به او حکمت و حلّ و فصل بین حقّ و باطل را[۲] آموخته است.

فضایل اختصاصی اهل بیت علیهم السلام

دخترم، ما اهل بیتی هستیم که خداوند هفت چیز به ما عطا کرده که به احدی از اوّلین و آخرین جز ما عطا نکرده است: من آقای پیامبران و مرسلین و بهترین آنانم، و جانشین من بهترین جانشینان است، و وزیرم بعد از من بهترین وزیران است، و شهید ما بهترین شهیدان است، که مقصود عمویم حمزه است.

حضرت زهرا علیها السلام عرض کرد: یا رسول الله، آیا او آقای شهیدانی است که همراه تو کشته شده‌اند؟ فرمود: نه، بلکه آقای شهیدان از اوّلین و آخرین ـ جز انبیاء و اوصیاء ـ است.[۳]

---

۱. دندان برنده و شکافنده کنایه از فضایلی است که هر دشمنی با شنیدن آن به زانو در می‌آید و تسلیم می‌شود.

۲. کلمهٔ «فصل الخطاب» دارای معنای دقیقی است، ولی اجمالاً مراد علمی است که به وسیلهٔ آن حکم قطعی بین حق و باطل صادر می‌شود و شبهه و شکی نمی‌ماند.

۳. منظور این است که انبیاء و اوصیاء و به خصوص چهارده معصوم علیهم السلام قابل مقایسه با دیگران نیستند، و

و جعفر بن ابی‌طالب[۱] که دو بار هجرت نمود[۲] و صاحب دو بال خونین است که با آنها در بهشت همراه ملائکه پرواز می‌کند. و دو پسرت حسن و حسین دو سبط امّتم و دو آقای جوانان اهل بهشتند. قسم به آنکه جانم به دست اوست، از ماست مهدی این امت که خداوند به وسیلهٔ او زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان طور که از ظلم و ستم پر شده باشد.

درجات هریک از اهل بیت ﷺ

حضرت زهرا ؑ عرض کرد: یا رسول الله، کدامیک از اینان که نام بردی افضل‌اند؟ پیامبر ﷺ فرمود: برادرم علی افضل امّتم است. حمزه و جعفر، این دو افضل امت من بعد از علی و تو و دو پسر و نوه‌ام حسن و حسین و جانشینان از فرزندان این پسرم هستند ـ و پیامبر ﷺ با دست اشاره به امام حسین ؑ فرمودند ـ و مهدی از ایشان است. آنکه قبل از (مهدی) است از او افضل است. اوّلی که مقدم است افضل از مؤخّر است، زیرا امام او است و این وصیّ آن است.[۳] ما اهل بیتی هستیم که خداوند برای ما آخرت را بر دنیا ترجیح داده است.

پیشگویی پیامبر ﷺ از مظلومیّت امیرالمؤمنین ؑ

سپس پیامبر ﷺ به فاطمه و همسر او و دو پسرش نگاهی کرد و فرمود: **ای سلمان،**

ـ روایات متواتر وارد شده که حضرت امام حسین ؑ آقای شهیدان اوّلین و آخرین است.

۱. از اینجا عطف به فضایل هفتگانهٔ اهل بیت ؑ است که فرمود: شهید ما (یعنی حمزه) بهترین شهیدان است. ذکر حمزه و جعفر هم قبل از امام حسن و امام حسین ؑ به خاطر تقدم زمانی است چنان که در دنبالهٔ حدیث روشن است.

۲. حضرت جعفر بن ابی‌طالب یک بار از مکه به حبشه هجرت کرد و یک بار هم از حبشه بازگشت و به مدینه هجرت نمود.

۳. با توجه به اینکه همهٔ چهارده معصوم ﷺ نور واحد هستند فضیلت هر یک بر دیگری با توجه به جوانب وجودی و خصایص هر یک از ایشان است، و ممکن است هر یک از جهتی فضیلت داشته باشند. حضرت مهدی ؑ از جهاتی بر سایر ائمه ﷺ فضیلت دارد، و در عین حال ائمهٔ قبل از جهت تقدم در امامت بر آن حضرت فضیلت دارند. همهٔ این فضایل یک جنبهٔ ظاهری است و به مسئلهٔ نور واحد بودن ایشان ربطی ندارد.

خدا را شاهد می‌گیرم که من با کسانی که با اینان بجنگند روی جنگ دارم و با کسانی که بااینان روی صلح داشته باشند روی صلح دارم. بدانید که اینان در بهشت همراه منند.

سپس پیامبر ﷺ رو به علی ؑ کرد و فرمود: یا علی تو بـه زودی بـعد از مـن، از قریش و متحّد شدنشان بر علیه تو و ظلمشان بر تو سختی خواهی کشید. اگر بر علیه آنان یارانی یافتی با آنان جهاد کن و با مخالفین خود به وسیلهٔ موافقینت جنگ کن، و اگر یاری نیافتی صبر کن و دست خود را نگهدار و با دست خویش خود را در هلاکت میانداز. تو نسبت به من به منزلهٔ هارون نسبت به موسی هستی، و تو از هارون اُسوه و روش خوبی خواهی داشت که به برادرش موسی گفت: «**إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونی وَ کادُوا یَقْتُلُونَنی**»[1]، این قوم مرا ضعیف شمردند و نزدیك بود مرا بکشند».

....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. بحار الانوار: ج ۲۸ ص ۵۴ح ۲۲.

روایت با سند به سلیم:

۱. کمال الدین: ج ۱ ص ۲۶۲.

۲. الصراط المستقیم(بیاضی): ج ۲ ص ۱۱۹.

روایت از غیر سلیم:

۱. کفایة الاثر: ص ۶۲.

۲. امالی شیخ طوسی: ج ۱ ص ۱۵۴.

۳. امالی شیخ طوسی: ج ۲ ص ۲۱۹.

۴. ارشاد القلوب: ج ۲ ص ۴۱۹.

۵. ملحقات احقاق الحق: ج ۹ص ۲۶۲.

---

۱. سورهٔ اعراف: آیهٔ ۱۵۰

۲

باغ امیرالمؤمنین ﷺ در بهشت، شهید تنها، برنامهٔ امیرالمؤمنین ﷺ پس از پیامبر ﷺ، اختلاف امت برای امتحان الهی.

باغ امیرالمؤمنین ﷺ در بهشت

سلیم می‌گوید: امیرالمؤمنین ﷺ برایم حدیث نمود و فرمود: در یکی از راه‌های مدینه به همراه پیامبر ﷺ راه می‌رفتیم، تا اینکه به باغی رسیدیم. عرض کردم: یا رسول الله، چه باغ زیبایی است! فرمود: «چه زیباست! ولی برای تو در بهشت زیباتر از این هست».

به باغ دیگری رسیدیم. عرض کردم: یا رسول الله، چه باغ زیبایی است! فرمود: «چه زیباست، ولی برای تو در بهشت زیباتر از این هست». تا آنکه از هفت باغ گذشتیم. (در هر کدام) من عرض می‌کرد: یا رسول الله، چه زیباست! و حضرت می‌فرمود: «برای تو در بهشت زیباتر از این هست».

شهیدِ تنها

وقتی راه خلوت شد پیامبر ﷺ مرا در آغوش گرفت و در حالی که گریه‌اش گرفته بود فرمود: «**پدرم فدای تنهای شهید**»! عرض کردم: یا رسول الله، چرا گریه می‌کنی؟ فرمود: از کینه‌هایی که در دل اقوامی است و آن را برایت ظاهر نمی‌کنند مگر بعد از من، و آن کینه‌های بدر و خون‌های اُحُد است.

عرض کردم: آیا دینم در آن هنگام سلامت خواهد بود؟ فرمود: دینت در سلامت خواهد بود.

برنامهٔ امیرالمؤمنین ﷺ پس از پیامبر ﷺ

یا علی، بشارت باد تو را که زندگی و مرگ تو با من است، و تو برادر و جانشین

من هستی. تو انتخاب شدهٔ من و وزیرم و وارثم و ادا کننده از جانب من هستی. تو قرض مرا ادا می‌کنی و وعده‌های مرا از جانب من وفا می‌نمایی، و تو ذمّهٔ مرا برئ می‌کنی و امانت مرا باز می‌گردانی و طبق سنّت من با ناکثین و قاسطین و مارقین از امتم می‌جنگی. تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی، و تو از هارون اُسوه و روش خوبی خواهی داشت آن هنگام که قومش او را ضعیف شمردند و نزدیك بود او را بکشند.

پس بر ظلم قریش و اتحادشان در مقابلت صبر کن، چرا که تو همچون هارون نسبت به موسی و پیروانش هستی و آنان همچون گوساله و پیروانش هستند. هنگامی که موسی هارون را جانشین خود در قومش قرار داد به او چنین دستور داد که اگر گمراه شدند و او یارانی پیدا کرد به کمک ایشان با آنان جهاد کند، و اگر یارانی پیدا نکرد دست نگه دارد و خونش را حفظ کند و بین آنان اختلاف ایجاد نکند.

اختلاف امت برای امتحان الهی

یا علی، خداوند هیچ پیامبری را نفرستاده مگر آنکه گروهی به اختیار خود و گروهی دیگر با بدون خواست قلبی تسلیم او شدند. خداوند آنان را که به اکراه تسلیم شدند بر آنان که به اختیار خود تسلیم شدند مسلّط نمود و آنان را کشتند تا اجرشان عظیم‌تر شود.

یا علی، هیچ امّتی بعد از پیامبرشان اختلاف نمی‌کنند مگر آنکه اهل باطل آنان بر اهل حقّشان غالب می‌شوند.

خداوند تفرقه و اختلاف را برای این امت مقدّر کرده است، و اگر می‌خواست آنان را بر هدایت مجتمع می‌کرد تا دو نفر از خلقش اختلاف نکنند و در چیزی از امر خداوند نزاع در نگیرد، و مفضول[1] فضیلتِ صاحب فضل را انکار نکند. اگر خدا می‌خواست انتقامش را زودتر می‌فرستاد و نعمت را بر آنان تغییر می‌داد تا ظالم

---

۱. مفضول یعنی کسی که در فضل پایین‌تر است.

تکذیب شود و دانسته شود که راه حق کدام است، ولی خداوند دنیا را خانهٔ اعـمال و آخرت را خانهٔ استقرار قرار داده است **«لِيَجْزِيَ الَّذينَ أَساؤُوا بِما عَمِلُوا وَ يَجزِيَ الَّذينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنىٰ»**[1]، «تا آنان که بد کردند مطابق عملشان جزا داده شوند و آنان که نیکی کردند به نیکی جزا داده شوند».

(علی ﷺ می‌فرماید:) من عرض کردم: سپاس خدا را به عنوان شکر بر نعمت‌هایش و صبر بر بلایش و تسلیم و رضایت به مقدّراتش.

....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. بحار الانوار: ج ۲۸ ص ۵۴.

روایت با سند به سلیم:

۱. کمال الدین: ج ۱ ص ۲۶۲.

روایت از غیر سلیم:

۱. تفسیر امام عسکری ﷺ: ص ۱۸۵.

۲. مناقب ابن شهرآشوب، ج ۱ ص ۳۲۳.

۳. کشف الغمة ج ۱ ص ۱۳۰.

۴. طرائف: ص ۱۲۹.

۵. شرح نهج البلاغة ابن ابی‌الحدید: ج ۱ ص ۳۲۳.

۶. احقاق الحق: ج ۶ ص ۱۸۰.

---

۱. سورهٔ نجم: آیهٔ ۳۱.

۳

وقایع سقیفه از لسان براء بن عازب: کیفیت غسل پیامبر ﷺ، کیفیت خروج اصحاب سقیفه و بیعت آنان، بنی‌هاشم در جریان سقیفه، مذاکرات شبانهٔ عده‌ای از صحابه در جریان سقیفه، توطئهٔ اصحاب سقیفه برای جلب عباس بن عبدالمطلب، عکس‌العمل عباس در مقابل نقشهٔ اصحاب سقیفه، اشعار عباس دربارهٔ غصب خلافت.

وقایع سقیفه از لسان براء بن عازب

کیفیت غسل پیامبر ﷺ

سلیم گفت: از براء بن عازب شنیدم که می‌گفت: بنی‌هاشم را چه در حیات پیامبر ﷺ و چه بعد از وفات آن حضرت شدیداً دوست می‌داشتم.

هنگامی که پیامبر ﷺ از دنیا رفت به علی ؑ وصیّت کرد که غسلش را غیر او برعهده نگیرد، و برای احدی غیر او سزاوار نیست عورتش را ببیند، و هیچکس عورت پیامبر ﷺ را نمی‌بیند مگر آنکه بینائیش از بین می‌رود.[1]

علی ؑ عرض کرد: یا رسول الله، چه کسی مرا در غسل تو کمک می‌کند؟ فرمود: جبرئیل با گروهی از ملائکه.

و چنین شد که علی ؑ آن حضرت را غسل می‌داد، و فضل بن عباس با چشمان بسته آب می‌ریخت، و ملائکه بدن حضرت را آن طور که علی ؑ می‌خواست می‌گردانید. علی ؑ خواست پیراهن پیامبر ﷺ را از تنش بیرون آورد، که صیحه زننده‌ای به او ندا داد: «ای علی، پیراهن پیامبرت را بیرون میاور». لذا دستش را از زیر

---

۱. احتمالاً منظور این باشد که هرکس چشمش به عورت پیامبر ﷺ بیفتد دیده‌اش کور می‌شود اگرچه از روی عمد نباشد، و چون در هنگام غسل احتمال رؤیت ـ اگرچه غیر عمدی ـ وجود دارد، لذا این مسئله فقط به امیرالمؤمنین ؑ اجازه داده شده است.

پیراهن داخل کرد و او را غسل داد و سپس حنوط کرد و کفن نمود، و هنگام کفن کردن و حنوط پیراهن را بیرون آورد.

کیفیت خروج اصحاب سقیفه و بیعت آنان

براء بن عازب می‌گوید: هنگامی که پیامبرﷺ از دنیا رفت از آن ترس داشتم که قریش برای اخراج امر خلافت از بنی هاشم متّحد شوند.

وقتی مردم کار خود را دربارهٔ بیعت ابوبکر به انجام رساندند حالت شخص متحّیر فرزند از دست داده‌ای مرا گرفت، اضافه بر حزنی که از وفات پیامبر ﷺ داشتم.

من در رفت و آمد بودم و بزرگانِ مردم را زیر نظر داشتم، و این در حالی بود که بنی‌هاشم برای غسل و حنوط کنار بدن پیامبرﷺ جمع شده بودند. از سوی دیگر سخن **سعد بن عباده** و آن دسته از اصحاب جاهلش که تابع او شده بودند به من رسید[1]، و با آنان جمع نشدم و دانستم به نتیجه‌ای نخواهد رسید.

همچنان بین آنان و مسجد رفت و آمد می‌کردم و در جستجوی بزرگان قریش بودم. در همان حال متوجه شدم **ابوبکر و عمر** هم نیستند. ولی طولی نکشید که با آن دو و ابوعبیده روبرو شدم که در میان اهل سقیفه پیش می‌آمدند و لباس‌های صنعانی[2] پوشیده بودند. هیچکس از کنارشان عبور نمی‌کرد مگر آنکه متعرّض او می‌شدند، و وقتی او را می‌شناختند دست او را می‌گرفتند و بر دست ابوبکر (به عنوان بیعت) می‌کشیدند، چه به اینکار مایل بود و چه ابا می‌کرد[3]!

---

۱. «سعد بن عباده» رئیس انصار بود و از طرف انصار به عنوان خلیفه در مقابل ابوبکر و عمر معرفی شده بود و انصار تصمیم داشتند او را امیر قرار دهند.

۲. منظور از لباس‌های صنعانی نوعی لباس بوده که در یمن ساخته می‌شد.

۳. شیخ مفید در کتاب «جَمَل» ص ۵۹ روایت کرده است: عده‌ای از اعراب وارد مدینه شده بودند تا لوازم زندگی برای خود بخرند. مردم به خاطر وفات پیامبرﷺ از معامله با آنها مشغول به این امور شدند. لذا آنان هم در بیعت و مسئلهٔ خلافت حضور یافتند.

عمر سراغ آنان فرستاد و ایشان را فرا خواند و گفت: «مبلغی برای بیعت خلیفهٔ پیامبر بردارید و به سراغ

←

بنی‌هاشم در جریان سقیفه

براء بن عازب می‌گوید: از شدت ناراحتی عقل از کف داده بودم، اضافه بر مصیبتی که دربارهٔ پیامبر ﷺ داشتم. لذا به سرعت بیرون آمدم تا به مسجد رسیدم و نزد بنی‌هاشم آمدم در حالی که درب بر روی غیر آنان بسته بود.

درب را به شدّت زدم و گفتم: «ای اهل خانه»! فضل بن عباس بیرون آمد. گفتم: مردم با ابوبکر بیعت کردند! عباس گفت: «دستتان تا آخر روزگار از آن غبار آلود شد. من شما را امر نمودم، ولی شما سرپیچی نمودید». من مکثی نمودم و آنچه در درونم می‌گذشت تحمّل کردم.

مذاکرات شبانهٔ عده‌ای از صحابه در جریان سقیفه

چون شب شد به مسجد رفتم. وقتی در آنجا قرار گرفتم به یاد آوردم که من زمزمهٔ قرآن پیامبر ﷺ را می‌شنیدم. از جا بر خاستم و به‌طرف «فضای بنی بیاضه» بیرون آمدم و در آنجا چند نفر را دیدم که آهسته با یکدیگر صحبت می‌کردند. وقتی به آنان نزدیك شدم ساکت شدند و من هم برگشتم. آنان مرا شناختند ولی من ایشان را نشناختم. لذا مرا صدا زدند و من نزد آنان آمدم و دیدم آنان **مقداد و ابوذر و سلمان و عمار بن یاسر و عبادة بن صامت و حذیفة بن یمان و زبیر بن عوام** هستند، و حذیفه می‌گوید: «به خدا قسم آنچه به شما خبر دادم انجام خواهند داد، به خدا قسم دروغ نمی‌گویم و به من دروغ گفته نشده است».

تا آنجا که قومی می‌خواستند مسئله را به صورت شورا بین مهاجرین و انصار برگردانند. حذیفه گفت: نزد ابی بن کعب برویم که آنچه من می‌دانم او هم می‌داند.

← مردم بیرون روید و آنان را دست جمعی بفرستید تا بیعت کنند، و هرکس امتناع ورزید بر سر و پیشانی او بزنید». راوی می‌گوید: به خدا قسم، اعراب را می‌دیدم که لباس‌های صنعانی به کمر بسته بودند و مسلح شده بودند و چوب به دست گرفته بیرون آمدند و مردم را زدند و به اجبار برای بیعت آوردند.

نزد ابی بن کعب آمدیم و دَرِ خانهٔ او را زدیم. او آمد تا پشت در رسید و گفت: شما کیستید؟ مقداد با او صحبت کرد. پرسید: برای چه آمده‌اید؟ گفت: در خانه‌ات را باز کن، مسئله‌ای که برای آن آمده‌ایم بزرگتر از آن است که از پشت در گفتگو شود. گفت: من در خانه‌ام را باز نمی‌کنم و می‌دانم برای چه آمده‌اید، و در را باز نخواهم کرد. گویا برای سؤال دربارهٔ عقد خلافت آمده‌اید؟ گفتیم: آری. پرسید: آیا حذیفه در میان شما است؟ گفتیم: آری. گفت: سخن درست همان است که حذیفه می‌گوید. و امّا من درب را باز نخواهم کرد تا امور آن طور که می‌خواهد صورت گیرد. و آنچه بعد از این می‌شود بدتر از این خواهد بود، و شکایت را به درگاه خداوند می‌برم.

براء می‌گوید: آنان برگشتند و اُبَیّ بن کعب داخل خانه‌اش شد.

توطئهٔ اصحاب سقیفه برای جلب عباس بن عبدالمطلب

براء می‌گوید: این خبر به ابوبکر و عمر رسید. سراغ ابوعبیدة بن جرّاح و مغیرة بن شعبة فرستادند و از آنان نظر خواستند. مغیره گفت: نظر من این است که با عباس بن عبدالمطلب ملاقات کنید و او را به طمع بیندازید که در این امر خلافت او را نصیبی باشد و برای او و نسل او بعد از خودش باقی بماند. و بدین وسیله فکر خود را دربارهٔ علی بن ابی‌طالب راحت کنید، چرا که اگر عباس بن عبدالمُطلب با شما باشد دلیلی برای مردم خواهد بود و کار علی بن ابی‌طالب به تنهایی بر شما آسان می‌شود.

براء می‌گوید: **ابوبکر و عمر و ابوعبیدة بن جرّاح و مغیرة بن شعبة آمدند و در شب دوم از وفات پیامبر ﷺ نزد عباس بن عبدالمطلب وارد شدند.**

ابوبکر سخن آغاز کرد و خداوند عزوجل را حمد و ثنا نمود، و سپس چنین گفت: خداوند محمّد را برای شما به عنوان پیامبر و برای مؤمنین به عنوان صاحب اختیار مبعوث نمود و بر آنان منّت نهاد که او را در میان ایشان قرار داد. تا آنکه برای او پیشگاهِ خود را اختیار کرد و امر مردم را به خودشان سپرد تا مصلحت خویش را با اتّفاق ـ نه با ختلاف ـ برای خود انتخاب کنند. مردم هم مرا به عنوان حاکم بر خود و مسئول

امورشان انتخاب کردند. من هم آن را بر عهده گرفتم[1]، و به کمك خداوند از سُستی و حیرت و وحشت، ترسی ندارم و توفیق من جز از خداوند نیست.

ولی من طعن زننده‌ای دارم که خبرش به من می رسد و بر خلاف عموم مردم سخن می‌گوید.[2] او شما را پناهگاه خود قرار داده، و شما هم قلعهٔ محکم او و شأن و مقام تازهٔ او شده‌اید. شما باید همراه مردم در آنچه بر آن اجتماع کرده‌اند داخل شوید و یا آنها را از آنچه بدان تمایل نشان داده‌اند منصرف کنید.

ما نزد تو آمده‌ایم و می‌خواهیم برای تو در این امر خلافت نصیبی قرار دهیم که برای تو و نسل بعد از خودت باشد، چرا که تو عموی پیامبر هستی! اگر چه مردم مقام تو و رفیقت را دیدند و با این حال امر خلافت را از شما دو نفر منصرف کردند.

عمر گفت: «ای والله[3]، شما ای بنی‌هاشم آرام باشید که پیامبر از ما و از شما است، و ما از این جهت که به شما احتیاج داشته باشیم نزد شما نیامده‌ایم، بلکه کراهت داشتیم که در آنچه مسلمانان برآن اجتماع کرده‌اند مخالفتی باشد و در نتیجه کار بین شما و آنان بالا بگیرد. پس به صلاح خود و عموم مردم فکر کنید». سپس عمر ساکت شد.

عکس‌العمل عباس در مقابل نقشهٔ اصحاب سقیفه

عباس سخن آغاز کرد و گفت: خداوند تبارك و تعالی محمد ﷺ را ـ همان طور که گفتی ـ به پیامبری مبعوث کرد و برای مؤمنین صاحب اختیار قرار داد. اگر این امر خلافت را به عنوان پیامبر ﷺ طلب نموده‌ای که حقّ ما را گرفته‌ای، و اگر به عنوان مؤمنین طلب نموده‌ای پس ما هم از مؤمنین هستیم و دربارهٔ خلافت تو نظری ندادیم و مورد مشورت و نظر خواهی قرار نگرفتیم، و ما خلافت را برای تو دوست نمی‌داریم، چرا که ما هم از مومنین بودیم و نسبت به تو کراهت داشتیم.

---

۱. «الف» خ ل: آن را بر عهدهٔ من گذاردند.

۲. منظورش امیرالمؤمنین علیه‌السلام است.

۳. در شرح نهج البلاغة ابن ابی‌الحدید عبارت چنین است: «عمر در میان سخن ابوبکر وارد شد و طبق روش خود که خشونت و تهدید و ورود با شدت بود گفت:...

و امّا این سخنت که «در این امر خلافت برای من نصیبی قرار دهی»، اگر این امـر فقط برای توست آن را برای خود داشته باش که ما به تو احتیاجی نداریم، و اگر حق مؤمنین است تو حقّ نداری به تنهایی در حق آنان حکم نمایی، و اگر حق ما است ما از تو به قسمتی از آن راضی نمی‌شویم[۱]!

و امّا سخن تو ای عمر که «پیامبر از ما و از شما است»، پیامبر ﷺ درختی است که ما شاخه‌های آن و شما همسایگان آن هستید. پس ما از شما به او سزاوارتریم.

و امّا آن سخنت که «ما می‌ترسیم کار بین شما و ما بالا بگیرد»، این کاری که شـما انجام دادید آغاز همان اختلاف است. و خدا است که از او کمک خواسته می‌شود.

سپس از نزد عبّاس بیرون آمدند.

اشعار عباس دربارهٔ غصب خلافت

عبّاس این اشعار را سرود و گفت:

مـا کُنْتُ أَحْسِبُ هٰذَا الْأَمْـر مَـنْحَرِفاً — عَنْ هاشِمٍ ثُـمَّ مِـنْهُمْ عَـنْ أَبـی حَسَـنٍ

اَلَـــیْسَ اَوَّلُ مَـــنْ صَـلّیٰ لِـقِبْلَتِکُمْ — وَ اَعْـــلَمُ النّــاسِ بِـالْآثارِ وَ السُّـنَنِ

وَ اَقْـرَبُ النّـاسِ عَـهْداً بِـالنَّبِیِّ وَ مَـنْ — جِبْرِیلُ عَوْنٌ لَهُ فِـی الْـغُسْلِ وَ الْکَـفَنِ

مَنْ فـیهِ مـا فـی جَـمیعِ النّـاسِ کُـلِّهِمُ — وَ لَیْسَ فِی النّاسِ ما فـیهِ مِـنَ الْـحَسَنِ

مَـــنْ ذَا الَّذی رَدَّکُـمْ عَـنْهُ فَـنَعْرِفُهُ — هـــا اِنَّ بَـــیْعَتَکُمْ مِـــنْ أَوَّلِ الْـفِتَنِ

یعنی:

«گمان نمی‌کردم این امر خلافت از بنی‌هاشم و از میان آنان از ابوالحسن (علی بن ابی‌طالب ﷺ) منحرف گردد. آیا او اوّل کسی نیست که به سمت قبلهٔ شما نماز خواند؟

---

۱. در شرح نهج البلاغهٔ ابن ابی‌الحدید این جمله از قول عباس اضافه شده است که گفت: «من این را نمی‌گویم به این قصد که تو را از آنچه بدان داخل شدی منصرف کنم، ولی اتمام حجّت جای خود دارد».

آیا او عالمترین مردم به آثار و سنن نیست؟ آیا او قریب العهدترین مردم به پیامبر نیست؟ و آیا او کسی نیست که جبرئیل در غسل و کفن پیامبر کمك او بود؟ کسی که آنچه (از خوبی‌ها) در همهٔ مردم است در او وجود دارد ولی آنچه خوبی در اوست در مردم نیست. چه کسی[1] شما را از او منصرف کرد تا ما هم او را بشناسیم؟ بدانید که این بیعت شما اوّل فتنه‌ها است».

....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. بحار الانوار: ج ۲۸ ص ۲۸۴.

روایت از غیر سلیم:

۱. شرح نهج البلاغة ابن ابی‌الحدید: ج ۱ ص ۳۲.

۲. شرح نهج البلاغة ابن ابی‌الحدید: ج ۱ ص ۷۳.

۳. کتاب الجَمَل (شیخ مفید) ص ۵۹.

۴. فرائد السمطین: ج ۲ ص ۸۲.

۵. تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۰۳.

۶. دُرَر بحر المناقب: ص ۷۴.

---

۱. «ب»: چه چیزی.

۴

وقایع سقیفه از لسان سلمان:

۱. **بیعت ابوبکر:** استدلال قریش در مقابل انصار با حق علی ﷺ، کیفیت غسل و نماز بر پیامبر ﷺ، کیفیت بیعت مردم با ابوبکر، اولین بیعت کننده با ابوبکر، ابلیس از غدیر تا سقیفه.

۲. **اتمام حجّت امیرالمؤمنین ﷺ:** سه بار کمک خواهی اصحاب کساء بر در خانۀ مهاجرین و انصار، جمع قرآن و دعوت به آن، اتمام حجت بر ابوبکر در القاب ادّعایی، کمک خواهی اصحاب کساء از صحابه برای بار چهارم.

۳. **شهادت حضرت زهرا ﷺ:** نقشۀ حمله به خانۀ حضرت، آتش زدن خانه و مجروح شدن حضرت زهرا ﷺ به دست عمر، دفاع امیر المؤمنین ﷺ از حضرت زهرا ﷺ، دستور ابوبکر برای حمله و آتش زدن خانه، مجروح شدن حضرت زهرا ﷺ به دست قنفذ.

۴. **بیعت اجباری امیرالمؤمنین ﷺ:** علی ﷺ از خانه تا مسجد، ورود بی‌اجازه به خانۀ امیرالمؤمنین ﷺ، سخنان امیرالمؤمنین ﷺ هنگام ورود به مسجد، شهادت حضرت زهرا و حضرت محسن ﷺ، اتمام حجت امیرالمؤمنین ﷺ با فضایلش، حدیث جعل کردن ابوبکر، افشای اسرار اصحاب صحیفۀ ملعونه، جواب حدیث جعلی ابوبکر، دفاع مقداد و سلمان و ابوذر از امیرالمؤمنین ﷺ، تهدید عمر به قتل برای بیعت، دفاع ام ایمن و بریدۀ اسلمی، کیفیت بیعت اجباری امیر المؤمنین ﷺ، بیعت زبیر و سلمان و ابوذر و مقداد.

۵. **اتمام حجتِ اصحاب امیرالمؤمنین ﷺ:** سخنان سلمان بعد از بیعت، سخنان ابوذر بعد از بیعت، سخنان امیرالمؤمنین ﷺ بعد از بیعت، اصحاب صحیفه در تابوت جهنم، عثمان لعنت شدۀ پیامبر ﷺ، پیشگویی از ارتداد زبیر، ارتداد مردم پس از پیامبر ﷺ جز چهار نفر، شباهت مسلمین به بنی اسرائیل.

وقایع سقیفه از لسان سلمان

۱
بیعت ابوبکر

استدلال قریش در مقابل انصار با حق علی ﷺ

ابان بن ابی عیّاش از سلیم بن قیس نقل می‌کند که گفت: از سلمان فارسی شنیدم که چنین می‌گفت:

هنگامی که پیامبر ﷺ از دنیا رفت و مردم آنچه می‌خواستند کردند، ابوبکر و عمر و ابوعبیدهٔ جراح نزد مردم آمدند و با انصار به مخاصمه برخاستند و آنان را با حجت و دلیل علی ﷺ محکوم کردند و چنین گفتند: ای گروه انصار، قریش از شما به امر خلافت سزاوارترند، زیرا پیامبر ﷺ از قریش است، و مهاجرین از شما بهترند زیرا خداوند در کتابش ابتدا آنان را ذکر کرده و ایشان را فضیلت داده است. پیامبر ﷺ هم فرموده است: «امامان از قریش‌اند».

کیفیت غسل و نماز بر پیامبر ﷺ

سلمان می‌گوید: نزد علی ﷺ آمدم در حالی که پیامبر ﷺ را غسل می‌داد. پیامبر ﷺ به علی ﷺ وصیّت کرده بود که کسی غیر او غسلش را برعهده نگیرد. وقتی عرض کرد: یا رسول الله، پس چه کسی مرا در غسل تو کمك خواهد کرد؟ فرمود: جبرئیل. علی ﷺ هیچ عضوی (از اعضای حضرت) را اراده نمی‌کرد مگر آنکه برایش گردانیده می‌شد.[1]

---

۱. در «د» این جمله اضافه شده است: «و فضل بن عباس در حالی که چشمانش بسته بود آب می ریخت».

وقتی پیامبر ﷺ را غسل داد و حنوط نمود و کفن کرد من و ابوذر و مقداد و حضرت ـ زهرا و امام حسن و امام حسین ﷺ را به داخل خانه برد، و خود جلو ایستاد و ما پشت سر او صف بستیم و بر آن حضرت نماز خوانـدیم. عـایشه نـیز در حـجره بـود ولی متوجه نشد چرا که خداوند چشم او را گرفته بود.

سپس ده نفر از مهاجرین و ده نفر از انصار را به داخل می‌آورد. آنان وارد می‌شدند و دعا می‌کردند و خارج می‌شدند، تا آنکه هیچکس از حاضرین از مهاجرین و انصار باقی‌نماندند مگر آنکه بر آن حضرت نماز خواندند.[1]

کیفیت بیعت مردم با ابوبکر

سلمان فارسی می‌گوید: کار مردم را به علی ﷺ ـ در حالی که پیامبر ﷺ را غسل می‌داد ـ خبر دادم و گفتم: **ابوبکر هم اکنون بر فراز منبر پیامبر ﷺ قرار گرفته، و مردم به این راضی نمی‌شوند که با یك دست با او بیعت کنند، بلکه با هر دو دستِ راست و چپ با او بیعت می‌کنند!**[2]

اوّلین بیعت کننده با ابوبکر

علی ﷺ فرمود: ای سلمان، آیا می‌دانی اوّل کسی که با او بر منبر پیامبر ﷺ بیعت کرد که بود؟ عرض کردم: نه، ولی او را در سقیفهٔ بـنی سـاعده دیـدم هـنگامی کـه انـصار

---

۱. این عبارت در «د» چنین است: ... علی ﷺ جلو ایستاد و ما پشت سر او صف بستیم و بر آن حضرت نماز خواندیم و عایشه در حجره بود و نمی‌دانست، و کسی جز ما بر بدن آن حضرت نماز نخواند. سپس ده نفر از مهاجرین و انصار را وارد خانه می‌کرد و بر آن حضرت سلام می‌دادند و خارج می‌شدند به طوری که احدی از مهاجرین و انصار که حاضر (در مدینه) بودند نماندند مگر آنکه این گونه نماز خواندند که کاری جز سلام و ثنا گفتن بر پیامبر ﷺ نبود.

لازم به تذکر است که نماز مردم بر بدن پیامبر ﷺ چـنین بـوده است کـه مـقابل بـدن مـطهر آن حـضرت می‌ایستادند و آیهٔ «إِنَّ اللهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ، يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيهِ وَ سَلِّمُوا تَسْـليماً» را می‌خواندند و بر حضرتش سلام و درود می‌فرستادند و بیرون می‌آمدند. به بحار الانوار: ج ۲۲ ص ۵۲۶ ح ۳۲ مراجعه شود.

۲. «د»: به خدا قسم (ابوبکر) راضی نمی‌شود که (فقط) با یك دست با او بیعت کنند.

محکوم شدند، و اوّلین کسانی که با او بیعت کردند مغیرة بن شعبه و سپس بشیر بن سعید و بعد ابوعبیدۀ جرّاح و بعد عمر بن الخطاب و سپس سالم مولی ابی‌حذیفه و معاذ بن جبل بودند.

فرمود: دربارۀ اینان از تو سؤال نکردم، آیا دانستی هنگامی که از منبر بالا رفت اوّل کسی که با او بیعت کرد که بود؟ عرض کردم: نه، ولی پیرمرد سالخورده‌ای که بر عصایش تکیه کرده بود دیدم که بین دو چشمانش جای سجده‌ای بود که پینۀ آن بسیار بریده شده بود! او به عنوان اولین نفر از منبر بالا رفت و تعظیمی کرد و در حالی که می‌گریست گفت: «سپاس خدایی را که مرا نمیرانید تا تو را در این مکان دیدم! دستت را (برای بیعت) باز کن». ابوبکر هم دستش را دراز کرد و با او بیعت کرد. سپس گفت: **«روزی است مثل روز آدم»!**[1] و بعد از منبر پایین آمد و از مسجد خارج شد.

علی ﷺ فرمود: ای سلمان، می‌دانی او که بود؟ عرض کردم: نه، ولی گفتارش مرا ناراحت کرد، گویی مرگ پیامبر ﷺ را با شماتت و مسخره یاد می‌کرد. فرمود: او **ابلیس** بود. خدا او را لعنت کند.

ابلیس از غدیر تا سقیفه

پیامبر ﷺ به من خبر داد که ابلیس و رؤسای اصحابش هنگام منصوب کردن آن حضرت مرا به امر خداوند در روز غدیر خم حاضر بودند. آن حضرت به مردم خبر داد که من نسبت به آنان از خودشان صاحب اختیارترم، و به ایشان دستور داد که حاضران به غایبان برسانند.

(در آن روز) شیاطین و مریدان از اصحاب ابلیس رو به او کردند و گفتند: «این امت، مورد رحمت قرار گرفته و حفظ شده‌اند، و دیگر تو و ما را بر اینان راهی نیست.

---

۱. اشاره به حیلۀ شیطان نسبت به حضرت آدم ﷺ در بهشت است، و خود شیطان بیعت ابوبکر را به آن تشبیه کرده است.

چرا که پناه و امام بعد از پیامبرشان به آنان شناسانده شد». ابلیس غمگین[1] و محزون رفت.

امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: بعد از آن پیامبر ﷺ به من خبر داد و فرمود: مردم در سقیفهٔ بنی ساعده با ابوبکر بیعت می‌کنند بعد از آنکه با حقّ ما و دلیل ما استدلال کنند. سپس به مسجد می‌آیند و اولین کسی که بر منبر من با او بیعت خواهد کرد ابلیس است که به صورت پیر مرد سالخوردهٔ پیشانی پینه بسته چنین و چنان خواهد گفت.

سپس خارج می‌شود و اصحاب و شیاطین و ابلیس‌هایش را جمع می‌کند. آنان به سجده می‌افتند و می‌گویند: «ای آقای ما، ای بزرگ ما، تو بودی کـه آدم را از بـهشت بیرون کردی»! (ابلیس) می‌گوید: «**کدام امت پس از پیامبرشان گـمراه نشـدند؟ هـرگز! گمان کرده‌اید که من بر اینان سلطه و راهی ندارم؟ کار مرا چگونه دیدید هنگامی که آنچه خداوند و پیامبرش دربارهٔ اطاعت او دستور داده بودند ترک کردند**». و این همان قـول خداوند تعالی است که «**وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ اِلاّ فَرِيقاً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ**»[2]: «ابلیس گمان خود را به آنـان درست نشـان داد و آنـان جـز گـروهی از مـؤمنین او را متابعت کردند».

۲

اتمام حجت امیرالمؤمنین ﷺ

سه بار کمک خواهی اصحاب کساء بر در خانه‌های مهاجرین و انصار

سلمان می‌گوید: وقتی شب شد علی ﷺ حضرت زهرا ﷺ را سوار بر حماری نمود و دست دو پسرش امام حسن و امام حسین ﷺ را گـرفت، و هـیچیک از اهـل بـدر[3] از

۱. «ب»: مأیوس.

۲. سورهٔ سبا: آیهٔ ۲۰.

۳. منظور از اهل بدر کسانی اند که در جنگ بدر (اولین جنگ اسلام) شرکت داشته‌اند.

مهاجرین و انصار را باقی نگذاشت مگر آنکه به خانه‌هایشان آمد و حقّ خود را برایشان یادآور شد و آنان را برای یاری خویش فراخواند. ولی جز چهل و چهار نفر، کسی از آنان دعوت او را قبول نکرد. حضرت به آنان دستور داد هنگام صبح با سرهای تراشیده و در حالی که اسلحه‌هایشان را به همراه دارند بیایند و با او بیعت کنند که تا سر حد مرگ استوار بمانند.

وقتی صبح شد جز چهار نفر کسی از آنان نزد او نیامد.[۱] (سلیم می‌گوید:) به سلمان گفتم: چهار نفر چه کسانی بودند؟ گفت: **من و ابوذر و مقداد و زبیر بن عوام.**

امیرالمؤمنین ﷺ در شب بعد هم نزد آنان رفت و آنان را قسم داد. گفتند: «صبح نزد تو می‌آییم». ولی هیچیک از آنان غیر از ما نزد او نیامد. در شب سوم هم نزد آنان رفت ولی غیر از ما کسی نیامد.

جمع قرآن و دعوت به آن

وقتی حضرت عهد شکنی و بی‌وفایی آنان را دید خانه نشینی اختیار کرد و به قرآن رو آورد و مشغول تنظیم و جمع آن شد، و از خانه‌اش خارج نشد تا آنکه آن را جمع آوری نمود در حالی که قبلاً در اوراق و تکه چوب‌ها و پوست‌ها و کاغذها (نوشته شده) بود.[۲]

وقتی حضرت همهٔ قرآن را جمع می‌نمود و آن را با دست مبارک خویش طبق تنزیل[۳] و تأویلش و ناسخ و منسوخش[۴] می‌نوشت، ابوبکر به سراغ او فرستاد که

---

۱. از روایت کتاب احتجاج چنین بر می‌آید که در خانه‌هایشان با حضرت تا حد شهادت بیعت کردند ولی فردا صبح حاضر نشدند.

۲. منظور آن است که هر آیه یا سوره‌ای نازل می‌شد فوراً روی چوب یا پوست یا کاغذی نوشته می‌شد تا از بین نرود، و لذا بعضی آیات روی پوست و بعضی روی چوب و بعضی روی کاغذ بود.

۳. تنزیل یعنی آن طور که نازل شده است.

۴. در «د» اضافه شده: و محکم و متشابهش، و وعده‌های خوب و ترسانندهاش، و ظاهر و باطنش...

شاید بتوان از این فقرات استفاده کرد قرآنی که حضرت جمع آوری نمودند، گذشته از متن اصلی قرآن

←

بیرون بیا و بیعت کن.

علی ﷺ جواب فرستاد: **«من مشغول هستم و با خود قسم یاد کرده‌ام که عبا بر دوش نیندازم جز برای نماز، تا آنکه قرآن را تنظیم و جمع نمایم».** آنان هم چند روز دربارهٔ او سکوت اختیار کردند.

امیرالمؤمنین ﷺ قرآن را در یک پارچه جمع آوری نمود و آن را مهر کـرد. سـپس بیرون آمد در حالی که مردم با ابوبکر در مسجد پیامبر ﷺ اجتماع کرده بودند. حضرت با بلندترین صدایش فرمود: «ای مردم، من از روزی که پیامبر ﷺ از دنیا رفته به غسل آن حضرت و سپس به قرآن مشغول بوده‌ام تا آنکه همهٔ آن را به صورت یک مجموعه در این[1] پارچه جمع آوری نمودم. خداوند بر پیامبر ﷺ آیه‌ای نازل نکرده مگر آنکه آن را جمع آوری کرده‌ام، و آیه‌ای از قرآن نیست مگر آنکه آن را جمع نموده‌ام، و آیه‌ای از آن نیست مگر آنکه برای پیامبر ﷺ خوانده‌ام[2] و تأویلش را به من آموخته است».

سپس فرمود: «برای آنکه فردا نگویید: ما از ایـن مـطلب بـی‌خبر بـودیم»! و بـعد فرمود: **«و بدین جهت که روز قیامت نگویید: من شما را به یاری خویش دعوت نکردم و حق خود را برایتان یادآور نشدم، و شما را به کتاب خـدا از ابـتدا تـا انـتهایش دعـوت نکردم»!**

← شامل تفسیر و تأویل آیات قرآن و نیز تشخیص محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و سایر دقایق عـلوم قرآن بوده است.

۱. از کلمهٔ «این» می‌توان استفاده کرد که حضرت قرآن مزبور را به طور کامل به همراه خود به مسجد آورده بودند کما اینکه این فقره در نسخهٔ «د» به این مطلب صراحت دارد و چنین است: «ای مردم، من از زمانی که پیامبر ﷺ از دنیا رفته همچنان مشغول به غسل و تجهیز و کفن و حنوط و دفن آن حضرت بودم، سپس به قرآن مشغول شدم تا همهٔ آن را در این پارچه جمع نمودم. خداوند تبارك و تعالی آیه‌ای بـر پـیامبر ﷺ نازل نکرده مگر آنکه جمع نموده و نوشته‌ام، و آیه‌ای از آن نیست مگر آنکه برای پیامبر ﷺ خوانـده‌ام و تأویل و تنزیل آن و ظاهر و باطن و عام و خاص و ناسخ و منسوخ آن را به من آمـوخته است. و آن ایـن است! روز قیامت نگویید که من شما را به یاری خویش فرا نخواندم»؟!

۲. کلمهٔ «أقرأني» یعنی پیامبر ﷺ از من خواست تا برایش آیات قرآن را بخوانـم و مـن بـرای او خـوانـدم و حضرت آنها را تأیید کرد.

عمر گفت: قرآنی که همراه خود داریم ما را از آنچه بدان دعوت می‌کنی بی‌نیاز می‌نماید»![1] سپس علی ﷺ داخل خانه‌اش شد.

اتمام حجت بر ابوبکر در القاب ادّعایی

عمر به ابوبکر گفت: سراغ علی بفرست که باید بیعت کند، و تا او بیعت نکند ما صاحب مقامی نیستیم، و اگر بیعت کند از جهت او آسوده می‌شویم.

ابوبکر (کسی را) نزد علی ﷺ فرستاد که: «خلیفهٔ پیامبر را جواب بده»! فرستاده نزد حضرت آمد و مطلب را عرض کرد. حضرت فرمود: **«سبحان الله، چه زود بر پیامبر دروغ بستید! او و آنان که اطراف او هستند می‌دانند که خدا و رسولش غیر مرا خلیفه قرار نداده‌اند»**. فرستاده آمد و آنچه حضرت فرموده بود رسانید.

(ابوبکر) گفت: برو به او بگو: «امیرالمؤمنین ابوبکر را جواب بده»! او هم آمد و آنچه گفته بود به حضرت خبر داد. علی ﷺ فرمود: **«سبحان الله، به خدا قسم زمانی طولانی نگذشته است که فراموش شود. به خدا قسم او می‌داند که این نام (امیرالمؤمنین) جز برای من صلاحیت ندارد.** پیامبر ﷺ به او که هفتمی در میان هفت نفر بود امر کرد و

---

۱. در کتاب احتجاج عبارت چنین است: «گفتند: احتیاجی به آن نداریم، نظیر آن نزد ما هست». و در «د» عبارت بعدی چنین است: «علی ﷺ داخل خانه‌اش شد و در را بست».

در بحار الانوار: ج ۹۲ ص ۴۲ ح ۲ در این باره از ابوذر چنین روایت کرده است که گفت: وقتی پیامبر ﷺ از دنیا رفت علی ﷺ قرآن را جمع کرد و آن را نزد مهاجرین و انصار آورد و بر ایشان عرضه نمود چنانکه پیامبر ﷺ او را بدین مطلب وصیت فرموده بود. وقتی ابوبکر آن را گشود در صفحهٔ اولی که باز کرد فضایح آنان بود. عمر از جا برخاست و گفت: یا علی، آن را برگردان که ما را به آن احتیاجی نیست! علی ﷺ هم آن را گرفت و برگشت....

وقتی عمر به خلافت رسید از امیرالمؤمنین ﷺ خواست تا آن قرآن را به آنان بدهد... و گفت: ای اباالحسن، چه می‌شود اگر قرآنی را که نزد ابوبکر آورده بودی بیاوری تا همه بر آن متفق شویم! حضرت فرمود: هیهات، راهی به این مطلب نیست. آن را نزد ابوبکر آوردم تا حجّت بر شما تمام شود و روز قیامت نگویید: «ما از این بی‌خبر بودیم» یا بگویید: «آن را نزد ما نیاوردی»! قرآنی که نزد من است جز پاکان و جانشینان از فرزندانم به آن دست نمی‌یابند. عمر پرسید: آیا زمان معلومی برای ظاهر کردن آن هست؟ فرمود: آری وقتی قائم از فرزندانم قیام کند آن را ظاهر می‌نماید و مردم را بر عمل به آن وادار می‌کند و سنت طبق آن جاری می‌شود.

به عنوان امیر المؤمنین بر من سلام کردند. او و رفیقش عمر از میان هفت نفر سؤال کردند و گفتند: آیا حقّی از جانب خدا و رسولش است؟ پیامبر ﷺ به آن دو فرمود: آری حق است، حقی از جانب خدا و رسولش که او امیرمؤمنان و آقای مسلمانان و صاحب پرچمِ سفید پیشانیان شناخته شده است.[۱] خداوند عزّ و جلّ او را در روز قیامت بر کنار صراط می‌نشاند و او دوستانش را به بهشت و دشمنانش را به جهنّم وارد می‌کند.

فرستادهٔ ابوبکر رفت و آنچه حضرت فرموده بود به او خبر داد. سلمان می‌گوید: آن روز را هم دربارهٔ او سکوت کردند.

کمک خواهی اصحاب کساء از صحابه برای بار چهارم

شب هنگام که شد علی ﷺ حضرت زهرا ﷺ را بر حماری سوار کرد و دست دو پسرش امام حسن و امام حسین ﷺ را گرفت، واحدی از اصحاب پیامبر ﷺ را باقی نگذاشت مگر آنکه در منزلشان نزد آنان رفت، و حقّ خود را برای آنان یادآور شد و آنان را به یاری خویش فراخواند. ولی هیچکس جز ما چهار نفر او را اجابت نکرد. ما سرهایمان را تراشیدیم و یاری خود را مبذول داشتیم، و زبیر در یاریش از همهٔ ما شدّت بیشتری داشت.[۲]

۳

شهادت حضرت زهرا ﷺ

نقشهٔ حمله به خانهٔ حضرت

وقتی علی ﷺ خوار کردن مردم و ترک یاری او را، و متّحد شدنشان با ابوبکر و اطاعت و تعظیمشان نسبت به او را دید، خانه‌نشینی اختیار کرد.

---

۱. کلمهٔ «الغُرّ المُحَجَّلین» اگر چه از معنای دقیقی برخوردار است ولی در اینجا به صورت کنایه آمده است. یعنی شیعیان امیرالمؤمنین ﷺ در روز قیامت چنان نورانی‌اند که در بین مردم شناخته می‌شوند.

۲. از آنجا که گویندهٔ این سخن سلمان است و او زبیر را خوب می‌شناسد چنانکه در آخر همین حدیث تصریح شده است، لذا شاید مراد سلمان شدت و حرارت فوق العادهٔ زبیر در این مسئله است که در همین حدیث نمونهٔ آن ذکر خواهد شد.

عمر به ابوبکر گفت: چه مانعی داری که سراغ علی بفرستی تا بیعت کند، چرا که کسی جز او و این چهار نفر[1] باقی‌نمانده مگر آنکه بیعت کرده‌اند.

ابوبکر در میان آن دو نرمخوتر تروسازشکارتر و زرنگ‌تر و دوراندیش‌تر بود، و دیگری (عمر) تندخوتر و غلیظ‌تر و خشن‌تر بود. ابوبکر گفت: چه کسی را سراغ او بفرستیم؟ عمر گفت: قنفذ را می‌فرستیم. او مردی تندخو و غلیظ و خشن و از آزادشدگان است و نیز از طایفهٔ بنی‌عدی بن کعب است.[2]

ابوبکر، قنفذ را نزد امیرالمؤمنین ﷺ فرستاد و عده‌ای کمك نیز به همراهش قرار داد. او آمد تا در خانهٔ حضرت و اجازهٔ ورود خواست، ولی حضرت به آنان اجازه نداد. اصحاب قنفذ به نزد ابوبکر و عمر برگشتند در حالی که آنان در مسجد نشسته بودند و مردم اطراف آن دو بودند و گفتند: به ما اجازه داده نشد. عمر گفت: بروید، اگر به شما اجازه داد وارد شوید و گرنه بدون اجازه وارد شوید.

آنها آمدند و اجازه خواستند. حضرت زهرا ﷺ فرمود: «به شما اجازه نمی‌دهم بدون اجازه وارد خانهٔ من شوید». همراهان او برگشتند ولی خود قنفذ ملعون آنجا ماند. آنان (به ابوبکر و عمر) گفتند: فاطمه چنین گفت، و ما از اینکه بدون اجازه وارد خانه‌اش شویم خودداری کردیم. عمر عصبانی شد و گفت: ما را با زنان چه کار است!!

سپس به مردمی که اطرافش بودند دستور داد تا هیزم بیاورند. آنان هیزم برداشتند[3] و خود عمر نیز همراه آنان هیزم برداشت و آنها را اطراف خانهٔ علی و فاطمه و فرزندانشان ﷺ قرار دادند. سپس عمر ندا کرد به طوری که علی و فاطمه ﷺ بشنوند و گفت: «به خدا قسم ای علی باید خارج شوی و با خلیفهٔ پیامبر بیعت کنی و گرنه خانه را با خودتان به آتش می‌کشم»!

---

۱. «د»: جز اهل این خانه و این چهار نفر.

۲. لازم به تذکر است که عمر نیز از همین طایفه است.

۳. «د»: بسته‌های هیزم حمل کردند!!

حضرت زهرا ؑ فرمود: ای عمر، ما را با تو چه کار است؟ جواب داد: در را باز کن و گرنه خانه‌تان را به آتش می‌کشیم! فرمود: «ای عمر، از خدا نمی‌ترسی که به خانهٔ من وارد می‌شوی» ؟![1] ولی عمر ابا کرد از اینکه برگردد.[2]

آتش زدن در خانه و مجروح شدن حضرت زهرا ؑ به‌دست عمر

عمر آتش طلبید و آن را بر در خانه شعله ورساخت و سپس در را فشار داد و باز کرد و داخل شد![3]

حضرت زهرا ؑ در مقابل او درآمد و فریاد زد: «یا ابتاه، یا رسول الله»! عمر شمشیر را در حالی که در غلافش بود بلند کرد و به پهلوی حضرت زد. آن حضرت ناله کرد: «یا ابتاه»! عمر تازیانه را بلند کرد و به بازوی حضرت زد. آن حضرت صدا زد: «یا رسول الله، ابوبکر و عمر با بازماندگانت چه بد رفتاری کردند»!

دفاع امیرالمؤمنین ؑ از حضرت زهرا ؑ

علی ؑ ناگهان ازجا برخاست و گریبان عمر را گرفت و او را به‌شدت کشید و بر زمین زد و بر بینی و گردنش کوبید و خواست او را بکشد. ولی سخن پیامبر ﷺ و وصیتی را که به او کرده بود به یاد آورد و فرمود: «ای پسر صهّاک[4]، قسم به آنکه محمّد را به پیامبری مبعوث نمود، اگر نبود مقدّری که از طرف خداوند گذشته و عهدی که پیامبر با من نموده است می‌دانستی که تو نمی‌توانی به خانهٔ من داخل شوی».

دستور ابوبکر برای حمله و آتش زدن خانه

عمر فرستاد و کمك خواست. مردم هم آمدند تا داخل خانه شدند، و

---

۱. کلمهٔ «تَدخُلُ عَلی بَیتی» را می‌توان به معنای «به خانه‌ام هجوم می‌آوری» گرفت.

۲. «د»: ولی حضرت جواب عمر را نداد.

۳. «د»: عمر آتش را کنار درب خانه قرار داد در حالی که می‌ترسید علی ؑ با شمشیرش خارج شود چرا که شجاعت و شدت او را می‌شناخت، تا آنکه درب خانه آتش گرفت.

۴. «صهاك» نام مادر عمر است چنان که خواهد آمد.

امیرالمؤمنین ﷺ هم سراغ شمشیرش رفت. قنفذ نزد ابوبکر برگشت در حالی که می‌ترسید علی ﷺ با شمشیر سراغش بیاید چرا که شجاعت و شدّت عمل آن حضرت را می‌دانست.

ابوبکر به قنفذ گفت: **«برگرد، اگر از خانه بیرون آمد (دست نگه‌دار) و گرنه در خانه‌اش به او هجوم بیاور، و اگر مانع شد خانه را بر سرشان به آتش بکشید»!** قنفذ ملعون آمد و با اصحابش بدون اجازه به خانه هجوم آوردند. علی ﷺ سراغ شمشیرش رفت، ولی آنان زودتر به‌طرف شمشیر آن حضرت رفتند، و با عدّهٔ زیادشان بر سر او ریختند. عدّه‌ای شمشیرها را به دست گرفتند و بر آن حضرت حمله‌ور شدند و او را گرفتند و برگردن او طنابی انداختند![1]

مجروح شدن حضرت زهرا ﷺ به‌دست قنفذ

حضرت زهرا ﷺ جلو در خانه، بین مردم و امیرالمؤمنین ﷺ مانع شد. قنفذ ملعون با تازیانه به آن حضرت زد، به طوری که وقتی حضرت از دنیا می‌رفت در بازویش از زدن او اثری مثل دستبند بر جای مانده بود.[2] خداوند قنفذ را و کسی که او را فرستاد لعنت کند.

---

۱. در کتاب احتجاج چنین است: بر گردن او طناب سیاهی انداختند!! در «د» دستور حمله به خانه از قول عمر پس از به آتش کشیدن درب خانه ذکر شده است که به قنفذ گفت: بر او حمله کن و او را بیرون بیاور.

۲. «د»: حضرت زهرا ﷺ آمد تا بین مردم و امیرالمؤمنین ﷺ مانع شود. قنفذ با تازیانه‌اش به او زد و بین در مورد فشار قرار گرفت و فریاد زد: «یا ابتاه، یا رسول الله». و جنین کشته شده را سقط کرد، و تازیانهٔ قنفذ در بازوی او مثل دستبند اثر کرد.

در کتاب احتجاج عبارت چنین است: با تازیانه بر بازویش زد و اثر آن ـ به خاطر زدن قنفذ ـ در بازوی آن حضرت مثل دستبند باقی‌ماند. ابوبکر سراغ قنفذ فرستاد که «فاطمه را بزن»! قنفذ او را به طرف چهارچوب در خانه کشانید و سپس در را فشار داد و استخوانی از پهلویش شکست و جنینی سقط کرد. در نتیجه دائماً در بستر بود تا در اثر همان شهید شد.

۴

بیعت اجباری امیرالمؤمنین ﷺ

علی ﷺ، از خانه تا مسجد

سپس علی ﷺ را بردند و به‌شدت او را می‌کشیدند، تا آنکه نزد ابوبکر رسانیدند. و این در حالی بود که عمر بالای سر ابوبکر با شمشیر ایستاده بود، و خالد بن ولید و ابوعبیدة بن جراح و سالم مولی ابی‌حذیفه و معاذ بن جبل و مغیرة بن شعبة و اسید بن حضیر و بشیر بن سعید و سایر مردم در اطراف ابوبکر نشسته بودند و اسلحه همراهشان بود.[1]

ورود بی‌اجازه به خانهٔ حضرت زهرا ﷺ

سلیم می‌گوید: به سلمان گفتم[2]: آیا بدون اجازه به خانهٔ فاطمه ﷺ وارد شدند؟![3]

---

۱. «د»: و شمشیرها را کشیده بودند.

۲. این قطعه از حدیث سلیم را علامه سید محمد بن مهدی قزوینی در اشعار عربی خود آورده که در مجالس عزاداری بسیار خوانده می‌شود:

یـا عَـجباً یَسْتَأْذِنُ الْأَمینُ	عَلَیْهِمُ وَ یَهْجِمُ الْخَؤُونُ
قالَ سُلَیْمٌ: قُلْتُ: یا سَلْمانُ	هَلْ هَجَمُوا وَ لَمْ یَكُ اسْتیذانٌ
فَقالَ: ای وَ عِزَّةِ الْجَبّارِ	وَ ما عَلَی الزَّهْراءِ مِنْ خِمارِ
لكِنَّها لاذَتْ وَراءَ الْبابِ	رِعایَةً لِلسِّتْرِ وَ الْحِجابِ
فَمُذْ رَأَوْها عَصَرُوها عَصْرَةً	كادَتْ بِنَفْسی أَنْ تَمُوتَ حَسْرَةً
تَصیحُ یا فِضَّةُ سَنِّدینی	فَقَدْ وَ رَبّی قَتَلُوا جَنینی
فَاَسْقَطَتْ بِنْتُ الْهُدیٰ واحَزَنا	جَنینَها ذاكَ الْمُسَمیٰ مُحْسِناً
وَ لَمْ یَرْعَها كُلَّما قَدْ فَعَلُوا	لكِنَّها قَدْ خَرَجَتْ تُوَلْوِلُ
فَانْبَعَثَتْ تَصیحُ بَیْنَ النّاسِ	خَلُّوهُ أَوْ لَأَكْشِفَنَّ راسی

به کتاب «وفاة الصدیقة الطاهرة» تألیف سید عبد الرزّاق مقرّم: ص ۴۹، و کتاب «ریاض المدح والثناء» تألیف شیخ حسین بن علی بلادی: ص ۳ مراجعه شود.

گفت: آری به خدا قسم، و این در حالی بود که «خمار»[۱] نداشت. حضرت زهراؑ صدا زد: **«وا ابتاه، وا رسول الله، ای پدر، ابوبکر و عمر بعد از تو بابازماندگانت بد رفتاری کردند درحالی که هنوز چشمان تو در قبرت باز نشده است»**[۲] و این سخنان را حضرت با بلندترین صدایش ندا می‌نمود.

سلمان می‌گوید: ابوبکر و اطرافیانش را دیدم که می‌گریستند و صدایشان به گریه بلند شده بود. در میان آنان کسی نبود مگر آنکه گریه می‌کرد جز عمر و خالد بن ولید و مغیرة بن شعبه، و عمر می‌گفت: ما را با زنان و رأی آنان کاری نیست!!

سخنان امیرالمؤمنینؑ هنگام ورود به مسجد

سلمان می‌گوید: علیؑ را نزد ابوبکر رسانیدند در حالی که می‌فرمود: **به خدا قسم، اگر شمشیرم در دستم قرار می‌گرفت می‌دانستید که هرگز به این کار دست نمی‌یابید. به خدا قسم خود را در جهاد با شما سرزنش نمی‌کنم، و اگر چهل نفر برایم ممکن می‌شد جمعیت شما را متفرّق می‌ساختم، ولی خدا لعنت کند اقوامی را که با من بیعت کردند و سپس مرا خوار نمودند.**

ابوبکر تا چشمش به علیؑ افتاد فریاد زد: «او را رها کنید»! علیؑ فرمود: ای ابوبکر، چه زود جای پیامبر را ظالمانه غصب کردید![۳] تو به چه حقّی و با داشتن چه مقامی مردم را به بیعت خویش دعوت می‌نمایی؟ آیا دیروز به امر خدا و پیامبر با من بیعت نکردی؟

۳. «د»: آیا درِ خانهٔ حضرت زهراؑ را آتش زدند و بدون اجازه به خانهٔ او وارد شدند؟!

۱. «خِمار» به‌معنای پوششِ همهٔ سر، و یا پوشش صورت است.

۲. ظاهراً معنی این است که وقتی انسان در قبر گذاشته می‌شود دوباره زنده می‌شود، ولی ابوبکر و عمر آن قدر در جنایت خویش عجله داشتند که این اندازه هم مهلت ندادند.

۳. کلمهٔ «تَوَثَّبتُم» را می‌توان به «طغیان کردید» نیز معنی کرد.

شهادت حضرت زهرا و محسن ﷺ

قنفذ ـ که خدا او را لعنت کند ـ فاطمه ﷺ را با تا زیانه زد آن هنگام‌که خود را بین او و شوهرش قرار داد، و عمر پیغام فرستاد که اگر فاطمه بین تو و او مانع شد او را بـزن. قنفذ او را به سمت چهارچوب درِ خانه‌اش کشـانید و در را فشـار داد بـه طـوری کـه استخوانی از پهلویش شکست و جنینی سقط کرد، و همچنان در بستر بود تا در اثـر همان شهید شد.

اتمام حجّت امیرالمؤمنین ﷺ با فضایلش

وقتی علی ﷺ را به نزد ابوبکر رسانیدند عمر بصروت اهانت آمیز [۱] و گفت: «بیعت کن و این اباطیل را رها کن»!

علی ﷺ فرمود: اگر انجام ندهم شما چه خواهید کرد؟ گفتند: تو را با ذلّت و خواری می‌کشیم! فرمود: در این صورت بندهٔ خدا و برادر پیامبرش را کشته‌اید! ابوبکر گفت: بندهٔ خدا بودن درست است [۲] ولی به برادر پیامبر بودن اقرار نمی‌کنیم! فرمود: آیا انکار می‌کنید که پیامبر ﷺ بین من و خودش برادری قرار داد؟ گفتند: «آری»! و حضرت این مطلب را سه مرتبه بر ایشان تکرار کرد.

سپس حضرت رو به آنان کرد و فـرمود: ای گـروه مسـلمانان، و ای مـهاجرین و انصار، شما را به خدا قسم می‌دهم که آیا در روز غدیر خم از پیامبر ﷺ شنیدید که آن مطالب را می‌فرمود، و در جنگ تبوك آن مطالب را می‌فرمود؟ [۳]

سپس علی ﷺ آنچه پیامبر ﷺ علنی برای عموم مردم دربارهٔ او فرموده بود چـیزی باقی نگذاشت مگر آنکه برای آنان یادآور شد. (و مردم دربارهٔ همهٔ آنها اقرار کردند و) گفتند: بلی، به خدا قسم. [۴]

---

۱. کـلمهٔ «انـتهره» یـعنی «بـا فـریاد او را ردّ کـرد» کـه در ایـنجا تـرسیمی از حـالت خشـونت عـمر است.

۲. در کتاب احتجاج چنین است: بندهٔ خدا بودن درست است، همهٔ ما بندگان خدا هستیم.

۳. کلمهٔ «کذا و کذا» به «آن مطالب» معنی شده است. منظور از سخن حضرت در روز غدیر «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ» است، و مراد از کلام آن حضرت در جنگ تبوک «اَنْتَ مِنّی بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسیٰ» است.

۴. کلمهٔ «اللهم بلی» به معنای تصدیق مطلب است که به صورت «آری به خدا قسم» ترجمه شده است.

حدیث جعل کردن ابوبکر

وقتی ابوبکر ترسید مردم علی‌ﷺ را یاری کنند و مانع او شوند پیش دستی کرد و (خطاب به حضرت) گفت: آنچه گفتی حق است که با گوش خود شنیده‌ایم و فهمیده‌ایم و قلب‌هایمان آن را در خود جای داده است، ولکن بعد از آن من از پیامبر شنیدم که می‌گفت: «ما اهل بیتی هستیم که خداوند ما را انتخاب کرده و ما را بزرگوار داشته و آخرت را برای ما بر دنیا ترجیح داده است. و خداوند برای ما اهل بیت نبوّت و خلافت را جمع نخواهد کرد».

افشای اسرار اصحاب صحیفهٔ ملعونه

علی‌ﷺ فرمود: آیا کسی از اصحاب پیامبر هست که با تو در این مطلب حضور داشته؟[1] عمر گفت: خلیفهٔ پیامبر راست می‌گوید. من هم از پیامبر شنیدم همان طور که ابوبکر گفت. **ابوعبیده و سالم مولی ابی‌حذیفه و معاذ بن جبل** هم گفتند: راست می‌گوید، ما این مطلب را از پیامبر شنیدیم.

علی‌ﷺ به آنان فرمود[2]: وفا کردید به صحیفهٔ ملعونه‌ای[3] که در کعبه بر آن هم پیمان

---

۱. یعنی فرضاً پیامبرﷺ چنین سخنی گفته باشد چه کسی با تو در آنجا حضور داشته است؟

۲. «د»: امیرالمؤمنینﷺ خنده‌ای کرد و فرمود: الله اکبر! چه دقیق وفا کردید به صحیفهٔ ملعونه‌تان که با هم در کعبه بر سر آن عهد و پیمان بستید.

۳. تفصیل داستان صحیفهٔ ملعونه را در بحار الانوار: ج ۲۸ ص ۱۱۱ - ۹۶ به نقل از حذیفه نقل کرده که خلاصه‌اش چنین است:

اولین کسانی که بر غصب خلافت هم پیمان شدند ابوبکر و عمر بودند، و اساس و پایه‌ای که طبق آن پیمان بستند و سایر پیمان‌هایشان هم بر آن پایه بود چنین بود که «اگر محمد بمیرد یا کشته شود این امر خلافت را از اهل بیتش بگیریم به طوری که تا ما هستیم احدی از آنان به خلافت دست نیابد».

بعد از آن ابوعبیدهٔ جراح و معاذ بن جبل و در آخر سالم مولی ابی‌حذیفه هم به آنان پیوستند و پنج نفر شدند. اینان جمع شدند و داخل کعبه رفتند و در بین خود نوشته‌ای در این باره نوشتند که: «اگر محمد بمیرد یا کشته شود...». و در تمام این قضایا عایشه و حفصه جاسوس پدرانشان در خانهٔ پیامبرﷺ بودند. سپس ابوبکر و عمر جمع شدند و سراغ منافقین و آزادشدگان فرستادند و ما بین خود مشورت و نظرخواهی کردند و بر این رأی متفق شدند که هنگام بازگشت پیامبرﷺ از حجة الوداع در گردنهٔ

←

شدید که: **«اگر خداوند محمّد را بکشد یا بمیرد امر خلافت را از ما اهل بیت بگـیرید».** ابوبکر گفت: از کجا این مطلب را دانستی؟ ما تو را از آن مطلع نکرده بودیم! حضرت فرمود: ای زبیر و تو ای سلمان و تو ای اباذر و تو ای مقداد، شما را به خدا و به اسلام، می‌پرسم آیا از پیامبر ﷺ نشنیدیـد که در حضور شما می‌فرمـود: «فلانی و فلانی ـ تـا آنکه حضرت همین پنج نفر را نام برد ـ ما بین خود نوشته‌ای نوشته‌انـد و در آن هـم پیمان شده‌اند و بر کاری که کرده‌اند قسم‌ها خورده‌انـد کـه اگـر مـن کشـته شـوم یـا بمیرم...[1]»؟

← «هَرشیٰ» که در راه مکه در نزدیکی حجفه است شتر حضرت را بِرَمانند و به این صورت حضرت را بـه قتل برسانند. کسانی که اجرای نقشه را بر عهده داشتند چهارده نفر بودند که در جنگ تـبوک هـم هـمین نقش را بر عهده داشتند؛ ولی این نقشهٔ آنان بر آب شد.

امیرالمؤمنین ﷺ از طرف خداوند در غدیر خم منصوب شد و سپس پیامبر ﷺ حرکت کرد تا بـه گـردنهٔ «هرشی» رسید و آن عده جلوتر رفتند و بر سر راه پنهان شدند، ولی این بار هم خداوند آنان را مـفتضح کرد و پیامبرش را حفظ نمود.

وقتی وارد مدینه شدند همگی در خانهٔ ابوبکر جمع شدند و در بین خود نوشته‌ای نوشتند و آنچه دربارهٔ خلافت تعهّد کـرده بـودند در آن ذکـر کـردند، و اولیـن مـطلب آن شکسـتن پـیمان و ولایت عـلی بـن ابی‌طالب ﷺ بود، و اینکه خلافت از آن ابوبکر و عمر و ابوعبیده است و سالم نیز با آنان است و از این عده خارج نمی‌شود.

این صحیفهٔ دوم را سی و چهار نفر امضا کردند که چهارده نفر همان کمین کنندگان در گردنهٔ هرشی بودند کـه عـبارت بـودند از ابـوبکر و عـمر و عـثمان و مـعاویه و عـمروعاص و طـلحه و ابـوعبیده جـراح و عبدالرحمان بن عوف و سالم مولی ابی‌حذیفه و معاذ بن جبل و ابوموسی اشعری و مـغیرة بـن شـعبه و سعد بن ابی وقاص و اوس بن حدثان و بیست نفر دیگر عبارت بودند از: ابوسفیان، عکرمه پسر ابوجهل، خالد بن ولید، بشیر بن سعید، سهیل بن عمرو، صهیب بن سنان، ابوالاعور اسلمی، صفوان بن امیّه، سعید بن عاص، عیّاش بن ابی‌ربیعه، حکیم بن حزام، مطیع بن اسود مدری و چند نفر دیگر که هر کدام از اینان جمعیت عظیمی را به دنبال خود داشتند که سخنشان را می‌پذیرفتند و از آنان اطاعت می‌کردند.

نویسندهٔ این صحیفه سعید بن عاص اموی بود و در محرم سال دهم هجرت آن را نوشت. سپس آن را به ابوعبیدهٔ جراح سپردند و او آن را به مکه فرستاد. آن صحیفه همچنان در کعبه مدفون بود تا زمان عمر که آن را از محلش بیرون آورد.

۱. «د»: در بین خود نوشته‌ای نوشته‌اند که اگر محمد از دنیا رفت بر علیه اهل بیت متّحد شوند تا امر خلافت را از آنان زایل کنند.

آنان گفتند: آری ما از پیامبر ﷺ شنیدیم که این مطلب را به تو می‌فرمود که «آنان بر آنچه انجام دادند معاهده کرده و هم پیمان شده‌اند، و در بین خود قراردادی نوشته‌اند که اگر من کشته شدم یا مُردَم، بر علیه تو ای علی متّحد شوند و این خلافت را از تو بگیرند». تو گفتی: پدر و مادرم فدایت یا رسول الله، هرگاه چنین شد دستور می‌دهی چکنم؟ فرمود: اگر یارانی بر علیه آنان یافتی با آنها جهاد کن و اعلام جنگ نما، و اگر یارانی نیافتی بیعت کن و خون خود را حفظ نما.

علی ؏ فرمود: **به خدا قسم، اگر آن چهل نفر که با من بیعت کردند وفا می‌نمودند در راه خدا با شما جهاد می‌کردم. ولی به خدا قسم بدانید که احدی از نسل شما تا روز قیامت به خلافت دست پیدا نخواهد کرد.**

جواب حدیث جعلی ابوبکر

دلیل بر دروغ بودن سخنی که به پیامبر نسبت دادید[1] کلام خداوند تعالی است که **«اَمْ یَحْسُدُونَ النّاسَ عَلٰی ما آتاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنا آلَ اِبْراهیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظیماً»**[2]، «آیا بر مردم حسد می‌برند بر آنچه خداوند از فضلش به آنان داده است؟ ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان حکومت بزرگ دادیم». کتاب یعنی نبوت و حکمت یعنی سنت و حکومت یعنی خلافت، و ما آل ابراهیم هستیم.

دفاع مقداد و سلمان و ابوذر از امیرالمؤمنین ؏

مقداد برخاست و گفت: یا علی، به من چه دستور می‌دهی؟ به خدا قسم اگر امر کنی با شمشیرم می‌زنم و اگر امر کنی خود داری می‌کنم. علی ؏ فرمود: ای مقداد، خود داری کن و پیمان پیامبر و وصیتی که به تو کرده را به یاد بیاور.

---

۱. مراد همان حدیث جعلی است که گفتند: پیامبر ﷺ گفته: «ما اهل بیتی هستیم که خداوند نبوت و امامت را در ما جمع نمی‌کند».

۲. سورهٔ نساء: آیهٔ ۵۴.

(سلمان می‌گوید:) برخاستم و گفتم: قسم به آنکه جانم به دست اوست، اگر من بدانم که ظلمی را دفع می‌کنم یا برای خداوند دین را عزت می‌بخشم، شمشیرم را بر دوش می‌گذارم و با استقامت با آن می‌جنگم.[1] آیا بر برادر پیامبر و وصیّش و جانشین او در امتش و پدر فرزندانش هجوم می‌آورید؟ بشارت باد شما را به بلا، و ناامید باشید از آسایش!

ابوذر برخاست و گفت: ای امتی که بعد از پیامبرش متحیر شده و به سرپیچی خویش خوار شده‌اید، خداوند می‌فرماید: «**اِنَّ اللهَ اصْطَفٰی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ اِبْراهیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمینَ، ذُرِّیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللهُ سَمیعٌ عَلیمٌ**»[2]: «خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر همهٔ جهانیان برگزید، نسلی که از یکدیگرند، و خداوند شنونده و دانا است». آل محمد فرزندان نوح و آل ابراهیم از ابراهیم و برگزیده و نسل اسماعیل و عترت محمدِ پیامبرند. آنان اهل بیت نبوت و جایگاه رسالت و محل رفت و آمد ملائکه‌اند. آنان همچون آسمان بلند و کوه‌های پایدار و کعبهٔ پوشیده و چشمهٔ زلال و ستارگان هدایت کننده و درخت مبارك هستند که نورش می‌درخشد و روغن آن مبارک است.[3] محمد خاتم انبیاء و آقای فرزندان آدم است، و علی وصیّی اوصیاء و امام متقین و رهبر سفید پیشانیان معروف است، و اوست صدیق اکبر و فاروق اعظم و وصیّ محمد و وارث علم او و صاحب اختیارتر مردم نسبت به مؤمنین، همان طور که خداوند فرموده: «**النَّبِیُّ اَوْلیٰ بِالْمُؤْمِنینَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَ اَزْواجُهُ اُمَّهاتُهُمْ وَ اُولُوا الْاَرْحامِ بَعْضُهُمْ اَوْلیٰ بِبَعْضٍ فی کِتابِ اللهِ**»[4]، «پیامبر نسبت به مؤمنین از خودشان صاحب اختیارتر است و همسران او مادران آنان‌اند و خویشاوندان در کتاب خدا بعضی بر بعضی اولویت دارند». هر که را خدا مقدّم داشته جلو بیندازید و هر که را خدا مؤخر

---

۱. جمله «ثُمَّ ضَرَبْتُ بِهِ قُدُماً قُدُماً»، یعنی با استواری و بدون شکست می‌جنگم.

۲. سوره آل عمران: آیات ۳۳ و ۳۴.

۳. اشاره به آیهٔ ۳۵ از سورهٔ نور است که خداوند تعالی می‌فرماید: «اللهُ نورُ السَّماواتِ وَ الْاَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکاةٍ فیها مِصْباحٌ الْمِصْباحُ فی زُجاجَةٍ الزُّجاجَةُ کَاَنَّها کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَکَةٍ زَیْتُونَةٍ لا شَرْقیَّةٍ وَ لا غَرْبیَّةٍ یَکادُ زَیْتُها یُضیءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نورٌ عَلی نُورٍ یَهْدِی اللهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشاءُ....

۴. سورهٔ احزاب: آیهٔ ۶.

داشته عقب بزنید، و ولایت و وراثت[1] را برای کسی قرار دهید که خدا قرار داده است.

تهدید عمر به قتل برای بیعت

عمر، در حالی که ابوبکر بالای منبر نشسته بود به او گفت: چطور بالای منبر نشسته‌ای و این مرد[2] نشسته و روی جنگ دارد و بر نمی‌خیزد با تو بیعت کند. دستور بده گردنش را بزنیم!

این در حالی بود که امام حسن و امام حسین علیهما السلام ایستاده بودند. وقتی گفتهٔ عمر را شنیدند به گریه افتادند. امیرالمؤمنین علیه السلام آن دو را به سینه چسبانید و فرمود: گریه نکنید، به خدا قسم بر قتل پدرتان قدرت ندارند.

دفاع امّ ایمن و بُرَیدهٔ اسلمی از امیرالمؤمنین علیه السلام

ام ایمن پرستار پیامبر صلی الله علیه و آله[3] آمد و گفت: «ای ابوبکر، چه زود حسد و نفاق خود را ظاهر ساختید»! عمر دستور داد تا او را از مسجد بیرون کردند و گفت: «ما را با زنان چه کار است»؟!

بریدهٔ اسلمی برخاست و گفت: ای عمر، آیا بر برادر پیامبر و پدر فرزندانش حمله می‌کنی؟ تو در میان قریش همان کسی هستی که تو را آن طور که باید می‌شناسیم! آیا شما دو نفر همان کسانی نیستید که پیامبر صلی الله علیه و آله به شما فرمود: «نزد علی بروید و به عنوان امیرالمؤمنین بر او سلام کنید»؟ شما هم گفتید: آیا از امر خدا و امر رسولش است؟ فرمود: آری.

---

۱. «الف»: وزارت.

۲. اشاره به امیرالمؤمنین علیه السلام است.

۳. ام ایمن پس از وفات آمنه مادر پیامبر صلی الله علیه و آله، رسیدگی به امور حضرت را به عهده داشت که اصطلاحاً چنین زنی را «حاضنه» می‌گویند.

ابوبکر گفت: چنین بود ولی پیامبر بعد از آن فرمود: «برای اهل بیت من نـبوّت و خلافت جمع نمی‌شود»! بریده گفت: **«به خدا قسم پیامبر این را نگفته است. به خدا قسم در شهری که تو در آن امیرباشی سکونت نمی‌کنم»**. عمر دستور داد تا او را هم زدند و بیرون کردند!

کیفیت بیعت اجباری امیرالمؤمنین علیه السلام

سپس عمر گفت: برخیز ای فرزند ابی‌طالب و بیعت کن! حضرت فرمود: اگر انجام ندهم چه خواهید کرد؟ گفت: به خدا قسم در این صورت گردنت را مـی‌زنیم! امیر المؤمنین علیه السلام سه مرتبه حجّت را برآنان تمام کرد، و سپس بدون آنکه کف دستش را باز کند دستش را دراز کرد. ابوبکر هم روی دست او زد و به‌همین مقدار از او قانع شد.

علی علیه السلام قبل از آنکه بیعت کند در حالی که طناب برگردنش بود خطاب به پیامبر ﷺ صدا زد: «ای پسر مادرم، این قوم مرا خوار کردند و نزدیک بود مرا بکشند».[1]

بیعت زبیر و سلمان و ابوذر و مقداد

به زبیر گفته شد: بیعت کن. ولی ابا کرد. عمر و خالد بن ولید و مغیرة بن شعبه بـا عده‌ای از مردم به همراهشان بر او حـمله کـردند و شـمشیرش را از دسـتش بـیرون کشیدند و آن را بر زمین زدند تا شکستند و او را کشان‌کشان آوردند.

زبیر ـ در حالی کـه عـمر روی سـینه‌اش نشـسته بـود ـ گـفت: ای پسـر صـهّاک، به خدا قسم اگر شمشیرم در دستم بود از من فاصله می‌گرفتی». و سپس بیعت کرد.

---

۱. «د»: سپس حضرت متوجه قبر پیامبر ﷺ شد و صدا زد: ای پسر عمو، این قوم مرا خوار کردند و نزدیک بود مرا بکشند. پس عذر به پیشگاه خدا و سپس به پیشگاه توست.
حضرت در اینجا سخنی را فرموده که حضرت هارون به حـضرت مـوسی علیه السلام گـفت: «یَـابْنَ اُمَّ اِنَّ الْـقَوْمَ اسْتَضْعَفُونی وَ کادُوا یَقْتُلُونَنی». سورهٔ اعراف: آیهٔ ۱۵۰.

سلمان می‌گوید: سپس مرا گرفتند و برگردنم کوبیدند تا مثل غده‌ای ورم کرد. سپس دست مرا گرفتند و آن را پیچانیدند. لذا به اجبار بیعت کردم.

سپس ابوذر و مقداد به اجبار بیعت کردند، و احدی از امت غیر از علی ﷺ و ما چهار نفر به اجبار بیعت نکردند، و در بین ماهم احدی گفتارش شدیدتر از زبیر نبود. او وقتی بیعت کرد چنین گفت: «ای پسر صهّاك، به خدا قسم اگر این طاغیانی[1] که کمک کردند نبودند تو در حالی که شمشیرم همراهم بود نزدیک من نمی‌آمدی، به خاطر پستی و ترسی که از تو سراغ دارم، ولی طاغیانی یافته‌ای که به کمك آنان قوی شده‌ای و قهر و غلبه نشان می‌دهی.

عمر عصبانی شد و گفت: آیا نام **صهّاك** را می‌آوری؟ گفت: مگر صهّاک کیست؟! و چه مانعی از ذکر نام او هست؟ صهاک زنی زناکار بود، آیا این مطلب را انکار می‌کنی؟ آیا کنیز حَبَشی جدم عبدالمطلب نبود که جدّ تو نفیل با او زنا کرد و پدرت خَطّاب را بدنیا آورد. عبدالمطلب هم صهاک را بعد از زنایش به جدت بخشید و بعد خطاب را به‌دنیا آورد. خطّاب غلام جد من و ولد الزنا استّ![2]

ابوبکر بین آن دو را اصلاح کرد و هرکدام دست از یکدیگر برداشتند.[3]

---

۱. «ب»: اوباشی. درکتاب احتجاج: آزادشدگانی.

۲. در بحار الانوار ج ۸ قدیم ص ۲۹۵ چنین روایت کرده است: صهاك کنیز حبشی عبدالمطلب بود و برای او شتر می‌چرانید. نفیل با او زنا کرد و خَطّاب را به دنیا آورد. خطاب وقتی به سن بلوغ رسید به صهاك طمع کرد و با او زنا نمود و دختری به دنیا آورد. آن دختر را در پارچه‌ای از پشم پیچید و از ترس مولایش او را بر سر راه گذاشت. هاشم بن مغیره او را دید و برداشت و تربیت کرد و نامش را «حَنتَمه» گذاشت. وقتی حنتمه به سن بلوغ رسید روزی خَطّاب او را دید و در او طمع کرد و او را از هاشم خواستگاری نمود. هاشم او را به ازدواج خَطّاب در آورد! و عمر بن خطاب متولد شد. بنابراین خطاب پدر و پدر بزرگ و دایی عمر است و حنتمه مادر و خواهر و عمهٔ اوست!!!

۳. «د» در اینجا این اضافه را دارد: و زبیر در این باره زیاد سخن گفت، تا آنکه ابوبکر برخاست و بین آن دو اصلاح کرد.

۵

اتمام حجّت اصحاب امیرالمؤمنین ﷺ

سخنان سلمان بعد از بیعت

سلیم بن قیس می‌گوید: به سلمان گـفتم: ای سـلمان، آیـابیعت کـردی و چـیزی نگفتی؟ او گفت: بعد از آنکه بیعت کردم چنین گفتم: «بقیهٔ روزگار را ضرر و هلاکت ببینید، آیا می‌دانید با خود چه کرده‌اید؟ کار درست کردید و به خطا رفتید! با سنت آنان که قبل از شما بودند که تفرقه و اختلاف می‌نمودند درست و مطابق انجام دادید، و از سنّت پیامبرتان خطا رفتید که خلافت را از معدنش و از اهلش خارج ساختید.[۱]

عمر گفت: ای سلمان، حال که رفیقت بیعت نمود و تو نیز بیعت کـردی هـرچـه می‌خواهی بگو و هرچه می‌خواهی بکن و رفیقت هم هرچه می‌خواهد بگوید.

سلمان می‌گوید: گفتم: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «**برابر گناه همهٔ امتش تا روز قیامت و برابر عذاب همهٔ آنان برگردن تو و رفیقت که با او بیعت کردی خواهد بود**». عمر گفت: هرچه می‌خواهی بگو، آیا چنین نیست که بیعت نمودی و خداوند چشمت را روشن نساخت که رفیقت خلافت را بر عهده بگیرد؟!

گفتم: **شهادت می‌دهم که من در بعضی کتاب‌هایی که از طرف خداوند نـازل شـده خوانده‌ام که تو ـ با اسم و نَسَب و اوصافت ـ دری از درهای جهنّم هستی**. عمر گفت: هر چه می‌خواهی بگو. آیا خداوند خلافت را از اهل این خانه نگرفت که شما آنان را بعد از خداوند ارباب خود قرار داده‌اید؟!

---

۱. «د»: سلمان گفت: آری، گفتم: خسران و هلاکت بر شما باد، هم درست و هم خطا رفتید اگـر بـفهمید بـا خودتان چه کردید. گفتند: چگونه درست و چگونه خطا کردیم؟ گفتم: با سنّت آنان که قبل از شما بودند در تفرقه و گمراهی و اختلاف مطابقت کردید، و از سنّت پیامبرتان خطا رفتید که آن را از معدن و اهلش خارج ساختید.

به او گفتم: شهادت می‌دهم از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود، در حالی که دربارهٔ این آیه از او سؤال کردم که «**فَیَوْمَئِذٍ لایُعَذِّبُ عَذابَهُ اَحَدٌ وَ لایُوثِقُ وَ ثاقَهُ اَحَدٌ**»[۱]، «در آن روز هیچکس را مانند او عذاب نمی‌کند و هیچ‌کس را مانند او به بند نمی‌کشد». حضرت به من خبر داد که آن تو هستی. عمر گفت: ساکت شو، خدا صدایت را خفه کند، ای غلام، و ای پسر زن بد بو![۲]

علی ﷺ فرمود: ای سلمان، تو را قسم می‌دهم که ساکت باشی. سلمان می‌گوید: به خدا قسم، اگر علی ﷺ مرا به سکوت امر نکرده بود آنچه دربارهٔ او نازل شده و هرچه دربارهٔ او و رفیقش از پیامبر ﷺ شنیده بودم به او خبر می‌دادم. وقتی عمر دید من ساکت شدم گفت: تو مطیع و تسلیم او هستی.

سخنان ابوذر بعد از بیعت

سلمان می‌گوید: وقتی ابوذر و مقداد بیعت کردند و چیزی نگفتند، عمر گفت: ای سلمان، تو هم مثل دو رفیقت خودداری نمی‌کنی؟ به خدا قسم تو نسبت به اهل این خانه از آن دو نفر با محبّت‌تر نیستی و از آن دو بیشتر به آنان احترام نمی‌کنی. همان طور که می‌بینی خودداری کردند و بیعت نمودند.

ابوذر گفت: ای عمر، ما را به محبت آل محمد و احترام آنان سرزنش می‌کنی؟ خدا لعنت کند ـ که لعنت کرده است ـ هر کس آنان را دشمن بدارد و به آنان نسبت ناروا دهد و به حق آنان ظلم کند و مردم را برگردن ایشان سوار نماید و این امت را به پشت سرشان به‌طور قهقری برگرداند.[۳]

---

۱. سورهٔ فجر: آیات ۲۵ و ۲۶.

۲. کلمهٔ «یابن اللخناء» به صورت فوق ترجمه شده است.

۳. «قهقری» یعنی عقب رفتن در حالی که روی شخص به جلو باشد. جملهٔ «رَدَّ هٰذِهِ الأُمَّةَ الْقَهْقَریٰ عَلیٰ اَدْبارِها» حامل معنای ظریفی است. گویی ابوبکر و عمر امت را از همان راهی که آمده بودند به سوی جاهلیّت بر می‌گرداندند با اینکه در ظاهر روی مردم با اسلام بود.

عمر گفت: آمین، خداوند لعنت کند هر کس را که به حق آنان ظلم کند! ولی نه به خدا قسم، ایشان را در خلافت حقّی نیست و آنان با سایر مردم در این مسئله یکسانند! ابوذر گفت: پس چرا بر علیه انصار با حق ایشان و دلیلشان استدلال کردید؟!

سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از بیعت

علی علیه السلام به عمر فرمود: ای پسر صهّاك، ما را در خلافت حقّی نیست، ولی برای تو و فرزند زن مگس خوار[1] هست؟!

عمر گفت: ای اباالحسن، اکنون که بیعت کردی خودداری نما، چرا که عموم مردم به رفیق من رضایت دادند و به تو رضایت ندادند، پس گناه من چیست؟

علی علیه السلام فرمود: **ولی خداوند عزوجل و رسولش جز به من راضی نشدند. پس تو و رفیقت و آنان که تابع شما شدند و شما را کمک کردند را به نارضایتی خداوند و عذاب و خواری او بشارت باد. وای بر تو ای پسر خطاب! اگر بدانی که چه جنایتی بر خود روا داشته‌ای. اگر بدانی از چه خارج شده و به چه داخل شده‌ای و چه جنایتی بر خود و رفیقت نموده‌ای!**

ابوبکر گفت: ای عمر، حال که با ما بیعت کرده و از شرّ او و حملهٔ ناگهانی و فسادش در کارمان در امان شدیم بگذار هرچه می‌خواهد بگوید.

اصحاب صحیفه در تابوت جهنم

علی علیه السلام فرمود: جز یک مطلب چیزی نمی‌گویم. شما را به خدا یادآور می‌شوم ای چهار نفر ـ که منظور حضرت من و ابوذر و زبیر و مقداد بود ـ من از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: صندوقی از آتش وجود دارد که در آن دوازده نفرند، شش نفر از اولین و شش نفر از آخرین.[2] (آن صندوق) در چاهی در قعر جهنّم در صندوق قفل شدهٔ

---

۱. کلمهٔ «ابن آکلة الذّبان» که به «فرزند زن مگس خوار» معنی شده کنایه از ابوبکر است.

۲. منظور از اوّلین و آخرین، امت‌های اول و آخر روزگارند.

دیگری است. بر درِ آن چاه صخره‌ای است که هرگاه خداوند بخواهد جهنّم را شعله‌ور نماید آن صخره را از در آن چاه بر می‌دارد و جهنّم از شعله و حرارت آن چاه شعله‌ور می‌شود.

علی ﷺ فرمود: شما شاهد بودید که از پیامبر ﷺ دربارهٔ آنان و «اوّلین» سؤال کردم، فرمود: امّا **«اوّلین»** عبارتنداز: فرزند آدم که برادرش (هابیل) را کشت، و فرعونِ فرعون‌ها، و آن کسی که با ابراهیم ﷺ دربارهٔ خداوند به منازعه پرداخت[۱] و دو نفر از بنی‌اسرائیل که کتابشان را تحریف کردند و سنّتشان را تغییر دادند، یکی از آنان کسی بود که یهودیان را یهودی نمود و دیگری نصاری را نصرانی کرد. و ابلیس ششمی آنان است.[۲]

و امّا **«آخرین»** عبارتنداز دجال[۳] و این پنج نفر اصحاب صحیفه و نوشته و جبت و طاغوتی که بر سر آن با هم عهد بسته‌اند و بر عداوت با تو ـ ای برادرم ـ هم پیمان شده‌اند، و بعد از من بر علیه تو متحد می‌شوند. این و این، که پیامبر ﷺ آنان را برای ما نام برد و بر شمرد.

سلمان می‌گوید: ما گفتیم: راست گفتی، ما شهادت می‌دهیم که این مطلب را از پیامبر ﷺ شنیدیم.

عثمان لعنت شدهٔ پیامبر ﷺ

عثمان گفت: ای اباالحسن، آیا نزد تو و این اصحابت دربارهٔ من حدیثی نیست؟

علی ﷺ فرمود: بلی، از پیامبر شنیدم که دو بار تو را لعنت کرد و بعد از آنکه لعنت نمود برایت استغفار نکرد.

---

۱. منظور «نمرود» است که در نسخهٔ «د» چنین آمده: «و نمرود صاحب عقاب‌ها و فرعون صاحب میخ‌ها».
۲. در بعضی نسخه‌ها به جای «ابلیس»، پی کنندهٔ شتر صالح ﷺ و قاتل حضرت یحیی ﷺ ذکر شده است.
۳. «د»: دجال اعور، یعنی یک چشم کور.

عثمان غضبناک شد و گفت: مرا با تو چه کار است! هیچگاه مرا رها نمی‌کنی، نه در زمان پیامبر و نه بعد از او! علی ؑ فرمود[۱]: آری، خداوند بینی‌ات را بر خاک بمالد.

پیشگویی از ارتداد زبیر

عثمان گفت: به خدا قسم از پیامبر شنیدم که می‌فرمود: زبیر مرتدّ از اسلام کشته می‌شود!

سلمان می‌گوید: علی ؑ به طور خصوصی به من فرمود: عثمان راست می‌گوید، او بعد از قتل عثمان با من بیعت می‌کند و بعد بیعت مرا می‌شکند و مرتّد کشته می‌شود.

ارتداد مردم پس از پیامبر ﷺ جز چهار نفر

سلمان می‌گوید: علی ؑ فرمود: «**همهٔ مردم بعد از پیامبر ﷺ مرتّد شدند جز چهار نفر.**[۲] **مردم از پیامبر ﷺ به منزلهٔ هارون و تابعینش و به‌منزلهٔ گوساله و تابعینش شدند. پس علی ؑ شبیه هارون و عتیق**[۳] **شبیه گوساله و عمر شبیه سامری است.**

از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: قومی از اصحابم از صاحبان شخصیت و مقام نسبت به من برای عبور از پل صراط می‌آیند. وقتی آنان را دیدم و آنان مرا دیدند و آنان را شناختم و آنان مرا شناختند، ایشان را از نزد من جدا می‌کنند. می‌گویم: پروردگارا، اصحابم، اصحابم! گفته می‌شود: نمی‌دانی بعد از تو چه کرده‌اند. وقتی از ایشان جدا شدی به عقب برگشتند. من هم می‌گویم: دور از رحمت خدا باشند.

---

۱. «الف»: زبیر گفت.

۲. از اینجا به بعد دنبالهٔ کلام سلمان است نه امیرالمؤمنین ؑ. و عبارت در کتاب احتجاج چنین است: سلیم می‌گوید: سپس سلمان رو به من کرد و گفت: این قوم بعد از پیامبر ﷺ مرتّد شدند مگر آنان که خداوند به وسیله آل محمد ﷺ حفظشان کرد.

۳. «عتیق» لقب ابوبکر است.

شباهت مسلمین به بنی‌اسرائیل

از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: امّت من سنّت بنی‌اسرائیل را مثل شباهت کفش به کفش و گوش به گوش[۱]، وجب به وجب و ذرع به ذرع و باع به باع[۲] مرتکب خواهند شد، تا آنجا که اگر داخل سوراخ حیوانی[۳] شده باشند اینان نیز همراه آنان داخل می‌شوند. تورات و قرآن را یک نفر از ملائکه در یک ورق[۴] با یک قلم نوشته است، و مَثَل‌ها و سنّت‌ها (در آنان و اینان) به یک صورت جاری شده است.

....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. منهاج الفاضلین (نسخهٔ خطی): ص ۲۵۹.
۲. بحار الانوار: ج ۲۸ ص ۲۳.
۳. بحار الانوار: ج ۲۸ ص ۵۴.
۴. بحار الانوار: ج ۲۸ ص ۲۶۱.
۵. بحار الانوار: ج ۴۳ ص ۱۹۷ ح ۲۹.
۶. بحار الانوار: ج ۸۱ ص ۲۵۶ ح ۱۸.
۷. بحار الانوار: ج ۹۲ ص ۴۰.
۸. بحار الانوار: ج ۸ قدیم ص ۲۴۲.
۹. عوالم‌العلوم، جلد حضرت زهرا ؛: ص ۲۲۰.
۱۰. مدینة المعاجز: ص ۱۳۲.
۱۱. کفایة الموحدین: ج ۲ ص ۲۳۰.

---

۱. یعنی به قدری مشابهت خواهند داشت که همچون شباهت دو لنگهٔ کفش یا شباهت دو گوش یک نفر خواهد بود.

۲. «ذرع» به اندازهٔ آرنج تا نوک انگشتان، و «باع» به قدر باز کردن دو دست است.

۳. کلمهٔ «جُحر» به معنی سوراخی است که حیوانات درنده برای خانهٔ خود می‌کَنند. منظور در اینجا این است که اگر بنی‌اسرائیل کارهای خطرناکی مثل وارد شدن به لانهٔ حیوانات درنده انجام داده باشند این امت نیز خواهند کرد.

۴. کلمهٔ «رقّ» به معنای صفحهٔ سفید و نیز به معنای پوست نازکی است که روی آن می‌نویسند. در نسخهٔ «ب»: تورات و انجیل و قرآن ذکر شده است.

روایت با سند به سلیم:

۱. الیقین: باب ۱۱۵.

۲. روضه کافی: ص ۳۴۳ ح ۵۴۱.

۳. احتجاج طبرسی: ج ۱ ص ۱۰۵.

۴. اثبات الوصیة (علامه حلی): ص ۷.

۵. المحتضر: ص ۶۰.



ابلیس و بنیانگذار سقیفه در روز قیامت

ابلیس و بنیانگذار سقیفه در روز قیامت

ابان بن ابی‌عیّاش از سلیم بن قیس هلالی نقل کرده که گفت: از سلمان فارسی شنیدم که می‌گفت:

وقتی روز قیامت برپا شود ابلیس را در حالی که با افساری آتشین لجام شده می‌آورند، و «زُفَر»[1] را در حالی که با دو افسار آتشین لجام شده می‌آورند!

ابلیس نزد او می‌رود[2] و فریاد می‌زند و می‌گوید: مادر به عزایت بنشیند[3]، تو که هستی؟ من کسی هستم که اوّلین و آخرین را گمراه کردم، در حالی که به یک افسار لجام شده‌ام و تو به دو افسار لجام شده‌ای!

او می‌گوید: من کسی هستم که امر کردم و اطاعت شدم و خداوند امر کرد و عصیان شد![4]

---

۱. «زُفَر» کنایه از عمر است چنان که در بسیاری از احادیث وارد شده است. به بحار الانوار: ج ۲۲ ص ۲۲۳، و ج ۳۷ ص ۱۱۹ مراجعه شود.

۲. «الف» خ ل: ابلیس به او نگاه می‌کند.

۳. در بحار الانوار: ج ۸ قدیم ص ۲۹۸ در حدیثی نقل می‌کند که خداوند تعالی می‌فرماید: «عمر را در چنان قعری از جهنّم به دار آویزم که ابلیس از بالا بر او مشرف شود و او را لعنت کند».

۴. منظور این است که ابلیس مردم را وادار می‌کند که سخن خدا را اطاعت نکنند، ولی عمر چنان کرد که وقتی خداوند دربارهٔ مطلبی دستوری داده و او هم در مقابل خدا دستوری داده مردم از خدا سرپیچی کنند و سخن او را انتخاب کنند، همان طور که در بدعت‌های عمر که در همین کتاب خواهد آمد مشهود است که او در مقابل حکم خداوند حکمی جعل می‌کرد و مردم هم سخن خدا را رها کرده و سخن او را می‌پذیرفتند.

در اینجا مناسب است حدیثی را که در بحار الانوار: ج ۸ ص ۳۱۵ ح ۹۵ از کتاب اختصاص شیخ مفید نقل کرده بیاوریم:

←

....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. بحار الانوار: ج ۸ قدیم ص ۲۱۳.

روایت از غیر سلیم:

۱. ثواب الاعمال: ص ۲۴۸ ح ۹ و ص ۲۵۵ ح ۲.

۲. تفسیر عیّاشی: ج ۲ ص ۲۲۳ ح ۹.

← امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: روزی به سمت بیرون کوفه خارج شدم و قنبر پیشاپیش من در حرکت بود. در این هنگام ابلیس رو به ما می‌آمد. من به او گفتم: تو پیرمرد بدی هستی! گفت: یا امیرالمـؤمنین، چـرا چنین می‌گویی؟ به خدا قسم، برایت حدیثی نقل کنم که خودم از خدای عزوجل بدون واسطه شنیده‌ام: آن هنگام که به خاطر گناهم به آسمان چهارم فرود آمدم چنین ندا کردم: ای خدای مـن و ای آقـای مـن، گمان نمی‌کنم مخلوقی شقی‌تر از من خلق کرده باشی. خداوند به من چنین وحی کرد: بلی، از تو شقی‌تر خلق کرده‌ام. نزد مالک (خزانه‌دار جهنم) برو تا به تو نشان دهد.

نزد مالک رفتم و گفتم: خداوند به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: شقی‌تر از مرا نشانم ده. مالک مـرا بـه جهنم برد و درِ طبقه بالا را برداشت. آتش سیاهی بیرون آمد که گمان کردم مرا و مالك را در خود فرو برد. مالک به آتش گفت: «آرام باش»، و آرام گرفت.

سپس مرا به طبقهٔ دوم برد. آتشی بیرون آمد که از اولی سیاه‌تر و گرم‌تر بود. به آن آتش گفت: «خـاموش باش»، و خاموش شد. تا آنکه مرابه طبقهٔ هفتم برد، و هر آتشی که از طبقه‌ای خارج مـی‌شد شـدیدتر از طبقهٔ قبل بود.

در طبقهٔ هفتم آتشی بیرون آمد که گمان کردم مرا و مالک را و همهٔ آنچه خداوند عزوجل خلق کرده را در خود فرو برد. دست بر چشمانم گذاردم و گفتم: ای مالک، دستور ده تا خاموش شود و گرنه من خاموش می‌شوم. مالك گفت: تو تا روز معین خاموش نخواهی شد. سپس دستور داد و آن آتش خاموش شد. دو مرد را دیدم که بر گردن‌هایشان زنجیرهای آتشین بود و آنان را از بالا آویزان کرده بودند و بالای سر آنان عده‌ای با تازیانه‌های آتش آنان را می‌زدند.

پرسیدم: ای مالک، این دو نفر کیانند؟ گفت: آیا آنچه بر ساق عرش بود نخوانده‌ای ـ و من قبلاً یعنی دو هزار سال قبل از آنکه خداوند دنیا را خلق کند خوانـده بـودم ـ «لا اِلهَ اِلاّ اللهُ، مُـحَمَّد رسـول الله، اَیَّـدْتُهُ وَ نَصَرْتُهُ بِعَلِیٍّ (یعنی محمد را به علی مؤید نموده و یاری کردم)». مالک گفت: این دو نـفر دشـمن آنـان و ظالمین بر ایشان هستند.

۶

مفاخر امیرالمؤمنین ؛ پیشگویی از رفتار امّت با امیرالمؤمنین ؛ سخنان حسن بصری در فضایل امیرالمؤمنین ؛ حسن بصری و توجیه نفاق او.

مفاخر امیرالمؤمنین

سلیم می‌گوید: ابوذر و سلمان و مقداد برایم نقل کردند، و سپس از علی شنیدم. آنان گفتند:

مردی بر علی بن ابی‌طالب فخر نمود. پیامبر به علی فرمود: ای علی، تو بر همهٔ عرب فخر کن[1]، که تو از نظر پسر عمو و پدر و برادر از همه بزرگوارتر هستی. تو خودت و نَسَبَت و همسرت و فرزندانت و عمویت از همه بزرگوارترید. تو در تقدیم جان و مالت از همه بالاتر، و در بردباری از همه کاملتر، و در اسلام از همه پیشتر و از نظر علم از همه بیشتر هستی.

تو کتاب خدا را از همه بهتر قرائت می‌کنی و سنن خدا را[2] از همه بهتر مـی‌دانـی. قلب تو در برخورد روز جنگ از همه شجاعتر، و دست تو بخشنده‌تر است. در دنیا از همه زاهدتر و در تلاش و کوشش از همه شدیدتر و در اخلاق از همه نـیکوتر و در زبان از همه راستگوتری، و محبوبترین مردم نزد خدا و من هستی.

پیشگویی از رفتار امت با امیرالمؤمنین

تو بعد از من سی سال خواهی ماند، که خدا را عبادت می‌کنی و بر ظلم قریش صبر

---

۱. در کتاب فضائل شاذان عبارت چنین است: ای علی، بر اهل شرق و غرب و عجم و عرب فخر کن که تو بزرگوارترِ آنان و پسر عموی پیامبر هستی ...

۲. «ب»: سرّ خدا را.

می‌نمایی[۱]، و آنگاه که یارانی یافتی در راه خدای عزوجل با آنان به جهاد برمی‌خیزی. برای تأویل قرآن با **ناکثین وقاسطین و مارقین** از این امّت جنگ می‌نمایی همان طور که با من برای تنزیل آن جنگیدی.

سپس به شهادت کشته می‌شوی، و محاسنت از خون سرت خضاب می‌شود. قاتل تو در بغض نسبت به خداوند و دوری از خدا و از من همچون پی کنندهٔ شتر (صالح) و همچون قاتل یحیی بن زکریا و فرعون ذوالاوتاد (صاحب میخ‌ها) خواهد بود.[۲]

سخن حسن بصری در فضایل امیرالمؤمنین ؑ

ابان می‌گوید: این حدیث را به نقل از ابوذر برای حسن بصری نقل کردم. او گفت: «سلیم و ابوذر راست گفته‌اند. علی بن ابی‌طالب دارای سبقت در دین و علم و حکمت و فقه، و نیز در رأی و مصاحبت (با پیامبر ﷺ)، و هم د رفضل و کمالات، و در فامیل و دامادی، و در شجاعت در جنگ، و در بخشش و نیکی و علم به قضاوت، و در نزدیکی با پیامبر ﷺ و علم به حکم بین مردم و فیصلهٔ خصومت و در امتحان دادن در اسلام است. علی در هرکاری بلند مرتبه است.[۳] خدا علی را رحمت کند و بر او درود فرستد». سپس حسن بصری گریه کرد به طوری که محاسنش تر شد.

ابان می‌گوید: به او گفتم: ای ابوسعید[۴]، آیا به کسی غیر از پیامبر هم وقتی یاد می‌کنی «صلی الله علیه» می‌گویی؟ گفت: هرگاه مسلمین را یاد کردی برآنان رحمت فرست، و بر محمد و آل محمد صلوات بفرست، و علی افضل آل محمد است.

---

۱. «الف»: و ظلم قریش را به چشم خود می‌بینی.

۲. در کتاب فضائل شاذان این جملات اضافه شده است: ای علی، تو بعد از من در هر کاری که غالب بودی مغلوب و غصب شده خواهی بود. در راه خدا و رسولش بر اذیت صبر خواهی کرد در حالی که جزای الهی را در نظر داری و نزد خداوند ضایع نخواهد شد. خداوند بعد از من دربارهٔ اسلام به تو جزای خیر دهد.

۳. «ب»: علی در هر فنی عالم بود.

۴. «ابوسعید» کنیهٔ حسن بصری است.

گفتم: ای ابوسعید، از حمزه و جعفر و فاطمه و حسن و حسین هم افضل است؟ گفت: آری به خدا قسم، از آنان افضل است. و چه کسی شک دارد که او از آنان افضل است؟

پرسیدم: برای چه؟ گفت: نام شرک و کفر و بت پرستی و شراب‌خواری بر او جاری نشده است. و علی از آنان افضل است به خاطر سبقت در اسلام و علم به کتاب خدا و سنت پیامبرش، و اینکه پیامبر به فاطمه عليها السلام فرمود: «تو را به ازدواج افضل امتم در آوردم»، که اگر در امّت افضل از او بود استثنا می‌کرد. و اینکه پیامبر صلى الله عليه وآله بین اصحابش برادری ایجاد کرد و بین علی و خودش برادری قرار داد. پیامبر هم خودش و برادری که برای خود قرار داد از همه افضل است. و او را در روز غدیر خم نصب کرد و برای او صاحب اختیاری بر مردم را واجب کرد همان طور که برای خود واجب کرده بود، و فرمود: «هر کس من صاحب اختیار اویم علی صاحب اختیار اوست». و به او گفت: «تو نسبت به من به منزلهٔ هارون نسبت به موسی هستی» و این سخن را به هیچیک از اهل بیتش و احدی از امتش جز او نفرموده است. او سوابق بسیار و مناقبی دارد که احدی از مردم مثل آنها را ندارد.

ابان می‌گوید: به حسن بصری گفتم: افضل این امّت بعد از علی عليه السلام کیست؟ گفت: همسر او و دو پسرش.

گفتم: بعد چه کسی؟ گفت: سپس جعفر و حمزه. افضل مردم اصحاب کساء هستند که آیهٔ تطهیر دربارهٔ ایشان نازل شده است. در آن (کساء) پیامبر صلى الله عليه وآله خود و علی و فاطمه و حسن و حسین را کنار یکدیگر جمع کرد و فرمود: «اینان مورد اطمینان من و عترت من از اهل بیتم هستند»، خداوند هم بدی‌ها را از ایشان برد و آنان را پاک گردانید. امّ سلمه گفت: مرا نیز همراه خود و آنان داخل کساء نما. فرمود: ای ام سلمه، تو بانوی نیکویی و عاقبتت هم خیر خواهد بود، ولی این آیه فقط دربارهٔ من و اینان نازل شده است.

حسن بصری و توجیه نفاقش

(ابان می‌گوید:) گفتم: الله! ای ابوسعید[۱]، آنچه که دربارۀ علی ﷺ روایت مـی‌کنی، (در مقابل) آنچه از تو شنیده‌ام که دربارۀ او می‌گویی؟!

گفت: ای برادرم[۲]، بدین وسیله خون خود را از این جبّاران ظالم ـ که خدا لعنتشان کند ـ حفظ می‌کنم. ای برادرم، اگر آنها نباشد چوب بر سرم بلند می‌کنند! ولی من آنچه شنیده‌ای را می‌گویم و به آنان می‌رسد و از من دست بر می‌دارند. من از بغض علیّ، غیر علی بن ابی‌طالب را قصد می‌کنم، و آن ظالمین گمان می‌کنند مـن از دوسـتداران ایشانم. خداوند عزوجل می‌فرماید: «**اِدْفَعْ بِالَّتی هِیَ اَحْسَنُ السَّیِّئَةَ**»، «بـا آن روش کـه نیکوتر است بدی را دفع کن» و منظور تقیّه است.

....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. بحار الانوار: ج ۴۰ص ۹۳

روایت با سند به سلیم:

۱. احتجاج طبرسی: ج ۱ ص ۲۲۹

۲. فضائل شاذان بن جبرئیل: ص ۱۴۵

۳. نزهة الکرام رازی: ص ۵۵۶

۴. شرح نهج البلاغة ابن ابی‌الحدید: ج ۴ ص ۳۹۶.

روایت از غیر سلیم:

۱. مناقب ابن شهرآشوب، به روایت بحار الانوار: ج ۴۰ ص ۶۸.

---

۱. «الله» در اینجا به صورت کلمۀ تعجب به کار رفته است.

۲. «ج»: ای احمق.

۷

افتراق امت به هفتاد و سه گروه، تعیین فرقهٔ ناجیه، امامانِ فرقهٔ ناجیه، هفتاد و سه فرقه در روز قیامت، مستضعفِ دینی، اهل بهشت و اهل جهنم و اصحاب اعراف، مؤمن و کافر و مستضعف، فرق ایمان و اسلام، وظیفهٔ جاهل به حق، اصحاب حساب و شفاعت، دعای امیر المؤمنین علیه السلام برای سلیم بن قیس.

افتراق امت به هفتاد و سه گروه

ابان می‌گوید: سلیم می‌گفت: از علی بن ابی‌طالب علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: به زودی امّت به **هفتاد و سه گروه** متفرق خواهند شد، که هفتاد و دو گروه در آتش و یک گروه در بهشت خواهند بود. **سیزده گروه** از هفتاد و سه گروه محبّت ما اهل بیت را ادّعا می‌کنند، ولی یکی از آنها در بهشت و دوازده گروه در آتش‌اند.

تعیین فرقهٔ ناجیه

گروه نجات یافتهٔ هدایت شده که آرزوی (بهشت دارند) و مؤمن و تسلیم و موافق و هدایت کننده‌اند، آنان کسانی‌اند که به من ایمان آورده[1] و در مقابل امر من تسلیم و مطیع من هستند[2] از دشمن من بیزاری جسته و مرا دوست می‌دارند و دشمنم را مبغوض می‌دارند. آنان که به حق من و امامتم و واجب بودن اطاعتم از روی کتاب خدا و سنت پیامبرش معرفت دارند. در نتیجه (از عقیدهٔ خود) برنمی‌گردند و شک نمی‌کنند، به خاطر آنکه خداوند قلبشان را از معرفت حق ما نورانی کرده[3] و فضلیتشان را به آنان فهمانده است، و به آنان الهام کرده و ناصیهٔ[4] آنان را گرفته و در

---

۱. «ب»: به من اقتدا کرده‌اند.

۲. «ب» و «د»: مطیع من‌اند و ولایت مرا دارند.

۳. «ب»: به خاطر آنکه خداوند حق ما را در قلب‌هایشان نورانی نموده است.

۴. ناصیه یعنی موی جلوی سر، و در اینجا کنایه از هدایت خداوند است که راه راست را به ایشان نشان می‌دهد.

شیعیان ما داخل نموده است، به طوری که قلب‌هایشان اطمینان یافته و یقینی پیدا کرده که شکی با آن مخلوط نمی‌شود.

امامانِ فرقهٔ ناجیه

من و جانشینانم بعد از من تا روز قیامت هدایت کنندهٔ هدایت یافته‌ایم. کسانی که خداوند آنان را در آیه‌های بسیاری از قرآن درکنار خود و پیامبرش قرار داده، و ما را پاک نموده و از گناهان معصوم داشته و ما را شاهدین بر خلقش و حجّت در زمینش و خزانه‌داران علمش و معادن حکمتش و تفسیر کنندگان وحی خود قرار داده است. ما را با قرآن و قران را با ما قرار داده، که نه ما از آن جدا می‌شویم و نه آن از ما جدا می‌شود تا در حوض کوثر بر پیامبر ﷺ وارد شویم.

هفتاد و سه فرقه در روز قیامت

در بین هفتاد و سه فرقه فقط آن یك گروهند که نجات یابندگان از آتش و از همهٔ فتنه‌ها و گمراهی‌ها و شبهه‌ها نجات یافته هستند و آنها به حق اهل بهشتند. آنان هفتاد هزارند[۱] که بدون حساب داخل بهشت می‌شوند.

همهٔ آن هفتاد و دو گروه به غیر حق متدّین شده‌اند و دین شیطان را یاری می‌دهند، و (دستوراتشان را) از ابلیس و دوستانش می‌گیرند. آنان دشمن خدای تعالی و دشمن پیامبرش و دشمن مؤمنین‌اند و بدون حساب داخل آتش می‌شوند، و از خدا و رسولش بیزارند.[۲] خدا و رسولش را فراموش کرده و به خدا شرك ورزیده و کافر شده‌اند و غیرخدا را پرستیده‌اند، ولی خود هم نمی‌دانند و گمان می‌کنند کار درستی می‌کنند. روز قیامت می‌گویند. «به خدا قسم ما مشرك نبودیم، برای او قسم یاد می‌کنند همان طور که برای شما قسم می‌خورند و گمان می‌کنند بر پایه‌ای استوارند، بدانید که آنان دروغگویند».[۳]

---

۱. ظاهراً هفتاد هزار کنایه از کثرت این عده است نه اینکه به‌همین تعداد معین باشند.

۲. «د»: از خدا و از رسولش بیزارند و خدا و رسولش هم از ایشان بیزارند. به‌خدا و رسولش ناسزا گفته‌اند و مشرک شده‌اند.

۳. داخل گیومه مضمون آیهٔ ۲۳ از سورهٔ انعام و آیهٔ ۱۸ از سورهٔ مجادله است.

مستضعفین دینی

سلیم می‌گوید: عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، چه می‌فرمایید دربارهٔ کسی که توقف کرده است. نه به شما اقتدا کرده و نه شما را دشمن داشته است؟ دشمنی شما را عقیدهٔ خود قرار نداده و تعصب هم ندارد. ولایت شما را ندارد و از دشمن شما هم بیزاری نمی‌جوید. او می‌گوید: «نمی‌دانم» و راست می‌گوید.[۱]

فرمود: اینان از هفتاد و سه گروه نیستند. پیامبر ﷺ از هفتاد و سه فرقه، اعراض کنندگان از حق را که پرچمی برافراشته و خود را مشهور کرده‌اند و به دین خود دعوت می‌کنند قصد کرده است. یک فرقه از ایشان متدّین به دین الهی و هفتاد و دو فرقه متدّین به دین شیطان‌اند، که با قبول گفتهٔ آنان ولایتشان را می‌پذیرند و از آنان که مخالفشان باشند بیزاری می‌جویند.

امّا کسی که خدا را به یگانگی قبول دارد و به پیامبر ﷺ ایمان آورده ولی نسبت به ولایت ما و گمراهی دشمن ما شناخت ندارد و عداوتی هم در دل ندارد، و چیزی را حلال یا حرام نکرده است، و قبول کرده همهٔ آنچه در بین اختلاف کنندگان امت اختلافی نیست که خداوند به آنها امر کرده، و خودداری نموده از آنچه بین اختلاف کنندگان امت در آن اختلافی نیست که خدا به آن امر کرده یا از آن نهی نموده است. در نتیجه نه عداوتی در دل دارد[۲]، و نه چیزی را حرام کرده یا حلال نموده است. او نمی‌داند و علم آنچه بر او مشکل شده به خدا واگذار نموده است[۳]، چنین شخصی نجات یافته است.

اهل بهشت و اهل جهنم و اصحاب اعراف

این طبقه بین مؤمنین و مشرکین قرار دارند و قسمت اعظم مردم و اکثریت آنها هستند. اینها اصحاب حساب و میزان و اعراف هستند و جهنّمی‌هایی هستند که انبیاء

---

۱. یعنی در اینکه می‌گوید «نمی‌دانم و نمی‌توانم حق را تشخیص دهم» راست می‌گوید.

۲. «ب»: به ما ظلم نکرده است.

۳. «ب»: هرگاه نداند می‌گوید: «نمی‌دانم» و علم آنچه مشکل می‌شود را به خدا واگذار می‌کند.

و ملائکه و مؤمنین آنها را شفاعت می‌کنند. اینان از آتش بیرون آورده می‌شوند و **«جهنّمیّون»**[1] نامیده می‌شوند.

امّا مؤمنین، اینان نجات می‌یابند و بدون حساب وارد بهشت می‌شوند. امّا مشرکین، اینان بدون حساب وارد آتش می‌شوند. حساب برای اهل این صفات است که بین مؤمنین و مشرکین هستند، و برای آنان که قلبشان با اسلام انس داده شده[2] و گناهکارند[3]، و برای آنان که اعمال نیکی را با اعمال بدی مخلوط کرده‌اند، و مستضعفینی که نه قدرت بر درک مفاهیم کفر و شرك دارند و نه می‌توانند دشمنی کنند

---

۱. دربارهٔ «جهنّمیّون» یعنی «جهنّمی‌ها» دو حدیث از بحار الانوار نقل می‌شود. در ج ۸ ص ۳۵۵ ح ۸ از امام صادق ﷺ چنین روایت کرده است: پیامبر ﷺ به امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: ... آنگاه که وارد بهشت شدید و با همسرانتان مستقّر شدید و در منازلتان جای گرفتید خداوند به مالك (خزانه‌دار جهنّم) امر می‌کند که «درهای جهنم را باز کن تا اولیاء من بنگرند به فضیلتی که ایشان را بر دشمنانشان داده‌ام». درهای جهنم باز می‌شود، و شما بر آنها مشرف می‌شوید.

وقتی اهل جهنم بوی عطر بهشت را می‌شنوند می‌گویند: ای مالك، آیا در تخفیف عذاب از ما طمع کرده‌ای؟ ما نسیمی احساس می‌کنیم! مالك می‌گوید: خداوند به من وحی فرموده که درهای جهنّم را باز کنم تا اهل بهشت به شما نگاه کنند.

اهل جهنم سرهایشان را بلند می‌کنند. یکی می‌گوید: ای فلانی، آیا تو گرسنه نبودی و من تو را سیر نمودم؟ دیگری می‌گوید: آیا تو عریان نبودی و من تو را پوشاندم؟ دیگری می‌گوید: ای فلانی، آیا ترسان نبودی و من تو را پناه دادم؟ آن دیگر می‌گوید: ای فلانی، آیا تو برای من سخن نمی‌گفتی و من آن را پنهان می‌کردم (یعنی سرّ تو را فاش نمی‌کردم)؟ اهل بهشت می‌گویند: آری. اهل جهنم می‌گویند: پس از خدا بخواهید تا ما را ببخشد.

اهل بهشت برایشان دعا می‌کنند، و آنان را از جهنّم خارج کرده به بهشت می‌آورند. آنان در بهشت حالت ملامت شده پیدا می‌کنند و «جهنّمیّون» نامیده می‌شوند. لذا به اهل بهشت می‌گویند: از پروردگارتان در خواست کردید و ما را از عذابش نجات داد. حال در خواست کنید تا این نام را از ما بر دارد و در بهشت به ما جایی دهد. آنان دعا می‌کنند، و خداوند به بادی امر می‌کند و بر دهان اهل بهشت می‌وزد و آن نام را فراموششان می‌کند و در بهشت برایشان جایی قرار می‌دهد.

همچنین در بحار الانوار: ج ۸ ص ۳۶۰ ح ۲۹ از محمد بن مسلم روایت کرده است که از امام صادق ﷺ دربارهٔ «جهنّمیّون» پرسیدم. فرمود: امام باقر ﷺ می‌فرمود: آنان از جهنم بیرون آورده می‌شوند و ایشان را کنار چشمه‌ای نزدیک درِ بهشت می‌رسانند که «عین الحیوان» نامیده می‌شود. از آب آن بر آنها می‌پاشند و مانند زراعت رشد می‌کنند، و گوشت و پوست و موی ایشان می‌روید.

۲. کلمهٔ «المؤلَّفة قلوبهم» یعنی کسانی که به طُرُق مختلف به‌سوی اسلام جذب می‌شوند.

۳. «ب»: اعتراف دارند.

و نه به راهی هدایت می‌شوند که مؤمنِ عارف باشند.

اینان اصحاب اعراف‌اند، که خداوند دربارهٔ اینان مشیّت دارد: اگر خداوند یکی از اینان را وارد آتش کند به خاطر گناه اوست، و اگر از او درگذرد به رحمت خویش رفتار کرده است.

مؤمن، کافر، مستضعف

عرض کردم: اصلحك الله، آیا مؤمنِ عارفِ داعی[1] داخل آتش می‌شود؟ فرمود: نه. عرض کردم: آیا کسی که امامش را نشناسد داخل بهشت می‌شود؟ فرمود: نه، مگر آنکه خدا بخواهد.

عرض کردم: آیا کافر یا مشرك داخل بهشت می‌شوند؟ فرمود: جز کافر کسی داخل آتش نمی‌شود مگر آنکه خدا بخواهد.

عرض کردم: اصلحك الله، هر کس با ایمان به خدا و معرفت به امامش و اطاعت او خدا را ملاقات کند، از اهل بهشت است؟ فرمود: آری، اگر خدا را ملاقات کند و از مؤمنینی باشد که خداوند عزوجل می‌فرماید: «**الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ**»[2]، «**الَّذینَ آمَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ**»[3]، «**الَّذینَ آمَنُوا وَ لَمْ یَلْبَسُوا ایمانَهُمْ بِظُلْمٍ**»[4]، «آنان که ایمان آورده و کارهای نیک انجام دادند، آنان که ایمان آوردند و تقوی پیشه کردند، آنان که ایمان آوردند و ایمانشان را با ظلم نپوشاندند».

عرض کردم: هر کس از آنان که خدا را با گناهان کبیره ملاقات کند چه می‌شود؟ فرمود: او در اختیار مشیّت خداوند است، اگر او را عذاب کند به خاطر گناه اوست و اگر از او بگذرد به رحمت خویش است.

---

۱. کلمهٔ «داعی» احتمالاً به معنای «دعوت کنندهٔ به حق» است. و در «ب»: «باتقوی» ذکر شده است.
۲. سورهٔ بقره: آیهٔ ۸۲.
۳. سورهٔ یونس: آیهٔ ۶۳.
۴. سورهٔ انعام: آیهٔ ۸۲.

عرض کردم: اگرچه مؤمن است خدا او را داخـل آتش مـی‌نماید؟ فـرمود: آری، به خاطر گناهش! چرا که او از مؤمنینی نیست کـه خـداونـد قـصد کـرده کـه «او ولیّ مؤمنین است»، زیرا آنان که خداوند قصد کرده که «او ولیّ آنان است» و «بر آنان ترسی نیست و محزون نمی‌شوند»، آنان کسانی‌اند که تقوی پیشه کنند و اعمال صالح انجام دهند و ایمانشان را به ظلم نپوشانده باشند.

فرق ایمان و اسلام[1]

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، ایمان چیست و اسلام چیست؟ فرمود: ایمان اقرار به معرفت است، و اسلام همان است که به آن اقـرار کـرده‌ای و تسـلیم و اطـاعت از ایشان.[2]

عرض کردم: آیا ایمان، اقرار بعد از معرفت به آن است؟ فرمود: هر کس که خداوند خود را و پیامبر و امامش را به او بشناساند، و او اقرار به اطاعت آنان کند مؤمن است.

عرض کردم: معرفت از جانب خداوند و اقرار از سوی بنده است؟ فرمود: معرفت از جانب خداوند، دعوت و اتمام حـجّت و مـنّت و نـعمت است؛ و اقـرار از سـوی خداوند، قبول بنده است که بر هر کس بخواهد منّت می‌گذارد. معرفت کار خداوند تعالی در قلب است، و اقرار کار قلب از سوی خدا و حفظ و رحمت اوست.

وظیفهٔ جاهل به حق

پس هر کس که خداوند او را عـارف قـرار نـداده بـاشد حـجّتی بـر او نـیست، و وظیفه‌اش این است که توقف کند و از آنچه نمی‌داند خودداری کند. خداوند هم او را به خاطرّ جهلش عذاب نمی‌کند، بلکه برای عملش به اطاعت او را جزای خیر می‌دهد و برای عملش به معصیت او را عذاب می‌نماید. (آیا جاهل) می‌تواند اطاعت کـند و

---

۱. در این قسمت مطالب بسیار دقیقی دربارهٔ ایمان و اسلام ذکر شده که احتیاج به تفسیر دارد.

۲. منظور از «ایشان» در عبارت بعد روشن شده است که پیامبر و ائمه ﷺ هستند.

می‌تواند معصیت نماید، ولی نمی‌تواند معرفت پیدا کند و می‌تواند جاهل بماند؟ این محال است!

هیچکدام از این‌ها نمی‌شود مگر با قضا و قدر از سوی خداوند و علم او و کتابش ولی بدون اجبار، چرا که اگر مجبور باشند معذور خواهند بود و جای سپاس هم ندارند.[۱]

هر کس جاهل باشد می‌تواند آنچه بر او مشکل شد به ما واگذار نماید. هر کس خدا را بر نعمت شکر کند و از معصیت به درگاه او استغفار کند، و مطیعین را دوست بدارد و آنان را به خاطر اطاعتشان سپاس گوید، و گناهکاران را مبغوض بدارد و آنان را مذمّت کند[۲]، همین مقدار او را کفایت می‌کند اگر علم اینها را به ما واگذار کند.

در اوّل نسخهٔ «ج» همین حدیث با اضافاتی در آخر آن مذکور است. ذیلاً قسمت آخر حدیث که شامل اضافات است آورده می‌شود:

اصحاب حساب و شفاعت

... بعضی از آنان کسانی‌اند که خداوند ایشان را می‌آمرزد و به خاطر اقرار و توحید آنها را داخل بهشت می‌نماید، و بعضی از آنان در آتش عذاب می‌شوند و سپس ملائکه و انبیاء و مؤمنین ایشان را شفاعت می‌کنند. سپس از آتش بیرون آورده می‌شوند و داخل بهشت می‌شوند و در آنجا **«جهنّمیّون»**[۳] نامیده می‌شوند.

اصحاب اقرار از اینانند، و میزان و حساب هم جز بر اینان نیست. چون اولیاء خداوند که به خدا و رسولش و حجّت‌های خدا در زمین و شاهدین او بر خلقش معرفت دارند و به حق آنان اقرار دارند و مطیع آنان هستند بدون حساب وارد بهشت می‌شوند. معاندینِ ایشان، که ترسانده شده‌اند و زیر بار حق نمی‌روند و دشمنی

---

۱. یعنی در صورت جبر در گناه خود معذورند و بر کار نیک هم پاداش و سپاسی ندارند.

۲. «ب»: و آنان را از معصیت باز دارد.

۳. توضیح دربارهٔ «جهنّمیّون» گذشت.

می‌کنند و دشمنان خدایند بدون حساب داخل آتش می‌شوند. امّا آنچه بـین ایـن دو است اکثریت مردم‌اند و اصحاب میزان و حساب و شفاعتند.

دعای امیرالمؤمنین ﷺ برای سلیم بن قیس

سلیم می‌گوید: به امیرالمؤمنین ﷺ عرض کردم: عقدهٔ مرا گشودی و برایم واضـح کردی و سینه‌ام را شفا بخشیدی. **از خداوند بخواه تا مرا در دنیا و آخرت از اولیای تو قرار دهد؟ فرمود: خداوندا، او را از آنان قرار ده.**

سپس حضرت رو به من کرد و فرمود: آیا بـه‌تو بـیاموزم چـیزی کـه از پـیامبر ﷺ شنیده‌ام که به سلمان و ابوذر و مقداد آموخت؟ عرض کردم: بلی، یـا امـیرالمـؤمنین فرمود: هر صبح و شام ده مرتبه بگو: «**اَللّٰهُمَّ ابْعَثْنی عَلَی الْایمانِ بِکَ وَ التَّصْدیقِ بِمُحَمَّدٍ رَسُولِكَ وَ الْوِلایَةِ لِعَلِیٍّ بْنِ ابی‌طالب وَ الْایتِمامِ بِالْأَئِمَّةِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ، فَـإِنّی قَـدْ رَضـیتُ بِذٰلِکَ یارَبِّ**»، یعنی: «خداوندا، مرا با ایمان بـه‌خودت و تـصدیق پـیامبرت مـحمد و ولایت علی بن ابی‌طالب و اقتدا به امامان از آل محمد مبعوث فرما. ای پروردگار، من به این عقیده راضی هستم».

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین ﷺ، سلمان و ابوذر و مقداد ایـن دعـا را بـرایـم نـقل کردند، و از هنگامی که از ایشان شنیده‌ام آن را ترک نکرده‌ام. فرمود: **تا زنده هستی آن را ترک مکن.**

روایت ازکتاب سلیم:

۱. بحار الانوار: ج ۲۸ ص ۱۴.

۲. بحار الانوار: ج ۶۸ ص ۲۸۷.

۳. الدُرر رالنجفية(بحرانی): ص ۸۴.

روایت با سند به سلیم:

۱. بصائر الدرجات: ص ۸۳ ح ۶.

۲. اکمال الدین: ج ۱ ص ۲۴۰ ح ۶۳.

۳. کافی: ج ۱ ص ۱۹۱ ح ۵.



۸

۱. معنای اسلام و ایمان.

۲. پایه‌های ایمان: یقین، صبر، عدل، جهاد. کمترین درجهٔ ایمان و کفر و گمراهی، دوازده امام علیهم السلام حجّت‌های الهی.

۱

معنای اسلام و ایمان[۱]

اَبان بن ابی‌عیّاش از سلیم بن قیس نقل می‌کند که گفت: از علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم در حالی که مردی از آن حضرت دربارهٔ ایمان سؤال کرد و گفت: یا امیرالمؤمنین علیه السلام، مرا از **ایمان** خبرده به طوری که از غیر تو و بعد از تو از کسی در این باره سؤال نکنم.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: مردی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و مثل همین که از من پرسیدی از آن حضرت سؤال کرد و مثل سخن تو را گفت. پیامبر صلی الله علیه و آله با آن مرد مشغول صحبت شد و به او فرمود: بنشین. آن مرد عرض کرد: ایمان آوردم.

سپس علی علیه السلام رو به آن مرد کرد و فرمود: هیچ میدانی که جبرئیل به صورت انسانی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: اسلام چیست؟ فرمود: «شهادت به اینکه خدایی جز الله نیست و اینکه محمد پیامبر خدا است و بپا داشتن نماز و دادن زکات و حج خانهٔ خدا و روزهٔ ماه رمضان و غسل جنابت». عرض کرد: ایمان چیست؟ فرمود: به خدا و

---

۱. در این حدیث دربارهٔ ایمان و اسلام نکات ظریفی ذکر شده که احتیاج به تفسیر و توضیح دارد. به بحار الانوار: ج ۶۸ ص ۳۵۶ مراجعه شود.

ملائکه‌اش و کتاب‌هایش و پیامبرانش و به زندگی بعد از مرگ و به همهٔ مقدرّات ـ خیر و شرّ آن و شیرین و تلخ آن ـ ایمان بیاوری.[۱]

وقتی آن مرد برخاست پیامبر ﷺ فرمود: این **جبرئیل** بود، آمده بود تا دیـنتان را بـه شما بیاموزد. و چنین بود کـه هـرگاه پـیامبر ﷺ بـه او مـطلبی مـی‌فرمود او مـی‌گفت: «درست می‌گویی». پرسید: روز قیامت چه زمانی است؟ فرمود: سؤال شونده از سؤال کننده (در این باره) عالم‌تر نیست. گفت: راست گفتی.

۲

پایه‌های ایمان

امیرالمؤمنین ﷺ بعد آنکه از کـلمهٔ «راست گـفتی» جـبرئیل فـراغت یـافت چـنین فرمود: بدانید که ایمان بر چهار پایه بنا شده است: **یقین و صبر و عدل و جهاد.**

یقین

یقین بر چهار شعبه است: **شوق و ترس و زهد و انتظار.**[۲]

هر کس مشتاق بهشت باشد شهوات را از یاد می‌برد، و هر کس از آتش بترسد از محرّمات پرهیز می‌کند، و هر کس نسبت به‌دنیا زهد و بی‌اعتنایی کند مصیبت‌ها بر او آسان می‌شود[۳]، و هر کس به انتظار مرگ باشد در خیرات می‌شتابد.

---

۱. «به مقدرات ایمان بیاوری» یعنی: همه را از جانب خداوند بدانی.

۲. هر یک از شعبه‌ها در جمله‌های بعد توضیح داده می‌شود.

۳. «ب»: مصیبت‌ها را آسان می‌شمارد.

صبر

صبر بر چهار شعبه است: **بصیرت در فهم و درك[۱]، تأویل و تبیین حکمت، شناخت عبرت‌ها[۲]، سنن پیشینان.**

هر کس در فهم و درك بصیرت داشته باشد در حکمت جستجو و تبیین می‌کند، و هر کس در حکمت تبیین کند عبرت‌ها را می‌شناسد، و هر کس عبرت را بشناسد حکمت را تأویل و تفسیر می‌کند، و هر کس حکمت را تفسیر کند عبرت را می‌بیند، و هر کس عبرت را ببیند گویا همراه پیشنیان بوده است.

عدل

عدل بر چهار شعبه است: **پیچیده‌های فهم، و پوشش علم و شکوفهٔ حکمت‌ها و باغ حلم.**

هر کس بفهمد جمله‌های علم را تفسیر می‌کند، و هر کس علم داشته باشد شرایع حکمت بر او عرضه می‌شود، و هر کس بردباری کند در کارش افراط نمی‌کند و به وسیلهٔ آن در بین مردم ستوده زندگی می‌کند.

جهاد

جهاد بر چهار شعبه است: **امر به معروف و نهی از منکر، و راستگویی درجاهای مختلف، و غضب به خاطر خداوند، و بغض و عداوت با فاسقین.**

هر کس امر به معروف کند کمر مؤمن را محکم می‌کند، و هر کس نهی از منکر کند بینی فاسق را[۳] به‌خاك می‌مالد، و هر کس در جاهای مختلف راست بگوید وظیفه‌ای که بر عهده‌اش بوده انجام داده است، و هر کس با فاسقین عداوت داشته باشد و

---

۱. «ب»: نظر با حجّت.
۲. «د»: نصیحت گرفتن از عبرت‌ها.
۳. «ب»: منافقین را.

به خاطر خداوند غضب کند خداوند به خاطر او غضب می‌نماید.[1]

و این است ایمان و پایه‌ها و شعبه‌های آن.

کمترین درجهٔ ایمان و کفر و گمراهی

آن مرد گفت[2]: یا امیرالمؤمنین، کمترین چیزی که شخص با آن مؤمن می‌شود، و کمترین چیزی که با آن کافر می‌شود، و کمترین چیزی که با آن گمراه می‌شود چیست؟

حضرت فرمود: سؤال کردی جواب را بشنو:

کمترین چیزی که شخص با آن مؤمن می‌شود آن است که خداوند خود را بـه او بشناساند، و او به پروردگاری و یگانگی خداونـد اقـرار نـماید، و پـیامبرش را بـه او بشناساند و او به نبوّت و ابلاغ (رسالت او) اقرار نماید، و حـجّت خـود در زمـین و شاهد بر خلقش را به او بشناساند و او به اطاعتش اقرار کند.[3]

عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، اگر چه نسبت به همه‌چیز ـ غیر آنچه توضیح دادی ـ جاهل باشد؟ فرمود: آری، (فقط) هرگاه به او دستور داده شد اطاعت کند و هرگاه نهی شد بپذیرد.

کمترین چیزی که شخص با آن کافر می‌شود آن است[4] که چیزی را به عنوان دین بپذیرد و گمان کند که خداوند او را به آن امر کرده ـ از چیزهایی که خداوند نهی کرده

---

۱. «د»: هر کس با فاسقین عداوت داشته باشد برای خدا غضب می‌کند و هر کس برای خدا غضب کند خدا برای او غضب می‌کند.

۲. در کتاب کافی و معانی الاخبار، سلیم می‌گوید: من پرسیدم.

۳. این عبارت در کتاب کافی چنین است: ... خداوند تبارك و تعالی خـود را بـه او بشـناساند و او اقـرار بـه اطاعتش نماید، و پیامبرش را به او بشناساند و او اقرار به اطاعتش نماید، و امام و حجت خود در زمین و شاهد بر خلقش را به او بشناساند و او اقرار به اطاعتش نماید.

۴. این عبارت در کتاب کافی چنین است: کمترین چیزی که بنده با آن کافر می‌شود این است که کسی گمان کند چیزی راکه خدا از آن نهی فرموده، خدا به آن امر کرده است، و آن را دین خود قرار دهد و طبق آن پایهٔ دوستی خود قرار دهد، و گمان کند خدایی راکه به آن دستور داده عبادت می‌کند، در حالی کـه شـیطان را عبادت می‌کند.

است ـ بعد آن را دین خود قرار دهد و براساس آن تبرّی و تولی داشته باشد و گمان کند خدایی را که به او امر کرده می‌پرستد.

کمترین چیزی که شخص با آن گمراه می‌شود آن است که حجّت خدا در زمین و شاهد او بر خلقش را که امر به اطاعت او نموده و ولایتش را واجب کرده نشناسد.

دوازده امام، حجت‌های الهی

(آن مرد) عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، آنان را برایم نام ببر. فرمود: کسانی که خداوند ایشان را با خود و پیامبرش قرین نموده[1] و فرموده است: «**اَطیعُوا اللهَ وَاَطیعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ**»[2] یعنی: «از خدا و پیامبر و اولی الامرتان پیروی کنید».

عرض کرد: برایم روشن نمایید. فرمود: آنان که پیامبر ﷺ در آخرین خطبه‌ای که خواند و همان روز از دنیا رفت چنین فرمود: «من در میان شما دو چیز باقی گذاردم که تا به آن دو تمسّک کرده‌اید هرگز گمراه نخواهید شد: **کتاب خداوند و اهل بیتم.** خداوند لطیف خبیر با من عهد کرده است که آن دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند مانند این دو ـ و حضرت به دو انگشت سبابهٔ خود اشاره فرمودند ـ و نمی‌گویم مثل این دو ـ و حضرت به انگشت سبابه و وسط اشاره کردند ـ زیرا یکی از این دو جلوتر از دیگری است.[3] پس به این دو تمسّك کنید تا گمراه نشوید، و از آنان پیشی نگیرید که هلاك می‌شوید، و از آنان عقب نمانید که متفرّق می‌شوید[4]، و به آنان چیزی یاد ندهید که از شما عالم‌ترند.

---

۱. «د»: کسانی که خداوند اطاعت ایشان را با اطاعت خود و پیامبرش قرین قرار داده است.

۲. سورهٔ نساء: آیهٔ ۵۹.

۳. یعنی حضرت دو انگشت سبابه از دو دست را کنار یکدیگر قرار دادند اشاره به اینکه قرآن و عترت این گونه مساوی و قرین یکدیگرند، و بعد انگشت سبابه و وسط از یک دست را نشان دادند و اشاره کردند که نسبت اهل بیت و قرآن مانند این دو نیست که یکی از دیگری مهمتر یا مقدم‌تر باشد.

۴. «ب»: که از دین برمی‌گردید.

عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، او را برایم نام ببر. فرمود: کسی که پیامبر ﷺ او را در **غدیر خم** نصب کرد و به آنان خبر داد که او نسبت به آنان صاحب اختیارتر از خودشان است، و سپس به آنان دستور داد تا حاضران غایبان را آگاه نمایند.

عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، آن شما هستید؟ فرمود: **من اوّل و افضل آنها هستم. سپس پسرم حسن بعد از من نسبت به مؤمنین صاحب اختیارتر ازخودشان است. سپس پسرم حسین بعد از او نسبت به مؤمنین صاحب اختیارتر از خودشان است. و سپس جانشینان پیامبر ﷺ هستند تا بر سر حوض کوثر یکی پس از دیگری به خدمت او وارد شوند.**

آن مرد نزد علی ﷺ رفت و سر حضرت را بوسید و سپس عرض کرد: برایم روشن کردی و مشکلم را حل کردی و هر مشکلی در قلبم بود[1] از بین بردی.

....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. بحار الانوار: ج ۶۸ ص ۲۸۸، و ج ۶۹ ص ۱۶.

روایت با سند به سلیم:

۱. معانی الاخبار: ص ۳۷۴ ح ۴۵.

۲. کافی: ج ۲ ص ۴۱۴.

روایت از غیر سلیم:

۱. نهج البلاغة: ص ۴۶۹ حکمت ۳۱.

۲. کافی: ج ۲ ص ۵۰.

۳. تحف العقول: ص ۱۱۰.

۴. خصال صدوق: باب ۴ ح ۷۴.

۵. الغارات ثقفی: ص ۱۴۲.

---

۱. «د»: هر شکّی در دلم بود.

۹

توصیف اسلام نسبت به متدیّنین، خصوصیات و ثمرات اسلام، نتایج ایمان.

توصیف اسلام نسبت به متدیّنین

ابان بن ابی‌عیّاش از سلیم نقل می‌کند که مردی خدمت امیرالمؤمنین ؈ آمد و دربارهٔ **اسلام**[1] سؤال کرد. حضرت فرمود:

خداوند تبارك و تعالی اسلام را تشریع و قانون‌گذاری کرد، و قوانین آن را برای کسی که به آن داخل شود آسان قرار داد، و پایه‌های آن را برای کسی که به جنگ آن برخیزد مستحکم نمود.

خداوند **اسلام** را عزّت قرار داد برای کسی که دوستدارش باشد، صلح و سلامتی برای کسی که داخل آن شود، پیشوای کسی به آن اقتدا کند، زینت برای کسی که خود را به آن بیاراید، ذخیره برای کسی که آن را دین خود قرار دهد، دستاویز برای کسی که خود را به آن محکم کند، ریسمان برای کسی که به آن چنگ زند، دلیلی محکم برای کسی که آن را بیاموزد، نور برای کسی که آن را وسیلهٔ روشنی خود قرار دهد، شاهد برای کسی که به وسیلهٔ آن به مخاصمهٔ دشمن رود، باعثِ غلبه برای کسی با آن به محاکمه رود، علم برای کسی که آن را در قلب خود جای دهد، حدیث برای کسی که آن را روایت کند، حکم برای کسی که به آن قضاوت کند، مایهٔ حلم برای کسی که آن را مورد تجربه و آزمایش قرار دهد، و شفاء و تعقّل برای کسی که تدّبر و تفکّر نماید، فهم برای کسی که زیرکی کند، یقین برای کسی که فکر کند، بصیرت برای کسی که قصد آن را کرده باشد، نشانه برای کسی که آن را نشان خود قرار دهد، مایهٔ عبرت برای کسی که می‌خواهد پند بگیرد.

---

۱. در این حدیث نکات دقیقی دربارهٔ «اسلام» آمده که احتیاج به تفسیر دارد. به بحار الانوار: ج ۶۸ ص ۳۶۵ ـ ۳۵۲ مراجعه شود.

خداوند **اسلام** را نجات قرار داده برای کسی کـه راست بگـوید، و دوسـتی بـرای کسی که در پی اصلاح باشد، و تقرب برای کسی کـه نـزدیک شـود، و اعـتماد بـرای کسی که توکل کند، و امید[۱] برای کسی که کارش را (بـه‌خدا) بسـپارد، و سـابقه بـرای کسی که احسان کند، و خیر برای کسی که پیشی بگیرد، و سپر برای کسی که صبر کند، و لباس برای کسی که تقوی پیشه کند، و پناه و کمک برای کسی که هـدایت یـافته، و پناهگاه[۲] برای کسی که امن می‌طلبد، باعث اطمینان بـرای کسـی کـه تسـلیم بـاشد، و باعث خوشی برای راستگویان، و موعظه برای متّقین و نجات برای رسـتگاران قـرار داده است.

خصوصیات و ثمرات اسلام

این است حق، که راه آن هدایت و صفت آن خوبی و اثر نیك آن مجد و بـندگی[۳] است.

راه آن روشن، منار آن نور دهنده، چراغ آن پرنور، نهایت آن بلند مرتبه، میدان آن کم و در برگیرندهٔ سواری‌های مسابقه است. مورد مسابقه‌اش قابل توجه، و عذاب آن دردناك و نعمت آن قدیم است. آمادگی آن قدیم و سواران آن بزرگوارند.[۴]

ایمان راه آن، و اعمال نیک محلّ نور آن، و فقه و فهم چراغ‌های آن، و مرگ نهایت آن، دنیا میدان آن، و قیامت سواری آن و بهشت مورد مسابقهٔ آن، و آتش عذاب آن و تقوی آمادگی آن، و محسنین سواران آن هستند.

---

۱. «ب»: آسایش و راحتی.

۲. «ب» و «د»: ستر و پوشش.

۳. «ب»: جدّیت.

۴. در اینجا حضرت اسلام را مسابقه در میدانی فرض نموده و تشبیه فرموده و سپس وجه تشبیه را توضیح داده‌اند.

نتایج ایمان

با ایمان بر کارهای صالح دلالت می‌شود، و با اعمال صالح فقه و فهم آباد می‌شود، و با فقه و فهم از مرگ ترسیده می‌شود، و با مرگ دنیا خاتمه می‌یابد، و با دنیا به قیامت عبور داده می‌شود، و با قیامت بهشت نزدیک می‌شود، و بهشت حسرت اهل آتش است، و آتش موعظهٔ متقّین است، و تقوی اصل ایمان است.

و این است **اسلام!**

....

روایت از غیر سلیم:

۱. کافی: ج ۲ ص ۴۹.

۲. نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۰۴.

۳. تحف العقول: ص ۱۰۹.

۴. امالی شیخ مفید: ص ۶۲ مجلسی ۳۳.

۵. امالی شیخ طوسی: ج ۱ ص ۳۵.

۱۰

۱. علت عدم توافق روایات شیعه با روایات مخالفین: سؤال سلیم دربارهٔ اختلاف احادیث، دروغ بستن به پیامبر ﷺ، انواع چهارگانهٔ راویان حدیث، سخن پیامبر ﷺ همچون قرآن شامل عام و خاص و ....، رابطهٔ امیرالمؤمنین ؑ با پیامبر ﷺ در علم، یازده امام شریک‌های امیرالمؤمنین ؑ، نام دوازده امام ؑ.

۲. تأیید سلیم در نقل این حدیث توسط ائمه ؑ: تأیید امام حسن و امام حسین ؑ، تأیید امام زین العابدین و امام باقر ؑ در زمان حیات سلیم، تأیید امام زین‌العابدین ؑ بعد از وفات سلیم، تأیید امام باقر ؑ بعد از وفات سلیم، تأیید امام صادق ؑ.

۳. عهد شکنی‌های امّت نسبت به اهل بیت ؑ: سقیفه برای ابوبکر و عمر، شوری برای عثمان، جنگ‌های جمل و صفین و نهروان، بیعت شکنی با امام حسن و امام حسین ؑ مظلومیت شیعیان در زمان زیاد و ابن زیاد و حجاج.

۴. تاریخچه‌ای از جعل و تحریف احادیث: نگاهی به جعل احادیث، نمونه‌هایی از احادیث جعلی، بیان چگونگی جعل و تحریف.

۱

علت عدم توافق روایات شیعه با روایات مخالفین

سؤال سلیم دربارهٔ اختلاف احادیث

ابان از سلیم نقل می‌کند که گفت: به علی ؑ عرض کردم[1]: یا امیرالمؤمنین من از

۱. از روایت کتاب احتجاج: ج ۱ ص ۳۹۲ چنین برمی‌آید که امیرالمؤمنین ؑ در حال خطابه بوده‌اند و سلیم در اثناء خطبه این سؤال را مطرح می‌کند.

سلمان و مقداد و ابوذر مطالبی در تفسیر قرآن و روایت از پیامبر ﷺ شنیدم[۱]، سپس از شما شنیدم تصدیق آنچه از ایشان شنیده بودم. **در دست مردم مطالب بسیاری از تفسیر قرآن و احادیثِ منقول از پیامبر ﷺ دیدم که با آنچه از شما شنیدم مخالف بود و شما معتقدید که آنها باطل است.**[۲] آیا می‌فرمایید مردم عمداً بر پیامبر ﷺ دروغ می‌بندند و قرآن را به رأی خویش تفسیر می‌کنند؟

دروغ بستن به پیامبر ﷺ

سلیم می‌گوید: حضرت رو به من کرد و فرمود: ای سلیم، سؤال کردی حال جواب را بفهم.[۳] آنچه در دستِ مردم است شامل حق و باطل، صدق و کذب، ناسخ و منسوخ، خاص و عام، محکم و متشابه، و حفظ و وهم[۴] است.

در زمان خود پیامبر ﷺ بر آن حضرت دروغ بستند، تا آنجا که در میان مردم برخاست و در خطابه‌اش فرمود: «**ای مردم، نسبت دروغ بر من زیاد شده است.**[۵] **هر کس عمداً بر من دروغ ببندد جای خود را در آتش آماده کند.**»

هنگامی که آن حضرت از دنیا رفت هم بر آن حضرت دروغ بستند.[۶] رحمت خداوند بر پیامبر رحمت و درود او بر اهل بیتش باد.

انواع چهارگانهٔ راویان احادیث

حدیث را چهار نفر برای تو می‌آورند که پنجمی ندارد:

---

۱. در کافی و خصال بعد از این عبارت چنین است: غیر آنچه در دست مردم است.

۲. در کافی و خصال چنین است: شما در آن مطالب با مردم مخالفید و معتقدید همهٔ آنها باطل است.

۳. «ب» و «د»: بشنو.

۴. «وَهم» یعنی آنچه شخص خیال می‌کند درست حفظ کرده در حالی که اشتباه می‌کند. این مطلب در متن حدیث هم توضیح داده شده است.

۵. کلمهٔ «کذّابة» به سه معنی می‌تواند باشد: دروغ، مطالبی که به دروغ ساخته می‌شوند، کسانی که احادیث دروغ بسیار جعل می‌کنند.

۶. در کتاب مختصر اثبات الرجعه عبارت چنین است: پس از پیامبر ﷺ بر او دروغ بستند بیش از آنچه در زمان خودش بر آن حضرت دروغ بستند.

یکی منافقی که ایمان را در ظاهر نشان می‌دهد و به اسلام ظاهرسازی می‌کند[۱]، و پروا ندارد و ابا نمی‌کند که عمداً بر پیامبر ﷺ نسبت دروغ دهد.

اگر مسلمانان بدانند که او منافق و کذّاب است از او نمی‌پذیرند و او را تصدیق نمی‌کنند[۲]، ولی با خود می‌گویند: «او صحابی پیامبر است. آن حضرت را دیده و از او شنیده است. نه دروغ می‌گوید و نه دروغ بر پیامبر را حلال می‌داند».[۳]

خداوند از منافقین خبر داده و آنان را توصیف نموده[۴] و فرموده است: **«وَ اِذا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُکَ اَجْسامُهُمْ وَ اِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ»**[۵]، «هرگاه آنان را ببینی اجسامشان تو را به تعجب وا می‌دارد و اگر سخن بگویند به کلام آنان گوش می‌دهی».

همین افراد بعد از پیامبر ﷺ ماندند و با باطل و دروغ و نفاق و بهتان خود را به امامانِ ضلالت و دعوت کنندگان به آتش نزدیک کردند. آنها هم ایشان را بر سر کارها گماردند و آنان را برگردهٔ مردم سوار نمودند و به وسیلهٔ آنان از دنیا استفاده کردند.[۶] مردم هم در دنیا با پادشاهان هستند مگر آنان که خدا حفظشان کند.[۷] این اوّلی از چهار گروه راویان حدیث است.

یکی دیگر کسی که از پیامبر ﷺ سخنی را شنیده و آن را چنانکه هست حفظ نکرده و از خیال خود به آن مخلوط کرده، ولی عمداً دروغ نمی‌گوید. حدیث در دست اوست و آن را روایت کرده و به آن عمل می‌نماید و می‌گوید: «من این را از پیامبر ﷺ شنیده‌ام».

---

۱. «ب»: خود را با اسلام حفظ می‌کند.

۲. در کتاب المسترشد عبارت چنین است: حدیثی از او نقل نمی‌کنند.

۳. در کافی و خصال اضافه کرده: به همین جهت مردم از او حدیث را قبول می‌کنند در حالی که حال او را نمی‌دانند.

۴. در تحف العقول عبارت چنین است: «آنان را به بهترین وجهی توصیف نموده است».

۵. سورهٔ منافقین: آیهٔ ۴.

۶. جملهٔ «اَکَلُوا بِهِمُ الدُّنْيا» یعنی دنیا را به وسیلهٔ آنان خوردند، که به صورت فوق ترجمه شده است.

۷. در کتاب تحف العقول عبارت چنین است: و دانسته‌ای که مردم به همراه پادشاهان اتباع دنیا هستند، و آن هدفی است که دنبال می‌کنند، مگر آنان که خدا حفظشان کند.

اگر مسلمین بدانند که او در آن حدیث از وهم و خیال خود اضافه کرده از او نمی‌پذیرند، و خود او هم اگر بداند وهم و خیال در آن راه داده آن حدیث را کنار می‌گذارد.

سومی کسی است که چیزی از پیامبر ﷺ شنیده که به آن امر فرموده است، ولی حضرت بعد از آن نهی فرموده و او نمی‌داند. یا از آن حضرت شنیده که از چیزی نهی فرموده، ولی بعد به آن امر کرده و او نمی‌داند. منسوخ را حفظ کرده و ناسخ را حفظ نکرده است.

اگر او بداند آن حدیث منسوخ است آن را کنار می‌گذارد، و اگر مسلمین بدانند که وقتی آن را می‌شنوند منسوخ است آن را کنار می‌گذارند.

چهارمی کسی که بر خدا و پیامبرش ﷺ دروغ نمی‌بندد چون دروغ را مبغوض می‌دارد و از خدا می‌ترسد و به پیامبر ﷺ احترام می‌گذارد، و وهم و خیال هم نمی‌کند. بلکه آنچه شنیده است را همان طور که شنیده حفظ کرده، و همان طور که شنیده برای دیگران آورده بدون آنکه در آن زیاد یا کم کند. ناسخ و منسوخ را حفظ کرده و به ناسخ عمل کرده و منسوخ را کنار گذاشته است.

سخن پیامبر همچون قرآن شامل عام و خاص

امر و نهی پیامبر ﷺ[1] مثل قرآن است، ناسخ و منسوخ، عام و خاص، و محکم و متشابه دارد. گاهی سخنی از پیامبر ﷺ صادر می‌شد که دو وجه داشت: کلام خاص و

---

۱. این عبارات در کتاب مختصر اثبات الرجعة به صورت دنبالهٔ توصیف چهارمین نوع محدثین ذکر شده و چنین است: او می‌داند که امر پیامبر مانند امر قرآن است و در آن هم مثل قرآن ناسخ و منسوخ و عام و خاص و محکم و متشابه وجود دارد. گاهی پیامبر ﷺ سخنی می‌فرمود که دو وجه داشت: کلام عام و کلام خاص، مثل قرآن. خداوند تبارك و تعالى در کتابش می‌فرماید: «ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»: «آنچه پیامبر برای شما آورد بگیرید و از آنچه شما را نهی کرد خودداری کنید». آنان که معرفت نداشته و نفهمیدند مقصود خدا و رسول چیست، مسئله برایشان مشتبه شد.

کلام عام[۱]، مثل قرآن که آن را کسانی که مقصود خدا و پیامبر را هم نمی‌دانستند می‌شنیدند.

چنین نبود[۲] که همهٔ اصحاب پیامبر ﷺ که از آن حضرت سؤال می‌کردند جواب را می‌فهمیدند، بلکه در میان آنان کسانی بودند که سؤال می‌کردند ولی در مورد جوابِ سؤال توضیح و بیانی از حضرت نمی‌خواستند. حتّی دوست داشتند که تازه وارد یا اعرابی بیاید و از پیامبر ﷺ سؤال کند تا از او بشنوند.

رابطه امیرالمؤمنین ؑ با پیامبر ﷺ در علم

من هر روز یک بار و هر شب یک بار به خدمت پیامبر ﷺ می‌رسیدم و در آنجا با من خلوت می‌نمود، و هر جا که می‌رفت من هم می‌رفتم.[۳] اصحاب پیامبر هم می‌دانستند که این کار را با غیر من نسبت به احدی از مردم انجام نمی‌دهد.

این برنامه گاهی در منزل من بود[۴] که پیامبر ﷺ نزد من می‌آمد! **هرگاه من در یکی از منازلش به خدمت او وارد می‌شدم با من تنها می‌شد و به همسرانش دستور می‌داد تا برخیزند و جز من و او کسی نمی‌ماند، ولی وقتی برای خلوت به خانهٔ من می‌آمد فاطمه و هیچیک از دو پسرم (حسن و حسین) از پیش ما برنمی‌خاستند.**

برنامه چنین بود که تا سؤال داشتم جوابم را می‌فرمود، و وقتی ساکت می‌شدم یا سؤال‌هایم تمام می‌شد خود آن حضرت شروع می‌کرد. آیه‌ای از قرآن بر او نازل نشد

---

۱. ظاهراً مقصود این است که بعضی از سخنان حضرت در ظاهر معنایی داشت، ولی در صورت دقت معنای ظریفی از آن استفاده می‌شد. معنای ظاهری برای عموم و معنای دقیق برای خواص بود.

۲. عبارت در مختصر اثبات الرجعه چنین است: چنین نبود که همهٔ اصحاب پیامبر ﷺ از او مطلبی می‌پرسیدند، و نه اینکه هر کس چیزی می‌پرسید پاسخ را می‌فهمید و نه هر کس می‌فهمید حفظ می‌کرد. در میان آنان کسانی بودند که هرگز چیزی از حضرت نپرسیده بودند، و دوست داشتند یک اعرابی یا تازه وارد و یا غیر او (خ ل: اهل کتاب) بیاید و از حضرت بپرسد و آنان گوش فرا دهند.

۳. «د»: آنچه می‌پرسیدم به من پاسخ می‌داد.

۴. عبارت در کتاب کافی چنین است: اکثراً این برنامه در منزل من بود.

مگر آنکه آن را برایم خواند و من برایش خواندم[۱] و آن را بر من املاکرد و من همه را به خط خود نوشتم، و از خدا خواست که آن را به من بفهماند و در حفظ من قرار دهد.[۲]

آیه‌ای از کتاب خدا را از روزی که حفظ کرده‌ام و پیامبر ﷺ تأویل آن را به من آموخت و حفظ کردم و بر من املاکرد و من نوشتم، فراموش نکرده‌ام.

آن حضرت هرچه از حلال و حرام یا امر و نهی، یا اطاعت و معصیت که بود یا تا روز قیامت خواهد شد را ترك نکرد و همه را به من یاد داد و آن را حفظ کردم و یک حرف از آن را هم فراموش نکردم. سپس دست بر سینهٔ من گذاشت و از خدا خواست که قلب مرا پر از علم و فهم و فقه و حکمت و نور نماید، و مرا طوری علم دهد که جهل به من راه نیابد، و طوری حفظ کنم که فراموشی به من عارض نشود.

روزی به پیامبر ﷺ عرض کردم: یا نبی الله، از روزی که برای من آن دعا را کرده‌ای چیزی از آنچه به من آموخته‌ای فراموش نکرده‌ام، پس چرا بر من املا می‌فرمایی و مرا امر به نوشتن آنها می‌نمایی؟ آیا نسبت به من از فراموشکاری بیم داری؟ فرمود[۳]: برادرم، بر تو از نسیان و جهل ترس ندارم. خداوند به من خبر داده که دعای مرا دربارهٔ تو و شریک‌هایت که بعد از تو خواهند بود مستجاب کرده است.

---

۱. کلمهٔ «اَقرأنیها»، یعنی من خواندم و او گوش داد و صحّت یاد گرفتن مرا تصدیق فرمود.

۲. این عبارات در کتاب بصائرالدرجات و تحف العقول چنین است: آیه‌ای دربارهٔ شب یا روز، آسمان و زمین، دنیا و آخرت، بهشت و جهنم، دشت و کوه، نور و ظلمت بر او نازل نشد مگر آنکه مرا به قرائت آن واداشت و بر من املا نمود و به دست خود نوشتم و تأویل و تفسیر و محکم و متشابه و خاص و عام و اینکه چگونه و کجا و دربارهٔ چه کسانی تا روز قیامت نازل شده را به من آموخت.

۳. این عبارات در کتاب مختصر اثبات الرجعة چنین است: برادرم، بر تو از نسیان و جهل نمی‌ترسم ولی دوست دارم برایت دعا کنم. خداوند به من دربارهٔ تو و شریک‌های تو خبر داده که حافظ آنان باشد، آنان که خداوند اطاعتشان را به اطاعت خود و پیامبرش قرین داشته و دربارهٔ آنان فرموده است: «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اَطیعُوا اللهَ وَ اَطیعُوا الرَّسُولَ ...».

یازده امام، شریک‌های امیرالمؤمنین علیه‌السلام

گفتم: یا نبی الله، شریک‌های من کیانند؟ فرمود: آنان که خداوند ایشان را با خود و من قرین نموده و در حق ایشان فرموده است: **«یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اَطیعُوا اللهَ وَ اَطیعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ»**[1]، «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا و از پیامبر و از اولی الامر خود اطاعت کنید»، و اگر از منازعه در چیزی خوف داشتید آن را به خدا و رسول و اولی‌الامر از خود ارجاع دهید.

عرض کردم: یا نبی الله، آنان کیانند؟ فرمود: **جانشینان**، تا آنکه بر سر حوضم بر من وارد شوند. همهٔ ایشان هدایت کننده و هدایت شده‌اند. حیلهٔ کسانی که بر آنان حیله کنند و خوار کردن آنان که بخواهند آنان را خوار کنند به آنها ضرر نمی‌رساند. آنان با قرآن و قرآن با آنان است. نه آنان از قرآن جدا می‌شوند و نه قرآن از آنان جدا می‌شود. **خداوند امّتم را به‌وسیلهٔ ایشان یاری می‌کند، و به خاطر ایشان باران بر امّتم می‌بارد و با دعاهای مستجاب آنان بلا از ایشان دفع می‌شود.**[2]

نام دوازده امام علیهم‌السلام

عرض کردم: یا رسول الله، آنان را برایم نام ببر. فرمود: این پسرم ـ و دستش را بر سر **امام حسن** علیه‌السلام **گذاشت** ـ سپس این پسرم ـ و دستش را بر سر **امام حسین** علیه‌السلام **گذاشت** ـ سپس پسرِ این پسرم ـ و باز دستش را بر سر امام حسین علیه‌السلام **گذاشت** ـ سپس پسر او که همنام من است، نام او **«محمد»** است. او شکافندهٔ علم من و خزانه‌دار وحی خدا است. برادرم، این **«علی»**[3] در زمان حیات تو به‌دنیا خواهد آمد. از من به او سلام برسان. سپس رو به امام حسین علیه‌السلام کرد و فرمود: **«محمد بن علی»** در زمان حیات تو متولد می‌شود. از من به او سلام برسان. برادرم، سپس بقیّهٔ دوازده امام از فرزندانت خواهند بود.

---

۱. سورهٔ نساء: آیهٔ ۵۹.

۲. عبارت در کتاب مختصر اثبات الرجعة چنین است: به خاطر ایشان بلا دفع می‌شود و دعا مستجاب می‌گردد.

۳. یعنی امام زین العابدین علی بن الحسین علیه‌السلام.

عرض کردم: یا نبی الله، آنان را برایم نام ببر. حضرت فرد فرد آنان را برایم نام برد.[۱] ای برادر بنی هلال[۲]، به خدا قسم از ایشان است **مهدی این امت** که زمین را از قسط و عدل پر می‌کند همان طور که از ظلم جور پر شده باشد. به خدا قسم من همهٔ آنان که بین رکن و مقام با او بیعت می‌کنند می‌شناسم و اسم همهٔ آنان و قبایلشان را می‌دانم.

۲

تأیید سلیم در نقل این حدیث توسط ائمه علیهم‌السلام

تأیید امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام

سلیم می‌گوید: بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام[۳]، امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام را در مدینه ملاقات کردم، و این حدیث را به نقل از پدرشان برای ایشان نقل کردم. فرمودند: **راست گفتی، پدرمان علی علیه‌السلام این حدیث را برای تو بازگو کرد و ما هم نشسته بودیم.** همچنین این حدیث را از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله همان طور که پدرمان برایت نقل کرد عیناً به یاد داریم، نه چیزی از آن کم و نه چیزی به آن زیاد شده است.

---

۱. در کتاب مختصر اثبات الرجعة و در بعضی نسخ اعتقادات صدوق نام ائمه علیهم‌السلام در اینجا برده شده است. عبارت در اعتقادات صدوق چنین است:

گفتم: یا رسول الله، آنان را برایم نام ببر. فرمود: تو ای علی، سپس این پسرم ـ و دست بر سر امام حسن علیه‌السلام گذاشت ـ سپس این پسرم ـ و دست بر سر امام حسین علیه‌السلام گذاشت ـ سپس همنام تو برادرم که او سیّد عبادت کنندگان است. سپس پسرش همنام من محمّد که شکافندهٔ علم من و خزانه‌دار وحی الهی است. به زودی «علی» در زمان حیات تو ای برادر بدنیا خواهد آمد. از من به او سلام برسان. و به زودی ای حسین، «محمّد» در زمان حیات تو بدنیا خواهد آمد. از من به او سلام برسان. سپس جعفر، بعد موسی بن جعفر، بعد علی بن موسی، بعد محمد بن علی، بعد علی بن محمد، بعد حسن بن علی زکیّ، سپس آنکه نامش نام من و رنگش رنگ من است، قیام کننده به امر خداوند در آخر زمان، مهدی که زمین را از عدل و داد پر می‌کند همان طور که از ظلم و جور پر شده باشد.

۲. منظور از «برادر بنی هلال»، سلیم بن قیس هلالی است.

۳. «د»: بعد از آنان که معاویه حکومت را به دست گرفت.

تأیید امام زین العابدین و امام باقر علیهما السلام در زمان حیات سلیم

سلیم می‌گوید: بعد حضرت علی بن الحسین علیه السلام را ملاقات کردم در حالی که پسرش محمد بن علی علیه السلام[1] هم نزد آن حضرت بود. آنچه از پدرش و عمویش و از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیده بودم برای آن حضرت نقل کردم. حضرت فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام در حالی که مریض بود و من در سنین کودکی بودم از پیامبر ﷺ به من سلام رسانید.

سپس امام باقر علیه السلام فرمود: جدم حسین علیه السلام طبق عهدی که با پیامبر ﷺ داشت ـ در حالی که مریض بود ـ سلام پیامبر را به من رسانید.

تأیید امام زین العابدین علیه السلام بعد از وفات سلیم

ابان می‌گوید: این حدیث را به طور کامل خدمت حضرت علی بن الحسین علیه السلام نقل کردم. آن حضرت فرمود: **سلیم راست گفته است**، جابر بن عبدالله انصاری نزد پسرم آمد در حالی که در سن نوجوانی و مکتب رفتن بود. جابر او را بوسید و سلام پیامبر را به او رسانید.[2]

تأیید امام باقر علیه السلام بعد از وفات سلیم

ابان می‌گوید: بعد از وفات امام زین العابدین علیه السلام به سفر حج رفتم و امام باقر علیه السلام را ملاقات کردم و همهٔ این حدیث را برایش نقل کردم و یک حرف هم از آن کم نکردم.

چشمان حضرت اشك آلود شد و فرمود: سلیم بعد از شهادت جدم حسین علیه السلام نزد من آمد و من در خدمت پدرم نشسته بودم، و این حدیث را عیناً برایم نقل کرد.

---

۱. یعنی امام باقر علیه السلام.

۲. در «ب» این مطالب را از لسان امام باقر علیه السلام چنین نقل کرده است: ابان می‌گوید: این حدیث را به طور کامل از سلیم برای امام باقر علیه السلام نقل کردم. حضرت فرمود: سلیم راست گفته است. جابر بن عبدالله انصاری نزد پدرم آمد در حالی که من پسری در سن مکتب رفتن بودم و از طرف پیامبر ﷺ به من سلام رسانید.

پدرم به او گفت: **راست گفتی**، پدرم این حدیث را عیناً از امیرالمؤمنین ﷺ برایت نقل کرد و ما حاضر بودیم. سپس امام حسن و امام حسین ﷺ آنچه از پیامبر ﷺ شنیده بودند برای سلیم نقل کردند.

تأیید امام صادق ﷺ

حماد بن عیسی می‌گوید[1]: این حدیث را نزد مولایم امام صادق ﷺ ذکر نمودم. حضرت گریه کرد و فرمود: **سلیم راست گفته است**، این حدیث را پدرم از پدرش علی بن الحسین ﷺ و او از پدرش حسین بن علی ﷺ نقل کرد که فرمود: **این حدیث را زمانی که سلیم از امیرالمؤمنین ﷺ پرسید شنیدم.**

۳

عهد شکنی‌های امت نسبت به اهل بیت ﷺ

ابان بن ابی‌عیّاش می‌گوید: امام باقر ﷺ (پس از تأیید حدیث سلیم) فرمود: ما اهل بیت چقدر از ظلم قریش و متحد شدنشان بر علیه ما و کشتن شان ما را دیده‌ایم، و چه‌ها که شیعیان و محبیّن ما از مردم دیده‌اند!

پیامبر ﷺ از دنیا رفت در حالی که دربارهٔ حق ما اقدام فرموده بود و به اطاعت ما فرمان داده و ولایت و دوستی ما را واجب کرده بود، و به مردم خبر داده بود که ما صاحب اختیارتر از خود آنها بر ایشانیم، و دستور داده بود که حاضرانشان به غایبان برسانند.

---

۱. این قطعه جزء کتاب سلیم نیست و در آخر حدیثِ منقول از سلیم در کتاب مختصر اثبات الرجعة به نقل از حماد بن عیسی یکی از راویان کتاب سلیم آمده است.

سقیفه برای ابوبکر و عمر

آنان بر علیه علی ﷺ متحد شدند. آن حضرت هم با آنچه پیامبر ﷺ دربارهٔ او فرموده بود و عموم مردم شنیده بودند در مقابل آنان استدلال کرد.

گفتند: درست می‌گویی، پیامبر ﷺ این را فرموده است، ولی آن را نسخ کرده و گفته: «ما اهل بیتی هستیم که خداوند عزوجل ما را بزرگوار داشته و انتخاب کرده و دنیا را برای ما راضی نشده است، و خداوند نبّوت و خلافت را برای ما جمع نمی‌کند»!

چهار نفر هم به سخن او گواهی دادند: **عمر و ابوعبیدة و معاذ بن جبل و سالم مولی ابی‌حذیفه.** اینان مسئله را بر مردم مشتبه کردند و مطلب را بر آنان راست جلوه دادند و ایشان را به عقب برگرداندند، و خلافت را از معدنش و آنجایی که خدا قرار داده بود خارج کردند. بر علیه انصار با حق ما و دلیل ما استدلال کردند و خلافت را برای ابوبکر منعقد کردند. **ابوبکر هم آن را به عمر برگرداند تا در مقابل کار او تلافی کرده باشد.**

شوری برای عثمان

سپس عمر خلافت را شوری بین شش نفر قرار داد. آنان هم مسئله را بر عهدهٔ عبدالرحمان بن عوف گذاردند. ابن عوف خلافت را برای **عثمان** قرار داد به شرط آنکه بعد از خودش به او برگرداند.

ولی عثمان به عبدالرحمان حیله کرد، و ابن عوف کفر و جهل خود را ظاهر ساخت و در زمان حیاتش بر علیه عثمان سخن گفت و فرزندان ابن عوف چنین پنداشتند که عثمان او را مسموم کرد و از دنیا رفت.[1]

---

۱. «د»: ابن عوف خلع عثمان از خلافت و کفر او را اعلام کرد و گفت که عثمان او را مسموم کرده است، و بدین صورت ابن عوف از دنیا رفت.

علامهٔ امینی در الغدیر: ج ۹ ص ۸۶ چنین روایت کرده است: هنگامی که کارهای خلافِ عثمان ظاهر شد به عبدالرحمان بن عوف گفتند: اینها همه کار توست. گفت: چنین گمانی دربارهٔ او نداشتم، ولی قسم یاد می‌کنم که هرگز با او سخن نگویم.

جنگ‌های جمل و صفین و نهروان

سپس **طلحه و زبیر** بپا خاستند و به اختیار خود و بدون اجبار با علی ﷺ بیعت کردند. ولی بیعت خود را شکستند و خیانت کردند، و سپس **عایشه** را به عنوان خونخواهی عثمان با خود به بصره بردند.[۱]

سپس **معاویه** طاغیان اهل شام را برای خونخواهی عثمان فراخواند و بر علیه ما جنگ بپا کرد.

سپس اهل **«حروراء»** با امیرالمؤمنین ﷺ مخالفت کردند به این عنوان که طبق کتاب خدا و سنت پیامبرش حکم کند!! در حالی که اگر این دو گروه[۲] طبق آنچه با ایشان شرط کرده بود حکم می‌کردند باید حکم می‌کردند که علی ﷺ در کتاب خدا و بر لسان پیامبرش و در سنّت او «امیرالمؤمنین» است. ولی اهل نهروان با او مخالفت کردند و جنگیدند.

بیعت شکنی با امام حسن و امام حسین ﷺ

سپس با حضرت **حسن بن علی** ﷺ ـ بعد از پدرش ـ بیعت کردند و با او پیمان بستند. ولی با او عهد شکنی کردند و او را تنها گذاشتند و بر ضد او شورش نمودند تا آنجا که با خنجری بر ران[۳] حضرت ضربت زدند و خیمه گاه او در لشکر را به غارت بردند و به خلخال‌های همسران حضرت دستبرد زدند.

آن حضرت هم چون یارانی نیافت با معاویه صلح کرد و خون خود و اهل بیت و شیعیانش را حفظ نمود، که آنان واقعاً کم بودند.[۴]

---

۱. «د»: تا آنکه هر دو کشته شدند.

۲. یعنی اهل جنگ صفین و نهروان، و طبق نسخهٔ «ب»: اگر آن دو نفر (یعنی حکمین).

۳. «ب»: بر شکم حضرت. «د»: بر پهلوی حضرت.

۴. یعنی شیعیان واقعی تعدادشان کم بود که حضرت خون آنان را حفظ نمود.

سپس هیجده هزار نفر[۱] از اهل کوفه با **امام حسین** ؛ بیعت کردند، ولی عهد خود را شکستند. سپس روی در روی او آمدند و با او جنگیدند تا آن حـضرت بـه شـهادت رسید.

مظلومیت شیعیان در زمان زیاد و ابن زیاد و حجاج

ما اهل بیت از زمانی که پیامبر ﷺ از دنیا رفـته هـمچنان ذلیـل و تـبعید و مـحروم می‌شویم و کشته و طرد می‌گردیم، و بر خون خود و همهٔ آنان که ما را دوست دارند ترس داریم.

در مقابل، دروغگویان برای دروغ خود زمینه‌ای یافته‌انـد کـه بـه وسـیلهٔ آنـهانزد رؤساء و قاضیان و کارگزارانشان در هر شهری تقرب مـی‌جویند. بـرای دشـمنان مـا دربارهٔ والیان گذشتهٔ خود احادیث دروغین و باطل نقل می‌کنند. و از ما سخنانی راکه نگفته‌ایم روایت می‌کنند تا ما را بد جلوه داده باشند و بر ما دروغ ببندند و با سـخنان باطل و دروغ به سردمداران و قاضیان خود تقرب جویند.[۲]

اوج این مطلب و کثرت آن در **زمان معاویه بعد از وفات امام حسن** ؛ بود، که شیعیان در هر شهری کشته شدند و دست و پای آنان قطع گردید، و با هـر تـهمت و گـمانی دربارهٔ محبّت ما و وابستگی به ما بدار آویخته شدند.[۳]

این بلا همچنان تا **زمان ابن زیاد بعد از شهادت امام حسین** ؛ شدت مـی‌گرفت و بیشتر می‌شد.[۴]

---

۱. «ب» و «د»: بیست هزار نفر.

۲. «د»: و از قول ما آنچه نگفته‌ایم و دستور نداده‌ایم را نقل می‌کنند تا ما را نزد مـردم مـبغوض نـمایند و در نتیجه مردم ما را ترک کنند و از ما بیزاری بجویند.

۳. عبارت در شرح نهج البلاغهٔ ابن ابی‌الحدید چنین است: و هر کس به عنوان محبت و وابستگی به ما از او یاد می‌شد زندانی می‌گردید یا مال او به غارت می‌رفت یا خانه‌اش ویران می‌شد.

۴. «ب»: سپس بلا همچنان در زمان معاویه و یزید تا بعد از شهادت امام حسین ؛ شدت می‌یافت و بیشتر می‌شد.

سپس **حجاج** آمد و شیعیان را به انواع کشتن و به هر گمان و تهمتی بقتل رسانید تا آنجاکه اگر به کسی «کافر» یا «آتش پرست» می‌گفتند برایش محبوب‌تر از آن بود که به او به عنوان «شیعهٔ حسین صلوات الله علیه» گفته شود.

۴

تاریخچه‌ای از جعل و تحریف احادیث

نگاهی به جعل احادیث

چه بسا شخصی که از او به نیکی یاد می‌شد ـ و شاید واقعاً هم پرهیزکار و راستگو بود ـ می‌دیدی که احادیث عظیم و عجیبی دربارهٔ فضلیت بعضی از سردمداران گذشته نقل می‌کند که خداوند هیچیک از آنها را خلق نکرده است.[۱] او گمان می‌کند آنها حق است به خاطر کثرت کسانی که این مطلب را از ایشان شنیده‌اند و به دروغگویی و کمی تقوی شناخته نشده‌اند.

آنان از امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام مطالب قبیحی نقل می‌کنند که خدا می‌داند در این باره دروغ و باطل نقل کرده‌اند.

نمونه‌هایی از احادیث جعلی

ابان می‌گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: اصلحك الله، مقداری از آنها برایم ذکر کنید.

فرمود: روایت کرده‌اند که «دو آقای پیران اهل بهشت ابوبکر و عمر هستند»! و اینکه «به عمر الهام می‌شود و ملائکه به او سخن می‌آموزند»! و اینکه «سکون و آرامش

---

۱. «ب»: که خداوند هیچ فضلیتی در ایشان خلق نکرده است.

بر زبان او سخن می‌گوید»! و اینکه «ملائکه از عثمان حیا می‌کنند»! و اینکه «من وزیری از اهل آسمان و وزیری از اهل زمین دارم»![1] و اینکه «به آنان که بعد از من هستند اقتدا کنید» و اینکه «ای کوه حراء، ساکن باش که بر فراز تو جز پیامبر و صدیق و شهید کسی نیست».[2]

امام باقر ﷺ بیش از صد روایت[3] را شمرد که مردم گمان می‌کنند حق است، و فرمود: به خدا قسم همهٔ اینها دروغ و باطل است.

بیان چگونگی جعل و تحریف

عرض کردم: اصلحك الله، هیچکدام از اینها صحیح نبوده است؟ فرمود: بعضی از اینها جعلی و بعضی تحریف شده است. امّا تحریف شده، حضرت چنین قصد کرده بود که «(ای کوه،) بر فراز تو پیامبر خدا و صدیق و شهید است» و آن حضرت علی ﷺ را قصد کرده بود، و کوه حرا هم سخن حضرت را پذیرفت.

و نظیر آن که فرمود: چطور بر تو مبارك نباشد در حالی که پیامبر و صدیق و شهید از تو بالا رفته‌اند، و منظور آن حضرت علی ﷺ بود.

ولی اکثر این احادیث دروغ و کذبِ آراسته و باطل است. خداوندا، سخن مرا سخن پیامبر و علی ﷺ قرار ده، هرگاه که امت محمّد ﷺ بعد از او اختلاف کنند تا روزی که خداوند مهدی ﷺ را مبعوث نماید.

---

۱. «د»: من دو وزیر از اهل آسمان و دو وزیر از اهل زمین دارم. منظور از این حدیث جعلی را ابوبکر و عمر گرفته‌اند.

۲. در الغدیر: ج ۹ ص ۳۳۲ چنین نقل می‌کند: پیامبر ﷺ در کوه حرا بود که کوه تکانی خورد و سنگ‌هایش به طرف پای کوه سرازیر شد. حضرت با پای مبارك به کوه زدند و فرمودند: آرام بگیر که بر فراز تو کسی جز پیامبر یا صدیق یا شهید نیست. مخالفین کلمهٔ «شهید» در این حدیث را به عثمان، و در بعضی روایات به ابوبکر و عمر تفسیر کرده‌اند، در حالی که منظور امیرالمؤمنین ﷺ بوده است. به الغدیر: ج ۱۰ ص ۷۳ مراجعه شود.

۳. «ب»: دویست روایت.

روایت ازکتاب سلیم:

۱. روضة المتقین: ج ۱۲ ص ۲۰۱.
۲. منهاج الفاضلین(خطی): ص ۲۳۹.
۳. بحار الانوار: ج ۲ ص ۲۱۸.
۴. بحار الانوار: ج ۲۷ ص ۲۱۱.
۵. بحار الانوار: ج ۲۸ ص ۲۹۵.
۶. بحار الانوار: ج ۳۶ ص ۲۷۶.
۷. اثبات الهداة: ج ۱ ص ۶۶۴.
۸. اثبات الهداة: ج ۱ ص ۵۴۳.
۹. فرائد الاصول(شیخ انصاری): ص ۳۶.
۱۰. احقاق الحق: ج ۱ ص ۵۵.
۱۱. عوالم العلوم: ج ۲. ۳ ص ۵۳۴ ح ۱.
۱۲. فضائل السادات: ص ۱۰.

روایت با سند به سلیم:

۱. مختصر اثبات الرجعة: ح ۱.
۲. بصائر الدرجات: ص ۱۹۸ ح ۳.
۳. اصول کافی: ج ۱ ص ۶۲ ح ۱.
۴. المسترشد: ص ۳۶.
۵. خصال صدوق: باب ۴ ح ۱۳۱.
۶. اعتقادات صدوق: صفحهٔ آخر.
۷. اکمال الدین صدوق: ص ۲۸۴
۸. رجال کشی: ج ۱ ص ۳۲۱ ح ۱۶۷.
۹. الاستنصار(کراجکی): ص ۱۰.
۱۰. غیبت نعمانی: ص ۴۹.
۱۱. شواهد التنزیل: ج ۱ ص ۱۴۸ ص ۲۰۲.
۱۲. شواهد التنزیل: ج ۱ ص ۳۵ ح ۴۱.
۱۳. تحف العقول: ص ۱۳۱.
۱۴. تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۱۴ ح ۲.

۱۵. تفسیر عیّاشی: ج ۱ ص ۲۵۳ ح ۱۷۷.

۱۶. الصراط المستقیم(بیاضی): ج ۲ ص ۱۲۷.

۱۷. کتاب التحفة فی‌الکلام، به‌روایت شیخ حر در اثبات الهداة: ج ۲ ص ۲۰۰.

۱۸. فضائل السادات: ص ۱۷۰.

۱۹. کفایة الموحدین: ج ۲ ص ۲۹۱ و ۳۴۵.

روایت از غیر سلیم:

۱. مختصر اثبات الرجعة: ح ۱ از حماد بن عیسی از امام صادق ﷺ.

۲. نهج البلاغة: خطبهٔ ۲۱۰.

۳. احتجاج طبرسی: ج ۱ ص ۳۹۲.

۴. شرح نهج البلاغة ابن ابی‌الحدید: ج ۱۱ ص ۴۳.

۵. مناقب ابن شهرآشوب: ج ۱ ص ۲۴۲.

۶. اعلام الوری: ص ۳۷۵.

۷. تفسیر عیّاشی: ج ۱ ص ۲۴۶.

۸. امالی مفید: ص ۶۷.

۹. تذکرة الخواص: ص ۱۴۲.

۱۱

۱. اتمام حجت امیرالمؤمنین علیه السلام در اجتماع مهاجرین و انصار در زمان عثمان: تفاخر مهاجرین و انصار، نام حاضرین در مجلس مناشدۀ امیرالمؤمنین علیه السلام، منظرۀ مجلس مناشده.

۲. منا شدات و احتجاجات امیرالمؤمنین علیه السلام: خلقت محمد و علی علیهما السلام با طینت واحد، خلقتِ نوری اهل بیت علیهم السلام و پاکی نسل ایشان، علی علیه السلام برادر پیامبر صلی الله علیه و آله، سدّ ابواب جز باب علی علیه السلام، اعلام ولایت در غدیر خم، علی علیه السلام ولی هر مؤمن، علی علیه السلام در مباهله، علی علیه السلام در خیبر، علی علیه السلام در ابلاغ سورۀ برائت، علی علیه السلام در شدايد پیامبر صلی الله علیه و آله، علی از پیامبر و پیامبر از علی علیه السلام، ملاقات‌های خصوصی پیامبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام، علی علیه السلام افضل امت، علی علیه السلام سید عرب، علی علیه السلام غسل دهندۀ پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام در حدیث ثقلین، علی علیه السلام سابق الی الله، علی علیه السلام در السابقون السابقون، اجمالی از واقعۀ غدیر خم، علی علیه السلام در حدیث کساء، علی علیه السلام در صادقین، علی علیه السلام به منزلۀ هارون، علی علیه السلام از شاهدان بر مردم، علی علیه السلام در جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله، کیفیت مجلس مناشده.

۳. سخنان طلحه با امیرالمؤمنین علیه السلام دربارۀ چند مسئلۀ مهم: هفت جواب به حدیث جعلی ابوبکر و عمر دربارۀ خلافت: جواب اوّل: معاهده بر صحیفۀ ملعونه، جواب دوم: حدیث غدیر، جواب سوم: حدیث منزلت، جواب چهارم: حدیث ثقلین، جواب پنجم: حدیث تسلیم بامرة المؤمنین، جواب ششم: شورای شش نفری عمر، جواب هفتم: سخنان عمر هنگام مرگ، کسی جز دوازده امام علیه السلام حق خلافت و امامت ندارد، کدام سزاوارتر به جانشینی پیامبرند؟

سخنی دربارۀ «لیبلغ الشاهد الغائب»: دستور به تبلیغ ولایت ائمه علیهم السلام، ائمه علیهم السلام مبلغین اوامر الهی به مردم.

سخنی دربارۀ جمع قرآن: قرآن امیرالمؤمنین علیه السلام، قرآن عمر، قرآن عثمان، قرآن به املای پیامبر صلی الله علیه و آله، در کتف چه نوشته شد؟ سندی محکم برای قرآن موجود، قرآن امیرالمؤمنین علیه السلام نزد کیست؟ دوازده امام ضلالت از بنی تیم و بنی عدی و بنی امیه.

۱

اتمام حجّت امیرالمؤمنین علیه السلام
در اجتماع مهاجرین و انصار در زمان عثمان

تفاخر مهاجرین و انصار

ابان از سلیم نقل می‌کند که گفت: در زمان حکومت عثمان، در مسجد پیامبر ﷺ علی علیه السلام را با جماعتی دیدم که با یکدیگر گفتگو می‌کردند و فقه و علم را مذاکره می‌کردند.

از طرفی قریش و فضیلت و سوابق و هجرت ایشان را یادآور شدند، فضایلی که پیامبر ﷺ دربارهٔ ایشان فرموده بود مثل کلام حضرت که «امامان از قریش هستند» و «مردم دنباله رو قریش هستند»، و «قریش امامان عرب هستند»، و «به قریش ناسزا نگویید»، و «هر قریشی قوّت دو مرد از دیگران را دارد»، و «خدا مبغوض بدارد هر کس قریش را مبغوض بدارد»، و «هر کس خواری قریش را اراده کند خدا او را خوار کند».

از طرف دیگر انصار و فضلیت و سوابق و یاری ایشان را یاد کردند و آنچه خداوند در قرآن بر ایشان ثنا گفته و فضایلی که پیامبر ﷺ دربارهٔ ایشان فرموده است.[1] همچنین آنچه پیامبر ﷺ بر سر جنازهٔ سعد بن معاذ[2] و حنظلة بن راهب غسیل الملائکة[3] و نیز

---

۱. در کتاب احتجاج این عبارات در اینجا اضافه شده است: مثل کلام حضرت که: «انصار عیال من و صاحب سرّ من هستند»، و «هر کس انصار را دوست بدارد خدا او را دوست بدارد و هر که آنان را مبغوض بدارد خدا او را مبغوض بدارد»، و «انصار را مبغوض نمی‌دارد کسی که به خدا و رسولش ایمان آورده باشد»، و «اگر مردم به راه‌های مختلفی بروند من راه‌های انصار را می‌پیمایم».

۲. در کتاب احتجاج این عبارات در اینجا اضافه شده است: و آنچه پیامبر ﷺ بر سر جنازهٔ سعد بن معاذ فرمود که «عرش در مرگ او به لرزه درآمد»، و اینکه وقتی دستمال‌هایی از یمن برای حضرت آوردند و مردم خوششان آمد، آن حضرت فرمود: «دستمال‌های سعد در بهشت زیباتر از اینهاست».

←

آنکه زنبوران از جنازه‌اش دفاع کردند[۴] فرموده بود یادآور شدند، به طوری که چیزی از فضایل خود باقی نگذاشتند.

هرکدام از دو گروه می‌گفتند: «فلانی و فلانی از ماست». قریش می‌گفتند: «پیامبر ﷺ از ماست، و حمزة بن عبدالمطلب و جعفر و عبیدة بن حارث و زید بن حارثة و ابوبکر و عمر و عثمان و سعد و ابوعبیدة و سالم و ابن عوف از ما هستند»، به طوری که احدی از سابقه داران دو گروه را باقی نگذاشتند و همه را نام بردند.

نام حاضرین در مجلس مناشدهٔ امیرالمؤمنین ؑ

در حلقهٔ اجتماع بیش از دویست نفر حاضر بودند، که بعضی به طرف قبله تکیه داده بودند و بعضی در دایرهٔ مجلس نشسته بودند.

آنان که از قریش به یاد دارم: علی بن ابی‌طالب ؑ و سعد بن ابی‌وقاص و عبدالرحمان بن عوف و زبیر و طلحه و عمار و مقداد و ابوذر و هاشم بن عتبة و عبدالله بن عمر و امام حسن و امام حسین ؈ و ابن عباس و محمد بن ابی‌بکر و عبدالله بن جعفر و عبیدالله بن عباس بودند.

از انصار: اُبیّ بن کعب و زید بن ثابت و ابوایوّب انصاری و ابوالهیثم بن تیهان و محمد بن مسلمة و قیس بن سعد بن عبادة و جابر بن عبدالله و ابومریم و انس بن مالك و زید بن ارقم و عبدالله بن ابی‌اوفی و ابولیلی به‌همراه پسرش عبدالرحمان که کنار او

← همچنین از سخنان حضرت بر سر جنازهٔ سعد این بود که فرمود: «ملائکه بدون کفش و عبا در تشییع جنازهٔ او بودند، و من هم به آنان اقتدا کردم. دست من در دست جبرئیل بود و هر جای تابوت را می‌گرفت من نیز می‌گرفتم. به بحار الانوار: ج ۱۰ ص ۴۳، و ج ۲۰ ص ۲۳۶ مراجعه شود.

۳. حنظلة بن راهب در جنگ احد به شهادت رسید و پیامبر ﷺ فرمود: «ملائکه را دیدم که او را غسل می‌دادند». وقتی حضرت به مدینه بازگشت از همسرش دربارهٔ او پرسید. او گفت: «چون حنظله علاقه به جهاد داشت بدون آنکه غسل جنابت نماید راهی جنگ شد»، لذا به او «غسیل الملائکه» گفتند. به بحار الانوار ج ۲۰ ص ۴۷ و ۵۸ مراجعه شود.

۴. مقصود عاصم بن ثابت انصاری معروف به «حمی الدَّبْر» است که در جنگ احد مجروح شد، و زنبورها اطراف او را گرفتند تا کفار به او نزدیک نشوند.

نشسته بود و نوجوانی تازه مو بر صورت بر آورده و سفید رو بود. سپس ابوالحسن بصری همراه پسرش حسن که او هم نوجوانی تازه مو بر صورت برآورده و سفید رو با قدی مناسب[1] بود آمدند.

سلیم می‌گوید: من به او و عبدالرحمان بن ابی‌لیلی نگاه می‌کردم، و نمی‌توانستم تشخیص دهم کدام نیکوترند، ولی حسن بصری بزرگتر و بلند قدتر بود.

منظرهٔ مجلس مناشده

صحبت به درازا کشید و از صبح تا ظهر طول داشت[2]، و عثمان در خانه‌اش بود و از گفتگوی آنان خبر نداشت. علی بن ابی‌طالب ﷺ هم ساکت بود، و او و هیچیک از اهل بیتش سخنی نمی‌گفتند.

مردم رو به علی ﷺ کردند و گفتند: چرا سخنی نمی‌گویی؟ حضرت فرمود: هرکدام از دو گروه فضیلتی را گفتند و به‌حق هم گفتند.

سپس فرمود: ای قریش و ای انصار[3]، خداوند به خاطر چه کسی این فضیلت را به شما داده است؟ آیا به خاطر خودتان و قبایلتان و خانواده‌هایتان، یا به خاطر غیر شما؟ گفتند: **خداوند به خاطر پیامبر ﷺ[4] این فضایل را به‌ما عطا فرموده و بر ما منت گذاشته است، و همهٔ اینها را ببرکت او یافته‌ایم و به آنها رسیده‌ایم. هر فضیلتی در دنیا و دین که به آن دست یافته‌ایم به خاطر پیامبر ﷺ است نه به خاطر خودمان و نه قبایلمان و نه خانواده‌هایمان.**

فرمود: ای قریش و ای انصار، راست گفتید.

---

۱. «ج»: قدی کشیده.
۲. «الف» و «ج»: تا وقت نماز ظهر طول کشید.
۳. «ب»: من از شما ای قریش و ای انصار می‌پرسم.
۴. «ب» و «د»: به خاطر پیامبر ﷺ و اهل بیت و قبیله‌اش....

۲

مناشدات[1] و احتجاجات امیرالمؤمنین علیه السلام

خلقت محمد و علی علیهما السلام با طینت واحد

امیرالمؤمنین علیه السلام در ادامهٔ کلامش فرمود: آیا اقرار می‌کنید که آنچه از خیر دنیا و آخرت که بدان دست یافته‌اید فقط از ما اهل بیت بوده و از هیچکدام شما نبوده است؟[2] آیا اقرار می‌کنید که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدید که می‌فرمود: «**من و برادرم علی بن ابی‌طالب تا آدم با یک طینت هستیم**»؟[3]

اهل بدر و اهل اُحُد و سابقه داران و متقدّمین گفتند: آری، این را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدیم.

خلقت نوری اهل بیت علیهم السلام و پاکی نسل ایشان

فرمود: آیا اقرار می‌کنید که پسر عمریم پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من و اهل بیتم نوری بودیم که چهارده هزار سال قبل آنکه خداوند آدم را خلق کند در پیشگاه پروردگار مشغول عبادت بودیم. وقتی خداوند آدم را خلق کرد آن نور را در صلب او قرار داد و او را به زمین فرستاد. سپس آن نور را در صلب نوح در کشتی حمل نمود. سپس در صلب ابراهیم آن را به آتش پرتاب کرد. سپس خداوند همچنان ما را از صلب‌های با شرافت به رَحِم‌های پاک و از رحم‌های پاك به صلب‌های با شرافت بین پدران و مادران منتقل می‌نمود که هرگز یکی از آنها به صورت زنا با یکدیگر ملاقات نکردند»؟

---

۱. «مناشده» در اصطلاح یعنی برای اقرار گرفتن از مخاطب دربارهٔ مطلبی، گوینده او را قسم می‌دهد و از او اقرار می‌طلبد. در این مجلس هم حضرت دربارهٔ فضایل خود و اهل بیتش مردم را قسم می‌دهد و از آنان اقرار می‌گیرد، که از نظر تاریخی و اعتقادی ارزش مهمّی دارد.

۲. «ب»: و از هیچکس دیگری نبوده است.

۳. دربارهٔ ابتدای خلقت اهل بیت علیهم السلام به جلد ۲۵ بحار الانوار مراجعه شود.

سابقه داران و متقدّمین واهل بـدر و اهـل احـد گـفتند: آری، ایـن را از پـیامبر ﷺ شنیدیم.

علی ؛ برادر پیامبر ﷺ

فرمود: شما را به‌خدا قسم می‌دهم، آیا اقرار می‌کنید که پیامبر ﷺ بین هر دو نفر از اصحابش برادری قرار داد، و بین من و خودش برادری قرار داد و فرمود: «**تو برادر من و من برادر تو در دنیا و آخرت هستم**»؟ گفتند: آری به خدا قسم.

سدّ ابواب جز از باب علی ؛

فرمود: آیا اقرار می‌کنید که پیامبر ﷺ محل مسجد خود را خرید و آن را بنا کرد، و سپس (در اطراف آن) ده خانه بنا کرد که نُه خانه برای خود و دَهُمی را در وسط آنـها برای من قرار داد، و هر دری که به مسجد باز می‌شد ـ جز درب خانهٔ مرا ـ مسدود کرد؟ آنگاه در این باره بعضی سخنانی گفتند و پیامبر ﷺ فرمود: «**مـن درِخـانه‌های شـما را نبستم و نه درِخانهٔ او را بازگذاردم، بلکه خداوند به من دستور بستن درِخانه‌های شما و بازگذاردن درِخانهٔ او را داد**». همچنین پیامبر ﷺ همهٔ مردم را ـ جز من ـ نهی کـرد از اینکه در مسجد بخوابند، و من در مسجد جنب می‌شدم، و منزل مـن و پـیامبر ﷺ در مسجد یکی بود، و برای پیامبر و برای من در مسجد اولادی به‌دنیا مـی‌آمد.[1] گـفتند: آری به خدا قسم.

فرمود: آیا اقرار می‌کنید که عمر اصرار داشت شکافی به قدر چشم از خانه‌اش به مسجد باز کند، ولی حضرت اجازه نداد[2] و فرمود: «**خداوند به حضرت موسی ؛ دستور**

---

۱. باید توجه داشت که این مطلب اختصاص به آن دو بزرگوار دارد و به خاطر عصمتشان است کـه از هـر رجس و ناپاکی بدورند.

۲. در بحار الانوار: ج ۳۹ ص ۲۳ روایت کرده که وقتی پیامبر ﷺ دستور مسدود کردن درهای رو به مسجد را صادر فرمود عمر بن خطاب آمد و گفت: یا رسول الله، من دوست دارم آنگاه که شما برای نماز می‌روید به شما نگاه کنم. به من اجازه دهید پنجره‌ای داشته باشم تا از آن به شما نگاه کنم. فرمود: خدا اجازه نداده

←

داد تا مسجد پاکیزه‌ای بنا کند که جز او و هارون و دو پسرش در آن سکونت نکنند، به من هم دستور داده مسجد پاکیزه‌ای بنا کنم که جز من و برادرم و دو پسرش در آن سکونت نکنند»؟ گفتند: آری به خدا قسم.

اعلام ولایت در غدیرخم

فرمود: آیا اقرار می‌کنید که پیامبرﷺ در روز غدیر خم مرا فراخواند و ولایت مرا اعلام کرد و فرمود: حاضران به غایبان برسانند. گفتند: آری به خدا قسم.

علیؑ ولیّ هر مؤمن

فرمود: آیا اقرار می‌کنید که پیامبرﷺ در جنگ تبوك فرمود: **«تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی، و تو صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من هستی»**؟ گفتند: آری به خدا قسم.

علیؑ در مباهله

فرمود: آیا اقرار می‌کنید که وقتی پیامبرﷺ اهل نجران را برای مباهله دعوت کرد، کسی جز من و همسرم و دو پسرم را همراه نیاورد؟ گفتند: آری به خدا قسم.

علیؑ در خیبر

فرمود: آیا می‌دانید که پیامبرﷺ پرچم خیبر را به دست من سپرد و فرمود: «فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست می‌دارد و خدا و رسولش او را دوست می‌دارند، ترسو و فرارکننده نیست و خدا خیبر را به دست او فتح می‌کند»؟ گفتند: آری به خدا قسم.

← است. گفت: پس به اندازه‌ای که صورتم را در آن قرار دهم؟ فرمود: خدا اجازه نداده است. گفت: به اندازه‌ای که دو چشمم را در آن قرار دهم؟ فرمود: خدا اجازه نداده است. و اگر بگویی به قدر یک سر سوزن، باز هم به تو اجازه نخواهم داد. قسم به آنکه جانم به دست اوست من نه شما را خارج کرده‌ام و نه او را داخل نموده‌ام. بلکه خداوند او را داخل نموده و شما را خارج کرده است.

علی ﷺ در ابلاغ سورهٔ برائت

فرمود: آیا اقرار می‌کنید که پیامبر ﷺ مرا برای ابلاغ سورهٔ **«برائت»** فرستاد، و غیر مرا (که ابوبکر بود) برگردانید بعد از آنکه او را فرستاده بود[1]، و این به خاطر وحی الهی بود که فرمود: خداوندِ علیِّ اعلی می‌فرماید: «از جانب تو کسی حق رساندن پیام ندارد مگر کسی که از خودت باشد»؟ گفتند: آری به خدا قسم.

علی ﷺ در شداید پیامبر ﷺ

فرمود: آیا اقرار می‌کنید که هیچ کار مشکلی برای پیامبر ﷺ پیش نیامد مگـر آنکـه به خاطر اطمینانی که به من داشت مرا در آن موارد پیش می‌فرستاد. و هیچگاه مرا به اسم صدا نزد، بلکه می‌فرمود: «ای بردارم» و یا «برادرم را به‌نزد من فراخوانید»؟ گفتند: آری به خدا قسم.

علی از پیامبر و پیامبر از علی ﷺ

فرمود: آیا اقرار می‌کنید که پیامبر ﷺ در مورد دختر حمزه بین من و جعفر و زیـد قضاوت کرد[2] و فرمود: «ای علی، تو از منی و من از توام، و تو صـاحب اخـتیار هـر مؤمن بعد از من هستی»؟ گفتند: آری به خدا قسم.

---

۱. در بحار الانوار: ج ۳۵ ص ۲۹۵ از امام صادق ﷺ چنین روایت کرده است که پیامبر ﷺ سورهٔ برائت را به دست ابوبکر فرستاد تا در موسم حج برای مردم بخواند. جبرئیل نازل شد که: «از جانب تو جز علی حق ابلاغ ندارد». آن حضرت، علی ﷺ را فراخواند و دستور داد تا بر شتر عضباء سوار شود و خود را به ابوبکر برساند و سورهٔ برائت را از او بگیرد و در مکه بـرای مـردم بـخوانـد. بـرای تـفصیل بیشتر بـه بحار الانوار: ج ۳۵ ص ۲۸۴ باب ۹، و الغدیر: ج ۶ ص ۳۴۱ مراجعه شود.

۲. در بحار الانوار: ج ۲۰ ص ۳۷۲ روایت کرده است که وقتی پیامبر ﷺ در عمرة القضاء از مکه خارج شد، دختر حضرت حمزه دنبال حضرت آمد و صدا می‌زد: ای عمو، ای عمو. امیرالمؤمنین ﷺ او را به فاطمه زهرا ﷺ سپرد و فرمود: دختر عمویت را نگهداری کن. در اینجا امیرالمؤمنین ﷺ و جعفر و زید بن حارثة بر سر نگهداری او سخن گفتند. امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: من سزاوارترم چون او دختر عموی من است. جعفر گفت: دختر عموی من است و خالهٔ او همسر من است. زید گفت: دختر برادرم است. پیامبر ﷺ در ایـن بـاره قـضاوت کـرد کـه بـاید هـمراه خـاله‌اش بـاشد و فـرمود: «خـاله بـه مـنزلهٔ مـادر است. و بـه امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: «تو از منی و من از توام». و به جعفر فرمود: «تو در خلقت و اخلاق به من شباهت داری». و به زید فرمود: «تو برادر ما و از موالی ما هستی».

ملاقات‌های خصوصی پیامبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام

فرمود: آیا اقرار می‌کنید که من با پیامبر صلی الله علیه و آله در هر روز و شب به منزل یکدیگر می‌رفتیم و خلوتی داشتیم، که در آن اگر من سؤال می‌کردم به من جواب می‌گفت و اگر ساکت می‌شدم خود آن حضرت شروع می‌فرمود. گفتم: آری به خدا قسم.

علی علیه السلام افضل امّت

فرمود: آیا اقرار می‌کنید که پیامبر صلی الله علیه و آله مرا بر جعفر و حمزه فضلیت داد و به فاطمه علیها السلام فرمود: **«تو را به ازدواج کسی در آوردم که بهترین اهل بیتم و بهترین امتم، و مقدّم‌ترین آنها در اسلام و بالاترین آنها در حلم و بیشترین آنان در علم است»**؟ گفتند: آری به خدا قسم.

علی علیه السلام سید عرب

فرمود: آیا اقرار می‌کنید که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: **«من آقای فرزندان آدم هستم و برادرم علیّ آقای عرب و فاطمه سیّدۀ زنان اهل بهشت و دو پسرم حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشت هستند»**؟ گفتند: آری به خدا قسم.

علی علیه السلام غسل دهندۀ پیامبر صلی الله علیه و آله

فرمود: آیا اقرار می‌کنید که پیامبر صلی الله علیه و آله به من دستور داد او را غسل دهم، و به من خبر داد که جبرئیل مرا بر غسل او کمك می‌کند؟ گفتند: آری به خدا قسم.

علی علیه السلام در حدیث ثقلین

فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا اقرار می‌کنید که پیامبر صلی الله علیه و آله در آخرین خطابه‌ای که برای شما ایراد کرد فرمود: **«ای مردم، من در میان شما دو چیز باقی گذاردم که تا به آن دو تمسّک دارید هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و اهل بیتم»**؟ گفتند: آری

به خدا قسم.[۱]

علی ﷺ سابق الی الله

سپس علی ﷺ فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید که خداوند عزوجل در کتابش سابق را بر مسبوق در بیش از یک آیه فضیلت داده است، واحدی از این امت از من نسبت به خدا و رسولش سبقت نگرفته است؟ گفتند: آری به خدا قسم.

علی ﷺ در «السابقون السابقون»

فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید که وقتی آیهٔ «والسابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ المُهاجِرینَ وَ الْأَنْصارِ»[۲]، «سبقت جویندگان اوّل از مهاجرین و انصار»، و آیهٔ «السَّابقوُنَ السّابِقُونَ اُولٰئِکَ الْمُقَرَّبُونَ»[۳]، «سبقت جویندگان، سبقت جویندگان، آنان مقرّبان‌اند»، نازل شد، در این باره از پیامبر ﷺ سؤال شد. حضرت فرمود: **«خداوند این آیات را در مورد انبیاء و جانشینان ایشان نازل کرده است. من افضل انبیا و رسولان خدایم، و علی بن ابی‌طالب جانشین من افضل اوصیاء است»**؟ گفتند: آری به خدا قسم.

اجمالی از واقعهٔ غدیرخم

فرمود: شما را قسم می‌دهم، آیا می‌دانید که وقتی این آیات نازل شد: «یا اَیُّهَا آمَنُوا أَطیعُوا اللهَ وأَطیعُوا الرَّسوُلَ وَ اُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ»[۴]، «ای کسانی که ایمان آوردید از خدا و رسول و اولی الامرتان اطاعت کنید»، و آیهٔ «اِنَّما وَ لِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الذَّینَ یُقیمُونَ

---

۱. تا اینجا از نسخه‌های «الف» و «ج» نقل شد، و بقیهٔ مناشدات از نسخه‌های «ب» و «د» نقل می‌شود. در کتاب احتجاج در این قسمت چنین اضافه شده است: فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید که من اوّلین امت در ایمان به خدا و رسولش هستم؟ گفتند: آری به خدا قسم.

۲. سورهٔ توبه: آیهٔ ۱۰۰.

۳. سورهٔ واقعه: آیهٔ ۱۰.

۴. سورهٔ نساء: آیهٔ ۵۹.

الصَّلاٰةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ»[1]، «صاحب اختیار شما خدا و پیامبرش و کسانی‌اند که ایمان آورده و نماز را بپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند»، و آیهٔ «اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تُتْرَكُوا وَ لَمّا يَعْلَمِ اللهُ الَّذينَ جاهَدُوا مِنْكُمْ وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللهِ وَ لاٰ رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنينَ وَ ليجَةً»[2]، «گمان می‌کنید رها می‌شوید در حالی که هنوز خداوند نمی‌داند آنان که از شما جهاد کردند و غیر از خدا و رسولش و مؤمنین محل اعتمادی برای خود بر نگزیدند»، وقتی این آیات نازل شد مردم گفتند: یا رسول الله، آیا این آیات دربارهٔ بعضی از مؤمنین است یا نسبت به همهٔ آنان عمومیت دارد؟

خداوند عزوجل به پیامبرش دستور داد تا والیان امرشان را به آنان بشناساند و ولایت را مانند نماز و زکات و روزه و حجّشان برایشان تفسیر کند. لذا مرا در غدیر خم برای مردم منصوب نمود، و سپس خطابه‌ای ایراد کرد و فرمود: «ای مردم، خداوند مرا به رسالتی فرستاده که سینه‌ام از آن به تنگ آمده که مبادا کردم که مردم مرا تکذیب کنند، ولی خداوند مرا ترسانید که باید این پیام را برسانم و گرنه مرا عذاب خواهد کرد».

سپس دستور داد ندا کنند تا مردم جمع شوند، و بعد خطابه‌ای ایراد کرد و فرمود: «ای مردم، آیا می‌دانید که خداوند عزوجل صاحب اختیار من است و من صاحب اختیار مؤمنین هستم و من از خود آنان به ایشان صاحب اختیارترم»؟ گفتند: بلی، یا رسول الله. فرمود: «برخیز، ای علی». من برخاستم و حضرت فرمود: «**هرکس من صاحب اختیار او هستم این علی صاحب اختیار اوست. پروردگارا، هرکس او را دوست می‌دارد دوست بدار و هرکس او را دشمن می‌دارد دشمن بدار.**

(در همان غدیر خم) سلمان برخاست و عرض کرد: یا رسول الله، ولایت و صاحب اختیاری او چگونه است؟ فرمود: «**ولایت و صاحب اختیاری او همچون ولایت من است. هرکس من نسبت به او از خودش صاحب اختیارترم علی هم نسبت به او از خودش صاحب اختیارتر است**».

---

۱. سورهٔ مائده: آیهٔ ۵۵.

۲. سورهٔ توبه: آیهٔ ۱۶.

خداوند تعالی هم این آیه را نازل کرد: «اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ اَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَ رَضیتُ لَکُمُ الْاِسْلامَ دیناً»[1]، «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دین شما راضی شدم». پیامبر ﷺ سه مرتبه تکـبیر گفت و فرمود: «الله اکبر، کمال نبوت من و تکمیل دین خدا ولایت علی بعد از مـن است».

ابوبکر و عمر برخاستند و گفتند: یا رسول الله، آیا این آیات به خصوص دربـارهٔ عــلی است؟! فــرمود: آری، دربــارهٔ او و جـانشینانم تـا روز قـیامت است. گـفتند: یا رسول الله، آنان را برای ما بیان فرما. فـرمود: بـرادرم و وزیـرم و وارثـم و وصـیّم و جانشینم در امتم و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من عـلی، سـپس پسـرم حسـن، سپس پسرم حسین، سپس نه نفر از فرزندان پسرم حسین، یکی پس از دیگـری، کـه قرآن با آنان و آنان باقرآنند. نه آنها از قرآن جدا مـی‌شوند و نـه قـرآن از ایشـان جـدا می‌شود تا بر سر حوض بر من وارد شوند».

همهٔ حاضرین (در مجلس مناشده) گفتند: آری به خدا قسم، همهٔ آنچه گفتی دقیقاً شنیدیم و حاضر بودیم. و بعضی گفتند: اکثر آنچه گفتی حفظ کرده‌ایم ولی همه‌اش را به یاد نداریم، ولی اینان که همه‌اش را به یاد دارند منتخبین وافاضل ما هستند.

امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: راست گفتید. همهٔ مردم در حفظ و به یاد داشـتن یکسـان نیستند. قَسَم می‌دهم آنان را که این مطلب را از پیامبر ﷺ به یاد دارند که بپا خـیزند و بازگو کنند.

در اینجا زیدبن ارقم و براء بن عازب و ابوذر و مقداد و عمار گفتند: مـا شـهادت می‌دهیم که سخن پیامبر ﷺ را به یاد داریم که بر منبر ایستاده بود و تو در کنار او بودی و می‌فرمود: ای مردم، خداوند به من دستور داده که معرفی کنم امام شما را و آنکه بعد از من در میان شما قائم خواهد بود و وصی خود و جانشینم را، و آن کسی که خداوند در

---

۱. سورهٔ مائده: آیهٔ ۳.

کتابش اُطاعت او را بر مؤمنین واجب کرده و اطاعت او را قرین اطاعت خود و اطاعت من نموده، و شما را در قرآن به ولایت او دستور داده است. من در این باره ـ از ترس اهل نفاق و تکذیبشان ـ به پروردگارم مراجعه کردم، ولی مرا ترسانید که باید این رسالت را برسانم و گرنه مرا عذاب می‌کند.

ای مردم، خداوند در کتابش شما را به نماز امر کرده و من آن را برایتان بیان نمودم، و به زکات و روزه و حج دستور داده که آن را هم برای شما بیان و تفسیر نمودم، و به ولایت دستور داده و من شما را شاهد می‌گیرم که ولایت مخصوص این شخص است ـ و حضرت دست مبارك را بر علی بن ابی‌طالب ؈ قرار دادند ـ و سپس برای دو پسرش بعد از او، و سپس برای اوصیاء از فرزندانشان بعد از آنهاست. آنان از قرآن جدا نمی‌شوند و قرآن از آنان جدا نمی‌شود تا بر سر حوضم بر من وارد شوند.

ای مردم، پناه و امامتان بعد از خودم و ولیّ و هدایت کنندهٔ شما را برایتان بیان کردم و او برادرم علی بن ابی‌طالب است و او در میان شما به منزلهٔ من در میان شما است. دین خود را از او پیروی کنید و در همهٔ امورتان از او اطاعت نمایید، زیرا آنچه خداوند از علم و حکمتش به من آموخته نزد او است. از او بپرسید و از او و جانشینانش بعد از او بیاموزید. به آنان چیزی یاد ندهید و بر آنان پیشی نگیرید و از ایشان عقب نمانید که آنان با حق و حق با آنان است، نه ایشان از حق جدا می‌شوند و نه حق از ایشان جدا می‌شود».

زید بن ارقم و بقیه پس از این شهادت نشستند.

علی ؈ در حدیث کساء

سلیم می‌گوید: سپس علی ؈ فرمود: ای مرد، آیا می‌دانید که خداوند در کتابش این آیه را نازل کرد: «اِنَّما يُريدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهيراً»[1]، «خداوند خواسته است که رجس و پلیدی را از شما اهل بیت ببرد و شما را پاک

---

۱. سورهٔ احزاب: آیهٔ ۳۳.

گرداند». پیامبر ﷺ مرا و فاطمه و دو پسرم حسن و حسین را جمع کرد و رواندازی[1] بر روی ما انداخت و فرمود: «اینان اهل بیت من و فامیل و اقربای مـن هسـتند. آنـان را ناراحت می‌کند آنچه مـرا نـاراحت مـی‌کند، و مـرا اذیت مـی‌کند آنـچه آنـان را اذیت می‌کند، و مرا به تنگ می‌آورد آنچه آنان را به تنگ می‌آورد. رجس و پلیدی را از ایشان ببر و آنان را پاک گردان».

اُمّ سلمه عرض کرد: یا رسول الله، من هم با شما هستم؟ فرمود: «عاقبت تو به‌خیر است، **ولی این آیه فقط دربارهٔ من و برادم و دخترم فاطمه و دو پسرم و نه نفر از فرزندان پسرم حسین به طور خاص نازل شده واحدی غیر از آنان در این آیه همراه ما نیست**».

همهٔ حاضرین (در مجلس مناشده) گفتند: شهادت می‌دهیم که اُمّ سلمه این مطلب را برای ما نقل کرد. و ما همین را از پیامبر ﷺ پرسیدیم، و آن حـضرت بـرای مـا مـثل حدیث اُمّ سلمه را نقل فرمود.

علی ﷺ در صادقین

سپس علی ﷺ فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید که خداوند این آیه را نازل کرد: «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَ کُونُوا مَعَ الصّادِقینَ»[2]، «ای کسانی کـه ایـمان آورده‌اید تقوی پیشه کنید و با صادقین باشید». سلمان عرض کرد: یا رسول الله، آیا این آیه عمومیّت دارد یا به عدّهٔ خاصیّ مربوط است؟ فرمود: امر شده‌گان همهٔ مـؤمنین هستند که به این مطلب دستور داده شده‌اند، ولی «**صادقین**» مخصوص برادرم علی و اوصیاء من بعد از او تا روز قیامت است.

گفتند: آری به خدا قسم.

---

۱. در کتاب احتجاج: روانداز فدکی.

۲. سورهٔ توبه: آیهٔ ۱۱۹.

علی﷣ به منزلهٔ هارون

فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید که من در جنگ تبوك به پیامبرﷺ عرض کردم: چرا مرا (در مدینه) به جای خود گذاشتی ؟[1] فرمود: «مدینه جز من یا تو صلاحیت دیگری را ندارد. و تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی مگر در اینکه پیامبری بعد از من نیست»؟ گفتند: آری به خدا قسم.

علی﷣ از شاهدان بر مردم

فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید که خداوند در سورهٔ حج چنین نازل کرد: «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَ افْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ وَ جاهِدُوا فِی اللهِ حَقَّ جِهادِهِ، هُوَاجْتَباکُمْ وَ ما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدّینِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ اَبیکُمْ اِبْراهیمَ هُوَسَمّاکُمُ الْمُسْلِمینَ مِنْ قَبْلُ وَ فی هٰذا لِیَکُونَ الرَّسُولُ شَهیداً عَلَیْکُمْ وَ تَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ، فَاَقیمُوا الصَّلاٰةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللهِ هُوَ مَوْلاٰکُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلٰی وَ نِعْمَ النَّصیرِ»[2]، «ای کسانی که ایمان آورده‌اید رکوع و سجود بجا آورید و پروردگار خود را عبادت کنید و کار نیك انجام دهید به امید آنکه رستگار شوید. در راه خدا آن طور که سزاوار است جهاد کنید. او شما را برگزید و در دین بر شما سختی قرار نداد، دین پدرتان ابراهیم که از قبل شما را مسلمان نامید، و در این باره تا پیامبر شاهد بر شما باشد و شما شاهدان بر مردم باشید. نماز را بپا دارید و زکات را بپردازید و به کمك خداوند خود را از معصیت باز دارید. او صاحب اختیار شماست و خوب صاحب اختیار و خوب یاری کننده‌ای است».

(وقتی این آیه نازل شد) سلمان بپا خاست و عرض کرد: یا رسول الله، اینان چه کسانی هستند که تو بر آنان شاهدی و آنان بر مردم شاهدند، و خداوند آنان را برگزیده

---

۱. در جنگ تبوك پیامبرﷺ شخصاً با لشکر حرکت کرد و امیرالمؤمنین﷣ را به عنوان نایب و جانشین خود در مدینه منصوب کرد. منافقین از این مطلب سوء استفاه کرده و گفتند: نسبت به علی تغییر نظر داده که او را با خود نبرده است. در جواب منافقین حضرت مطلب فوق را فرمودند.

۲. سورهٔ حج: آیهٔ ۷۸.

و در دین بر آنان سختی قرار نداده، همان که دین پدرشان ابراهیم است؟ فرمود: از اینان فقط سیزده نفر قصد شده و هیچکس دیگری از امت قصد نشده است. سلمان پرسید: یا رسول الله، آنان را برای ما بیان فرما؟ فرمود: «**من و برادرم و یازده نفر از فرزندانم**».

حاضرین در مجلس گفتند: آری به خدا قسم.

علی ﷺ در جانشینان پیامبر ﷺ

فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید که پیامبر ﷺ خطابه‌ای ایراد کرد - که بعد از آن خطابه‌ای ایراد نکرد - و فرمود: «**ای مردم، من در میان شما دو چیز گرانبها باقی می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم یعنی اهل بیتم. به این دو تمسّک جویید که هرگز گمراه نمی‌شوید. خداوند لطیف خبیر به من خبر داده و به من وعده داده است که این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند**».

عمر بن خطاب در حال شبه غضب برخاست و گفت: یا رسول الله، آیا همهٔ اهل بیتت چنین‌اند؟ فرمود: نه، فقط اوصیاء من از اهل بیتم، که اوّل آنان برادرم و وزیرم و وارثم و خلیفهٔ من در امّتم و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من علیّ است. سپس پسرم حسن، سپس پسرم حسین، سپس نه نفر از فرزندان حسین یکی پس از دیگری تا بر سر حوض کوثر نزد من آیند. آنان شاهدان خدا در زمین و حجّت‌های او بر خلقش و خزانه‌داران علم او و معادن حکمت اویند. هر کس آنان را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هر کس از آنان سرپیچی کند از فرمان خدا سرپیچی کرده است»؟

همه گفتند: شهادت می‌دهیم که پیامبر ﷺ این مطلب را فرمود.

کیفیّت مجلس مناشده

سپس سؤال‌های امیرالمؤمنین ﷺ از مردم تا ذکر آخر فضایلش ادامه پیدا کرد، و

حضرت چیزی باقی نگذاشت مگر آنکه در آن مورد آنان را قسم داد و از آنان سؤال کرد تا آنکه همهٔ مناقبش را و بسیاری از آنچه پیامبر ﷺ به او فرموده بود ذکر کرد، و در همهٔ آنها مردم سخن او را تصدیق می‌کردند و شهادت می‌دادند که سخن حقّی است.

سلیم می‌گوید: امیرالمؤمنین ؑ چیزی از آنچه خداوند به خصوص دربارهٔ او یا دربارهٔ او و اهل بیتش در قرآن یا برلسان پیامبر ﷺ نازل کرده بود باقی نگذاشت مگر آنکه در آن مورد مردم را قسم داد. در بعضی از آنها همه می‌گفتند: «**آری**»، و در مواردی عده‌ای ساکت می‌ماندند و بقیه می‌گفتند: «**آری به خدا قسم**»، و آنان که ساکت بودند به اقرارکنندگان می‌گفتند: شما نزد ما مورد اعتماد هستید، و غیر شما هم ازکسانی که به آنان اعتماد داریم برای ما نقل کرده‌اند که این مطالب را از پیامبر ﷺ شنیده‌اند.

حضرت فرمود: آیا اقرار می‌کنید که پیامبر ﷺ فرمود: «هرکس گمان کند مرا دوست دارد و بغض علی را دارد، چنین کسی دروغ می‌گوید و مرا دوست ندارد»، و حضرت هنگام سخن دست بر سر من[1] گذاشت. کسی از حضرت پرسید: یا رسول الله، این مطلب چطور می‌شود؟ فرمود: «زیرا او از من است و من از اویم. هرکس او را دوست بدارد مرا دوست داشته و هرکس مرا دوست بدارد خدا را دوست دارد. هرکس بغض علی را دارد مرا مبغوض داشته و هرکس مرا مبغوض بدارد خدا را مبغوض داشته است».

حدود بیست نفر از بزرگان مهاجرین و انصار گفتند: «آری به خدا قسم»، و بقیه ساکت ماندند.

امیرالمؤمنین ؑ به سکوت کنندگان فرمود: چرا ساکتید؟ گفتند: اینان که شهادت دادند در راستگویی و فضیلت و سابقه نزد ما مورد اعتماد هستند. حضرت فرمود: خدایا بر اینان شاهد باش.

---

۱. «الف»: بر سینه‌ام.

آنان گفتند: پروردگارا، ما شهادت نداده‌ایم و نگفته‌ایم جز آنچه از پیامبر ﷺ شنیده‌ایم، و آنچه افراد مورد اطمینان از اینان و دیگران برای ما نقل کرده‌اند که از پیامبر ﷺ شنیده‌اند.

۳

سخنان طلحه با امیرالمؤمنین ﷺ

هفت جواب به حدیث جعلی ابوبکر و عمر دربارهٔ خلافت

طلحة بن عبیدالله ـ که «زیرك و فهمیدهٔ قریش خوانده می‌شد ـ گفت: چه کنیم با ادعای ابوبکر و عمر و اصحابش که او را تصدیق کردند و شهادت بر گفتار او دادند در آن روزی که تو را به اجبار می‌آوردند و در گردنت طنابی بود![1] به تو گفتند: «بیعت کن»، و تو در مقابل آنان با فضایل و سوابق خود استدلال کردی، و همه تو را تصدیق کردند. ولی بعد از آن ابوبکر ادعا کرد از پیامبر ﷺ شنیده است که گفته: «خداوند نخواسته است نبوت و خلافت برای ما اهل بیت جمع شود». عمر و ابوعبیدهٔ جراح و سالم و معاذ بن جبل هم او را تصدیق کردند؟!

سپس طلحه رو به حضرت کرد و گفت: همهٔ آنچه گفتی و ادعا کردی حق است، و آنچه از سابقه و فضیلت که با آنها استدلال کردی ما هم اقرار می‌کنیم و قبول داریم ولی دربارهٔ خلافت، این پنج نفر به آنچه شنیدی شهادت دادند!

جواب اوّل: معاهده بر صحیفهٔ ملعونه

در اینجا علی ﷺ بپا خاست و از سخن طلحه به غضب آمد و چیزی را که کتمان

---

۱. «ج»: طنابی در گردنت پیچیده بود. «ج» خ ل: تو را در حالی آوردند که طنابی را در گردنت محکم کرده بودند.

می‌کرد فاش نمود و مطلبی را روشن کرد که در روزمرگ عمر فرموده بود ولی مردم مقصود آن حضرت را نفهمیده بودند.[۱]

حضرت رو به طلحه کرد و در حالی که مردم می‌شنیدند فرمود: ای طلحه، به خدا قسم نوشته‌ای که روز قیامت با آن خدا را ملاقات کنم محبوبتر از نوشتهٔ این پنج نفر نیست که در حجة الوداع در خانهٔ کعبه بر سر وفای به آن هم پیمان شدند که: **«اگر خداوند محمد را بکشد یا بمیرد یکدیگر را بر ضدّ من کمک کنند و پشتیبانی نمایند تا به خلافت نرسم»**![۲]

جواب دوم: حدیث غدیر

حضرت فرمود: ای طلحه، دلیل بر بطلان آنچه بدان شهادت دادند[۳]، سخن پیامبر ﷺ است که در روز غدیر خم فرمود: **«هرکس من نسبت به او از خودش صاحب اختیارترم علی هم نسبت به او از خودش صاحب اختیارتر است»**. من چگونه می‌توانم بر آنان صاحب اختیارتر از خودشان باشم در حالی که آنان امیران و حاکمان بر من باشند؟!

جواب سوم: حدیث منزلت

همچنین سخن پیامبر ﷺ که فرمود: «تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی جز نبوّت»، آیا نمی‌دانستید که نبوّت غیر از خلافت است؟ اگر با نبوت چیز دیگری هم بود پیامبر ﷺ آن را استثنا می‌کرد؟!

---

۱. در بحار الانوار: ج ۸ قدیم ص ۲۲ و ۲۷ روایت کرده که وقتی عمر مُرد و جنازهٔ او را در کفن پیچیدند، امیر المؤمنین ﷺ نگاهی به جنازه‌اش کرد و فرمود: «هیچکس را بیشتر دوست ندارم که با صحیفه و نوشته‌اش خدا را ملاقات کنم مانند این به کفن پیچیده»، که اکثر مردم منظور حضرت را نفهمیدند. در عبارات فوق امیرالمؤمنین ﷺ منظور از صحیفه را بیان فرموده است.

۲. «ب» و «د»: که خلافت به من نرسد.

۳. «ج» خ ل: دلیل بر بطلان آنچه بدان شهادت دادند و بر صحت آنچه من گفتم....

جواب چهارم: حدیث ثقلین

همچنین سخن پیامبر ﷺ که فرمود: من در میان شما دو چیز باقی گذاردم که تا بـه این دو تمسّک کرده‌اید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم.[۱] از اینان پیشی نگیرید و از اینها عقب نمانید. به اینان چیزی نیاموزید که از شما داناترند.

بنابراین سزاوار است خلیفهٔ بر امّت کسی جز داناترین آنان به کتاب خدا و سنّت پیامبرش نباشد، که خداوند هم می‌فرماید: «اَفَمَنْ یَهْدی اِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ اَنْ یُتَّبَعَ اَمَّنْ لایَهِدّی إِلاّ أَنْ یُهْدیٰ فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ»[۲]، «آیا کسی که به حق هـدایت مـی‌کند سزاوارتر است که تابع او شوند یا کسی که هدایت نمی‌شود مگر آنکـه او را هـدایت کنند، پس چه شده شما را و چگونه حکم می‌کنید»، و نیز می‌فرماید: «وَ زادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ»[۳]، «در علم و جسم او را وسعت عنایت نمود»، و می‌فرماید: «اَوْ أَثارَةٍ مِنْ عِلْمٍ اِنْ کُنْتُمْ صادِقینَ»[۴]، «یا اثری باقی‌مانده از علم، اگر راستگو هستید»، و نـیز پیامبر ﷺ می‌فرماید: «**هیچ امتّی اختیار حکومت خود را به دست کسـی نـمی‌سپارند در حالی که عالم‌تر از او درمیانشان باشد مگر آنکه کارشان همچنان رو به پایین می‌رود، تا به آنچه ترک کرده‌اند باز گردند**». پس ولایت جز امیر بودن بر امّت نیست.

جواب پنجم: حدیث تسلیم به امرة المؤمنین

دلیل بر دروغ و باطل و ناحقّ‌شان این است که آنـان بـه‌دستور پـیامبر ﷺ بـر مـن به عنوان «**امیرالمؤمنین**» سلام کردند.[۵] و این مطلب بر آنان (ابوبکر و عمر) و بر تو (ای طلحه) به خصوص و بر این که همراه توست ـ یعنی زبیر ـ و بر همهٔ امت و بر این دو نفر ـ و حضرت به سعد بن ابی‌وقاص و عبدالرحمان بن عوف اشاره کردند ـ و بر این خلیفهٔ ظالم شما[۶] ـ یعنی عثمان ـ حجّت است.

---

۱. «ب»: به این دو تمسّک کنید تا گمراه نشوید: کتاب خدا و اهل بیتم.
۲. سورهٔ یونس: آیهٔ ۳۵.
۳. سورهٔ بقره: آیهٔ ۲۴۷.
۴. سورهٔ احقاف: آیهٔ ۴.
۵. یعنی به امر پیامبر ﷺ به من گفتند: «السلام علیك یا امیرالمؤمنین».
۶. «الف» و «ب»: این خلیفهٔ شما که اکنون بر سر کار است.

جواب ششم: شورای شش نفری عمر

ما گروه شش نفری شورا همگی زنده هستیم. اگر عمر و اصحابش در نسبت حدیث به پیامبر ﷺ راست می‌گفتند پس چرا عمر مرا جزء شورا قرار داد؟ آیا ما را در شورا برای خلافت قرار داد یا غیر آن؟ اگر نظرتان این است که شورا را برای غیر حکومت قرار داد پس اکنون عثمان بر ما امارتی نخواهد داشت، و ما باید در موضوع دیگری مشورت می‌کردیم چرا که در این صورت او به ما دستور داده که در غیر مسئلهٔ خلافت مشورت کنیم، و اگر شورا دربارهٔ خلافت بوده پس چرا مرا همراه شما داخل شورا نمود؟! چرا مرا خارج نکرد در حالی که می‌گفت: «پیامبر اهل بیتش را از خلافت خارج کرده و خبر داده که آنان را در خلافت نصیبی نیست»؟!

جواب هفتم: سخنان عمر هنگام مرگ

چرا عمر هنگامی که ما شش نفر اصحاب شورا را یکی یکی فراخواند به پسرش عبدالله گفت: ـ(در اینجا حضرت اشاره به پسر عمر که در مجلس حاضر بود فرمود:) هان، او اینجاست ـ تو را به خدا قسم می‌دهم که بگویی وقتی ما خارج شدیم پدرت به تو چه گفت؟ عبدالله بن عمر گفت: حال که مرا قسم دادی[1]، او گفت: «**اگر با اصلع[2] بنی هاشم بیعت کنند آنان را به وسط جادهٔ روشن خواهد کشانید و طبق کتاب پروردگارشان و سنّت پیامبرشان بپا خواهد داشت**»!

سپس حضرت فرمود: ای پسر عمر، در آنجا تو چه گفتی؟ پسر عمر گفت: من به او گفتم: ای پدر، چه مانعی داری که او را خلیفه قرار دهی؟ حضرت فرمود: عمر چه جوابی به تو داد؟ پسر عمر گفت: او مطلبی گفت که آن را کتمان می‌کنم! فرمود: پیامبر ﷺ آنچه او به تو گفته و تو به او گفته‌ای به من خبر داده است؟ پسر عمر پرسید: چه موقع خبر داده است؟! فرمود: در زمان حیاتش به من خبر داد، و سپس در آن شبی

---

۱. «الف» خ ل: کمترین شهادت من این است که او گفت:...

۲. اصلع یعنی کسی که جلوی سرش مو ندارد که در اینجا اشاره به امیرالمؤمنین ؑ است.

که پدرت از دنیا رفت در خواب به من خبر داد، و هر کس پیامبر ﷺ را در خواب ببیند گویا در بیداری دیده است.

پسر عمر گفت: چه چیزی به تو خبر داده است؟ فرمود: ای پسر عمر، تو را به خدا قسم می‌دهم که اگر برایت نقل کردم گفتارم را تصدیق کنی؟ پسر عمر گفت: اگر هم خواستم ساکت می‌مانم! حضرت فرمود: وقتی به او گفتی: «چه مانعی داری که او را خلیفه قرار دهی»؟ گفت: **مانع من صحیفه و نوشته‌ای است که در بین خود نوشته‌ایم و معاهده‌ای که در کعبه در حجة الوداع بر سر آن هم پیمان شده‌ایم!** پسر عـمر در ایـنجا ساکت ماند و گفت: تو را به حق پیامبر قسم می‌دهم که از من دست برداری!

سلیم می‌گوید: پسر عمر را در آن مجلس می‌دیدم که گریه راه گلویش را بسته بود و از دو چشمانش اشک جاری بود.

سپس علی ﷺ رو به طلحه و زبیر و عبدالرحمان بن عوف و سعد بن ابـی‌وقاصّ [۱] نمود و فرمود: به خدا قسم اگر آن پنج نـفر (اصـحاب صـحیفه) بـر پـیامبر ﷺ دروغ بسته‌اند ولایت آنها بر شما حلال نیست، و اگر راست گفته‌اند برای شما حلال نیست مرا همراه خود داخل شوری قرار دهید، زیرا ورود مـن در شـوری (بـه گـفتهٔ شـما) مخالفت با پیامبر ﷺ و سرپیچی از فرمان او به حساب می‌آید.

کسی جز دوازده امام حق خلافت و امامت ندارد

سپس امیرالمؤمنین ﷺ رو به مردم کرد و فرمود: منزلت مرا در میانتان و آن طور که مرا می‌شناسید به من خبر دهید، آیا من نزد شما راستگو هستم یا دروغگـو؟ گـفتند: بلکه صدیق صدوق [۲] هستی. به خدا قسم نه در زمان جاهلیّت و نه بعد از اسلام تو را به دروغگویی نشناخته‌ایم.

---

۱. این چهار نفر با عثمان و امیر المؤمنین ﷺ، شش نفر اصحاب شوری بودند.

۲. صدیق یعنی کامل در راستگویی، و صدوق یعنی آنکه همیشه راست می‌گوید.

حضرت فرمود: قسم به خدایی که ما اهل بیت را به نبوّت کرامت داد و محمد ﷺ را از ما قرار داد، و بعد از او به ما کرامت فرمود که ما را امامان مؤمنین قـرار داد، **از قـول پیامبر ﷺ کسی جز ما نمی‌تواند ابلاغ نماید و امامت و خلافت جز در ما صلاحیّت ندارد، و خداوند با ما اهل بیت برای احدی از مردم نصیب و حقّی در خلافت قرار نداده است.**

رسول الله ﷺ خاتم پیامبران است که بعد از او رسول و نبیّی نیست. خداوند انبیاء را تا روز قیامت با پیامبر ﷺ خاتمه داد، و با قرآن کتاب‌ها را تا روز قیامت خاتمه داد. ما را بعد از محمّد ﷺ خلفاء در زمین و شاهدان بر مردم قرار داد، و اطاعت ما را در کتابش واجب کرد و ما را با خود و پیامبرش در اطاعت در چند آیهٔ قرآن قرین قرار داد.

خداوند محمد ﷺ را پیامبر و ما را جانشینان بعد از او در میان خلقش و شاهدان بر خلقش قرار داد، و اطاعت ما را در کتاب مُنزلش واجب کرد و سپس خدای عزوجل به پیامبرش دستور داد که این مطلب را به امتش برساند. او هم طبق دستور خداوند بـه آنان ابلاغ نمود.

کدام سزاوارتر به جانشینی پیامبرند؟!!

کدامیک از این دو[1] سزاوارتر به نشستن در مقام و جای پیامبرند؟ شما از پیامبر ﷺ شنیدید که وقتی مرا برای ابلاغ سورهٔ برائت فرستاد فرمود: «**صلاحیت ندارد از قـول من مطلبی را برساند جز خودم یا کسی که از خودم باشد**». شما را به خدا قسم می‌دهم آیا این مطلب را از پیامبر ﷺ شنیدید؟

گفتند: آری به خدا قسم، ما شهادت می‌دهیم که این مطلب را از پیامبر ﷺ آن هنگام که تو را برای سورهٔ برائت فرستاد شنیدیم.

حضرت فرمود: رفیق شـما (ابـوبکر) صـلاحیت نـداشت کـه از قـول پـیامبر ﷺ نوشته‌ای به قدر چهار انگشت را برساند و جز من برای ابلاغ آن صلاحیت پیدا نکرد!

---

۱. اشارهٔ حضرت به خودشان و ابوبکر است، چنان که از دنبالهٔ کلام روشن می‌شود.

کدامیک از این دو سزاوارتر به مقام و جای اویند؟ آنکه پیامبر ﷺ به خصوص نامبرده که از اوست یا آن کسی که به خصوص تعیین شده که از پیامبر نیست؟[۱]

سخنی دربارهٔ «لیبلغ الشاهد الغائب»

طلحه گفت: این مطلب را از پیامبر ﷺ شنیدیم. ولی برای ما بیان کن که چگونه احدی صلاحیت ندارد مطلبی را از پیامبر ﷺ ابلاغ نماید، در حالی که آن حضرت به ما و به سایر مردم فرمود: «**لِيَبْلُغَ الشّاهِدُ مِنْكُمْ الْغائِبَ**» یعنی حاضرین شما به غایبان اطلاع دهند؟ و در بیابان عَرَفه در حجة الوداع فرمود: «خدا رحمت کند کسی که سخن مرا بشنود و آن را در قلب خود جای دهد و سپس آن را از قول من برساند. چه بسا کسی که علمی را حمل می‌کند ولی خود نمی‌فهمد، و چه بسا کسی که علمی را برای فهمیده‌تر از خود حمل می‌کند. سه چیز است که قلب فرد مسلمان در آنها خیانت نمی‌کند: خالص کردن عمل برای خداوند، شنوا بودن و اطاعت و خیر خواهی برای والیان امر، و همراهی با اجتماع مسلمانان، چرا که دعوت والیان امر همهٔ مسلمانان را در بر می‌گیرد و نیز پیامبر ﷺ در بیش از یک مورد بپا خاست و فرمود: «حاضران به غایبان برسانند».

دستور تبلیغ ولایت ائمه ﷺ

امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: آنچه پیامبر ﷺ در این باره فرموده در روز غدیر خم و در روز عرفه در حجة الوداع و در روز رحلتش بوده است! در آخرین خطبه‌ای که آن حضرت ایراد فرمود نظر کن که فرمود: «من در میان شما دو چیز باقی گذاردم که تا

---

۱. منظور این است که وقتی پیامبر ﷺ فرمود: «باید رسانندهٔ قول من از خودم باشد و در این میان سورهٔ برائت را از ابوبکر پس گرفت و به امیرالمؤمنین ﷺ داد تا ابلاغ نماید، با این عمل حضرت معلوم شد فردی که یقیناً از پیامبر نیست ابوبکر است و فردی که یقیناً از پیامبر است امیرالمؤمنین ﷺ است.

به این دو تمسّك كرده‌اید هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و اهـل بـیتم. خـداونـد لطیف خبیر به من وعده داده است که این دو از یکدیگر جدا نشوند تا کنار حـوض کوثر بر من وارد شوند مانند این دو انگشت ـ که حضرت به دو انگشت سبّابه و وسط اشاره کردند ـ که یکی جلوتر از دیگری است. به این دو تمسّك كنيد تا گمراه نشوید و لغزش ننمایید.[1] از ایشان جلوتر نروید و از آنها عقب نمانید، و بـه آنـها چـیزی یـاد ندهید که از شما داناترند».

پیامبر ﷺ به عموم مردم دستور داده که هرکس از مردم را دیدند واجب بودن اطاعت از امامان آل محمّد ﷺ و واجب بودن حقّشان را برسانند، و این وظیفهٔ ابلاغ را در هیچ مطلب غیر از این موضوع نفرموده است. در واقع پیامبر ﷺ به عموم مردم دستور داده کـه بـه مردم برسانند حجّت و دلیل کسانی[2] را که همهٔ آنچه پیامبر ﷺ بدان مبعوث شده را، از قول او کسی جز ایشان نمی‌رساند.

ای طلحه، آیا نمی‌بینی که پیامبر ﷺ ـ در حالی که شما هم می‌شنیدید ـ به من فرمود: ای برادرم، غیر تو قرض مرا ادا و ذمّهٔ مرا بری نمی‌کند. تو هستی کـه ذمّـهٔ مـرا بـری می‌کنی و امانت مرا ادا می‌نمایی و طبق سنّت من جنگ می‌کنی».

وقتی ابوبکر حکومت را به دست گرفت آیـا قـرض و وعـده‌های پـیامبر ﷺ را ادا کرد؟[3] من بودم که آنها را با دلیل و شاهد محکم کردم[4] و قرض و وعده‌های حضرتش را ادا کردم. پیامبر ﷺ هم به مردم خبر داده بود که قرض و وعده‌های او را جز مـن ادا نخواهد کرد. آنچه که ابوبکر به آنان داد ادای قرض و وعده‌های حضرت نبود، و فقط ادا کردن من قرض و وعده‌های آن حضرت را ذمّهٔ حضرتش را بریئ و امـانتش را ادا نمود.

---

۱. «ج»: رو گردان نشوید.

۲. «ب»: واجب بودن اطاعت کسانی را ...

۳. «الف» و «ب»: وقتی ابوبکر حکومت را به دست گرفت قرض و وعده‌های حضرت را ادا نکرد.

۴. «الف» و «ب»: شما همگی با او بیعت کردید، و من قرض و وعده‌های حضرتش را ادا کردم.

ائمه ﷺ مبلّغین اوامر الهی به مردم

از قول پیامبر ﷺ همهٔ آنچه از جانب خداوند عزوجل آورده را فقط امامانی ابـلاغ می‌کنند که خداوند اطاعت آنان را در کتابش واجب کرده و به ولایت ایشان امر نموده است. آنان که هر کس از ایشان اطاعت کند خدا را اطـاعت کـرده و هـر کس از آنـان سرپیچی کند از خدا سرپیچی نموده است.

طلحه گفت: مشکل مرا آسان نمودی. نمی‌دانستم پیامبر ﷺ از این مطلب چه قصد کرده است تا اینکه آن را برایم بیان نمودی. ای اباالحسن، خدا به تو از همهٔ امّت جزای خیر دهد.

سخنی دربارهٔ جمع قرآن[1]

قرآن امیرالمؤمنین ﷺ

طلحه گفت: ای ابا الحسن، مسئله‌ای را می‌خواهم از تو سؤال کنم: تو را دیدم که به همراه پارچه‌ای مهر شده بیرون آمدی[2] و گفتی: «ای مردم، من مشغول غسل و کفن و دفن پیامبر ﷺ بودم، و سپس به کتاب خدا مشغول شدم تا آن را جمع نمودم. این کتاب خدا به صورت یک مجموعه است[3] که یك حرف هم از آن نیفتاده است». من آن کتابی که نوشته و جمع آوری کرده‌ای ندیده‌ام.

قرآن عمر

طلحه سخنانش را چنین ادامه داد: عمر را دیدم که وقتی به خلافت رسید سراغ تو فرستاد که آن قرآن را نزد من بفرست، و تو از فرستادن آن ابا کردی.

---

۱. آنچه در این بخش آمده باید تا آخر به دقت مطالعه شود که نهایتاً سند محکمی برای قرآن کنونی است.

۲. اشاره به ایام بعد از رحلت پیامبر ﷺ است که حضرت این کار را انجام داد.

۳. «ب»: این کتاب خدا نزد من است که آن را نوشته و جمع آوری کرده‌ام.

عمر هم مردم را فراخواند، اگر دو نفر بر آیه‌ای از قرآن شهادت می‌دادند آن را می‌نوشت، و آنچه فقط یک نفر به آن شهادت می‌داد کنار می‌گذاشت و آن را نمی‌نوشت.

عمر می‌گفت ـ و من هم می‌شنیدم ـ: «در روز جنگ یمامه مردانی کشته شدند که قرآنی می‌خواندند که غیرآنان نمی‌خواندند، و آن مقدار از بین رفت». و نیز گوسفندی سراغ صفحه‌ای از آن آمد ـ در حالی که نویسندگان عمر مشغول نوشتن بودند ـ و آن صفحه را خورد و آنچه در آن بود از بین رفت[1]، و در آن روز نویسنده عثمان بود. در این باره چه می‌گویید؟

از عمر و اصحابش ـ که نوشته‌های خود از قرآن را جمع آوری کردند ـ شنیدم که در زمان عثمان[2] می‌گفتند: «سورهٔ احزاب معادل سورهٔ بقره، سورهٔ نور صد و شصت آیه، و سورهٔ حجرات نود آیه[3] بوده است».

این چه کاری است، و چه مانعی داری ـ خدا تو را رحمت کند ـ که آنچه جمع آوری کرده‌ای برای مردم ظاهر کنی؟

قرآن عثمان

طلحه گفت: خودم در کار عثمان حاضر بودم که آنچه عمر جمع کرده بود گرفت و نویسندگان را برای آن جمع کرد[4] و مردم را بر یک قرائت وادار نمود و قرآن اُبَیّ بن کعب و ابن مسعود را پاره کرد و به آتش سوزانید.[5] این دیگر چه کاری است؟!

---

۱. پیداست که این مطالب را طلحه می‌گوید و باید منتظر جواب امیرالمؤمنین علیه السلام در عبارت‌های بعدی باشیم.

۲. «الف»: در زمان عمر و عثمان.

۳. «الف» و «ب» و «د»: شصت آیه، و در «الف» خ ل اضافه شده: سورهٔ حجر صد و نود آیه بود.

۴. «ب» و «د»: عثمان را به یاد دارم که آنچه عمر جمع کرده بود آتش زد. «ج»: عثمان سراغ آنچه عمر جمع کرده بود رفت و قرآن را جمع کرد.

۵. در بحار الانوار: ج ۸ قدیم ص ۳۰۸ روایت کرده که: عثمان همهٔ مردم را فقط بر قرائت زید بن ثابت

←

قرآن به املاء پیامبر ﷺ

امیرالمؤمنین ؑ فرمود: ای طلحه، هر آیه‌ای که خداوند در کتابش بر محمد ﷺ نازل کرده، به املای آن حضرت و خطّ خودم نزد من موجود است. و نیز تأویل هر آیه‌ای که بر محمد ﷺ نازل شده و هر حلال و حرام و هر حدّ و حکم و هر چیزی که امت تا روز قیامت بدان احتیاج دارند حتی دیهٔ خراش بر بدن، به املای پیامبر و خط خودم نزد من نوشته شده و موجود است.

طلحه پرسید: آیا هرچیزی از کوچک و بزرگ و خاصّ و عامّ، آنچه بوده یا تا روز قیامت خواهد شد نوشته شده و نزد تو است؟

فرمود: بلی، و غیر از آن پیامبر ﷺ در بیماریش کلید هزار باب از علم را پنهانی به من آموخت که از هر بابی هزار باب باز می‌شود. **اگر این امّت از زمانی‌که خداوند پیامبرش را قبض روح کرده تابع من می‌شدند و مرا اطاعت می‌کردند از بالای سرشان و از زیر پایشان تا روز قیامت با خوشی و وسعت نعمت‌های الهی را می‌خوردند.**[1]

در کتف چه نوشته شد؟

ای طلحه، آیا حاضر نبودی نزد پیامبر ﷺ هنگامی که کتف[2] خواست تا در آن چیزی بنویسد که امت گمراه نشوند و اختلاف نکنند. در آنجا رفیق تو (عمر) آن سخنش را گفت که: «پیامبر خدا هذیان می‌گوید»! حضرت هم غضب کرد و نوشتن آن را رها کرد؟ طلحه گفت: آری، در اینِ موضوع حاضر بودم.

← وادار کرد و سایر قرآن‌ها را سوزانید و هفت قرآن را طبق آنچه بین قرّاء مشهور بود نوشت، یکی را به کوفه و یکی را به بصره و نیزبه هر یک از شام و مکه و یمن و بحرین یکی فرستاد و یکی را در مدینه نگه داشت که به آن قرآن «امام» می‌گفتند.

۱. یعنی زندگی خوش از هر جهت برایشان آماده می‌شد. و منظور از بالای سر و زیر پا نعمت‌های آسمانی و زمینی است.

۲. «ج»: ورقه‌ای خواست.

فرمود: وقتی شما از حضور پیامبر ﷺ بیرون رفتید، حضرتش به من خبر داد که می‌خواست در کتف چه بنویسد و عموم مردم را برآن شاهد بگیرد، و جبرئیل به او خبر داد که خداوند عزوجل اختلاف و تفرقهٔ این امت را می‌داند. سپس ورقه‌ای خواست و آنچه می‌خواست در کتف بنویسد بر من املا نمود و سه نفر را بر آن شاهد گرفت: سلمان و ابوذر و مقداد، و در آن ورقه امامان هدایت را که خداوند امر به اطاعت آنان تا روز قیامت نموده نام برد. **اوّلِ آنها مرا نام برد و سپس این پسرم ـ و حضرت دست خود را به امام حسن ؑ نزدیك کرد ـ سپس حسین و سپس نه نفر از فرزندان این پسرم ـ یعنی امام حسین ؑ ـ**. ای ابوذر و ای مقداد[1]، آیا چنین نبود؟

ابوذر و مقداد برخاستند و گفتند: ما بر این مطلب نسبت به پیامبر ﷺ شهادت می‌دهیم.

طلحه گفت: به خدا قسم از پیامبر ﷺ شنیدم که دربارهٔ ابوذر می‌فرمود: «آسمان سایه نیفکنده و زمین حمل نکرده صاحب زبانی راستگوتر از ابوذر و نیکوکارتر نزد خداوند»، و من شهادت می‌دهم که این دو جز به حق شهادت ندادند، و تو (ای علی) نزد من از این دو راستگوتر و مقدّم‌تر هستی.

سپس حضرت رو به طلحه کرد و فرمود: ای طلحه و تو ای زبیر، تو ای سعد و تو ای پسر عوف، از خدا بترسید و رضایت او را مقدّم دارید و آنچه نزد اوست اختیار کنید و در راه خدا از ملامت سرزنش کننده‌ای نترسید.

سَنَدی محکم برای قرآن موجود

طلحه گفت: یا اباالحسن، می‌بینم سؤال مرا دربارهٔ قرآن جواب ندادی، آیا قرآن خود را برای مردم ظاهر نمی‌کنی؟ حضرت فرمود: ای طلحه، عمداً از جواب تو خودداری کردم.

---

۱. این سؤال امیرالمؤمنین ؑ در مجلس زمان عثمان از این دو نفر است و سلمان را نام نبرده چون او در آن ایام از دنیا رفته بود.

طلحه گفت: پس دربارهٔ قرآنی که عمر و عثمان نوشتند به من خبر ده، آیا همه‌اش قرآن است یا چیزی که قرآن نباشد هم در آن هست؟

حضرت فرمود: **همه‌اش قرآن است. اگر آنچه در آن است بگیرید از آتش نجات یافته داخل بهشت می‌شوید، چرا که در آن حجّت ما و بیان امر ما و حقّ ما و وجوب اطاعت ما آمده است.** طلحه گفت: مرا بس است. اکنون که قرآن است مرا کافی است.

قرآن امیرالمؤمنین ؑ نزد کیست؟

سپس طلحه گفت: به من خبر بده دربارهٔ آنچه از قرآن و تأویلش و علم حـلال و حرام که در دست توست، آن را به چه کسی می‌سپاری و صاحب آن بعد از تو کیست؟

فرمود: به آن کسی که پیامبر ﷺ دستور داده به او بسپارم. گفت: او کیست؟ فرمود: **وصیّ من و صاحب اختیار مردم بعد از من این پسرم حسن، و پسرم حِسن هنگام مرگ آن را به این پسرم حسین خواهد سپرد. سپس به فرزندان حسین یکی پس از دیگری منتقل می‌شود تا آخرین آنها کنار حوض کوثر بر پیامبر ﷺ وارد شود.** آنان با قرآن و قرآن با آنها است، از قرآن جدا نمی‌شوند و قرآن از آنان جدا نمی‌شود.

دوازده امام ضلالت از بنی تیم و بنی عدی و بنی امیّه

فرمود: **بدانید که معاویه و پسرش به‌زودی بـعد از عـثمان حکـومت را بـه دست می‌گیرند، و بعد از آن دو نفر هفت نفر از فرزندان حکم بن ابی‌العـاص یکـی پس از دیگری خواهند آمد که تکمیل دوازده امام ضلالت خواهند بود، و آنان همان کسانی هستند که پیامبر ﷺ آنان را بر منبرش دید که امّتش را به صـورت قـهقهری بـه عـقب برمی‌گردانند، ده نفر از آنان از بنی امیّه‌اند و دو نفر این پـایه را بـرای آنـان پـی‌ریزی کرده‌اند و گناهان امّت بر عهده آن دو است.**

در اینجا همهٔ مردم گفتند: ای ابا الحسن، خدا تو را رحمت کند و تو را بـیامرزد و به خاطر خیرخواهی و گفتار نیکت، از طرف ما به تو جز ای خیر دهد.

روایت ازکتاب سلیم:

۱. منهاج الفاضلین(خطی): ص ۲۴۰ و ۲۴۱.

۲. بحار الانوار: ج ۸ قدیم ص ۳۴۲.

۳. بحار الانوار: ج ۲۶ ص ۶۵ ح ۱۴۷.

۴. بحار الانوار: ج ۶۱ ص ۲۴۰ ح ۷.

۵. بحار الانوار: ج ۹۲ ص ۴۱.

۶. اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۸۴ ح ۸۹۸.

۷. فضائل السادات: ص ۲۸۴.

۸. اللوامع النورانية: ص ۲۳۷.

روایت با سند به سلیم:

۱. اکمال الدین: ص ۲۴۷ ج ۲۵.

۲. غیبت نعمانی: ص ۵۲.

۳. احتجاج طبرسی: ج ۱ ص ۲۱۰.

۴. التحصین ابن طاووس: قسم دوم باب ۲۵.

۵. فرائد السمطین: ج ۱ ص ۳۱۲ ب ۵۸ ح ۲۵۰.

۶. نزهة الکرام: ص ۵۳۹.

۱۲

خـطبهٔ امـیرالمـؤمنین ﷺ در سـال آخـر عـمر مـبارک :شکـایت امیرالمؤمنین ﷺ از یاران خود، دنیا گرایی و بی‌توجهی به آخرت، خستگی از جنگ و بی‌نظمی، چرا امیرالمؤمنین ﷺ مانند عثمان سکوت نکرد؟ جز ای کسی که به دشمن خود تمکین کند! «سامره» قائلین به «لا قتال»، چرا امیرالمؤمنین ﷺ در مقابل ابوبکر و عمر شمشیر نکشید؟ اقدام امیرالمؤمنین ﷺ برای جنگ با ابوبکر و عمر، فرق سکوت امیرالمؤمنین ﷺ با سکوت عثمان، عثمان مقصر در قتل خود، سوابق جنگ و صلح امیرالمؤمنین ﷺ، شیعه و ناصبی و مستضعف، تأثیر این خطبه در قلوب مردم، شهادت امیرالمؤمنین ﷺ.

خطبهٔ امیرالمؤمنین ﷺ در سال آخر عمر مبارک

شکایت امیرالمؤمنین ﷺ از یاران خود

ابان از سلیم نقل می‌کند که گفت: در اطراف امیرالمؤمنین ﷺ نشسته بودیم و گروهی از اصحاب نزد آن حضرت بودند. یک نفر عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، چه خوب است مردم را برای رفتن به جنگ ترغیب فرمایی.

دنیاگرایی مردم و بی‌توجهی به آخرت

حضرت برخاست و خطبه‌ای ایراد کرد و طیّ آن فرمود: من شما را برای رفتن به جنگ ترغیب نمود[1] ولی شما نرفتید، و خیر خواهی شما را نمودم ولی شما نپذیرفتید، و شما را فراخواندم ولی گوش نکردید. شما حاضران همچون غایب و زنده‌هایی همچون مرده و کَرانی صاحب گوش هستید. بر شما حکمت تلاوت

---

۱. «ج»: همین عیب شما را کافی است که من چقدر شما را برای جنگ ترغیب نمودم ولی ...

می‌کنم و شما را به موعظه‌های شفا بخش و کفایت کننده نصیحت می‌کنم و به جهاد با اهل ظلم و جور ترغیب می‌نمایم، ولی به آخر سخنم نرسیده شما را می‌بینم که در حلقه‌های پراکنده متفرق شده‌اید[1] و برای یکدیگر شعر می‌گویید و ضرب‌المثل می‌آورید و از قیمت خرما و شیر می‌پرسید.

خستگی از جنگ و بی‌نظمی!

دستتان بریده باد![2] از جنگ و آمادگی برای آن[3] خستگی نشان داده‌اید، و قلب‌هایتان را از یاد آن آسوده کرده‌اید، و خود را با اباطیل و مطالب گمراه کننده و عذرهای واهی مشغول کرده‌اید.

وای بر شما! با آنان بجنگید قبل آنکه آنان با شما بجنگند. به خدا قسم، هرگز قومی در وسط خانهٔ خود مورد حمله قرار نمی‌گیرند مگر آنکه ذلیل می‌شوند. قسم به خدا گمان ندارم شما گفته‌هایم را عملی کنید تا دشمنانتان کار خود را بکنند، و من هم دوست داشتم که آنان را می‌دیدم و و با بصیرت و یقینم خدا را ملاقات می‌کردم و از چشیدن درد گرفتاری به شما و از همنشینی با شما راحت می‌شدم.[4]

شما همچون گلّهٔ شتری هستید که چوپان آن گم شده باشد. هرچه از یک طرف جمع آوری شوند از سوی دیگر پراکنده می‌شوند.

این‌طور که من می‌بینم به خدا قسم گویا شما را می‌نگرم که اگر جنگ شعله بگیرد و مرگ شدّت یابد[5] همچون شکافتن سر و همچون انفراج زن هنگام وضع حمل که دست لمس کننده‌ای را مانع نمی‌شود[6]، از اطراف علی بن ابی‌طالب پراکنده می‌شوید.

---

۱. «ب»: بی‌اعتنا به سخنان من شده‌اید.

۲. «ج»: دستتان خاك آلود باد.

۳. «ج»: از جنگ و شعله‌ور شدن آن.

۴. «ج»: به خدا قسم دوست داشتم که از شما جدا می‌شدم و از آنچه از شما تحمّل می‌کنم راحت می‌شدم.

۵. «ج»: به خدا قسم، نمی‌فهمید مگر وقتی که جنگ شعله گرفته و مرگ سرخ به میان آید.

۶. یعنی این اندازه اختیار از کف می‌دهد.

چرا امیرالمؤمنین ﷺ مانند عثمان سکوت نکرد؟

اشعث بن قیس کندی گـفت: آیـا خـوب نـبود تـو هـم کـار عـثمان بـن عـفان را می‌کردی؟[1]

امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: ای «عِرْف النار»[2]، آیا خیال می‌کنید من هم کـار عـثمان را انجام می‌دهم؟ ای پسر قیس، من از شر آنچه می‌گویی به خدا پناه می‌برم! به خدا قسم آنچه عثمان انجام داد خفّت آور است حتّی برای کسی که دین ندارد و حق در دست او نیست، من چگونه آن را انجام دهم در حالی کـه دلیـلی از جـانب پـروردگارم دارم و حجّت او در دست من و حق با من است؟!

جزای کسی که به دشمن اجازهٔ تجاوز دهد

به خدا قسم، اگر کسی به دشمن خود اجازه دهد تا گوشت او را جدا کند و پوستش را پاره کند و استخوانش را بشکند و خونش را بریزد، درحالی که قادر بر ممانعت او باشد، گناه او عظیم است و آنچه سینه‌اش آن را در خود جای داده (یعنی قلبش) ضعیف است.[3] اگر تو می‌خواهی ای پسر قیس چنین کسی باش، و امّا من نخواهم بود و کمتر از این راضی نمی‌شوم که با دست خویش ضربهٔ شمشیری فرود آورم که استخوان سرها را به هوا پرتاب کند و از ضرب آن کف و مچ دست نابود شود، و بعد از آن خدا هرچه بخواهد می‌کند.

و ای بر تو ای پسر قیس! مؤمن به هر مرگی می‌میرد ولی خود را نمی‌کُشد، پس هرکس قادر بر حفظ خون خود باشد و بین خود و قاتلش را آزاد بگذارد، در واقع خود را کشته است.

---

۱. همان طور که از دنبالهٔ حدیث معلوم می‌شود منظور از کار عثمان این است کـه وقـتی دیـد مـردم بـا او مخالف شده‌اند با اینکه از قبیلهٔ خود یارانی داشت ولی آنان را به کمک خود نخواند. مردم هم وقتی این حالت او را دیدند حمله کردند و او را کشتند.

۲. «عِرف النار» لقبی است که حضرت به اشعث بن قیس داده و در موارد دیگر هم آمده است و مـعنای آن «بوی آتش» است.

۳. «ب»: عقلش ضعیف است.

«سامره» قائلین به «لاقتال»

وای بر تو ای پسر قیس! این امّت بر هفتاد و سه گروه متفرق می‌شوند، یک گروه از اینان در بهشت و هفتاد و دو گروه در آتش‌اند. بدترین آنها و مبغوض‌ترینشان نزد خداوند و دورترین آنها از خدا «**سامره**» هستند که می‌گویند «جنگ نه» و دروغ می‌گویند. خداوند عزوجلّ به جنگ این تجاوزکاران و از دین خارج شدگان[۱] در کتاب خود و سنّت پیامبرش دستور داده است.

چرا امیرالمؤمنین ﷺ در مقابل ابوبکر و عمر شمشیر نکشید؟

اشعث بن قیس در حالی که از سخن حضرت به غضب آمده بود گفت: ای پسر ابی‌طالب، چه مانعی داشتی هنگامی که با ابوبکر و عمر و بعد از آنها با عثمان بیعت شد، جنگ کنی و شمشیر بزنی؟! تو از روزی که به عراق آمده‌ای برای ما خطبه‌ای نخوانده‌ای مگر اینکه در آن قبل از اینکه از منبر پایین بیایی گفته‌ای: «**به خدا قسم من سزاوارترین مردم نسبت به آنان هستم و از هنگامی که خداوند محمد ﷺ را قبض روح کرده همچنان مظلوم بوده‌ام**». چه چیزی تو را مانع شده که با شمشیرت از مظلومیّت خود دفاع کنی؟

امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: ای پسر قیس، سخنت را گفتی جواب را بشنو: ترس و یا کراهت از لقای پروردگار مرا از این اقدام مانع نبوده، و نه اینکه نمی‌دانستم آنچه نزد خداست از دنیا و بقاء در آن برای من بهتر است.[۲] آنچه مرا از این کار مانع شد امر پیامبر ﷺ و پیمان او با من بود. پیامبر ﷺ به من خبر داد که امت بعد از او با من چه خواهند کرد.

بنابراین هنگامی که کارهایشان را با چشم می‌دیدم علم من و یقینم قوی‌تر از قبل نبود، بلکه من به سخن پیامبر ﷺ بیشتر از آنچه با چشم دیدم و شاهد بودم یقین داشتم.

---

۱. «باغی» یعنی تجاوزکار، که در اینجا کنایه از اصحاب معاویه است، و «مارق» یعنی خارج شده از دین که کنایه از نهروانیان است.

۲. «ج»: و من می‌دانم که آنچه نزد خداست از دنیا و آنچه در آن است بهتر است.

عرض کردم: یا رسول الله، وقتی چنین کارهایی بوقوع پیوست چه سفارشی بـه مـن می‌فرمایی؟ فرمود: **«اگر یارانی پیدا کردی به آنان اعلان جنگ کن و با ایشان جهاد کن، و اگر یارانی نیافتی دست نگهدار و خون خود را حفظ کن تا زمانی‌که برای برپایی دین و کتاب خدا و سنّت من یارانی پیدا کنی».**

و پیامبر ﷺ به من خبر داد که به زودی امت مرا خوار کـرده و بـا غـیر مـن بـیعت می‌کنند و تابع دیگری می‌شوند.

و پیامبر ﷺ به من خبر داد که من نسبت به او همچون هارون نسبت به موسی هستم، و امت بعد از او به منزلهٔ هارون و پیروانش و گوساله و پیروانش خواهند شد، آنجا که موسی گفت: «یا هارُونُ، ما مَنَعَکَ إذْ رَأَیْتَهُمْ ضَلُّوا أَلّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَیتَ اَمْری قالَ یَابْنَ اُمَّ اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونی وَ کادُوا یَقْتُلُونَنی» وَ قالَ: «یا بْنَ اُمَّ لاتَأْخُذْ بِـلِحْیَتی وَ لا بِـرَأْسی إنّی خَشی تُ اَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَیْنَ بَنی اِسْرائیلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَـوْلی»[1]، «ای هـارون، چـرا وقتی دیدی مردم گمراه می‌شوند دست از متابعت من برداشـتی؟ آیـا بـا فـرمان مـن مخالفت کردی؟ گفت: ای پسر مادرم، این قوم مرا ضعیف شمردند و نزدیك بود مرا بکشند» و گفت: «ای پسر مادرم، گریبان مرا مگیر و دست از سرم بردار[2]، من ترسیدم بگویی بین بنی اسرائیل اختلاف انداختی و گفتار مرا مراعات نکردی».[3]

مقصود پیامبر ﷺ این بود که موسی ﷺ وقتی هارون را جانشین خود در میان آنـان قرار داد به او دستور داد که اگر گمراه شدند و یارانی پیدا کرد با آنان جهاد نماید، و اگر

---

۱. سورهٔ اعراف: آیهٔ ۱۵۰.

۲. جملهٔ «لاتَأْخُذْ بِلِحْیَتی وَ لا بِرَأْسی» یعنی: «محاسن مـن و سـر مـرا مگـیر» کـه کـنایه است، در مـتن هـم به صورت کنایه معنی شده است.

۳. از جملهٔ «اگر یارانی پیدا کردی ...» تا اینجا عبارت در «ب» و «د» چنین است: ای علی، مژده باد تو را، که زندگی و مرگ تو با من است و تو برادر و وزیر و وارث من هستی، و تو ذمّهٔ مـرا بـری و امـانت مـرا ادا می‌نمایی و طبق سنّت من می‌جنگی. تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی و تو از هارون نیك پیروی خواهی کرد آنگاه که قومش او را ضعیف شمردند و نزدیك بود او را بکشند. در مقابل ظـلم قریش و همدستی آنان بر علیه تو صبر کن که اینها کینه‌های بـدر و خـونخواهـی‌های احـد است. و تـو به منزلهٔ هارون و تابعینش و آنان به‌منزلهٔ گوساله و تابعینش هستند.

یارانی پیدا نکرد خودداری کند و خون خود را حفظ کند و بین آنان تفرقه نیندازد. من هم ترسیدم برادرم پیامبر ﷺ همین سخن را به من بگوید که: «چرا بین امّت تفرقه انداختی و مراعات سخن مرا نکردی، در حالی که با تو عهد کرده بودم که اگر یارانی نیافتی دست نگه داری و خون خود و اهل بیت و شیعیانت را حفظ کنی»؟

اقدام امیرالمؤمنین ؈ برای جنگ با ابوبکر و عمر

فرمود: وقتی پیامبر ﷺ از دنیا رفت مردم به ابوبکر تمایل نشان دادند و با او بیعت کردند در حالی که من مشغول غسل و دفن آن حضرت بودم. سپس به قرآن مشغول شدم و با خود قسم یاد کردم که عبا بر دوش[1] نیندازم مگر برای نماز تا آنکه همهٔ قرآن را در یک کتاب جمع کنم، و این کار را انجام دادم.

سپس فاطمه را سوار کردم و دست دو پسرم حسن و حسین را گرفتم، و احدی از اهل بدر و سابقه‌داران از مهاجرین و انصار را فراموش نکردم مگر آنکه آنان را دربارهٔ حقّ خود قسم دادم و به یاری خویش دعوت نمودم. ولی از همهٔ مردم جز چهار نفر ندای مرا اجابت نکردند که سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر بودند. همراه من کسی از اهل بیتم نبود[2] که با کمك او بجنگم و قوّت بگیرم. حمزه در روز اُحُد و جعفر در روز موته کشته شده بودند. من بین دو نفر احمقِ بد خلقِ[3] ذلیل حقیر عاجز یعنی عباس و عقیل ماندم که این دو با کفر فاصله کمی داشتند.[4]

لذا مرا مجبور کردند و بر من غالب شدند. من هم سخنی را که هارون به برادرش گفته بود گفتم: «ای پسر مادرم، این قوم مرا ضعیف شمردند و نزدیك بود مرا

---

۱. منظور از «رداء» که در عبارت عربی به‌کار رفته لباسی است که بر روی سایر لباس‌ها به عنوان لباس بیرون از منزل می‌پوشند.

۲. «ج»: کسی از اهل بیتم با من قیام نکرد.

۳. «الف» و «ب»: توخالیِ خشک.

۴. «ج»: با اسلام فاصلهٔ کمی داشتند. یعنی تازه مسلمان بودند.

بکشند».[۱] پس من از هارون نیک پیروی کرده و با عهد پیامبر ﷺ حجّتی قوی در دست دارم.

فرق سکوت امیرالمؤمنین ﷺ با سکوت عثمان

سلیم می‌گوید: اشعث گفت: عثمان نیز چنین کرد. از مردم پناه خواست و آنان را به کمك خویش طلبید ولی یارانی نیافت، لذا دست نگه داشت تا آنکه با مظلومیّت کشته شد!

فرمود: وای بر تو ای پسر قیس! آنگاه که مردم بر من غالب شدند و مـرا ضـعیف شمردند و نزدیك بود مرا بکشند، اگر به من می‌گفتند: «تو را حتماً می‌کشیم» از اینکه مرا بکشند مانع می‌شدم اگر چه کسی جز خود را نداشتم[۲]، ولی آنان به من گفتند: «اگر بیعت کنی از تو دست بر می‌داریم و به تو احترام می‌کنیم و تو را مقرب می‌داریـم و فضیلت می‌دهیم، و اگر بیعت نکنی تو را می‌کشیم». در اینجا بود که وقـتی کسـی را نیافتم با ایشان بیعت کردم. بیعت من با آنان باطلی را بر ایشان حق نمی‌کند و موجب حقّی بر ایشان نمی‌شود.[۳]

هنگامی که مردم به عثمان گفتند: «خـلافت را از خـود خـلع کـن تـا دست از تـو برداریم»، اگر خود را خلع می‌کرد او را نمی‌کشتند، ولی او گفت: «خلع نمی‌کنم»، مردم هم گفتند: «ما تو را می‌کشیم»! او از قبولِ سخن مردم خود داری کرد تا او را کشتند.

به جان خودم قسم، اگر خلافت را از خود خلع می‌کرد برایش بهتر بود، چرا که آن را به ناحق گرفته بود و در آن نصیبی برایش نبود و آنچه حقّ او نبود ادّعا می‌کرد و حق دیگران را تصرف کرده بود.

---

۱. «ب»: مرا مجبور کردند و بر من غالب شدند و مرا ضعیف شمردند، همان طور که پیامبر خـدا حـضرت هارون قبل از من ضعیف شمرده شد، و نزدیك بود مرا بکشند.

۲. «ج»: آنان را از خود دفع می‌کردم و با شمشیر به جهاد با آنان بر می‌خاستم.

۳. «ب»: و حقی را باطل نمی‌کند.

عثمان مقصّر در قتل خود

فرمود: وای بر تو ای پسر قیس! عثمان از دو حالت خارج نیست: یا مردم را به یاری خویش فراخوانده ولی او را کمك نکرده‌اند و یا مردم از او خواسته‌اند تا یاریش دهند ولی خودش مردم را منع کرده است. برای او حلال نبوده که مسلمانان را از یاری امامی هدایت کننده و هدایت شده که هیچ بدعتی نگذاشته و هیچ بدعت‌گذاری را پناه نداده منع نماید.[۱] اکنون که نهی کرده کار بدی کرده است، و مردم هم کار بدی کرده‌اند که او را اطاعت کرده‌اند! و یا اینکه ظلم و رفتار بد او موجب شده که به خاطر جور او و حکمش برخلاف کتاب و سنّت، مردم او را سزاوار یاری ندیده‌اند. همهٔ اینها در حالی بود که همراه عثمان ـ از اهل بیتش و دوستان و اصحابش ـ بیش از چهار هزار نفر بودند که اگر می‌خواست به وسیلهٔ آنان از خود دفاع کند می‌نمود، پس چرا آنان را از یاری خویش منع نمود؟

سوابق جنگ و صلح امیرالمؤمنین علیه السلام

من اگر در روزی که با ابوبکر بیعت شد بقّیهٔ چهل نفر[۲] که مطیع من باشند می‌یافتم با آنان به جهاد بر می‌خاستم. ولی روزی که با عمر و عثمان بیعت شد چنین نمی‌کردم، زیرا من بیعت کرده بودم و مثل من بیعتش را نمی‌شکند.[۳]

وای بر تو ای پسر قیس! مرا چگونه دیدی هنگامی که عثمان کشته شد و من یارانی یافتم؟ آیا پراکندگی یا تأخیر یا ترس یا تقصیری در جنگ روز بصره از من دیدی، در حالی که آنان اطراف شترشان بودند؟ ملعون است کسی که با او بوده، ملعون است

---

۱. یعنی اگر عثمان چنین امامی بوده است چرا مردم را منع کرده و اگر ضد این صفات در او جمع بوده (چنانکه بوده) پس مردم خوب کرده‌اند که او را یاری نکرده‌اند.

۲. یعنی چهار نفر که سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر باشند حاضر بودند و بقیهٔ آنها که سی و شش نفر بودند حاضر نشدند.

۳. «ج»: من قبل از آنکه آنان متفرق شوند و تغییر پیدا کنند بیعت کرده بودم و بیعت او برگردن من مورد توجّه بود.

کسی که در اطراف آن شتر کشته شده، **ملعون** است کسی که **بعد** از آن بـدون تـوبه و استغفار باز گشته است. آنان یاران مرا کشتند و بیعت مرا شکستند و عامل مـرا قـطعه قطعه کردند و بر من ظلم نمودند. من با **دوازده هزار** نفر به سوی آنان رفتم در حالی که آنان بیش از **صد و بیست هزار نفر** بودند. خداوند مرا بر آنـان پـیروز نـمود و آنـان را به دست ما کشت و سینهٔ مؤمنین را شفا بخشید.[۱]

ای پسر قیس، جنگ ما را در روز صفین چگونه دیدی که خداوند **پنجاه هزار نفر**[۲] از آنان را در یک واقعه به آتش فرستاد؟

و ما را چگونه دیدی در روز نهروان، که با مارقین برخورد کردیم؟ در حالی که آنان دین کسانی را داشتند که سعیشان در زندگی دنیا بـه گـمراهـی کشـیده شـده و گـمان می‌کردند کار نیکی انجام می‌دهند. خداوند آنان را هم به دست ما در یک واقعه به آتش فرستاد، به طوری که ده نفر از آنان باقی نماند و از مؤمنین ده نفر را هم نکشتند.

وای بر تو ای پسر قیس! هیچ دیدی که پرچمی یا عَلَمی به دست من باز گردد؟[۳] مرا ملامت می‌کنی ای پسر قیس، در حالی که من هـمراه پـیامبر ﷺ در هـمهٔ وقـایع و جنگ‌هایش بودم و در مشکلات پیشاپیش آن حضرت می‌رفتم. نه فرار می‌کردم و نه جای خود را ترك می‌نمودم و نـه عـجز نشـان مـی‌دادم و نـه جـایگاه خـود را خـالی

---

۱. این عبارات در «ج» چنین است: «و آنان و شترشان و آنکه آنان را گول زد و آنان کـه در اطـراف او کشـته شدند، و هر کس بعد از آن باقی ماند بدون آنکه برگردد یا توبه کند و یا استغفار نماید همگی ملعونند. آنان یاران مرا کشتند و بیعت مرا شکستند و عامل مرا قطعه قطعه کردند و بر من از حد خود تجاوز نـمودند. من با دوازده هزار نفر سراغ آنان رفتم در حالی که آنان صد و بیست و چند هزار نفر بودند. خداوند مرا بر آنان پیروز کرد و پنجاه هزار نفر از آنان را به دست ما یک جا به آتش فرستاد».
همین عبارات در «د» چنین است: آیا در جنگ من در بصره پراکندگی یا ترس یا کوتاهی از من دیدی، در حالی که اطراف شتر ملعون آنان بیش از پنجاه هزار نفر بودند، بعد از آنکه یاران مرا کشتند و بـیعت مـرا شکستند و عامل مرا قطعه قطعه کردند و بر من ظلم کردند. من هم با کمتر از ده هزار نفر به طـرف آنـان رفتم ...

۲. «ب»: هفتاد هزار نفر. «الف» خ ل: بیش از هفتاد هزار نفر.

۳. «ج»: آیا در من سستی یا تأخیر دیده‌ای و یا دیده‌ای پرچمی به سوی من باز گردد؟

می‌گذاردم و نه پشت به دشمن می‌کردم، چرا که برای پیامبر و وصّی او سزاوار نیست که وقتی لباس جنگ پوشید و قصد دشمنش را نمود برگردد یا منصرف شود تا آنکه یا کشته شود و یا خدا برایش فتح کند.

ای پسر قیس، هیچ دربارهٔ من فرار یا عقب‌نشینی شنیده‌ای؟ ای پسر قیس، قسم به آنکه دانه را شکافت و مردم را آفرید، اگر روزی که با ابوبکر بیعت شد ـ که مرا به داخل شدن در بیعت او ملامت کردی ـ چهل نفر می‌یافتم که بصیرتشان مثل آن چهار نفر که یافتم بود، خود داری نمی‌کردم و با آنان می‌جنگیدم، ولی نفر پنجمی نیافتم و دست نگه داشتم.

اشعث پرسید: یا امیرالمؤمنین، آن چهار نفر کیانند؟ فرمود: **سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر بن صفیّه قبل از آنکه بیعت مرا بشکند!** چرا که او دو بار با من بیعت کرد: بیعت اوّل او که بدان وفا کرد زمانی بود که با ابوبکر[1] بیعت شد و چهل نفر از مهاجرین و انصار نزد من آمدند و با من بیعت کردند که زبیر هم در میان آنان بود. من به آنها دستور دادم که صبح در حالی که سرها را تراشیده‌اند و اسلحه همراه دارند بر در خانهٔ من حاضر باشند. ولی کسی جز چهار نفر به گفتهٔ خود وفا نکرد و به من راست نگفت: سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر.

بیعت دیگر زبیر با من هنگامی بود که او و رفیقش طلحه بعد از قتل عثمان نزد من آمدند و با اختیار خود و بدون اجبار با من بیعت کردند. سپس از دین خود برگشتند در حالی که مرتد و بیعت شکن و زورگور و معاند و زیانکار[2] بودند. خداوند هم آنان را کشته به آتش فرستاد.

و امّا آن سه نفر: سلمان و ابوذر و مقداد، بر دین محمد ﷺ و بر دین ابراهیم ثابت‌ماندند تا به محضر خداوند ملحق شدند. خدا آنان را رحمت کند.

---

۱. «ج»: عتیق. و «عتیق» لقب ابوبکر است.

۲. «الف» و «ب»: حسود.

ای پسر قیس، قسم به آنکه دانه را شکافت و مردم را آفرید[1]، اگر آن چهل نفری که بیعت کردند به من وفادار بودند و صبح هنگام بر در خانهٔ من با سرهای تراشیده حاضر می‌شدند قبل از آنکه بیعت ابوبکر برگردن من مُلزم شود بر علیه او قیام می‌کردم و او را به درگاه الهی به محاکمه می‌کشیدم. و اگر قبل از بیعت عثمان یارانی می‌یافتم بر علیه آنان قیام می‌کردم و آنان را هم به درگاه الهی به محاکمه می‌کشیدم. ابن عوف خلافت را برای عثمان قرار داد و در بین خود شرط کردند که هنگام مرگش به او برگرداند. و امّا بعد از بیعت من با اینان دیگر راهی برای جهاد با آنها وجود نداشت.

شیعه و ناصبی و مستضعف

اشعث گفت: به خدا قسم، اگر مسئله اینطور که تو می‌گویی باشد همهٔ امت محمد، جز تو و شیعیانت، هلاك شده‌اند؟

امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: ای پسر قیس، به خدا قسم همان طور که می‌گویم حق با من است. ولی از امت جز ناصبیان و بیعت شکنان و زورگویان و انکار کنندگان و معاندان هلاك نمی‌شوند. کسی که به توحید تمسّك جوید و به محمد ﷺ و اسلام اقرار نماید و از دین خارج نشود و ظالمان را بر علیه ما کمك نکند و عداوت و دشمنی بر علیه ما را در دل نگیرد، ولی دربارهٔ خلافت شكّ داشته باشد و اهل آن و والیانش را نشناسد و به ولایت ما معرفت نداشته باشد و به عداوت با ما هم معتقد نباشد، چنین کسی مسلمان مستضعفی است که رحمت خدا دربارهٔ او امید می‌رود و از جهت گناهانش بر او ترسیده می‌شود.[2]

---

۱. «الف» و «ب»: به خدا قسم.

۲. این عبارات در «ج» چنین است: و امّا کسی که به توحید و اقرار به محمد ﷺ و اسلام تمسّک نماید و از ولایت ائمه ﷺ خارج نشود و ظالمان را بر علیه ما کمک نکند و دشمنی ما را معتقد نباشد، چنین کسی مسلمان ضعیفی است که برای او امید رحمت از جانب خدای عزوجل داریم و از گناهانش بر او می‌ترسیم.

تأثیر این خطبه در قلوب مردم

ابان می‌گوید: سلیم بن قیس گفت: آن روز احدی از شیعیان علی ﷺ نماند مگر آنکه صورتش بر افروخته شد و از گفتار حضرت شاد شد، به خاطر آنکه امیرالمؤمنین ﷺ مسئله را شرح داد و آن را اظهار نمود و پرده را برداشت و تقیّه را کنار گذاشت.

اَحَدی از قاریان قرآن نیز باقی‌نماند که دربارهٔ خلفای گذشته (ابوبکر و عمر و عثمان) شک داشت و دربارهٔ آنان خود داری می‌نمود و برائت از آنان را از روی تقوی و دوری از گناه کنار گذارده بود مگر آنکه یقین پیدا کرد[۱] و بصیرت یافت و عقیده‌اش درست شد و از آن روز شکّ و توّقف را کنار گذاشت.

همچنین در اطراف حضرت باقی‌نماند احدی از کسانی که بیعت با حضرتش را قبول نکرده بودند جز آن طور که با عثمان و دو نفر قبل از او بیعت نمودند، مگر اینکه ناراحتی در رویشان ظاهر شد و در تنگنا قرار گرفتند و از گفتار آن حضرت ناراحت شدند[۲]، البته عدّهٔ زیادی از آنان بصیرت پیدا کردند و شکّشان از بین رفت.

همچنین ابان از سلیم نقل می‌کند: روزی را بر عموم مردم ندیدم که از آن روز چشم ما را روشن‌تر کند، به خاطر پرده‌ای که امیرالمؤمنین ﷺ برای مردم برداشت و حقّی که ظاهر نمود و مسئله و عاقبت کار را شرح داد و تقیّه را کنار گذارد.

شیعه بعد از آن مجلس و از آن روز زیاد شدند و سخن گفتند، در حالی که قبلاً کمترین گروه لشکرش بودند، و سایر مردم همراه حضرت می‌جنگیدند بدون آنکه علم به مقام او نسبت به خدا و رسولش داشته باشند.[۳] بعد از آن مجلس شیعه اکثریت مردم و قسمت اعظم آنها شدند.

---

۱. «ج»: احدی از آنان که در قلبشان دربارهٔ ناصبیان شک داشتند و نسبت به آنان خود داری می‌نمودند و مسئله برائت از آنان را از روی تقوی ظاهر نمی‌کردند باقی نماندند مگر اینکه خوشحال شدند ....

۲. «ج»: باقی نماند احدی از بیعت کنندگان عثمان که با او بیعت نکرده بودند و خبر این خطبه به آنان رسید مگر آنکه سینه‌شان به تنگ آمد و از گفتار او ناراحت شدند.

۳. «الف»: و بعد از آن مردم با علم به مقام او همراهش می‌جنگیدند.

شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام

این مجلس بعد از واقعهٔ نهروان بود که حضرت دستور آمادگی و حرکت به‌سوی معاویه را می‌داد. ولی طولی نکشید که حضرت صلوات الله علیه کشته شد. ابن ملجم لعنه الله او را با خدعه و ترور شهید نمود، در حالی که شمشیرش مسموم بود و قبلاً آن را مسموم کرده بود.

و صلی الله علی سیدنا امیرالمؤمنین و سلّم تسلیماً.[1]

....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. بحار الانوار: ج ۸ قدیم ص ۱۴۹.

۲. ارشاد القلوب: ص ۳۹۴.

۳. احقاق الحق: ج ۱ ص ۶۱.

روایت از غیر سلیم:

۱. امالی شیخ مفید: ص ۸۷ مجلس ۱۸.

۲. نهج البلاغة: ص ۸۷ خطبه ۳۴.

۳. احتجاج طبرسی: ج ۱ ص ۲۵۴.

۴. ارشاد شیخ مفید: ص ۱۴۸.

۵. بحار الانوار: ج ۸ قدیم ص ۶۵۰ از الغارات.

---

۱. «ب» خ ل: طولی نکشید که ابن ملجم لعنه الله آن حضرت را با خدعه و ترور در نماز صبح شهید نمود، در حالی که حضرت به او دستور عبادت خدا را داده بود. او به سوی حضرت حمله کرد و با شمشیر مسمومی که قبلاً مسموم کرده بود بر آن حضرت ضربت زد.

۱۳

بیت المال در زمان عمر: نامهٔ ابوالمختار به عمر دربارهٔ تضییع بیت‌المال، اعتراض ابن غلّاب به ابوالمختار، عمر نصف اموال کارمنداش را مصادره کرد، علت استثنای قنفذ از پرداخت غرامت.

بیت‌المال در زمان عمر

نامهٔ ابوالمختار به عمر دربارهٔ تضییع بیت‌المال

ابان می‌گوید: سلیم گفت: ابوالمختار بن ابی‌الصعق این اشعار را برای عمر بن خطاب نوشت:

اَلاٰ أَبْلِغْ اَميرَالْمُؤْمِنينَ رِسالَةً — فَأَنْتَ اَمينُ اللهِ فِی الْمالِ وَالْأَمْرِ

وَ اَنْتَ اَمينُ اللهِ فينا وَ مَنْ يَكُنْ — اَميناً لِرَبِّ النّاسِ يَسْلَمْ لَهُ صَدْری

فَلاٰ تَدَعَنْ اَهْلَ الرَّساتيقِ وَ الْقُرىٰ — يَخُونُونَ مالَ اللهِ فِی الْأُدُمِ الْحُمْرِ

وَ اَرْسِلْ اِلَی النُّعْمانِ وَ ابْنِ مَعْقِلٍ — وَ اَرْسِلْ اِلیٰ حَزْمٍ وَ اَرْسِلْ اِلیٰ بِشْرِ

وَ اَرْسِلْ اِلَی الْحَجّاجِ وَ اعْلَمْ حِسابَهُ — وَ ذاكَ الَّذی فِی السُّوقِ مَوْلیٰ بَنی بَدْرِ

وَ لاٰ تَنْسِيَنَّ التّابِعَيْنِ كِلَيْهِما — وَ صِهْرُ بَنی غَزْوانِ فِی الْقَوْمِ ذا وَفْرِ

وَ ما عاصِمٌ فيها بِصُفْرٍ عِيابُهُ — وَ لاَ ابْنُ غَلاّبٍ مِنْ رُماةِ بَنی نَصْرِ

وَ اسْتُلَّ ذاكَ الْمالُ دُونَ ابْنِ مُحْرَزٍ — وَ قَدْ كانَ مِنْهُ فِی الرَّساتيقِ ذاوَقْرِ

فَاَرْسِلْ اِلَيْهِمْ يَصْدِقُوكَ وَ يُخْبِرُوا — اَحاديثَ هٰذاَ الْمالِ مَنْ كانَ ذافِكْرِ

وَ قاسِمْهُمُ اَهْلی فِداؤُكَ اِنَّهُمْ — سَيَرْضَوْنَ اِنْ قاسَمْتَهُمْ مِنْکَ بِالشَّطْرِ

وَ لاٰ تَدْعُوَنّی لِلشَّهادَةِ اِنَّنی — اَغيبُ وَ لٰكِنّی اَریٰ عَجَبَ الدَّهْرِ

اَرَی الْخَیْلَ کَالْجُدرْانِ وَ الْبیضَ کَالدُّمیٰ | وَ خَطِّیَّةٍ فی عِدَّةِ النَّمْلِ وَ الْقَطْرِ
وَ مِنْ ریطَةٍ مَطْوِیَّةٍ فی قِرابِها | وَ مِنْ طَیِّ اَبْرادٍ مُضاعَفَةٍ صُفْرِ
اِذِ التّاجِرُ الداری جاءَ بِفَأْرَةٍ | مِنَ الْمِسْكِ راحَتْ فی مَفارِقِهِمْ تَجْری
نَنُوبُ اِذا نابُوا وَ نَغْزُوا اِذا غَزَوْا | فَإِنَّ لَهُمْ مالاً وَ لَیْسَ لَناوَفْرِ

یعنی[1]:

بدانید که پیامی را به امیرالمؤمنین (عمر) ابلاغ می‌کنم: «تو امین خدا در مال و در کارها هستی، و تو امین خدا در میان مایی، و هر کس امین خدای مردم باشد سینه‌ام در مقابل او تسلیم است.

اهل روستاها و قصبات را نگذار که مال خدا را با مصرف در خورش‌های سرخ رنگ[2] مورد خیانت قرار دهند.

سراغ نعمان و ابن معقل و حزم و بشر بفرست. و نیز سراغ حجاج بفرست و حساب او را بدان. او همان کسی است که در بازار غلام طایفهٔ بنی بدر بود. دو نفر تابعین را فراموش مکن و داماد طایفهٔ بنی غزوان هم در بین آنها صاحب ثروت است. عاصم نیز در میان آنان زنبیلش خالی نیست و همچنین ابن غلاب که از تیراندازان طایفهٔ بنی‌نصر است. آن مال از دست ابن محرز[3] گرفته شد در حالی که او در روستاها اموال زیادی داشت.

سراغ اینان بفرست که سخن راست را برایت بگویند و خبرهای این مال را به کسانی که صاحب فکر هستند خبر دهند. ای خاندانم فدایت! آن اموال را با آنان

---

۱. باید توجه داشت که این اشعار را یکی از دوستان عمر به عنوان دلسوزی برای او نوشته و لذا القابی که در اینجا برای عمر آمده از زبان او عیناً ترجمه می‌شود. نکتهٔ دیگر اینکه قطعه‌هایی از این اشعار اشاره به جریان خاصی است که در ذهن گوینده و مخاطب معلوم بوده و منظور از آن برای ما روشن نیست.
۲. «ب»: در خورش‌ها و شراب.
۳. ابن محرز، در کتاب فتوح بلاذری به نام «ابن محرش» آمده است.

قسمت کن که اگر تقسیم کنی به نصف آن راضی می‌شوند. ولی مرا برای شهادت فرا مخوان که من پنهان شده عجائب روزگارا تماشا خواهم کرد.

در اموال آنان اسب‌ها را چون دیوار، و کلاه‌خودها را مانند تصاویر سرخ گـونه و نیزه‌های خطّی به تعداد مورچـه‌ها و قـطره‌های بـاران، و لبـاس‌های نـرم پـیچیده در صندوق‌ها و لباس‌های خطدار زرد رنگ بسیار که پیچیده شده می‌بینم.

هنگامی که تاجر عطر فروش نـافه‌ای از مشک بـیاورد در جـاده‌های آنـان بـه‌راه می‌افتد. وقتی نوبت به آنان می‌رسد به ما هم می‌رسد و وقتی آنان جنگ می‌کنند ما هم جنگ می‌کنیم، در حالی که آنان اموالی دارند ولی ما اموال زیادی نداریم.

اعتراض ابن غلاب به ابوالمختار

ابن غلاب مصری[1] هم این اشعار را گفت:

اَلاٰ اَبْـلِغْ اَبَـا الْـمُخْتار اَنّـی اَتَـیْتُهُ — وَ لَـمْ أَكُ ذاقُـربىٰ لَـدَیْهِ وَ لاٰصِـهْرِ

وَ مـا كـانَ عِـنْدی مِـنْ تُـراثٍ وَرِثْتُهُ — وَ لاٰصَـدَقاتٍ مِـنْ سِـبىٰ وَ لاٰغَـدْرِ

وَ لٰكِـنْ دَراكِ الرَّكْـضِ فـی كُـلِّ غـارَةٍ — وَ صَبْری اِذا ما الْمَوْتُ كـانَ وَ رَاالسُّمْرِ

بِسـابِغَةٍ یَـغْشَی اللُّـبَانُ فُـضُولُها — اُكَـفْكِفُها عَـنّی بِـاَبْیَضَ ذی وَفْـرِ

یعنی:

«به ابوالمختار خبر می‌دهم که من نزد او آمدم در حالی که نه با او فامیل بودم و نه رابطهٔ دامادی داشتم. میراثی که به ارث برده باشم و صدقاتی که از اسیر کردن و غدر و حیله به دست آورده باشم نداشتم. این اموال را با دویدن‌های متصل در هر غـارتی و

---

۱. ابن غلاب که نامش خالد بن حرث بود مسئول بیت المال در اصفهان بود و نامش در اشعار ابوالمختار آمده است.

صبر در آن هنگام که مرگ پشت سر نیزه‌ها بود به دست آورده‌ام که با زره کامل بلندی که دانه‌های آن سینه را می‌پوشاند و با شمشیری بلند آن را از خود دفع می‌کردم.

عمر نصف اموال کارمندانش را مصادره کرد

سلیم می‌گوید: عمر بن خطاب در آن سال از همهٔ عمّالش نصف اموالشان را به خاطر شعر ابوالمختار به عنوان غرامت گرفت، **ولی از قنفذ عدوی هیچ نگرفت** در حالی که او هم از عمّالش بود، و آنچه از او گرفته شده بود که بیست هزار درهم بود به او بازگردانید و حتی یک دَهُم و نصف یک دهم هم از او نگرفت.

از جملهٔ عمالش که مورد غرامت قرار گرفتند ابوهریره بود که والی بحرین بود. اموال او را شمرد که به بیست و چهار هزار رسید و دوازده هزار آن را به‌عنوان غرامت از او گرفت.[1]

علت استثنای قنفذ از پرداخت غرامت

ابان می‌گوید: سلیم گفت: علی ﷺ را ملاقات کردم و دربارهٔ این کار عمر از آن حضرت سؤال کردم. فرمود: هیچ میدانی چرا نسبت به قنفذ خودداری کرده و از او هیچ غرامت نگرفته است؟ عرض کردم: نه. فرمود: **زیرا او بود که فاطمه را با تازیانه زد آن هنگام که آمده بود بین من و آنها فاصله شود. فاطمه ﷺ هم از دنیا رفت درحالی که اثر تازیانه در بازویش مانند بازوبندباقی‌مانده بود.**

---

۱. در الغدیر: ج ۶ ص ۲۷۷ ـ ۲۷۱ به نقل از فتوح البلدان بلاذری نام عده‌ای از عمال عمر که مورد غرامت قرار گرفتند و نصف اموالشان راگرفت را ذکر کرده که ذیلاً ذکر می‌شود:
ابوبکرهٔ ثقفی، نافع ثقفی، حجاج بن عتیک ثقفی عامل فرات، جزء بن معاویه عامل سرّق، بشر بن محتفز عامل جندی شاپور، ابن غلاب مسئول بیت‌المال اصفهان، عاصم سلمی عامل مناذر، سمرة بن جندب مسئول بازار اهواز، نعمان بن عدی عامل منطقهٔ دجله، مجاشع داماد بنی غزوان مسئول صدقات بصره، شبل بجلی مسئول غنیمت‌ها، ابومریم بن محرش عامل رامهرمز، سعد بن ابی‌وقاص عامل کوفه، ابوموسی اشعری عامل بصره، عمروعاص عامل مصر، عتبه بن ابی‌سفیان عامل طائف، ابوهریره عامل بحرین.

....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. بحار الانوار: ج ۸ قدیم ص ۲۲۳.

روایت از غیر سلیم:

۱. فتوح البلدان بلاذری: ص ۹۰ و ۲۲۶ و ۳۹۲.

۱۴

بدعت‌ها و اعتراضات ابوبکر و عمر در دین:

۱. بدعت‌های ابوبکر و عمر: غرامت گرفتن عمر از کارگزاران، تعجب امیرالمؤمنین ﷺ از بدعت پسندی مردم، انتقال مقام ابراهیم ﷺ به محل آن در جاهلیّت، تغییر پیمانهٔ صاع و مُدّ پیامبر ﷺ، غصب فدك، نقشهٔ قتل امیرالمؤمنین ﷺ، حبس خمس، آزاد کردن کنیزان صاحب فرزند، قضاوت باطل در مورد نصر و جعده و ابن وبره، بدعت دربارهٔ طلاق، حذف «حیّ علی خیر العمل» از اذان، بدعت در حکم همسر مفقود، بدعت‌های عمر دربارهٔ عجم، بدعت در حکم سرقت، پشتوانهٔ دروغین بدعت‌های عمر، بدعت در آزاد کردن کنیزان یمن.

۲. اعتراضات و اهانت‌های ابوبکر و عمر به پیامبر ﷺ: بازگشت ابوبکر و عمر از لشکر اسامه، منع عمر از نوشتن کتف، اهانت عمر به صفیّه در مورد شفاعت، مخالفت ابوبکر و عمر در قتل رئیس خوارج، مخالفت ابوبکر و عمر در ابلاغ پیام، بدی‌ها و مخالفت‌های ابوبکر و عمر بیش از حد شمارش، اهانت عمر به پیامبر ﷺ و عکس‌العمل آن حضرت، ابتدای خلقت نوری اهل بیت ﷺ، نسب پیامبر ﷺ، سؤال مردم از انساب و عاقبت خود، اعتراف عمر به اهانت خود نسبت به پیامبر ﷺ، اعتراض عمر به آن حضرت ﷺ در مورد زکات عبّاس، اعتراض عمر به آن حضرت ﷺ در نماز بر جنازهٔ منافق، اعتراض عمر به آن حضرت ﷺ در صلح حدیبیّه، اعتراض و انکار عمر در غدیر خم، اعتراض و استهزاء عمر در بیماری امیرالمؤمنین ﷺ.

۳. سوابق سوء ابوبکر و عمر و عثمان در مسئلهٔ خلافت: اتمام حجت با سلام به عنوان «امیرالمؤمنین»، انتخاب یا انتصاب یا شوری، ابوبکر و عمر بدتر از عثمان.

بدعت‌ها و اعتراضات ابوبکر و عمر نسبت به دین

ابان می‌گوید: سلیم گفت: در مسجد پیامبر ﷺ به عدّه‌ای که گِرد هم نشسته بودند برخوردم که در میان آنان، جز سلمان و ابوذر و مقداد و محمد بن ابی‌بکر و عمر بن ابی‌سلمه و قیس بن سعد بن عباده، کسی غیر از بنی هاشم نبود.

۱

بدعت‌های ابوبکر و عمر

غرامت گرفتن عمر از کارگزاران

عبّاس به علی ؑ گفت: چه چیزی عمر را مانع شد که از قنفذ هم مانند سایر کارگزارانش غرامت بگیرد؟ امیرالمؤمنین ؑ نگاهی به اطرافیانش کرد و چشمانش پر از اشک شد و فرمود: **عمر خواست بدین وسیله از قنفذ به خاطر ضربتی که با تازیانه به فاطمه ؑ زد تشکر کرده باشد.**[1] **همان ضربتی که فاطمه ؑ از دنیا رفت درحالی که اثر آن بر بازویش مانند دستبند باقی‌مانده بود.**[2]

سپس فرمود: تعجّب است از محبّت این مرد (عمر) و رفیقش قبل از او (ابوبکر) که در قلوب این امّت جای گرفته و تسلیم آنان در برابر او و در هرچیزی که بدعت گذاشته است.

---

۱. «الف»: ما شکایت می‌کنیم از زدن او فاطمه ؑ را.

۲. «ب»: بر بازوی او دیده می‌شد. «د»: در بازوی او اثر کرده بود.

اگر کارگزاران عمر خائن بودند و این اموال در دست آنان به خیانت جمع شده بود، او حقّ نداشت آنان رها کند و باید همه را می‌گرفت چرا که غنیمت مسلمانان است. پس چرا نصف آن را گرفته و نیم دیگر را در دست آنان باقی گذاشت؟!

و اگر خائن نبودند عمر حق نداشت چیزی از اموال آنان را نه کم و نه زیاد بگیرد. پس چرا نیمی از آن را گرفت؟ حتی اگر به خیانت در دست آنها بـود ولی خـودشان اقرار نکردند و شاهدی هم بر علیه آنان وجود نداشت برای او حلال نبود نه کم و نه زیاد چیزی از آنان بگیرد.

عجیب‌تر این است که آنان را بر سر کارهایشان باز گردانید! اگر خائن بودند جایز نبود آنان را دوباره به کار گیرد، و اگر خائن نبودند اموال آنها برایش حلال نبود.

تعجب امیرالمؤمنین ﷺ از بدعت پسندی مردم

سپس علی ﷺ رو به جمعیت کرد و فرمود: تعجب است از قومی که می‌بینند سنّت پیامبرشان کم‌کم و دسته‌دسته تبدیل و تغییر می‌یابد و با این همه راضـی مـی‌شوند و انکار نمی‌کنند بلکه در دفاع از بدعت‌ها غضب می‌کنند و کسانی را که ایراد بگیرند و آن را انکار کنند سرزنش می‌نمایند.[1] سپس قومی بعد از ما می‌آیند و بدعت و ظلم و از پیش خود ساخته‌های او را تابع می‌شوند و بدعت‌های او را سنّت و دین می‌شمارند و به وسیلهٔ آن به پیشگاه پروردگار تقرّب می‌جویند.

انتقال مقام ابراهیم به محلّ آن در جاهلیّت

مثل برگردانیدن مقام ابراهیم ﷺ از جایی که پیامبر ﷺ قرار داد به موضعی که در زمان جاهلیت در آن بود و حضرت آن را از آنجا تغییر مکان داده بود.[2]

---

۱. «ب»: ... و با این همه غیرت نشان نمی‌دهند و انکار نمی‌نمایند، بلکه در دفاع از بدعت‌ها غضب می‌کنند و به آن راضی می‌شوند و به هرکس که ایراد بگیرد عیب‌جویی می‌کنند.

۲. در بحار الانوار: ج ۸ قدیم ص ۲۸۷ از امام حسین ﷺ نقل کرده است که فرمود: محل مقام ابـراهـیم کـه ←

تغییر پیمانهٔ صاع و مد پیامبر ﷺ

همچنین تغییر صاع و مُدّ[1] پیامبر ﷺ، که در حقوق واجب و مستحب طبق آن پیمانه می‌شد. زیاد کردن مقدار پیمانه توسط عمر جز شرّ نتیجه‌ای نداشت زیرا در کفارهٔ قسم و ظهار[2] طبق آن مقدار واجب از غلاّت به فقرا داده می‌شد، و پیامبر ﷺ هم فرموده بود: «**خداوندا، بر مُدّ و صاع ما برکت عنایت فرما**». مردم بین او و این کارش مانع نشدند، بلکه راضی شدند و کاری که انجام داده بود قبول کردند.

غصب فدك

همچنین گرفتن او و رفیقش **فدك** را، در حالی که در دست فاطمه ؑ و در تصرّف او بود و از زمان پیامبر ﷺ از غلّه و محصول آن استفاده می‌کرد. از او بر آنچه در دستش بود شاهد خواست و سخن او را تصدیق نکرد و ام ایمن را هم تصدیق نکرد. در حالی که او به یقین می‌دانست ـ همان طور که ما می‌دانیم ـ فدك در دست او بود، و برای او جایز نبود نسبت به آنچه در دستش بود از او شاهد بخواهد و نه او را دربارهٔ آن متّهم کند.

← حضرت ابراهیم ؑ آن را قرار داد کنار دیوار کعبه بود. و همچنان در آنجا بود تا آنکه اهل جاهلیت آن را به محلی که اکنون در آنجاست تغییر مکان دادند. وقتی پیامبر ﷺ مکه را فتح کرد آن را به محلّی که حضرت ابراهیم ؑ قرار داده بود برگردانید و همچنان در آنجا بود تا عمر بن خطاب به حکومت رسید و پرسید: چه کسی جای قبلی آن را می‌داند؟ یک نفر گفت: من با طنابی فاصلهٔ آن را گرفته‌ام و اکنون نزد من است. عمر گفت: آن را برای من بیاور. آن را آورد و اندازه گرفتند و به جای اولش که در زمان جاهلیت بود برگرداندند!

۱. صاع و مُدّ دو پیمانهٔ اندازه گیری در کیل است که صاع واحد بزرگ و مُدّ واحد کوچک است. از آنجا که اندازهٔ این دو پیمانه باید دقیق باشد پیامبر ﷺ مقدار دقیق آن را تعیین فرمودند، ولی عمر مقدار پیامبر ﷺ را تغییر داد و آن را زیادتر کرد.

۲. «ظِهار» عملی بود که در جاهلیّت انجام می‌شد و در اسلام برای کسی که چنین کاری انجام دهد کفاره قرار داده شد، و آن این بود که مردی به همسر خود بگوید: «ظَهْرُكَ عَلَيَّ كَظَهْرِ اُمّي» و خلاصهٔ معنایش این است که: «تو مثل مادرم بر من حرام هستی».

مردم هم از این کار او خشنود شدند و او را ستایش کردند و گفتند: «پرهیزکاری و فضیلت او را بدین کار وادار کرد»!

کارِ زشتشان را هنگامی زیبا جلوه کرده که از سخن اوّل خود برگشتند و گفتند: «گمان می‌کنیم فاطمه هرگز غیر حق نمی‌گوید و علی هم جز به حق شهادت نداده است. اگر با ام ایمن زن دیگری بود فدك را برای فاطمه امضا می‌کردیم»! و با این کار نزد جهّال منزلت بیشتری پیدا کردند.

مگر آنها چه بودند و چه کسی دستور داده بود که آنان حاکم باشند[1] و عطا کنند یا مانع از حق کسی شوند؟! ولی امت به آن دو مبتلا شدند و آنها هم خود را داخل چیزی کردند که حقی دربارهٔ آن نداشتند و در مورد آن چیزی نمی‌دانستند.

هنگامی که ابوبکر می‌خواست فدك را از دست فاطمه ﷺ خارج کند در حالی که در دست او بود آن حضرت به آنها فرمود: «آیا در دست من نبود و وکیل من در آن نبود و در زمان حیات پیامبر ﷺ غلّهٔ آن را نخورده بودم»؟ گفتند: بلی. فرمود: **«پس چرا در مورد چیزی که در دست من است از من دلیل و شاهد می‌خواهید»**؟ گفتند: چون غنیمت مسلمانان است، اگر شاهد آوردی به تو می‌دهیم و گرنه امضا نمی‌کنیم!

فاطمه ﷺ ـ در حالی که مردم در اطراف آن دو نفر می‌شنیدند ـ فرمود: «می‌خواهید کاری که پیامبر ﷺ کرده ردّ کنید و دربارهٔ ما به خصوص حکمی جاری کنید که دربارهٔ سایر مسلمین انجام نداده‌اید؟ ای مردم، بشنوید آنچه این دو مرتکب می‌شوند.[2] چه نظر می‌دهید اگر من اموالی را که در دست مسلمین است ادّعا کنم، آیا از من شاهد می‌خواهید یا از آنها»؟ گفتند: البتّه از تو می‌خواهیم. فرمود: حال اگر همهٔ مسلمانان آنچه در دست من است را ادّعا کنند از آنها شاهد می‌خواهید یا از من؟

---

۱. «ب»: در شأن آنها نیست که حاکم باشند.

۲. «ب»: بشنوید آنچه عتیق (ابوبکر) بر ما تحمیل می‌کند. «الف» خ ل: بشنوید گناهی را که اینان مرتکب می‌شوند.

عمر غضباك شد و گفت: این غنیمتی است برای مسلمین و زمین آنها است، و آن در دست فاطمه است و محصول آن را می‌خورد. اگر شاهدی بر ادعای خود آورد که پیامبر از بین مسلمین این غنیمت و حقّشان را به فاطمه بخشیده در این باره تجدید نظر می‌کنیم.

حضرت زهرا علیها السلام فرمود: مرا بس است! ای مردم شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا از پیامبر صلی الله علیه و آله نشنیدید که می‌فرمود: «**دخترم فاطمه سیّدهٔ زنان اهل بهشت است**»؟ گفتند: آری به خدا قسم این را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدیم. فرمود: «آیا سیدهٔ زنان اهل بهشت ادّعای باطل می‌کند و آنچه حقّش نیست می‌گیرد؟ اگر چهار نفر بر علیه من به فحشا شهادت دهند یا دو نفر به سرقت شهادت دهند، آیا سخن آنان را بر علیه من تصدیق می‌کنید»؟

در اینجا ابوبکر ساکت شد، ولی عمر گفت: آری، و بر تو حدّ جاری می‌کنیم!!! فرمود: **دروغ گفتی ولئامت خود را ثابت کردی، مگر آنکه اقرار کنی بر دین محمد صلی الله علیه و آله نیستی. کسی که شهادتی را بر علیه سیدهٔ زنان اهل بهشت قبول می‌کند یا حدّی را بر او جاری می‌نماید ملعون است و به آنچه خدا بر محمّد صلی الله علیه و آله نازل کرده کافر است، زیرا کسانی که خداوند همهٔ بدی‌ها را از آنان برده و آنان را پاك گردانیده شهادتی بر علیه‌شان روا نیست، چون از هر بدی معصوم‌اند و از هر فحشایی پاک شده‌اند. ای عمر، در بارهٔ اهل این آیه (آیهٔ تطهیر) به من خبر ده، اگر قومی بر علیه آنان یا یکی از ایشان نسبت شرك یا کفر یا فحشا دهد آیا مسلمانان از ایشان برائت می‌جویند و بر آنها حدّ جاری می‌کنند؟**

عمر گفت: آری، آنان با سایر مردم در این باره یکی هستند. فرمود: «**دروغ گفتی و کافر شدی**، آنها با سایر مردم در این باره یکی نیستند، زیرا خداوند آنان را معصوم قرار داده و دربارهٔ عصمت و طهارت آنان آیه نازل کرده و همهٔ بدی‌ها را از ایشان برده است. پس هر کس بر علیه آنان مطلب را تصدیق کند خدا و رسولش را تکذیب نموده است». ابوبکر گفت: ای عمر، تو را قسم می‌دهم که ساکت باشی!

نقشهٔ قتل امیرالمؤمنین علیه السلام

شب که شد ابوبکر و عمر سراغ خالد بن ولید فرستادند و گفتند: ما می‌خواهیم

موضوعی را پنهانی با تو در میان بگذاریم[1] و آن را به تو واگذار کنیم به خاطر اطمینانی که به تو داریم. خالد گفت: هر کاری می‌خواهید به من واگذار کنید که من مطیع فرمان شما هستم. گفتند: **«این پادشاهی و سلطنت تا علی زنده است برای ما فایده ندارد. نشنیدی به ما چه گفت و چگونه با ما روبرو شد؟ ما در امان نیستیم که او پنهانی به سوی خود دعوت کند و عدّه‌ای به او پاسخ مثبت دهند و او بر علیه ما قیام کند، چرا که او شجاعترین عرب است و ما هم نسبت به او این کارهایی که دیدی مرتکب شده‌ایم و در حکومت پسرعمویش بر او غالب شدیم درحالی که حقی در آن نداشتیم و فدک را هم از دست همسر او بیرون آوردیم. (ابوبکر گفت:) وقتی نماز صبح را با مردم خواندم کنار او بایست و شمشیرت همراهت باشد. وقتی من نماز را خواندم و سلام دادم گردن او را بزن»!!**

علی ﷺ می‌فرماید: خالد بن ولید در حالی که شمشیرش را به کمر بسته بود در کنار من به نماز ایستاد. ابوبکر هم به نماز ایستاد و در تصمیم خود متردّد و پشیمان شده و متحیّر مانده بود، تا آنجا که نزدیک بود آفتاب طلوع کند! لذا قبل اُز آنکه سلام دهد گفت: «آنچه به تو دستور داده بودم انجام مده» و سپس سلام نماز را داد!! به خالد گفتم: موضوع چه بود؟! گفت: به من دستور داده بود که وقتی سلام نماز را داد گردن تو را بزنم. گفتم: آیا چنین کاری را می‌کردی؟ گفت: آری به خدا قسم، اگر سلام می‌داد انجام می‌دادم!

حبس خمس

سلیم می‌گوید: سپس امیرالمؤمنین ﷺ رو به عباس و اطرافیانش کرد و فرمود[2]: آیا تعجب نمی‌کنید از اینکه او و رفیقش **سهم ذوی القربی** را که خداوند برای ما در قرآن

---

۱. «ب» و «د»: کاری را با تو مشورت کنیم.

۲. عبارت در کتاب ارشاد القلوب چنین است: سپس امیرالمؤمنین ﷺ رو به اطرافیانش کرد و فرمود: آیا برای شما رأیی ظاهر نشد که باعث شد آنان بر ما اهل بیت از هر جانب و به هر شکلی مسلط شوند و از هیچگونه دور کردن و به نهایت درجه بد رفتاری و گرفتن حقوق ما کوتاهی نکنند؟ آیا عجیب نیست که او و رفیقش سهم ذوی القربی را از ما حبس می‌کردند ... ؟

واجب کرده حبس نموده‌اند؟! خدا هم می‌دانست که اینان به زودی در این باره به ما ظلم می‌کنند و آن را از دست ما خارج می‌کنند و لذا فرمود: «اِنْ کُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللهِ وَ ما اَنزَلْنا عَلىٰ عَبْدِنا یَوْمَ الْفُرقانِ یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعانِ»[1]، «اگر به خدا و به آنچه در روز فرقان، روزی که دو گروه با یکدیگر ملاقات می‌کنند نازل کردیم ایمان آورده‌اید...».[2]

الحاق خانهٔ جعفر به مسجد

تعجب است از اینکه **عمر خانهٔ برادرم جعفر را خراب کرد** و آن را به مسجد ملحق نمود و از قیمت آن نه کم و نه زیاد چیزی به پسرانش نداد. مردم هم این را بر او عیب نگرفتند و تغییر هم ندادند، گویی خانهٔ مردی از دیلم را گرفته است![3]

بدعت در غسل جنابت

تعجب است از جهل عمر و جهل امّت که او به همهٔ عمّالش نوشت: «**اگر جُنُب آب پیدا نکرد بر او واجب نیست نماز بخواند، و نباید بر خاك تیمّم کند تا آب بیابد، اگر چه آب پیدا نکند تا خدا را ملاقات کند**»! مردم هم قبول کردند و به آن راضی شدند، در حالی که هم خود او و هم مردم می‌دانستند که پیامبر ﷺ به عمار و ابوذر دستور داد که از جنابت تیمّم کنند و نماز بخوانند. این دو نفر و غیر اینها هم نزد عمر شهادت دادند[4]، ولی قبول او نکرد و در مقابل آنان سری بلند نکرد و توجهی ننمود.

---

۱. سورهٔ انفال: آیهٔ ۴۱.

۲. منظور حضرت این است که خداوند آیهٔ خمس را به صورت شرط آورده که اگر مؤمن هستید چنین کنید، اشاره به اینکه در آینده عده‌ای به آن ایمان نخواهند داشت.

۳. «ب» و «د»: مردم او را سرزنش نکردند گویی خانهٔ مردی از ترك یا کابل را گرفته است.

۴. در الغدیر: ج ۶ ص ۸۳ روایت کرده است که مردی نزد عمر آمد و گفت: من جُنُب شدم و آب پیدا نکردم. عمر گفت: نماز نخوان! عمار گفت: آیا به یاد نداری که من و تو در لشکری به جنگ رفته بودیم و جنب شدیم و آب نیافتیم. در آن روز تو نماز نخواندی ولی من در خاك غلطیدم و نماز خواندم. پیامبر ﷺ فرمود: کافی بود دستت را بر خاك بزنی و در آن بدمی و به صورت و دستانت بکشی. عمر در جواب عمار گفت: ای عمار از خدا بترس!! عمار هم گفت: اگر نمی‌خواهی این حدیث را نقل نکنم!!

بدعت در ارث جدّ

تعجب از اینکه آن دو بدون علم و بی‌توجه و از روی جهل قضاوت‌های مختلفی دربارهٔ ارث جد نمودند[۱]، و از روی جرأت بر پروردگار و بی‌تقوایی آنچه را نمی‌دانستند ادعا کردند. آنان ادعا کردند که پیامبر ﷺ از دنیا رفت در حالی که دربارهٔ جدّ حکمی نکرده بود. هیچکس هم ادّعا نکرد که ارث جدّ را می‌داند. بلکه در این باره تابع آن دو نفر شدند و سخن آنان را تصدیق کردند!

آزاد کردن کنیزان صاحب فرزند

همچنین از بدعت‌های عمر حکم به آزادی کنیزانی است که صاحب فرزند می‌شوند[۲]، که مردم در این مورد هم سخن او را مورد عمل قرار دادند و امر پیامبر ﷺ را کنار گذاشتند.

قضاوت باطل در مورد نصر و جعده و ابن و بره

همچنین آن حکمی که دربارهٔ نصر بن حجاج[۳] و جعدة از طایفهٔ بنی سلیم[۴] و

---

۱. از آنجا که دربارهٔ ارث جدّ (پدربزرگ) هم ابوبکر و هم عمر قضاوت‌های مختلفی نموده‌اند لذا در این قسمت ضمیر تثنیه آمده و هر دو نفر ذکر شده‌اند. به الغدیر: ج ۶ ص ۱۱۷ و ج ۷ ص ۱۲۰ مراجعه شود.

۲. اشاره به بدعت عمر است که گفت: هر کنیز حامله وقتی وضع حمل کند آزاد می‌شود.

۳. اشاره به تبعید بدون جهت نصر بن حجاج است. در بحار الانوار: ج ۸ قدیم ص ۲۸۶ روایت کرده که روزی عمر در کوچه‌های مدینه گردش می‌کرد. صدای زنی را شنید که در خانه‌اش شعر عاشقانه‌ای می‌خواند و در آن نصر بن حجاج را معشوقهٔ خود می‌خواند. دستور داد نصر را حاضر کنند. وقتی او را آوردند دید از نظر سیما و چشمان و موهایش زیباترین مردم است. ابتدا دستور داد موی او را تراشیدند و در نتیجه صورت زیبای او بهتر دیده شد. دستور داد تا عمامه بر سر بگذارد و در نتیجه چشمانش زیباتر دیده شدند. عمر گفت: در شهری که من هستم نباید ساکن باشی! گفت: برای چه؟ عمر گفت: حرف همین است که گفتم! و دستور داد او را به بصره تبعید کردند! عمر نظیر این حکم را دربارهٔ پسر عموی نصر بن حجاج نیز صادر کرد. به طبقات ابن سعد: ج ۳ ص ۳۸۵ مراجعه شود. لازم به تذکر است که جنبهٔ بدعت در این حکم عمر آن است که مجرد زیبا بودن یک شخص که یک مسئلهٔ خدادادی است این حق را به کسی نمی‌دهد که بدون جرم سر او را بتراشد و سپس او را تبعید نماید.

۴. اشاره به شلاق زدن بی‌جهت به جعده است. در طبقات ابن سعد: ج ۳ ص ۲۸۵ روایت کرده که نامه‌ای

←

ابن وبرة[1] به اجرا در آورد.

بدعت در بارهٔ طلاق

عجیب‌تر از اینها، آنکه ابوکنف عبدی نزد عمر آمد و گفت: «من در حالی که غایب بودم همسرم را طلاق دادم و خبر طلاق به او رسید. بعد در حالی که او در عدّه بود رجوع کردم و خبر رجوع را برای او نوشتم ولی نوشتهٔ من به‌دست او نرسید تا آنکه ازدواج کرد».

عمر در جواب او نوشت: «اگر این کسی که با او ازدواج کرده دخول نموده همسر او حساب می‌شود، و اگر دخول نکرده همسر توست»!! این مطلب را نوشت در حالی که من حاضر بودم ولی با من مشورت نکرد و از من سؤال ننمود، گویی خود را با علمش از من مستغنی می‌دید.[2] خواستم او را نهی کنم ولی با خود گفتم: باکی ندارم تا خدا رسوایش کند. ولی مردم بر او عیب نگرفتند بلکه تحسین کردند و آن را سنّت قرار دادند و از او قبول کردند و آن را عملِ دُرست حساب کردند، در حالی که این حکمی بود که اگر دیوانهٔ بی‌ارزش کم عقلی هم می‌خواست در این باره حکم کند بیش از این نمی‌گفت.[3]

← به دست عمر رسید که در آن اشعاری بود و خلاصه‌اش این بود که شخصی از جعده شکایت کرده بود که در خانهٔ زنانی که شوهرشان در سفر است و غایبند می‌رود و گویی می‌خواهد با آنان رابطه برقرار کند. عمر جعده را فراخواند و دستور داد پاهایش را ببندند و صد ضربه شلاق به او بزنند و به او دستور داد بر زنانی که شوهرشان غایب است وارد نشود. جنبهٔ بدعت در این حکم هم این است که اولاً بدون ثبوت صدق شکایت کننده دربارهٔ او حکم کرده، و ثانیاً احتمال ارتباط با زنان بوده و هنوز ثابت نشده بود، و ثالثاً صد ضربه شلاق حد برای زنای ثابت شده است و در اینجا بر فرض ثبوت شکایت، مجرد ارتباط ثابت می‌شود که باید کمتر از حدّ شرعی و به عنوان تعزیر مجازات شود.

۱. قضیهٔ ابن وَبره در مدارك موجود یافت نشد.

۲. در کتاب ارشاد القلوب: خود را با جهلش از من مستغنی می‌دید.

۳. در کتاب ارشاد القلوب عبارت چنین است: در این باره قضاوتی کرد که اگر دیوانه‌ای حکم می‌کرد بر او ایراد می‌گرفتند.

حذف «حیّ علی خیر العمل» از اذان

همچنین برداشتن او «**حیّ علی خیر العمل**» را از اذان[1]، که مردم آن را سنّت حساب کردند و در این حکم تابع او شدند.

بدعت در حکم همسر مفقود

همچنین حکم او دربارهٔ مرد مفقود که «مهلت زنش چهار سال است و بعد از آن ازدواج می‌کند. اگر شوهرش آمد بین باز پس گرفتن همسرش و یا گرفتن مـهریهٔ او مخیّر می‌شود»!!

مردم این حکم او را هم تحسین کردند و آن را سنّت حساب کـردند و بـه خـاطر جهل و نادانی به کتاب خدا و سنّت پیامبرش از او قبول نمودند.

بدعت‌های عمر دربارهٔ عجم

همچنین عمر هر عجمی را از مدینه اخراج کرد.[2]

و طنابی به طول پنج وجب برای عمالّش بـه بـصره فـرستاد و گـفت: «**هـرکس از عجم‌ها را گرفتید که قامت او به قدر ایـن طـناب بـود گـردنش را بـزنید**»!! و هـمچنین برگرداندن او زنان اسیر شوشتر را در حالی که حامله بودند![3]

بدعت در حکم سرقت

در مورد بچه‌هایی که در بصره سرقت کرده بودند طنابی فرستاد و گفت: «هرکدام

---

۱. در الغدیر: ج ۶ ص ۲۱۳ روایت کرده که عمر گفت: سه کار در زمان پیامبر حلال بود که من آنها را حرام می‌کنم و برای آنها عقاب می‌نمایم: حج تمتع، متعهٔ زنان، «حیّ علی خیر العمل» در اذان.

۲. در مروج الذهب مسعودی: ج ۲ ص ۳۲۰ روایت کرده: عمر اجازه نمی‌داد احـدی از عـجم وارد مـدینه شود.

۳. یعنی زنانی راکه در جنگ شوشتر اسیر شده بودند و پس از تقسیم بین مسلمانان به عنوان کـنیز از آنـان حامله شده بودند، دوباره آزاد کرد بدون آنکه مسئلهٔ فرزندان در مورد آنان حل و فصل شود.

به بلندی این طناب رسید دست او را قطع کنید»![1]

پشتوانهٔ دروغین بدعت‌های عمر

عجیب‌تر از آن اینکه کذّابی، دروغی را دربارهٔ عمر شایع کرد، و خود او و جاهلان آن را پذیرفتند و گمان کردند که «ملائکه بر لسان عمر سخن می‌گوید و به او تلقین می‌کند»![2]

بدعت در آزاد کردن کنیزان یمن

همچنین عمر زنان اسیر یمن را آزاد کرد.[3]

۲

اعتراضات و اهانت‌های ابوبکر و عمر به پیامبر صلی الله علیه و آله

بازگشت از لشکر اسامه

همچنین بازگشت عمر و رفیقش (ابوبکر) از لشکر اسامة بن زید در حالی که به عنوان «امیر» بر او سلام کرده بودند.[4]

---

۱. نظیر این را علامهٔ امینی در الغدیر: ج ۶ ص ۱۷۱ آورده که پسری از اهل عراق سرقت کرده بود. عمر نوشت: «او را وجب کنید، اگر شش وجب شد دستش را قطع کنید»! او را وجب کردند به قدر یک انگشت کم بود و آزاد شد!

۲. در این باره به الغدیر: ج ۶ ص ۳۳۱ و نیز آخر حدیث ۱۰ کتاب حاضر مراجعه شود.

۳. این بدعت نظیر آزادی کنیزان شوشتر است که از مسلمانان حامله بودند. در کتاب ایضاح فضل بن شاذان: ص ۴۶۳ روایت کرده که عمر زنان اسیر یمن را در حالی که حامله بودند آزاد کرد و آنان را از دست مالکانشان که آنها را خریده بودند گرفت، بدون آنکه مسئلهٔ فرزندان در رحم آنان حل شود.

۴. در بحار الانوار: ج ۸ قدیم ص ۲۴۵ روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله شب بیست و ششم ماه صفر سال یازدهم هجرت به مردم دستور داد برای جنگ با روم آماده شوند. اسامه را فراخواند و او را سرلشکر قرار داد و عَلَم را به او سپرد و کسانی را که از لشکر او تخلف کنند لعنت کرد. از جمله افرادی که به خصوص نام برد

←

منع از نوشتن «کتف»

عجیب‌تر از آن اینکه خدا می‌داند و مردم هم می‌دانند[1] که او پیامبر ﷺ را از نوشتن کتفی که خواسته بود مانع شد.[2] ولی این کارش نزد مردم ضرری به او نزَد و نـقصی برای او حساب نشد.

اهانت عمر به صفیّه در مورد شفاعت

او بود که دربارهٔ صفیه (عمهٔ پیامبر ﷺ) آن سخنان را گفت. حضرت هم غضبناک شد و آن سخنان را فرمود.[3]

مخالفت ابوبکر و عمر در قتل رئیس خوارج

او و رفیقش بودند که از قـتل مـردی کـه پـیامبر ﷺ دسـتور کشـتن او را داده بـود خودداری کردند. آن حضرت بعد از آن دو، به من دستور داد و در این بـاره مـطالبی فرمود.[4]

← ابوبکر و عمر بودند، که این دو در شب رحلت حضرت به مدینه بازگشتند و برای غصب خلافت آماده شدند. حضرت در آن شب فرمود: «امشب شر عظیمی وارد مدینه شده است». به پاورقی ۳۲ از حدیث ۵۸ این کتاب نیز مراجعه شود.

۱. «ب»: خدا به مردم فهماند. در ارشاد القلوب: او و آنان که با او و در اطراف او هستند می‌دانند.

۲. دربارهٔ قصهٔ «کتف» به حدیث ۱۱ و ۴۹ کتاب حاضر مراجعه شود.

۳. در بحار الانوار: ج ۸ قدیم ص ۲۰۰ از امام باقر ﷺ روایت کرده که پسر صفیه دختر عبدالمـطلب از دنـیا رفته بود. عمر به او برخورد کرد و گفت: «گوشواره‌ات را بپوشان که فامیلی تـو بـا پـیامبر بـرایت نـفعی نخواهد داشت»!! صفیه گفت: تو مگر گوشوارهٔ مرا دیدی ای زنا زاده؟ سپس صفیه نزد پیامبر ﷺ آمد و این جریان را به آن حضرت خبر داد و گریست. حضرت بیرون آمد و ندا کرد تا مردم جـمع شـدند. سـپس فرمود: چه شده است که عدّه‌ای گمان می‌کنند خویشاوندی من نفعی ندارد....

۴. در الغدیر: ج ۷ ص ۲۱۶ از ابی‌سعید خدری روایت کرده است که: ابـوبکر نـزد پـیامبر ﷺ آمـد و گـفت: یا رسول الله، من از فلان مکان می‌گذشتم، مردی که با خشوع و خوش سیماکه مشغول نماز بود. حضرت به او فرمود: سراغ او برو و او را بقتل برسان. ابوبکر سراغ او رفت ولی او را به آن حالت دید و نخواست او را بکشد و نزد پیامبر ﷺ برگشت. حضرت به عمر فرمود: برو و او را بکش. عمر هم آمد و چون او را به همان حالتی که ابوبکر دیده بود ملاحظه کرد او را نکشت و برگشت و گفت: مـن او را در حـال خشـوع ←

مخالفت ابوبکر و عمر در ابلاغ پیام

پیامبر ﷺ به ابوبکر دستور داد تا در بین مردم ندا کند. «هرکس با توحید خدا را ملاقات کند و به او هیچ شریکی قائل نشود، داخل بهشت می‌شود». عمر مانع ابوبکر شد. ابوبکر هم سخن عمر را اطاعت کرد و از پیامبر ﷺ سرپیچی کرد و امر آن حضرت را اجرا نکرد. پیامبر ﷺ در این‌باره هم مطالبی فرمود.

بدی‌ها و مخالفت‌های بیشمار ابوبکر و عمر

امیرالمؤمنین ؑ فرمود: **بدی‌های عمر و رفیقش (ابوبکر) بیش از آن است که به شماره و حساب آید. با این همه، این بدی‌ها باعث نقص آن دو نزد جهال و عامّهٔ مردم نشده است، بلکه نزد ایشان محبوب‌تر از پدران و مادران و خود آنها هستند، و مردم به خاطر آنها غضب می‌کنند درحدّی که برای پیامبر ﷺ آن طور غضب نمی‌کنند.**[1]

اهانت عمر به پیامبر ﷺ و عکس‌العمل آن‌حضرت

علی ؑ فرمود: روزی از کنار صهّاکی[2] می‌گذشتم که به من گفت: «مَثَل محمد[3] جز مَثَل درخت خرمایی که در محل زباله‌ای روییده باشد نیست»! من نزد پیامبر ﷺ آمدم و این مطلب را گفتم. حضرت غضب کرد و با همان حال غضب بر منبر آمد. انصار به خاطر غضبی که از آن حضرت دیدند دهشت زده شدند و غرق در اسلحه آمدند.

← یافتم و نخواستم او را بکشم. حضرت فرمود: یا علی، تو برو و او را بکش. علی ؑ آمد ولی او را ندید و برگشت و عرض کرد: یا رسول الله، او را ندیدم. حضرت فرمود: «آن مرد و اصحابش قرآن را می‌خوانند ولی از گلویشان تجاوز نمی‌کند. از دین بیرون می‌روند همان طور که تیر به شکار اصابت کند و از تن او بیرون آید، و دوباره به دین بر نمی‌گردند مگر تیر به شکاف آن برسد. آنان را بکشید که بدترین مردمان هستند. و آن مرد ذوالثدیة رئیس خوارج نهروان بود.

۱. در کتاب ارشاد القلوب در اینجا اضافه کرده: و از ذکر آن دو به بدی پرهیز می‌کنند بگونه‌ای که در مورد پیامبر ﷺ پرهیز نمی‌کنند.

۲. صهّاکی کنایة از عمر است که به اعتبار مادرش «صهّاک» آورده شده است.

۳. «الف»: مثل محمد در اهل بیتش....

حضرت فرمود: «چه شده است اقوامی را که مرا در مورد خویشاندانم سرزنش می‌کنند؟ در حالی که از من شنیده‌اند آنچه در فضیلت آنان گفته‌ام و همچنین فضیلت دادن خدا ایشان را و آنچه خدا به ایشان اختصاص داده که بدی‌ها را از ایشان برده و آنان را پاک گردانیده است. همچنین شنیده‌اید آنچه دربارهٔ افضل اهل بیتم و بهترین آنها گفته‌ام از آنچه خداوند او را بدان اختصاص داده و او را اکرام نموده و تفضیل داده مانند سبقت او در اسلام و گرفتاری‌های او در راه آن، و خویشاوندی او با من و اینکه او نسبت به من به منزلهٔ هارون نسبت به موسی است. بعد از اینها گمان می‌کنید مَثَل من در اهل بیتم همچون درخت خرمایی روییده در زباله است»؟!

ابتدای خلقت نوری اهل بیت علیهم السلام

بدانید که خداوند خلقش را خلق کرد و آنان را به دو گروه تقسیم نمود، و مرا در بهترین دو گروه قرار داد. سپس یك فرقه را به سه گروه تقسیم کرد که از شعبه‌ها و قبایل و خاندان‌هایی تشکیل می‌شد، و مرا در بهترین شعبه‌ها و قبیله‌ها قرار داد. سپس آنها را هم به خاندان‌هایی تقسیم کرد و مرا در بهترین خاندان‌ها قرار داد، و این همان کلام خداوند است که: «اِنَّما یُریدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً».[1] این آیه در اهل بیت من و عترتم و خودم و برادرم علی بن ابی‌طالب تحقّق پیدا کرده است.

بدانید که خداوند نظری به اهل زمین کرد و مرا از میان ایشان انتخاب کرد. سپس نظر دیگری کرد و برادرم علی و وزیر و وصیّم و جانشینم در امتّم و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از مرا انتخاب کرد، و مرا به عنوان رسول و نبی و راهنما مبعوث کرد و به من وحی نمود که علی را به عنوان برادر و ولی و وصیّ و خلیفه در امتّم بعد از خود قرار دهم.

---

۱. سورهٔ احزاب: آیهٔ ۳۳.

بدانید که او صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من است. هر کس او را یاری کند خدا او را یاری می‌کند، و هر کس با او دشمنی کند خدا او را دشمن می‌دارد[۱]، و هر کس او را دوست بدارد خدا او را دوست می‌دارد، و هر کس او را مبغوض بدارد خدا او را مبغوض می‌دارد. جز مؤمن او را دوست ندارد و جز کافر او را مبغوض نمی‌دارد. او سرپرست زمین بعد از من[۲] و باعث آرامش آن و کلمهٔ تقوای خداوند و ریسمان محکم الهی است. آیا می‌خواهید نور خدا را با دهانتان خاموش کنید؟ خداوند نور خود را به نهایت می‌رساند اگر چه مشرکان را خوش نیاید. دشمنان خدا می‌خواهند نور برادرم را خاموش کنند، ولی خدا نمی‌گذارد تا آنکه نور خود را کامل نماید.

ای مردم، حاضرانِ شما سخن مرا به غایبان برسانند. خدایا بر اینان شاهد باش.

ای مردم، خداوند نظر سوّمی نمود و بعد از من از میان آنها دوازده جانشین از اهل بیتم انتخاب کرد که آنان برگزیدگان امتّم هستند. یازده امام یکی پس از دیگری بعد از برادرم می‌باشند که هر یک از دنیا برود یکی از آنان خلافت را به دست می‌گیرد.

مَثَل آنان مَثَل ستارگان در آسمان است که هر ستاره‌ای غروب کند ستارهٔ دیگری طلوع می‌کند، چون آنان امامان هدایت کنندهٔ هدایت شده‌ای هستند که حیلهٔ کسانی که با ایشان مکر کنند و خوار کردن آنان که ایشان را خوار کنند به ایشان ضرری نمی‌رساند، بلکه خداوند به کسانی که با ایشان حیله کنند یا آنان را خوار کنند با همان مکر و خواری ضرر می‌زند.

آنان حجّت‌های خداوند در زمین و شاهدان او بر خلقش هستند. هر کس از آنان اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هر کس از ایشان سرپیچی کند از خدا سرپیچی کرده است. آنان با قرآن و قرآن با آنان است، نه ایشان از قرآن جدا می‌شوند و نه قرآن از ایشان جدا می‌شود تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.

---

۱. «ب» و «د»: هر کس او را یاری کند خدا را یاری کرده و هر کس او را دشمن بدارد خدا را دشمن داشته است.

۲. در کتاب فضائل: زینت زمین.

اوّل امامان برادرم علی بهترین آنهاست. سپس پسرم حسن و سپس پسرم حسین و سپس نه نفر از فرزندان حسین که مادرشان دخترم فاطمه است. صلوات خدا بر آنان باد. بعد از آنان (در فضلیت)، پسرعمویم و برادر برادرم جعفر بن ابی‌طالب[1] و عمویم حمزة بن عبدالمطلب است.

بدانید که من محمد بن عبدالله هستم و بهترین انبیاء و مرسلین هستم. دخترم فاطمه سیدۀ زنان اهل بهشت است، و علی و فرزندان او که اوصیائند بهترین اوصیاء هستند، و اهل بیت من بهترین اهل بیت‌های پیامبرانند و دو پسرم آقای جوانان اهل بهشتند.

ای مردم، امیدهای شما به شفاعت من است، آیا اهل بیت من از آن عاجزند؟ هر کس که از نسل جدم عبدالمطلب بدنیا آمده باشد و خدا را با توحید و بدون آنکه شرکی قائل شود ملاقات کند، او را وارد بهشت می‌کند، اگر چه گناهانش بعدد ریگ‌ها و کف دریاها باشد.[2]

ای مردم، اهل بیت مرا در حیات من و پس از من بزرگ بشمارید و به ایشان اکرام کنید و آنان را فضیلت دهید.[3] برای احدی جایز نیست به احترام دیگری از جایش برخیزد مگر برای اهل بیتم. اگر من حلقۀ درب بهشت را بگیرم و سپس پروردگار برایم تجلّی کند و من به سجده در آیم و به من اجازۀ شفاعت داده شود کسی را بر اهل بیتم مقدّم نمی‌دارم.

---

۱. یعنی جعفر بن ابی‌طالب برادر امیرالمؤمنین ﷺ است و امیرالمؤمنین ﷺ هم برادر پیامبر ﷺ است.

۲. این عبارت در کتاب فضائل چنین است: «ای مردم، آیا شفاعت مرا نسبت به خود امیدوارید و من از شفاعت اهل بیت خود عاجزم؟! ای مردم، هر کس فردای قیامت با ایمان خدا را ملاقات کند بدون آنکه شرکی بورزد اجر او بهشت است اگر چه گناهانش به قدر خاک زمین باشد». البته توحید بدون ولایت اهل‌بیت ﷺ ارزشی ندارد که در روایات به تواتر وارد شده است.

۳. این عبارت در کتاب «مشارق انوار الیقین» چنین است: ای مردم، اهل بیت مرا بزرگ بدارید و آنان را دوست بدارید و بعد از من همراه آنان باشید که ایشان صراط مستقیم هستند.

نَسَب پیامبرﷺ

فرمود: ای مردم، نسبت مرا بگویید که من کیستم؟! یک نفر از انصار برخاست و عرض کرد[۱]: از غضب خدا و رسولش به خدا پناه می‌بریم. یا رسول الله، به ما خبر ده که چه کسی دربارهٔ اهل بیتت تو را اذیت کرده تا گردن او را بزنیم[۲] و بدین وسیله به عترتش نیکی شده باشد.

حضرت فرمود: نَسَب مرا این گونه بگویید: **«من محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم»**، و حضرت نسب خود را تا نزار ذکر کرد و بعد تا حضرت اسماعیل بن ابراهیم خلیل الله رساند[۳] و سپس فرمود: من و اهل بیتم با طینت پاکی از زیر عرش تا آدم بوده‌ایم و نسل ما همه‌اش نکاح بوده و زنا نبوده است و ازدواج‌های جاهلیت به نسل ما مخلوط نشده است.

سؤال مردم از انساب و عاقبت خود

فرمود: از من سؤال کنید. **به خدا قسم هیچکس دربارهٔ پدر و مادرش و نسبش از من نمی‌پرسد مگر اینکه به او خبر می‌دهم.**

مردی برخاست و گفت: پدر من کیست؟ فرمود: «پدر تو فلانی است، همان کسی که به عنوان پسر او خوانده می‌شوی». آن مرد خدا را حمد و ثنا نمود و گفت: اگر مرا به غیر او هم نسبت می‌دادی راضی می‌شدم و تسلیم بودم.

---

۱. این عبارت در کتاب فضائل چنین است: انصار برخاستند و در حالی که اسلحه‌ها را به دست گرفته بودند گفتند:.....

۲. «ب» و «د»: تا او را بکشیم.

۳. در کتاب فضائل در اینجا اضافه کرده: سپس نسب خود را تا نوح پیش رفت. در بحار الانوار: ج ۱۵ ص ۱۰۴ نَسَب پیامبرﷺ را تا حضرت آدمؑ چنین روایت کرده است: محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصیّ بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالك بن نضر بن خزیمة بن مدرکة بن طابخة بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان ابن ادّ بن ادد بن الیسع بن الهمیسع بن سلامان بن نبت حمل بن قیدار بن اسماعیل بن ابراهیم بن تارخ بن ناخور بن سروغ بن هود بن ارفخشذ بن متوشلح بن سام بن نوح بن لمك بن ادریس بن مهلائیل بن زبارز بن قینان بن انوش بن شیث بن آدمؑ.

مرد دیگری برخاست و پرسید: پدر من کیست؟ فرمود: «پدر تو فـلانی است»، و حضرت شخص دیگری غیر آنکه به نام پدرش معروف بود ذکر نمود. آن مرد هم از اسلام مرتد شد.

مرد دیگری برخاست و گفت: آیا من از اهل بهشتم یا اهل آتش؟ فرمود: از اهـل بهشت. مرد دیگری برخاست و گفت: من اهل بهشتم یا آتش؟ فرمود: از اهل آتش!

اعتراف عمر به اهانت خود نسبت پیامبرﷺ

پیامبر ﷺ غضبناك فرمود: چرا آن کسی که بهترین اهل بیتم و برادر و وزیر وارث و وصیّم و خلیفه‌ام در امتّم و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از مـرا سـرزنش کـرده بـر نمی‌خیزد تا بپرسد پدرش کیست و جایش کجاست[1]، آیا در بهشت یا در جهنم است؟

عمر بن خطاب برخاست و عرض کرد[2]: از نارضایتی خدا و رسولش به‌خدا پناه می‌برم. یا رسول الله ما را عفو فرما خدا تو را عفو نماید و توبهٔ ما را بپذیر خدا توبهٔ تو را بپذیرد، ما را بپوشان خدا تو را بپوشاند، از مـا بگـذر خـدا بـر تـو درود بـفرستد.[3] پیامبر ﷺ حیا کرد و خودداری نمود.

اعتراض عمر به پیامبرﷺ در مورد زکات عباس

امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: عمر بود در زکات عبّاس، آنِ هنگام که پیامبر ﷺ او را برای جمع آوریِ زکات فـرستاد، او بـرگشت و گـفت: عـباس زکـات مـالش را پـرداخت نمی‌کند. حضرت غضبناك شد و فرمود: سپاس خـدا راکـه مـا اهـل بـیت را از شـرّ نسبت‌های نارواییی که به ما می‌دهند در امان داشته است. عباس زکات مـالش را مـنع

---

۱. «ج»: تا بپرسد او کیست و پسر چه کسی است؟!

۲. در کتاب فضائل عبارت چنین است: در اینجا بود که دومی (عمر) ترسید که پیامبرﷺ نام او را ببرد و او را بین مردم مفتضح کند. لذا برخاست و گفت:....

۳. در کتاب فضائل عبارت چنین است: از ما بگذر خدا ما را فدایت گرداند. در ایـنجا حـضرت حیا کـرد و سکوت نمود، چراکه از اهل حلم و کرم و عفو بود. و سپس از منبر پایین آمد.

نکرده است بلکه تو به عجله دربارهٔ او قضاوت کردی. او زکات چند سال را از پیش پرداخت کرده است.[۱]

امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: عمر بعد از آن نزد من آمد و از من خواست که همراه او برای شفاعت نزد پیامبر ﷺ برویم تا از او راضی شود، و من هم این کار را انجام دادم.

اعتراض عمر به پیامبر ﷺ در نماز بر جنازهٔ منافق

و عمر بود در جریان عبدالله بن ابی‌سلول که پیامبر ﷺ جلو رفت تا بر جنازهٔ او نماز بخواند. عمر لباس حضرت را از پشت سر گرفت و به سمت خود کشید و گفت: «خدا تو را نهی کرده بر او نماز بخوانی و برای تو جایز نیست بر او نماز بخوانی»!!

پیامبر ﷺ به او فرمود: **وای بر تو، مرا اذیت کردی!** من به احترام پسرش بر او نماز خواندم، و امیدوارم به خاطر این نماز من هفتاد نفر از فرزندان پدرش و اهل بیتش مسلمان شوند. و تو چه می‌دانی در نماز چه گفتم؟ من بر علیه او دعا کردم.[۲]

---

۱. «ب» و «د»: سپس پیامبر ﷺ، عمر را از فرستادن برای زکات عزل نمود.

۲. در بحار الانوار: ج ۸ قدیم ص ۲۰۰ روایت کرده است که پیامبر ﷺ وقتی به مدینه بازگشت عبدالله بن اُبَیّ که از منافقین بود مریض شد. پسرش عبدالله بن عبدالله که مؤمن بود در حال جان کندن پدر نزد حضرت آمد و عرض کرد: یا رسول الله، پدر و مادرم بقربانت، اگر تو به عیادت پدرم نیایی برای ما عار می‌شود. حضرت نزد او آمد در حالی که منافقین نزد او بودند. پسرش گفت: یا رسول الله، برای او استغفار کن. حضرت هم استغفار نمود.

عمر گفت: یا رسول الله، آیا خدا تو را نهی نکرده که برای اینان استغفار کنی یا بر آنان نماز بخوانی؟ حضرت توجهی به او نکرد. عمر دوباره سخن خود را تکرار کرد. پیامبر ﷺ فرمود: وای بر تو! من مخیّر شدم و یکی را انتخاب نمودم. خداوند می‌فرماید: «اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ اَوْلاٰ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ»، «می‌خواهی برای آنان استغفار بنما و می‌خواهی استغفار ننما».

وقتی عبدالله از دنیا رفت پسرش نزد حضرت آمد و گفت: یا رسول الله، پدر و مادرم فدایت، اگر صلاح بدانی بر سر جنازهٔ پدرم حاضر شوی؟ حضرت حاضر شد و بر سر قبرش ایستاد. عمر گفت: یا رسول الله، آیا خدا تو را نهی نکرده که هرگز بر کسی از آنان که مرده باشد نماز نخوانی و بر سر قبرش نایستی؟ حضرت فرمود: هیچ فهمیدی من چه گفتم. من گفتم: «خدایا قبر او و داخل بدنش را پر از آتش کن و او را به آتش برسان». اینجا بود که از پیامبر ﷺ حالتی‌که دوست نداشت ظاهر شد.

اعتراض عمر به پیامبرﷺ در صلح حدیبیّه

عمر بود در روز حدیبیّه که وقتی صلحنامه نوشته شد به پیامبرﷺ اعتراض کرد[۱] و گفت: آیا در دینمان متحمّل ذلت شویم؟![۲]

پیامبرﷺ فرمود: «از اطراف من پراکنده شوید[۳]، آیا می‌خواهید پیمان خود را بشکنم؟ من به آنچه با آنها نوشته‌ام وفا خواهم کرد. ای سهیل دست ابوجندل را بگیر». سهیل هم او را گرفت و با غل آهنین محکم بست. ولی خداوند عاقبت کار پیامبرﷺ را خیر و درستی و هدایت و عزت و فضیلت قرار داد.

اعتراض و انکار عمر در غدیرخم

عمر بود که در روز غدیر خم وقتی پیامبرﷺ مرا برای ولایت نصب کرد[۴]، او و رفیقش (ابوبکر) با هم گفتگو کردند. او گفت: «در اینکه کار پسرعمویش را بالا ببرد هیچ کوتاهی نمی‌کند». و دیگری گفت: «در اینکه بازوی پسرعمویش را بلند کند هیچ کوتاهی نمی‌کند».

---

۱. در بحار: ج ۲۰ ص ۳۳۴ آمده است که در صلحنامهٔ پیامبرﷺ با سهیل بن عمرو که از طرف مشرکین در حدیبیّه آمده بود، از جملهٔ مطالب چنین نوشتند: «به این شرط که اگر مردی از ما نزد تو آمد اگر چه دین تو را قبول کرد او را به ما برگردانی ولی اگر از یاران تو نزد ما آمدند برنگردانیم». مسلمانان اعتراض کردند که چطور مسلمانی را به نزد مشرکین باز گردانیم. حضرت فرمود: «هرکس از ما نزد آنها برود خدا او را دور کند، و کسانی از آنها که نزد ما بیایند به‌نزد ایشان بر می‌گردانیم، اگر خدا اسلام را در قلب آنان بداند راه فرجی برایشان مهیّا می‌کند». در این حال ابو جندل پسر سهیل بن عمرو در حالیکه زنجیر به‌دست و پایش بود و از سمت پائین مکه خارج شده بود آمد و خود را بین مسلمانان انداخت. سهیل گفت: ای محمد، این اوّل چیزی است که از تو وفای آن را می‌خواهیم و باید او را برگردانی. ابوجندل گفت: ای مسلمانان مرا به سوی مشرکین باز می‌گردانید، در حالیکه مسلمان شده آمده‌ام. نمی‌بینید چه کشیده‌ام، و این در حالی بود که به سختی شکنجه شده بود. پیامبرﷺ فرمود: ای ابا جندل، صبر کن و به حساب خدا بگذار. خداوند برای تو و مستضعفینی که همراه تو هستند فرج و گشایشی قرار خواهد داد. ما بین خود و این قوم پیمان صلحی بسته‌ایم و عهد خدائی را به آنان سپرده‌ایم و آنان هم به ما سپرده‌اند و ما پیمان شکنی نمی‌کنیم.

۲. در «ج» اضافه کرده: تا آنجا که افراد لشکر اطراف پیامبرﷺ جمع شدند و گفتند: «آیا در دینمان ذلت متحمل شویم».

۳. «ب» و «د»: او را از نزد من بیرون کنید، آیا می‌خواهی پیمان خود بشکنم؟!

۴. «ج»: ولایت مرا اعلان کرد.

همچنین در حالی که من منصوب شده بودم به رفیقش (ابوبکر) گفت: «این واقعاً کرامت و بزرگی است». رفیقش با تندی به او نگاه کرد و گفت: «نه به خدا قسم، ابداً این سخن او را گوش نمی‌دهم و از او اطاعت نمی‌کنم». سپس به او تکیه داد و با تکبّر به راه افتادند و رفتند.

خداوند هم به عنوان وعید و منع او درباره‌اش چنین نازل کرد: «فَلاٰ صَدَّقَ وَ لاٰ صَلّیٰ، وَ لٰکِنْ کَذَّبَ وَ تَوَلّیٰ، ثُمَّ ذَهَبَ اِلیٰ اَهْلِهِ یَتَمَطّیٰ، اَوْلیٰ لَکَ فَاَوْلیٰ، ثُمَّ اُوْلیٰ لَکَ فَاَوْلیٰ»[1]، «نه تصدیق کرد و نه نماز خواند بلکه تکذیب کرد و پشت نمود. سپس با حال تبختر نزد اهل خود رفت. دوری از خیر دنیا برای تو باد! دوری از خیر آخرت برای تو باد»!

اعتراض و استهزای عمر در بیماری علی علیه‌السلام

عمر بود که همراه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و عدّه‌ای از اصحابش برای عیادت من آمدند. رفیقش ابوبکر با چشم به او اشاره کرد و برخاست و گفت: یا رسول‌الله، تو دربارهٔ علی چیزهایی به ما سپرده بودی ولی می‌بینم که به این مرض گرفتار شده است! اگر از دنیا رفت به چه کسی رجوع کنیم؟!

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «بنشین»، و این را سه مرتبه تکرار کرد. بعد رو به آن دو کرد و فرمود: «باز هم چنین کنید! به خدا قسم او در این بیماریش از دنیا نمی‌رود و به خدا قسم نمی‌میرد تا او را از غیظ و غضب پرکنید و پیمان شکنی و ظلم بسیار بر او روا دارید، و او را صابر و مقاوم بیابید. او نمی‌میرد تا از شما شرّها و بدی‌هایی ببینند. او با شهادت و قتل از دنیا می‌رود».

---

۱. سورهٔ قیامت: آیات ۳۱ تا ۳۵. آیهٔ «اَوْلیٰ لَکَ فَاَوْلیٰ...» در روایت عیون اخبار الرضا علیه‌السلام: ج ۲ ص ۳۹ به صورت بالا معنی شده است.

۳

سوابق سوء ابوبکر و عمر و عثمان در مسئلهٔ خلافت

اتمام حجت با سلام به‌عنوان «امیرالمؤمنین»

از همهٔ اینها مهمّتر اینکه پیامبر ﷺ هشتاد نفر که چهل نفر از عرب و چهل نـفر از عجم بودند جمع کرد و ایـن دو نـفر هـم در بـین آنـان بـودند و آن عـدّه بـه عـنوان «امیرالمؤمنین» بر من سلام کردند. سپس فرمود: **«من شما را شاهد مـی‌گیرم کـه عـلیّ برادر من و وزیرم و وارث من و خلیفه‌ام در امتم و وصیِّ من درخاندانم و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من است. به او گوش فرا دهید و او را اطاعت کنید»**. در میان آن عدّه، ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی‌وقاص و عبدالرحمان بن عوف و ابوعبیدة و سالم و معاذ بن جبل و عده‌ای از انصار بودند. سپس فرمود: «من خدا را بر شما شاهد می‌گیرم».

انتخاب یا انتصاب یا شوری؟!

سپس علی ﷺ رو به مردم کرد و فرمود: سبحان الله از ابتلا به این دو نفر و فتنهٔ ایشان یعنی گوساله و سامریشان که در قلوب این امت جا گرفته است!

از یک طرف اینان اقرار کرده و ادعا نمودند که پیامبر ﷺ احدی را خلیفه قرار نداده و دستور شوری داده، و عده‌ای از آنان گفتند: پیامبر ﷺ احدی را خلیفه قرار نداده بلکه آن حضرت فرموده است: «خداوند برای ما اهل بـیت بـین نـبوت و خـلافت جـمع نمی‌کند»، در حالی که به همین هشتاد نفر فرمود: «به علی به عنوان امیرالمؤمنین سلام کنید»، و آنان را به مطالبی که فرمود شاهد گرفت.

تعجب این است که آنان اقرار کرده و بعد ادعا کردند که پیامبر ﷺ احدی را خلیفه قرار نداده و آنان به شورا دستور داده شده‌اند. سپس اقرار کردند کـه دربـارهٔ ابـوبکر

مشورت نکرده‌اند و بیعت او کار ناگهانی و حساب نشده بود! چه گناهی بالاتر از کار ناگهانی و حساب نشده است!

بعد ابوبکر عمر را جانشین خود نمود و در اینجا به پیامبر ﷺ اقتدا نکرد که مردم را بدون جانشین بگذارد!! وقتی در این باره به او گفته شد، جواب داد: «امت محمّد را مثل کفش کهنه رها کنم؟ بدون آنکه احدی را بر آنان خلیفه قرار دهم آنها را رها کنم»؟! که با این سخن به پیامبر ﷺ طعنه می‌زد و از نظر آن حضرت اعراض می‌نمود.

سپس عمر کار سومی کرد. نه طبق ادعای خود که پیامبر خلیفه‌ای تعیین نکرده مردم را رها کرد، و نه مانند ابوبکر خلیفه تعیین کرد. بلکه راه سومی آورد و خلافت را بین شش نفر شوری قرار داد و همهٔ عرب را از آن خارج کرد. با این کار خود را نزد عموم مردم، محبوب‌تر کرد و آن پنج نفر را با فتنه و ضلالتی که در قلبشان جای داشت همتای من قرار داد.

سپس ابن عوف با عثمان بیعت کرد و بقیه هم با او بیعت کردند در حالی که از پیامبر ﷺ شنیده بودند که در چند مورد عثمان را لعن کرده بود.

ابوبکر و عمر بدتر از عثمان

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: عثمان با آن گونه که بود از آن دو (ابوبکر و عمر) بهتر بود. روزی سخنی گفت که نسبت به او رقّت پیدا کردم و گفتارش مرا متعجّب ساخت.

یک روز که من در خانه‌اش نزد او نشسته بودم **عایشه و حفصه** آمدند و میراث خود را از زمین و اموال پیامبر ﷺ که در دست عثمان بود مطالبه کردند. عثمان گفت: نه به خدا قسم، نه احترامی نزد من دارید و نه پاسخ مثبت به شما می‌دهم. ولی شهادت شما بر علیه خودتان را می‌پذیرم. شما دو نفر نزد پدرانتان (ابوبکر و عمر) شهادت دادید از پیامبر ﷺ شنیده‌اید که گفته است: «پیامبر ارث نمی‌گذارد، هر چه باقی بگذارد

صدقه است». سپس به یک عرب بیابانی احمق که بر پاشنه‌هایش بول می‌کرد[1] و با بول خود تطهیر می‌نمود به نام مالک بن اوس بن حدثان یاد دادید و او هـم هـمراه شـما شهادت داد[2]، و در میان اصحاب پیامبر ﷺ از مهاجرین و انصار احدی جز شما و آن اعرابی به این مطلب شهادت نداد. **به خدا قسم شکی ندارم که او بر پیامبر دروغ بست و شما هم با او به آن حضرت دروغ بستید.** ولی من شهادت شما دو نفر را بر علیه خودتان قبول می‌کنم. بروید که حقی ندارید.

آن دو از پیش عثمان بـرگشتند در حـالی کـه او را لعـن مـی‌کردند و بـه او نـاسزا می‌گفتند.[3] عثمان گفت: برگردید، آیا شما به این مطلب نزد ابوبکر شهادت ندادیـد؟ گفتند: آری، گفت: اگر به حق شهادت داده‌اید پس حقّی ندارید، **و اگر به باطل شهادت داده‌اید بر شما و بر کسی که شهادت شما را بر علیه این خاندان قبول کرد لعنت خدا و ملائکه و همهٔ مردم باشد!**

امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: سپس عثمان نگاهی به من کرد و تبسّمی نمود و گفت: ای اباالحسن، آیا دربارهٔ این دو قلب تو را شفا دادم؟ گفتم: آری به خدا قسم و مطلب را رساندی و حق گفتی، خدا جز بینی آنان را بر خاک نمالید.

بعد فرمود: اینجا بود که نسبت به عثمان رقّت پیدا کردم و دانستم که منظور او از این کار رضایت من بود و او در خویشاوندی از آن دو (ابوبکر و عمر) نزدیک‌تر است و نسبت به ما از آن دو بیشتر خودداری می‌کند، **اگر چه عذری و حجتی در حکومت بر ما و ادعای حقّ (خلافت) ما ندارد.**

---

۱. کنایه از اینکه در هر شرایطی بول می‌کرد و مبالات از آلودگی پاهایش نداشت.

۲. «ب» و «د»: سپس اعرابی پا برهنه‌ای از قبیلهٔ قیس را ملاقات کردید کـه بـر پـای خـود بـول مـی‌کرد و او همراه شما شهادت داد.

۳. «الف» و «ب» و «د»: برگشتند در حالی که گریه می‌کردند و به او ناسزا می‌گفتند.

....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. بحار الانوار: ج ۸ قدیم ص ۲۲۳.

۲. بحار الانوار: ج ۷۵ ص ۴۶۷.

۳. بحار الانوار: ج ۸۰ ص ۳۵۰.

۴. بحار الانوار: ج ۸۱ ص ۱۶۲.

۵. بحار الانوار: ج ۸۱ ص ۳۷۶.

۶. بحار الانوار: ج ۱۰۳ ص ۱۶۵.

۷. بحار الانوار: ج ۱۰۳ ص ۳۳۶.

۸. کشف اللثام: ج ۱ ص ۱۲۲.

۹. فضائل السادات: ص ۳۸۹.

روایت با سند به سلیم:

۱. غیبت نعمانی: ص ۵۲.

۲. مشارق انوار الیقین: ص ۱۹۱.

۳. ارشاد القلوب: ص ۳۹۸.

۴. فضائل شاذان: ص ۱۳۴.

۱۵

احتجاجات امیرالمؤمنین ﷺ در مورد ابوبکر و عمر و عثمان: خطبهٔ امیرالمؤمنین ﷺ در صفین در توصیف مرد جنگ، اصحاب پیامبر ﷺ در میدان‌های جنگ، اظهار شجاعت‌های عمر در ایام صلح، اخبار امیرالمؤمنین ﷺ از عاقبت اصحابش، چرا باید ابوبکر و عمر و عثمان خلیفه شوند؟ سوابق فرار و ترس عمر در جنگ‌ها، سند بت پرستی ابوبکر و عمر، ظلم ابوبکر و عمر در استدلال با حق امیرالمؤمنین ﷺ، کوتاهی امت در لعنت گمراه کنندگان، مانع امیرالمؤمنین ﷺ از افشای حقایق، گرفتاری امیرالمؤمنین ﷺ با مردم.

احتجاجات امیرالمؤمنین ﷺ در مورد ابوبکر و عمر و عثمان

خطبهٔ امیرالمؤمنین ﷺ در صفین در توصیف مرد جنگ

ابان از سلیم نقل می‌کند که گفت: از علی بن ابی‌طالب ﷺ شنیدم که **قبل از واقعهٔ صفین** می‌فرمود:

این قوم (یعنی لشکر معاویه) به حق و به سخنی که بین ما و آنها یکی باشد بر نمی‌گردند تا آنکه با لشکرهایی که پشت سر هم می‌آیند هدف قرار گیرند و گروه‌های جنگی را پشت سر هم قرار دهند، و تا آنکه لشکری بعد از لشکری به شهرهای آنان کشیده شود و اسب‌ها در سرزمین آنان بچرند و در اسلحه خانهٔ آنان پیاده شوند، و تا غارت‌ها از هرجای دوری بر آنان صورت بگیرد، و تا قومی صادق و صبور با آنان برخورد کنند که قتل کشته شدگان و آنان که در راه خدا از دنیا می‌روند جدّیت آنان را در اطاعت خدا بیشتر نماید.

اصحاب پیامبرﷺ در میدان‌های جنگ

به خدا قسم ما را همراه پیامبرﷺ می‌دیدی که پدران و پسران و دایی‌ها[1] و عموها و فامیل‌های خود را می‌کشتیم، و این مطلب ایمان و تسلیم و جدیت ما را در اطاعت خدا و قدرت بیشتر برای مبارزه با همتاهای خود افزون می‌کرد.

مردی از ما و مردی از دشمنمان مانند دو فحل (نر) با یکدیگر در می‌آویختند و هر یک در فکر رهایی خود بود و اینکه کدام به رفیقش کاسهٔ مرگ را بچشاند. گاهی از طرف دشمن به‌نفع ما می‌شد و گاهی از طرف ما به‌نفع دشمن می‌گشت. وقتی خداوند ما را صادق و صابر دید آیهٔ قرآن در ذکر خیر ما و رضایت از ما فرستاد و پیروزی را بر ما نازل کرد.

من نمی‌گویم: هر کس با پیامبرﷺ بود چنین بود، ولی قسمت اعظم و اکثریّت و عموم آنها چنین بودند. در عین حال همراه ما گروهی بودند که از فساد در کارها دریغی نداشتند. خداوند عزوجل می‌فرماید: «قَدْ بَدَتِ الْبَغْضاءُ مِنْ اَفْواهِهِمْ وَ ما تُخْفی صُدُورُهُمْ اَکْبَرُ»[2]، «عداوت از دهان آنان ظاهر شده است، و آنچه سینه‌هاشان پنهان کرده بیشتر است».

اظهار شجاعت‌های عمر در ایام صلح

از جملهٔ اینان بعضی از کسانی است که تو و اصحابت ـ ای اشعث بن قیس ـ او را فضیلت می‌دهید.[3] او فرار می‌کرد[4]، نه تیری می‌انداخت و نه شمشیری و نه نیزه‌ای می‌زد. وقتی نوبت مرگ و درگیری می‌شد به گوشه‌ای پناه می‌برد و پنهان می‌شد و عذر می‌آورد و مانند گوسفند یک چشم[5] خود را پنهان می‌کرد و در مقابل دست هیچ لمس کننده‌ای از خود دفاع نمی‌کرد.

---

۱. «ب»: برادران.

۲. سورهٔ آل عمران: آیهٔ ۱۱۸.

۳. منظور از این فرد عمر است که چنانکه در خود این حدیث روشن می‌شود.

۴. «د»: وحشت داشت.

۵. «ب» و «د»: گوسفند رام.

هرگاه با دشمن روبرو می‌شد فرار می‌کرد و از ترس و پستی پشت به دشمن می‌نمود[1]، و آنگاه که وقت آسایش و تقسیم غنیمت بود سخن می‌راند همان طور که خداوند می‌فرماید: «سَلَقُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ حِدادٍ اَشِحَّةٍ عَلَى الْخَيْرِ»[2]، «به زودی با زبان‌های تیزی که از خیر بخل می‌ورزند با شما ملاقات می‌کنند».

او همیشه از پیامبر ﷺ برای گردن زدن مردی که آن‌حضرت قصد کشتن او را نداشت اجازه می‌خواست و آن‌حضرت به او اجازه نمی‌داد.[3]

---

۱. در بحار الانوار: ج ۲۰ ص ۲۲۸ روایت کرده که پیامبر ﷺ در روز خندق به عمر دستور داد تا به مبارزهٔ ضرار بن خطاب برود. وقتی ضرار با او رو به رو شد عمر تیری برایش آماده کرد. ضرار گفت: وای بر تو ای پسر صهّاك در جنگ تن بتن تیر می‌اندازی؟! به خدا قسم اگر تیری به سوی من رها کنی در مکّه کسی از طایفه‌ات باقی نمی‌گذارم مگر آنکه او را می‌کشم. در اینجا عمر فرار کرد و ضرار دنبال او آمد و با نیزه بر سر او زد و گفت: ای عمر، این ضربه را به یاد بسپار، که من قسم یاد کرده‌ام هرگز کسی از قریش را نکشم. عمر هم تا زمان خلافتش آن ضربه را به یاد داشت و او را به حکومت یکی از شهرها فرستاد.
همچنین در بحار الانوار: ج ۲۱ ص ۱۱ روایت کرده که عمر در روز خیبر پرچم مهاجرین را به دست گرفت و حمله کرد، ولی برگشت در حالی که او اصحابش را می‌ترساند و اصحابش او را می‌ترساندند!

۲. سورهٔ احزاب: آیهٔ ۹.

۳. ذیلاً چند نمونه از اظهار شجاعت‌های عمر در حال آسایش ذکر می‌شود:
در بحار الانوار: ج ۱۹ ص ۲۷۱ نقل کرده که وقتی در جنگ بدر عده‌ای از کفار اسیر شدند پیامبر ﷺ فرمود: دربارهٔ اینان چه نظر می‌دهید؟ عمر گفت: اینان بودند که تو را تکذیب و اخراج کردند، اینان را بقتل برسان!
در بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۹۴ در جریان حاطب که در فتح مکه مخفیانه نامه‌ای برای اهل مکه فرستاد تا با خبر شوند، پس از افشاء و عذر خواهی او حضرت او را پذیرفت. عمر گفت: یا رسول الله، مرا واگذار تا گردن این منافق را بزنم!! ولی حضرت مانع شد.
در بحار الانوار: ج ۲۱ ص ۱۰۳ در جریان فتح مکه که عباس برای ابوسفیان از پیامبر ﷺ امان نامه گرفت، عمر پیش آمد و گفت: یا رسول الله، این دشمن خدا ابوسفیان است که بدون عهد و پیمانی خدا او را به دست ما انداخته است، بگذار من گردن او را بزنم!!
در بحار الانوار: ج ۲۱ ص ۱۵۸ روایت کرده که ابن الاکوع در ایام فتح بر علیه پیامبر ﷺ جاسوسی می‌کرد تا در جنگ حُنین اسیر شد. عمر وقتی او را دید به یک نفر از انصار دستور داد تا او را بکشد. او هم گردن ابن الاکوع را زد و بعد از او جمیل بن معمر کشته شد. پیامبر ﷺ با حال غضب سراغ انصار فرستاد که چرا کشتید؟ مگر من نگفتم اسیری را نکشید؟ گفتند: ما به گفتهٔ عمر کشتیم. حضرت از عمر روی گردانید تا آنکه عمیر بن وهب در این باره با حضرت صحبت کرد و آن حضرت عمر را عفو کرد.

روزی پیامبر ﷺ به او نظر کرد در حالی که اسلحهٔ کامل (در غیر روز جنگ) پوشیده بود. آن حضرت خندید و او را به کنیه خطاب کرد و فرمود: «ای ابا فلان، امروز روز توست»!!

اشعث گفت: خوب می‌دانم چه کسی را می‌گویی. او کسی است که شیطان از او فرار می‌کند.[1] حضرت فرمود: ای پسر قیس، خدا از وحشت شیطان حفظ نکند هنگامی که گفت؟![2]

اخبار امیرالمؤمنین ؑ از عاقبت اصحابش

سپس فرمود: اگر زمانی‌که با پیامبر ﷺ بودیم و شدائد و اذیّت‌ها و آزارها به ما می‌رسید، ما هم مانند کار امروز شما را می‌کردیم دین خدا بر پا نمی‌شد و خداوند اسلام را عزّت نمی‌داد.

به خدا قسم از این کارتان خون و ندامت و حسرت[3] نتیجه خواهید گرفت. آنچه به شما می‌گویم حفظ کنید و به یاد بسپارید. شَرورهای شما و زنازادگان و آزادشدگان و طرد شدگان و منافقان بر شما مسلّط می‌شوند و شما را می‌کشند. شما هم خدا را می‌خوانید ولی اجابت نخواهد کرد و بلا را از شما بر نمی‌دارد تا توبه کنید و برگردید. اگر توبه کردید و برگشتید خداوند شما را از فتنه و گمراهی ایشان نجات خواهد داد همان طور که شما را از شر خودتان[4] و جهالتتان نجات داد.

چرا باید ابوبکر و عمر و عثمان خلیفه شوند؟!!

تعجب است! تعجب بسیار از جاهلان این امت و گمراهان و راهنمایان و

---

۱. اشاره به حدیث جعلی دربارهٔ عمر است که در اواخر حدیث ۱۰ به‌جعلی بودن آن اشاره شد.

۲. این سخن حضرت عیناً ترجمه شده است، و احتمالاً منظور آن است که «شیطان چگونه از عمر فرار می‌کند»!؟ و یا مقصود این است که «این سخن را شیطان بر زبان تو جاری کرد».

۳. «الف» خ ل: حیرت.

۴. «الف» خ ل: از شرکتان.

کشانندگان آنان به آتش، چرا که آنان از پیامبر ﷺ شنیدند که بارها فرمود: **«هیچ امّتی امور خود را به دست کسی نمی‌سپارند که در میان ایشان داناتر از او باشد مگر آنکه کارشان همچنان رو به سقوط می‌رود تا به آنچه ترک کرده‌اند باز گردند».** قبل از من امر خود را به دست سه نفر سپردند که هیچکدام از آنان قرآن را جمع آوری نکرده بود و نه ادّعا داشت که به کتاب خدا و سنت پیامبرش علم دارد. در حالی که یقیناً می‌دانستند که من داناترین آنان به کتاب خدا و سنّت پیامبرش و فقیه‌ترین و قرائت کننده‌ترین آنها نسبت به کتاب خدا، و بهترین قضاوت کننده به حکم خدا هستم، و هیچکدام از آن سه نفر سابقهٔ نیک و تحمل سختی‌ها با پیامبر ﷺ را در همهٔ جنگ‌هایش نداشتند. آنان به خاطر ترس و پستی و تمایل به زندگی نه تیری انداختند و نه نیزه‌ای زدند و نه شمشیری کشیدند، در حالی که می‌دانستند پیامبر ﷺ شخصاً جنگید و **اُبَی بن خلف و مسجع بن عوف** را کُشت[1]، و آن حضرت از شجاع‌ترین مردم و شدیدترین آنها در برخورد با دشمن و سزاوارتر از همه به این کار بود.

همچنین یقیناً می‌دانند که در میان مردم کسی نبود که جای مرا بگیرد، و هیچکس جز من به جنگ شجاعان نمی‌رفت و قلعه‌ها را فتح نمی‌کرد، و هیچگاه بر پیامبر ﷺ مشکلی پیش نمی‌آمد و یا کاری و تنگنایی و کار پیچیده‌ای آن حضرت را ناراحت نمی‌نمود مگر آنکه می‌فرمود: «برادرم علی کجاست؟ شمشیرم کجاست؟ نیزه‌ام کجاست؟ آنکه غم و غصه را از روی من می‌برد کجاست؟» و مرا پیش می‌فرستاد. من هم پیش می‌رفتم و جان خود را فدای او می‌نمودم[2]، و خداوند به دست من ناراحتی را

---

۱. در بحار الانوار: ج ۲۰ ص ۷۷ ح ۱۵ روایت کرده که اُبَی بن خلف در مکه به پیامبر ﷺ گفت: من این اسبم که نامش عوراء است علف می‌دهم تا بر روی آن تو را بکشم. حضرت فرمود: بلکه انشاء الله من این کار را می‌کنم. روز جنگ احد با پیامبر ﷺ روبرو شد. وقتی نزدیک شد حضرت حربه‌ای را از حارث بن صمه گرفت و به‌سمت او رفت و به او زد و بازگشت. او به سمت مشرکین می‌رفت و می‌گفت: «محمد مرا کشت». به او گفتند: به تو ضربه کاری وارد نشده! گفت: او در مکه به من گفت: تو را می‌کشم و اگر آب دهان بر من می‌انداخت مرا کشته بود. طولی نکشید که در «شرف» از دنیا رفت.

و اما مسجع بن عوف قضیه‌اش در مدارک موجود یافت نشد.

۲. «ب» و «د»: با جان خود او را حفظ می‌کردم.

از روی آن حضرت زایل می‌نمود. خداوند عزوجل و پیامبرش بر من منت و انعام دارند که مرا به این امر اختصاص داده و موّفق فرموده‌اند.

سوابق فرار و ترس عمر در جنگ‌ها

بعضی از کسانی که نام بردی[1] نه سختی کشید و نه سابقه‌ای و نه جنگ با پهلوانی و نه فتح و پیروزی جز یک مرتبه نداشت. سپس فرار می‌کرد و پشت به دشمن کرده و برمی‌گشت در حالی که اصحاب خود را می‌ترسانید و آنها هم او را می‌ترسانیدند. بارها در جنگ فرار می‌کرد و وقتی نوبت آسایش و تقسیم غنیمت بود به سخن می‌آمد و چهره عوض می‌کرد و امر و نهی می‌نمود!!

عمرو بن عبدودّ در روز جنگ خندق عمر را با نامش صدا زد. او روی برگردانید و به اصحابش پناه برد، به طوری که پیامبر ﷺ از واهمه‌ای که بر او عارض شده بود تبسمّ کرد و فرمود: «حبیبم علی کجاست؟ ای حبیبم ای علی، تو به مقابله با او برو»!

و عمر بود که در روز جنگ خندق به چهار نفر یارانش ـ که در آن نوشته و رأی با هم بودند[2] ـ گفت: «به خدا قسم اگر آنگاه که دشمن از بالا و پایین به ما حمله می‌کند محمد را با دار و دسته‌اش به آنان تحویل دهیم سلامت می‌مانیم»! همان طور که خداوند تعالی می‌فرماید: «وَ زُلْزِلُوا زِلْزالاً شدیداً»، «وَ ظَنُّوا بِاللهِ الظُّنُونا»، «وَ قالَ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ما وَعَدَنا اللهُ وَ رَسُولُهُ اِلاّ غُروُراً»[3]، «شدیداً متزلزل شدند»، «به خداوند گمان‌های بد بردند»، «و منافقین و آنان که در قلبشان مرض بود گفتند: خدا و رسولش به ما وعده ندادند مگر برای فریب ما»!

---

۱. منظور عمر است چنانکه در جملات بعد روشن می‌شود.

۲. «ب» و «د»: اصحاب صحیفه. و این اشاره به همان صحیفهٔ ملعونه است که در حدیث ۴ پاورقی ۳۹ ذکر شد، و معلوم می‌شود سابقهٔ دوستی این پنج نفر به قبل از حجة الوداع برمی‌گردد.

۳. سورهٔ احزاب، آیات ص ۱۰ و ۱۱ و ۱۲.

سند بت پرستی ابوبکر و عمر

در آن روز (خندق) رفیقش ابوبکر به او گفت: «ایـن رأی درست نـیست، **مـا بت بزرگی را اختیار می‌کنیم و آن را می‌پرستیم!** چون ما در امان نیستیم کـه ابـن ابـی‌کبشه (یعنی پیامبر) پیروز شود و در آن صـورت مـوجب هـلاك مـا شـود[1]، ولی ایـن بت ذخیره‌ای برای ما خواهد بود که اگر قریش پیروز شـدند پـرستش ایـن بت را عـلنی می‌نماییم و به آنها اعلام می‌کنیم که از دین قبلی خود دست برنداشته‌ایم، و اگر دولت ابن ابی‌کبشه برگشت پنهانی بر پرستش این بت باقی می‌مانیم»!

جبرئیل نازل شد و این خبر را به پیامبر ﷺ رسانید. آن حضرت هم بعد از آنکه من عمرو بن عبدودّ را کشتم آن را خبر داد و آن دو (ابوبکر و عمر) را صدا زد و فرمود: «در زمان جاهلیّت چند بت پرستیدید»؟! گفتند: ای محمّد، مـا را بـه آنـچه در زمـان جاهلیّت گذشته سرزنش مکن. فرمود: «امروز چند بت پرستیده‌اید»؟! گفتند: قسم به خدایی که تو را بر حق به پیامبری مبعوث کرده، از زمانی که دین تو را علناً پذیرفته‌ایم جز خدا را نپرستیده‌ایم!

حضرت فرمود: **ای علی، این شمشیر را بگیر و به فلان مکان برو و بُتی را که این دو می‌پرستند بیرون آور و خُرد کن، و اگر کسی میان تو و آن بت مانع شود گردنش را بزن**»! در اینجا آن دو به دست و پای پیامبر ﷺ افتادند و گفتند: گناه ما را پنهان کـن، خـدا تـو را بپوشاند. من به آن دو گفتم: «در پیشگاه خدا و رسولش ضمانت کنید که جز خـدا را نپرستید و هیچ چیز را شریك او قرار ندهید». آنها هم با پیامبر ﷺ بر این مطلب عهد و پیمان بستند.

من رفتم و آن بت را از مکانش بیرون آوردم و صورت و دسـتانش را شکسـتم و پاهایش را خرد کردم و نزد حضرت بازگشتم. به خدا قسم ناراحتی آن دو را نسبت به خودم تا هنگامی که مُردند در صورت آنها می‌دیدم!

---

۱. یعنی اگر بت را علنی بپرستیم وقتی پیامبر پیروز شود از آن اطلاع پیدا می‌کند و موجب هلاك ما می‌شود.

ظلم ابوبکر و عمر در استدلال با حق امیرالمؤمنین علیه السلام

فرمود: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت عمر و اصحابش رفتند و در مقابل انصار با حق من استدلال کردند. اگر راست گفتند و به‌حق استدلال کردند که «آنان از انصار به خلافت اولویّت دارند چون از قریش هستند و پیامبر هم از قریش است»، در این صورت هر کس به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک‌تر است به خلافت سزاوارتر است[1] و به حق من ظلم کرده‌اند، و اگر به باطل استدلال کرده‌اند پس به انصار ظلم کرده‌اند.

خداوند بین ما و آنان که در حقّمان به ما ظلم کردند و مردم را بر ما مسلّط نمودند حکم فرماید.

کوتاهی امّت در لعنت گمراه کنندگان

تعجب است که چقدر محبّت این دو و محبّت کسانی که امّت را از راه خدا بازداشته و از دینشان برگردانده‌اند در قلوب این امت رسوخ کرده است!

به خدا قسم اگر این امّت تا روز قیامت بر روی پا بر خاک بایستند و خاکستر بر سر بریزند و به درگاه الهی زاری کنند و تا روز قیامت نفرین کنند کسانی را که با جرمی که به امّت نمودند آنان را گمراه کردند و از راه خدا باز داشتند و به سوی آتش کشانیدند و در معرض نارضایتی پروردگارشان قرار دادند و ایشان را مستحقّ عذاب خدا کردند، باز هم در لعنت خود مقصرّند.[2]

این بدان جهت است که شخص مُحقّ صادق و عالم به خدا و رسولش می‌ترسد که چیزی از بدعت‌ها و سنت‌ها و کارهای خلاف آنان را تغییر دهد و عامّهٔ مردم بـه آن عادت کرده‌اند، و اگر چنین کاری انجام دهد با او دشمنی می‌کنند و مخالفت می‌نمایند

---

۱. یعنی اگر ابوبکر و عمر به خاطر قریشی بودن و قریش به عنوان سزاوارتر بودن و نزدیک‌تر بودن به پیامبر صلی الله علیه و آله به خلافت سزاوارترند پس علی علیه السلام که از همه به آن حضرت سزاوارتر و نزدیک‌تر است به خلافت هم سزاوارتر است.

۲. «ب» و «د»: باز هم نسبت به آنان گناهکارند. یعنی از جهت اینکه کوتاهی کرده‌اند.

و از او بیزاری می‌جویند و او را خوار می‌کنند و از حقّی که با اوست متفرّق می‌شوند. و اگر به بدعت‌های آنان عمل کند و به آنها اقرار نماید و آنها را نیک جلوه دهد و به آن عقیده‌مند شود او را دوست می‌دارند و شرافت و فضیلت می‌دهند.

مانع امیرالمؤمنین ﷺ از افشای حقایق

به خدا قسم اگر در این لشکرم حقی را که خداوند بر پیامبرش نازل کرده با صدای بلند اعلام کنم و آن را ظاهر نمایم و مردم را به آن دعوت کنم و آن طور که از پیامبر ﷺ در هر مورد شنیده‌ام شرح و تفسیرنمایم، آنگاه جز افراد کمی ـ آن هم ذلیل‌ها و پَست‌ها و بی‌ارزش‌های در نظر مردم ـ باقی نمی‌مانند[1] و از بیان چنین مطالبی وحشت می‌کنند و از اطراف من متفرق می‌شوند.

اگر نبود پیمانی که پیامبر ﷺ با من کرده و از او شنیده‌ام و قبلاً به من سپرده حق را اعلام می‌کردم، ولی آن حضرت فرموده است: «ای برادرم، هرچه که بندهٔ خدا بـه آن مضطّر شود خدا برایش حلال و جایز کرده است» و شنیدم که می‌فرمود: «تقیه از دین خداست، و کسی که تقیّه ندارد دین ندارد».

سلیم می‌گوید: سپس امیرالمؤمنین ﷺ رو به من کرد و این شعر را خواند:

اَدْفَعُهُمْ بِالرّاحِ دَفْعاً عَنّی ... ثُلْثانِ مِنْ حَیٍّ وَ ثُلْثٌ مِنّی

فَاِنْ عَوَّضَنی رَبّی فَاَعْذَرَنّی

یعنی:

آنان را با آرامش از خود دفع می‌کنم که دو قسمت از قبیله‌ای و یک قسمت از خودم دفع می‌کنم. اگر پروردگارم به من عوض دهد البته عذر مرا می‌پذیرد.

---

۱. یعنی شیعیان مؤمن من باقی می‌مانند که در نظر مردم ذلیل و پست و بی‌ارزش هستند.

گرفتاری امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام با مردم

امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام وقتی حَکَمَیْن[۱] را فرستاد به آنها مـی‌فرمود: «طـبق کـتاب خـدا و سنّت پیامبرش حکم کنید اگرچه نتیجهٔ آن بُریدن گلوی من باشد، چون آنان که زمینهٔ حَکَمین را برای این مردم پیش آوردند خبث نیّت داشتند».

مردی از انصار به او گفت[۲]: این چه پراکندگی است که دربارهٔ تو بـه مـن رسـیده است؟! **هیچکس از امّت همچون تو در نظم امور نبوده،** پس این اختلاف و پراکـندگی چیست؟

فرمود: من همان رفیق توام که می‌شناسی، ولی من گرفتار خبیث تران خلق خـدا شده‌ام.[۳] از آنان مسئله‌ای را می‌خواهم ولی ابا می‌کنند، و اگر طبق خواستهٔ آنان تـابع ایشان شوم از اطراف من پراکنده می‌شوند.

....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. بحار الانوار: ج ۸ قدیم ص ۲۲۷.

۲. بحار الانوار: ج ۳۳ ص ۳۲۱ ح ۵۶۷.

روایت با سند به سلیم:

۱. المحتضر به نقل بحار: ج ۸ قدیم ص ۲۲۸.

روایت از غیر سلیم:

۱. نهج‌البلاغة: ص ۹۱.

۲. کتاب صفین نصر بن مزاحم: ص ۵۲۰.

---

۱. «الف» خ ل: دوستی از انصار با آن حضرت ملاقات کرد و گفت.

۲. جریان حکمین در پایان جنگ صفین انجام یافت که قرار شد از طرف هر لشکر شخصی به عنوان حَکَم و قاضی برود تا قرارداد صلح نوشته شود، که از طرف معاویه عمروعاص بود و از طرف امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام ابوموسی اشعری بود.

۳. «ب»: فرمود: من علی بن ابی‌طالبم، من همان رفیق تو هستم که مـی‌شناسی، ولی مـن بـا مـردمان خـبیثی مورد امتحان قرار گرفته‌ام.

۱۶

پیشگویی‌های حضرت عیسی علیه السلام دربارهٔ پیامبر و امامان علیهم السلام: ملاقات راهب با امیرالمؤمنین علیه السلام در راه صفّین، کتاب‌های حضرت عیسی علیه السلام به خط شمعون، پیامبر و اهل بیت علیهم السلام در کُتُب حضرت عیسی علیه السلام، متن نوشته‌های کتاب حضرت عیسی علیه السلام، پیشگویی پدر راهب دربارهٔ پیامبر و امیرالمؤمنین علیه السلام، پیشگویی حضرت عیسی علیه السلام دربارهٔ ابوبکر و عمر و سایر غاصبین، بیعت راهب با امیرالمؤمنین علیه السلام، نظیر کتاب راهب نزد امیرالمؤمنین علیه السلام، عکس‌العمل جریان راهب در لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام.

پیشگویی‌های حضرت عیسی علیه السلام دربارهٔ پیامبر و امامان علیهم السلام

•

ملاقات راهب با امیرالمؤمنین علیه السلام در راه صفّین

ابان از سلیم نقل می‌کند که گفت: با امیرالمؤمنین علیه السلام از صفّین می‌آمدیم. لشکر نزدیک صومعهٔ یک راهب پیاده شدند. از صومعه پیرمرد سالخوردهٔ زیبا و خوش رو و خوش سیما و خوش چهره‌ای بیرون آمد در حالی که کتابی در دستش بود. نزد امیرالمؤمنین علیه السلام که رسید[1] به عنوان خلافت بر آن حضرت سلام کرد.[2]

حضرت فرمود: مرحبا ای برادرم **شمعون فرزند حمون**، حالت چطور است؟ خدا تو را رحمت کند.

او پاسخ داد: بخیر است ای امیرالمؤمنین و ای آقای مسلمین و ای وصّی رسول رب العالمین. من از نسل مردی از حواریّین[3] برادرت عیسی بن مریم هستم. من از

---

۱. در کتاب فضائل عبارت چنین است: چهره‌های مردم را با دقت نگاه می‌کرد تا به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید.

۲. یعنی گفت: السلام علیك یا خلیفه رسول الله.

۳. «حواریّین» اصحاب خاصّ حضرت عیسی علیه السلام را می‌گویند.

نسل **شمعون بن یوحنّا** وصّی حضرت عیسی بن مریم هستم که از بهترین دوازده نفر حواریّن آن حضرت و محبوبترین آنان نزد او و مقدم آنها در پیشگاه او بود و عیسی بن مریم علیه السلام به او وصیت کرد و کتاب‌ها و علم و حکمتش را به او سپرد. و خاندانش همچنان بر دین او ثابت ماندند و به آئین او پایدار بودند و کافر نشدند و تبدیل و تغییری ندادند.

کتاب‌های حضرت عیسی علیه السلام به‌خط شمعون

آن کتاب‌ها که املاء عیسی بن مریم علیه السلام و دستخط پدرمان است نزد من است. در آنها هر کاری که مردم بعد از او انجام می‌دهند با ذکر یک‌یک پادشاهان و اینکه هر یک چقدر پادشاهی می‌کند و در زمان هرکدام چه وقایعی اتفّاق می‌افتد آمده است.

پیامبر و اهل بیت علیهم السلام در کتب حضرت عیسی علیه السلام

تا آنجا که خداوند مردی از عرب از فرزندان اسماعیل بن ابراهیم خلیل الرحمان از سرزمینی که «تهامه» خوانده می‌شود از آبادی به نام «مکه» مبعوث نماید که به او «**احمد**» گفته می‌شود. گشاده و زیبا چشم، و ابروانش پیوسته است. صاحب شتر و حمار و چوب دستی و تاج ـ یعنی عمامه ـ است و دوازده اسم دارد.

سپس مبعث و میلاد و هجرت آن پیامبر را و کسانی که با او می جنگند و آنان که او را کمك می‌کنند و کسانی که با او دشمنی می‌نمایند و مقدار عمر او و آنچه امتش بعد از او تفرقه و اختلاف می‌بینند در آن کتاب ذکر شده است. همچنین نام هر امام هدایت و امام ضلالت تا روزی که خدا عیسی بن مریم علیه السلام را از آسمان نازل کند[1] مذکور است.

در آن کتاب نام سیزده نفر[2] از فرزندان حضرت اسماعیل بن ابراهیم خلیل الرحمان مذکور است و آنان بهترین کسانی هستند که خدا خلق کرده و محبوبترین خلق خدا به

---

۱. یعنی هنگام ظهور امام زمان علیه السلام که حضرت عیسی علیه السلام از آسمان نازل می‌شود.

۲. منظور پیامبر و دوازده امام علیهم السلام است.

پیشگاه او هستند. خداوند دوستدار کسانی است که ایشان را دوست بدارند و دشمن کسانی است که با ایشان دشمن باشند. هر کس از ایشان اطاعت کند هدایت می‌یابد و هر کس از ایشان سرپیچی کند گمراه می‌شود. اطاعت ایشان اطاعت خدا و معصیت ایشان معصیت خداست.[۱]

در آن کتاب است نام این امامان و نسب ایشان و صفت آنان، و اینکه هرکدام از آنها یکی پس از دیگری چقدر عمر می‌کنند، و چند نفر از آنان دین خود را پنهان می‌نماید و از قوم خود کتمان می‌کند، و چند نفر از آنان دین خود را اظهار می‌کند و کدام به حکومت می‌رسد و مردم در مقابل او سر تسلیم فرود می‌آورند، تا هنگامی که خداوند عیسی بن مریم ؈ را بر آخرین آنها نازل کند.

عیسی ؈ پشت سر او نماز می‌گذارد و می‌گوید: «**شما امامانی هستید که برای کسی سزاوار نیست بر شما تقدم جوید**». (آن آخرین امام) پیش می‌رود و نماز را برای مردم اقامه می‌کند در حالی که حضرت عیسی ؈ پشت سر او در صف اوّل است. اوّلین آن سیزده نفر افضل آنهاست و آخرین ایشان مثل اَجر همهٔ آنها و اجر آنان که طاعت ایشان را کرده و به هدایت ایشان هدایت شده‌اند را دارد.

متن نوشته‌های کتاب حضرت عیسی ؈

بسم الله الرحمان الرحیم. احمد پیامبر خداست، و نام او **محمد** و یاسین وطه و نون و فاتح و خاتم و حاشر و عاقب و ماحی[۲] است. او پیامبر خدا و دوست خدا و حبیب خدا و برگزیدهٔ او و امین او و منتخب اوست. خداوند انتقال او را در سجده کنندگان می‌دیده است ـ یعنی در صلب پیامبران ـ و با او به رحمت خویش تکلم کرده است. هرگاه خدا یاد شود او هم یاد می‌شود. او بزرگوارترین خلق خدا در پیشگاه او و محبوبترین آنها نزد اوست. خداوند هیچ خلقی را خلق نکرده ـ چه ملائکهٔ مقرّب و

---

۱. «ج»: اطاعتشان موجب رضای خدا و معصیتشان موجب غضب خداوند است.

۲. «الف» خ ل: فتاّح و قائد، به جای ماحی، و در «ج» خ ل: عابد است.

چه پیامبر مرسل از آدم تا دیگران ـ که نزد او بالاتر و محبوبتر از او باشند. خداوند در روز قیامت او را بر عرش خود می‌نشاند و دربارهٔ هر کس که شفاعت کند می‌پذیرد. به نام او و به یاد او قلم در لوح محفوظ در امّ الکتاب جاری گشته است. **او محمد رسول الله است.**

سپس برادرش صاحب پرچم در روز قیامت و روز محشر کبری است. او برادر پیامبر و وصیّ او و وزیرش و خلیفهٔ او در امتش است. محبوبترین خلق خداوند نزد او بعد از پیامبر، علی بن ابی‌طالب[1] صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از اوست.

سپس یازده امام از فرزندان اوّل نفر از دوازده نفر (یعنی علی ﷺ)، که دو نفر از آنان همنام دو پسر هارون یعنی شَبَر و شُبَیْر هستند و نه نفر از اولاد کوچکتر این دو برادر که حسین است، یکی پس از دیگری خواهند بود. آخرین آنها کسی است که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌گذارد.[2]

در این کتاب نام هر کدام از این امامان که به حکومت می‌رسند، و آنان که دین خود را پنهان یا ظاهر می‌کنند آمده است. اوّل کسی که دین خود را ظاهر می‌کند کسی است که همهٔ شهرهای خداوند را از عدل و داد پر می‌کند و بر ما بین مشرق و مغرب حکومت می‌کند تا آنجا که خداوند او را بر همهٔ ادیان غالب کند.[3]

پیشگویی پدر راهب دربارهٔ پیامبر و امیرالمؤمنین ﷺ

وقتی پیامبر مبعوث شد پدرم زنده بود و او را تصدیق کرد و به او ایمان آورد و شهادت داد که او پیامبر خداست. پدرم پیرمرد سالخورده‌ای بود که قدرت برخاستن نداشت. او وقتی از دنیا می‌رفت به من گفت:[4] **«وصیّ محمد و جانشین او ـ که نام و**

---

۱. «ج»: پسرعموی او از طرف پدر و مادر، علی است.

۲. در اینجا متنِ منقول از کتاب راهب پایان می‌پذیرد.

۳. در کتاب فضائل عبارت چنین است: تا خداوند او را بر همهٔ اهل زمین غالب کند.

۴. «ج»: ای پسرم.

صفت او در این کتاب است ـ به زودی از کنار (صومعهٔ) تو عبور می‌کند، آن هنگام که سه نفر از امامان ضلالت و دعوت کنندگان به آتش ـ که با نامشان و نام قبایلشان و صفتشان و اینکه هر یک از آنان چقدر حکومت می‌کنند در این کتاب ذکر شده‌اند ـ یعنی فلان و فلان و فلان[1] درگذشته باشند. هرگاه عبورش بر تو افتاد نزد او برو و با او بیعت کن و همراه او با دشمنش جنگ کن، چرا که جـهاد هـمراه و هـمچون جـهاد هـمراه مـحمد ﷺ است و دوستدارِ او همچون دوستدار محمد و دشمن او همچون دشمن محمد است».[2]

پیشگویی حضرت عیسی ؈ دربارهٔ ابوبکر و عمر و سایر غاصبین

ای امیرالمؤمنین، در این کتاب آمده است که دوازده امام از قریش از قوم پیامبر با اهل بیتش دشمنی می‌کنند و حق ایشان را مانع می‌شوند[3] و آنان را مـی‌کشند و طـرد می‌نمایند و محروم می‌کنند و از آنان بیزاری می‌جویند و ایشان را می‌ترسانند.

نام یک یک آنان به اسم و صفتشان در این کتاب آمده است، و اینکه هر کدام از آنان چه مدت زمانی و در چه وسعتی حکومت می‌کند، و آنچه به فرزندان تـو و یـاران و شیعیانت از قتل و خوف و بلا از ناحیهٔ آنان می‌رسد، و اینکه چگونه خداوند باردیگر شما را جانشین آنها و اولیاء و انصارشان مـی‌نماید و آنـچه از ذلّت و جـنگ و بـلا و خواری و قتل و ترس از جانب شما اهل بیت خواهند دید.

بیعت راهب با امیرالمؤمنین ؈

سپس راهب گفت: یا امیرالمؤمنین، دستت را بگشا تا با تو بیعت کنم. من شهادت می‌دهم که خدایی جز الله نیست و محمّد بنده و پیامبر اوست و تو خلیفهٔ پیامبر خدا در امّت او و وصیّ و شاهد او بر مردم و حجّت او در زمین هستی. اسلام دین خداست

---

۱. راهب از روی تقیه، نام ابوبکر و عمر و عثمان را تصریح نکرده است.

۲. در کتاب فضائل عبارت چنین است: دوستدار او هـمچون دوسـتدار خـدا و مـحمد است و دشـمن او همچون دشمن خدا و محمد است.

۳. «ج»: حق ایشان را ادّعا می‌کنند.

و من از هر دینی که مخالف اسلام باشد بیزارم، چرا که اسلام دینی است که خداوند برای خود برگزیده و برای اولیائش به آن راضی شده است. و آن دین عیسی بن مریم و پیامبران و رُسُلی است که قبل از او بوده‌اند، و همین دین است که پدران گذشتهٔ من به آن معتقد بوده‌اند.

من تو و او و دوستان تو را دوست می‌دارم و از دشمن تو بیزارم. یازده امام از فرزندان تو را دوست می‌دارم و از دشمنشان و مخالفین آنان و از کسانی که از آنان بیزار باشند و حقّشان را ادعّا کنند و به آنان ظلم کنند ـ از اوّلین و آخرین ـ بیزاری می‌جویم.

سپس دست داد و با حضرت بیعت نمود.[1]

نظیر کتاب راهب نزد امیرالمؤمنین علیه‌السلام

سپس امیرالمؤمنین علیه‌السلام به او فرمود: کتابت را به من بده. او هم کتاب را داد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام به یکی از اصحابش فرمود: بر خیز با این مرد و مترجمی پیدا کن[2] که سخن او را بفهمد و مطالب کتاب را به زبان عربی واضح برای تو بنویسد. او هم کتاب را که به عربی نوشته شده بود آورد.[3]

وقتی آن را آورد حضرت به پسرش امام حسن علیه‌السلام فرمود: پسرم، کتابی را که به تو سپرده بودم بیاور. حضرت آن را آورد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: پسرم تو این کتاب را بخوان، و تو ای فلانی ـ که اظهار نادانی می‌کنی ـ در نسخهٔ این کتاب نگاه کن که دستخط من و املاء پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

امام حسن علیه‌السلام کتاب را خواند. حتی یک حرف مخالف آن نبود و تقدیم و تأخیری هم در کلمات نداشت گویی یک شخص بر دو نفر املاء کرده است!

---

۱. «ب» و «د»: دست امیرالمؤمنین علیه‌السلام را گرفت و بیعت کرد. در کتاب فضائل چنین است: اینجا بود که امیرالمؤمنین علیه‌السلام دست مبارکش را پیش برد و با او بیعت کرد.

۲. «الف»: حاضر کن.

۳. یعنی رفت و مترجمی پیدا کرد و آن را به عربی ترجمه کرد و بعد آورد.

عکس‌العمل جریان راهب در لشکر امیرالمؤمنین ؑ

سپس امیرالمؤمنین ؑ حمد و ثنای الهی بجا آورد و فرمود: «سپاس خدایی را که اگر می‌خواست امّت اختلاف نمی‌کردند و متفرّق نمی‌شدند. شکر خدایی را که مرا به فراموشی نسپرده و امر مرا وا نگذاشته است[1] و یاد مرا نزد خود و دوستانش خاموش نکرده در زمانی‌که یاد دوستان شیطان و حزبش را کوچک و خاموش کرده است.[2]

سلیم می‌گوید: از این جریان، شیعیان امیرالمؤمنین ؑ که حاضر بودند خوشحال شدند و شکر بجا آوردند. از سوی دیگر موجب ناراحتی بسیاری از کسانی که اطراف آن حضرت بودند[3] شد به طوری که اثر ناراحتی در صورتشان و رنگ‌هایشان پیدا بود.

....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. منهاج الفاضلین (نسخهٔ خطی): ص ۲۲۸.
۲. بحار الانوار: ج ۱۵ ص ۲۳۶.
۳. بحار الانوار: ج ۳۸ ص ۵۴.
۴. اثبات الهداة: ج ۱ ص ۲۰۴ ح ۱۳۲.
۵. اثبات الهداة: ج ۱ ص ۶۵۸ ص ۸۴۱.
۶. مدینة المعاجز: ص ۸۳ شمارهٔ ۲۰۸.

روایت با سند به سلیم:

۱. غیبت نعمانی: ص ۴۸.
۲. ارشاد القلوب: ص ج ۲ ص ۲۹۸.
۳. فضائل شاذان: ص ۱۴۲.
۴. کتاب الروضة: ص ۲۴.

---

۱. «ج»: امر مرا کوچک نکرده است. درکتاب فضائل: امر مرا ضایع نکرده است.
۲. «ج»: یاد مرا نزد خود و دوستانش کوچک نکرده آنگاه که یاد من نزد دوستان شیطان و حزبش کوچک و خاموش شده است.
۳. درکتاب فضائل: بسیاری از معاندین که در اطراف او بودند.

۱۷

خطبهٔ امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ فتنه‌ها: علی ﷺ ریشه کن کنندهٔ فتنه‌ها، وسعت علم امیرالمؤمنین ﷺ، پیشگویی امیرالمؤمنین ﷺ از بلایا، پیشگویی امیرالمؤمنین ﷺ از فتنه‌ها، فتنهٔ بنی‌امیّه، فتنه‌های بعد از بنی‌امیّه، امام زمان ﷺ پایان دهندهٔ فتنه‌ها، اهل بیت ﷺ پناه در فتنه‌ها، گرفتاری آل محمد ﷺ در فتنه‌ها، امیرالمؤمنین ﷺ مظهر دین الهی.

خطبهٔ امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ فتنه‌ها

علی ﷺ ریشه کن کنندهٔ فتنه‌ها

ابان از سلیم بن قیس چنین نقل می‌کند: امیرالمؤمنین ﷺ بر فراز منبر قرار گرفت و حمد و ثنای الهی بجا آورد و فرمود:

ای مردم، من آن کسی هستم که چشم فتنه را از جا کندم و کسی جز من جرئت آن را نداشت. به خدا قسم اگر من در میان شما نبودم با اهل جمل و اهل صفین و اهل نهروان مقابله نمی‌شد. به خدا قسم اگر نبود ترس از اینکه فقط سخن بگویید و عمل را رها کنید به شما خبر می‌دادم از آنچه خداوند برلسان پیامبرش مقدّر کرده برای آنان که با بصیرت در گمراهی آنان و با معرفت به هدایتی که ما بر آن هستیم با ایشان بجنگد.

وسعت علم امیرالمؤمنین ﷺ

سپس فرمود: دربارهٔ هرچه می‌خواهید از من بپرسید قبل از آنکه مرا نیابید. به خدا قسم من به **راه‌های آسمان از راه‌های زمین آگاهترم. من یعسوب[1] مؤمنان و اوّلین نفر از**

---

۱. «یعسوب» ملکهٔ زنبوران عسل را می‌گویند که در اینجا کنایه از رئیس بزرگ مؤمنان است.

سابقین و امام متّقیان و خاتم‌جانشینان و وارث پیامبران و خلیفهٔ ربّ العالمین هستم. من جزا دهندهٔ مردم در روز قیامت و قسمت کننده از طرف خداوند بین اهل بهشت و آتش هستم. منم صدیّق اکبر وفا روقی که حق را از باطل جدا می‌کنم. منم که نزد من علم منایا و بلایا و فصل خطاب[1] است. هیچ آیه‌ای نازل نشده مگر آنکه می‌دانم دربارهٔ چه نازل شده و در کجا نازل شده و بر چه کسی نازل شده است.

ای مردم، انتظار می رود که مرا از دست بدهید، و من از شما جدا خواهم شد. من یا می‌میرم و یا کشته می‌شوم.[2] شقی‌ترین این امت زمان زیادی منتظر نمی‌ماند تا اینکه این را از بالای آن خضاب کند ـ یعنی محاسنم را از خون سرم خضاب کند ـ.

قسم به آنکه دانه را شکافت و مردم را آفرید[3]، از من دربارهٔ هیچ فرقه‌ای که سیصد نفر یا بیشتر، بین شما و قیام روز قیامت باشند سؤال نمی‌کنید مگر آنکه دربارهٔ پیشوا و رهبر و سرپرست آنها به شما خبر می‌دهم. همچنین از خرابی بناها که چه موقع خراب می‌شود و چه موقع پس از خرابی دوباره تا روز قیامت آباد خواهد شد.

پیشگویی امیرالمؤمنین ﷺ از بلایا

مردی برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین، از **بلایا** بما خبر بده. فرمود: هرگاه سؤال کننده‌ای می‌پرسد باید فکر کند و کسی که چیزی از او می‌پرسند باید مکث کند. پشت سر شما امور مضطرب و مردّدی و بلایی وحشت‌آور و عاجز کننده[4] خواهد بود.

قسم به آنکه دانه را شکافت و انسان را خلق کرد، اگر مرا از دست بدهید و امور سخت و بلاهای محسوس بر شما نازل شود، بسیاری از سؤال کنندگان سربزیر می‌اندازند و بسیاری از سؤال شده‌گان مشغول می‌شوند.

---

۱. «منایا» یعنی علم به اجل‌های مردم، و «بلایا» یعنی علم به حوادث عالم، و «فصل خطاب» یعنی جدا کردن بین حق و باطل.

۲. «ب» و «د»: بلکه کشته می‌شوم.

۳. «الف» خ ل: قسم به آنکه جانم به دست اوست.

۴. «ب» و «د»: آشکار و ذلیل کننده.

این هنگامی خواهد بود که جنگ شما ظاهر شود و از دندان‌های تیز بیرون آید و بر پایش بایستد[۱] و دنیا بر شما بلا شود تا وقتی که خداوند برای یادگار نیکان (یعنی امام زمان علیه السلام) فتح و پیروزی پیش آورد.

پیشگویی امیرالمؤمنین علیه السلام از فتنه‌ها

مردی برخاست و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، دربارهٔ **فتنه‌ها** بما خبر بده. حضرت فرمود: فتنه‌ها هرگاه رو کنند به شبهه می‌اندازند و هرگاه پشت کنند پرده از شبهات بر می‌دارند. فتنه‌ها موجی همچون موج دریا دارند و طوفانی همچون طوفان باد، به شهری برخورد می‌کنند و شهر دیگری را از یاد می‌برند.

بنگرید به اقوامی که در جنگ بدر پرچمداران بودند. ایشان را یاری کنید تا یاری شوید و اجر داده شوید و معذور باشید.

فتنهٔ بنی‌امیّه

بدانید که ترسناکترین فتنه‌ها بعد از من **فتنهٔ بنی‌امیّه** است که فتنه‌ای کور و کر و خفقان‌آور و ظلمانی است. فتنهٔ آن عمومی ولی گرفتاری آن خصوصی است. هر کس بصیرت داشته باشد بلا به او اصابت می‌کند و هر کس کور دل و غافل از آن باشد بلا از او می‌گذرد. اهل باطلش بر اهل حق غالبند. زمین را از بدعت‌ها و ظلم و جور پر می‌کنند.

اوّل کسی که جباریّت آن را ساقط می‌کند و پایهٔ آن را در هم می‌شکند و میخ‌های آن را از جا می‌کَنَد خداوند ربّ العالمین و در هم شکنندهٔ جبّاران است.

بدانید که شما به‌زودی بعد از من بنی‌امیّه را رؤسای بدی خواهید یافت همچون شتر[۲] کج خُلقی که با دهانش به‌دندان می‌گیرد و دستانش را روی هرچیزی می‌گذارد و با پاهایش می‌زند و از شیر خود مانع می‌شود.

---

۱. این جملات در متن عربی به صورت کنایه است و در ترجمه نیز به همان صورت آورده شده است.

۲. «ب» و «د»: گوسفند.

به خدا قسم، فتنهٔ آنان همچنان ادامه خواهد داشت تا هنگامی که یاری هر یک از شما نسبت به خودش مثل یاری غلام بد رفتار نسبت به صاحبش باشد که هرگاه غایب شود به او ناسزا گوید و هرگاه حاضر شود او را اطاعت نماید.[1]

به خدا قسم اگر شما را پراکنده کنند خداوند برای روز بدی برای آنان شما را جمع می‌نماید.

فتنه‌های بعد از بنی‌امیّة

آن مرد گفت: یا امیرالمؤمنین، آیا بعد از آن هم اجتماعی خـواهـد بـود؟ فـرمود: جماعت پراکنده‌ای خواهید بود، که عطاها و حجّ و سفرهایتان یکی خواهد بود ولی قلب‌ها با یکدیگر اختلاف خواهند داشت.

سلیم می‌گوید: یکی پرسید: قلب‌ها چگونه اختلاف خواهند داشت؟ فرمود: این چنین ـ و حضرت انگشتانش را در هم فرو برد ـ و سپس فرمود: این آن را و آن این را می‌کُشَد، و هرج و مرج خواهد بود. اراذل جـاهلیّت بـاقی مـی‌مانند، و در آن هـنگام جایگاه هدایت و علامتی که دیده شود وجود نخواهد داشت.[2] ما اهل بیت از آن فتنه نجات یافته‌ایم ولی کسی را در آن به سوی خود دعوت نخواهیم کرد.

آن مرد پرسید: یا امیرالمؤمنین، در آن زمان چکنم؟ فرمود: **به اهل بیت پـیامبرتان توجّه داشته باشید. اگر توقف کردند شما هم توقف کنید، و اگر از شما یاری خواستند ایشان را یاری کنید تا یاری شوید و معذور باشید، چرا که اهل بیت، شما را از هـدایت بیرون نمی‌کنند و به هلاکت دعوت نمی‌کنند. با تندروی از ایشان سبقت نجویید که بلا شما را بر زمین زند[3] و دشمنان به شما شماتت کنند.**

---

۱. در نهج البلاغة عبارت چنین است: بلای آنان همچنان ادامه خواهد داشت تا آنجا که انتقام شـما از آنـان مانند انتقام غلام از صاحبش و رفیق از رفیقش شود.

۲. «ب» و «د»: در آن فتنه امام هدایتی و عالم با تقوایی نخواهد بود.

۳. «ب»: تا بلا شما را شامل شود.

امام زمان ﷺ پایان دهندهٔ فتنه‌ها

آن مرد پرسید: یا امیرالمؤمنین، بعد از آن چه خواهد شد؟ فرمود: خداوند بلا را به دست مردی از اهل بیتم همچون جدا شدن فرش خانه از جایش گشایش می‌دهد.

سپس بنی‌امیّه را نزد کسی می‌آورند که آنان را خوار کند و کاسه‌های لبریز (عذاب) به آنان بنوشاند و به آنان چیزی عطا نکند و از آنان جز شمشیر نپذیرد. هرج و مرج خواهد بود. هشت ماه شمشیر بردوش خود حمل خواهد کرد تا آنجا که قریش دوست خواهند داشت در مقابل دنیا و آنچه در آن است یک بار مرا ببینند تا به آنان عطا کنم و از آنان بگیرم بعضی از آنچه نسبت به من منع می‌کردند و بعضی از آنچه به ایشان وارد می‌شود را بپذیرم.[1] تا آنجا که می‌گویند: «این (یعنی امام زمان ﷺ) از قریش نیست، چرا که اگر از قریش و از فرزندان فاطمه بود به ما رحم می‌کرد»!!

خداوند او را بر علیه بنی‌امیّه بر می‌انگیزد و او آنان را زیر قدم‌هایش قرار می‌دهد و مانند آسیاب آنان را خرد می‌کند. هرجا پیدا شوند مورد لعنت خواهند بود، و گرفته می‌شوند و کشته می‌گردند. این سنت پروردگار دربارهٔ کسانی است که قبلاً گذشته‌اند و هرگز در سنت خداوند تغییری نخواهی یافت.[2]

اهل بیت ﷺ پناه در فتنه‌ها

امّا بعد[3]، به‌ناچار باید آسیابی باشد که گمراهی را خرد کند، و آنگاه که آن را خرد کرد بر روی قطب و مرکزش قرار می‌گیرد. بدانید که خرد کردن آن خالص شدنی خواهد داشت و خالص شدن آن انتهای آن است، و شکستن آن با خداست.

---

۱. منظور این عبارات در متن عربی نسبتاً مبهم است و در ترجمهٔ فارسی هم عیناً ترجمه شده است.

۲. اشاره به آیهٔ ۶۲ از سورهٔ احزاب است که می‌فرماید: «سُنَّةَ اللهِ فِی الَّذینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللهِ تَبْدیلاً».

۳. از اینجا تا آخر حدیث در نسخهٔ «ج» با اضافاتی در اول و آخرش آمده است که به صورت حدیث مستقلّی به عنوان حدیث ۵۴ خواهد آمد.

بدانید که من و نیکانِ فرزندانم و پاکانِ اصل و نَسَبَم در کودکی برد بارترینِ مردم و در بزرگی داناترین آنان هستیم. پرچم حق و هدایت با ما است. هر کس از آن پیش رود با گمراهی و بدعت از دین خارج می‌شود[1]، و هر کس آن را خوار کند نابود می‌شود، و هر کس همراه آن باشد به مقصد می‌رسد.

ما اهل بیتی هستیم که علم ما از علم خداست، و گفتهٔ ما از حُکم راستِ خداوند است و گفتار راستگو را شنیده‌ایم.[2]

اگر تابع ما شوید با روشنگری‌های ما هدایت می‌شوید، و اگر از ما رو بگردانید خداوند شما را به‌دست ما و یا آنچنانکه بخواهد عذاب می‌کند. ما اُفُق اسلام هستیم که کُندرو خود را به ما می‌رساند و توبه کننده[3] به سوی ما باز می‌گردد.

به خدا قسم اگر نبود اینکه عجله می‌کردید و حق به تأخیر می‌افتاد به شما خبر می‌دادم که در جوانان عرب و غیرعرب[4] چه رخ خواهد داد. پس قبل از آنکه وقتش برسد از اهل بیت محمد ﷺ دربارهٔ علم سؤال نکنید، و هنگام تنگدستی از ایشان مال طلب نکنید تا در نتیجه نسبت بخل به آنان بدهید چرا که در آنان بخل نیست.

مانند گلیم، ملازِم خانه‌ها باشید و عجول و فاش کنندهٔ اسرار نباشید. از اهل حق باشید تا به آن شناخته شوید و طبق آن یکدیگر را بشناسید.

خداوند مردم را به قدرت خویش خلق نموده و فضایل را بین آنان طبق علمش قرار داده است. از میان آنان بندگانی را برای خویش انتخاب کرده تا به وسیلهٔ آنان حجت را بر مردم تمام کند. علامت کسانی را که ارج نهاده اطاعت خود، و علامت آنان که مورد اهانت قرار داده معصیتش قرار داده است. ثواب اهل اطاعت را شکفته رویی در خانهٔ امن و بهشتی که اهل آن وحشت نمی‌کنند قرار داده، و عذاب اهل معصیتش را

---

۱. «د» هرکس از آن پیشتر رود از بین می‌رود.

۲. «ب» و «د»: گفتار راستگو را تصدیق کرده‌ایم.

۳. «ب» و «د»: ثابت قدم.

۴. کلمهٔ «موالی» در اینجا به غیر عرب معنی شده است.

آتشی قرار داده که از غضبش شعله‌ور است. خدا به ایشان ظلم نکرده بلکه آنان به خودشان ظلم کرده‌اند.[۱]

ای مردم، ما اهل بیتی هستیم که خداوند به‌وسیلهٔ ما دروغ را روشن می‌کند و روزگار پر از سختی‌ها را به آسایش می‌رساند و بندِ ذلّت را از گردنتان بر می‌دارد. خداوند با ما شروع و به ما ختم می‌کند.

از ما و دشمنانمان، و هدایت ما و آنان، و روش ما و آنان، و مرگ ما و آنان عبرت بگیرید. آنان با سستی شکم[۲] و زخم و دُمَل می‌میرند ولی ما با ناراحتی شکم و کشته شدن و شهادت از دنیا می‌رویم.

گرفتاری آل محمّد ﷺ در فتنه‌ها

سپس امیرالمؤمنین ﷺ رو به پسرانش کرد و فرمود: پسرانم، کوچکترانتان به بزرگترانتان نیکی کنند[۳]، و بزرگترانتان به کوچکتران رحم کنند. مانند سفیهانِ جفا کارِ جاهلی نباشید که دربارهٔ خدا به یقین نمی‌رسند مانند تخم مرغ‌هایی که در نقش و نگار ترسیم شده باشند.[۴]

وای بر جوجه‌ها، جوجه‌ها و فرزندان آل محمّد، از شرّ خلیفه‌ای که به خلافت می‌رسد. او جبّار و خبیث[۵] و خوش گذران است. او جانشینِ مرا و جانشینِ جانشینِ بعد از مرا می‌کشد.

---

۱. مضمون آیهٔ ۳۳ از سورهٔ نحل است که می‌فرماید: «وَ ما ظَلَمَهُمُ اللهُ وَلٰكِنْ كانُوا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ».

۲. «ب»: با مریضی. احتمالاً منظور از ناراحتی شکم در دشمنان اهل بیت ﷺ ناراحتی‌هایی است که از پرخوری و امثال آن عارض می‌شود، ولی در اهل بیت ﷺ آن است که از مسمومیّت به وجود می‌آید.

۳. «ب»: کوچکترانتان با بزرگترانتان مشورت کنند.

۴. عبارتِ «کبیضٍ بیضَ فی داحٍ» به صورت فوق ترجمه شده است.

۵. «د»: متکبّر.

امیرالمؤمنین ﷺ مظهر دین الهی

بدانید به خدا قسم[1]، که رساندن رسالت‌ها و انجام وعده‌ها و کامل بودن کلمات را دانسته و اسباب برایم گشوده شد و انساب را دانستم و ابر برایـم جـاری گشت و در ملکوت نظر کردم و چیزی بر من پوشیده نماند که از نظرم مخفی بماند و آنچه پیش از من بوده از نظرم مخفی نماند، و هیچکس در آنچه پروردگارم در روزی که شاهدان بپا می‌خیزند دربارهٔ آن از من گواهی گرفته شریک من نیست.

خداوند به وسیلهٔ من وعدهٔ خود را تمام می‌کند و کلماتش را به کمال می‌رساند. من نعمتی هستم که خداوند تعالی بر خلقش ارزانی داشته، و من همان اسلامی هستم که برای خود پسندیده است. همهٔ اینها منّتی است که خداوند بر من نهاده و شانه‌ام را با آن خم کرده است.

هیچ امامی نیست مگر آنکه اهل ولایت خود را مـی‌شناسد، و ایـن هـمان کـلام خداوند است که «اِنَّما اَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ»[2]، «تو ای پیامبر ترسانندهٔ مردم هستی و هر قومی هدایت کننده‌ای دارد».

سپس امیرالمؤمنین ﷺ از منبر پایین آمد. خداوند بر او و خاندان پاک و نیکش درود فرستد و سلام فراوان نازل کند.

....

روایت از غیر سلیم:

۱. نهج البلاغة: ص ۱۳۷ خطبهٔ ۹۳.

۲. شرح نهج البلاغة ابن ابی‌الحدید: ج ۷ ص ۵۷.

---

۱. عبارات بعد از این قسمت، معانی سنگینی از علم حضرت را در بردارد که باید تفسیر شود.

۲. سورهٔ رعد: آیهٔ ۷.

۱۸

۱. کلام امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ تأثیر دنیاگرایی در علم و دین: حریص دنیا و حریص علم، عالم و عمل، هوای نفس و آرزوهای طولانی، ابتدای فتنه‌ها.

۲. کلام امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ بدعت‌های ابوبکر و عمر و عثمان: مشکل مبارزه با بدعت‌ها، نمونه‌هایی از بدعت‌های ابوبکر و عمر و عثمان، خمس و ذوی‌القربی.

۱

کلام امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ تأثیر دنیاگرایی در علم و دین

سلیم بن قیس می‌گوید: از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که برایم حدیث نقل می‌کرد و می‌فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

حریص دنیا و حریص علم

دو حریصند که سیر نمی‌شوند: حریص دنیا که از آن سیر نمی‌شود، و حریصِ علم که از آن سیر نمی‌شود. هر کس از دنیا به‌قدری که خداوند برایش حلال کرده اکتفا کند سالم می‌ماند، و هر کس آن را از غیر راه حلال به دست آورد هلاک می‌شود مگر آنکه توبه کند و برگردد.

هر کس علم را از اهلش فراگیرد و به آن عمل نماید نجات پیدا می‌کند، و هر کس از آن دنیا را در نظر داشته باشد هلاک می‌شود، و نصیب او همان دنیا خواهد بود.

عالم و عمل

علما دو نوعند: عالمی که به عملش عمل می‌کند، چنین کسی نجات پیدا می‌کند. و عالمی که عمل به علم خود را ترک می‌کند، چنین کسی هلاك می‌شود.

اهل جهنّم از بوی بد عالمی که علمش را ترك کند در اذیّت خواهند بود. پشیمان‌ترین و پرحسرت‌ترینِ اهل جهنّم کسی است که بنده‌ای را به سوی خدا دعوت کند و آن بنده قبول نماید و خدا را اطاعت کند و داخل بهشت شود، در حالی که دعوت کننده از دستور خداوند سرپیچی کند و به خاطر ترك علمش و دنباله روی از هوس و معصیتش نسبت به خداوند داخلِ آتش شود.

هوای نفس و آرزوی طولانی

دو مطلب در کار است: پیروی از هوای نفس و طولانی بودن آرزوها. پیروی از هوای نفس مانعِ حق می‌شود و آرزوی طولانی آخرت را به فراموشی می‌سپارد.

دنیا پشت کرده و می‌رود و آخرت رو کرده و می‌آید، و هرکدام از آنها فرزندانی دارند. اگر می‌توانید از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا نباشید. امروز عمل است و حساب نیست، و فردا حساب است و عمل نیست.

ابتدای فتنه‌ها

آغاز وقوع فتنه‌ها از هوای نفس‌هایی است که پیروی می‌شود و احکامی است که بدعت گذارده می‌شود. در آنها با حکم خدا مخالفت می‌شود، و افرادی ولایتِ افرادی را می‌پذیرند و اشخاصی از اشخاصی تبرّی و بیزاری می‌جویند.

بدانید که اگر حقّ خالص شود در آن اختلافی نخواهد بود، و اگر باطل خالص شود بر صاحب عقلی مخفی نخواهد ماند، ولی قسمتی از حق و قسمتی از باطل گرفته می‌شود و مخلوط می‌شوند و ممزوج به هم به حساب می‌آیند. اینجاست که شیطان بر

اولیاء خود مسلّط می‌شود و آنان که از جانب ما[۱] خوبی دربارهٔ آنان مقدّر شده است نجات پیدا می‌کنند.

من از پیامبر ﷺ شنیدم که فرمود: چگونه خواهید بود هنگامی که فتنه‌ای شما را بپوشاند که خردسالان در آن بزرگ می‌شوند و بزرگسالان رشد می‌کنند.[۲] مردم طبق آن عادت می‌کنند و آن را سنّت حساب می‌نمایند، به طوری که هرگاه چیزی از آن بدعت‌ها تغییر یابد گفته می‌شود: «مردم کار منکری بجا آورده‌اند».[۳]

سپس بلا شدّت می‌یابد و فرزندان اسیر می‌شوند و فتنه‌ها آنان را خرد می‌کند همان طور که آتش هیزم را خرد می‌نماید و همان گونه که آسیاب با سنگ خود خرد می‌کند. (در آن فتنه‌ها) برای غیر دین سراغ فقه و فهم می‌روند[۴] و با عمل آخرت دنیا را طلب می‌کنند.[۵]

۲

کلام امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ بدعت‌های ابوبکر و عمر و عثمان

مشکل مبارزه با بدعت‌ها

سپس حضرت رو به عده‌ای از اهل بیت و شیعیانش کرد و فرمود. به خدا قسم، از **حاکمان قبل از من کارهای بزرگی سرزده که در آنها عمداً با پیامبر ﷺ مخالفت کرده‌اند.** اگر مردم را بر ترک آنها و برگرداندن آنها از موقعیت کنونی به صورتی که در زمان پیامبر ﷺ اجرا می‌شد وادار کنم لشکر من از اطرافم پراکنده می‌شوند، به طوری که در

---

۱. «د»: از جانب خداوند.

۲. «ب» و «د»: پیر می‌شوند.

۳. «ب»: گفته می‌شود: «سنّت تغییر داده شد»!

۴. «ب»: بر سر غیر حق اتفاق می‌کنند. در روضهٔ کافی: برای غیرخدا.

۵. «ب» و «د»: و با دین دنیا را طلب می‌کنند.

لشکرگاهم جز خود وعدّهٔ کمی از شیعیانم که فضیلت و امامت مرا از روی کتاب خدا و سنّت پیامبرش ـ نه از راه دیگری ـ معتقدند کسی باقی نمی‌ماند!!

نمونه‌هایی از بدعت‌های ابوبکر و عمر و عثمان

چگونه می‌بینید اگر دربارهٔ **مقام ابراهیم** ؛ دستور دهم و آن را به مکانی که پیامبر ﷺ در آن قرارداد برگردانم[1]، و **فدک** را به وارثان فاطمه ؛ باز گردانم، و **صاع و مدّ** پیامبر ﷺ را به‌صورتی که بود برگردانم[2]، و زمین‌هایی که پیامبر ﷺ تعیین کرده بود به اهلش بدهم[3]، و خانهٔ جعفر بن ابی‌طالب را به وارثان او برگردانم و آن را از مسجد جدا کرده خراب نمایم، و قضاوت‌هایی را که حاکمان قبل از من به ظلم قضاوت کرده‌اند برگردانم، و آنچه از زمین خیبر قسمت شده باز گردانم، و دیوان عطایا را از بین ببرم و همان گونه که پیامبر ﷺ عطا می‌فرمود عطا کنم و اموال را ثروت بین اغنیا قرار ندهم[4]، و فرزندان بنی تغلب را اسیر کنم[5]، و به مردم دستور دهم که در ماه رمضان جز نماز واجب را به جماعت نخوانند، در این صورت بعضی از افراد لشکر ـ که همراه من

---

۱. دربارهٔ تغییر مقام ابراهیم ؛ به حدیث ۱۴ پاورقی ۴ مراجعه شود.

۲. دربارهٔ تغییر صاع و مدّ به حدیث ۱۴ پاورقی ۵ مراجعه شود.

۳. «ب»: پیامبر ﷺ برای اقوامی تعیین کرده بود ولی به آنان داده نشد.

۴. «دیوان عطایا»، دفتری بود که به دستور عمر آن را تنظیم کردند تا هنگام تقسیم بیت‌المال مردم طبقه‌بندی شوند و برای هر درجه‌ای حقوق خاصی تعیین شود. برخلاف زمان پیامبر ﷺ که بیت‌المال بین همهٔ مردم به طور مساوی تقسیم می‌شد. در بحار الانوار: ج ۸ قدیم ص ۲۸۸ نقل کرده که طبق این برنامه برای همسران پیامبر ﷺ هرکدام ده هزار و برای عایشه دو هزار بیشتر قرار داد. برای مهاجرینی که در جنگ بدر بوده‌اند پنج هزار، و برای انصار چهار هزار، برای آنان که از جنگ احد تا حدیبیّه شرکت داشته‌اند چهار هزار، برای آنان که بعد از حدیبیّه در جنگ‌ها شرکت کرده‌اند سه هزار، برای آنان که بعد از پیامبر ﷺ در جنگ‌ها شرکت داشته‌اند از دو هزار تا دویست طبقه‌بندی کرد. زنان را هم از پانصد تا دویست طبقه‌بندی نمود واین برنامه در سال بیستم هجرت واقع شد.

۵. در بحار الانوار: ج ۸ قدیم ص ۲۸۷ از امام صادق ؛ روایت کرده است که: بنی تغلب که از مسیحیان عرب بودند خود را بالا گرفتند و از پرداخت جزیه امتناع ورزیدند و از عمر خواستند که جزیه از ایشان نگیرد و در مقابل، زکات را دو برابر مسلمانان بپردازند. عمر پیشنهاد ایشان را قبول کرد.

جهت بدعت این است که دو برابر گرفتن زکات به جای جزیه مخالف اسلام است و باید در صورت امتناع با آنان می‌جنگید.

می جنگند ـ خواهند گفت: «ای اهل اسلام»! همان طور که گفتند: «**سنّت عمر را تغییر می‌دهی، و ما را از اینکه در ماه رمضان نماز مستحبی بخوانیم منع می‌نمایی**»؟! به طوری که ترسیدم در لشکرم شورش کنند.[1]

چه سخت است بر من آنچه از این امّت[2] بعد از پیامبرشان از اختلاف و اطاعت از رهبران ضلالت و دعوت کننده‌گان به آتش دیده‌ام.

خمس و ذوی‌القربی

فرمود: اگر ندهم **سهم ذوی القربی**[3] را مگر به کسانی که خداوند دستور به اعطاء آنان داده است، آنان که خداوند می‌فرماید: «اِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللهِ وَ ما اَنْزَلْنا عَلىٰ عَبْدِنا يَوْمَ الْفُرقانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعانِ»[4]، «اگر به خداوند و به آنچه در روز فرقان، روزی که دو گروه بایکدیگر ملاقات می‌کنند ایمان آورده‌اید...». ما هستیم که خداوند از فامیل

۱. در الغدیر: ج ۵ ص ۳۱ نقل کرده: اوّل کسی که نماز «تراویح» را بدعت گذاشت عمر بود و این در سال ۱۴ هجری بود. «تراویح» بیست رکعت نماز مستحبی بود که در شب‌های ماه رمضان به جماعت می‌خواندند.
در این نماز دو جهت بدعت بود: یکی نماز مستحبی را به جماعت خواندن و دیگری تعیین بیست رکعت به عنوان نماز مخصوص شب‌های ماه رمضان.
در بحار الانوار: ج ۸ قدیم ص ۲۸۴ نقل کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «ای مردم، نماز نافله را در شب ماه رمضان به جماعت خواندن بدعت است...».
سپس روایت کرده که عمر در شبی از شب‌های ماه رمضان بیرون آمد و چراغ‌هایی را در مسجد دید و پرسید: چه خبر است؟ گفتند: مردم برای نماز مستحبّی به جماعت جمع شده‌اند. عمر گفت: بدعت است، ولی خوب بدعتی است!!
شیخ طوسی در تهذیب: ج ۳ ص ۷۰ از امام صادق ؑ روایت کرده است که فرمود: وقتی امیرالمؤمنین ؑ وارد کوفه‌شد دستور داد تا امام حسن ؑ در میان مردم ندا کند: «در ماه رمضان در مساجد نماز جماعت مستحبی نیست». امام حسن ؑ در بین مردم اعلام کرد. وقتی مردم پیام حضرت را شنیدند فریاد برآوردند: «واعمراه! واعمراه!» وقتی امام حسن ؑ نزد امیرالمؤمنین ؑ آمد حضرت پرسید: این چه صدایی است؟! عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، مردم فریاد می‌زنند: واعمراه! واعمراه! حضرت فرمود: برو به آنان بگو: نمازشان را بخوانند!!
۲. «د»: گذشته از آنچه از این امت....
۳. «ب»: از آن هم مهمتر سهم ذوی‌القربی است....
۴. سورهٔ انفال: آیهٔ ۴۱.

پیامبر ویتیمان و مساکین و در راه ماندگان قصد کرده است. همهٔ اینان فقط باید از ما باشند، زیرا خداوند برای ما از صدقه نصیبی قرار نداده و خداوند پیامبرش را و ما را بالاتراز آن دانسته است که کثافات[۱] دست مردم را به ما بخوراند.[۲]

---

۱. کنایه از اینکه زکات در واقع باعث طهارت مال است و نوعی اخراج کثافات آن به حساب می‌آید.

۲. در روضهٔ کافی: ص ۵۸ همین حدیث را با اضافات مهمّی به نقل از سلیم آورده است که عین عبارات آن که از حدود پاورقی ۸ این حدیث تا آخر است ذیلاً می‌آوریم و سپس به توضیح بعضی موارد آن می‌پردازیم. عبارت روضهٔ کافی چنین است:

«... و قضاوت‌های ظالمانه‌ای که شده برگردانم، و زن‌هایی را که بنا حق در اختیار مردانی هستند از سلطهٔ آنان خارج کنم و به شوهران حقیقی آنها بازگردانم و احکام مربوط به تجاوز ناموسی را دربارهٔ آنان اجرا کنم، و فرزندان بنی‌تغلب را اسیر کنم، و آنچه از زمین خیبر تقسیم شده برگردانم. دفاتر عطایا را از بین ببرم و همچنانکه پیامبر ﷺ به تساوی عطا می‌کرد عطا کنم و آن را ثروت بین اغنیا قرار ندهم، و مساحت را کنار بگذارم، و ازدواج‌ها را یکسان قرار دهم، و در خُمس پیامبر ﷺ آنچنانکه خدا نازل کرده و واجب نموده عمل نمایم، و مسجد پیامبر ﷺ را به صورتی که قبلاً بود بازگردانم و درهایی که در آن باز شده مسدود کنم و درهایی که بسته شده باز کنم، و مسح بر روی پوشش پا را حرام کنم، و برای نوشیدن نبیذ حدّ بزنم. دستور به حلال بودن دو متعه (حج تمتع و متعهٔ زنان) بدهم، و دستور دهم بر جنازه‌ها پنج تکبیر بگویند، و مردم را وادار به بلند گفتن «بسم الله الرحمان الرحیم» نمایم، و خارج کنم کسانی را که همراه پیامبر ﷺ داخل مسجد او شده‌اند از کسانی که آن حضرت ایشان را خارج کرده بود، و داخل کنم کسانی را که بعد از پیامبر ﷺ اخراج شدند از کسانی که آن حضرت ایشان را داخِل کرده بود. مردم را به حکم قرآن و بر طلاق طبق سنت وادار نمایم، و صدقات را به انواع آن و با حفظ حدود آن اخذ نمایم، و وضو و غسل و نماز را به وقت‌ها و احکام و جاهای واقعی آن برگردانم. و اهل نجران را به منطقهٔ خودشان باز گردانم، اسیرانی از فارس و ملل دیگر را طبق کتاب خدا و سنت پیامبرش ﷺ به شهرشان بازگردانم، اگر این کارها را انجام دهم مردم از اطراف من پراکنده می‌شوند.

به خدا قسم به مردم دستور دادم تا در ماه رمضان جز نماز واجب را به جماعت نخوانند و اینکه نمازهای مستحبی را به جماعت خواندن بدعت است؛ اینجا بود که بعضی از اهل لشکر من که همراه من می‌جنگیدند هم صدا فریاد برآوردند که «ای اهل اسلام، سنّت عمر تغییر یافت! ما را از نماز مستحبی در ماه رمضان منع می‌کند»! به طوری که ترسیدم در گوشه‌ای از لشکرگاهم شورش کنند.

من چه کشیده‌ام از این امّت، از تفرقه واطاعت ایشان از رهبران گمراهی و دعوت کنندگان به آتش!

اگر از سهم ذوی‌القربی عطا می‌کردم که خداوند می‌فرماید: «إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللهِ وَ ما أَنْزَلْنا عَلىٰ عَبْدِنا يَوْمَ الْفُرْقانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعانِ»، به خدا قسم ما هستیم که خداوند از ذی‌القربی قصد کرده و ما را همراه نام خود و پیامبرش آورده و فرموده: «فَلِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبىٰ وَالْيَتامىٰ وَ الْمَساكِينَ وَ ابْنِ السَّبيلِ ـ که این آیه فقط دربارهٔ ما است ـ كَيْلاٰ يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْاَغْنِياءِ مِنْكُمْ» و «ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللهَ ـ یعنی در مورد ظلم به آل محمد ﷺ ـ اِنَّ اللهَ شَديدُ الْعِقابِ»، یعنی نسبت به کسانی که به

←

← آنان ظلم کنند عذاب خداوند شدید است، و این به خاطر رحمت خداوند نسبت به ما است و بی‌نیازی‌ای است که خداوند ما را به آن مستغنی فرموده و پیامبرش هم سفارش نموده است و در صدقه برای ما نصیبی قرار نداده است. خداوند پیامبرش را و ما اهل بیت را بالاتر از آن دانسته است که کثافات مردم را به ما بخوراند. مردم خدا و پیامبرش را تکذیب کردند و کتاب خداوند را که گویای حق ما است انکار نمودند و نصیبی که خداوند برای ما واجب کرده بود از ما منع نمودند. اهل بیت هیچ پیامبری از امتشان مثل آنچه ما بعد از پیامبرمان دیدیم ندیدند. خداوند بر علیه آنان که بر ما ظلم کردند کمک می‌کند و لاحول و لاقوة الا بالله العلی العظیم».

تا اینجا عبارات «روضهٔ کافی» پایان یافت. اکنون در مورد بدعت‌های ذکر شده توضیحاتی ذکر می‌گردد:

● «مساحت را کنار بگذارم»، در بحار الانوار: ج ۸ قدیم ص ۲۸۴ روایت کرده که عمر مالیات سرزمین «سواد» را چنین قرارداد که مساحت زمین آن را حساب کند، و بر هر جریبی از درختان خرما ده درهم و بر درختان انگور هشت درهم و بر هر جریب از درختان دیگر شش درهم، و بر گندم چهار درهم و برجود و درهم مالیات قرار دهند.

جنبهٔ بدعت این است که حکم سرزمین‌هایی که با جنگ از کفّار گرفته می‌شود این است که خمس آن را به اهل خمس بدهند وبقیهٔ آن برای همهٔ مسلمین است.

● «ازدواج‌ها را یکسان قرار دهم» اشاره به بدعت عمر است که گفت: عرب حق دارند با زنان عجم ازدواج کنند ولی مردان عجم حق ندارند با زنان عرب از دواج کنند. به حدیث ۲۳ همین کتاب مراجعه شود.

● «مسح بر روی پوشش پا را حرام کنم»، در بحار الانوار: ج ۸ قدیم ص ۲۸۷ از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: عمر صحابه را که علی علیه السلام هم در میان آنان بود جمع کرد و گفت: دربارهٔ مسح بر روی پوشش پا، چه می‌گویید؟ مغیرة بن شعبه گفت: پیامبر را دیدم که بر آن مسح می‌کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: قبل از نزول سورهٔ مائده دیدی یا بعد از آن؟ مغیره گفت: نمی‌دانم. حضرت فرمود: حکم قرآن بر آنچه دیده‌ای مقدّم است، سورهٔ مائده دو یا سه ماه قبل از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است.

● «برای نوشیدن نبیذ حد بزنم»، منظور از نبیذ شرابی است که از خرما یا کشمش تهیه می‌شود و مقداری آب به آن اضافه می‌کنند و آن را به‌حال خود می‌گذارند تا تبدیل به شراب شود. در الغدیر: ج ۶ ص ۲۵۷ روایت کرده که عمر نبیذ غلیظ می‌نوشید و می‌گفت: «ما این شرابِ شدید را می‌نوشیم تا از اذیت گوشت شتر در شکم خود راحت باشیم!! هر کس دربارهٔ حلال بودن نبیذ شک دارد آن را با آب مخلوط کند»!!!

● «بر جنازه‌ها پنج تکبیر بگویند»، در بحار الانوار: ج ۸ قدیم ص ۲۸۷ روایت کرده که عمر مردم را جمع کرد و دربارهٔ تعداد تکبیر در نماز بر جنازه‌ها مشورت کرد! مردم گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله هفت و پنج و چ چهار تکبیر گفته است. عمر حکم کرد چهار تکبیر بگویند!!

● «مردم را وادار به بلند گفتن بسم الله الرحمان الرحیم نمایم»، اشاره به بدعت عمر است که «بسم الله الرحمان الرحیم» را از اول سوره‌های قرآن اسقاط کرد و در نماز لزوم قرائت آن را برداشت...

←

....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. بحار الانوار: ج ۲ ص ۳۵ ح ۳۷.

۲. بحار الانوار: ج ۸ قدیم ص ۶۵۳.

۳. بحار الانوار: ج ۹۶ ص ۳۸۴.

روایت با سند به سلیم:

۱. کافی: ج ۱ ص ۴۴ ح ۱.

۲. کافی: ج ۱ ص ۴۶ ح ۱.

۳. کافی: ج ۱ ص ۵۳۹ ح ۱.

۴. روضهٔ کافی: ص ۵۸ ح ۲۱.

۵. مشافی سید مرتضی: ص ۲۵۵.

۶. خصال صدوق: باب ۲ ح ۶۳.

۷. تهذیب: ج ۴ ص ۱۲۶ ح ۳۶۲.

۸. تهذیب: ج ۶ ص ۳۲۸ ح ۹۰۶.

۹. اعلام الدین دیلحی: ص ۸۹.

۱۰. منتهی المطلب (علامه حلی): ج ۱ ص ۵۵۱.

۱۱. مختلف الشیعة (علامه حلی): ج ۲ ص ۳۴.

۱۲. المعتبر (محقق حلی): ص ۳۹۵.

۱۳. مجمع الفائدة و البرهان: ج ۱ ص ۲۴۷.

← ● «مردم را بر طلاق سنّت وادار نمایم»، در بحار الانوار: ج ۸ قدیم ص ۲۸۷ روایت کرده که سه طلاق در یک مجلس، در زمان پیامبر ﷺ و نیز ابوبکر و دو سال از حکومت عمر، یک طلاق حساب می‌شد. عمر گفت: مردم در مسئله‌ای که در آن وسعت داشتند عجله کردند، چطور است که آن را برای مردم بپذیریم. و بعد سه طلاق در یک مجلس را سه تا حساب کرد.

● «وضو و غسل و نماز را به وقت‌ها و احکام و جاهای واقعی آن برگردانم» اشاره به بدعت‌هایی است که در این سه عمل قرار داده شد مثلاً در وضوء مسح بر روی پا پوش و دست کشیدن به تمام سر و گوش‌ها به جای مسح سر، و شستن پا به جای مسح آن، و در غسل ترك تیمّم و اسقاط نماز برای کسی که آب نیابد، و در نماز قرار دادن دست راست روی چپ و اسقاط بسم الله و گفتن «آمین» بعد از حمد و تأخیر نـماز صبح تا غروب ستارگان و تأخیر نماز مغرب تا طلوع ستارگان و غیر اینها.

● «اهل نجران را به منطقهٔ خودشان برگردانم»، طبری در وقایع سال بیستم هجرت روایت کرده که عمر در آن سال یهودیان نجران را به کوفه منتقل کرد.

۱۴. کتاب الخمس (شیخ انصاری): اواسط کتاب.

۱۵. مستند الشیعة نراقی: ج ۲، ص ۸۲.

روایت از غیر سلیم:

۱. کافی: ج ۱ ص ۵۴ح ۱.

۲. احتجاج طبرسی: ج ۱ ص ۳۹۲.

۳. غوالی اللآلی به روایت بحار ج ۲ ص ۳۴.

۴. امالی طوسی: ج ۱ ص ۲۳۶.

۵. امالی طوسی: ج ۱ ص ۱۱۷.

۶. تذکرة الخواص: ص ۱۲۲.

۱۹

وصیت ابوذر به امیرالمؤمنین واقعی! سلام هشتاد نفر از عرب و عجم به عنوان «امیرالمؤمنین» و اعتراض ابوبکر و عمر، چگونه مردم به فتنهٔ ابوبکر و عمر مبتلا شدند، صحیفهٔ ملعونه و معاهده در کعبه، پشیمانی صحابه ازکوتاهی در حق امیرالمؤمنین ﷺ، گروهی از صحابه در روز قیامت به سوی جهنّم

وصیت ابوذر به امیرالمؤمنین واقعی!

ابان از سلیم نقل می‌کند که گفت: در بیماری ابوذر ـ که در زمان حکومت عمر مبتلا شده بود ـ نزد او حاضر بودم. عمر به عنوان عیادت نزد او آمد، در حالی که امیرالمؤمنین ﷺ و سلمان و مقداد هم نزد او بودند و ابوذر به آن حضرت وصیّت کرده و نوشته بود و شاهد گرفته بود.

وقتی عمر بیرون رفت مردی از فامیل ابوذر ـ که از پسرعموهای او از طایفهٔ بنی غفار بود ـ گفت: چه مانعی داشت به امیرالمؤمنین عمر وصیت می‌کردی؟! ابوذر گفت: من به امیرالمؤمنین حقیقی وصیّت کرده‌ام.

اعتراض در سلام به عنوان «امیرالمؤمنین»

پیامبر ﷺ به ما که **چهل نفر از عرب و چهل نفر از عجم** بودیم دستور داد و ما بر علی ﷺ به عنوان **«امیرالمؤمنین»** سلام کردیم، و همین صاحب حکومت که او را «امیرالمؤمنین» نامیدی (یعنی عمر) در بین ما بود.

هیچیک از عرب و عجم در این باره اعتراضی به پیامبر ﷺ نکرد مگر همین شخص و رفیق بی‌مقدارش که او را جانشین خود قرار داد. این دو گفتند: «آیا این حقّی از جانب خدا و رسولش است»؟ حضرت غضب کرد و فرمود: **به خدا قسم آری، حقی از جانب خدا و رسولش است. خداوند این دستور را به من داده و من به شما دستور دادم.**

سلیم می‌گوید: عرض کردم: ای ابوالحسن، و تو ای سلمان و تو ای مقداد، آیا گفتار ابوذر را تأیید می‌کنید؟ گفتند: آری، راست می‌گوید. گفتم: چهار نفر عادل‌اند که اگر فقط یکی از آنان برایم نقل می‌کرد در صدق و راستی او شک نمی‌کردم، ولی چهار نفر شما در نفس من و برای بصیرتم محکم‌تر است.

گفتم: اصلحك الله، آیا نام **هشتاد نفر** از عرب و غیرعرب را ذکر می‌کنید؟ سلمان نام یك یك آنها را ذکر کرد. امیرالمؤمنین ﷺ و ابوذر و مقداد گفتند: «سلمان راست می‌گوید». رحمت خدا و مغفرتش بر او و بر آنان باد.

از جمله کسانی که سلمان نام برد: **ابوبکر، عمر، ابوعبیده، معاذ، سالم، پنج نفر اصحاب شوری**[1]**، عمار بن یاسر، سعد بن عبادة و بقیّهٔ اصحاب عقبه**[2] **و ابّی بن کعب و ابوذر و مقداد**، وعدهٔ دیگری که اکثرشان و قسمت اعظمشان از اهل بدر بودند و اکثر آنها از انصار بودند. در میان ایشان **ابوالهیثم بن تیهّان، خالد بن ولید، ابوایوّب، اسید بن حضیر و بشر بن سعد** بودند.

چگونه مردم به فتنهٔ ابوبکر و عمر مبتلا شدند

سلیم می‌گوید: گمان می‌کنم با همهٔ این افراد ملاقات کردم و از فرد فرد آنان در تنهایی و خلوت در این مورد سؤال کردم. بعضی از آنان سکوت کردند و پاسخی ندادند و حقیقت را کتمان کردند. بعضی از آنان هم آن را نقل کردند و گفتند: فتنه‌ای به ما برخورد که قبل‌ها و گوش‌ها و چشم‌های ما را گرفت! و آن هنگامی بود که ابوبکر ادعا کرد از پیامبر ﷺ شنیده است که بعد از آن فرموده: «ما اهل بیتی هستیم که خداوند ما را گرامی داشته و آخرت را برای ما بر دنیا ترجیح داده و خداوند نمی‌گذارد نبوت و خلافت برای ما اهل بیت جمع شود»! هنگامی که علی ﷺ را برای بیعت آورده بودند به این مطلب استدلال کرد و چهار نفر که نزد ما از خوبان بودند و مورد تهمت نبودند او

---

۱. اصحاب شوری جز امیرالمؤمنین ﷺ عبارتند از: عثمان، طلحه، زبیر، عبدالرحمان‌بن‌عوف، سعد بن ابی‌وقاص.

۲. دربارهٔ اصحاب عقبه به پاورقی ۱۰ از حدیث ۲۰ مراجعه شود.

را تصدیق کرده و برایش شهادت دادند که عبارت بودند از: **ابوعبیدة، سالم، عمر، معاذ.** و ما گمان کردیم آنان راست می‌گویند.

صحیفهٔ ملعونه و معاهده در کعبه

(سلیم می‌گوید: افرادی که با آنان ملاقات‌کردم همچنین گفتند:) وقتی علی ﷺ بیعت نمود به ما خبر داد که پیامبر ﷺ چه مطالبی گفته و خبر داده است که این پنج نفر در بین خود مکتوبی نوشته‌اند و در آن با یکدیگر عهد بسته‌اند و در کنار کعبه هم پیمان شده‌اند که «**اگر محمد از دنیا برود یا کشته شود بر علیه علی قیام کنند و خلافت را از او سلب کنند**».

امیرالمؤمنین ﷺ چهار نفر را که سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر بودند شاهد گرفت، و آنان هم گواهی دادند، و این بعد از آن بود که بیعت لعنت شده و گمراه کنندهٔ ابوبکر برگردن ما قرار گرفته بود. و ما دانستیم که علی ﷺ از قول پیامبر ﷺ مطلب باطلی نقل نمی‌کند که نیکان از اصحاب محمد ﷺ به آن شهادت دهند.

پشیمانی صحابه از کوتاهی در حق امیرالمؤمنین ﷺ

سلیم می‌گوید: اکثر کسانی که این سخن را گفتند، اضافه کردند که: ما بعد از آن در مسئلهٔ خلافت فکر کردیم و سخن پیامبر ﷺ را به‌یاد آوردیم که در حضور ما فرمود: «**خداوند چهار نفر از اصحابم را دوست دارد و مرا دستور به محبت آنان داده است و بهشت مشتاق ایشان است**». پرسیدیم: یا رسول الله، اینان کیانند؟ فرمود: «برادرم و وزیرم و وارثم و خلیفه‌ام در اُمّتم و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من علی بن ابی‌طالب است و سلمان فارسی و ابوذر و مقداد بن اسود».[1]

بعد گفتند: ما از آنچه (در حق علی ﷺ) مرتکب شده‌ایم و کارهایی که انجام داده‌ایم به درگاه خداوند استغفار می‌کنیم و توبه می‌نماییم.

---

۱. «الف» خ ل: پیامبر ﷺ فرمود: «علی از آنهاست» و سپس سکوت کرد و بعد فرمود: بدانید که علی از آنهاست و ابوذر و سلمان و مقداد.

گروهی از صحابه در روز قیامت به سوی جهنّم

از پیامبر ﷺ کلامی شنیدیم که از تأویل و معنای آن جز خیر چیزی نفهمیدیم. آن حضرت فرمود: گروهی از کسانی که با من هم صحبت بوده‌اند و نزد من مقام و منزلتی کسب کرده‌اند بر سر حوض کوثر به نزد من وارد می‌شوند. وقتی در درجات خود ایستادند و مرا دیدند ناگهان از حضور من برده می‌شوند[1] و آنان را به سمت چپ می‌برند. من می‌گویم: پروردگارا، اصحابم! اصحابم! به من پاسخ داده می‌شود: تو نمی‌دانی بعد از تو چه کرده‌اند **اینان بعد از تو، از روزی که از ایشان جدا گشته‌ای، همچنان به عقب برگشته‌اند.**

بعد این افراد گفتند: به جان خودمان قسم، اگر هنگامی که پیامبر ﷺ از دنیا رفت[2] ما خلافت را به علی ؑ سپرده بودیم و از او اطاعت می‌کردیم و تابع او می‌شدیم و با او بیعت می‌کردیم و به راه درست رفته بودیم و هدایت می‌شدیم و موفق بودیم، ولی خداوند اختلاف و تفرقه و بلا را مقدّر کرده بود، و می‌بایست آنچه خدا می‌داند و در قضا و قدر آورده واقع شود.

....

روایت از کتاب سلیم:

۱. بحار الانوار: ج ۲۸ ص ۲۳ ح ۳۳.

۲. بحار الانوار: ج ۲۸ ص ۱۲۴ ح ۷.

روایت از غیر سلیم:

۱. کتاب «الیقین» ابن طاووس: ص ۱۴۳ باب ۱۲.

۲. بحار: ج ۸ قدیم ص ۷۰، از تلخیص الشافی.

---

۱. «ب»: بشدت و کشان‌کشان از نزد من برده می‌شوند.

۲. «ب»: اگر ما از هنگامی که پیامبر ﷺ از دنیا رفت.

۲۰

وصیّت ابوذر به امیرالمؤمنین حقیقی! عکس‌العمل اصحاب صحیفهٔ ملعونه در مسئلهٔ «امرة المؤمنین»، دوبار تسلیم به امرة المؤمنین، اصحاب صحیفه و اصحاب عقبه، عمار و حذیفه در فتنهٔ سقیفه، سؤال سلیم از عمار و حذیفه دربارهٔ سقیفه.

وصیّت ابوذر به امیرالمؤمنین حقیقی!

سلیم بن قیس می‌گوید: هنگامی که عثمان ابوذر را به ربذه تبعید کرده بود[1] در آنجا نزد ابوذر حاضر شدم. او به امیرالمؤمنین ﷺ در مورد خانواده و اموالش وصیّت کرد. کسی به ابوذر گفت: کاش به امیرالمؤمنین عثمان وصیّت کرده بودی!!

ابوذر گفت: من به امیرالمؤمنین حقیقی وصیّت کرده‌ام. امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ﷺ که در زمان پیامبر ﷺ و به دستور او به عنوان **«امیرالمؤمنین»** بر او سلام کردیم. آن حضرت فرمود: برادرم و وزیرم و وارثم و خلیفه‌ام در امّتم و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من به عنوان «امیرالمؤمنین» سلام کنید، چرا که اوست باعث قوام زمین که به خاطر آن آرام گرفته‌است، و اگر او را از دست بدهید زمین وآنچه روی آن است به چشمتان زشت می‌آید.[2]

---

۱. در بحار الانوار: ج ۸ قدیم ص ۳۰۵ روایت کرده که عثمان به ابوذر گفت: اذیت تو به من و اصحابم زیاد شده است، باید به شام بروی. و او را از مدینه به شام اخراج کرد. ابوذر در شام به کارهای معاویه اعتراض می‌کرد، ولذا معاویه به عثمان در مورد ابوذر نامه‌ای نوشت. عثمان در جواب نوشت: «جندب (یعنی ابوذر) را بر چهار پایی سخت و خشن سوار کن و بفرست». معاویه هم ابوذر را همراه کسی فرستاد که شب و روز راه می‌پیمود و او را بر شتر پیری که غیر از جهازی روی آن نبود سوار کرد تا به مدینه آورد در حالی که گوشت را نهایش از رنج و تعب ریخته بود.

وقتی ابوذر به مدینه رسید عثمان کسی را فرستاد که هرجا می‌خواهی برو. ابوذر گفت: به مکه؟ عثمان گفت: نه! گفت: پس بیت‌المقدس؟ گفت: نه! گفت: پس به یکی از دو شهر کوفه و بصره؟ گفت: نه! ولی تو را به «رَبَذه» خواهم فرستاد. عثمان ابوذر را به آنجا فرستاد و در آنجا بود تا از دنیا رفت.

۲. کنایه از اینکه با فقدان او چنان دگرگونی در زمین ایجاد می‌شود که از صورت اصلی خارج می‌شود. این

←

عکس‌العمل اصحاب صحیفهٔ ملعونه در مسئلهٔ «امرة المؤمنین»

ابوذر می‌گوید: گوساله و سامری این امت را دیدم که به پیامبر ﷺ اعتراض کردند و گفتند: آیا این حقّی از طرف خدا و رسولش است؟ حضرت غضب کرد و فرمود: مطلب حقّی از طرف خدا و رسولش است. خداوند مرا به این موضوع امر کرده است!

وقتی به عنوان «امیرالمؤمنین» بر آن حضرت سلام کردیم، ابوبکر و عمر رو به یارانشان معاذ و سالم و ابوعبیده کردند و هنگامی که پس از سلام بر علی ؑ از خانهٔ او خارج می‌شدند به آنان گفتند: این مرد را چه شده است که دائماً مقام پسرعمویش را بالا می‌برد! و یکی از آن دو گفت: کار پسرعمویش خوب خواهد شد! و همگی گفتند: **مادامی که علی زنده است نزد او برای ما خیری نخواهد بود!!**

دو بار تسلیم به امرة المؤمنین

سلیم می‌گوید: گفتم: ای ابوذر، این سلام کردن بعد از حجة الوداع بود یا قبل از آن؟ گفت: سلام کردن اوّل **قبل از حجة الوداع** و سلام کردن دوّم **بعد ازحجةالوداع** بود.

اصحاب صحیفه و اصحاب عقبه

پرسیدم. همپیمانی این پنج نفر (اصحاب صحیفه) چه زمانی بود؟ گفت: در **حجةالوداع**.

گفتم: اصلحك الله، دربارهٔ دوازده نفر اصحاب عقبه که صورت‌های خود را پوشانده بودند و می‌خواستند شتر پیامبر ﷺ را بِرَمانند به من خبر بده که این ماجرا چه زمانی بود؟ گفت: **در غدیر خم هنگام بازگشت پیامبر ﷺ ازحجةالوداع.**

گفتم: اصلحك الله، آیا آنان را می‌شناسی؟ گفت: آری و الله، همهٔ آنها را می‌شناسم. گفتم: از کجا می‌شناسی در حالی که پیامبر ﷺ پنهانی آنها را به حذیفه معرفی کرد؟

← حدیث می‌تواند در مجموع به معنای «لَوْ لاَ الْحُجَّةُ لَساخَت الْاَرْضُ بِأَهْلِها» باشد، و منظور از «او» شخص امیرالمؤمنین و جانشینانش ؑ هستند. چنانکه در حدیث ۲۰ این کتاب به این مطلب تصریح شده است.

ابوذر گفت: در آن بلندی کوه، عمّار افسار شتر آن حضرت را بـر دوش مـی‌کشید و حذیفه از پشت سر شتر را راهنمایی می‌کرد. حضرت به حذیفه دستور کتمان داد ولی به عمار چنین دستوری نداد.

گفتم: آنان را برایم معرّفی می‌کنی؟ گفت: **پـنج نـفر اصـحاب صـحیفه و پـنج نـفر اصحاب شوری و عمروعاص و معاویه.**[1]

عمار و حذیفه در فتنهٔ سقیفه

گفتم: اصلحك الله، چگونه عمّار و حذیفه وقتی آن دو را بعد از پیامبر ﷺ دیدند باز هم در تصمیم خود مردّد شدند.

ابوذر گفت: **عمّار و حذیفه** بعدها اظهار توبه و پشیمانی کردند. ولی (در سـقیفه) گوسالهٔ آنان (ابوبکر) برای خود مقامی ادعا کرد، و سامری آنـان (عـمر) و سـه نـفر همراهشان (سالم و ابوعبیدة و معاذ) شهادت دادند که از پیامبر ﷺ شـنیده‌انـد کـه آن مطلب را فرموده است.[2]

عمّار و حذیفه هم با خود گفتند: شاید این مسئله‌ای است که بعد از مسـئلهٔ اوّلی (یعنی خلافت امیرالمؤمنین ؑ) بوقوع پیوسته ولذا آن دو هم مانند دیگـران بـه شک افتادند. ولی توبه کردند و متوجه شدند و تسلیم آن حضرت گردیدند.

سؤال سلیم از عمار و حذیفه دربارهٔ فتنهٔ سقیفه

سلیم بن قیس می‌گوید: در زمان خلافت عثمان بعد از وفات ابوذر با عمّار ملاقات کردم و گفتهٔ ابوذر را به او خبر دادم. عمّار گفت: بـرادرم ابـوذر راست گـفته است. او نیک‌تر و راستگوتر از آن است که از قول عمّار چیزی را که نشنیده نقل کند.

---

۱. در نتیجه این دوازده نفر عبارت می‌شوند از: ابوبکر، عمر، ابوعبیدهٔ جراح، معاذ بـن جـبل، سـالم مـولی ابی‌حذیفة، عثمان، عبدالرحمان بن عوف، سعد بن ابـی‌وقاص، طـلحه، زبـیر، مـعاویه، عـمروعاص. بـه پاورقی ۳۹ از حدیث ۴ مراجعه شود.

۲. اشاره به همان حدیث جعلی ابوبکر است که «خـداونـد بـرای مـا اهـل بـیت نـبوت و خـلافت را جـمع نمی‌کند»!.

گفتم: اصلحك الله، به چه عنوان سخن ابوذر را تصدیق می‌کنی؟ گفت: شهادت می‌دهم که از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: آسمان سایه نینداخته و زمین بر خود حمل نکرده گوینده‌ای راستگوتر و نیک‌تر از ابوذر. پرسیدم: ای پیامبر خدا، حتی اهل بیتت؟ فرمود: منظور من غیر آنان از مردم است.

سلیم می‌گوید: سپس حذیفه را در مدائن ملاقات کردم ـ که از کوفه به آنجا رفته بودم ـ و سخن ابوذر را برایش گفتم. گفت: سبحان الله، ابوذر راستگوتر و نیک‌تر از آن است که از قول پیامبر ﷺ غیر آنچه فرموده است بگوید.

....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. بحار الانوار: ج ۲۸ ص ۱۲۷.

روایت با سند به سلیم:

۱. المحتضر: ص ۵۹.

۲. کفایة الموحدین: ج ۲ ص ۳۷۷.

روایت از غیر سلیم:

۱. ارشاد شیخ مفید: ص ۲۰.

۲۱

چند ماجرا دربارهٔ محبت پیامبر ﷺ به حسنَین ﷺ: آب خواستن حسنَین ﷺ، نشاندن حسنَین ﷺ بر دوش مبارک، کشتی گرفتن حسنَین ﷺ، خطاب پیامبر ﷺ به حسنَین ﷺ در مورد امامت، نشستن امام حسین ﷺ بر کمر پیامبر ﷺ در سجده. نشستن امام حسین ﷺ بر شانهٔ آن حضرت بر فراز منبر.

چند ماجرا دربارهٔ محبّت پیامبر ﷺ به حسنَین ﷺ

آب خواستن حسنَین ﷺ

ابان از سلیم نقل می‌کند که گفت: علی بن ابی‌طالب ﷺ و سلمان و ابوذر و مقداد برایم نقل کردند، و نیز ابوالحجاف داود بن ابی‌عوف العوفی به نقل از ابوسعید خدری برایم نقل کرد و گفت:

پیامبر ﷺ نزد دخترش فاطمه ﷺ آمد در حالی که آن حضرت در زیر دیگی آتش روشن کرده بود و برای خانواده‌اش غذا می‌پخت. علی ﷺ هم در گوشه‌ای از خانه خوابیده بود و حسنَین ﷺ کنار او در خواب بودند.

پیامبر ﷺ کنار دخترش نشست و با او مشغول صحبت شد و در همان حال حضرت زهرا ﷺ آتش را زیر دیگ آماده می‌کرد و خدمتکاری نداشت.

در این حال امام حسن ﷺ از خواب بیدار شد و رو به پیامبر ﷺ نمود و عرض کرد: «پدرجان، به من آب بده». حضرت او را در بر گرفت و سراغ شتر شیر دهی که داشتند رفت و با دست مبارك آن را دوشید. سپس ظرف را ـ در حالی که روی شیر چربی گرفته بود ـ آورد تا به امام حسن ﷺ بدهد.

در این حال امام حسین﷣ بیدار شد و عرض کرد: «پدرجان، به من آب بده». حضرت فرمود: پسرم، برادرت از تو بزرگتر است و قبل از تو از من آب خواسته است. امام حسین﷣ عرض کرد: قبل از او به من آب بده! پیامبرﷺ همچنان او را آرام می‌کرد[1] و با او به نرمی رفتار می‌کرد و از او می‌خواست که اجازه دهد برادرش پیش از او بنوشد ولی امام حسین﷣ اجازه نمی‌داد.

در اینجا فاطمهﷺ عرض کرد: پدرجان، گویا حسن نزد تو محبوبتر از حسین است؟! حضرت فرمود: او نزد من محبوبتر نیست و هردوی آنها نزد من یکسانند، ولی حسن ابتدا از من آب خواسته است. **من و تو و این دو و این کسی که خوابیده[2] در بهشت در یك منزل و در یك درجه خواهیم بود.**

راوی می‌گوید: در همهٔ این صحبت‌ها علی﷣ در خواب بود و متوجه آنان نبود.

نشاندن حسنَیْن﷨ بردوش مبارك

روزی پیامبرﷺ از کنار حسنَین﷨ عبور می‌کرد در حالی که آن دو مشغول بازی بودند. حضرت آن دو را گرفت و هر یک را بر یک دوش خود سوار کرد.[3]

مردی از مقابل رسید و گفت: شما خوب سواری برای اینان هستید![4] پیامبرﷺ فرمود: و این دو خوب سوارانی هستند! **این دو پسر دو ریحانهٔ من از دنیا هستند.**

کُشتی گرفتن حسنَین﷨

وقتی آن دو را به خانهٔ حضرت زهرا﷤ آورد فرمود: «با یک دیگر کُشتی بگیرید»! آن دو شروع به کُشتی گرفتن نمودند و پیامبرﷺ مکرّر می‌فرمود: «هِیْ یا حسن»![5]

---

۱. «ب» و «د»: می‌بوسید.

۲. یعنی امیرالمؤمنین﷣

۳. «ب» و «د»: هر دو را سوار کرد، و یکی را بردوش راست و دیگری را بردوش چپ قرار داد و به‌راه افتاد.

۴. «ب» و «د»: ابوبکر از مقابل رسید و گفت: خوب مرکبی را سوار شده‌اید ای دو پسر.

۵. «هِیْ» کلمه‌ای است که برای تشویق در عربی و فارسی به‌کار می‌رود.

حضرت فاطمه ﷺ عرض کرد: یا رسول الله، آیا «هِی یا حسن» می‌گویی، در حالی که از حسین بزرگتر است؟[1] حضرت فرمود: این جبرئیل است که می‌گوید: «هی یـا حسین». **در نتیجه حسین ﷺ حسن ﷺ را بر زمین زد!**

خطاب پیامبر ﷺ به حسنَین ﷺ در مورد امامت

روزی پیامبر ﷺ نظر به آن دو نمود در حالی که با هم پیش مـی‌آمدند، و فـرمود: **به خدا قسم، اینان دو آقای جوانان اهل بهشتند و پدرشان از ایشان بهتر است. بـهترین مردم نزد من و محبوبترین آنان در قلب من و محترم‌ترین ایشان در پیشگاه من پدر شما[2] و سپس مادرتان است. احدی نزد خداوند افضل از من و برادرم و وزیرم و جانشینم در امّتم و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من علی بن ابی‌طالب نیست.**

بدانید که برادرم و دوستم و وزیـرم و انـتخاب شـده‌ام و خـلیفهٔ بـعد از خـودم و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من علی بن ابـی‌طالب است. وقـتی او از دنـیا رفت پسرم حسن بعد از اوست. وقتی او از دنیا رفت پسرم حسـین بـعد از اوست. سـپس امامان نه گانه از نسل حسین خواهند بود.

آنان هدایت کنندگانِ هدایت شده‌اند. آنان با حقّ و حقّ با آنان است. تا روز قیامت ایشان از حق جدا نمی‌شوند و حق از ایشان جدا نمی‌شود. آنان مایهٔ قوام زمین هستند که به خاطر آنان آرام گرفته است. آنان ریسمان محکم خداوند دسـتاویز مسـتحکم خدایند که پاره شدن ندارد. آنان حجّت‌های الهی در زمین و شـاهدان او بـر مـردم و خزانه‌داران علمش و معادن حکمت اویند.

آنان به منزلهٔ کشتی نوح‌اند که هر کس برآن سوار شد نجات یافت و هر کس آن را رها کرد غرق شد. آنان به منزلهٔ **«باب حطّه»** در بنی اسرائیلند[3] که هر کس از آن داخل

---

۱. یعنی قاعدتاً باید کوچکتر را تشویق کرد در حالی که شما بزرگتر را تشویق می‌کنید!

۲. حضرت در اینجا سخن را از غایب به صورت خطاب به حسنین ﷺ آورده‌اند.

۳. دربارهٔ «باب حطه» توضیح لازم در پاورقی ۱۷ از سرآغاز این کتاب در ص ..... ذکر شد.

شد مؤمن و هرکس از آن خارج شد کافر بود. خداوند در قرآن اطاعت ایشان را واجب کرده و در آن دستور ولایت آنان را داده است. هرکس آنان را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هرکس از آنان سرپیچی کند از خدا سرپیچی کرده است.

نشستن امام حسین ﷺ بر کمر پیامبر ﷺ در سجده

امام حسین ﷺ نزد پیامبر ﷺ می‌آمد در حالی که آن حضرت در سجده بود. از صف‌های جماعت عبور می‌کرد و نزد آن حضرت می‌رسید و بر کمر حضرت سوار می‌شد. پیامبر ﷺ از سجده بلند می‌شد در حالی که یک دست بر کمر حسین ﷺ و دست دیگر روی زانوی مبارك قرار داده بود[1] و همچنان او را نگاه می‌داشت تا نماز را تمام می‌کرد.

نشستن امام حسن ﷺ بر شانهٔ پیامبر ﷺ بر فراز منبر

امام حسن ﷺ نزد پیامبر ﷺ می‌آمد در حالی که آن حضرت بر فراز منبر خطبه می‌خواند. از منبر بالا می‌رفت و برگردن آن حضرت سوار می‌شد و پاهایش را روی سینهٔ مبارک آویزان می‌کرد به طوری که برق خلخال در پایش دیده می‌شد، و این در حالی بود که پیامبر ﷺ مشغول خطبه بود و او را همچنان نگاه می‌داشت تا خطبه‌اش به پایان می‌رسید!

....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. بحار الانوار: ج ۳۷ ص ۸۶.

روایت از غیر سلیم:

۱. امالی طوسی: ج ۲ ص ۲۰۶.

۲. عمده ابن بطریق: ص ۲۰۶.

۳. مناقب ابن شهرآشوب: ج ۳ ص ۱۶۲.

---

۱. یعنی بدین وسیله امام حسین ﷺ را بر کمر خود نگاه می‌داشت و نماز را ادامه می‌داد.

۴. قرب الاسناد: ص ۴۸.
۵. امالی صدوق: ص ۳۶۱.
۶. اعلام الوری: ص ۲۱۷.
۷. ارشاد شیخ مفید: ص ۲۸۰.
۸. امالی طوسی: ج ۲ ص ۲۰۶.
۹. دخائر العقبی: ص ۱۳۰.
۱۰. کنزالعمال: ج ۷ ص ۱۰۷.
۱۱. ذخائر العقبی: ص ۱۳۴.
۱۲. اسدالغابة: ج ۲ ص ۱۹.
۱۳. صحیح ترمذی: ج ۲ ص ۳۰۶.
۱۴. تاریخ ابن عساکر (ترجمة الامام الحسن علیه السلام): ص ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۸.

۲۲

۱. خطبهٔ عمروعاص در شام بر علیه امیرالمؤمنین علیه السلام.

۲. خطبهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام در بصره در تکذیب عمروعاص: لعن معاویه و عمروعاص برلسان پیامبر صلی الله علیه و آله، نزول آیه در مذمت عمروعاص، تکذیب عمروعاص در نسبت دروغین، دروغ بستن عمروعاص به امیرالمؤمنین علیه السلام.

۳. چگونه معاویه اهل شام را برای خونخواهی عثمان جمع کرد: اعطای اموال برای انتشار روایات دروغ و باطل، برنامهٔ بیست سالهٔ معاویه بر ضد ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام.

۱

خطبهٔ عمر و عاص در شام بر علیه امیرالمؤمنین علیه السلام

ابان از سلیم روایت کرده که گفت: به امیرالمؤمنین علیه السلام خبر رسید که عمروعاص در شام برای مردم خطبه خوانده و گفته است:

پیامبر صلی الله علیه و آله مرا به عنوان رئیس لشکرش فرستاد و ابوبکر و عمر هم در آن لشکر بودند، و من چنین گمان کردم که مرا به خاطر احترامی که نزد او دارم فرستاده است. وقتی بازگشتم گفتم: یا رسول الله، کدامیک از مردم نزد تو محبوبترند؟ گفت: عایشه! گفتم: از مردان؟ گفت: پدرش.[1]

ای مردم، این علی است که دربارهٔ ابوبکر و عمر و عثمان بدگویی می‌کند در حالی که خودم از پیامبر شنیدم که می‌گفت: «خداوند حق را بر زبان و قلب عمر زده است»! و دربارهٔ عثمان گفت: «ملائکه از عثمان حیا می‌کنند»!

---

۱. «ب» و «د»: سپس گفت: عمر!

و از علی شنیدم ـ و گرنه گوش‌هایم کر شوند ـ کـه در زمـان عـمر چـنین روایت می‌کرد: پیامبر در حالی که ابوبکر و عمر پیش می‌آمدند نگاهی به آنان کرد و گفت: «یا علی، اینان دو آقای پیران اهـل بـهشت از اولیـن و آخـرین هسـتند مگـر پـیامبران و مرسلین، و این مطلب را به آن دو مگو که هلاک می‌شوند»!

۲

خطبۀ امیرالمؤمنین ؑ در بصره در تکذیب عمروعاص

لعن معاویه و عمروعاص برلسان پیامبر ﷺ

امیرالمؤمنین ؑ بپا خاست و فرمود: تعجب است از طاغیان اهل شـام کـه سـخن عمروعاص را می‌پذیرند و او را تصدیق می‌کنند! کار او در حـدیث و دروغ گـفتن و بی‌مبالاتی به آنجا رسیده است که بر پیامبر ﷺ دروغ می‌بندد، در حالی که آن حضرت او را **هفتاد لعن** فـرموده و هـمچنین رفـیقش (مـعاویه) را ـ کـه عـمروعاص مـردم را به سوی او دعوت می‌کند ـ آن حضرت در مواردی لعنت نموده است.[۱]

و آن هنگامی بود که عمروعاص درقصیده‌ای که هفتادبیت بود سخنان نامربوطی دربارۀ پیامبر ﷺ گفته بود. آن حضرت فرمود: «**خدایا، من شعر نمی‌گویم و آن را حلال نمی‌دانم.[۲] تو و ملائکه‌ات او را به عدد هر بیتی لعنت کن که تا روز قیامت بر نسل او نازل شود**».

---

۱. «د»: و هرکس بر پیامبر ﷺ دروغ ببندد خداوند او را هفتاد لعنت کـرده است. در الغـدیر: ج ۱۰ ص ۱۳۹ روایت کرده که پیامبر ﷺ ابوسفیان را دید که سوار بر الاغی می‌آید و معاویه افسار آن را گرفته و پسرش یزید آن را راهنمایی می‌کند. فرمود: خدا لعنت کند افسار گرفته و سوار شونده و راهنمایی کننده را!!

۲. ظاهراً منظور در اینجا آن است که حضرت شعر را برای خود جایز نمی‌دانسته‌اند.

نزول آیه در مذمت عمروعاص

هنگامی که ابراهیم پسر پیامبرﷺ از دنیا رفت عمروعاص بپا خاست و گفت: **«محمّد ابتر گردید و نسلی نخواهد داشت، و من از همهٔ مردم بیشتر او را سرزنش می‌کنم، و دربارهٔ او از همه بدگوترم»!**

خداوند این آیه را دربارهٔ او نازل کرد: «اِنَّ شانئکَ هُوَ الْأَبْتَرُ»[1]، «سرزنش کنندهٔ تو نسلش بریده است»، به این معنی که از ایمان واز هر خیری بریده است.

تکذیب عمروعاص در نسبت دروغین

امیرالمؤمنینؑ در ادامهٔ سخنانش فرمود: چه مصیبتی که از کذّابین و منافقین این امّت دیده‌ام. گویا قاریان قرآن ضعیف العقیده و بسیار کوشا را می‌بینم که حدیث عمروعاص را روایت می‌کنند و او را در این باره تصدیق می‌نمایند و برضد ما اهل بیت با دروغِ او استدلال می‌کنند.

آیا ما می‌گوییم که بهترین این امت ابوبکر و عمر هستند؟! و اگر بخواهم سومی را هم نام می‌برم. به خدا قسم عمروعاص از سخنش دربارهٔ عایشه و پدرش جز رضایت معاویه قصدی ندارد، و او را با سخط خداوند راضی کرده است.

دروغ بستن عمروعاص به امیرالمؤمنینؑ

امّا حدیثی که عمروعاص گمان دارد از من شنیده است، هرگز! قسم به خدایی که دانه را شکافت و مردم را آفرید، او می‌داند که یقیناً بر من دروغ می‌بندد و خداوند چنین سخنی را پنهانی و آشکارا از من نشنیده است.

خدایا، عمروعاص و معاویه را به خاطر بستن راه تو و نسبت دروغشان به کتاب تو و پیامبرت و کوچک شمردن پیامبر[2] و نسبت دروغشان به او و به من، لعنت فرما.

---

۱. سورهٔ کوثر: آیهٔ ۳.

۲. «ب» و «د»: کوچک شمردنشان مرا.

۳

چگونه معاویه اهل شام را برای خونخواهی عثمان جمع کرد؟

اعطای اموال برای انتشار روایات دروغ و باطل

سلیم می‌گوید: سپس معاویه قاریان اهل شام و قاضیان آن را فراخواند و بـه آنـان اموالی داد و ایشان را در نواحی و شهرهای شام پراکنده ساخت. آنان هم مشغول بـه نقل روایات دروغین شدند و پایه‌های باطلی را برای مردم پایه گذاری کردند. آنان به مردم چنین خبر می‌دادنـد کـه عـلی ﷺ عـثمان را کشـته و از ابـوبکر و عـمر بـیزاری می‌جوید، و معاویه خون عثمان را طلب می‌کند و ابان پسر عثمان و فـرزندان دیگـر عثمان نیز همراه اویند. بدین وسیله اهل شام را به معاویه متمایل کردند و هـمۀ اهـل شام متفّق الکلمه شدند.

برنامۀ بیست سالۀ معاویه برضد ولایت امیرالمؤمنین ﷺ

معاویه این برنامه را بیست سال ادامه داد، و در تمام مناطق تحت حکومتش آن را اجرا می‌کرد، تا آنکه اراذل شام و یـاران بـاطل نـزد او آمـدند و بـر سـر غـذا و آب او نشستند.

او به آنان اموال می‌داد و برای ایشـان زمـین‌ها را قسـمت مـی‌کرد و خـوراکـی و نوشیدنی به آنان می‌خورانید، تا آنجا که خـردسالان بـا ایـن بـرنامه بـزرگ شـدند و بزرگسالان پیر شدند، و عرب‌های بیابانی با این عقاید به شهرها کوچ کردند. اهل شام لعن شیطان را ترك نمودند و بر علی و قاتل عثمان لعـن کـردند[1]، و جـاهلان امّت و تابعان امامان ضلالت و دعوت کنندگان به آتش بر این برنامه مستقّر شدند.

---

۱. «ب» و «د»: نفرین کردند.

خداوند ما را کافی است و وکیل خوبی است. اگر خدا بخواهد همهٔ آنان را بر هدایت جمع می‌نماید، ولی خداوند آنچه بخواهد انجام می‌دهد.

....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. بحار الانوار: ج ۳۲ ص ۲۴۴.

۲. بحار الانوار: ج ۳۳ ص ۲۶۱.

۲۳

نامۀ سرّی معاویه به زیاد: برنامۀ معاویة دربارۀ قبایل عرب، برنامۀ معاویه در اهانت عجم، علت طمع معاویه در خلافت، دستور معاویه دربارۀ عجم، معرفی زیاد به عنوان فرزند ابوسفیان و برادر معاویه، برنامۀ عمر در اهانت عجم و علت آن، بدعت‌های عمر از لسان معاویه، ارتباط معاویه با زیاد، نسخه برداری سلیم از نامۀ سرّی معاویه.

نامۀ سرّی معاویه به زیاد

ابان از سلیم نقل می‌کند: **زیاد بن سمیّة** نویسنده‌ای داشت که ادعای تشیّع می‌کرد، و با من دوست بود.[1] او نامه‌ای را که معاویه به زیاد در جواب نامۀ او نوشته بود به من نشان داد.

برنامۀ معاویه دربارۀ قبایل عرب

امّا بعد، تو به من نامه نوشته‌ای و دربارۀ عرب از من سؤال کرده‌ای که کدام را احترام کنم و کدام را اهانت نمایم. کدام را مقرب بدارم و کدام را دور نمایم. از کدام در امان باشم و از کدام بر حذر باشم؟ و من ای برادرم آگاه‌ترین مردم به عرب هستم.

به این **طایفه از یمن**[2] توجّه کن آنان را در ظاهر احترام کن و در خلوت اهانت نما. من نیز با آنان چنین می‌نمایم. در مجالس، آنان را نزدیک خود قرار می‌دهم و چنین وانمود می‌کنم که ایشان نزد من از دیگران مقدّم‌ترند[3]، ولی عطاها و فضیلت دادن

---

۱. «ب» و «د»: زیاد بن ابیه دوستی داشت که ادعای تشیّع می‌کرد.

۲. منظور معاویه در اینجا از طایفۀ یمنی روشن نیست.

۳. «الف»: ایشان بدترین مردم نزد من هستند. «ب» و «د»: در خلوت به آنان چنین وانمود کن که ایشان بدحال‌ترین مردم نزد تو هستند.

دیگران را پنهان از آنان انجام می‌دهم، و علتش هم این است که عدهٔ زیادی از ایشان همراه این مرد (علی ﷺ) با من می جنگند.

طایفهٔ **ربیعة بن نزار** را در نظر داشته باش و اشراف آنان را احترام کن و سایر مردمشان را اهانت نما، چرا که عمومشان تابع اشراف و بزرگان ایشانند.

به طایفهٔ «**مُضَر**» نگاه کن، و آنان را با یکدیگر درگیر نما، چرا که آنان غلظت و تکبّر و خودبینی و نخوت شدیدی دارند. هرگاه چنین رفتاری با آنان داشته باشی و آنان را با یکدیگر درگیر نمایی بعضی از آنان بعض دیگر را برایت کفایت می‌کنند. از ایشان به گفتهٔ بدون عمل راضی مشو، و به ظنّ بدون یقین اکتفا مکن.

برنامهٔ معاویه در اهانت عجم

عجم‌هایی که در بین عرب آمده‌اند و نیز عجم‌های تازه مسلمان را در نظر داشته باش و با ایشان به روش عمر بن خطاب رفتار کن که خواری و ذلّتشان در آن است. عرب با زنانشان ازدواج نماید ولی زنان خود را به ازدواج آنان در نیاورند. عرب از آنان ارث ببرند ولی آنان از عرب ارث نبرند، و در عطا و روزی‌های آنان کوتاهی کن.[1]

در جنگ‌ها پیشاپیش لشکر بروند و راه را اصلاح کنند و درخت‌ها را قطع نمایند. هیچیک از عجم در نماز بر عرب‌ها امام جماعت نباشند، و احدی از ایشان در نماز با حضور عرب در صف اوّل نایستند مگر آنکه بخواهند صف را کامل کنند. مرزی از مرزهای مسلمین و شهری از شهرهای ایشان را به احدی از عجم مسپار. قضاوت بین مسلمانان و نیز احکامشان را احدی از عجم بر عهده نگیرد.

این سنّت عمر و روش او دربارهٔ عجم‌ها بوده است. خداوند او را از امّت محمّد و به خصوص از بنی‌امیّه جزای خیر دهد!! به جان خودم قسم، اگر نبود آنچه او و رفیقش (ابوبکر) انجام دادند و قوت و صلابتی که در دین خدا داشتند ما و همهٔ این

---

۱. در این باره به بحار الانوار: ج ۸ قدیم ص ۲۸۷، و الغدیر: ج ۶ ص ۱۸۷ مراجعه شود.

امّت غلامان بنی هاشم بودیم![1] و آنان خلافت را یکی پس از دیگری به ارث می‌بردند همان گونه که خاندان کسری و قیصر به ارث می‌بردند.

علت طمع معاویه در خلافت

ولی خداوند خلافت را به‌دست ابوبکر و عمر از بنی هاشم خارج کرد و به بنی‌تیم بن مرة منتقل کرد و سپس به بنی‌عدّی بن کعب منتقل شد![2] در حالی کـه در قـریش طایفه‌ای پایین‌تر و ذلیل‌تر و بی‌آبروتر از آنان نبود. **آن دو نفر ما را در خلافت به طمع انداختند[3] و ما از آن دو و نسل آنان سزاوارتر بودیم،** زیرا ثروت و عزّت در ما است و ما از نظر فامیلی به پیامبر نزدیکتریم!

قبل از ما رفیقمان عثمان با شوری و رضایت عموم مردم ـ بعد از سه روز شوری بین شش نفر ـ به خلافت دست یافت، و آنان که قبل از او بودند بدون مشورت به آن دست یافتند.

وقتی رفیقمان عثمان مظلومانه کشته شد ما به وسیلۀ او به خلافت دست یـافتیم، زیرا هر کس مظلومانه کشته شود خداوند برای ولیّ او سلطه و قدرتی قرار داده است!

دستور معاویه دربارۀ عجم

به جان خودم ای برادرم! اگر عمر دیۀ عجم را نصف دیۀ عرب قرار می‌داد به تقوی نزدیک‌تر بود! و من اگر راهی به این کار می‌یافتم و امید داشتم که عموم مردم قـبول کنند انجام می‌دادم! ولی من به جنگ قریب العهد هستم و می‌ترسم مردم متفرّق شوند و برضدّ من اختلاف کنند، ولی آنچه عمر دربارۀ آنان قـرار داده تـو را کـافی است و موجب خواری و ذلت آنان است.

---

۱. «ج»: شبیه خدمتگزار در دین خدا برای بنی هاشم بودیم.
۲. ابوبکر از طایفۀ بنی تیم و عمر از طایفۀ بنی عدی است.
۳. «ج»: ولی وقتی خلافت از بنی هاشم خارج و به بنی تیم منتقل شد... ما هم در خلافت طمع کردیم.

وقتی این نامهٔ من به دست‌ت رسید عجم را ذلیل کن و اهانت نما و آنان را تبعید کن و از احدی از آنان کمك مگیر و حاجتی از ایشان بر میاور.

معرفی زیاد به‌عنوان فرزند ابوسفیان و برادر معاویه!

به خدا قسم تو پسر **ابوسفیان** هستی و از صلب او خارج شده‌ای.[۱] بـا «**عُـبَیْد**[۲]» در نَسَب هیچ تناسبی جز «آدم» نداری![۳]

تو برایم نقل کردی ـ و تو ای برادرم نزد مـن راسـتگو هسـتی ـ کـه نـامهٔ عـمر بـه ابوموسی اشعری را در بصره خوانده‌ای، و تو در آن روز نویسندهٔ ابوموسی بودی و او فرماندار بصره بود، و تو بی‌آبروترین مردم نزد او بودی، و خود نیز ذلیل بودی و گمان می‌کردی از هم پیمانان طایفهٔ ثقیف هستی. اگر آنروز یقیناً می‌دانستی ـ مانند یقینی که

---

۱. علامه امینی در الغدیر: ج ۱۰ ص ۲۱۶ مـطالبی در ایـن بـاره مـی‌فرماید کـه خـلاصه‌اش چـنین است: از ضروریّات اسلام این است که «فرزند به فراش (همسر رسمی و قانونی) ملحق می‌شود و زناکار نصیبش سنگ است»، ولی سیاست معاویه بر ضد پیامبر ﷺ او را از این حقیقت باز داشت و نصیب اصـلی را بـه زناکار داد و زیاد را تماماً به ابوسفیان زناکار ملحق کرد.

زیاد در خانه عُبَید هم‌پیمان ثقیف و از همسر او متولد شد و در بدترین دامانی تربیت شد. قبل از الحاق معاویه، او را «زیاد بن عبید ثقفی» می‌گفتند و بعد از آن «زیاد بن ابی‌سفیان» گفته شد! خود معاویه در زمان امام حسن ؊ به او چنین نوشت: «از امیرمؤمنان معاویه بن ابی‌سفیان به زیاد بن عبید، امّا بعد، تو بنده‌ای هستی که کفران نعمت کرده‌ای... تو مادر نداری، بلکه پدر هم نداری!

هنگامی که دولت بنی‌امیّه منقرض شد باردیگر او را به عنوان «زیـاد فـرزند پـدرش» و یـا «زیـاد فـرزند مادرش» و یا «زیاد پسر سمیّه» می‌خواندند. مادر او «سمیّه» از آنِ دهقانی از فارس بود. آن دهقان مریض شد و طبیبی به نام حارث ثقفی را برای معالجه فراخواند و در اثر طبابت او شفا یافت. آن دهقان سمیّه را به طبیب بخشید، و آن طبیب هم سمیّه را بـه ازدواج غـلام رومـی‌اش بـه‌نام «عُـبید» در آورد. سـمیّه هـم به عنوان همسر عبید زیاد را بدنیا آورد. مادرش سمیّه از زناکاران مشهور در طائف بود که پرچم و علامتی بر خانه‌اش بود.

هنگامی که با معاویه بیعت شد زیاد نزد معاویه آمد و با او صلح کرد... معاویه چنین صلاح دید که زیاد را به خود متمایل کند و دوستی او را با الحاق او به خود خالص کند و این مطلب مورد اتفّاق هر دو قرار گرفت. مردم را حاضر کردند و کسانی که می‌بایست به‌نفع زیاد شهادت دهند نیز حاضر شدند و شـهادت دروغ دادند.

۲. «عُبَیْد» همان کسی است که زیاد در خانهٔ او و از همسر او بدنیا آمد ولی در واقع زنازاده بود.

۳. یعنی فقط در حضرت آدم نسل شما به یکدیگر می‌رسد و گرنه پدر تو نیست و فامیل تو هم نیست!

امروز داری! ـ که پسر ابوسفیان هستی خود را بزرگ می‌دانستی و عار می‌دانستی که نویسنده برای زنازادهٔ اشعریین باشی![1]

تو و ما یقیناً می‌دانیم که ابوسفیان به همراه جدش امیّة بن عبدشمس در تجارتی به شام رفتند و از شهر «صفوریّة» عبور کردند و در آنجا کنیز آواز خوانی را همراه پسرش عبدالله خرید. و ابوسفیان دنباله رو اُمیّة بن عبدشمس بود.[2]

برنامهٔ عمر در اهانت عجم و علت آن

ابن ابی‌معیط برایم نقل کرد که تو به او خبر داده‌ای که نامهٔ عمر به ابوموسی اشعری را خوانده‌ای هنگامی که طنابی به طول پنج وجب برایش فرستاد و به او گفت: «**اهل بصره را نزد خود فراخوان، و هرکس از هم‌پیمانان و مسلمانان عجم را که طول قامت او به پنج وجب رسید گردن بزن**»!

ابوموسی در این باره با تو مشورت کرد، و تو او را نهی کردی و به او دستور دادی که در این مسئله گفتگو کند. ابوموسی هم در این باره به عمر مراجعه کرد و تو نامهٔ او را نزد عمر بردی، و این کار را از روی تعصّب برای عجم‌ها انجام دادی و در آن روز گمان می‌کردی که از آنها و پسر «عُبَیْد» هستی.[3]

آنقدر بـه عـمر اصـرار کـردی تـا او را از نـظرش بـرگردانـدی و از تـفرقهٔ مـردم ترسانیدی، و او هم از رأیش برگشت. به او گفتی: «تو که با این خاندان (نبوّت) دشمنی کرده‌ای چگونه در امان هستی که این عجم‌ها نزد علی جمع شوند، و او هم با کمک آنان قیام کند و حکومت تو را از بین ببرد». عمر هم از این تصمیم خودداری کرد.

برادرم! سراغ ندارم مولودی در آل ابوسفیان متولد شده باشد که شومی او بر ایشان بالاتر از تو باشد آنگاه که عمر را از تصمیمش باز داشتی و از آن کار مانع شدی.[4]

---

۱. پیدا است که معاویه نَسَب ابوموسی اشعری را درست نمی‌داند.
۲. در این جملات نوعی ابهام وجود دارد ولی اجمالاً مطلبی برای درست جلوه دادن نسب زیاد است.
۳. «الف»: غلام ثقیف هستی.
۴. «ج»: عمر را از نظرش دربارهٔ قتل عجم‌ها مانع شدی.

و به من خبر داد که آنچه باعث شده او را از نظریه‌اش دربارهٔ قتل عجم‌ها برگردانی این بوده که گفته‌ای از علی بن ابی‌طالب شنیده‌ای که می‌گفته است: «**عجم‌ها برای این دین در آخر بر شما خواهند زد همان طور که شما در ابتدا آنان را برای آن زدید**». و گفته: «**خداوند دستان شما را از عجم‌ها پرخواهد کرد. سپس آنان افراد سخت برخوردی خواهند شد که فرار نمی‌کنند.**[1] **گردن‌های شما را می‌زنند و بر غنایم شما غالب می‌شوند**».

عمر به تو گفت: «من این مطالب را از پیامبر شنیده‌ام، و همین مرا وادار کرد تا به رفیق تو (ابوموسی اشعری) دربارهٔ قتل آنان نامه بنویسم!!. حتی تصمیم گرفته بودم به کارگزارانم در سایر شهرها نیز همین مطلب را بنویسم».

تو به عمر گفتی: «ای امیرالمؤمنین، این کار را مکن، چرا که در امان نیستی که علی آنان را به یاری خود بخواند و ایشان هم زیادند. تو هم شجاعت علی و اهل بیتش را و دشمنی ایشان با تو و رفیقت را می‌دانی».

بالاخره عمر را از رأیش منصرف کردی، و به من خبر دادی که او را از این کار برنگرداندی مگر از روی تعصّب، نه اینکه به خاطر روایتی ترسیده و برگشته باشی![2]

همچنین تو برایم نقل کردی که این مطلب را در زمان حکومت عثمان برای علی بن ابی‌طالب نقل کرده‌ای و او به تو خبر داده است که: «**صاحبان پرچم‌های سیاه که از سمت خراسان می‌آیند عجم‌ها هستند، و آنها هستند که بر بنی‌امیّه درپادشاهی‌شان غالب می‌شوند و آنان را در هرجایی می‌کشند**».[3]

ای برادرم، اگر تو عمر را از رأیش بر نمی‌گرداندی کار او به صورت سنّتی در می‌آمد و خدا آنان را نابود می‌کرد و ریشهٔ آنان را قطع می‌نمود، و خلفای بعد از او آن را به عنوان سنّتی عمل می‌کردند، به طوری که از عجم‌ها مویی و ناخنی و دَمَندهٔ آتشی باقی نمی‌ماند. **آنان آفت دین هستند!!**

---

۱. «الف»: شیرانی خواهند بود.
۲. «ج»: عمر از این رأیش برنگشت مگر از روی ترس.
۳. جملهٔ «تحت کل حجر و کوکب» یعنی زیر هر سنگ و ستاره‌ای که یک عبارت کنایی است. و معنای آن «در هر مکانی» است که در متن آمده است.

بدعت‌های عمر از لسان معاویه

چه بسیار است آنچه عمر در این امت برخلاف سنّت پیامبر ﷺ قرار داده و مردم در آنها تابع او شده‌اند و آنها را مورد عمل قرار داده‌اند[1]، این هم مثل یکی از آنها می‌شد.[2]

از جملهٔ آنها[3]، تغییر اوست مقام ابراهیم را از جایی که پیامبر قرار داده بود، و صاع و مدّ پیامبر که آن را تغییر داد و مقدار آن را زیاد کرد، و جُنُب را از تیمّم نهی نمود، و چیزهای بسیاری که عمر سنّت گذاشت کـه بـیش از **هـزار بـاب** است. **اعـظم آنـها و محبوبترین آنها نزد ما و آنکه بیشتر چشم ما را روشن نمود زایل کردن خلافت از بنی‌هاشم بود، درحالی که ایشان اهل و معدن آن بودند و جز برای آنان صلاحیّت نداشت و زمین جز به وسیلهٔ ایشان اصلاح نمی‌شد.**

ارتباط معاویه با زیاد

هر گاه این نامهٔ مرا خواندی آنچه در آن است پنهان کن و آن را پـاره نـما. سـلیم می‌گوید: نویسندهٔ زیاد گفت: وقتی زیاد نامه را خواند آن را بر زمین زد و رو به من کرد و گفت: «وای بر من از آنچه خارج شدم و به آنچه داخل شدم. به خدا قسم از شیعیان آل محمّد و حزب آنان بودم. از آن گروه خارج شدم و در شیعیان شیطان و حزب او و از شیعیان کسی که مثل این نامه را به من می‌نویسد شدم. **به خدا قسم مَثَل من مَثَل ابلیس است که از روی تکبر و کفر و حسد نخواست بر آدم سجده کند.**

نسخه برداری سلیم از نامهٔ سرّی معاویه

سلیم می‌گوید: شب نشده بود که نامهٔ او را نسخه برداری کردم. وقتی شب شد زیاد نامه را خواست و آن را پاره کرد و گفت: «هرگز نباید احدی از مردم بر آنچه در ایـن نوشته است اطلاع پیدا کند»، **ولی نمی‌دانست که من از روی آن نوشته‌ام!!**

---

۱. «ج»: برخلاف سنّت محمّد سنّت قرار داده و مردم بر آنها بیعت کرده‌اند و به او اقتدا نموده است.

۲. یعنی قتل عجم‌ها هم مثل سایر بدعت‌های عمر مورد عمل قرار می‌گرفت.

۳. توضیح دربارهٔ این بدعت‌ها در احادیث ۱۱ و ۱۴ و ۱۸ داده شد.

....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. بحار الانوار: ج ۳۳ص ۲۶۱ح ۵۳۴.

۲۴

اهانت عایشه به امیرالمؤمنین ؈، عکس‌العمل پیامبر ﷺ در مقابل اهانت عایشه.

اهانت عایشه به امیرالمؤمنین ؈

ابان از سلیم نقل می‌کند که گفت: از سلمان و ابوذر و مقداد شنیدم، و همین مطلب را از علیّ بن ابی‌طالب ؈ پرسیدم و آن حضرت فرمود: راست گفته‌اند. آنان چنین گفتند:

علیّ بن ابی‌طالب ؈ خدمت پیامبر ﷺ وارد شد در حالی که عایشه پشت سر حضرت نشسته بود، و خانه پر از جمعیّت بود و در میان آنان پنج نفر اصحاب صحیفه و پنج نفر اصحاب شوری[1] بودند. حضرت مکانی برای نشستن پیدا نکرد. پیامبر ﷺ به او اشاره کرد که «اینجا» یعنی پشت سر آن حضرت بنشیند.

علی ؈ آمد و بین پیامبر ﷺ و عایشه نشست و مانند اعرابی‌ها زانوان را در بغل گرفت.[2] عایشه آن حضرت را کنار زد و غضب کرد و گفت: «برای نشستنت جایی جز بغل من نیافتی»؟!!!

عکس‌العمل پیامبر ﷺ در مقابل اهانت عایشه

پیامبر ﷺ غضب کرد و فرمود: ساکت باش ای حُمیرا! دربارهٔ برادرم علی مرا اذیّت مکن. **او امیرالمؤمنین و آقای مسلمانان و صاحب لوای حمد و پیشرو پیشانی سفیدان در**

---

۱. پنج نفر اصحاب صحیفه عبارتند از: ابوبکر و عمر و ابوعبیده جراح و معاذ بن جبل و سالم مولی ابی‌حذیفه، و پنج نفر اصحاب شوری عبارتند از: عثمان و عبدالرحمان بی عوف و سعد بن ابی‌وقاص و طلحه و زبیر.

۲. «الف» و «ب» و «ج»: عایشه نصب کرد و مانند اعرابی زانوها را در بغل گرفت.

روز قیامت است. خداوند اختیار پل صراط را به او می‌سپارد و او آتش را تقسیم می‌کند. دوستانش را داخل بهشت و دشمنانش را داخل آتش می‌نماید.[1]

....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. بحار الانوار: ج ۲۲ ص ۲۴۵ ح ۱۵.

روایت از غیر سلیم:

۱. امالی شیخ طوسی: ص ۱۸ و ۳۰.

۲. بشارة المصطفی ﷺ: ص ۱۸۰.

۳. الیقین: باب‌های ۵، ۴۴، ۴۵، ۵۱، ۵۲، ۱۶۰، ۱۷۳.

۴. الاصابة ابن حجر: ج ۸ قسم ۱ ص ۱۸۳.

---

۱. «ب» و «د»: خداوند در روز قیامت او را کنار صراط می‌نشاند.

۲۵

نامه‌ها و مراسلات امیرالمؤمنین عليه السلام و معاویه در صفین:

۱. پیام و نامهٔ معاویه به امیرالمؤمنین عليه السلام: اقرار معاویه به مقام امیرالمؤمنین عليه السلام، خونخواهی معاویه برای عثمان، لعن و برائت امیرالمؤمنین عليه السلام از ابوبکر و عمر و عثمان، مظلومیّت امیرالمؤمنین عليه السلام، جریان غصب خلافت از لسان معاویه.

۲. پیام و نامهٔ امیرالمؤمنین عليه السلام به معاویه: قتل عثمان مربوط به امام مسلمین است، اثبات امامت امیرالمؤمنین عليه السلام از لسان آن حضرت، عدم ارتباط قتل عثمان به معاویه، تقدّم فرزندان عثمان بر معاویه در خونخواهی، بیست‌هزار قاتل عثمان راضی به حکم امیرالمؤمنین عليه السلام.

۳. ابلاغ پیام امیرالمؤمنین عليه السلام و عکس‌العمل معاویه.

۴. مناشدات امیرالمؤمنین عليه السلام در صفین : مناقب بی‌انتهای امیرالمؤمنین عليه السلام، سبقت امیرالمؤمنین عليه السلام در اسلام، علی عليه السلام افضل اوصیاء، اعلام ولایت در غدیر، حدیث کساء و آیهٔ تطهیر، تفسیر «صادقین» به ائمه عليهم السلام، علی عليه السلام همچون هارون عليه السلام، ائمه عليهم السلام شاهدان بر مردم، حدیث ثقلین و نام دوازده امام عليهم السلام، دریای مناقب علی عليه السلام.

۵ . نامهٔ معاویه در جواب امیرالمؤمنین عليه السلام: عکس‌العمل معاویه در مقابل مناشدات امیرالمؤمنین عليه السلام، تقیهٔ امیرالمؤمنین عليه السلام دربارهٔ ابوبکر و عمر و عثمان، مشاهدات معاویه در سقیفه.

۶ . نامهٔ امیرالمؤمنین عليه السلام در جواب معاویه: تعجب از نظر دادن معاویه در امور مسلمین، معرّفی غاصبین خلافت، فرق پیامبر و امیرالمؤمنین عليه السلام در ابلاغ دین الهی، اختلاف امّت برای امتحان، برنامهٔ امیرالمؤمنین عليه السلام بعد از پیامبر صلى الله عليه وآله، بیان تقیّهٔ امیرالمؤمنین عليه السلام در رحمت فرستادن بر دشمنان، قرآن حجت بر مردم، دو آیه از قرآن دربارهٔ معاویه، آیه‌ای از قرآن دربارهٔ بنی‌امیّه، پیشگویی از شهادت امامان عليهم السلام، پیشگویی از آیندهٔ سیاه امّت به دست بنی‌امیّه، پیشگویی از حکومت بنی عباس، پیشگویی از سفیانی، پیشگویی از حضرت مهدی عليه السلام، هدف امیرالمؤمنین عليه السلام از مراسلات صفین.

۷. جواب نهایی معاویه به امیرالمؤمنین عليه السلام.

نامه‌ها و مراسلات امیرالمؤمنین علیه السلام و معاویه در صفین

ابان از سلیم نقل می‌کند، و نیز ابوهارون عبدی[1] گفته که این حدیث را از عمر بن ابی‌سلمه شنیده است:

۱

پیام و نامهٔ معاویه به امیرالمؤمنین علیه السلام

سلیم می‌گوید: در حالی که ما همراه امیرالمؤمنین علیه السلام در صفین بودیم، معاویه ابودرداء[2] و ابوهریره را فراخواند و به ایشان گفت: نزد علی بروید و از قول من به او سلام برسانید و به او بگویید:

اقرار معاویه به مقام امیرالمؤمنین علیه السلام

به خدا قسم من می‌دانم که تو سزاوارترین مردم به خلافت هستی و از من به آن سزاوارتری، زیرا تو از مهاجرینی هستی که پیش از همه مسلمان شدند و **من از آزادشدگان[3] هستم**. و من مثل سوابق تو در اسلام و خویشاوندی پیامبر و علم[4] تو به کتاب خدا و سنت پیامبرش را ندارم.

---

۱. ابوهارون عبدی عمارة بن جویرة یا جوین است که در سال ۱۳۴ از دنیا رفته است.

۲. ابودرداء عویمر بن عامر بن زید خزرجی است. در نسخهٔ «ج» در همهٔ موارد این حدیث به جای ابودرداء نام «ابومسلم خولانی» آمده است.

۳. اشاره به فتح مکه است که در آن روز همهٔ مشرکین از جمله معاویه و پدر و پسرش از آزاد شدگان پیامبر صلی الله علیه و آله شدند.

۴. «ب» و «د»: عمل تو.

مهاجرین و انصار هم با تو بیعت کردند پس از آنکه سه روز دربارهٔ تو مشـورت نمودند. سپس نزد تو آمدند و به خواست خود و بدون اجبار با تو بیعت کردند. و اوّل کسانی که با تو بیعت کردند طلحه و زبیر بودند، ولی بعد بیعت خود را شکستند و به تو ظلم کردند و آنچه حقّشان نبود طلب کردند.

خونخواهی معاویه برای عثمان

من پسرعموی عثمان و طالب خون او هستم. به من خبر رسیده است که تو دربارهٔ قتل عثمان عذر می‌آوری و از خون او اظهار برائت می‌نمایی و معتقدی که وقـتی او کشته شد تو در خانه‌ات عزلت گزیده بودی، و وقتی او کشته شد تو «اِنّاللهِ وَ اِنّـا اِلَـیْهِ راجِعُونَ» گفته‌ای و نیز گفته‌ای: «خدایا من راضی نبودم و کمک هم نکردم».

در روز جنگ جمل وقتی اطرافیان شتر عایشه به هیجان درآمده و فریاد زده‌اند: «یا لَثارات عثمان» تو گفته‌ای: «امروز قاتلین عثمان به صورت در آتش در آیند. آیا ما او را کشتیم؟ او را آن دو (طلحه و زبیر) و آن زن که همراهشان است کشتند و فرمان قتل او را دادند در حالی که من در خانه‌ام نشسته بودم»!

من پسرعموی عثمان و ولیّ او و طالب خون او هستم. اگر مسئله چنین است که تو می‌گویی، قاتلین عثمان را در اختیار ما بگذار و آنان را به ما تـحویل ده تـا در مـقابل پسرعمویمان آنان را به‌قتل برسانیم، و با تو بیعت کـنیم و خـلافت را بـه تـو تسـلیم نماییم! این مطلب اوّل.

لعن و برائت امیرالمؤمنین ﷺ از ابوبکر و عمر و عثمان

مطلب دوم اینکه جاسوسانم به من خبر داده‌اند و نـامه‌هایی بـه دسـتم رسیده از طرف دوستان عثمان که همراه تو می‌جنگند و تو گمان می‌کنی با تو هم عقیده‌اند و به خلافت تو راضی‌اند در حالی که خواسته‌شان با ما و قلبشان نزد ما است و فقط بدنشان همراه توست. و خبر این است که تو ولایت ابوبکر و عمر را اظهار می‌نمایی و بر آن دو رحمت می‌فرستی، ولی دربارهٔ عثمان خودداری می‌کنی و او را یاد نمی‌نمایی و بر او رحمت نمی‌فرستی و او را لعنت هم نمی‌کنی.

دربارهٔ تو به من خبر رسیده است که وقتی با اهل سرّ خبیثت و شیعیانت و خواصّ گمراه و تغییر دهنده و کاذب خود در خلوت جمع می‌شوید نزد آنان از ابوبکر و عمر و عثمان برائت می‌جویی و آنان را لعنت می‌کنی!

ادّعا کرده‌ای که تو خلیفهٔ پیامبر در امّتش و وصیّ او در میان ایشان هستی و خداوند اطاعت تو را بر مؤمنین واجب کرده و در کتابش و سنّت پیامبرش به ولایت تو امر کرده است، و به محمّد دستور داده که این مطلب را در امتش بپا دارد و بر او آیه نازل کرده است که: «یا اَیُّهَا الرَّسُولُ، بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیْكَ مِنْ رَبِّکَ وَ اِنْ لَمْ تَفْعَل فَما بَلَّغْتَ رسالَتَهُ وَ اللهُ یَعْصِمُكَ مِنَ النّاسِ»[1]، «ای پیامبر، آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده برسان، و اگر چنین نکنی رسالت او را ابلاغ نکرده‌ای، و خداوند تو را از شرّ مردم حفظ می‌کند». او هم امّتش را در **غدیر خم** جمع کرد[2] و آنچه دربارهٔ تو از جانب خداوند مأمور شده بود ابلاغ نمود و دستور داد حاضر به غایب برساند، و به مردم خبر داد که تو بر مردم صاحب اختیارتر از خودشان هستی، و تو نسبت به پیامبر همچون هارون نسبت به موسی هستی.

مظلومیّت امیرالمؤمنین علیه السلام

دربارهٔ تو به من خبر رسیده است که برای مردم خطبه‌ای نمی‌خوانی مگر آنکه قبل از پایین آمدن از منبر می‌گویی: «**به خدا قسم من سزاوارترین مردم برای آنان هستم، و از روزی که پیامبر از دنیا رفته همچنان مظلوم بوده‌ام**».

جریان غصب خلافت از لسان معاویه

اگر این خبری که دربارهٔ تو به من رسیده درست باشد ظلم ابوبکر و عمر نسبت به تو بالاتر از ظلم عثمان است. پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و ما حاضر بودیم. عمر با ابوبکر بیعت کرد. و از تو دستوری نخواست و نه با تو مشورت کرد. آن دو در مقابل انصار با حق و

---

۱. سورهٔ مائده: آیهٔ ۶۷.

۲. «الف»: قریش و انصار و بنی‌امیّه را در غدیر خم جمع کرد.

حجّت تو و خویشاوندی با پیامبر انصار را محکوم کردند. اگر در مقابل تو تسلیم می‌شدند و با تو بیعت می‌کردند عثمان زودتر از همهٔ مردم با تو بیعت می‌کرد به خاطر خویشاوندی او با تو و حق تو بر او چرا که او پسر عمو و پسر عمّهٔ توست.

سپس ابوبکر عمداً اقدامی کرد و هنگام مرگش خلافت را به عمر برگرداند و هنگام جانشین قرار دادن او با تو مشورت نکرد و از تو دستوری نخواست و برای او بیعت گرفت.

سپس عمر تو را در شوری بین شش نفر قرار داد و همهٔ مهاجرین و انصار و دیگران را از مسئلهٔ خلافت خارج ساخت. شما هم وقتی در روز سوم دیدید مردم جمع شده‌اند و شمشیرها را کشیده‌اند و به خدا قسم یاد کرده‌اند که اگر آفتاب غروب کند و یکی را از بین خود انتخاب نکرده باشید گردنتان را بزنند و دستور وصیّت عمر را دربارهٔ شما اجرا کنند، وقتی این برنامه را دیدید اختیار کار خود را به ابن عوف سپردید. او با عثمان بیعت کرد و شما هم با او بیعت نمودید.

سپس عثمان مورد محاصره قرار گرفت و از شما کمک خواست، ولی او را یاری نکردید، و شما را فراخواند ولی او را اجابت نکردید، و این در حالی بود که بیعت او بر گردن شما بود، و شما ای مهاجرین و انصار حاضر و شاهد بودید، ولی اهل مصر را آزاد گذاردید تا او را کشتند و گروه‌هایی از شما هم آنان را در قتل وی کمک کردند و اکثریت شما او را خوار کردید. بنابراین دربارهٔ او یا قاتل و یا دستور دهنده و یا خوار کننده بودید.

سپس مردم با تو بیعت کردند، و تو از من به امر خلافت سزاوارتری. پس قاتلان عثمان را در اختیار من بگذار تا آنان را بکشم و خلافت را به تو تسلیم کنم، و من و همهٔ افراد اهل شام که نزد من هستند با تو بیعت کنیم.

۲

پیام و نامهٔ امیرالمؤمنین ﷺ به معاویه

وقتی امیرالمؤمنین ﷺ نامهٔ معاویه را خواند، و ابودرداء و ابوهریره پیام و سخن او را به حضرت ابلاغ کردند، به ابودرداء فرمود: آنچه معاویه شما را برای آن فرستاده بود به من رساندید. اکنون از من بشنوید و از قول من به او برسانید همان طور که از قول او به من رساندید.

قتل عثمان مربوط به امام مسلمین است

به معاویه بگویید: **عثمان بن عفان از این دو فرض خارج نیست:** یا امام هدایتی است که ریختن خون او حرام و کمك او واجب است و سرپیچی از فرمان او حلال نیست و امت حقِّ خوار کردن او را ندارند، و یا اینکه امام گمراهی است که ریختن خون او حلال است و ولایت و یاری او جایز نیست. بنابراین از این دو حالت خارج نیست.

آنچه در حکم خدا و حکم اسلام بر مسلمین واجب است بعد از آنکه امامشان مُرد یا کشته شد ـ چه گمراه باشد و چه هدایت شده، چه مظلوم باشد و چه ظالم، چه ریختن خونش حلال باشد و چه حرام ـ این است که هیچ عملی انجام ندهند و کار جدیدی بپا نکنند و دست از پا خطا نکنند و کاری را شروع نکنند قبل از آنکه برای خود امامی عفیف و عالم و باتقوی و عارف به قضاوت و به سنت برگزینند تا امور آنان را جمع نماید و در بین آنان حکم نماید و برای مظلوم از ظالم حقّش را بگیرد و مرزهای آنان را حفظ نماید و غنائم و حقوق مالی آنان را جمع آوری کند و حجّ و نماز جمعهٔ آنان را بپا دارد و صدقات آنان را جمع نماید. سپس دربارهٔ امامشان که به ظلم کشته شده نزد او برای حکم بروند و قاتلین او را برای محاکمه نزد او ببرند تا بین آنان به حق حکم نماید: اگر امامشان مظلوم کشته شده به نفع اولیاء او خونش را ثابت کند، و اگر ظالم کشته شده نظر دهد که حکم آن چیست.

اگر اختیار در امامت به دست مردم باشد این اوّل کاری است که باید انجام دهند، و امامی انتخاب کنند تا امور آنان را منظّم نماید و تابع او شوند و او را اطاعت نمایند. ولی اگر اختیار به دست خداوند و پیامبرش است، خدا مردم را از نظر دادن در این مسئله و انتخاب آن کفایت کرده است، و پیامبر۹ برای آنان امامی را پسندیده و آنان را به اطاعت و تابعیت او مأمور کرده است.

مردم بعد از قتل عثمان با من بیعت کردند و مـهاجرین و انـصار پس از سـه روز مشورت درباره‌ام با من بیعت نمودند، و هم آنان بودند که با ابوبکر و عمر و عـثمان بیعت کردند و امامت آنان را منعقد کردند. این مسـئله را اهـل بـدر و سـابقه‌داران از مهاجرین و انصار بر عهده گرفتند، با این تفاوت که با افراد قبل از من بدون مشورت عموم مردم بیعت کردند ولی بیعت من با مشورت عموم مردم بود.

اثبات امامت امیرالمؤمنین ﷺ از لسان آن‌حضرت

بنابراین **اگر خداوند جلّ اسمه اختیار را به دست امّت سپرده است** و این امت است که باید برای خود انتخاب کنند و نظر دهند، و انتخاب و نظرشان بهتر از انتخاب خدا و رسولش برای آنان است، و هر کس را امّت انتخاب کنند و با او بیعت نمایند بیعت او بیعت هدایت است و امامی می‌شود که اطاعت او و یاریش بر مردم واجب است، اگر چنین است دربارهٔ من نیز مشورت کردند و مرا به اجماع و اتفاق امّت انتخاب کردند.

و اگر خداوند عزّوجلّ است که باید اختیار کند و حق انتخاب با اوست، خداوند مرا برای امّت انتخاب کرده است و به عنوان خلیفه برای آنان قرار داده است و آنان را در کتاب مُنزل خود و در سنّت پیامبرش[1] مأمور به اطاعت و یاری من نموده است، و این حجّت مرا قوی‌تر و حقّ مرا واجب‌تر می‌نماید.

۱. «ج»: برلسان پیامبرش.

عدم ارتباط قتل عثمان به معاویه

فرمود: **اگر عثمان در زمان ابوبکر و عمر کشته شده بود، آیا معاویه حق داشت به عنوان خونخواهی عثمان به جنگ آنان و قیام بر علیه آنان اقدام کند؟**

ابوهریرة و ابودرداء گفتند: نه.

حضرت فرمود: من نیز همینطور! اگر معاویه بگوید: «آری»، به او بگویید: در این صورت برای هر کسی که به او ظُلمی شده یا کسی از نزدیکانش کشته شده جایز می‌شود عصای مسلمین را بشکند و جماعت آنان را متفرق کند و مردم را به سوی خویش فراخواند!! اضافه بر اینکه فرزندان عثمان برای طلب خون پدرشان سزاوارتر از معاویه‌اند.

سلیم می‌گوید: ابودرداء و ابوهریرة ساکت شدند و گفتند: نسبت به خودت به انصاف سخن گفتی!

تقدم فرزندان عثمان بر معاویه در خونخواهی

حضرت فرمود: به جان خودم قسم، معاویه هم اگر بر سخن خود و آنچه به من حق داده ثابت باشد نسبت به من انصاف داده است. اینان پسران عثمان‌اند که مَرد شده‌اند و به سنّ بلوغ رسیده‌اند و کودک نیستند و کسی صاحب اختیار آنان نیست. بیایند تا بین آنان و قاتلین پدرشان جمع نمایم. اگر از استدلال در مقابل آنان عاجز ماندند برای معاویه شهادت دهند که صاحب اختیار و وکیل آنان و نایب و طرف دعوای آنان در خصومتشان است.

آنگاه آنان و خصم‌هایشان در مقابل من مانند خصم‌هایی که نزد امام و والی با اقرار به حکم او و اجرای قضاوت او می‌نشینند حاضر شوند، و من در دلیل آنان و دلیل خصم‌هایشان نظر دهم. **اگر پدرشان ظالم کشته شده بود و ریختن خونش حلال بود خون او را باطل اعلام کنم، و اگر مظلوم بود و ریختن خونش حرام، نسبت به قاتل پدرشان حکم به قصاص کنم. اگر بخواهند او را بکشند و اگر بخواهند عفو کنند و اگر بخواهند دیه قبول کنند.**

بیست هزار قاتل عثمان راضی بحکم امیرالمؤمنین ؑ

این قاتلان عثمان در لشکر من‌اند که به قتل او اقرار دارند و به حکم من به‌نفع آنان یا بر علیه خود راضی‌اند. فرزندان عثمان و یا معاویه ـ اگر صاحب اختیار و وکیل آنان است ـ نزد من بیایند و قاتلین او را مورد مخاصمه قرار دهند و آنان را به محاکمه بکشند تا بین آنان طبق کتاب خدا و سنت پیامبرش حکم نمایم.

و اگر معاویه می‌خواهد گناهی که نکرده‌ایم به ما نسبت دهد و در پی بهانه و اباطیل است، پس هر نسبتی می‌خواهد بدهد که خداوند به زودی بر علیه او یاری خواهد کرد.

ابودرداء و ابوهریره گفتند: به خدا قسم، نسبت به خود به انصاف سخن گفتی و از انصاف هم فراتر رفتی، و بهانهٔ او را از بین بردی و دلیل او را باطل کردی و دلیل قوی و درستی آوردی که اشکالی در آن نیست.[1]

ابوهریره و ابودرداء بیرون آمدند. ناگهان **بیست هزار** نفر را با پوشش‌های آهنین دیدند که می‌گفتند[2]: «**ما قاتلین عثمان هستیم و به حکم علی ؑ بر ضرر خود یا به نفعمان اقرار می‌کنیم و راضی هستیم. اولیاء عثمان بیایند و ما را در مورد خون پدرشان نزد امیرالمؤمنین ؑ به محاکمه بکشند، اگر قصاص یا دیه بر ما لازم شد در مقابل حکم او صبر می‌کنیم و تسلیم می‌شویم**».

ابودرداء و ابوهریره گفتند: به انصاف سخن گفتید، و برای علی هم جایز نیست شما را به معاویه تحویل دهد و نه اینکه شما را بکشد تا آنکه شما را نزد او به محاکمه بکشد و بین شما و خصمتان طبق کتاب خدا و سنّت پیامبرش حکم نماید.

---

۱. «ج»: دلیل قوی نافذی آوردی که نورانی است.

۲. «د»: صدا می‌زدند.

۳

ابلاغ پیام امیرالمؤمنین ﷺ و عکس‌العمل معاویه

ابودرداء و ابوهریره به راه افتادند تا نزد معاویه رسیدند و آنچه امیرالمؤمنین ﷺ و نیز آنچه قاتلین عثمان و ابوالنعمان بن ضمان[۱] گفته بودند به او خبر دادند.

معاویه گفت: دربارهٔ رحمت فرستادن بر ابوبکر و عمر و خودداری او از رحمت بر عثمان، و اظهار برائت پنهانی از او و آنچه دربارهٔ جانشینی پیامبر ﷺ ادّعا می‌کند، و اینکه از روز وفات پیامبر دائماً مظلوم بوده است، چه جوابی به شما داد؟

آن دو گفتند: بلی، نزد ما بر ابوبکر و عمر و عثمان رحمت فرستاد و ما می‌شنیدیم.[۲]

سپس در ضمن سخنانش به ما گفت: **اگر خداوند اختیار را به امت داده است و آنانند که انتخاب می‌کنند و دربارهٔ خودشان نظر می‌دهند و انتخاب آنان و نظرشان از انتخاب خدا و رسولش برای آنان بهتر و هدایت یافته‌تر است،** پس همانان بودند که مرا انتخاب کردند و با من بیعت نمودند و بنابراین بیعت من بیعت هدایت است و من امامی هستم که اطاعت و یاریم بر مردم واجب است زیرا آنان دربارهٔ من مشورت کردند و مرا انتخاب نمودند.

و اگر انتخاب خدا و رسولش از انتخاب و نظر خودشان بهتر و هدایت یافته‌تر است، پس خدا و رسولش مرا برای امت انتخاب کرده و خلیفه بر آنان قرار داده‌اند و به آنان دستور یاری و اطاعت مرا در کتاب مُنزل خدا که بر زبان پیامبر ﷺ مرسلش جاری شده داده‌اند، و این برای حجّت من قوی‌تر است و حق مرا واجب‌تر می‌کند.

---

۱. ابوالنعمان شناخته نشد و جهت ذکر نامش در اینجا نیز معلوم نیست. احتمالاً او کسی بوده که به نیابت از قاتلین عثمان سخن می‌گفته است.

۲. در اواخر بخش ششم این حدیث (ص .....) توضیح لازم دربارهٔ این مسئله از لسان خود امیرالمؤمنین ﷺ ذکر خواهد شد.

۴

مناشدات[1] امیرالمؤمنین ﷺ در صفیّن

سپس امیرالمؤمنین ﷺ در میان لشکرش بـر فـراز مـنبر قـرار گـرفت و مـردم را و هر کس از اهل آن منطقه و مهاجرین و انصار را که حاضر بودند جمع کرد و حمد و ثنای الهی بجا آورد و سپس فرمود:

مناقب بی انتهای امیرالمؤمنین ﷺ

ای مردم، مناقب من بیشتر از آن است که احصا گردد و شمرده شود. من با ذکر آنچه خداوند در کتابش نازل کرده و پیامبر ﷺ دربارهام فرموده از ذکر سایر مناقب و فضایلم صرف‌نظر می‌کنم.

سبقت امیرالمؤمنین ﷺ در اسلام

آیا می‌دانید که خداوند در کتاب ناطقش در بیش از یک آیه، سبقت گیرنده در اسلام را بر مسبوق فضیلت داده است، **واحدی از امّت به سوی خدا و رسولش از من سبقت نگرفته است؟** گفتند: آری به خدا قسم.

علی ﷺ افضل اوصیاء

فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم در این باره که از پیامبر ﷺ پرسیده شد دربـارهٔ قول خداوند «وَ السّابِقُونَ السّابِقُونَ أُولٰئِکَ الْمُقَرَّبُونَ»[2]، «سـابقین، سـابقین، آنـانند مقرّبین»، و آن حضرت فرمود: خداوند این آیه را دربارهٔ انبیاء و اوصیای آن نازل کرده است، و من افضل انبیاء خدا و برادرم و وصیّم علی بن ابی‌طالب افضل اوصیاء است؟

---

۱. معنی مناشده در پاورقی ۹ از حدیث ۱۱ ذکر شد.

۲. سورهٔ واقعه: آیه ۱۰ و ۱۱

در اینجا حدود هفتاد نفر از اهل بدر که اکثرشان از انصار و بقیّه از مهاجرین بودند بپاخاستند که از جملهٔ آنان ابوالهیثم بن تیهان و ابوایوب خالد بن زید انصاری و از مهاجرین عمار یاسر و غیر او بودند. اینان گفتند: ما شهادت می‌دهیم از پیامبر ﷺ شنیدیم که این مطلب را می‌فرمود.

اعلام ولایت در غدیر

فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم دربارهٔ قول خداوند: «يا اَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اَطيعُوا اللهَ وَ اَطيعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِي الْاَمْرِ مِنْكُمْ»[1]، «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا و رسول و اولی الامر خود اطاعت کنید»، و قول خداوند: «اِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلٰوةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ»[2]، «صاحب اختیار شما خدا و رسولش و کسانی هستند که ایمان آورده نماز را بپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند»، و سپس می‌فرماید: «وَ لَمْ يَتَّخِذْ مِنْ دُونِ اللهِ وَ لاٰ رَسُولِهِ وَ لَاَالْمُؤْمِنينَ وَليجَةً»[3]، «غیر از خدا و رسولش و مؤمنین برای خود محل اعتمادی بر نمی‌گزینند».

مردم پرسیدند: یا رسول الله، آیا این مخصوص بعضی از مؤمنین است یا شامل همهٔ آنان است؟ خداوند عزّوجلّ دستور داد تا به مردم بفهماند که آیات دربارهٔ چه کسی نازل شده است و ولایت را برای آنان تفسیر کند همان طور که نماز و روزه و زکات و حجّشان را بیان کرده است.[4]

آن حضرت هم مرا در **غدیر خم** منصوب کرد و فرمود: «خداوند رسالتی را به من سپرده است که به خاطر آن سینه‌ام به تنگ آمده است و چنین گمان برده‌ام که مردم مرا تکذیب می‌کنند، ولی خداوند مرا ترسانده که باید ابلاغ کنم و گرنه مرا عذاب خواهد کرد. ای علی بپا خیز»!

---

۱. سورهٔ نساء: آیهٔ ۵۹.

۲. سورهٔ مائده: آیهٔ ۵۵.

۳. سورهٔ توبه: آیهٔ ۱۶.

۴. «ج»: برای آنان بیان کند ولایت برای چه کسی است همان طور که مسئلهٔ نماز و روزهٔ آنان را تفسیر کرده است.

سپس ندای نماز جماعت داد و نماز ظهر را با مردم خواند و سپس فرمود: **«ای مردم، خداوند صاحب اختیار من، و من صاحب اختیار مؤمنین هستم و اختیارم بر آنان از خودشان بیشتر است. بدانید که هرکس من صاحب اختیار او بوده‌ام علی صاحب اختیار اوست. پروردگارا دوست بدار هرکس او را دوست بدارد و دشمن بدار هرکس او را دشمن بدارد. یاری کن هرکس او را یاری کند و خوار گردان هرکس او را خوار کند».**

سلمان فارسی بپا خاست و گفت: یا رسول الله، ولایت او چگونه است؟ فرمود: «ولایت او همچون ولایت من است. هرکس من نسبت به او صاحب اختیارتر از خودش هستم علی هم نسبت به او صاحب اختیارتر است».

خداوند تعالی هم این آیه را نازل کرد: «اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيكُمْ نِعْمَتي وَ رَضيتُ لَكُمُ الْاسْلاٰمَ ديناً»[1]، «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما به حد کمال رساندم و اسلام را به عنوان دین شما راضی شدم».

سلمان فارسی پرسید: یا رسول الله، آیا این آیات به خصوص درباره علی نازل شده است؟ پیامبر ﷺ فرمود: **«دربارهٔ او و جانشینانم[2] تا روز قیامت نازل شده است».** و سپس فرمود: «ای سلمان، تو و کسانی که با تو در این مطلب حاضر بودند شاهد باشید و حاضران به غایبان برسانند.

سلمان فارسی عرض کرد: یا رسول الله، آنان را برای ما بیان فرما.[3] فرمود: **«علی برادرم و وزیرم و وصیّم و وارثم و خلیفه‌ام در امتم و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من، و یازده امام از فرزندانش، اوّل آنان فرزندم حسن و سپس حسین و سپس نه نفر از فرزندان حسین، یکی پس از دیگری، که قرآن با آنان است و آنان با قرآنند، و از آن جدا نمی‌شوند تا بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند».**

---

۱. سورهٔ مائده: آیهٔ ۳.

۲. «ج»: جانشینانم از فرزندان او.

۳. «ج»: نام آنان را ذکر فرما.

دوازده نفر از بدریّین برخاستند و گفتند: ما شهادت می‌دهیم که این مطالب را همان طور که گفتی از پیامبر ﷺ شنیدیم، نه یك حرف زیاد نمودی و نه کم کردی، و پیامبر ﷺ ما را بر این مطلب شاهد گرفت.

بقیهٔ هفتاد نفر هم گفتند: «این مطالب را شنیدیم ولی همهٔ آن را حفظ نکردیم، ولی این دوازده نفر برگزیدگان و بهتران ما هستند». حضرت فرمود: راست گفتید. همهٔ مردم در حفظ یکسان نیستند، بعضی از مردم از دیگران بهتر حفظ می‌کنند.[1]

شهادت به واقعهٔ غدیر

از بین دوازده نفر چهار نفر برخاستند: ابوالهیثم بن تیهان، ابوایوّب انصاری، عمّار بن یاسر، خزیمة بن ثابت ذوالشهادتین که خداوند آنان را رحمت کند. اینان گفتند: شهادت می‌دهیم که سخن پیامبر ﷺ را شنیدیم و آن را حفظ کردیم که در آن روز فرمود در حالی که ایستاده بود و علی هم در کنار او ایستاده بود. سپس پیامبر ﷺ فرمود: «ای مردم، خداوند به من دستور داده که برای شما امام و وصیّ و جانشینی منصوب کنم که وصیّ پیامبرتان در میان شما و جانشین من در امّتم و بین اهل بیتم بعد از من باشد. کسی که خداوند در کتابش اطاعت او را بر مؤمنین واجب کرده و به شما دستور ولایت او را داده است. من از ترس اهل نفاق و تکذیب آنان از پروردگارم خواستم که این دستور را از عهدهٔ من بردارد، ولی خداوند مرا ترسانید که باید ابلاغ کنم و گرنه مرا عذاب خواهد کرد.

سپس پیامبر ﷺ فرمود: ای مردم، خداوند در کتابش شما را به نماز دستور داده و من آن را برای شما بیان کردم و سنّت‌های آن را گفتم، و به زکات و روزه و حج امر کرده و

---

۱. «ج»: بقیهٔ هفتاد نفر گفتند: آنچه گفتی به یاد داریم و اکثر این مطالب را از پیامبر ﷺ به خاطر سپرده‌ایم، ولی این دوازده نفر از بزرگان اصحاب آن حضرت و افضل آنانند، و اینان از قول او آنچه گفتی و ما هم شنیده‌ایم را به یاد دارند، و همهٔ مردم در حفظ یکسان نیستند چرا که بعضی از بعض دیگر بهتر حفظ می‌کنند.

من برای شما بیان کردم و تفسیر نمودم، و در کتابش به ولایت[1] دستور داده و من ـ ای مردم ـ شما را شاهد می‌گیرم کـه آن مـخصوص عـلی بـن ابـی‌طالب و جـانشینان از فرزندان من و فرزندان برادرم و وصیّم است. **علی اوّل ایشان و سپس حسـن و بـعد حسین و سپس نه نفر از فرزندان پسرم حسین‌اند.** از قرآن جدا نمی‌شوند و قرآن از آنان جدا نمی‌شود تا بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند. ای مردم، من پـناهگاه شـما و امامتان بعد از خودم و راهنما[2] و هدایت کنندهٔ شما را به شما معرّفی کرده‌ام و او برادرم علی بن ابی‌طالب است. او در بین شما مثل من در میانتان است. دین خود را بر عهدهٔ او بسپارید و در همهٔ امورتان از او اطاعت کنید. همهٔ آنچه خداوند به من آمـوخته نـزد اوست، و خداوند به من دستور داده آنها را به او بیاموزم و به شما بفهمانم که آن علوم نزد اوست. از او سؤال کنید و از او و جانشینان بعد از او بیاموزید. به آنان یاد ندهید و از آنان پیشی نگیرید و از آنان تخلف نکنید. آنان با حق‌اند و حق با آنان است، نه از آن جدا می‌شوند و نه حقّ از آنان جدا می‌شود».

حدیث کساء و آیهٔ تطهیر

سپس علی ﷺ به ابوهریره و ابودرداء و کسانی که در اطـرافش بـودند فـرمود: ای مردم، آیا می‌دانید خداوند تبارك و تعالی در کتابش چنین نازل کرده است: «اِنَّما یُریدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً»[3]، «خداوند چنین می‌خواهد که هر بدی را از شما اهل بیت ببرد و شما را پاك گرداند».

پیامبر ﷺ مرا و فاطمه و حسن و حسین را همراه خود زیـر عـبایش جـمع کـرد و عرض کرد: «خدایا، اینان عترت و خاصّان من و اهل بیتم هستند. هر بدی را از اینان ببر و ایشان را پاك گردان».

---

۱. «ج»: به ولایت علی ﷺ.
۲. «ج»: من مقدّم‌تر شما بعد از خودم و صاحب اختیارتان را و....
۳. سورهٔ احزاب: آیهٔ ۳۳.

امّ سلمه گفت: یا رسول الله، آیا من هم هستم؟ فرمود: «تو خوب هستی ولی این آیه به خصوص دربارهٔ من و برادرم علی و دخترم فاطمه و دو پسرم حسن و حسین و نُه امام از فرزندان پسرم حسین نازل شده و هیچکس جز ما در این مورد همراهمان نیست».

همهٔ افراد (یعنی هفتاد نفر اهل بدر) برخاستند و گفتند: ما شهادت می‌دهیم امّ سلمه این مطلب را برایمان نقل کرد.[1] ما هم از پیامبر ﷺ این مطلب را سؤال کردیم و آن حضرت همان طور که امّ سلمه نقل کرده بود برایمان نقل کرد.

تفسیر «صادقین» به ائمه علیهم‌السلام

سپس علی علیه‌السلام فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید که خداوند ـ جل اسمه ـ در کتابش چنین نازل کرده است: «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا وَ کُونُوا مَعَ الصّادِقینَ»[2]، «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و با صادقین باشید».

سلمان پرسید: یا رسول الله، این آیه عامّ است یا خاصّ؟ فرمود: آنان که دستور داده شده‌اند عامّ‌اند زیرا جمعیّت مؤمنین به این دستور مأمور شده‌اند، ولی «**صادقین**» مخصوص برادرم علی بن ابی‌طالب و جانشیانم بعد از او تا روز قیامت است.

علی علیه‌السلام همچون هارون علیه‌السلام

علی علیه‌السلام فرمود: من در جنگ تبوک به پیامبر ﷺ عرض کردم: یا رسول الله، چرا مرا به جای خود در مدینه گذاشتی (و با خود نبردی)؟ فرمود: **یا علی، مدینه صلاحیّت کسی جز من و تو را ندارد، و تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی مگر در نبوّت که پیامبری بعد از من نیست.**

---

۱. «ج»: مردی از اصحاب حضرت برخاست و گفت: شهادت می‌دهم که امّ سلمه این مطلب را برایم نقل کرد. بعد از او عده‌ای از مهاجرین و انصار از جا برخاستند و گفتند: ما هم شهادت می‌دهیم که امّ سلمه این مطلب را بر ایمان نقل کرد.

۲. سورهٔ توبه: آیهٔ ۱۱۹.

عدّه‌ای از مهاجرین و انصار که همراه حضرت بودند برخاستند و گفتند: شهادت می‌دهیم که این مطلب را از پیامبر ﷺ در جنگ تبوك شنیدیم.

ائمه ﷺ شاهدان بر مردم

فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید که خدای عزّوجلّ در سورهٔ حج چنین نازل کرده است: «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَ اسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَ جاهِدُوا فِی اللهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباکُمْ وَ ما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الّدینِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ اَبیکُمْ اِبْراهیمَ هُوَ سَمّاکُمُ الْمُسْلِمینَ مِنْ قَبْلُ وَ فی هٰذا لِیَکُونَ الَّرسُولُ شَهیداً عَلَیْکُمْ وَ تَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ فَاَقیمُوا الصَّلاٰةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللهِ هُوَ مَوْلاٰکُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلیٰ وَ نِعْمَ النَّصیرُ»[۱]، «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، رکوع و سجده کنید و پروردگارتان را عبادت نمایید و کار خیر انجام دهید، به امید آنکه رستگار شوید، و در راه خدا آن طور که باید جهاد کنید. او شما را انتخاب کرده و در دین بر شما سختی قرار نداده است. دین پدرتان ابراهیم، که او شما را از قبل «مسلمان» نامید. و در این باره تا پیامبر ﷺ بر شما شاهد باشد و شما شاهد بر مردم باشید. پس نماز را بپا دارید و زکات را بپردازید و به خداوند اعتصام جویید. اوست صاحب اختیار شما، و خوب صاحب اختیار و خوب کمك کننده‌ای است».

سلمان برخاست و عرض کرد: یا رسول الله، اینها چه کسانی هستند که تو بر آنان شاهدی و آنان شاهد بر مردم‌اند، و خداوند آنان را انتخاب کرده و در دین برای آنان سختی قرار نداده، دین پدرشان ابراهیم؟

پیامبر ﷺ فرمود: «خداوند از اینان سیزده نفر را قصد کرده است: **من و برادرم علی بن ابی‌طالب و یازده نفر از فرزندانم یکی پس از دیگری، که همگی امام هستند.** قرآن با آنان و آنان با قرآنند. از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا بر سر حوض کوثر بر من وارد

---

۱. سورهٔ حج: آیه‌های ۷۷ و ۷۸.

شوند». گفتند: آری به خدا قسم.[۱]

حدیث ثقلین و نام دوازده امام علیهم‌السلام

علی علیه‌السلام فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به عنوان خطابه برخاست و بعد از آن خطبه‌ای نخواند[۲]، و فرمود: «ای مردم، من در میان شما دو چیز باقی گذاردم که تا به آنها تمسّک کرده‌اید هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و عترت من اهل بیتم. خداوند لطیف خبیر به من سپرده است که این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند»؟

گفتند: آری به خدا قسم، ما در همهٔ این مطالب نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله حاضر بودیم. فرمود: خداوند مرا بس است.

دوازده نفر از جماعت اهل بدر برخاستند و گفتند: شهادت می‌دهیم وقتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله این خطابه را در روزی که از دنیا رفت ایراد فرمود، عمر بن خطّاب به حالت شبه غضب برخاست و گفت: یا رسول الله، آیا همهٔ اهل بیتت؟ فرمود: نه، بلکه جانشینانم، برادرم و وزیرم و وارثم و خلیفه‌ام در امّتم و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من از آنهاست و یازده‌نفر از فرزندانش. **این (علی) اوّل آنان و افضلشان است، سپس این دو پسرم ـ و حضرت اشاره به امام حسن و امام حسین علیهماالسلام کردند ـ سپس وصیّ پسرم که به نام برادرم علی نامیده می‌شود و پسر حسین است. سپس وصیّ علی که فرزند اوست و نامش محمّد است. سپس جعفر بن محمّد، سپس موسی بن جعفر، سپس علیّ بن موسی، سپس محمّد بن علی، سپس علیّ بن محمّد، سپس حسن بن علیّ، سپس محمّد بن الحسن مهدیّ امّت که نامش مانند اسم من وطینت او همچون طینت من است.** طبق امر من امر می‌کند و طبق نهی من نهی می‌نماید. زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان طور که از ظلم و

---

۱. «ج»: جمعی از مردم گفتند: آری به خدا. به خدا قسم ما شهادت می‌دهیم که این مطلب را از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدیم.

۲. «ج»: خطبه‌ای نخواند تا از دنیا رفت.

جور پر شده باشد. هرکدام از آنها یکی پس از دیگری و پشت سر هم خواهند آمد[۱] تا بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند. آنان شاهدان خدا در زمین و حجّت‌های او بر خلقش هستند. هر کس از آنان اطاعت کند خـدا را اطـاعت کـرده و هـر کس از آنـان سرپیچی کند خدا را عصیان کرده است.

بقیّهٔ هفتاد نفر بدریّین و همان تعداد از دیگران بـرخـاستند و گـفتند: مـطلبی کـه فراموش کرده بودیم به یادمان آوردی! ما شهادت می‌دهیم که این مطلب را از پیامبر ﷺ شنیدیم.

دریای مناقب امیرالمؤمنین ﷺ

سپس امیرالمؤمنین ﷺ به سؤال و جـواب بـازگشت، و مـطلبی از آنـچه در زمـان حکومت عثمان در مسجد پیامبر ﷺ از آن حضرت پرسیده بودند[۲] باقی نگذاشت مگر آنکه در آن باره آنان را قسم داد، تا آنکه همهٔ مناقبش را و آنـچه پـیامبر ﷺ دربـاره‌اش فرموده بود ذکر کرد، و در همهٔ آنها او را تصدیق می‌کردند و شهادت مـی‌دادنـد کـه مطلب حقّی است که از پیامبر ﷺ شنیده‌اند.

۵

نامهٔ معاویه در جواب امیرالمؤمنین ﷺ

عکس‌العمل معاویه در مقابل مناشدات امیرالمؤمنین ﷺ

وقتی ابودرداء و ابوهریره همهٔ این مطالب را و نـیز عکس‌العـمل مـردم را بـرای

---

۱. در «الف» عبارات فوق چنین است: «سـپس جـانشین مـن ایـن پسـرم است ـ و حـضرت اشـاره بـه امـام حسن ﷺ کردند ـ سپس جانشین او این است ـ و حضرت اشاره به امام حسین ﷺ کردند ـ سپس جانشین من پسرم همنام برادرم است. سپس جانشین او همنام من است. سپس هفت نفر از فرزندانش....

۲. دربارهٔ مطالب مربوط به زمان عثمان به حدیث ۱۱ همین کتاب در ص ۲۸۷ مراجعه شود.

معاویه گفتند، **از شدت ناراحتی رخ در هم کشید و سر بزیر انداخت**[۱] و گفت: ای ابودرداء و ای ابوهریره، اگر آنچه دربارهٔ او نقل می‌کنید حق باشد همهٔ مهاجرین و انصار، جز او و اهل‌بیت و شیعیانش هلاك شده‌اند.

تقیّهٔ امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ ابوبکر و عمر و عثمان

سپس معاویه به امیرالمؤمنین ﷺ چنین نوشت: اگر آنچه گفته‌ای و ادعا کرده‌ای و اصحابت را بر آن شاهد گرفته‌ای حق باشد، در این صورت ابوبکر و عمر و عثمان و همهٔ مهاجرین و انصار غیر تو و اهل بیت و شیعیانت هلاك شده‌اند.

خبرِ رحمت فرستادن و استغفار تو برای آنان به من رسیده است. این مطلب یکی از دو صورت است که سوّمی ندارد: یا از روی تقیّه است که می‌ترسی اگر از آنان اظهار برائت و بیزاری نمایی اهل لشکرت که به وسیلهٔ آنان با من می‌جنگی از اطراف پراکنده شوند، و یا آنچه ادّعا کرده‌ای باطل و دروغ است!

به من خبر رسیده[۲] ـ و این مطلب را یکی از خواصت که به او اطمینان داری[۳] برایم خبر آورده است ـ که تو به شیعیان گمراه و خواصّ خود که بَد معتمدانی هستند می‌گویی[۴]: **«من سه پسرم را به نام‌های ابوبکر و عمر و عثمان نامگذاری کرده‌ام. هرگاه از من شنیدید که به یکی از امامان ضلالت رحمت می‌فرستم پسرانم را قصد می‌کنم»**.

مشاهدات معاویه در سقیفه

دلیل بر راست بودن آنچه برایم آورده‌اند و خبر آن را به من رسانده‌اند این است که

---

۱. «ج»: ابومسلم و ابوهریره رفتند و همهٔ آنچه علی ﷺ فرموده بود و مردم برایش شهادت داده بودند که از پیامبر ﷺ شنیده‌اند برای معاویه نقل کردند.

۲. «الف»: و اگر آنچه ادعا کردی باطل و دروغ است پس بدان که بعضی از.... برایم خبر آورده است.

۳. «ب» و «د»: اطمینان دارم.

۴. «ج»: ... خواصّ خود در پشت پرده می‌گویی.

ما با چشمان خود دیدیم و احتیاج نداریم در این باره از دیگری سؤال کـنیم.[۱] **تـو را دیدم هنگامی که با ابوبکر بیعت شد همسرت فاطمه را بر حماری سوار کردی و دست دو پسرت حسن و حسین را گرفتی و احدی از اهل بدر و سابقه داران را باقی نگذاشتی مگر اینکه آنان را فراخواندی و بر علیه ابوبکر به کمك خود دعوت کردی، ولی احدی از آنان را نیافتی مگر چهار نفر: سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر.** به جان خودم قسم اگر بر حق بودی تو را اجابت می‌کردند و مساعدت و یـاری مـی‌نمودند، ولی مـطلبی بـاطل و چیزی را که به آن اقرار نداشتند[۲] ادّعا می‌نمودی.

دو گوش خودم از تو شنید که به ابوسفیان می‌گفتی، هنگامی که ابـوسفیان بـه تـو گفت: «ای پسر ابوطالب در سلطنت پسرعمویت مغلوب شدی، و کسی کـه بـر تـو غالب شد ذلیل‌ترین طوایف قـریش یـعنی تـیم وعـدی بـودند»، و ابـوسفیان از تـو خواست تا یاریت کند ولی تو در جواب او گفتی: «**اگر یارانی میَ‌یافتم ـ چهل نـفر از مهاجرین و انصار از سابقه‌داران ـ بر علیه این مرد بپامی‌خاستم**»، پس چون جز چهار نفر نیافتی به اجبار بیعت کردی.

۶

نامهٔ امیرالمؤمنین ؑ در جواب معاویه

سلیم می‌گوید: امیرالمؤمنین ؑ در جواب او نوشت:

تعجب از نظر دادن معاویه در امور مسلمین

بسم الله الرحمان الرحیم

امّا بعد، نامهٔ تو را خواندم و تعجّبم افزون گشت از آنـچه دسـتت بـه نگـارش در

---

۱. «ب» و «د»: آن چیزی است که با چشم خود دیدم و احتیاج ندارم از غیر تو سؤال کنم.

۲. «ب»: آنچه را نمی‌شناختند. «ج»: آنچه نمی‌شناختیم.

آورده بود و سخنت که طول داده بودی و از بلای عظیم و مسئلهٔ مهمی که برای این امّت پیش آمده، که مثل تویی در کارهای عام و خاصشان سخن بگوید یا نظر دهد، و تو کسی هستی که خود می‌دانی و پسر کسی هستی که می‌دانی و من نیز کسی هستم که دانسته‌ای و پسر کسی هستم که دانسته‌ای.

به زودی دربارهٔ آنچه نوشته‌ای جوابی به تو خواهم داد که گمان ندارم آن را درک کنی، نه تو ونه وزیرت عَمرو پسر نابغه که هم رأی توست همان طور که «اَفَقَ شنٌ طبقة»[1]، چرا که او به تو دستور نوشتن این نامه را داده و آن را برای تو تزیین نموده است، و همراه شما ابلیس و اصحاب شَرورش نیز حاضر بوده‌اند.

معرّفی غاصبین خلافت

به خدا قسم پیامبر ﷺ به من خبر داد و به من شناسانید، که دوازده نفر امامان گمراهی از قریش را دیده که از منبرش بالا می‌روند و پایین می‌آیند و به صورت میمونند. آنها امتّش را از راه مستقیم به پشت سرشان برمی‌گردانند.

آن حضرت فرد فرد آنان را با نامشان به من خبر داد و اینکه هرکدامِ آنها یکی پس از دیگری چه مدت حکومت خواهند کرد. ده نفر از آنان از بنی امیّه هستند و دو نفر از دو طایفهٔ مختلف قریش، که برگردن آن دو نفر مثل گناهان جمیع امّت تا روز قیامت و همهٔ عذابشان خواهد بود. **هیچ خونی نیست که به غیر حق ریخته شود و نه فرجی که به حرام تصّرف شود و نه حکمی که برخلاف حق داده شود[2] مگر آنکه و بال و گناهش برگردن آن دو نفر است.**

و از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: هرگاه فرزندان ابی‌العاص به سی نفر برسند کتاب خدا را برای فریب مردم و بندگان خدا را غلام و کنیز خود و مال خدا را ثروت بین خود قرار می‌دهند.

---

۱. جلمهٔ «وافَقَ شَنٌ طبقة» یک ضرب‌المثل عربی است و در مورد دو چیز که با هم متفّق باشند به کار برده می‌شود.

۲. «ب»: و نه حکمی که تغییر یابد.

فرق پیامبر و امیرالمؤمنین ﷺ در ابلاغ دین الهی

پیامبر ﷺ فرمود: برادرم، تو مثل من نیستی از این جهت که خداوند به من دستور داده حقّ را آشکارا بیان کنم و به من خبر داده که مرا از شر مردم حفظ می‌کند، و به من دستور داده که جهاد کنم اگر چه فقط خودم باشم، آنجا که می‌فرماید: «جاهِدْ فی سَبیلِ اللهِ، لاتُکَلَّفُ اِلاّ نَفْسَکَ»[1]، «در راه خدا جهاد کن که مکلفِ جز خودت نیستی»، و فرموده: «حَرِّضِ الْمُؤْمِنینَ عَلَی الْقِتالِ»[2]، «مؤمنین را بر جنگ ترغیب کن». من و تو (ای علی) دو مُجاهد بودیم. آن مدت که در مکه ماندم مأمور به جنگ نشدم، و سپس خداوند مرا به جنگ مأمور نمود، چرا که دین و شرایع و سنّت‌ها و احکام و حدود و حلال و حرام جز با من شناخته نمی‌شوند.

مردم بعد از من رها می‌کنند آنچه خداوند به آنان دستور داده و آنچه من دربارهٔ تو به ولایتت دستور داده‌ام و حجت تو را ظاهر ساخته‌ام، و این کار را عمداً و بدون آنکه جاهل باشند و نه اینکه در این مورد بر آنان مشتبه شده باشد انجام می‌دهند، به خصوص به خاطر آن رفتارهایی که از قبل به عنوان مخالفت با خداوند انجام داده‌اند. پس اگر یارانی بر علیه آنان یافتی با آنان جهاد کن و اگر یارانی نیافتی دست نگه‌دار و خون خود را حفظ نما، چرا که اگر با دشمنی با آنان مقابله کنی و از آنان جدا شوی تو را می‌کشند. و اگر تابع تو شدند و اطاعت تو را کردند آنان را به حق وادار کن و گرنه رها کن.

و اگر تو را اجابت کردند و دشمنانت با تو اعلان جنگ دادند، تو نیز با آنان اعلام جنگ نما و با آنان جهاد کن، و اگر یارانی نیافتی دست نگهدار و خون خود را حفظ کن. و بدان که اگر آنان را دعوت کنی تو را اجابت نمی‌کنند، ولی این را ترک مکن که حجّت را برآنان تمام کنی.

---

۱. سورهٔ نساء: آیهٔ ۸۴.

۲. سورهٔ انفال: آیهٔ ۶۵.

تو ای برادرم مثل من نیستی، از این جهت که من حجّت تو را بپا نموده‌ام و آنچه خداوند دربارهٔ تو نازل کرده ظاهر نموده‌ام، **و هیچکس ندانسته که من پیامبر خدایم و حق و اطاعت من واجب است تا هنگامی که برای تو ظاهر نمودم.**[1]

من حجّت تو را ظاهر نموده و برای خلافت تو قیام کرده‌ام، پس اگر دربارهٔ آنان سکوت کنی گناه نکرده‌ای و اگر حکم کنی و مردم را دعوت کنی هم گناه نکرده‌ای. ولی من دوست دارم آنان را دعوت کنی اگر چه تو را اجابت نکنند و از تو نپذیرند. ظالمین قریش بر علیه تو متحدّ می‌شوند و اگر با آنان رو در رو شوی و اعلام جنگ کنی و جهاد نمایی بدون آنکه گروهی کمك همراهت باشند که باعث قوت تو شوند، می‌ترسم تو را بکشند و در نتیجه نور خدا خاموش شود و خداوند در زمین عبادت نشود. تقیّه از دین خدا است و هر کس تقیّه ندارد دین ندارد.

اختلاف امّت برای امتحان

خداوند تفرقه و اختلاف را بین این امّت مقدّر کرده است، و اگر خدا می‌خواست همهٔ آنان را بر هدایت جمع می‌کرد و دو نفر از آنان و از تمام خلقش با هم اختلاف نمی‌کردند، و هیچیك از اوامر پروردگار مورد منازعه قرار نمی‌گرفت و کسی که در فضل کمتر است فضلیت صاحب فضل را انکار نمی‌کرد. و اگر خدا می‌خواست عذاب آنان را زودرس می‌کرد و تغییر از جانب او می‌شد تا ظالم مورد تکذیب قرار گیرد و حق راه خود را بداند.

خداوند دنیا را خانهٔ اعمال و آخرت را خانهٔ ثواب و عقاب[2] قرار داده است تا آنان راکه بد کرده‌اند طبق اعمالشان جزا دهد و آنان راکه نیکی کرده‌اند به نیکی جزا دهد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: گفتم: خدا را شکر بر نعمت‌هایش و صبر بر بلایش و تسلیم و رضا بر مقدّراتش!

---

۱. «ج»: هیچ احدی نیست مگر آنکه می‌داند پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: حق و اطاعت من واجب است.

۲. «د»: خانهٔ هلاك یا استقرار.

برنامۀ امیرالمؤمنین ؑ بعد از پیامبر ﷺ

سپس پیامبر ﷺ فرمود: برادرم، بشارت بده که زندگی و مرگ تو بـا مـن است. تـو برادر من و وصیّ و وزیر و وارث من هستی. تو طبق سنّت مـن جـنگ مـی‌کنی. تـو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی. تو باید از هارون نـیک پـیروی کنی هنگامی که اهلش او را ضعیف شمردند و بر علیه او متحّد شدند و نزدیك بود او را به قتل برسانند.

در برابر ظلم قریش و اتحادشان بر علیه تو صبر کن، چرا کـه ایـنها کـینه‌هایی در سینه‌های قومی است، کینه‌های بدر و خون‌های اُحُد. موسی هـنگامی کـه هـارون را جانشین خود در قومش قرار داد به او دستور داد که اگر گمراه شدند و یارانی پیدا کرد به وسیلۀ آنان باگمراهان جهاد کند، و اگر کمکی نیافت دست نگه‌دارد و خون خود را حفظ کند و بین آنان تفرقه نیندازد.

تو هم این چنین کن، اگر بر علیه آنان یارانی یافتی با آنها جهاد کن، و اگـر یـاری نیافتی دست نگه‌دار و خون خود را حفظ نما، چرا کـه اگـر بـا آنـان از روی دشـمنی مخالفت نشان دهی تو را می‌کشند. ولی اگر تابع تو شدند و اطاعت تو را کردند آنان را به حق وادار کن.

بدان که اگر تو وقتی یاری نیافتی دست نگه‌نداری و خون خـود را حـفظ نکـنی **می‌ترسم از اینکه مردم به پرستش بت‌ها و انکار پیامبریِ من برگردند.** پس حجّت را بر آنان ظاهر کن و آنان را دعوت نما، تا آنان که دشمنی تو را در دل دارند[۱] و آنان که بـر علیه تو قیام می‌کنند هلاك شوند و عموم مردم و خواصّ دوستانت سلامت بمانند.

پس اگر روزی یارانی برای بر پا داشتن کتاب و سنّت یافتی بر سـر تأویـل قـرآن جنگ نما همان طور که من بر سر نازل شدن آن جـنگیدم. از ایـن امّت کسـی هـلاك می‌شود که در مقابل تو یا یکی از جانشینانت برای خود مقامی ادّعا کند و عَلَم دشمنی

---

۱. «ج»: آنان که از تو سرپیچی می‌کنند.

برافرازد و عداوت نشان دهد و انکار نماید و خلاف آنچه شما بر آن هستید را به عنوان دین بپذیرد.[۱]

بیان تقیهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام در رحمت فرستادن بر دشمنان

ای معاویه، به جان خودم قسم اگر بر تو و بر طلحه و زبیر رحمت بفرستم رحمت فرستادنم بر شما باطلی را حق نمی‌کند، بلکه خداوند رحمت و استغفار مرا بر شما لعنت و عذاب قرار می‌دهد.[۲]

تو و طلحه و زبیر جرمتان کمتر و گناهتان کوچکتر و بدعت و گمراهیتان کمتر از کسانی نیست که برای تو و رفیقت که طالب خون او هستی پایه گذاری کردند و راه را برای ظلم به ما اهل بیت برایتان باز کردند و شما را بر ما مسلّط کردند. خداوند می‌فرماید: «اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذینَ اُوتُوا نَصیباً مِنَ الْکِتابِ یُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطّاغُوتِ وَ یَقُولُونَ لِلَّذینَ کَفَرُوا هٰؤُلاٰءِ اَهْدیٰ مِنَ الَّذینَ آمَنُوا سَبیلاً. اُولٰئِکَ الَّذینَ لَعَنَهُمُ اللهُ وَ مَنْ یَلْعَنِ اللهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصیراً اَمْ لَهُمْ نَصیبٌ مِنَ الْمُلْکِ فَاِذاً لاٰ یُؤْتُونَ النّاسَ نَقیراً اَمْ یَحْسُدُونَ النّاسَ عَلیٰ ما آتاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ»[۳]، «نمی‌بینی کسانی را که نصیبی از کتاب داده شدند، که به جبت و طاغوت ایمان می‌آورند و به کسانی که کافر شدند می‌گویند: راه اینان از آنان که ایمان آوردند به هدایت نزدیک‌تر است. اینان هستند که خدا لعنتشان کرده و هر کس را خدا لعنت کند برای او یاری پیدا نخواهی کرد، یا آنکه نصیبی از پادشاهی پیدا کنند که در این صورت ذرّه‌ای به مردم نمی‌دهند، و یا آنکه بر مردم حسد می‌برند در آنچه خداوند از فضلش به آنان داده است». ما مراد از مردم هستیم و ماییم که مورد حسد قرار می‌گیریم.

---

۱. «ج»: و در دین طعن بزند و کلامی را که شما بر آن هستید رد کند و در مقابل عموم و جماعت مردم تسلیم شود.

۲. «ج» و «د»: رحمت و استغفارم بر شما جز لعنت و عذاب نخواهد بود.

۳. سوهٔ نساء: آیه‌های ۵۴ـ۵۱.

خداوند عزّوجلّ می‌فرماید: «فَقَدْ آتَيْنا آلَ اِبْراهيمَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظيماً، فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفٰى بِجَهَنَّمَ سَعيراً»[1]، «به آل ابـراهـیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملك عظیم عنایت کردیم، بعضی از آنان به او ایمان آوردند و بعضی از آنان مانع آن شدند و جهنّم با شعله‌هایش کافی است». **«ملك عظیم»** آن است که خداوند بین آنان امامانی قرار داده که هر کس از آنان اطاعت کند خـدا را اطاعت کرده و هر کُس از آنان سرپیچی کند خدا را عـصیان کـرده است. و **«کـتاب و حکمت»** نبوّت است. چرا این مطلب را دربارهٔ آل ابراهیم قبول دارید ولی در مورد آل محمّد انکار می‌کنید؟

ای معاویه، اگر تو و رفیقت و طاغیان شام و یمن و اعراب ربیعه و مُضَر، این جفا کاران امّت که نزد تو اند به این مطلب کفر می‌ورزید خداوند قومی را به آن موکّل کرده که بدان کافر نیستند.

قرآن حجّت بر مردم

ای معاویه، قرآن حقّ و نور و هدایت و رحمت و شفا برای مؤمنین است[2]، و آنان که ایمان نمی‌آورند در گوششان سنگینی است و قرآن برای آنان کوری دل است.

ای معاویه، خداوند جلّ جلاله، هیچ صنفی از اصناف ضلالت و دعوت کنندگان به آتش را رها نکرده مگر آنکه در قرآن سخن آنان را رد کرده و بر آنان احتجاج کرده و از تابع شدن آنان نهی فرموده است. دربارهٔ آنان قرآنی قاطع و ناطق فرستاده که عده‌ای آن را می‌دانند و عده‌ای به آن جاهلند.

من از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: هیچ آیه‌ای از قرآن نیست مگر آنکه ظاهری و باطنی دارد و هیچ حرفی از آن نیست مگر آنکه تأویلی دارد و تأویل آن را جز خداوند و آنان که در علم راسخ و عمیقند نمی‌داند، راسخان در علم، ما آل مـحمّد هسـتیم و

---

۱. سورهٔ نساء: آیه‌های ۵۴ و ۵۵.

۲. «ج»: قرآن مایهٔ حفظ و نور و هدایت و رحمت و شفاء برای کسانی است که ایمان آوردند.

خداوند به سایر امّت دستور داده که بگویند: به آن ایمان آوردیم و همه از طرف پروردگار ما است و جز صاحبان عقل متذکّر نمی‌شوند، و خداوند دستور داده که در مقابل ما تسلیم باشند و علم آن را به ما واگذار کنند.[1] خداوند می‌فرماید: «وَ لَوْ رَدُّوهُ اِلَی الرَّسولِ وَ اِلیٰ اُولِی الْاَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ»[2] «اگر آن را به پیامبر و اولوالامر خود ارجاع دهند آنان که استنباط می‌کنند آن را می‌فهمند»، و هم اینان هستند که در آن باره مورد سؤال قرار می‌گیرند و آن را طلب می‌نمایند.

دو آیه از قرآن دربارهٔ معاویه

به‌جان خودم قسم، اگر مردم هنگامی که پیامبرﷺ از دنیا رفت، در مقابل ما تسلیم می‌شدند و تابع ما می‌گشتند[3] و امورشان را به دست ما می‌سپردند از بالای سرشان و زیر پایشان نعمت‌ها را می‌خوردند و تو ای معاویه در خلافت طمع نمی‌کردی![4] ولی آنچه مردم از ما از دست داده‌اند بیش از آنی است که ما نسبت به آنان از دست داده‌ایم.

خداوند دربارهٔ من و تو به خصوص آیه‌ای از قرآن نازل کرده است که تو و امثال تو آن را طبق ظاهرش می‌خوانید و نمی‌دانید تأویل باطن آن چیست[5] و آن در سورهٔ «الحاقّه است که: «فأمّا مَنْ اُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمینِهِ فَسَوْفَ یُحاسَبُ حِساباً یسیراً» تا آنجا که می‌فرماید: «وَ اَمّا مَنْ اُوتِیَ کِتابَهُ بِشمالِهِ...» تا آخر آیه[6]، «کسی که نامهٔ عملش به دست راستش داده شود به زودی به آسانی مورد محاسبه قرار می‌گیرد» تا آنجا که می‌فرماید: «و امّا کسی که نامهٔ عملش به دست چپش داده شود...»، و قضیّه چنین خواهد بود که هر امام ضلالت و امام هدایتی فرا خوانده می‌شوند و با هر کدام از آنها اصحابشان که با او بیعت کرده‌اند خواهند بود، و من و تو هم فرا خوانده می‌شویم.

---

۱. «ب» و «د»: صاحبان عقلی که علم آن را به ما ارجاع می‌کنند.

۲. سورهٔ نساء: آیهٔ ۸۳.

۳. «ج»: با ما بیعت می‌کردند.

۴. «ج»: و تو در مقام خلافت قرار نمی‌گرفتی.

۵. «الف» و «ب»: خداوند دربارهٔ من و تو سورهٔ به خصوص‌ی نازل کرده است که امّت آن را به ظاهر تأویل می‌کنند و نمی‌دانند باطن آن چیست.

۶. سورهٔ انشقاق: آیهٔ ۸، سورهٔ الحاقّه: آیه‌های ۱۹ تا ۳۷.

ای معاویه، **تو صاحب زنجیر** هستی که می‌گوید: «ای کاش نامۀ عملم به دستم داده نمی‌شد و حساب خود را نمی‌دانستم» تا آخر آیات.[۱] به خدا قسم این مطلب را از پیامبر ﷺ شنیدم که دربارۀ تو می‌فرمود و همچنین دربارۀ هر امام ضلالتی که قبل از تو بوده و بعد از تو خواهد بود مثل همین خواری و عذاب از جانب خدا خواهد بود.

آیه‌ای از قرآن دربارۀ بنی‌امیّه

دربارۀ شما (بنی امیّه) کلام خداوند عزوجل نازل شده است که: «وَ ما جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ اِلاَّ فِتْنَةً لِلنّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ»[۲]، «رؤیایی که به تو نشان دادیم را امتحانی برای مردم و به عنوان شجره لعنت شده در قرآن قرار دادیم».

و این هنگامی بود که پیامبر ﷺ دوازده امام از امامان ضلالت را بر منبر خویش دید که مردم را (از دین خود) به عقب برمی‌گردانند! **دو نفر از دو طایفۀ مختلف قریش و ده نفر از بنی امیّه.** اوّل ده نفر رفیق توست که به خونخواهی او آمده‌ای[۳] و تو و پسرت و هفت نفر از فرزندان حَکَم بن ابی‌العاص که اوّلشان مروان است. کسی که پیامبر ﷺ او را لعنت کرد و او و فرزندانش را طرد نمود هنگامی که آمده بود تا مخفیانه سخن همسران پیامبر ﷺ را استماع کند.[۴]

---

۱. اشاره به آیه‌های ۲۵ تا ۳۲ سورۀ الحاقّه است که می‌فرماید: «سپس در زنجیری که طول آن هفتاد ذراع است او را ببندید».

۲. سورۀ اسراء: آیۀ ۶۰.

۳. یعنی عثمان و مجموع دوازده نفر عبارتند از: ابوبکر و عمر که از دو طایفۀ تیم وعدی هستند و بعد عثمان و معاویه و پسرش یزید و بعد از آن مروان و عبدالملك و فرزندان آنها هستند.

۴. منظور از ملعون و مطرود پیامبر ﷺ حکم بن ابی‌العاص است. در الغدیر: ج ۸ ص ۲۴۳ چنین نقل کرده است: حکم بن ابی‌العاص در زمان جاهلیت همسایه حضرت بود و در زمان اسلام از همۀ همسایگان بیشتر آن حضرت را اذیت می‌کرد. آمدن او به مدینه بعد از فتح مکه بود و دین او تحت سؤال بود. او پشت سر پیامبر ﷺ به راه می‌افتاد و با اشاره به حضرت چشمک می‌زد و سخن آن حضرت را تکرار می‌کرد و بینی و دهانش را حرکت می‌داد، و آنگاه که حضرت به نماز می‌ایستاد پشت سر می‌ایستاد و با انگشت اشاره می‌کرد. به همین جهت حرکت دهان بینی و چشمش به عنوان یک مرض در او ماند و به نوعی کم عقلی مبتلا شد.

←

ای معاویه، ما اهل بیتی هستیم که خداوند آخرت را برای ما بر دنیا ترجیح داده و دنیا را به عنوان اجر و ثواب ما راضی نشده است.

تو و وزیرت و رفیق بی‌مقدارت از پیامبر ﷺ شنیدید که می‌فرمود: «هرگاه فرزندان ابی العاص به سی نفر برسند کتاب خدا را برای فریب مردم و بزرگان خدا را بندگان خود و اموال خدایی را ثروت بین خود اتخاذ می‌کنند».

پیشگویی از شهادت امامان ﷺ

ای معاویه، پیامبر خدا زکریّا ﷺ با ارّه بریده شد، و سر حضرت یحیی ﷺ بریده شد و قومش او را کشتند در حالی که آنان را به خدای عزوجل دعوت می‌کرد[1]، و این به خاطر بی‌ارزشی دنیاست.

دوستان شیطان از قدیم با دوستان خدای رحمان جنگیده‌اند. خداوند می‌فرماید: «اِنَّ الَّذینَ یَکْفُرُونَ بِآیاتِ اللهِ وَ یَقْتُلُونَ الَّنبِیّینَ بِغَیْرِ حَقٍّ وَ یَقْتُلُونَ الَّذینَ یَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ اَلیمٍ»[2]، «کسانی که به آیات خدا کفر می‌ورزند و پیامبران را بنا حق می‌کشند و نیز می‌کشند کسانی از مردم را که به عدالت امر می‌کنند، آنان را به عذابی دردناك بشارت بده».

← روزی به یکی از حجره‌های پیامبر ﷺ که حضرت با همسرش در آنجا بود سرکشید و به داخل حجره نگاه کرد. حضرت او را شناخت و با چو به دستی به قصد او بیرون آمد و فرمود: چه کسی شرّ این سوسمار ملعون را از سر من کم می‌کند؟ سپس فرمود: «او و فرزندانش حق ندارند با من در یک شهر زندگی کنند». ولذا همهٔ خانواده‌اش را به طائف تبعید نمود.

وقتی پیامبر ﷺ از دنیا رفت عثمان دربارهٔ برگرداندن حکم بن ابی‌العاص با ابوبکر صحبت کرد ولی او نپذیرفت. در زمان عمر با او هم صحبت کرد ولی او هم صلاح ندید. وقتی عثمان به حکومت رسید خانوادهٔ حکم بن ابی‌العاص را وارد مدینه کرد!!!

۱. «ب» و «د»: و حضرت یحیی ﷺ مثل گوسفند سر بریده شد، در حالی که آن دو به‌سوی خداوند عزوجل دعوت می‌کردند.

۲. سورهٔ آل عمران: آیهٔ ۲۱.

ای معاویه، پیامبرﷺ به من خبر داده که اُمّتش به زودی محاسن مرا از خون سرم رنگین خواهند کرد و من شهید می‌شوم و تو بعد از من زمام امور امت را به دست می‌گیری. و به زودی تو پسرم حسن را با ناجوانمردی به وسیلهٔ سم می‌کشی، و پسرت یزید که خدا او را لعنت کند به زودی پسرم حسین را می‌کشد که این کار را به نیابت از او پسر زناکار بر عهده می‌گیرد.[1]

پیشگویی از آیندهٔ سیاه امت به‌دست بنی امیّه

حکومت این امت را بعد از تو هفت نفر از فرزندان ابی‌العاص و مروان بن حکم و پنج نفر از فرزندانش[2] به دست می‌گیرند که تکمیل دوازده امامی است که پیامبرﷺ در رؤیا آنان را دید که از منبرش پشت سر هم مانند میمون‌ها می‌پرند و امّتِ او را از دین خدا به عقب بر می‌گردانند. و آنان شدیدترین مـردم از نـظر عـذاب در روز قـیامت هستند.

پیشگویی از حکومت بنی عبّاس

خداوند به زودی خلافت را به وسیلهٔ **پرچم‌های سیاهی که از طرف شرق می‌آید** از آنان خارج می‌کند، و آنان را به وسیلهٔ ایشان خوار می‌نماید و زیر هر سنگی باشند آنان را بقتل می‌رساند.

پیشگویی از سفیانی

مردی از فرزندان تو که شوم و ملعون واحمق و خشن و وارونه قلب و سنگدل و غلیظ است و خداوند مهربانی و رحمت را از قلب او برداشته، و دایی‌هایش از طایفهٔ کلب است، گویا او را می‌بینم، و اگر بخواهم نام او و صفتش و اینکه چند سال سنّ دارد را ذکر می‌کنم، او لشکری به مدینه می‌فرستد. آنـان وارد شـهر مـی‌شوند و کشـتار و فواحش را در آنجا از حدّ می‌گذرانند.

---

۱. منظور ابن زیاد ملعون است.

۲. یعنی پنج نفر از هفت نفر، از فرزندان مروان هستند.

مردی از فرزندانم که پاک و منزه است و زمین را پر از عدل و داد می‌کند پس از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد از دست او فرار می‌کند. من نام او را و اینکه در آن روز در چه سنّی است و علامت او را می‌دانم. او از فرزندان پسرم حسین است که پسرت یزید او را می‌کشد، و اوست که برای خون پدرش قیام خواهد کرد. او به مکّه فرار می‌کند.

صاحب آن لشکر مردی از فرزندانم را که پاک و نیکوکار است در کنار سنگ‌های زیتون می‌کشد. سپس لشکر را به سوی مکّه حرکت می‌دهد. من نام امیر آنان وعدّه‌شان و نام آنها و علامات اسب‌هایشان را می‌دانم.

آنگاه که وارد سرزمین «بیداء» شدند و مستقّر گردیدند خداوند آنان را در زمین فرو می‌برد. خداوند عزوجل می‌فرماید: «وَ لَوْ تَرىٰ اِذْ فُزِعُوا فَلاٰ فَوْتَ وَ اُخِذُوا مِنْ مَكانٍ قَريبٍ»[1]، «اگر ببینی هنگامی که وحشت زده می‌شوند و از دست نمی‌روند بلکه از مکان نزدیکی گرفته می‌شوند». فرمود: یعنی از زیر پاهایشان. از آن لشکر جز یک نفر باقی نمی‌ماند که خداوند صورت او را به پشت سرش بر می‌گرداند.

پیشگویی از حضرت مهدی ؑ

خداوند برای **مهدی** اقوامی را می‌فرستد که از اطراف زمین جمع می‌شوند مانند ابرهای پراکندهٔ پاییزی که جمع می‌شوند. به خدا قسم من نام آنان و نام امیرشان و محل نزول سوارانشان را می‌دانم.

مهدی داخل کعبه می‌شود و گریه و تضّرع می‌کند؛ خداوند عزّوجلّ می‌فرماید: «اَمَّنْ يُجيبُ الْمُضْطَرَّ اِذا دَعاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفاءَ الْاَرْضِ»[2]، «یا چه کسی است که وقتی مضطّر او را می‌خواند اجابت کند و ناراحتی را از بین ببرد و شما را خلیفه‌های در زمین قرار دهد»، این آیه مخصوص ما اهل بیت است.

---

۱. سورهٔ سبا: آیهٔ ۵۱.

۲. سورهٔ نمل: آیهٔ ۶۲.

هدف امیرالمؤمنین علیه السلام از مراسلات صفّین

بدان ای معاویه، به خدا قسم، این نامه را برای تو نوشتم در حالی که می‌دانم تو از آن نفعی نمی‌بری. و تو خوشنود می‌شوی که خبر دادم به زودی تو و بعد از تو پسرت حکومت را به دست می‌گیرید، چراکه آخرت برای تو مهم نیست و تو به آخرت کافر هستی (و اعتقاد نداری).

ولی به زودی پشیمان می‌شوی همان طور که پشیمان شدند آنان که این حکومت را برای تو پایه‌گذاری کردند و تو را بر ما مسلّط نمودند، ولی زمانی پشیمان شدند که ندامت سودی نداشت.

از جلمهٔ اموری که باعث شد برای تو نامه بنویسم این بود که به نویسنده‌ام دستور دادم این نامه را برای شیعیانم و رؤسای اصحابم نسخه برداری کند به امید آنکه خداوند به وسیلهٔ این نامه آنان را نفعی دهد، یا یکی از آنان که نزد تو هستند آن را بخواند و خداوند به وسیلهٔ این نامه و به وسیلهٔ مااو را از گمراهی به هدایت و از ظلم تو و اصحابت و فتنهٔ آنان خارج کند، و نیز دوست داشتم حجّت را بر تو تمام کنم.

۷

جواب نهایی معاویه به امیرالمؤمنین علیه السلام

معاویه برای حضرت نوشت: **«ای ابوالحسن، گوارایت باد که آخرت را مالك می‌شوی، و گوارایمان باد که دنیا را مالك می‌شویم»!!**

روایت ازکتاب سلیم:

۱. بحار الانوار: ج ۳۳ص ۱۴۱ ح ۴۲۱.

۲. بحار الانوار: ج ۸۹ص ۱۹۶ ح ۴۳.

۳. اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۸۶ ح ۹۰۹.

۴. اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۸۷ ح ۹۱۱.

روایت با سند به سلیم:

۱. غیبت نعمانی: ص ۴۵.

۲۶

۱. احتجاجات قیس بن سعد بر معاویه: سخنان قیس دربارهٔ سوابق معاویه، سوابق حضرت ابوطالب ﷺ در یاری اسلام، نصب امیرالمؤمنین ﷺ به خلافت در اوّل بعثت، مناقب امیرالمؤمنین ﷺ از لسان قیس، جریان غصب خلافت از لسان قیس، آیات مربوط به امیرالمؤمنین ﷺ از لسان قیس، امیرالمؤمنین ﷺ صدیق و فاروق و صاحب علم کتاب.

۲. ابتدای برنامهٔ معاویه در لعن و برائت از امیرالمؤمنین ﷺ.

۳.احتجاجات ابن‌عباس بر معاویه: دربارهٔ قتل عثمان، دربارهٔ تفسیر قرآن.

۴. بلاهای شیعیان در زمان معاویه: جنایات معاویه نسبت به شیعیان در عراق، اقدام معاویه در مورد شیعیانِ همهٔ شهرها و ممالك، اقدام معاویه در مورد شیعیان عثمان و جعل مناقب برای او، اقدام معاویه برای زنده‌کردن نام ابوبکر و عمر، اقدام معاویه در مورد تعلیم مناقب جعلی ابوبکر و عمر و عثمان، محو نام شیعیان از دفاتر حکومتی و ردّ شهادت آنان، اقدام اساسی معاویه دربارهٔ قتل شیعیان، کیفیت انتشار احادیث جعلی، اوج فتنه و بلا پس از شهادت امام حسن ﷺ.

۵ . مناشدات و احتجاجات امام حسین ﷺ در مکه: حجّ امام حسین ﷺ با شیعیان و اهل بیت ﷺ، اجتماع هزار نفر در مجلس مناشدهٔ امام حسین ﷺ، کلام امام حسین ﷺ دربارهٔ جنایات معاویه، فضایل امیرالمؤمنین ﷺ از لسان امام حسین ﷺ: ۱. حدیث مؤاخاة، ۲. حدیث سدّابواب، ۳. حدیث غدیر، ۴. حدیث منزلت، ۵ . حدیث مباهلة، ۶ . حدیث لوای خیبر، ۷. ابلاغ سورهٔ برائت، ۸ . فداکاری و پیشقدمی امیرالمؤمنین ﷺ، ۹. علی ﷺ صاحب اختیار هر مؤمن، ۱۰. سؤال و خلوت پیامبر و امیرالمؤمنین ﷺ، ۱۱. علی ﷺ بهترین امّت، ۱۲. سیادت پنج تن ﷺ، ۱۳. غسل پیامبر ﷺ به دست علی ﷺ، ۱۴. حدیث ثقلین، آیات و احادیث مربوط به اهل بیت ﷺ، حب و بغض نسبت به پیامبر و علی ﷺ.

۱

احتجاجات قیس بن سعد بر معاویه

ابان از سلیم و عمر بن ابی‌سلمه نقل می‌کند ـ و حدیث هردوی آنها یکی است ـ این دو گفتند: معاویه در زمان حکومت خود بعد از آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام شهید شد و او با امام حسن علیه السلام صلح کرد[1] به عنوان **سفر حج** وارد مدینه شد. اهل مدینه به استقبال او آمدند و معاویه متوجّه شد افرادی از قریش که به استقبال او آمده‌اند بیشتر از انصار هستند. در این باره سؤال کرد، و به او گفته شد: **«آنان فقیرند و سواری برای آمدن ندارند»!**

سخنان قیس دربارهٔ سوابق معاویه

معاویه رو به قیس بن سعد بن عباده کرد و گفت: ای گروه انصار، چرا شما همراه برادرانتان از قریش به استقبال من نیامدید؟

قیس ـ که بزرگ انصار و پسر بزرگ آنان بود[2] ـ گفت: ای امیرالمؤمنین، ما را خانه‌نشین کرد این جهت که چهارپایی نداشتیم.[3] معاویه گفت: پس شتران[4] شما کجایند؟ قیس گفت: **آنها را در روز بدر و احد و بعد از آن در جنگ‌های پیامبر صلی الله علیه و آله از دست دادیم، آن هنگام که برای مسلمان شدنتان بر روی تو و پدرت شمشیر می‌زدیم تا آنکه امر خدا ظاهر شد درحالی که شما کراهت داشتید.**

---

۱. «ب»: بعد از شهادت امام حسن علیه السلام. «ب» خ ل: بعد از آنکه علی علیه السلام به شهادت رسید و امام حسن علیه السلام با او بیعت کرد. «ج»: معاویه هنگامی که بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام و در زمان حیات امام حسن علیه السلام خلافت را به دست گرفت وارد مدینه شد بعد از آنکه با امام حسن علیه السلام عهد و پیمانی طبق شرایطی بست و بعد از ناراحتی‌هایی که برای آن حضرت پیش آمد و مردم او را خوار کردند و موجب پیمان صلح آن حضرت شد.

۲. پدر قیس، همان سعد بن عباده است که رئیس کل انصار بود.

۳. «ب» و «د»: فقر و حاجت ما را باز داشت، چهارپایی نداشتیم.

۴. عبارت عربی «نواضح» است. این کلمه جمع «ناضخ» به‌معنای شترانی است که بر روی آن آب حمل می‌کنند.

معاویه گفت: خدایا ببخش. قیس گفت: بدان که پیامبر ﷺ **فرموده است: «شما بعد از من خواهید دید که در عطا و بخشش دیگران را بر شما مقدم مـی‌دارنـد»**. معاویه گفت: چه دستوری در این مورد به شما داده است؟ قیس گفت: دستور داده که صبر کنیم تا او را ملاقات نماییم. معاویه گفت: **پس صبر کنید تا او را ملاقات کنید!**

سپس قیس گفت: ای معاویه، ما را به شترانمان سرزنش می‌کنی؟ به خدا قسم در روز بدر سوار بر آنها با شما رو در رو شدیم در حالی که شما برای خاموش کردن نور خدا و بالا بردن که کلام شیطان تلاش می‌کردید! **بعدها تـو و پـدرت بـا اکـراه داخـل اسلامی شدید که بر سر آن شما را می‌زدیم**.[1]

معاویه گفت: گویا تو به خاطر یاریت نسبت به ما بر ما منّت می‌گذاری. بـه خـدا قسم قریش در این باره بر شما منّت و فضیلت دارند. ای گروه انصار، آیا شما بـر مـا منّت می‌گذارید برای اینکه پیامبر را یاری کرده‌اید در حالی کـه او از قـریش است و پسرعموی ما و از ماست؟ پس منّت و فضیلت برای ما است که خداوند شما را یاران ما و اتباع ما قرار داده است و شما را به وسیلهٔ ما هدایت کرده است.

سوابق حضرت ابوطالب ؑ در یاری اسلام

قیس گفت: خداوند عزوجل محمّد را رحمت بر جهانیان فرستاد و او را بر هـمهٔ مردم فرستاد: برجن وانس و سرخ و سیاه و سفید. و او را برای نبوتّش انتخاب کرد و به رسالت خویش اختصاص داد.

اوّل کسی که او را تصدیق نمود و به او ایمان آورد پسرعمویش **علی بن ابی‌طالب** بود. عمویش **ابوطالب** از او دفاع می‌کرد و مانع دشمنان از او می‌شد و بین کفار قریش و او حـایل مـی‌شد کـه او را نـترسانند و اذیت نکـنند، و او را بـه ابـلاغ رسـالت‌های پروردگار ترغیب می‌کرد.

---

۱. «ج»: در دین وارد شدید هنگامی که شما را بر سر آن زدیم.

پیامبر ﷺ همچنان از ظلم و اذیت مانع داشت تا آنکه عمویش ابوطالب از دنیا رفت و به پسرش علی دستور داد تا آن حضرت را تقویت و یاری کند. علی ﷺ هم او را تقویت و یاری نمود و جان خود را در هر مسئلهٔ شدیدی و در هر تنگنا و ترسی فدای او کرد. این مطلب را خداوند از بین قریش به علی اختصاص داد و او را از بین همهٔ عرب و عجم مورد اکرام قرار داد.

نصب امیرالمؤمنین ﷺ به خلافت در اوّل بعثت

پیامبر ﷺ همهٔ فرزندان عبدالمطلب را که از جملهٔ آنان ابوطالب و ابولهب بودند جمع کرد، و آنان در آن روز چهل نفر بودند. حضرت آنان را دعوت کرد، و خادمش در آن روز علی ﷺ بود و آن حضرت تحت تکفّل عمویش ابوطالب بود.

پیامبر ﷺ فرمود: کدامیك از شما خود را برادر و وزیر و وارث و خلیفهٔ من در امّتم و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من معرّفی می‌کند؟ افراد حاضر ساکت ماندند تا آنکه حضرت سه مرتبه سخن خود را تکرار کردند. علی ﷺ عرض کرد: «من یا رسول الله، خدا بر تو درود فرستد».

پیامبر ﷺ سر علی ﷺ را بر زانوی خود گذاشت و آب دهان مبارک را در دهانش ریخت و فرمود: «خدایا، باطن علی را از علم و فهم و حکمت پرکن». سپس به ابوطالب فرمود: «ای ابوطالب[1]، اکنون سخن پسرت را گوش کن و از او اطاعت نما، چرا که خدا او را نسبت به پیامبرش به‌منزلهٔ هارون نسبت به موسی قرار داده است».

مناقب امیرالمؤمنین ﷺ از لسان قیس

دیگر اینکه بین مردم برادری قرار داد، و بین علی و خودش برادری قرار داد. قیس بن سعد (در مقابل معاویه) چیزی از مناقب علی ﷺ را ترک نکرد مگر آنکه آنها را یادآور شد و با آنها احتجاج کرد و گفت: از آنها جعفر بی ابی‌طالب است که در

---

۱. «ج»: سپس ابولهب گفت: ای ابوطالب ....

بهشت با دو بال[1] پرواز می‌کند. خداوند از بین مردم او را به این مطلب اختصاص داده است. از آنهاست حمزهٔ سیدالشهداء، و از آنان فاطمه سیدهٔ زنان عالمیان است.[2] هرگاه از قریش، پیامبر و اهل بیت و عترت پاکش را کنار بگذاری، به خدا قسم ما از شما - ای گروه قریش - بهتر خواهیم بود و به پیشگاه خدا و رسولش و نزد اهل بیتش از شما محبوبتر خواهیم بود.

جریان غصب خلافت از لسان قیس

پیامبر ﷺ از دنیا رفت و انصار نزد پدرم سعد جمع شدند و گفتند: «جز با سعد (بن عبادة) بیعت نمی‌کنیم». قریش دلیل علی و اهل بیتش را بمیان آوردند و با حق او و فامیلی او با پیامبر، ما گروه انصار را محکوم کردند.

بنابراین قریش یا به انصار ظلم کرده‌اند و یا به آل محمد ﷺ. **و به جان خودم قسم با بودن علی بن ابی‌طالب و فرزندانش بعد از او، احدی از انصار و نه قریش و نه احدی از عرب و عجم در خلافت حق و نصیبی ندارند.**

آیات مربوط به امیرالمؤمنین ﷺ از لسان قیس

معاویه غضب کرد و گفت: ای پسر سعد، این مطالب را از چه کسی گرفته‌ای و از چه کسی روایت می‌کنی و از چه کسی شنیده‌ای؟ پدرت اینها را به تو خبر داده و از او گرفته‌ای؟

قیس گفت: این مطالب را از کسی شنیده‌ام و گرفته‌ام که از پدرم بهتر و حق او بر من از پدرم بالاتر است. معاویه پرسید: آن کیست؟ قیس گفت: **آن امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب عالِم این امت و حاکم آن و صدیق و فاروق آن است**، که خداوند آیاتی دربارهٔ او نازل کرده است. از جمله کلام خداوند عزوجل که می‌فرماید: «قُلْ كَفىٰ بِاللهِ شَهيداً

---

۱. «ج»: با ملائکه.

۲. «الف»: سیدهٔ زنان اهل بهشت.

بَیْنی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ»[۱]، «بگو: خداوند و کسی که علم کتاب نزد اوست برای شاهد بین من و شما کفایت می‌کند».

بعد از آن قیس آیه‌ای از آنچه دربارهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده بود ترک نکرد مگر آنکه یادآور شد.

امیرالمؤمنین علیه السلام صدیق و فاروق و صاحب علم کتاب

معاویه گفت: «صدّیق» امّت ابوبکر و «فاروق» آن عمر است، و آنکه علم کتاب نزد اوست عبدالله بن سلام است!

قیس گفت: سزاوارتر به این اسم‌ها و صاحب حقیقی آن کسی است که خداوند دربارهٔ او چنین نازل کرده است: «اَفَمَنْ کانَ عَلیٰ بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ»[۲]، «آیا کسی که دلیلی از طرف پروردگارش دارد و شاهدی پشت سر آن می‌آید..»، و کسی است که خداوند جلّ اسمه دربارهٔ او می‌گوید: «اِنَّما اَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ»[۳]، «تو ترساننده هستی و هر قومی هدایت کننده‌ای دارد»، به خدا قسم این طور نازل شد که «علی هدایت کنندهٔ هر قومی است» و شما این را حذف کردید؛ و آن کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله او را در غدیر خم نصب کرد و فرمود: «هر کس که من نسبت به او از خودش بیشتر اختیار دارم علی هم نسبت به او از خودش بیشتر اختیار دارد»، و پیامبر به او در جنگ تبوک فرمود: «تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی مگر آنکه پیامبری بعد از من نیست».

---

۱. سورهٔ رعد: آیهٔ ۴۳.

۲. سورهٔ هود: آیهٔ ۱۷.

۳. سورهٔ رعد: آیهٔ ۷.

۲

ابتدای برنامهٔ معاویه در لعن و برائت از امیرالمؤمنین ؑ

معاویه آن روز در مدینه بود، منادیِ او ندا داد[۱] و نوشته‌ای هم به همهٔ شهرها برای کارمندانش نوشت که: **«اَمانم را برداشتم از کسی که حدیثی در مناقب علی بن ابی‌طالب یا فضایل اهل بیتش نقل کند و چنین کسی عقوبت را بر خودش روا داشته است».**

خطیب‌ها در هر منطقه مکانی و بر سر همهٔ منبرها لعن علی بن ابی‌طالب و بیزاری از او و بدگویی دربارهٔ او و اهل بیتش ـ با مطالبی که در آنان نیست ـ و نیز لعنت ایشان را آغاز کردند![۲]

۳

احتجاجات ابن عباس بر معاویه

دربارهٔ قتل عمر و عثمان

معاویه از کنار حلقه‌ای از قریش می‌گذشت. وقتی او را دیدند برایش بپا خاستند جز عبدالله بن عباس. معاویه گفت: ای پسر عباس، چیزی تو را مانع نشد از اینکه مانند اصحابت بپا خیزی مگر آنچه در نفس خود بر علیه من به خاطر جنگم با شما در صفّین می‌یابی.[۳] ای پسر عباس[۴]، پسر عمویم امیرالمؤمنین عثمان مظلوم کشته شد!!

---

۱. «ج»: وقتی معاویه این مطلب را از قیس شنید کینه‌اش به جوش آمد و دستور داد منادیش در مدینه ندا کند و....

۲. «ج»: خطیب‌ها در هر منبری علی ؑ را لعن می‌کردند و از او بیزاری می‌جستند و دربارهٔ او و اهل بیتش بد می‌گفتند و شروع به عیب سازی دربارهٔ آنان در هر موضع و مکانی نمودند.

۳. «د»: چه چیز تو را مانع شد که مانند اصحابت برای من بپا خیزی؟ از قیام امتناع نورزیدی مگر به خاطر آنچه از جنگم با شما در صفّین درخود می‌یابی.

ابن عباس گفت: پس عمر بن خطاب هم مظلوم کشته شد، آیا خلافت را به پسر او - که همین جا حاضر است - سپردید؟

معاویه گفت: عمر را یک نفر مُشرك کُشت! ابن عباس گفت: پس عثمان را چه کسی کُشت؟ گفت: مسلمانان او را کشتند!

ابن عباس گفت: **این دلیل تو را بهتر باطل می‌کند و خون او را حلال‌تر می‌نماید. اگر مسلمانان او را کشته و خوار کرده‌اند پس جز حق نبوده است.**

دربارهٔ تفسیر قرآن

معاویه گفت: ما به نواحی نوشته‌ایم و از ذکر مناقب علی و اهل بیتش نهی کرده‌ایم، ای ابن عباس زبان خود را نگه‌دار و در کار خود به احتیاط رفتار نما.

ابن عباس گفت: آیا ما را از قرائت قرآن نهی می‌کنی؟ گفت: نه
گفت: آیا ما را از تأویل قرآن نهی می‌کنی؟ گفت: آری.

ابن عباس گفت: قرآن را بخوانیم و نپرسیم که خداوند چه مقصودی داشته است؟ گفت: آری.

ابن عباس گفت: کدام بر ما واجب‌تر است: قرائت قرآن یا عمل به آن؟ گفت: عمل به آن.

ابن عباس گفت: چگونه می‌توانیم بدان عمل کنیم قبل از آنکه بدانیم خداوند از آنچه بر ما نازل کرده چه قصد کرده است؟ معاویه گفت: در این باره از کسی سؤال کنید که قرآن را غیر آنگونه که تو و اهل بیتت تأویل می‌کنید تأویل می‌نماید.[1]

ابن عباس گفت: قرآن بر اهل بیت من نازل شده، آنگاه من دربارهٔ آن از آل ابوسفیان یا از آل ابی‌معیط یا از یهود و نصاری و مجوس سؤال کنم؟! معاویه گفت: ما را با یهود و نصاری و مجوس یکسان قرار دادی و ما را از آنان حساب کردی؟

---

۴. در کتاب احتجاج این عبارت آمده است: پس ای ابن عباس این مطلب را به دل مگیر.

۱. «ج»: معاویه گفت: تأویل قرآن را از غیر تو و غیر اهل بیتت سؤال می‌کنیم.

ابن عباس گفت: به جان خودم قسم، تو را با آنان یکسان قرار ندادم مگر هنگامی که تو ما را نهی می‌کنی خداوند را طبق قرآن و طبق آنچه از امر و نهی و حلال و حرام و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و محکم و متشابه در آن است عبادت کنیم.[1] و اگر امت از اینها نپرسند هلاك می‌شوند و اختلاف می‌کنند و سرگردان می‌شوند.

معاویه گفت: **قرآن رابخوانید و آن را تأویل کنید ولی چیزی از آنچه خداوند از تفسیر آن دربارهٔ شما نازل کرده و آنچه پیامبرﷺ دربارهٔ شما گفته روایت نکنید و غیر آنـها را روایت کنید.**

ابن عباس گفت: خداوند در قرآن می‌فرماید: «يُرِيدُونَ اَنْ يُطْفِئُوا نُوَر اللهِ بِاَفْواهِهِمْ وَ يَأْبَى اللهُ اِلاَّ اَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ»[2]، «می‌خواهند نور خدا را بـا دهـانشان خاموشی کنند ولی خدا نمی‌گذارد مگر آنکه نور خود را کامل کند اگر چه کـافران را خوش نیاید».

معاویه گفت: ای ابن عباس، خود را از من بازدار و زبانت را در مورد من حفظ کن، و اگر به ناچار باید انجام دهی آن را پنهانی انجام بده و احدی به طور علنی این را از تو نشنود.

سپس به منزلش بازگشت و برای ابن عباس پنجاه هزار درهم[3] فرستاد.

---

۱. «الف»: تو را با آنان یکسان قرار ندادم مگر هنگامی که امت را نهی می‌کنی طبق قرآن، خدا را عبادت کنند. «ج»: آری، چقدر با آنان یکسان هستی. آیا امت گمان برده است که خدا را با غیر قرآن عبادت کند.

۲. سورهٔ توبه: آیهٔ ۳۲.

۳. «ب» و «د»: ده هزار درهم. «ج»: دویست هزار درهم.

۴

بلاهای شیعیان در زمان معاویه

جنایات معاویه نسبت به شیعیان در عراق

بعد از آن بلاها نسبت به شیعیان علی و اهل بیتش ﷺ در شهرها شدّت یافت، و شدیدترین مردم در این گرفتاری **اهل کوفه** بودند، به خاطر عدهٔ کثیری از شیعیان که در آنجا بودند.

معاویه برادرش زیاد را بر آنان حاکم کرد و بصره و کوفه و همهٔ منطقهٔ عراقین[۱] را به دست او سپرد. او سراغ شیعیان می‌فرستاد در حالی که آنان را می‌شناخت چرا که قبلاً خودش از شیعیان حساب می‌شد و آنان را می‌شناخت و از اوّل، سخن آنان را شنیده بود.

زیاد شیعیان را در هر کجا که بودند[۲] کشت و بیرون کرد و آنان را ترسانید و دست و پای آنان را قطع کرد و از شاخه‌های خرما بدار آویخت و چشمانشان را بیرون آورد و آنان را آواره کرد و بدر نمود به طوری که از عراق بیرون رفتند[۳] و در منطقهٔ عراقین شخص مشهوری (از شیعه) نماند مگر آنکه کشته شد، یا بدار آویخته شد، و یا آواره و یا فراری شد.

اقدام معاویه در مورد شیعیان همهٔ شهرها و ممالك

معاویه به قاضیان و والیانش در همهٔ مناطق و شهرها نوشت: «**از هیچیك از شیعیان علی بن ابی‌طالب و اهل بیتش و اهل ولایتش که قائل به فضیلت او هستند و مناقب او را نقل می‌کنند شهادتی قبول نکنید**».

---

۱. «عراقین» به معنی کلّ منطقهٔ کوفه و بصره است.

۲. عبارت متن چنین است: «زیر هر ستاره‌ای وزیر هر سنگ و کلوخی» که کنایه از هر مکان است.

۳. «ب» و «د»: از عراق تبعید شدند.

اقدام معاویه در مورد شیعیان عثمان و جعل مناقب برای او

معاویه به کارمندانش نوشت: **«بنگرید کسانی را که نزد شمایند از شیعیان عثمان و محبیّن و اهل بیت او و اهل ولایتش که قائل به فضیلت او هستند و مناقب او را نقل می‌کنند، آنان را به خود نزدیک کنید و ایشان را گرامی بدارید و مقَرّب کنید و شرافت دهید. و آنچه هرکدام از آنان دربارهٔ عثمان روایت می‌کند با ذکر نام او و نام پدرش و اینکه از چه طایفه‌ای است برایم بنویسید».**

آنها هم این کار را انجام دادند تا آنجا که بیش از حدّ دربارهٔ عثمان حدیث نقل کردند. معاویه هم جایزه والبسه برایشان فرستاد و چه از عرب و چه غیرعرب زمین‌های زیادی به آنان داد.

این افراد در شهرها زیاد شدند و برای به دست آوردن خانه‌ها و زمین‌ها تلاش زیادی کردند و دنیّا برآنان وسعت یافت. کسی نبود که نزد حاکم شهری از شهرها یا روستایی بیاید و دربارهٔ عثمان منقبتی روایت کند یا فضیلتی برایش ذکر کند مگر آنکه نامش نوشته می‌شد و مقرّب می‌گشت و شفاعت او قبول می‌شد.

مردم مدّتی طولانی به این صورت بودند.

اقدام معاویه برای زنده کردن نام ابوبکر و عمر

بعد از آن معاویه برای عمالّش نوشت: **«حدیث دربارهٔ عثمان زیاد شده و در هر روستا و شهر و هر منطقه‌ای شایع شده است. هرگاه این نامهٔ من به شما رسید مردم را به روایت دربارهٔ ابوبکر و عمر دعوت کنید، چرا که فضایل و سوابقشان برای من محبوبتر و چشمَم مرا روشنتر می‌کند و حجّت اهل بیت را بهتر می‌کوبد و از مناقب عثمان و فضایل او بر آنان سخت‌تر است»!**

هر قاضی و امیری از کارگزاران معاویه نامهٔ او را برای مردم خواندند، و مردم شروع به روایت دربارهٔ ابوبکر و عمر و مناقبشان کردند.

اقدام معاویه در مورد تعلیم مناقب جعلی ابوبکر و عمر و عثمان

سپس معاویه یک نسخه نوشت که در آن آنچه از فضایل و مناقب دربارهٔ ابوبکر و عمر و عثمان جعل شده بود جمع کرد[۱]، و برای کارگزارانش فرستاد و دستور داد تا بر سر منبرها و در هر آبادی و در هر مسجدی خوانده شود.

همچنین دستور داد تا برای معلّمین مکتب‌ها بفرستند که آنها را به کودکان بیاموزند، به طوری که بتوانند آن را روایت کنند و یاد بگیرند همان طور که قرآن را یاد می‌گیرند.[۲] تا آنجا که به دختران و زنان و خدمتکاران و اطرافیانشان نیز آموختند. مدّت مدیدی هم به این صورت بودند.[۳]

محو نام شیعیان از دفاتر حکومتی و ردّ شهادت آنان

سپس معاویه برای کارگزارانش به صورت یک متن واحد به همه شهرها نوشت: **«بنگرید هرکس با شاهد و دلیلی دربارهٔ او ثابت شد که علی و اهل بیتش را دوست دارد نام او را از دفتر دولتی محو کنید و شهادت او را قبول نکنید»**.

اقدام اساسی معاویه دربارهٔ قتل شیعیان

سپس معاویه در نامهٔ دیگری چنین نوشت: **«هرکس را متّهم کردید که از شیعیان است و شاهدی هم دربارهٔ او نبود به‌قتل برسانید»**.

اینجا بود که شیعیان را به مجرد اتّهام و گمان و شبهه در هرجایی کشتند، به طوری که گاهی فردی یک کلمه را اشتباه می‌گفت[۴] و به خاطر آن گردنش زده می‌شد.

---

۱. دربارهٔ مناقب جعلی ابوبکر و عمر و عثمان به حدیث ۱۰ مراجعه شود.

۲. «ج»: سپس معاویه نسخه‌ای به همهٔ کارگزارانش نوشت و آن مناقب و فضایل جعلی بر سر هر منبر و در هر آبادی خوانده شد. و به معلمانِ مکتب‌ها دستور داد که آنها را به بچّه‌ها یاد دهند تا همان طور که قرآن را نقل می‌کنند و یاد می‌گیرند این مناقب را هم نقل کنند. در نسخهٔ «ب»: به پسرانشان آموختند.

۳. در کتاب احتجاج در اینجا این عبارت را اضافه دارد: «زیاد بن ابیه دربارهٔ حضرمیّین به معاویه نوشت که آنان بر دین علیّ و عقیدهٔ او هستند. معاویه هم نوشت: «هرکس بر دین علی و عقیدهٔ او باشد بقتل برسان»، او هم آنان را کشت و اعضای بدنشان را قطعه قطعه کرد.

۴. «الف» و «ب»: از دهانش خارج می‌شد. منظور این است که اشتباهاً سخنی می‌گفت که به عقیدهٔ شیعه

این بلا در هیچ منطقه‌ای مهمتر و شدیدتر از **عراق** و به خصوص **کوفه** نبود. تا آنجا که شیعیان علی ﷺ و آن عده از اصحابش که در مدینه باقی مانده بودند این گونه بودند که اگر فردی که به او اطمینان داشتند[1] نزد آنها می‌آمد و وارد خانه‌اش می‌شد و اسرارش را به او می‌گفت، صاحبخانه از خدمتکار و غلامش می‌ترسید. لذا برای او حدیث نقل نمی‌کرد تا آنکه او را قسم‌های غلیظ می‌داد که آنچه می‌گوید به عنوان امانت کتمان کند.[2]

کیفیت انتشار احادیث جعلی

این مسئله روز بروز شدیدتر می‌شد و دشمنان در اطراف شیعیان زیاد می‌شدند و احادیث دروغین خود از سخنان باطل و بهتان را در بین اصحاب خود ظاهر می‌ساختند.

مردم هم به این صورت پرورش یافتند و از غیر آنان مطلبی نیاموختند و قاضیان و کارگزاران و فقیهانشان به این روش ادامه می‌دادند.

آن دسته از مردم که بیش از همه به این بلا و فتنه مبتلا شدند قاریان ریا کار و ظاهرساز بودند.[3] آنان در مقابل مردم حزن و خشوع و عبادت نشان می‌دادند و بعد دروغ می‌گفتند و حدیث جعل می‌کردند تا نزد والیانشان نصیبی داشته باشند و در مجالس آنان راه یابند و به اموال و زمین‌ها و خانه‌ها برسند.

طوری شد که آن احادیث و روایات جعلی‌شان به دست کسانی افتاد که گمان می‌کردند اینها مطالب حق و راست است. لذا آنها را روایت می‌کردند و می‌پذیرفتند و یاد می‌گرفتند و به دیگران می‌آموختند و طبق آنها حب و بغض داشتند.

← نزدیک بود.

۱. «ج»: کسی که از او ترسی و تقیه‌ای نداشتند.

۲. «الف» و «ج»: تا بر او تسلّط و قدرت پیدا کند.

۳. قاریان ریاکار متعصّب بودند که دروغ اظهار می‌کردند و حدیث می‌ساختند.

فتنه تا آنجا رسید که مجالسشان بر این مطالب اتفاق داشت[۱] و اینها در دست مردم متدیّنی افتاد که دروغ را جایز نمی‌دانستند و اهلِ دروغ را مبغوض می‌داشتند. آنان این احادیث جعلی را به عنوان اینکه مطالب حقی است می‌پذیرفتند، در حالی که اگر می‌دانستند باطل است آنها را نقل نمی‌کردند و در دین خود قبول نمی‌کردند و بر مخالفینشان عیب نمی‌گرفتند.[۲]

در آن زمان حق باطل شده بود و باطل حق! راست دروغ شده بود و دروغ راست! پیامبر ﷺ هم فرموده است: فتنه‌ای شما را در بر می‌گیرد که در آن بچه‌ها بزرگ می‌شوند و بزرگ‌ها رشد می‌یابند. مردم طبق آن عمل می‌کنند و آن را سنّت به حساب می‌آورند، به طوری که هرگاه چیزی از آن تغییر یابد می‌گویند: «مردم کار منکری را مرتکب شده‌اند، سنّت تغییر داده شد»!!

اوج فتنه و بلا پس از شهادت امام حسن علیه السلام

وقتی امام حسن علیه السلام از دنیا رفت روز بروز فتنه و بلا بالا گرفت و شدیدتر شد. هیچ ولیّ خدا باقی نماند مگر آنکه بر خون خود می‌ترسید و یا کشته شده بود یا آواره و فراری بود. و هیچ دشمن خدایی نماند مگر آنکه سخن خود را می‌گفت و بدعت و ضلالت خود را کتمان نمی‌کرد.

---

۱. در کتاب احتجاج چنین است: عموم مردم این مطالب را پذیرفتند.

۲. در کتاب احتجاج چنین‌است: این احادیث جعلی به دست متدیّنینی افتاد که جعل چنین مطالبی را دوست نداشتند. آنان با این عقیده که حق است آنها را پذیرفتند در حالی که اگر می‌دانستند باطل است و یقین می‌کردند که جعلی است از روایت آن احتراز می‌کردند.

۵

مناشدات و احتجاجات امام حسین ؑ در مکّه

حج امام حسین ؑ با شیعیان و اهل بیت ؑ

یک سال[۱] قبل از مرگ معاویه، **امام حسین** ؑ به همراه عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر به حجّ رفتند. حضرت مردان و زنان بنی هاشم و دوستان و شیعیانشان را که به حجّ آمده بودند و نیز گروهی از انصار را که حضرت و اهل بیتش آنان را می‌شناختند جمع کردند. سپس افرادی را فرستادند و فرمودند: **احـدی از اصـحاب پـیامبر ﷺ کـه معروف به صلاح و عبادت هستند و امسال به حج آمده‌اند را ترک نکنید و آنها را نزد من جمع نمایید».**[۲]

اجتماع هزار نفر در مجلس مناشدهٔ امام حسین ؑ

در منی بیش از **هفتصد نفر**[۳] نزد آن حضرت در خیمه‌اش جمع شدند که اکثر آنان از تابعین بودند، و حدود دویست نفر از اصحاب پیامبر ﷺ و دیگران بودند.

کلام امام حسین ؑ دربارهٔ جنایات معاویه

امام‌حسین ؑ درمقابل آنان برای خطابه ایستاد و خدا را حمد و ثنا گفت و سـپس فرمود:

امّا بعد، این طغیانگر دربارهٔ ما و شیعیانمان آنچه دیدید و می‌دانید و حاضر بوده‌اید روا داشت! من می‌خواهم از شما مطالبی را سؤال کنم، اگر راست گفتم مـرا تـصدیق کنید و اگر دروغ گفتم تکذیب کنید.

---

۱. «الف»: دو سال.

۲. «ب»: سپس احدی از اصحاب رسول الله ﷺ و از تابعین که در شهرها معروف به صلاح و عبادت بـودند ترک نکرد مگر آنکه آنان را جمع نمود. «ج»: سپس کسی را فرستاد و فرمود: احدی از اصحاب پیامبر ﷺ و نیز از تابعین از فرزندان انصار که معروفند را فراموش مکن».

۳. درکتاب احتجاج: هزار نفر.

به حقِ خداوند بر شما و حق پیامبر و حق قرابتم با پیامبرتان، از شما می‌خواهم که وصف این مجلس مرا با خود ببرید و سخنان مرا بازگو کنید[۱] و همهٔ شما دعوت کنید قبایلی را که یاران شما هستند، آنان که از آنها در امان هستید و به آنان اطمینان دارید.[۲] آنان را به آنچه از حق ما می‌دانید دعوت کنید که **من می‌ترسم این امر ولایت کهنه شود و حق از بین برود و مغلوب گردد**[۳]، ولی خداوند نور خود را کامل خواهد کرد اگر چه کافران را خوش نیاید.

فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام از لسان امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام چیزی از آنچه خداوند دربارهٔ آنان از قرآن نازل کرده ترک نکرد مگر آنکه تلاوت نمود و تفسیر کرد. و نیز چیزی از آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله دربارهٔ پدر و برادر و مادرش و خودش و اهل بیتش فرموده بود ترک نکرد مگر آنکه نقل نمود. در همهٔ اینها صحابه می‌گفتند: «به خدا قسم آری شنیده‌ایم و شهادت می‌دهیم»، و تابعین می‌گفتند: «به خدا قسم کسی از صحابه برای ما نقل کرده که او را راستگو می‌دانیم و به او اطمینان داریم».

حضرت هم می‌فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم که آن را برای کسانی که به آنها و به دینشان اعتماد دارید نقل کنید.

۱. حدیث مؤاخاة

سلیم می‌گوید: از جملهٔ آنچه حضرت آنان را قسم داد و آنان را متذکّر شد این بود که فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید که علّی بن ابی‌طالب برادر پیامبر صلی الله علیه و آله بود، هنگامی که آن حضرت بین اصحابش برادری قرار داد، و بین او و خودش

---

۱. «ج»: سخن مرا کتمان کنید، و در یاران و قبیله‌های خود و مردمی که به آنان اطمینان دارید دعوت کنید.

۲. «ب» و «د»: سخن مرا بشنوید و گفتار مرا بنویسید، سپس به شهرها و قبایل خود باز گردید، و هرکس از مردم را که در امان بودید و به او اطمینان کردید دعوت کنید.

۳. «ج» و «د»: من می‌ترسم این حق مندرس گردد یا بمیرد و از بین رود.

برادری قرارداد و فرمود: **«تو برادر من و من برادر تو در دنیا و آخرت هستم»**؟ گفتند: آری به خدا قسم.

۲. حدیث سدّ ابواب

فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید که پیامبر ﷺ **محل مسجد و منازلش** را خرید و آن را بنا کرد، و سپس ده منزل در آن ساخت که نُه منزل برای خودش و دَهُمی را در وسط آنها برای پدرم قرار داد. سپس همهٔ درهایی که به مسجد باز می‌شد جز دَرِ خانهٔ علی را مسدود کرد. در این باره عدّه‌ای سخنانی گفتند. پیامبر ﷺ فرمود: **«من دَرِخانه‌های شما را مسدود نکردم و درخانهٔ او را باز نگذاشتم، خداوند دستور بستن درخانه‌های شما و باز گذاردن درخانهٔ او را داد»**.

سپس پیامبر ﷺ نهی کرد که جز او کسی از مردم در مسجد بخوابد. علی ؑ در مسجد جنب می‌شد و منزل او درمنزل پیامبر ﷺ بود، و برای او وپیامبر ﷺ درمسجد اولادی بدنیا آمد.

گفتند: آری به خدا قسم.

فرمود: آیا می‌دانید که عمر بن خطاب طمع کرد که شکافی به قدر چشمش از منزلش به مسجد باز کند ولی حضرت مانع شد.[1]

سپس پیامبر ﷺ خطبه‌ای خواند و فرمود: خداوند به موسی امر کرد که مسجد طاهری بنا کند که کسی جز او و هارون و دو پسرش در آن ساکن نشوند. **خداوند به من هم دستور داده که مسجد طاهری بنا کنم که جز من و برادرم و دو پسرش در آن ساکن نشویم.**

گفتند: آری به خدا قسم.

---

۱. در این باره به پاورقی ۱۳ از حدیث ۱۱ مراجعه شود.

۳. حدیث غدیر

فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید که پیامبر ﷺ در روز **غدیر خم** او را منصوب کرد و ولایت را برای او اعلام نمود و فرمود: «**باید حاضر به غایب خبر دهد**»؟

گفتند: آری به خدا قسم.

۴. حدیث منزلت

فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید که پیامبر ﷺ در جنگ تبوك بـه او فرمود: «تو نسبت به من به منزلهٔ هارون نسبت به موسی هستی، و تو صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من هستی»؟

گفتند: آری به خدا قسم.

۵. حدیث مباهله

فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید که پیامبر ﷺ وقتی مسیحیان نجران را به مباهله دعوت کرد کس جز او و همسرش و دو پسرش را نیاورد؟

گفتند: آری به خدا قسم.

۶. حدیث لوای خیبر

فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید که پیامبر ﷺ در روز خیبر عَلَم را به او سپرد و فرمود: «آن را به دست کسی خواهم سپرد که خدا و رسولش او را دوست دارند و او خدا و رسولش را دوست دارد. پشت سرهم حمله می‌کند و فرار نمی‌کند، و خداوند خیبر را به دست او فتح می‌کند». گفتند: آری به خدا قسم.

۷. ابلاغ سورهٔ برائت

فرمود: آیا می‌دانید که پیامبر ﷺ او را برای ابلاغ سورهٔ برائت فرستاد و فـرمود: «از

جانب من کسی جز خودم یا کسی که از من باشد نباید پیامی ابلاغ کند».[۱]

گفتند: آری به خدا قسم.

۸. فداکاری و پیشقدمی امیرالمؤمنین ؑ

فرمود: آیا می‌دانید که هیچ کار مشکلی برای پیامبر ﷺ پیش نیامد مگر آنکه او را اعتمادی که داشت پیش فرستاد، و هیچگاه او را به اسمش صدا نزد مگر آنکه می‌فرمود: «ای برادرم» و «برادرم را فراخوانید».

گفتند: آری به خدا قسم.

۹. علی ؑ صاحب اختیار هر مؤمن

فرمود: آیا می‌دانید که پیامبر ﷺ بین او و جعفر و زید قضاوت کرد[۲] و فرمود: «**یا علی، تو از من و من از توام. و تو صاحب اختیار هر مرد و زن مؤمنی بعد از من هستی**».

گفتند: آری به خدا قسم.

۱۰. سؤال و خلوت پیامبر و امیرالمؤمنین ؑ

فرمود: آیا می‌دانید که او در هر روز با پیامبر ﷺ خلوتی و در هر شب حضوری داشت، که هرگاه مطلبی می‌پرسید پاسخ می‌فرمود و هرگاه سکوت می‌کرد خودآن حضرت شروع می‌فرمود.

گفتند: آری به خدا قسم.

۱۱. علی ؑ بهترینِ اهل بیت

فرمود: آیا می‌دانید که پیامبر ﷺ او را بر جعفر و حمزه فضیلت داد آن هنگام که به فاطمه ؑ فرمود: «تو را به بهترین اهل بیتم و مقدّم‌ترین آنان در اسلام و بالاترین آنان در حلم و بیشترین آنها در علم تزویج نمودم»؟ گفتند: آری به خدا قسم.

---

۱. در این بارهٔ به پاورقی ۱۴ در حدیث ۱۱ مراجعه نمایید.

۲. در این باره به پاورقی ۱۵ از حدیث ۱۱ مراجعه شود.

۱۲. سیادت پنج تَن علیهم السلام

فرمود: آیا می‌دانید که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «**من سیّد فرزندان آدم هستم، و برادرم علی سیّد عرب، و فاطمه سیّدهٔ زنان اهل بهشت، و دو پسرم حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت هستند**»؟

گفتند: آری به خدا قسم.

۱۳. غسل پیامبر صلی الله علیه و آله به‌دست علّی علیه السلام

فرمود: آیا می‌دانید که پیامبر صلی الله علیه و آله او را دستور به غسلش داد و به او خبر داد که جبرئیل او را در غسل کمك می‌کند؟ گفتند: آری به خدا قسم.

۱۴. حدیث ثقلین

فرمود: آیا می‌دانید که پیامبر صلی الله علیه و آله در آخرین خطابه‌ای که برای مردم ایراد کرد فرمود: «ای مردم، من در میان شما دو چیز گرانبها باقی گذاشتم: کتاب خدا و اهل بیتم. به این دو تمسّک کنید تا گمراه نشوید».

گفتند: آری به خدا قسم.

آیات و احادیث مربوط به اهل بیت علیهم السلام

سلیم می‌گوید: امام حسین علیه السلام چیزی از آنچه خداوند به خصوص دربارهٔ علی بن ابی طالب علیه السلام و اهل بیتش در قرآن و بر لسان پیامبرش نازل کرده بود ترک نکرد مگر آنکه در آن مورد آنان را قسم داد.

صحابه می‌گفتند: «آری به خدا قسم، شنیده‌ایم» و تابعی می‌گفت: «به خدا قسم کسانی که به او اطمینان دارم ـ فلانی و فلانی ـ برایم نقل کرده‌اند».[1]

---

۱. در «ب» این اضافه را دارد: فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم که برای هر کس که به او اطمینان دارید نقل کنید.

حب و بغض نسبت به پیامبر و علی ﷺ

سپس امام حسین ؑ آنان را در این باره قسم داد که آیا از پیامبر ﷺ شنیده‌اند که می‌فرمود: **«هرکس گمان کند مرا دوست می‌دارد و علی را مبغوض می‌دارد دروغ می‌گوید. مرا دوست ندارد درحالی که علی را مبغوض بدارد»!**

شخصی به پیامبر ﷺ عرض کرد: یا رسول الله، این مطلب چگونه می‌شود؟ فرمود: «چون او از من و من از اویم. هرکس او را دوست بدارد مرا دوست دارد، و هرکس مرا دوست بدارد خدا را دوست دارد. هرکس او را مبغوض بدارد مرا مبغوض داشته، و هرکس مرا مبغوض بدارد خدا را مبغوض داشته است».

گفتند: «آری به خدا قسم، شنیده‌ایم». و در اینجا مردم متفرّق شدند.[1]

....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. بحار الانوار: ج ۳۳ ص ۱۷۳ ح ۴۵۶.

۲. بحار الانوار: ج ۴۴ ص ۱۲۸.

۳. الدرر النجفیة: ص ۲۸۱ و ۲۸۷.

۴. الغدیر: ج ۲ ص ۱۰۶.

روایت با سند به سلیم:

۱. احتجاج طبرسی: ج ۲ ص ۱۵.

۲. نزهة الکرام: ص ۶۶۱.

روایت از غیر سلیم:

۱. کشف الغمة، به روایت بحار: ۸ قدیم ص ۵۳۴.

۲. تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۲۲۳.

۳. شرح نهج البلاغة ابن ابی‌الحدید: ج ۱۱ ص ۴۴.

---

۱. درکتاب احتجاج: سپس حضرت از منبر فرود آمد و مردم متفرّق شدند.

۲۷

گزارش ابن عبّاس از نوشتن کتف: ارزش کتف، منع عمر از نوشتن کتف و عکس‌العمل پیامبر ﷺ، تأیید اینکه مانع از کتف عمر بود.

گزارش ابن عباس از نوشتن کتف

ابان بن ابی‌عیاش از سلیم نقل می‌کند که گفت: من نزد عبدالله بن عباس در خانه‌اش بودم و نزد او گروهی از شیعه بودند. آنها از پیامبر ﷺ و وفات آن حضرت یاد کردند.

ارزش کتف

ابن عباس گریه کرد و گفت: پیامبر ﷺ در روز دوشنبه ـ همان روزی که از دنیا رفت ـ در حالی که اهل بیتش و سی نفر از اصحابش کنار او بودند[1] فرمود: «**کتفی**»[2] بیاورید تا برای شما چیزی در آن بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید و اختلاف نکنید.

منع عمر از نوشتن کتف و عکس‌العمل پیامبر ﷺ

فرعون این امت آنان را از آوردن کتف منع کرد و گفت: «پیامبر خدا هذیان می‌گوید»!!

پیامبر ﷺ غضب کرد و فرمود: «**می‌بینم در حالی که زنده هستم با من مخالفت می‌کنید**[3]**، پس بعد از مرگ من چه خواهید کرد**»؟ و کتف را رها کرد.

---

۱. «ج»: ابن عباس پیامبر ﷺ و وفاتش را یاد کرد و گریست و گفت: روز دوشنبه، و چه بود روز دوشنبه!! که پیامبر ﷺ از دنیا رفت در حالی که اهل بیتش و عدّه‌ای از اصحابش در اطراف او بودند.

۲. منظور از «کتف» استخوان کتف شتر یا چهار پایان دیگر است که بخاطر پهن بودن برای نوشتن روی آن مورد استفاده قرار می‌گرفت.

۳. «ج» و «د»: اختلاف می‌کنید.

سلیم می‌گوید: سپس ابن عباس رو به من کرد و گفت: ای سلیم، اگر نبود آنچه آن مرد گفت حضرت برای ما نوشته‌ای می‌نوشت کـه احـدی گـمراه نشـود و اخـتلاف نکند.[1]

تأیید اینکه مانع از کتف عمر بود

مردی از جمعیّت گفت: آن مرد که بود؟ ابن عباس گـفت: راهـی بـه ایـن مـطلب نیست![2]

سلیم می‌گوید: بعد از آنکه مردم برخاستند در خلوت از ابن عباس پرسیدم، پاسخ داد: **او عمر بود.** گفتم: راست می‌گویی، من از علی ﷺ و سلمان و ابـوذر و مـقداد هـم شنیدم که می‌گفتند: «او عمر بود».

ابن عباس گفت: ای سلیم این مطلب را کتمان کن[3] مگر برای کسـانی از بـرادران دینی‌ات که به آنان اعتماد داری، **چرا که قلب‌های این امت از محّبت این دو مرد سیراب شده همان طور که قلوب بنی اسرائیل از محبت گوساله و سامری سیراب شده بود.**

....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. بحار الانوار: ج ۲۲ ص ۴۹۷ ح ۴۴.

---

۱. در «ج» این جمله را به نقل از پیامبر ﷺ چنین آورده است: «اگر آن مرد نبود نوشته‌ای می‌نوشتم که احدی گمراه نشود و حتی دو نفر اختلاف نکنند.

۲. «ج»: راهی به بیان این مطلب ندارم.

۳. «ج»:.... که می‌گفتند: او دومی بود. ابن عباس گفت: راست گفته‌اند، من هم شاهد هستم، کتمان کن....

۲۸

تعداد و کیفیت دو لشکر در جنگ جمل، حضور داوطلبانهٔ لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام در جمل، سه متخلّف از جنگ‌های امیرالمؤمنین علیه السلام.

تعداد و کیفیت دو لشکر در جنگ جمل

ابان می‌گوید: از سلیم بن قیس شنیدم که می‌گفت: روز جنگ جمل با امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر بودم. **لشکر ما دوازده هزار نفر و اصحاب جمل بیش از صد و بیست هزار نفر بودند.**

همراه علی علیه السلام حدود **چهار هزار نفر از مهاجرین و انصار** بودند که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در بدر و حدیبیّه و سایر جنگهای آن حضرت حاضر بودند. سایر مردم هم از اهل کوفه بودند، جز آن دسته از اهل بصره و حجاز که سابقهٔ هجرت نداشتند و بعد از فتح مکّه مسلمان شده بودند. اکثر چهار هزار نفر هم از انصار بودند.

حضور داوطلبانهٔ لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام در جمل

حضرت احدی از مردم را بر بیعت و بر جنگ مجبور نکرده بود، بلکه آنان را فراخوانده بود. **از اهل بدر صد و هفتاد نفر** که اکثرشان از انصار و از شاهدین اُحُد و حدیبیّه بودند شرکت کرده بودند واحدی از آنان از شرکت در جنگ تخلف نورزیده بود.[1]

---

۱. این عبارت در «ج» خ ل چنین است: چنین نبود که علی علیه السلام احدی از مردم را بر بیعت و بر جنگ همراه خود مجبور کند، بلکه آنان را فراخواند. از اهل بدر صد و هفتاد نفر که اکثرشان از انصار بودند پذیرفتند و دویست نفر از کسانی که در جنگ اُحُد شرکت کرده بودند، و پانصد نفر از مهاجرین و انصار که در بیعت شجره و در جنگ‌های پیامبر صلی الله علیه و آله حاضر بودند و بقیهٔ لشکر از اهل کوفه بودند. هر گروهی از مهاجرین و انصار هم که همراه حضرت نبودند خواسته‌شان با حضرت موافق بود و او را دوست می‌داشتند و برای پیروزی او دعا می‌کردند، جز سه نفر....

احدی از مهاجرین و انصار نبود مگر آنکه خـواسـته‌اش بـا او بـود. او را دوست می‌داشتند و برای غلبه و پیروزی حضرت دعا می‌کردند و دوست داشتند بر مخالفین خود غلبه کند.

آن حضرت بر آنان سخت نگرفته بود و آنان را در تنگنا قرار نداده بود. آنان بـا او بیعت کرده بودند، و البته همهٔ مردم در راه خدا جنگ نمی‌کنند.

سه متخلّف از جنگ‌های امیرالمؤمنین ﷺ

کسانی که بر آن حضرت طعنه بزنند و از او بیزاری بجویند کم و مخفی از او بودند و در ظاهر اظهار اطاعت او را می‌نمودند، مگر سه نفر که با او بـیعت کـردند ولی در جنگ به‌همراه او شک نکردند و خانه‌نشینی اختیار کردند که عبارت بودند از: **محمد بن مسلمه، سعد بن ابی‌وقاص، پسرعمر.**

اسامه بن زید بعد از آن تسلیم شد و رضایت خود را اعلام کرد[1] و برای علی ﷺ دعا و استغفار کرد و از دشمن آن حضرت بیزاری جست و شهادت داد که آن حضرت بر حق است و هر کس با او مخالفت کند ملعون و خونش حلال است.

....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. بحار الانوار: ج ۳۲ ص ۲۱۵ ح ۱۷۲.

---

۱. «ج» خ ل: از جنگ دست نگه داشتند که عبارت بودند از: سعد و پسرعمر، پسرسلمه، اسامة بن زید. ولی اسامة بن زید بعداً رضایت خود را اعلام کرد.

۲۹

احتجاجات امیرالمؤمنین علیه السلام بر طلحه و زبیر: فراخواندن طلحه و زبیر قبل از شروع جنگ جمل، لعن اصحاب جمل بر لسان پیامبر صلی الله علیه و آله، ردّ حدیث عشرهٔ مبشّره، بیرون آوردن همسر پیامبر صلی الله علیه و آله توسط طلحه و زبیر، به اختلاف طلحه و زبیر، فرق بیعت عثمان با بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام.

احتجاجات امیرالمؤمنین علیه السلام بر طلحه و زبیر

فرا خواندن طلحه و زبیر قبل از شروع جنگ جمل

ابان می‌گوید: سلیم می‌گفت: وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام در روز جنگ جمل با اهل بصره برخورد کرد، حضرت، زبیر را صدا زد و فرمود: ای اباعبدالله[1]، بیرون بیا.

اصحاب گفتند: نزد زبیری که بیعتش را شکسته است می‌روی در حالی که او سوار بر اسب و غرق در اسلحه است و تو سوار بر قاطری بدون اسلحه هستی؟ حضرت فرمود: **بر من از جانب خداوند سپر نگهدارنده‌ای وجود دارد، و هرگز کسی نمی‌تواند از اجل خود فرار کند.** من نمی‌میرم و کشته نمی‌شوم مگر به دست شقی‌ترین امّت، همان طور که ناقهٔ صالح را شقی‌ترین قوم ثمود پی کرد.

زبیر بیرون آمد. حضرت فرمود: طلحه کجاست؟ او هم خارج شود. طلحه هم بیرون آمد.

لعن اصحاب جمل بر لسان پیامبر صلی الله علیه و آله

حضرت فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا شما دو نفر، و صاحبان علم از آل

---

۱. «ابا عبدالله» در اینجا کُنیهٔ زبیر است.

محمد و عایشه دختر ابوبکر می‌دانید که: **«اصحاب جـمل و اهـل نـهروان**[۱] **بـر زبـان پیامبر ﷺ لعنت شده هستند»**، و هر کس افترا ببندد زیانکار است؟

زبیر گفت: چگونه ما لعنت شده‌ایـم در حـالی کـه مـا از اهـل بـهشت هسـتیم؟[۲] حضرت فرمود: اگر می‌دانستم که شما اهل بهشتید جنگ با شما را حلال نمی‌دانستم.

زبیر گفت: آیا از پیامبر ﷺ نشنیدی که در روز جنگ اُحُد می‌فرمود: «طلحه مستحق بهشت شده است»، و «هر کس می‌خواهد به شهیدی که زنده روی زمین راه می‌رود بنگرد به طلحه نگاه کند»؟ آیا از پیامبر ﷺ نشنیدی که می‌فرمود: «ده نفر از قـریش در بهشتند»؟

ردّ حدیث عشرهٔ مبشّره

امیرالمؤمنین ؑ فرمود: آنان را برایم نام ببر.[۳] زبیر گفت: فلانی و فلانی و فلانی، تا آنکه نُه نفر را نام برد که در بین آنان ابوعبیدهٔ جرّاح و سعید بن زید بن عمرو بن نفیل بودند.[۴]

حضرت فرمود: نُه نفر را نام بردی، دهمی کیست؟ زبیر گفت: تو هستی! فـرمود: **پس تو اقرار کردی که من از اهل بهشتم، ولی آنچه برای خود و اصحابت ادعا کردی من منکر آن هستم.** به خدا قسم، بعضی از افرادی که نام بردی در تابوتی داخل چاهی در پایین‌ترین جای جهنم قرار دارند. بر در آن چاه سنگی است که هرگاه خدا بخواهـد جهنم را شعله‌ور کند آن سنگ را بلند می‌کند و جهنم شعله می‌گیرد. این مطلب را از

---

۱. در کتاب احتجاج: همهٔ اصحاب جمل...

۲. در کتاب احتجاج: چگونه ما ملعون هستیم در حالی که اصحاب جنگ بدر و اهل بهشتیم.

۳. این عبارات در کتاب احتجاج چنین است: آیا حدیث سعید بن عمرو بـن نـفیل را نشـنیده‌ای کـه روایت می‌کرد از پیامبر ﷺ شنیده است که فرمود: «ده نفر از قریش در بهشتند»؟ علی ؑ فرمود: از او شنیدم که در زمان حکومت عثمان این حدیث را نقل می‌کرد. سپس فرمود: چیزی به تو نخواهم گفت تـا نـام آنـان را بگویی.

۴. در کتاب احتجاج عبارت چنین است: زبیر گفت: ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عبدالرحـمان بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابوعبیدهٔ جرّاح و سعید بن عمرو بن نفیل هستند.

پیامبر ﷺ شنیدم، و گرنه خداوند تو را بر من غلبه دهد و خون مرا به دست تو بریزد، (و اگر من راست می‌گویم) مرا بر تو و اصحابت غالب کند.[1] زبیر برگشت در حالی که گریه می‌کرد.

بیرون آوردن همسر پیامبر ﷺ توسط طلحه و زبیر

سپس امیرالمؤمنین ﷣ رو به طلحه کرد و فرمود: ای طلحه، زنان شما همراهتان هستند؟ گفت: نه. فرمود: **شما سراغ زنی رفته‌اید که در کتاب خدا جای او نشستن در خانه‌اش است، و او را در معرض دید مردم قرار داده‌اید، و همسران خود را در خیمه‌ها و حجله‌ها حفظ کرده‌اید؟!** با پیامبر ﷺ نسبت به خودتان به انصاف رفتار نکرده‌اید که زنان خود را در خانه‌ها نشانده‌اید و همسر پیامبر ﷺ را بیرون آورده‌اید، در حالی که خداوند دستور داده جز از پشت پرده سخن نگویند.

اختلاف طلحه و زبیر

فرمود: به من خبر بده که چرا عبدالله پسر زبیر (به عنوان امام جماعت) برای شما نماز می‌خواند؟ آیا یکی از شما به دیگری راضی نمی‌شود؟ به من خبر بده که چرا عرب‌های بیابانی را به جنگ من دعوت کرده‌اید؟ چه چیزی شما را به این اقدام وادار کرده است؟!

فرق بیعت عثمان با بیعت امیرالمؤمنین ﷣

طلحه گفت: ای مخاطَب من![2] ما در شورا شش نفر بودیم که یک نفرمان مُرد و دیگری کشته شد، و امروز ما چهار نفریم[3] و همگی نسبت به تو بی میل هستیم.

---

۱. در کتاب احتجاج عبارت چنین است: و گرنه خداوند مرا بر تو و بر اصحابت غالب کند و خونتان را به دست من بریزد و روحتان را زودتر به آتش برساند.

۲. کلمهٔ «یا هذا» به این صورت ترجمه شده است که منظورِ طلحه، امیرالمؤمنین ﷣ است.

۳. شش نفر: عثمان و عبدالرحمان بن عوف و سعد بن ابی‌قاص و طلحه و زبیر و امیرالمؤمنین ﷣ هستند که قبل از جنگ جمل عبدالرحمان مرده و عثمان کشته شده بود.

علی ﷺ فرمود: این مطلب بر علیه من نیست.[1] هنگامی که مادر شورا بـودیم کـار به دست غیر ما بود و اکنون به دست من است. آیا اگر من می‌خواستم بـعد از بـیعت عثمان امر خلافت را به صورت شورا در آورم چنین حقی داشتم؟ طـلحه گـفت: نـه. حضرت فرمود: چرا؟ فرمود: برای اینکه تو با اختیار بیعت کردی.

حضرت فرمود: چطور با اختیار بیعت کردم در حالی که انـصار بـا شـمشیرهای کشیده می‌گفتند: «اگر شما مشورت را تمام کردید و با یکی از خودتان بیعت کردید (کار تمام است)، و گرنه گردن همه‌تان را می‌زنیم»!

آیا هنگامی که با من بیعت کردید به تو و اصحابت احدی چیزی از این گونه سخن را گفت؟

دلیل من بر اجبار در بیعت واضح‌تر از دلیل تو است. تو و رفیقت به اختیار خود و بدون اجبار با من بیعت کردید، و شما اوّل کسی بودید که این کار را انـجام دادیـد، و کسی به شما نگفت: «باید بیعت کنید و گرنه شما را می‌کشیم»!

طلحه هم برگشت و جنگ درگرفت. طلحه کشته شد و زبیر فرار کرد.[2]

....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. بحار الانوار: ج ۳۲ ص ۲۱۶.

روایت با سند به سلیم:

۱. احتجاج طبرسی: ج ۱ ص ۲۳۷.

روایت از غیر سلیم:

۱. بحار الانوار: ج ۳۲ ص ۱۹۶ ح ۱۴۶.

---

۱. «ب» و «د»: این مطلب به نفع تو نیست.

۲. البته زبیر از میدان جنگ فرار کرد و در بیرون شهر بصره به دست عمرو بن جرموز کشته شد.

۳۰

هزاران باب علم امیرالمؤمنین علیه السلام، نمونه‌ای از علم امیرالمؤمنین علیه السلام.

هزاران باب علم امیرالمؤمنین علیه السلام

ابان می‌گوید: سلیم گفت: از ابن عباس شنیدم که می‌گفت: از علی علیه السلام حدیثی شنیدم که حلّ آن را نفهمیدم و آن را انکار هم نکردم. از او شنیدم که فرمود: «**پیامبر صلی الله علیه و آله در بیماریش کلید هزار باب از علم را به من پنهانی آموخت که از هر بابی هزار باب باز می‌شد**».

نمونه‌ای از علم امیرالمؤمنین علیه السلام

ابن عباس گفت: در «ذی قار»[1] در خیمهٔ علی علیه السلام نشسته بودم، و این در حالی بود که آن حضرت، امام حسن علیه السلام و عمار را به کوفه فرستاده بود تا مردم را برای شرکت در جنگ دعوت کنند. در این حال حضرت رو به من کرد و فرمود: ای پسر عباس، حسن بر تو وارد می‌شود در حالی که یازده هزار نفر همراه او هستند به استثنای یک یا دو نفر.[2]

ابن عباس می‌گوید: پیش خود گفتم: اگر طبق گفته حضرت شود این از همان هزار باب علم است.

---

۱. «ذی قار» محل آب و آبادی بین کوفه و واسط بوده است.

۲. تردید از ابن عباس یا سلیم است، و گرنه وقتی حضرت از غیب یازده هزار نفر را خبر می‌دهد مسلماً یک یا دو نفر کمتر را هم می‌داند.

این عبارات در «ج» چنین است: من با علی علیه السلام در ذی قار در خیمهٔ آن حضرت نشسته بودم در حالی که امام حسن علیه السلام را به کوفه برای دعوت مردم به جنگ فرستاده بود، و عمار بن یاسر و قیس بن سعد بن عباده را به‌عنوان دو وزیر او فرستاده بود.

امیرالمؤمنین علیه السلام رو به من کرد و فرمود: حسن بر تو وارد می‌شود در حالی که یازده هزار نفر باستثنای یک نفر یا به اضافه یک نفر همراه اوست.

هنگامی که امام حسن ؑ با لشکر از دور پیدا شدند بـه اسـتقبال آنـان رفـتم و بـه نویسندهٔ لشکر[1] ـ که نام‌هایشان هراه او بود ـ گفتم: چند نفر همراه شما هستند؟ گفت: یازده هزار نفر به استثنای یک یا دو نفر![2]

....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. بحار الانوار: ج ۴۰ ص ۲۱۶.

روایت از غیر سلیم:

۱. ارشاد القلوب دیلمی: ج ۲ ص ۲۲۴.

۲. ارشاد شیخ مفید: ص ۱۶۶.

۳. الخرائج راوندی، به نقل بحار: ج ۴۲ ص ۱۴۷.

۴. منتخب کنزالعمال: ج ۵ ص ۴۳.

---

۱. «ب» و «د»: به نویسندهٔ امام حسن ؑ.

۲. این تردید هم از راوی است. یعنی کلام حضرت کاملاً مطابق با سخن نویسندهٔ لشکر بوده است و در هر دو مورد راوی مردد است ولی در تطابق دو کلام هیچ تردید ندارد، چنانکه عبارت در «ج» ایـن نکـته را تأیید می‌کند: «نویسندهٔ لشکر گفت: یازده هـزار نـفر بـه اضـافهٔ یک نـفر، یـا گـفت: بـاستثنای یک نـفر، همان طور که علی ؑ فرموده بود».

۳۱

سلونی قبل ان تفقدونی، علم قرآن نزد پیامبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام.

سلونی قبل ان تفقدونی

ابان از سلیم نقل می‌کند که گفت: در مسجد کوفه خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته بودم و مردم اطراف آن حضرت بودند. حضرت فرمود: «**از من بپرسید قبل از آنکه مرا نیابید. دربارهٔ کتاب خدا از من بپرسید. به خدا قسم هیچ آیه‌ای از کتاب خدا نازل نشده مگر آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله برای من خوانده تا من هم بخوانم، و تأویل آن را به من آموخته است**».[1]

علم قرآن نزد پیامبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام

ابن کوّاء گفت: پس آنچه نازل می‌شد در حالی که تو غایب بودی چه می‌شود؟

فرمود: بلی، آنچه من در آنها غایب بودم برایم حفظ می‌کرد، و آنگاه که نزد او می‌آمدم می‌فرمود: «**یا علی، خداوند بعد از تو این مطالب را نازل کرد**»، و آنها را برایم می‌خواند تا من هم می‌خواندم، و می‌فرمود: «**تأویل اینها چنین است**» و آن را به من می‌آموخت.

....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. بحار الانوار: ج ۴۰ ص ۱۸۶ ح ۷۲.

روایت از غیر سلیم:

۱. امالی طوسی: ج ۲ ص ۱۳۶.

---

۱. «ج»: مگر آنکه آن را خواندم و تأویل آن را دانستم.

۳۲

سخنان امیرالمؤمنین ؑ با رئیس یهود، علی ؑ عالم به حکم تورات و انجیل و قرآن، کیفیت افتراق امّت‌ها، فرقه‌های محبّین اهل بیت ؑ.

سخنان امیرالمؤمنین ؑ با رئیس یهود

ابان می‌گوید: سلیم گفت: از امیرالمؤمنین ؑ شنیدم که به رئیس یهودیان می‌فرمود: شمابه چند فرقه تقسیم شده‌اید؟ او گفت: بر فلان تعداد فرقه. حضرت فرمود: دروغ گفتی!

علی ؑ عالم به حکم تورات و انجیل و قرآن

سپس حضرت رو به مردم کرد و فرمود: **به خدا قسم، اگر تکیه‌گاه حکومت برای من آماده می‌شد بین اهل تورات با توراتشان، و بین اهل انجیل با انجیلشان و بین اهل قرآن با قرآنشان قضاوت می‌کردم.**[1]

کیفیت افتراق امّت‌ها

یهودیان بر هفتاد و یک گروه متفرق شدند که هفتاد گروه آنان در آتش و یک گروه در بهشتند، و آن گروهی است که **تابع یوشع بن نون** وصی حضرت موسی ؑ شدند.

مسیحیان بر هفتاد و دو گروه متفرّق شدند که هفتاد و یک گروه در آتش و یک گروه در بهشتند، و آن گروهی است که تابع **شمعون** وصی حضرت عیسی ؑ شدند.

و این امّت بر هفتاد و سه گروه متفرّق می‌شوند که هفتاد و دو فرقه در آتش و یک فرقه در بهشتند، و آن گروهی است که تابع **وصی محمّد** ﷺ شدند ـ و در اینجا حضرت با دست به سینهٔ مبارك زدند ـ[2]

---

۱. «ب»: حکم می‌کردم.

۲. یعنی به سینهٔ خود اشاره کردند که منظور از وصی پیامبر ﷺ خودم هستم.

فرقه‌های محبّین اهل بیت علیهم السلام

سپس فرمود: سیزده گروه از هفتاد و سه فرقه، همگی دوستی و محبّت مرا ادعا می‌کنند، **ولی یک گروه از آنها در بهشت و دوازده گروه در آتش هستند.**

....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. بحار الانوار: ج ۲۸ ص ۵.

۲. الصوارم الماضیة فی‌الفرقة الناجیة به نقل سید بحرالعلوم در مقدمهٔ کتاب سلیم ص ۴۷.

روایت با سند به سلیم:

با توجه به اینکه حدیث ۶۵ کتاب سلیم شباهت زیادی به این حدیث دارد، در آنجا مدارك مربوطه ذکر شده است.

روایت از غیر سلیم:

۱. کافی: به‌روایت بحار الانوار: ج ۲۸ ص ۷.

۲. امالی طوسی: ج ۲ ص ۱۳۷.

۳. احتجاج طبرسی: ج ۱ ص ۳۹۱.

۴. خصال صدوق: ج ۲ ص ۵۸۵ ح ۱۱.

۳۳

مهمترین روایت ابن عباس دربارهٔ امیرالمؤمنین ﷺ، نام اهل سعادت و شقاوت نزد امیرالمؤمنین ﷺ.

مهمترین روایت ابن عباس دربارهٔ امیرالمؤمنین ﷺ

ابان می‌گوید: سلیم گفت: به ابن عباس گفتم: مهمترین چیزی که از علی بن ابی‌طالب ﷺ شنیده‌ای به من خبر بده که کدام است؟

سلیم گفت: ابن عباس مطلبی برایم ذکر کرد که قبلاً از علی ﷺ شنیده بودم.

نام اهل سعادت و شقاوت نزد امیرالمؤمنین ﷺ

حضرت فرمود: پیامبر ﷺ در حالی که نوشته‌ای در دستش بود مرا صدا زد و فرمود: یا علی[1]، این نوشته را بگیر.

عرض کرد: ای پیامبر خدا، این نوشته چیست؟ فرمود: **نوشته‌ای است که خدا نوشته، و در آن نام اهل سعادت و اهل شقاوت از امّتم تا روز قیامت برده شده است. پروردگارم به من دستور داده که آن را به تو بسپارم.**[2]

---

۱. «ج»: ای برادرم.

۲. در ذیل این حدیث مناسب است به دو حدیث به نقل از بحار الانوار: ج ۱۷ ص ۱۴۶ اشاره کنیم:

الف. از امام باقر ﷺ از پدرانش ﷺ روایت کرده که فرمود: پیامبر ﷺ بیرون آمد در حالی که در دست راستش نوشته‌ای و در دست چپش نوشتهٔ دیگری بود. حضرت نوشته‌ای را که در دست راستش بود باز کرد و چنین خواند: «بسم الله الرحمان الرحیم: نوشته‌ای برای اهل بهشت با نامشان و نام پدرانشان، که یک نفر به آنها افزوده نمی‌شود و یک نفر هم از آنان کم نمی‌شود». سپس نوشته‌ای را که در دست چپش بود باز کرد و چنین خواند: «نوشته‌ای از خداوند رحمان و رحیم برای اهل آتش با نامشان و نام پدرشان و قبایلشان، که یک نفر به آنها افزوده نمی‌شود و یک نفر از آنان کم نمی‌شود».

ب. امام باقر ﷺ فرمود: پیامبر ﷺ به آسمان هفتم رفت و به سورة المنتهی رسید. سدره به او عرض کرد: «مخلوقی قبل از تو از مرتبهٔ من ردّ نشده است». سپس آن حضرت نزدیک شد و به مقام «قاب قوسین

←

....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. بحار الانوار: ج ۴۰ ص ۱۸۷ ح ۷۲.

روایت از غیر سلیم:

۱. بصائر الدرجات: ص ۱۹۱ ح ۲.

۲. بصائر الدرجات: ص ۱۹۱ ح ۳.

۳. بصائر الدرجات: ص ۱۹۲ ح ۵.

۴. محاسن برقی: ص ۲۸۰ ص ۴۰۹.

۵. قرب الاسناد: ص ۱۳.

۶. در این باره به بصائر الدرجات: ص ۸۶ و ۸۹ و ۱۷۰ و ۱۹۰ و ۳۹۰ نیز مراجعه شود.

← اوادنی» رسید و خداوند به او وحی کرد.

در آنجا خداوند نوشتهٔ اصحاب یمین و اصحاب شمال (چپ) را به او داد. حضرت نوشتهٔ اصحاب یمین را گرفت و باز کرد و در آن نظر نمود و دید در آن نام اهل بهشت و نام پدران و قبایلشان است. و نوشتهٔ اصحاب شمال (چپ) را باز کرد و در آن نظر نمود و دید در آن نام اهل آتش و نام پدران و قبایلشان است. پیامبر ﷺ از معراج برگشت و آن دو نوشته را همراه داشت و آنها را به علی بن ابی‌طالب ؑ سپرد.

۳۴

یوم الهریر آخرین و شدیدترین روز جنگ صفین: حضور سلیم در شدیدترین مرحلهٔ جنگ صفین، خطابهٔ مالك اشتر در یوم الهریر، کیفیت جنگ در یوم الهریر، خطابهٔ امیرالمؤمنین ﷺ بعد از جنگ هریر، نیزه زدن قرآن‌ها بعد از واقعهٔ هریر، نامهٔ معاویه به عنوان حیله به امیرالمؤمنین ﷺ در آخر صفین، جواب امیرالمؤمنین ﷺ به حیلهٔ معاویه، سخنان عمرو عاص و اشعار او در شماتت معاویه، افتضاح معاویه و عمر و عاص.

یوم الهریر، آخرین و شدیدترین مرحلهٔ جنگ صفین

حضور سلیم در شدیدترین مرحلهٔ جنگ صفین

ابان می‌گوید: از سلیم بن قیس شنیدم در حالی که از او پرسیدم: آیا در صفین حاضر بودی؟ گفت: آری. پرسیدم: آیا در روز **«هریر»** هم حاضر بودی؟ گفت: آری. گفتم: در آن روز در چه سنّی بودی؟ گفت: **چهل سال.**[1] گفتم: پس برایم نقل کن، خدا رحمتت کند.

خطابهٔ مالك اشتر در یوم الهریر

سلیم گفت: آری، هرچه را فراموش کنم این حدیث را فراموش نمی‌کنم. سپس گریه کرد و گفت: آنان صف بستند و ما صف بستیم، مالك اشتر همراه اسب سیاهی بیرون آمد در حالی که اسلحه‌اش را بر اسبش آویخته بوده و نیزه در دستش بود و با آن به سرهایمان فرود می‌آورد و می‌گفت: «صف‌های خود را منظم کنید».

---

۱. از این جمله معلوم می‌شود سلیم دو یا چهار سال قبل از هجرت بدنیا آمد است، زیرا جنگ صفین در سال ۳۶ شروع و در سال ۳۸ ختم شده است. اگر عمر سلیم در آن ایام چهل سال باشد تولد او دو یا چهار سال قبل از هجرت می‌شود. برای توضیح بیشتر به ص ۱۸ مقدمه مراجعه شود.

وقتی گروه‌های لشکر را دسته‌بندی و صف‌ها را منظم کرد سوار بر اسبش پیش آمد تا بین دو صف[1] ایستاد و پشت به اهل شام نمود و رو به ما کرد و حمدوثنای الهی بجا آورد و بر پیامبر ﷺ درود فرستاد و سپس گفت:

امّا بعد، از قضا و قدر الهی این بود که در این مکان از زمین جمع شویم به خاطر اجل‌هایی که نزدیک شده[2] و اموری که شدت یافته است. **سیاست‌گذار ما در این جنگ، آقای مسلمین و امیرالمؤمنین و افضل وصیین و پسرعموی پیامبرمان و برادرش و وارث اوست و شمشیرهای ما شمشیرهای خداوند است[3]، و رئیس آنان پسر خورندهٔ جگرها[4] و پناهگاه نفاق وباقی‌ماندهٔ احزاب است که آنان را به شقاوت و آتش رهبری می‌کند.** ما در جنگ با ایشان از خداوند امید ثواب داریم و آنان انتظار عقاب دارند.

آنگاه که تنور جنگ داغ شد و بخروش آمد[5] و اسبان بر کشته‌های ما و آنان تاختند، ما در جنگ با آنان امید پیروزی داریم. در آن هنگام جز سر و صدای نامفهوم و همهمه چیزی نشنوم.

ای مردم، چشمان را ببندید و دندان‌های پیشین را فشار دهید، که این گونه در زدن سرها شدیدتر است. با رویتان به استقبال دشمن بروید و دستهٔ شمشیرهایتان را به دست راست بگیرید و بر مغزها فرود بیاورید و با نیزه‌ها به پایین سینهٔ چپ بزنید که کشنده است.

به شدت حمله کنید مانند قومی که برای خونخواهی پدرانشان و گرفتن انتقام برادرانشان آمده‌اند و کینهٔ دشمنشان را در دل دارند و خود را برای مرگ آماده کرده‌اند، تا ذلیل نشوید و در دنیا برایتان عار نماند.

---

۱. منظور از دوصف، اهل عراق و اهل شام است.

۲. «ب»: در این مکان از زمین جمع نشده‌ایم مگر به خاطر اجل‌هایی که نزدیک شده است.

۳. «الف» خ ل: و شمشیری از شمشیرهای خداوند است.

۴. اشاره به هند مادر معاویه است که جگر حضرت حمزه ﷺ را در دهان گذاشت.

۵. «د»: غبار جنگ برخاست.

کیفیت جنگ در یوم الهریر

سپس دو لشکر با یکدیگر درگیر شدند و بین آنان امر عظیمی درگرفت، و با **هفتاد هزار کشته** از بزرگان عرب از یکدیگر جدا شدند.

جنگ در روز پنجشنبه از وقتی که آفتاب بالا آمده بود تا هنگامی که ثلث اول شب گذشت ادامه داشت. در آن دو لشکر حتی یک سجده بجا آورده نشد تا آنکه زمان چهار نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا گذشت.[1]

خطابهٔ امیرالمؤمنین ﷺ بعد از جنگ هریر

سلیم گفت: سپس امیرالمؤمنین ﷺ برای خطابه بپا خاست و فرمود: «ای مردم، کار شما به اینجایی که می‌بینید رسید و به دشمنان شما هم مثل آن رسید، و جز نفس آخر[2] باقی نمانده است. کارها وقتی پیش می‌آید آخر آن با اوّل آن سنجیده می‌شود. **این قوم در مقابل شما بدون آنکه دین داشته باشند مقاومت کردند** تا دربارهٔ شما به این جایی که می‌بینید رسیدند. و من انشاء الله صبح به سراغ آنان خواهم رفت و آنان را در پیشگاه الهی به محاکمه خواهم کشید».

نیزه زدن قرآن‌ها بعد از واقعهٔ هریر

این خبر به معاویه رسید و وحشت شدیدی او را گرفت، و همهٔ اصحابش و اهل شام از این جریان احساس شکست کردند.

معاویه عمرو عاص را فراخواند و گفت: ای عمرو، فقط همین يك شب را فرصت داریم تا آنکه صبح به سراغمان آید، نظر تو چیست؟ عمرو عاص گفت: می‌بینم مردان کم شده‌اند، و آنان که باقی مانده‌اند در مقابل مردان او نمی توانند مقاومت کنند و تو هم

---

۱. یعنی نماز ترس که به حالت ایستاده و بدون رکوع و سجود خوانده می‌شود بجا آوردند، چنانکه از امام باقر ﷺ در این زمینه حدیثی وارد شده است که فرمود: «... نماز مردم در آن روز جز تکبیر در هنگام نماز چیزی دیگری نبود». به بحارالانوار: ج ۳۲ ص ۶۱۵ ح ۴۸۲ مراجعه شود.

۲. «ب» و «د»: آخرین نفر است.

مثل علی نیستی. او بر سر مسئله‌ای با تو می‌جنگد و تو بر سر چیز دیگری می‌جنگی. تو بقاء را می‌خواهی و او فنا را می‌خواهد. اهل شام اگر علی بر آنان غالب شود آنچنان از او نمی‌ترسند که اهل عراق اگر بر آنان غالب شوی از تو می‌ترسند.

ولی مسئله‌ای را به آنان القا کن که اگر آن را ردّ کنند به اختلاف می‌افتند و اگر هم بپذیرند باز به اختلاف می‌افتند! آنان را به کتاب خدا دعوت‌نما و **قرآن‌ها را بر سر نیزه‌ها کن**، که به مقصود خود خواهی رسید و من این نقشه را برای تو ذخیره کرده بودم.

نامهٔ معاویه به‌عنوان حیله به امیرالمؤمنین ﷺ در آخر صفین

معاویه دُرُستی نقشهٔ عمروعاص را فهمید و گفت: راست گفتی، ولی فکری به نظرم رسیده است که با آن بر علی حیله کنم: «شام را به عنوان مصالحه از او بخواهم»، و این اولین چیزی بود که مرا از آن محروم کرد.

عمروعاص خندید و گفت: **ای معاویه، تو را چه رسد به مکر با علی؟!** ولی اگر می‌خواهی بنویسی بنویس!

سلیم می‌گوید: معاویه به دست مردی از «سکاسک» به نام «عبدالله بن عقبه» این نامه را برای علی ﷺ فرستاد:

«امّا بعد، اگر تو می‌دانستی که جنگ کار ما و تو را به اینجا می‌کشاند و ما هم می‌دانستیم، هیچکدام این جنایت را بر دیگری روا نمی‌داشتیم. و اگر عقل‌هایمان بر ما غالب باشد، این مقدار از فرصت باقی مانده که گذشته را ترمیم و آینده را اصلاح کنیم.

من از تو شام را در خواست کرده بودم به شرط آنکه اطاعت و بیعتی را بر من لازم نکنی، ولی تو قبول نکردی، و خداوند آنچه منع کردی به من عطا فرمود. و من امروز تو را دعوت می‌کنم به آنچه دیروز دعوت کردم.

تو هم از بقاء امید نداری مگر آنچه من امید دارم و از فناء نمی‌ترسی مگر آنچنانکه من می‌ترسم. به خدا قسم جگرها نازك شده و مردان از میان رفته‌اند. ما همگی

فرزندان عبدمناف هستیم، و بعضی از ما بر بعض دیگر فضیلتی ندارد که عزیزی به خاطر آن ذلیل شود یا ذلیلی به غلامی برده شود. والسلام».

جواب امیرالمؤمنین ؑ به حیلهٔ معاویه

سلیم می‌گوید: وقتی علی ؑ نامهٔ معاویه را خواند خندید و فرمود: «**تعجب از معاویه و حیلهٔ او بر من است**»! سپس حضرت، نویسنده‌اش عبیدالله بن ابی‌رافع را صدا زد و فرمود: بنویس:

امّا بعد، نامهٔ تو به دستم رسید که در آن یادآور شده بودی: «اگر تو و ما می‌دانستیم که جنگ نسبت به ما و تو به این حد می‌رسد، هیچکدام این جنایت را بر دیگری روا نمی‌داشتیم، ای معاویه ما و تو در در مرحلهٔ نهایی از جنگ هستیم که هنوز به آن نرسیده‌ایم.

امّا اینکه شام را در خواست کردی، من چیزی را که دیروز به تو ندادم امروز هم نمی‌دهم. و امّا اینکه «در ترس و امید هر دو مساوی هستیم»، تو در شکّ قوی‌تر از من در یقین نیستی، و اهل شام هم بر دنیا از اهل عراق نسبت به آخرت حریص‌تر نیستند.

و امّا اینکه گفتی: «ما فرزندان عبدمناف هستیم و هیچکدام بر دیگری فضیلتی نداریم»، ما هم چنین هستیم، ولی «امیّه» همچون هاشم نیست، و «حرب» همچون عبدالمطلب، و «ابوسفیان» همچون ابوطالب، و آزاد شده همچون هجرت کننده، و منافق همچون مؤمن و مدعی باطل همچون مدعی حق نیست. در دست ما است فضیلت مقام نبوّت پیامبر ﷺ که با آن بر عرب حاکم شدیم و عجم را تحت اختیار خود در آوردیم. والسلام.

سخنان عمروعاص و اشعار او در شماتت معاویه

سلیم می‌گوید: وقتی نامهٔ علی ؑ به دست معاویه رسید آن را از عمروعاص پنهان کرد. سپس او را صدا زد و نامه را به او داد تا بخواند. عمروعاص او را سرزنش کرد، و

این در حالی بود که عمروعاص او را از نوشتن نامه منع کرده بود، و بعد از روزی که امیرالمؤمنین ﷺ عمروعاص را از روی اسبش به زمین انداخت احدی از قریش بیش از او به آن حضرت احترام نمی‌کرد.

عمروعاص (این اشعار را دربارهٔ معاویه) گفت:

اَلا لله دَرُّکَ یـا بْـنَ هِـنْدٍ	وَ دَرُّ الْمَرْءِ ذِی الْحالِ الْمَسُودِ
اَتَـطْمَعُ لا اَباً لَکَ فـی عَـلِیٍّ	وَ قَدْ قُرِعَ الْحَدیدُ عَلَی الْحَدیدُ
وَ تَـرْجُو أنْ تُـخادِعَهُ بِشَکٍّ	وَ تَـرْجُو أنْ یَـهابَکَ بِـالْوَعیدِ
وَ قَدْ کَشَفَ الْقِناعَ وَ جَرَّ حَرْباً	یَشـیبُ لِـهَوْلِها رَأس الْـوَلیدُ
لَـه جـا واهُ مُـظْلِمَة طَـحُول	فَـوارِسُـها تُـلَهِّبُ کَـالْأُسْودِ
یَـقُولُ لَـها اِذا رَجَـعْتِ اِلَـیْهِ	وَ قـابَلَ بِـالطِّعانِ الْقَوْمَ عُـودی
فَـاِنْ وَرَدَتْ فَـاَوَّلُها وُرُوداً	وَاِنْ صَدَرَتْ فَلَیْسَ بِـذی وُرُودٍ
وَ ماهِیَ مِـنْ اَبی حَسَنٍ بِنُکْرٍ	وَ مـاهِیَ مِـنْ مَسـائِکَ بِـالْبَعیدِ
وَ قُـلْتَ لَـهُ مَـقالَةَ مُسْـتَکینٍ	ضَعیفِ الْقَلْبِ مُنْقَطِعِ الْوَریدِ
طَلِبْتَ الشّامَ حَسْبُکَ یا بْنَ هِنْدٍ	مِـنَ السَّـوْءآتِ وَ الرَّأْیِ الزَّهـیدِ
وَ لَـوْاَعْـطاکَـها مَـا ازدَدْتَ عِـزّاً	وَ ما لَکَ فِی اسْتِزادِکَ مِـنْ مَـزیدٍ
فَـلَمْ تَکْسِـرْ بِـهٰذَا الرَّأْیِ عُـوداً	سِویٰ مـاکـانَ لا بَـلْ دُونَ عُـودٍ

(معنای اشعار چنین است:)

ای پسر هند، جزای تو با خدا باشد، و جزای هر کسی که صاحب حال بدی باشد.

ای بی‌پدر، تو دربارهٔ علی طمع می‌کنی، در حالی که آهن بر آهن کوبیده شده است؟![1]

---

۱. کنایه از بر هم خوردن شمشیرها و نیزه‌ها در میدان جنگ است.

تو امید داری با شکّ خود بر او حیله کنی و او از ترساندن تو بترسد؟ و این در حالی است که او نقاب برافکنده و جنگی پیش آورده که از ترس آن بچّهٔ تازه بدنیا آمده پیر می‌شود. جنگی که جذبه‌ای تاریک و پر دارد، و اسب سواران آن مانند شیران حمله‌ور می‌شوند.[۱]

هر گاه جنگ به سوی او برگردد و با طعنهٔ نیزه‌ها با دشمن مقابله کند بـه جـنگ می‌گوید: دوباره برگرد! اگر جنگ وارد شود اوّل کسی است که به آن داخل می‌شود و اگر بیرون رود او وارد آن نمی‌شود.

این مطلب از ابوالحسن غیرعادی نیست، و آن مطلب از بدی تو بعید نیست. تو با او مانند شخص بیچارهٔ ضعیف القلبی که رگ دلش پاره شده سخن گفتی.

ای پسر هند، در بدی و نظر بیهوده همین تو را بس که شام را طلب کردی. اگر آن را به‌تو عطا هم می‌کرد باز عزّتت فزون نمی‌شد و تو هم از این زیـاده طـلبی اضـافه‌ای به دست نیاوردی. تو با این نظریه چـوبی را نشکسـتی بـلکه کـمتر از چـوبی را هـم نشکستی، و همان شد که قبلاً بود!

افتضاح معاویه و عمروعاص

معاویه گفت: به خدا قسم دانستم مقصودت از این مطالب چه بود.

عمروعاص گفت: مقصودم چه بود؟ گفت: از نظریهٔ من عیبجویی کنی و برخلاف من سخن بگویی و به علی احترام کنی به خاطر اینکه درْ روزی که به مبارزهٔ او رفتی تو را مفتضح کرد![۲]

---

۱. این بیت از شعر در عبارت عربی مغلق است و عین عبارت چنین است:

له جـــاواه مــظلمة طــحول فــوارسـها تـلهّب كـالا سـود

۲. این عبارات در «الف» خ ل چنین است: معاویه گفت: از نظریه‌ام در اینکه با تو مخالفت و از تو سـرپیچی کردم عیب بگیری. و تعجب از توست که رأی مرا تقبیح می‌کنی و علی را به بزرگی یاد می‌کنی در حالی که او آبروی تو را برده است. عمروعاص گفت: تقبیح رأی تو درست است، ولی به بزرگی یاد کردن علی، تو به احترام او بیش از من معرفت داری ولی آن را پنهان می‌کنی و من آن را علنی می‌نمایم ...

عمروعاص خندید و گفت: مخالفت با تو و سرپیچی از سخن تو درست است، ولی آبرو ریزی من، کسی که در میدان جنگ به مبارزه با علی رود مفتضح نشده است[1]، و اگر تو هم می‌خواهی چنین اقدامی نسبت به او داشته باشی انجام بده!

معاویه سکوت کرد و سخنان آن دو بین اهل شام شایع شد.

....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. بحار الانوار: ج ۳۲ ص ۶۰۹ ح ۴۸۱.

روایت از غیر سلیم:

۱. کتاب صفین: ص ۴۷۷ ـ ۴۷۰.

۲. نهج البلاغة: ص ۳۷۴ باب کتب شمارهٔ ۱۷.

۳. مروج الذهب مسعودی: ج ۳ ص ۱۳.

۴. الامامة و السیاسة، ص ۱۱۷.

۵. کنز الفوائد: ج ۲ ص ۲۰۱.

۶. شرح نهج البلاغة ابن میثم: ج ۴ ص ۳۸۹.

۷. الاخبار الطوال: ص ۱۸۸.

۸. جمهرة وسائل العرب: ص ۴۷۹.

---

۱. علامه امینی در الغدیر: ج ۲ ص ۱۶۱ به نقل از کتاب صفین نصر بن مزاحم از ابن عباس روایت کرده که گفت: روزی از روزهای صفین عمروعاص متعرض امیرالمؤمنین علیه السلام شد به طمع اینکه غفلتاً ضربتی بر آن حضرت وارد کند. حضرت بر او حمله کرد، و همین که خداست با او درگیر شود عمروعاص خود را از روی اسبش به زمین انداخت و لباسش را بالا زد و پایش را باز کرد تا عورتش پیدا شد!!!

امیرالمؤمنین علیه السلام روی مبارك را از او گردانید و عمروعاص خاك آلوده برخاست و پیاده پا به فرار گذاشت و خود را به لشکرش رسانید. اهل عراق گفتند: یا امیرالمؤمنین، این مرد فرار کرد؟ فرمود: می‌دانید که بود؟ گفتند: نه. فرمود: او عمروعاص بود، با عورت خود با من روبرو شد و مرا به رَحِم و فامیلی قسم داد، و من روی خود را از او برگرداندم. عمروعاص نزد معاویه برگشت. معاویه به او گفت: چه کردی؟ گفت: علی با من روبرو شد و مرا بر زمین زد. معاویه گفت: اوّل خدا را حمد کن و بعد از عورت خود تشکر کن!!

۳۵

مقطع حسّاسی از جنگ صفّین: ناسزا گویی لشکر شام به امیرالمؤمنین ﷺ، خطابهٔ امیرالمؤمنین ﷺ در معرفی سران لشکر معاویه. سخنان امیرالمؤمنین ﷺ در ترغیب لشکر معاویه، حملهٔ محمد بن حنفیّه با گروهی بر لشکر معاویه.

مقطع حسّاسی از جنگ صفّین

ناسزاگویی لشکر شام به امیرالمؤمنین ﷺ

ابان می‌گوید: سلیم گفت: امیرالمؤمنین ﷺ از کنار جماعتی از اهل شام عبور می‌کرد که ولید بن عقبة بن ابی‌معیط[1] در بین بود، و آنها به آن حضرت ناسزا می‌گفتند.

---

۱. در الغدیر: ج ۸ ص ۱۲۰ روایت کرده که ولید بن عقبه زناکار و شراب خوار بود، تا جایی‌که در کوفه شراب خورد و در مسجد جامع شهر به عنوان امام جماعت برای نماز صبح ایستاد و نماز صبح را چهار رکعت خواند! سپس رو به مردم کرد و گفت: آیا بیشتر بخوانم؟!! و سپس در محراب مسجد قی کرد!! و در نماز باصدای بلند این ترانه را خواند: «علق القلب الربابا ـ بعد ما شابت و شابا» یعنی «قلب علاقه به رباب پیدا کرده بعد از آنکه هر دو پیر شدند»!!

طلحه و زبیر نزد عثمان آمدند و به او گفتند: ما تو را نهی کردیم که ولید را بر کاری از امور مسلمین بگماری، ولی قبولی نکردی. بر علیه او به شرابخواری و مستی شهادت داده شده، او را بر کنار کن. امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: او را عزل کن و حد بر او جاری کن آنگاه که شاهدان رو در روی او شهادت دادند.

عثمان، سعید بن عاص را به حکومت کوفه برگزید و به او دستور داد تا ولید را بفرستد. وقتی سعید وارد کوفه شد منبر و دار الامارة را شست و ولید را فرستاد. وقتی بر علیه او رو در رویش شهادت داده شد و عثمان خواست بر او حد جاری کند لباس نرم و تازه‌ای بر او پوشانید و در اتاقی قرارداد. هر بار که عثمان کسی را برای زدن ولید می‌فرستاد، ولید می‌گفت: «تو را قسم می‌دهم که با من قطع رحم نکنی و عثمان را بر خود غضبناک نکنی»! او هم خودداری می‌کرد. وقتی امیرالمؤمنین ﷺ این منظره را دید شلاق را گرفت و داخل شد... حضرت او را می‌زد و او به حضرت ناسزا می‌گفت. در روایت بحار الانوار (ج ۸ قدیم ص ۳۰۲) چنین است: ولید از دست حضرت به این سو و آن سو فرار می‌کرد. حضرت او را محکم گرفت و بر زمین زد و حدّ را بر او جاری ساخت.

خطابهٔ امیرالمؤمنین ﷺ در معرفی سران لشکر معاویه

این خبر را به حضرت رساندند. حضرت در بین گروهی از اصحابش که مقابل آنان بودند ایستاد و خطاب به آنان فرمود:

سرعت بگیرید به سوی اینان در حالی که آرامش قلب و سیمای صالحین و وقار اسلام بر شما باشد. نزدیک‌ترین ما به جهل نسبت به خداوند و جرئت بر او و غفلت از او قومی است که رئیسشان **معاویه و پسر نابغه و ابوالاعور سلمی و ابن ابی‌معیط شرابخوار و شلاق خورده در اسلام و مروان طرد شده**[1] **باشد**، و آنان همین‌هایی هستند که ایستاده و ناسزا می‌گویند. اینان قبل از امروز با من نجنگیده‌اند ولی ناسزا گفته‌اند، و من در آن هنگام آنان را به اسلام دعوت می‌کردم و آنها مرا به پرستش بت‌ها دعوت می‌نمودند! **خدا را درگذشته و حال سپاس که فاسقانِ منافق با من دشمنی کرده‌اند.**

این مسئله مهم است که فاسقینی منافق که نزد ما غیر قابل اعتماد بودند و بر اسلام از آنان ترسیده می‌شد، بر عده‌ای از این امت حیله کردند و حبّ فتنه را در قلب‌های آنان جا دادند و آنان را به سوی باطل کشاندند. آنان در مقابل ما جنگ بپا کردند و در خاموش کردن نور خدا سعی نمودند، ولی خداوند نور خود را کامل می‌کند اگر چه کافران را خوش نیاید».

---

۱. توضیح مختصری از سوابق افراد مذکور لازم به نظر می‌رسد تا مقصود امیرالمؤمنین ﷺ روشن‌تر گردد:
پسر نابغة همان عمروعاص است که مادر او از زناکاران معروف مکه بود. شش نفر از قریش با او زنا کردند و عمروعاص بدنیا آمد!! وقتی شش نفر بر سر فرزندی او اختلاف کردند نابغه او را به عاص بن وائل ملحق نمود. (الغدیر: ج ۲ ص ۱۲۱).
ابوالاعور سلمی که نامش عمرو بن سفیان است از کسانی است که نزدیك رحلت پیامبر ﷺ در معاهدهٔ منافقین بر ضد امیرالمؤمنین ﷺ شرکت کرد، و همچنان با حضرت دشمنی می‌کرد تا از سر لشکران معاویه شد.
مروان بن حکم هم کسی است که پیامبر ﷺ او را با پدرش از مدینه طرد و اخراج نمود، او هم به طائف رفت. وقتی مروان بدنیا آمد و او را نزد پیامبر ﷺ آوردند فرمود: «وزغ فرزند وزغ، ملعون فرزند ملعون است». (الغدیر: ج ۸ ص ۲۴۴ و ۲۶۰).

سخنان امیرالمؤمنین ﷺ در ترغیب لشکر

سپس امیرالمؤمنین ﷺ لشکر را ترغیب کرد و فرمود:

«اینان از جای خود حرکت نمی‌کنند بدون طعنه‌های پی درپـی کـه قـلب‌ها از آن پرواز کند، و ضربتی که مغزها را مُنشق کند و بینی‌ها[1] و استخوان‌ها در اثر آن جدا شود و مچ دست‌ها از آن ساقط شود. و تا آنکه بر پیشانی آنان عمودهای آهنین فرود آید و ابروهایشان روی سینه‌ها و چانه‌ها و گلوهایشان پخش شـود. کـجایند اهـل دیـن[2]، طالبان اجر»؟

حملهٔ محمد بن حنفیّة با گروهی بر لشکر معاویه

عدّه‌ای حدود **چهار هزار نفر** حرکت کردند.[3] امیرالمؤمنین ﷺ محمد بن حـنفیه را صدا زد و فرمود: «پسرم، به سوی این پرچم با آرامش و تأنّی حرکت کن[4]، و هنگامی که نوك نیزه‌ها را در سینه‌های آنان قرار دادید دست نگه‌دار تا دستور من به‌تو برسد». محمد بن حنفیّه هم این دستور را اجرا کرد.

امیرالمؤمنین ﷺ مثل آن گروه را هم آماده کرد. وقتی محمّد به دشمن نزدیک شد و نیزه‌ها را در سینه‌های آنان فرو برد حضرت به آنان که آماده کرده بود دسـتور داد تـا همراه آنان حمله کنند.

آنان بشدّت حمله کردند و محمّد و همراهانش رو در روی آنها مقاومت کردند تا آنها را از جای خود بیرون کردند و اکثر آنان را کشتند.

---

۱. «ب» و «د»: کف دست‌ها.

۲. «ب» و «د»: اهل صبر.

۳. «ب» و «د»: نزد حضرت جمع شدند.

۴. «ب»: با آرامش و تحمّل.

روایت ازکتاب سلیم:

۱. بحار الانوار: ج ۳۲ ص ۶۱۳.

روایت از غیر سلیم:

۱. کتاب صفّین: ص ۳۹۱.

۲. مروج الذهب: ج ۲ ص ۳۸۸.

۳. تاریخ طبری: ج ۴ ص ۳۱.

۴. فتوح ابن اعثم: ج ۳ ص ۲۳۵.

۳۶

امیرالمؤمنین ﷺ خادم پیامبر ﷺ در سفرها، شب بیداری پیامبر ﷺ به خاطر بیماری امیرالمؤمنین ﷺ، در خواست‌های پیامبر ﷺ از خداوند در حقّ علی ﷺ، کوتاه‌فکری پایین بعضی از صحابه.

امیرالمؤمنین ﷺ خادم پیامبر ﷺ در سفرها

ابان از سلیم نقل می‌کند که گفت: از مقداد دربارهٔ علی ﷺ سؤال کردم. او گفت:

ما با پیامبر ﷺ به مسافرت می‌رفتیم و این قبل از آن بود که به همسرانش دستور حجاب دهد. امیرالمؤمنین ﷺ خدمتگذاری آن حضرت را انجام می‌داد و خادمی غیر از او نداشت.

پیامبر ﷺ فقط یک لحاف داشت و عایشه همراه او بود. حضرت بین علی و عایشه می‌خوابید و هر سه یک لحاف بیشتر نداشتند.

هنگامی که پیامبر ﷺ شب برای نماز بر می‌خواست وسط لحاف را بین او و عایشه پایین می‌آورد به طوری که لحاف به بستری که زیرشان بود می‌رسید، و حضرت برمی‌خاست و نماز می‌خواند.

شب بیداری پیامبر ﷺ به‌خاطر بیماری امیرالمؤمنین ﷺ

یک شب علی ﷺ را تب گرفت و او را بیدار نگه داشت. پیامبر ﷺ هم به خاطر بیداری او بیدار ماند، و آن شب را به صبح آورد در حالی که گاهی نماز می‌خواند و گاهی نزد علی ﷺ می‌آمد و او را آرام می‌کرد و به او نگاه می‌نمود، تا صبح شد.

وقتی نماز صبح را با اصحابش خواند عرض کرد: «خدایا علی را شفا بده و عافیت عنایت فرما، او از دردی که داشت مرا بیدار نگه داشت».

امیرالمؤمنین ﷺ عافیت پیدا کرد به طوری که از ناراحتی کاملاً راحت شد.

در خواست‌های پیامبر ﷺ از خداوند در حق علی ؑ

سپس پیامبر ﷺ فرمود: ای برادرم بشارت بده! ـ و این مطلب را در حالی می‌فرمود که اصحابش اطراف او می‌شنیدند ـ علی ؑ عرض کرد: یا رسول الله، خدا به شما بشارت خیر دهد و مرا فدای تو گرداند.

فرمود: من امشب چیزی از خدا نخواستم مگر آنکه به من عطا کرد، و چیزی برای خود نخواستم مگر آنکه مثل آن را برای تو خواستم.

از خدا خواستم که بین من و تو برادری قرار دهد، و چنین کرد. **و از او خواستم تو را صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من قرار دهد**، و چنین کرد. **و از او خواستم حال که لباس پیامبری و رسالت را بر من پوشانده است لباس وصایت و شجاعت را هم به تو بپوشاند**، و چنین کرد. **و از او خواستم تو را وصیّ من و وارثم و خزانه‌دار علمم قرار دهد**، و چنین کرد. **و از او خواستم تو را نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی قرار دهد و به وسیلهٔ تو پشت مرا محکم نماید و تو را در کار من شریك نماید**، و چنین کرد مگر آنکه فرمود: «پیامبری بعد از تو نیست»، و من هم راضی شدم. **و از او خواستم دخترم را به ازدواج تو در آورد و تو را پدر فرزندانم قرار دهد**، و چنین کرد.

کوتاه فکری بعضی از صحابه

مردی به رفیقش گفت: دیدی (از خدا) چه خواسته است؟ به خدا قسم، اگر از پروردگارش در خواست می‌کرد که ملائکه‌ای بر او نازل کند تا او را بر علیه دشمنش کمك کنند، یا دَرِ گنجی را به روی او بگشاید تا او و اصحابش خرج کنند ـ که به آن احتیاج است!! ـ بهتر از این چیزهایی بود که در خواست کرده است!

دیگری گفت: به خدا قسم، یک پیمانه خرما بهتر از اینها است که درخواست کرده است!

....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. بحار الانوار: ج ۳۸ ص ۳۱۴ ح ۱۸.

روایت با سند به سلیم:

۱. احتجاج: ج ۱ ص ۲۳۱.

روایت از غیر سلیم:

۱. مناقب ابن شهرآشوب: ج ۲ ص ۲۲۰.

۳۷

۱. سخنان اصحاب صحیفهٔ ملعونه هنگام مرگ: سخنان معاذ بن جبل هنگام مرگ، سخنان ابوعبیدهٔ جراح و سالم هنگام مرگ، سخنان ابوبکر هنگام مرگ، سخنان عمر هنگام مرگ، تأیید این حدیث از سوی امیرالمؤمنین علیه‌السلام.

۲. تفصیل قضیّهٔ مرگ ابوبکر: ظهور پیامبر و امیرالمؤمنین علیه‌السلام هنگام مرگ ابوبکر، سخنان ابوبکر با عمر هنگام مرگ، اقرار ابوبکر به ورود در تابوت جهنم، لعن عمر از لسان ابوبکر، ارتباط امیرالمؤمنین علیه‌السلام با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بعد از رحلت آن حضرت، ارتباط ملائکه با غیر انبیاء علیهم‌السلام، تأیید دوم این حدیث از سوی امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ارتباط ائمه علیهم‌السلام با ملائکه، مرگ اصحاب صحیفه بر جاهلیت.

۱

سخنان اصحاب صحیفهٔ ملعونه[۱] هنگام مرگ[۲]

سخنان معاذ بن جبل هنگام مرگ

ابان می‌گوید: از سلیم بن قیس شنیدم که می‌گفت: از عبدالرحمان بن غنم ازدی

---

۱. اصحاب صحیفهٔ ملعونه همان پنج نفری هستند که در حجة‌الوداع در بین خود معاهده‌ای نوشتند و امضا کردند که اگر پیامبر کشته شد یا از دنیا رفت نگذارند خلافت به اهل بیتش برسد، و آنها عبارتند از: ابوبکر، عمر، معاذ بن جبل، ابوعبیدهٔ جراح، سالم مولی ابی‌حذیفه. در این باره به حدیث ۴ همین کتاب مراجعه شود، و نیز در مورد سایر آنچه اصحاب صحیفه هنگام مرگ گفته‌اند به بحار الانوار: ج ۸ قدیم ص ۱۹۶ باب ۱۸ مراجعه شود.

۲. مناسب است در اینجا حدیثی که در مناقب ابن شهرآشوب: ج ۳ ص ۲۱۲ آمده ذکر شود: امام باقر علیه‌السلام دربارهٔ این آیه که «و كَذٰلِکَ يُريهِمُ اللهُ اَعْمالَهُمْ حَسَراتٍ عَلَيْهِمْ» یعنی: «و این چنین خداوند اعمال ایشان را به عنوان حسرتی بر ایشان به آنان می‌نمایاند» فرمود: وقتی هنگام مرگ آنچه از عذاب الیم برایشان آماده شده می‌بینند، و اینان همان اصحاب صحیفه‌ای هستند که به عنوان مخالفت با علی علیه‌السلام نوشتند، (و دنبالهٔ آیه چنین است:) «و ما هم بخارجین من النار» یعنی: «و آنان از آتش خارج نمی‌شوند».

ثمالی[۱] - پدر زن معاذ بن جبل که دخترش همسر او بود - و فقیه‌ترین اهل شام و پر تلاش‌ترین ایشان بود، شنیدم که گفت:

معاذ بن جبل به مرض طاعون از دنیا رفت.[۲] روزی که مُرد نزد او حاضر بودم - در حالی که مردم به طاعون مشغول بودند. وقتی به حال احتضار افتاد در خانه کسی جز من نزد او نبود و این در زمان حکومت عمر بن خطاب بود، از او شنیدم که می‌گفت: وای بر من! وای بر من! وای بر من! وای بر من!

با خود گفتم: گرفتاران به مرض طاعون هذیان می‌گویند و حرف می‌زنند و سخنان عجیب می‌گویند! لذا به او گفتم: خدا تو را رحمت کند، هذیان می‌گویی؟ گفت: نه!

گفتم: پس چرا صدای وای بر من بلند کرده‌ای؟ گفت: **به خاطر قبول ولایت دشمن خدا بر علیه ولیّ خدا!**[۳]

گفتم: چه کسی؟ گفت: قبول ولایت دشمن خدا[۴] عتیق (ابوبکر) و عمر بر ضد خلیفه و وصی پیامبر علی بن ابی‌طالب.

گفتم: هذیان می‌گویی؟! گفت: ای ابن غنم، به خدا قسم هذیان نمی‌گویم. این پیامبر و علی بن ابی‌طالب هستند که می‌گویند: ای معاذ بن جبل، بشارت باد به آتش! تو و اصحابت را که گفتید: «اگر پیامبر از دنیا رفت یا کشته شد خلافت را از علی منع می‌کنیم که هرگز به آن نرسد»، تو و عتیق و عمر و ابوعبیده و سالم.[۵]

---

۱. عبدالرحمان بن غنم متوفای سال ۷۸ هجری، در زمان پیامبر ﷺ مسلمان شد ولی به خدمت آن حضرت نرسید. او ملازم معاذ بن جبل بود به طوری که رفیق معاذ نامیده می‌شد، و هم او بود که اکثر تابعین از اهل شام را فقه آموخت.

۲. مرگ معاذ در سال ۱۸ هجری بوده است.

۳. «ج»: یاری دشمن خدا بر علیه ولی خدا.

۴. «ج»: مساعدت دشمن خدا عتیق. و «عتیق» لقب ابوبکر است.

۵. «ج»: ابوبکر و عمر و ابوعبیده و سالم جز به کمک شما به هدف خود دست نیافتند. و عبارت در ارشاد القلوب چنین است: پس علی به خلافت نرسید، و من وابوبکر وعمر وابوعبیده و سالم مولی ابی‌حذیفه جمع شدیم...

گفتم: ای معاذ، این چه زمانی بود؟ گفت: در حجةالوداع، که گفتیم: «بر ضد علی یکدیگر را کمک می‌کنیم که تا مازنده‌ایم به خلافت دست نیابد». وقتی پیامبر از دنیا رفت به آنان گفتم: «**من از جهت قوم خود انصار شما را کفایت می‌کنم، شما هم از جهت قریش مرا کفایت کنید**». سپس در زمان پیامبر، بشیر بن سعید و اسید بن حضیر [۱] را به آنچه معاهده کرده بودیم دعوت کردم، و آن دو بر سر این با من بیعت کردند.

گفتم: ای معاذ، گویا هذیان می‌گویی؟ گفت: «صورتم را بر زمین بگذار» [۲]، و همچنان صدای وای و ویل بلند کرده بود تا از دنیا رفت.

سخنان ابوعبیدهٔ جراح و سالم هنگام مرگ

سلیم می‌گوید: ابن غنم به من گفت: به خدا قسم این حدیث را قبل از تو هرگز برای کسی جز دو نفر نگفته‌ام، چرا که از آنچه از معاذ شنیدم وحشت کردم. [۳]

ابن غنم گفت: بعد به حج رفتم و با کسی که در مرگ ابوعبیده جراح و سالم مولی ابی‌حذیفه [۴] حضور داشته [۵] ملاقات کردم و گفتم: مگر سالم در روز جنگ یمامه کشته نشد؟ گفت: بلی، ولی او را از میدان جنگ حمل کردیم در حالی که هنوز رمقی داشت.

ابن غنم گفت: هرکدام از آن دو [۶] مثل آن را عیناً برای من نقل کردند، نه زیاد کردند و نه کم که **ابوعبیده و سالم هم (هنگام مرگ) مانند معاذ سخن گفته‌اند.** [۷]

---

۱. بشیر بن سعید رئیس «خزرج» و اسید بن حضیر رئیس «اوس» بود، و اوس و خزرج دو طایفهٔ اصلی انصار بودند که بقیهٔ قبائل از شعب این دو به شمار می‌آمدند. وقتی اصحاب صحیفه از سعد بن عباده که رئیس کل انصار بود مأیوس شدند با این دو نفر معاهده بستند که هرکدام بر نیمی از انصار حاکم بودند.

۲. «ج»: صورتم را به زمین بچسبان.

۳. «ج»: این حدیث را قبل از تو برای احدی نقل نکردم، و من از خود معاذ و از آنچه از او دیدم و شنیدم بیزارم!

۴. ابوعبیده در سال ۱۸ هجری در شهر «حمص» شام با مرض «دبیله» از دنیا رفته، و سالم در سال ۱۲ هجری در جنگ یمامه کشته شد.

۵. «ج»: چشم ابوعبیده و سالم را هنگام مرگ بسته بود.

۶. یعنی دو نفری که در مرگ ابوعبیده و سالم حضور داشته‌اند.

۷. در کتاب ارشاد القلوب عبارت چنین است: ابن غنم گفت: جز سلیم بن قیس این مطالب را به احدی جز

سخنان ابوبکر هنگام مرگ

ابان می‌گوید: سلیم گفت: این سخنان ابن غنم را به طـور کـامل بـرای مـحمّد بـن ابی‌بکر نقل کردم. او گفت: سرّ مرا کتمان کن، من هم شهادت می‌دهم که **پدرم هنگام مرگش مثل آنان سخن گفت.** عایشه (در آنجا) گفت: پدرم هذیان می‌گوید!

سخنان عمر هنگام مرگ

محمّد بن ابی‌بکر گفت: در زمان حکومت عثمان با عبدالله بن عمر ملاقات کردم، و آنچه پدرم هنگام مرگ گفته بود برای او نقل کردم و از او عهد و پیمان گرفتم که سرّ مرا کتمان کند.

پسر عمر به من گفت: «تو هم سر مرا کتمان کن. به خدا قسم **پدر من هم مثل سخن پدر تو را بدون کم و زیاد گفت»!**[1] سپس عبدالله بن عمر سخن خود را تـرمیم کـرد و ترسید به علی بن ابی‌طالب ﷺ خبر دهم چرا که محبت من نسبت بـه آن حـضرت و ارتباط شدیدم را می‌دانست. لذا گفت: پدرم هذیان می‌گفت.

تأیید این حدیث از سوی امیرالمؤمنین ﷺ

محمد بن ابی‌بکر گفت: نزد امیرالمومنین ﷺ آمدم و آنچه از پـدرم شـنیده بـودم و آنچه پسر عمر از پدرش نقل کرد برای حضرت گفتم.

امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: این مطلب را از قول پدر او و پدر تو و از ابوعبیده و سالم و معاذ کسی به من خبر داده است که از تو و از پسر عمر راستگوتر است! عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، او کیست؟ فرمود: بعضی از افرادی که برایم نقل کرده‌اند.

← دخترم همسر معاذ و یک نفر دیگر نگفته‌ام. من از آنچه از معاذ دیدم و شنیدم وحشت کردم. به سفر حج رفتم و کسانی را که چشمان ابوعبیده و سالم را هنگام مرگ بسته بودند ملاقات کردم. آنان بـه مـن خـبر دادند که هنگام مرگشان مثل قضیهٔ معاذ رخ داده نه یک حرف کمتر و نه بیشتر، و هر دو مثل سخن معاذ را گفته‌اند.

۱. دربارهٔ سخنان عبدالله بن عمر به نقل از پدرش به حدیث ۱۱ در ص ۳۰۴ همین کتاب مراجعه شود.

محمد بن ابی‌بکر می‌گوید: فهمیدم چه کسی را قصد کرده است، لذا گفتم: یا امیرالمؤمنین، درست فرمودی، من گمان کردم انسانی برای تو نقل کرده است، در حالی که وقتی پدرم این سخنان را می‌گفت کسی جز من حاضر نبود.[۱]

سلیم می‌گوید: به عبدالرحمان بن غنم گفتم: معاذ به مرض طاعون مُرد، ابوعبیده به چه مرضی مُرد؟ گفت: به مرض «دبیله».[۲]

۲

تفصیل قضیّهٔ مرگ ابوبکر

سلیم می‌گوید: با محمّد بن ابی‌بکر ملاقات کردم و گفتم: آیا در مرگ پدرت جز برادرت عبدالرحمان و عایشه و عمر کسی حاضر بود؟ گفت: نه. گفت: آیا آنچه تو شنیدی آنان هم شنیدند؟ گفت: مقداری را شنیدند و گریه کردند و گفتند: «هذیان می‌گوید»!! ولی همهٔ آنچه من شنیدم آنان نشنیدند.

ظهور پیامبر و امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام مرگ ابوبکر

گفتم: آنچه آنان هم از او شنیدند چه بود؟ گفت: وقتی صدای وای و ویل بلند کرد عمر به او گفت: «ای خلیفهٔ پیامبر! چرا صدای وای و ویل بلند کرده‌ای؟

---

۱. یعنی این خبر به صورت عادی به دست شما نرسیده است همان طور که از دنبالهٔ حدیث روشن می‌شود حضرت این خبر را از راه علم غیب، و یا خواب دیدن پیامبر صلی الله علیه و آله و یا اخبار ملائکه به آن حضرت می‌دانسته است.

۲. «دبیله» هم مرضی شبیه طاعون است که زخمی در داخل بدن به وجود می‌آید و غالباً صاحبش را می‌کشد.

گفت: اینان **محمّد و علی** هستند که مرا به آتش بشارت می‌دهند، و در دست محمّد صحیفه‌ای است[۱] که در کعبه بر سر آن هم پیمان شدیم. او به من مـی‌گوید: «**بـه‌جـان خودم قسم به آن وفا کردی، و تو و اصحابت[۲] یکدیگر را بر علیه ولی خدا کمك کردید. بشارت بده به آتش در پایین‌ترین درجۀ جهنم**».

سخنان ابوبکر با عمر هنگام مرگ

وقتی عمر این را شنید بیرون رفت در حالی کـه مـی‌گفت: «او هـذیان مـی‌گوید». ابوبکر گفت: نه به خدا قسم، هذیان نمی‌گویم. کجا می‌روی؟! عمر گفت: تو دومی آن دو نفر هستی هنگامی که در غار بودند.[۳]

ابوبکر گفت: اکنون هم این سخن را می‌گویی؟! آیا من برایت نقل نکردم که محمّد ـ و نگفت «رسول الله»!ـ در حالی که با او در غار بودم به من گفت: «من کشتی جعفر و اصحابش[۴] را می‌بینم که در دریا سیر می‌کنند». گفتم: «به من هم نشان بده». او دست به صورت من کشید و من آن را دیدم و آنگاه یقین پیدا کردم که او ساحر است.[۵] وقتی این مطلب را در مدینه برای تو نقل کردم، نظر من و تو متّفق شد که او **ساحر** است!

---

۱. «ب» و «ج»: این پیامبر است و همراه او علی است که مرا به آتش بشارت می‌دهد و صحیفه‌ای نزد اوست.

۲. «ج»: تو و رفیقت.

۳. اشاره به مصاحبت ابوبکر با پیامبر ﷺ در غار هنگام هجرت است. و عبارت در «ج» چنین است: چگونه هذیان نمی‌گوید کسی که دومین نفر در غار است.

۴. اشاره به هجرت مسلمانان از مکه به حبشه به ریاست جعفر بن ابی طالب است.

۵. «ج»: در دل گرفتم که او ساحر است. در بحار الانوار: ج ۱۸ ص ۱۰۹ ح ۱۰ نقل می‌کند که مـردی از امـام صادق ﷺ پرسید: فدایت گردم، آیا پـیامبر ﷺ ابـوبکر را «صـدیق» نـامیده است؟ فـرمود: آری! پـرسیدم: چطور؟ فرمود: آنگاه که همراه او در غار بود حضرت فرمود: من کشتی جعفر بن ابی طالب را می‌بینم که در دریا راه را گم کرده و مضطرب است. ابوبکر گفت: یا رسول الله، تو آن را می‌بینی؟ فرمود: آری. گفت: می‌توانی آن را به من نشان دهی؟ فرمود: نزدیک من بیا. امام صادق ﷺ فرمود: ابوبکر نزد آن حضرت آمد و حضرت دست بر چشمان او کشید و فرمود نگاه کن. ابـوبکر نگـاه کـرد و کشتی را دیـد کـه در دریـا مضطرب است. سپس خانه‌های اهل مدینه را دید، پیش خود گفت: الان تصدیق می‌کنم که تو ساحری!! حضرت فرمود: تو صدیق هستی!!! یعنی تصدیق کنندۀ اینکه من ساحرم!!

عمر گفت: ای حاضرین، پدرتان هذیان می‌گوید[1]، این مطالب را مخفی کنید و آنچه از او می‌شنوید کتمان کنید که اهل بیت شما را شماتت نکنند.

سپس عمر بیرون رفت و برادرم (عبدالرحمان) و عایشه نیز بیرون رفتند تا برای نماز وضو بگیرند. اینجا بود که از سخنانش مطالبی شنیدم که آنان نشنیدند.

اقرار ابوبکر به ورود در تابوت جهنم

محمد بن ابی‌بکر می‌گوید: وقتی با او تنها ماندم به او گفتم: ای پدر، بگو: «لا اله الاّ الله». گفت: **«هرگز نمی‌گویم و نمی‌توانم بگویم تا وارد آتش شوم و داخل تابوت گردم»!**

وقتی نام «**تابوت**» را آورد گمان کردم هذیان می‌گوید. گفتم: کدام تابوت؟ گفت: تابوتی از آتش که با قفلی از آتش بسته شده است. در آن دوازده نفرند، از جمله من و این رفیقم. گفتم: عمر؟ گفت: آری، پس مقصودم کیست؟ **و نیز ده نفر دیگر که در چاهی[2] در جهنم هستیم. بر در آن چاه صخره‌ای است که هرگاه خدا بخواهد جهنم را شعله‌ور کند آن صخره را بلند می‌کند.**

لعن عمر از زبان ابوبکر

گفتم: هذیان می‌گویی؟ گفت: «نه به خدا قسم هذیان نمی‌گویم. خدا پسر صهّاك[3] را لعنت کند. او بود که مرا از یاد خدا باز داشت بعد از آنکه برایم آمده بود، و او بد رفیقی بود.[4] خدا او را لعنت کند. صورت مرا به زمین بچسبان». من گونهٔ او را به زمین

---

۱. «ب» و «ج» و «د»: ابوبکر هذیان می‌گوید.
۲. ـ«ب» و «د»: و چشمه‌ای در چاهی.
۳. مقصود عمر است که نام مادرش «صهّاك» بوده است.
۴. این سخن ابوبکر مضمون دو آیهٔ قرآن است که می‌فرماید: «يَوْمَ يَعَضُّ الظّالِمُ عَلىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يالَيْتَنِى اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً، يا وَيْلَتىٰ لَيْتَنِى لَمْ أَتَّخِذْ فُلاناً خَلِيلاً، لَقَدْ اَضَلَّنِى عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ اِذْ جائَنِى وَ كانَ الشَّيْطانُ لِلْاِنْسانِ خَذُولاً» [سورهٔ فرقان: آیات ۲۷ تا ۳۰] و آیه دیگر که می‌فرماید: «وَ مَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمٰنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ وَ اِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ يَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ

←

چسباندم، و او همچنان وای و ویل سر داده بود تا آنکه چشمانش را بستم. سپس عمر داخل شد در حالی که چشمان پدرم را بسته بودم. گفت: آیا بعد از من چیزی گـفت؟ من آنچه گفته بود برایش بیان کردم.[۱]

عمر گفت: خدا خلیفهٔ رسول الله را رحمت کند، این مطلب را کتمان کن که هذیان است! و شما خاندانی هستید که به هذیان گفتن در حال مریضی معروف هستید![۲]

عایشه گفت: راست گفتی! بعد همگی به من گفتند: هیچ کسی نباید از این مطالب از تو چیزی بشنود که **مبادا علی بن ابی‌طالب و اهل بیتش او را شماتت کنند.**[۳]

← مُهْتَدُونَ حَتّٰى اِذا جاءَنا قالَ یا لَیْتَ بَیْنی وَ بَیْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَیْنِ فَبِئْسَ الْقَرین» [سورهٔ زخـرف: آیـات ۳۶ تا ۳۹].

در روضهٔ کافی: ص ۲۷ از امام باقر ﷺ حدیثی در مورد این دو آیه آورده است که با سخنان ابوبکر هنگام مرگ تطابق کامل دارد. می‌فرماید: که امیرالمؤمنین ﷺ هفت روز پس از رحلت پیامبر ﷺ خطابه‌ای برای مردم ایراد کرد و این پس از جمع و تألیف قرآن بود. از جمله سخنانش در خطبه این بود: «... اگر لبـاس خلافت را آن دو نفر شقی از من غصب کرده و پوشیدند و در آنچه حقشان نبود با من نـزاع کـردند و بـا گمراهی مرتکب آن شدند و با جهالت عقد آن را بستند، آنچه بدان وارد شدند بدجایی بود و آنچه برای خود حاضر کردند بد چیزی است. آندو در خانه‌های خود یکدیگر را لعنت می‌کنند و هرکدام از دیگری بیزاری می‌جوید. هرگاه با رفیقش ملاقات می‌کند به او می‌گوید: «ای کاش بین من و تو فاصلهٔ مشـرق و مغرب بود که چه بدقرینی هستی». آن شقی‌تر با کمال پستی به او می‌گوید: «ای کاش من تو را به عـنوان دوست انتخاب نکرده بودم، تو مرا از یاد خدا گمراه کردی بعد از آنکه برایم آمد و شیطان انسان را خوار می‌کند». من هستم ذکری که از آن گمراه شد و راهی که از آن متمایل شد و ایمانی که بدان کافر شد و قرآنی که از آن کناره گرفت و دینی که آن را تکذیب کرد و طریقی که از آن اعراض کرد.

اگر چه در نعمت‌های زودگذر دنیا و غرور بی دوام آن چریدند و در همان حال بر سر پرتگاهی از آتش بودند، ولی آنان به بدترین ورود در ناامیدترین گروه و ملعون‌ترین محل ورود وارد می‌شوند. با لعنت بر یکدیگر فریاد می‌کشند و با حسرت برای یکدیگر صدا بلند می‌کنند. هیچ راحتی ندارند و از عذابشـان خلاصی ندارند...».

۱. «ج»: آیا بعد از ما چیزی گفت؟ من هم برایشان نقل کردم.

۲. «ج»: این مطلب را کتمان کن که همهٔ اینها هذیان است و شما خاندانی هستید که به هذیان در حال مـرگ معروف هستید.

۳. «ج»: سپس همه‌شان به من گفتند: مبادا چیزی از آنچه شنیدی از دهانت خارج شود.

ارتباط امیرالمؤمنین علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از رحلت آن‌حضرت

سلیم می‌گوید: به محمّد بن ابی‌بکر گفتم[1]: به نظر تو چه کسی به امیرالمؤمنین علیه السلام از قول این پنج نفر آنچه گفته‌اند را نقل کرده است؟

گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله. او آن حضرت را هر شب در خواب می‌بیند، و صحبت او با آن حضرت در خواب مثل صحبت با او در حال حیات و بیداری آن حضرت است، چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «هر کس مرا در خواب ببیند مرا دیده است، چرا که شیطان نه در خواب و نه در بیداری به صورت من و هیچکدام از جانشینانم تا روز قیامت در نمی‌آید».

سلیم می‌گوید: به محمّد بن ابی‌بکر گفتم: چه کسی این مطلب را برایت نقل کرده است؟ گفت: علی علیه السلام. گفتم: من هم از او شنیدم همان طور که تو شنیدی.

ارتباط ملائکه با غیرانبیاء علیهم السلام

سلیم می‌گوید: به محمّد بن ابی‌بکر گفتم: شاید یکی از ملائکه برای او نقل کرده باشد. گفت: ممکن است اینطور باشد. گفتم: آیا ملائکه جز با انبیاء صحبت می‌کنند؟[2] گفت: آیا قرآن را نمی‌خوانی که می‌فرماید: «ما قبل از تو هیچ پیامبری و نبیّی و محدَّثی[3] نفرستادیم مگر آنکه ...».[4]

گفتم: آیا ملائکه با امیرالمؤمنین علیه السلام سخن می‌گفتند؟ گفت: آری، ملائکه با فاطمه علیها السلام هم سخن می‌گفتند، با آنکه پیامبر نبود. ملائکه با مریم هم سخن گفتند با آنکه پیامبر

---

۱. «ب» و «د»: «به سلیم گفتم». بنابراین سؤال کننده ابان است که از سلیم می‌پرسد.

۲. «ج»: گفتم: ملائکه جز با انبیاء صحبت نمی‌کنند.

۳. «مُحَدَّث» اصطلاحاً کسی است که صدای ملائکه را می‌شنود ولی خود آنان را نمی‌بیند. در این باره به بصائر الدرجات: ص ۳۲۰ کافی ج ۱ ص ۱۷۶ و ۲۷۰ اختصاص شیخ مفید: ص ۳۲۳ امالی شیخ طوسی: ج ۲ ص ۲۱ مراجعه شود.

۴. سورهٔ حج: آیهٔ ۵۲. که این آیه در بعضی قراءات به این صورت قرائت شده است. در این باره به بحار الانوار: ج ۲۶ ص ۶۶ باب ۲ و نیز الغدیر: ج ۵ ص ۴۲ و همچنین مناقب ابن شهرآشوب: ج ۳ ص ۳۳۶ و بصائر الدرجات: ص ۳۲۱ مراجعه شود.

نبود. مادر حضرت موسی ﷺ هم پیامبر نبود ولی ملائکه با او سخن گفتند. سارا همسر حضرت ابراهیم ﷺ ملائکه را دید و او را به اسحاق و بعد از او به یعقوب بشارت دادند در حالی که پیامبر نبود.

تأیید دوم این حدیث از سوی امیرالمؤمنین ﷺ

سلیم می‌گوید: وقتی محمّد بن ابی‌بکر در مصر کشته شد و خبر شهادت او رسید به امیرالمؤمنین ﷺ تسلیت گفتم، و در خلوت آنچه محمّد بن ابی‌بکر برایم نقل کرده بود برای آن حضرت نقل کردم و آنچه عبدالرحمان بن غنم به من گفته بود به آن حضرت خبر دادم.

حضرت فرمود: **محمّد راست گفته است، خدا او را رحمت کند. او شهید و زنده است و روزی داده می‌شود.**

ارتباط ائمه ﷺ با ملائکه

حضرت می‌فرمود: ای سلیم، جانشینان من یازده نفر از فرزندانم هستند، امامانی هدایت کننده و هدایت شده که ملائکه با همهٔ آنان سخن می‌گویند.[1]

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، آنان کیانند؟ فرمود: **این پسرم حسن، سپس این پسرم حسین**[2]**، سپس این پسرم ـ و حضرت دستِ**[3] **پسرِ پسرش علی بن الحسین ﷺ را گرفت در حالی که آن حضرت شیرخواره بود ـ سپس هشت نفر از فرزندان او یکی پس از دیگری هستند.** آنانند که خداوند به ایشان قسم یاد کرده و فرموده است: «وَ والِدٍ وَ ما وَلَدَ»[4]، یعنی: «قسم به پدر و آنچه از نسل او بدنیا می‌آیند». «پدر» پیامبر ﷺ است و «آنان که از

---

۱. «ج»: جانشینان من یازده نفر از فرزندان فاطمه هستند، امامان هدایت که هدایت شده‌اند، و ملائکه با همهٔ ما سخن می‌گویند.

۲. «ج»: فرمود: دو پسرم حسن و حسین.

۳. «ج»: بازوی.

۴. سورهٔ بلد: آیهٔ ۳.

او بدنیا می‌آیند» یعنی این یازده نفر جانشین.[۱]

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، آیا دو امام (در یک زمان) جمع می‌شود؟ فرمود: آری، ولی یکی از آنها سکوت می‌کند و سخن نمی‌گوید تا دیگری از دنیا برود.

مرگ اصحاب صحیفه بر جاهلیت

عبارت زیر از نسخهٔ شمارهٔ ۷۵ از نسخه‌های خطی کتاب سلیم نقل شده است، و به خاطر تناسب آن با این حدیث ذیلاً ذکر می‌شود:

این مطلبی است که ابان به دست خود از زبان سلیم نوشته است: آن گروه ـ که عبارتند از: **ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و انس و سعد و عبدالرحمان بن عوف** ـ خودشان بر علیه خود هنگام مرگشان شهادت دادند که آنان هم با عقیده‌ای از دنیا می‌روند که پدرانشان در زمان جاهلیت با آن مرده‌اند ...».

....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. اثبات الهداة: ج ۱ ص ۶۵۹ ح ۸۴۶.

۲. بحار الانوار: ج ۸ قدیم ص ۱۹۸.

۳. بحار الانوار: ج ۶۱ ص ۲۴۱ ح ۸.

۴. تفسیر برهان: ج ۳ ص ۱۰۲ ح ۲۶.

۵. عوالم العلوم: ج ۳/۱۵ ص ۳۱.

روایت با سند به سلیم:

۱. الغارات: ج ۱ ص ۳۲۶.

۲. بصائر الدرجات: ص ۳۷۲ ح ۱۶.

۳. علل الشرائع: ج ۱ ص ۱۸۲ باب ۱۴۶ ح ۲.

---

۱. «ج»: پس رسول الله پدر است و من پدر این یازده نفر جانشین.

۴. اختصاص (شیخ مفید): ص ۳۲۴.

۵. الکـافیة فـی ابـطال تـوبة الخـاطئة بـه روایت بحار الانوار: ج ۸ قدیم ص ۲۷.

۶. مناقب ابن شهر آشوب: ج ۳ ص ۳۳۶.

۷. ارشاد القلوب دیلمی: ج ۲ ص ۳۹۱.

۸. الصراط المستقیم: ج ۳ ص ۱۵۳ و ۱۵۵.

۹. کامل بهائی: ج ۲ ص ۱۲۹.

روایت از غیر سلیم:

۱. امالی مفید: ص ۳۱.

۳۸

افتراق امت به اهل حق و اهل باطل و مذبذبین، امامان اهل حق و اهل باطل و مذبذبین، معرفی امام اهل باطل توسط امیرالمؤمنین ﷺ، خبره شدن در مسئلهٔ ولایت، ولایت را به چه کسانی می‌دهند؟

افتراق امت به اهل حق و اهل باطل و مذبذبین

ابان از سلیم نقل می‌کند که گفت: از سلمان و ابوذر و مقداد شنیدم که می‌گفتند: ما نزد پیامبر ﷺ نشسته بودیم، و دیگری با ما نبود. در این هنگام سه نفر از مهاجرین که هر سه از اهل جنگ بدر بودند آمدند.[1]

پیامبر ﷺ فرمود: به زودی امتم بعد از من به سه گروه تقسیم می‌شوند: گروهی **فرقهٔ حق** هستند که هیچ باطلی به آن مخلوط نشده است. مَثَل[2] آنان مثل **طلای سرخ** است که هرچه آن را در آتش قالب‌ریزی کنی بهتر و پاکیزه‌تر می‌شود. امام آنان یکی از این سه نفر است.[3]

فرقهٔ دیگر **اهل باطل** هستند که چیزی از حق به آن مخلوط نشده است. مَثَل آنان همچون **مواد زاید آهن** است که هرچه آن را به آتش ذوب کنی[4] زایده و بوی بد آن بیشتر می‌شود. امامشان یکی از این سه نفر است.

گروه دیگری **گمراه و متحیّر**، که نه با این گروهند و نه با آن گروه. امام آنان هم یکی از این سه نفر است.

---

۱. چنانکه از متن حدیث معلوم می‌شود این سه نفر: امیرالمؤمنین ﷺ و ابوبکر و سعد بن ابی قاص بوده‌اند.

۲. «الف» و «ب» و «د»: فرقه‌ای بر حق‌اند که مَثَل آنان ....

۳. در «الف» و «ب» اینجا و دو مورد بعد عبارت چنین است: امامشان این است، یکی از این سه نفر.

۴. «الف»: آن را در آتش داخل کنی. «د»: هرچه آن را به آتش بگردانی.

امامان اهل حق و اهل باطل و مذبذبین

سلیم می‌گوید: دربارهٔ امام سه گروه، از سلمان و ابوذر و مقداد سؤال کردم. گفتند: امام حق و هدایت **علی بن ابی‌طالب** است، و **سعد بن ابی‌وقّاص** امام متردّدین است. هرچه اصرار کردم که نام سومی را هم ببرند ابا کردند و با کنایه گفتند تا فهمیدم مقصودشان کیست.

معرّفی امام اهل باطل توسط امیرالمؤمنین ﷺ

سلیم می‌گوید: آنچه سلمان و ابوذر و مقداد از کلام پیامبر ﷺ نقل کرده بودند که وقتی آن سه نفر از قریش را دید که می‌آیند فرمود: «امتم بعد از من به سه گروه متفرق می‌شوند»، در کوفه خدمت امیرالمؤمنین ﷺ نقل کردم و عرض کردم شما را و سعد را نام بردند ولی سومی را جز با کنایه نام نبردند تا آنکه دانستم چه کسی را قصد کرده‌اند.

حضرت فرمود: ای سلیم، آنان را ملامت نکن. **قلوب این امت از حب او سیراب شده همان طور که قلوب بنی اسرائیل از محبت گوساله سیراب شده بود.** ای سلیم، آیا شك داری که او کیست؟ گفتم: بلی می‌شناسم، ولی دوست دارم او را برایم نام ببری و از شما بشنوم تا یقینم افزوده گردد. فرمود: **او عتیق (ابوبکر) است.**

خبره شدن در مسئلهٔ ولایت

حضرت فرمود: ای سلیم، **این مسئلهٔ ولایت که خداوند آن را به شما شناسانده و به وسیلهٔ آن بر شما منّت گذاشته، از نظر خبره شدن از طلا و نقره مشکل‌تر است،** و افراد کمی از امّت آن را می‌شناسند. ام ایمن از دنیا رفت و با اینکه اهل بهشت است ولی آنچه خدا معرفت آن را به تو داده او نداشت. خدا را شکر کن و آنچه به تو عطا کرده و تو را به آن اختصاص داده با تشکّر حفظ کن.

ولایت را به چه کسانی می‌دهند؟

بدان که خدای تعالی دنیا را به نیك و بد می‌دهد، ولی این امر ولایت که تو در آن هستی خداوند آن را فقط به برگزیدگان از خلقش می‌دهد.

امر ولایت ما را جز سه گروه از خلق نمی‌دانند: ملائکهٔ مقرّب، پیامبر مرسل، بنده‌ای که خداوند قلب او را برای ایمان امتحان کرده باشد.

ای سلیم، ضابطهٔ این امر ولایت، تقوی و پرهیزکاری است چرا که به ولایت ما جز با پرهیزکاری نمی‌توان رسید.

روایت ازکتاب سلیم:

۱. بحار الانوار: ج ۲۸ ص ۱۶.

روایت با سند به سلیم:

۱. بصائر الدرجات: ص ۲۷ ح ۶.

۲. الیقین: باب ۱۸۵.

۳۹

غدیر خم: جریان غدیر خم از لسان ابی‌سعید خدری، نزول آیه در کامل شدن دین به ولایت، اشعار حسان بن ثابت بمناسبت غدیر خم، اعتراض ابوبکر و عمر در غدیر.

غدیر خم

جریان غدیرخم از لسان ابی سعید خدری

ابان بن ابی‌عیاش از سلیم نقل می‌کند که گفت: از ابوسعید خدری شنیدم که می‌گفت:

پیامبر ﷺ مردم را در **غدیر خم** فراخواند، و دستور داد آنچه خار زیر درخت بود کنده شد، و آن روز پنجشنبه بود.[1] آن حضرت مردم را به سوی خود فراخواند و بازوی علی بن ابی‌طالب ؑ را گرفت و بلند کرد به طوری که سفیدی زیر بغل پیامبر ﷺ را می‌نگریستم.[2] سپس فرمود: «**هرکس من صاحب اختیار او هستم علی صاحب اختیار اوست، پروردگارا دوست بدار هرکس او را دوست بدارد، و دشمن بدار هرکس او را دشمن بدارد، و یاری کن هرکس او را یاری کند، و خوار کن هرکس او را خوار کند**».

نزول آیه در کامل شدن دین به ولایت

ابوسعید خدری می‌گوید: حضرت از منبر پایین نیامده بود که این آیه نازل شد: «اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ اَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَ رَضیتُ لَکُمُ الْاِسْلامَ دیناً»[3]، یعنی:

---

۱. «ب» و «د»: و آن روزی بود که او را معرفی کرد.

۲. «ب» و «د»: می‌نگریستیم.

۳. سورهٔ مائده: آیهٔ ۳.

«امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را نسبت به شما به درجهٔ کمال رساندم و اسلام را به عنوان دین شما راضی شدم».

پیامبر ﷺ فرمود: **«الله اکبر از کامل شدن دین و کمال نعمت و رضایت پروردگار به رسالت من و ولایت علی بعد از من».**

اشعار حسان بن ثابت بمناسبت غدیرخم

حسان بن ثابت گفت: یا رسول الله، به من اجازه بده تا دربارهٔ علی ؑ اشعاری بگویم. حضرت فرمود: **بگو به برکت خداوند.**

حسان گفت: ای بزرگان قریش، سخن مرا به گواهی پیامبر ﷺ بشنوید. سپس این اشعار را سرود:

اَلَمْ تَعْلَمُوا اَنَّ النَّبِیَّ مُحَمَّداً — لَدی دَوْحِ خُمٍّ حینَ قامَ مُنادِیاً

وَ قَدْ رَجاءَ جِبْریلَ مِنْ عِنْدَ رَبِّهِ — بِاَنَّکَ مَعْصُومٌ فَلاتَکُ وانِیاً

وَ بَلِّغْهُمُ ما اَنْزَلَ اللهُ رَبُّهُمْ — وَ اِنْ اَنْتَ لَمْ تَفْعَلْ وَ حاذَرْتَ باغِیاً

عَلَیْكَ فَما بَلَّغْتَهُمْ عَنْ إلٰهِهِمْ — رِسالَتَهُ اِنْ کُنْتَ تَخْشَی الْأعادِیا

فَقامَ بِهِ إذْ ذاكَ رافِعُ کَفِّهِ — بِیُمْنیٰ یَدَیْهِ مُعْلِنُ الصَّوْتِ عالِیاً

فَقالَ لَهُمْ: مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ مِنْکُمْ — وَ کانَ لِقَوْلی حافِظاً لَیْسَ ناسِیاً

فَمَوْلاهُ مِنْ بَعْدی عَلِیٌّ وَ اِنَّنی — بِهِ لَکُمْ دُونَ الْبَرِیَّةِ راضِیاً

فَیا رَبِّ مَنْ والیٰ عَلِیّاً فَوالِهِ — وَ کُنْ لِلَّذی عادیٰ عَلِیّاً مُعادِیاً

وَ یا رَبِّ فَانْصُرْ ناصِریهِ لِنَصْرِهِمْ — اِمامَ الْهُدیٰ کَالْبَدْرِ یَجْلُو الدَّیاجِیا

وَ یا رَبِّ فَاخْذُلْ خاذِلیهِ وَ کُنْ لَهُمْ — اِذا وَ قَفُوا یَوْمَ الْحِسابِ مُکافِیاً

یعنی:

آیا نمی‌دانید که محمّد پیامبر ﷺ در کنار درختان منطقهٔ خم به‌حالت ندا ایستاد، و این در حالی بود که جبرئیل از طرف خداوند پیام آورده بود که «تو محفوظ خواهی بود پس در کار خود سستی راه مده، و از طرف پروردگارشان آنچه خداوند نازل کرده به آنان ابلاغ کن. اگر چنین نکنی و از تجاوزکاران برخود حذر کنی بدان که رسالت خدایشان را به آنان نرسانده‌ای اگر از دشمنان بترسی».

در اینجا بود که به امر خدا قیام کرد در حالی که کف دست او را با دست راست خود بالا برده بود و با صدای بلند و آشکار به آنان گفت: «هر کس از شما که من مولا و صاحب اختیار او هستم و قول مرا قبول دارد و فراموش نمی‌کند، مولا و صاحب اختیار او بعد از من علی است، و من به او برای شما راضی هستم و نه به دیگری. پروردگارا هر کس علی را دوست بدارد دوست بدار، و هر کس با علی دشمن باشد با او دشمن باش. پروردگاران هر کس او را یاری کند به خاطر یاری آنان امام هدایت کننده‌ای را که همچون ماه شب چهارده تاریکی‌ها را روشن می‌کند یاری کن. پروردگارا، خوار کنندگان او را خوار کن و روز قیامت که برای حساب می‌ایستند آنان را به مکافات عملشان برسان.

اعتراض ابوبکر و عمر در غدیر

قطعهٔ زیر از نسخهٔ شمارهٔ ۶۳ از نسخه‌های خطی کتاب سلیم نقل شده و به خاطر تناسب آن با این حدیث ذیلاً نقل می‌شود:

پیامبر ﷺ هنگام ظهر بپا خاست و دستور داد تا خیمه‌ای نصب کردند، و به علی ﷺ دستور داد تا داخل آن شود. اوّل کسی که پیامبر ﷺ به آنان دستور داد ابوبکر و عمر بودند. آن دو بلند نشدند مگر بعد از آنکه از پیامبر ﷺ پرسیدند: آیا این بیعت به امر خداست؟

حضرت جواب داد: آری، از امر خداوند جلّ و علا است، و **بدانید که هرکس این بیعت را بشکند کافر است، و هرکس از علی ﷺ اطاعت نکند کافر است،** چرا که سخن علی سخن من، و امر او امر من است. هر کس با سخن علی و امر او مخالفت کند با من مخالفت کرده است.

بعد از آنکه حضرت این سخن را بر آنان تأکید کرد دستور داد تا هرچه زودتر بیعت کنند. آن دو برخاستند و نزد علی ﷺ رفتند و به عنوان «امیرالمؤمنین» با او بیعت کردند. عمر هنگام بیعت گفت: «**خوشا به‌حالت یا علی، صاحب اختیار من و هر مرد و زن مؤمنی شدی**».

سپس پیامبر ﷺ به سلمان و ابوذر دستور بیعت داد. آن دو برخاستند و (بیعت کردند) و سخنی نگفتند ....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. بحار الانوار: ج ۳۷ ص ۱۹۵ ح ۷۸.

۲. الغدیر: ج ۲ ص ۳۴.

روایت از غیر سلیم:

۱. الغدیر: ج ۲ ص ۳۹ـ ۳۴ با ۲۵ سند شیعی و ۱۲ سند غیرشیعی این حدیث را نقل کرده است.

۴۰

جلوه‌هایی از فضایل امیرالمؤمنین ؑ: ده خصلت امیرالمؤمنین ؑ در رابطه با پیامبر ﷺ، تأثیر محبت اهل بیت ؑ در ثبات ایمان، یاد علی ؑ محبوبترین ذِکرها نزد پیامبر ﷺ، امیرالمؤمنین ؑ در رابطه با اهل بیت ؑ.

جلوه‌هایی از فضایل امیرالمؤمنین ؑ

ده خصلت امیرالمؤمنین ؑ در رابطه با پیامبر ﷺ

ابان از سلیم بن قیس نقل می‌کند که گفت: از علی ؑ شنیدم که می‌فرمود: من در رابطه با پیامبر ﷺ ده خصلت دارم که به قدر یکی از آنها همهٔ آنچه آفتاب بر آن طلوع و غروب می‌کند مرا مسرور نمی‌کند.

گفته شد: یا امیرالمؤمنین، آنها را برای ما بیان فرما. حضرت فرمود: پیامبر ﷺ به من فرمود: ای علی، تو برادری، و تو دوستی، و تو وصیّی، و تو وزیری، تو جانشین هستی در خاندان و مال و در هر غیبتی که غایب باشم. منزلت تو نسبت به من همچون منزلت من نزد پروردگارم است. تو جانشین در امّتم هستی. دوست تو دوست من و دشمن تو دشمن من است. تو امیرالمؤمنین و آقای مسلمانان بعد از من هستی.

تأثیر محبت اهل بیت ؑ در ثبات ایمان

سپس امیرالمؤمنین ؑ رو به اصحابش کرد و فرمود: ای صحابه، به خدا قسم به هیچ کاری اقدام نکردم مگر آنچه پیامبر ﷺ دربارهٔ آن با من عهد و پیمان کرده بود. **خوشا بحال کسی که محبّت ما اهل بیت در قلب او رسوخ داشته باشد؛ ایمان در قلب چنین کسی ثابت‌تر از کوه اُحُد در مکانش خواهد بود. و هرکس که دوستی ما در قلب او جای نگیرد ایمان در قلب او مانند ذوب شدن نمک در آب ذوب می‌شود.**

یاد «علی» ﷺ محبوبترین ذِکرها نزد پیامبر ﷺ

به خدا قسم، و باز به خدا قسم! **در همهٔ عالم ذکری محبوبتر از من به پیشگاه پیامبر ﷺ ذکر نشده است.** هیچکس مانند نماز من به سوی دو قبله[1] نماز نخوانده است. در کودکی نماز خواندم در حالی که به سن بلوغ نرسیده بودم.

امیرالمؤمنین ﷺ در رابطه با اهل بیت ﷺ

این **فاطمه** پارهٔ تن پیامبر ﷺ است که همسر من است. و او در زمان خود مانند مریم دختر عمران در زمان خود است.

و مطلب سومی را به شما بگویم: **حسن و حسین** دو سبط این امت هستند، و آن دو نسبت به پیامبر ﷺ مانند دو چشم نسبت به سر هستند، و من مانند دو دست نسبت به بدن هستم، و فاطمه مانند قلب نسبت به جسد است.

مَثَل ما مَثَل کشتی نوح است که هر کس برآن سوار شد نجات یافت، و هر کس از آن بر جا ماند غرق شد.

....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. بحار الانوار: ج ۳۹ص ۳۵۲ح ۲۶.

روایت از غیر سلیم:

۱. خصال: باب ۱۰ ح ۶.

۲. خصال: باب ۱۰ ح ۷.

۳. خصال: باب ۱۰ ح ۸.

۴. خصال: باب ۱۰ ح ۹.

۵. امالی صدوق: ص ۴۸.

۶. امالی شیخ طوسی: ص ۸۵.

---

۱. اشاره به این است که ابتدا مسلمانان به سوی بیت‌المقدس نماز می‌خواندند وسپس قبله به سوی کعبه تغییر یافت.

۴۱

آخرین سخن پیامبر ﷺ دربارهٔ شیعیان: ناشنوا شدن عایشه و حفصه هنگام رحلت پیامبر ﷺ، دو آیهٔ قرآن دربارهٔ شیعیان و دشمنان علی ؑ. دستور حفظ کتاب تا ظهور حق.

آخرین سخن پیامبر ﷺ دربارهٔ شیعیان

ناشنوا شدن عایشه و حفصه هنگام رحلت پیامبر ﷺ

ابان از سلیم نقل می‌کند که گفت: از علی ؑ شنیدم که می‌فرمود: پیامبر ﷺ در روزی که از دنیا رفت با من عهدی کرد، و این در حالی بود که من آن حضرت را به سینه‌ام تکیه داده بودم و سر مبارکش نزدیک گوشم بود.

آن دو زن **(عایشه و حفصه)** هم گوش فرا داده بودند تا صحبت را بشنوند.[1] پیامبر ﷺ فرمود: **خدایا، گوش‌های آنان را ببند.**

دو آیهٔ قرآن دربارهٔ شیعیان و دشمنان علی ؑ

سپس به من فرمود: یا علی، آیا سخن خداوند تبارك و تعالی را دیده‌ای، که می‌فرماید «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولٰئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ»[2]، یعنی: «آنان که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، آنان بهترین مردم‌اند»، آیا می‌دانی اینان کیانند؟ حضرت می‌فرماید: عرض کردم: خدا و رسولش بهتر می‌دانند.

---

۱. «ب» و «د»: یکی از آن دو زن گوش فرا داده بود و سخن را می‌شنید.

۲. سورهٔ بیّنه: آیهٔ ۷.

فرمود: **اینان شیعیان تو**[۱] **و یارانت هستند. و عدهٔ من با آنان حوض کوثر در روز قیامت است،** هنگامی که امّت‌ها بر زانوها می‌نشینند و خداوند تبارك و تعالی تصمیم به عرضه کردن خلق به پیشگاه خود می‌گیرد و مردم به آنچه که چاره‌ای از آن نیست خوانده می‌شوند. تو را و شیعیانت را فرا می‌خواند، و شما با پیشانی نورانی و مسرور و سیر و سیراب می‌آیید.

ای علی، آیهٔ «اِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ اَهْلِ الْکِتابِ وَ الْمُشْرِکینَ فی نارِ جَهَنَّمَ خالِدینَ فیها اُولٰئِکَ هُمْ شَرُّ الْبَرِیَّةِ»[۲]، یعنی: «آنان که از اهل کتاب و مشرکین کافر شدند در آتش جهنم دائمی خواهند بود و آنان بدترین مردم‌اند». **اینان یهود و بنی امیّه و شیعیانشان هستند** که روز قیامت شقی و گرسنه و تشنه با صورت‌های سیاه مبعوث می‌شوند.

دستور حفظ کتاب تا ظهور حق[۳]

ای جابر، این کتاب را حفظ کن[۴]، پادشاهی از آنِ بنی عباس است تا هنگامی[۵] که صاحب چشم، آخرت را بر بندگان خدا ختم کند، و نداکننده‌ای در حجاز ظاهر شود و مسجد جامع کوفه و آنچه دومی در فرات بنا کرده[۶] خراب شود.

آنگاه که پادشاه ترك هلاك شود زبان شام به اضطراب می‌افتد و پادشاهان زیاد می‌شوند و حق ظاهر می‌شود[۷]، و الحمد لله.

---

۱. «الف»: شیعیان ما.

۲. سورهٔ بیّنه: آیهٔ ۶.

۳. این قطعه از حدیث در نسخه‌های «ب» و «د» در آخر این حدیث که آخرین حدیث کتاب در آن نسخه‌ها می‌باشد آمده است.

۴. منظور از جابر و از کتاب در این جمله مبهم است. و احتمالاً خطاب یکی از ائمه علیهم السلام به جابر بن عبدالله انصاری یا جابر بن یزید جعفی است که دستور به حفظ کتاب سلیم در طول فتنه‌ها داده‌اند.

۵. این پیشگویی نوعی از ابهام و پیچیدگی دارد که با روایات و قراین باید تفسیر شود.

۶. «د»: آنچه بنا کننده در «صراط» بنا کرده است.

۷. «د»: وقتی پادشاه ترك هلاك شود و زبان شام مضطرب گردد و پادشاهان زیاد شوند حق ظاهر می‌شود.

....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. بحار الانوار: ج ۲۲ ص ۴۹۸ ح ۴۵.

روایت از غیر سلیم:

۱. کتاب طُرَف ابن طاووس: ص ۴۷.

۲. تفسیر برهان: ج ۴ ص ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲.

به نقل از امالی شیخ طوسی، مناقب ابن شـهر آشوب، مناقب خوارزمی، شواهد التنزیل.

۴۲

احتجاجات عبدالله بن جعفر بر معاویه: مجلس معاویه با حضور امام حسن و امام حسین علیهما السلام، وحشت معاویه از رسیدن فضایل اهل بیت علیهم السلام به اهل شام، بنی امیّه شجرهٔ ملعونه در قرآن، نصب و تعیین دوازده امام علیهم السلام، پیشگویی پیامبر صلی الله علیه و آله از شهادت خود و امامان علیهم السلام، هلاکت ابوبکر و عمر و عثمان به اقرار معاویه، تأیید این مطالب از زبان صحابه، چهارده نور مقرب به عرش الهی، تبلیغ و اتمام حجت چهارده معصوم علیهم السلام، سخن معاویه دربارهٔ گمراهی امت و کمی مؤمنین، احتجاج ابن عباس بر معاویه، شباهت امت اسلام به بنی اسرائیل، صراحت و تکرار پیامبر صلی الله علیه و آله در مسئلهٔ خلافت. راضی نبودن پیامبر صلی الله علیه و آله به انتخاب مردم در خلافت، موارد اتفاق و اختلاف امت، راه نجات هنگام اختلاف امت، تمام علم نزد اهل بیت علیهم السلام، جمع و حفظ قرآن، دستور عمر به اعمال نظر شخصی در دین الهی، سه گروه مردم در مقابل اهل بیت علیهم السلام، خاتمهٔ مجلس معاویه.

احتجاجات عبدالله بن جعفر بر معاویه

مجلس معاویه با حضور امام حسن و امام حسین علیهما السلام

ابان از سلیم نقل می‌کند که گفت: عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب برایم نقل کرد و گفت: نزد معاویه بودم و امام حسن و امام حسین علیهما السلام هم همراه ما بودند و عبدالله بن عباس و فضل بن عباس نیز نزد او بودند.

معاویه متوجه من شد و گفت: ای عبدالله بن جعفر، چقدر احترام تو نسبت به حسن و حسین شدید است! به خدا قسم آن دو از تو بهتر نیستند و پدرشان هم از پدر تو بهتر نیست!! و اگر نبود که فاطمه دختر پیامبر مادرشان است می‌گفتم که مادرت اسماء بنت عمیس هم از او کمتر نیست!

من از سخن او به غضب در آمدم و حالتی به من دست داد که نـتوانسـتم خـود را کنترل کنم و گفتم: به خدا قسم، تو نسبت به آن دو و پدر و مادرشان کم معرفت هستی. به خدا قسم آن دو از من بهترند و پدرشان از پدر من بهتر و مادرشان از مادر من بهتر است.

ای معاویه، تو غافلی از آنچه من از پیامبر ﷺ شـنیده‌ام کـه دربـارهٔ آن دو و پـدر و مادرشان فرمود و من آن را حفظ کردم و در قلب خود جا دادم و آن را نقل کردم.[1]

وحشت معاویه از رسیدن فضایل اهل بیت ﷺ به اهل شام

معاویه گفت: «آنچه شنیده‌ای بیاور»، و این در حالی بود که در مجلس او امام حسن و امام حسین ﷺ و عبدالله بن عباس و فضل بن عباس و پسر ابولهب حـاضر بـودند. به خدا قسم تو نه دروغگو و نه مورد اتهام هستی.

عبدالله می‌گوید: گفتم: مطلب بزرگتر از آن است که در نظر داری. گفت: اگر چه از کوه احد و حرا هم بزرگتر باشد، **من ترسی ندارم مادامی که کسی از اهل شام در مجلس نباشد**، و نیز بعد از آنکه خداوند رفیق تو را کشت و جَمع شما را متفرق ساخت و امر خلافت در اهل و معدن آن قرار گرفت!! برایمان نقل کن که از آنچه شما بگویید و ادّعا کنید ترسی نداریم.[2]

بنی امیّه، شجرهٔ ملعونه در قرآن

گفتم: از پیامبر ﷺ شنیدم ـ در حالی که دربارهٔ این آیه از آن حضرت سؤال شد: «وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتى أَرَيْناكَ الاّفِتْنَةً لِلنّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِى الْقُرْآنِ»[3]، یـعنی: «قـرار ندادیم خوابی را که به تو نشان دادیم مگر فتنه‌ای برای مردم و بیان شجرهٔ ملعونه در

---

۱. «ج»: ای معاویه، من از پیامبر ﷺ شنیدم که دربارهٔ آن دو و پـدرشان چـیزی مـی‌فرمود، هـنگامی کـه مـن نوجوان بودم، و آن را حفظ کردم و به خاطر سپردم و فراموش نکرده‌ام.

۲. «الف» و «د»: آنچه شما از دست داده‌اید به ما ضرر نمی‌زند. «ب»: آنچه شما بشمارید.

۳. سورهٔ اسراء: آیهٔ ۶۰.

قرآن»، حضرت فرمود: «من دوازده نفر از امامان گمراهی را دیدم که از منبرم بالا می‌رفتند و پایین می‌آمدند و امّتم را به صورت قهقری به عقب بر می‌گردانیدند. **در میان آنان دو نفر از دو طایفهٔ مختلف قریش یعنی «تیم» و «عدی» و سه نفر از بنی امیّة و هفت نفر از فرزندان حکم بن ابی‌العاص بودند».**[1]

و نیز از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: «هرگاه فرزندان ابی‌العاص به سی نفر برسند کتاب خدا را فریب مردم و بندگان خدا را غلام و کنیز و اموال الهی را ثروت اتخاذ می‌کنند».

نصب و تعیین دوازده امام علیهم‌السلام

ای معاویه، من از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که بر فراز منبر ـ در حالی که من و عمر بن ابی‌سلمة و اسامة بن زید و سعد بن ابی‌وقاص و سلمان فارسی و ابوذر و مقداد و زبیر بن عوام مقابل آن حضرت بودیم[2] ـ فرمود: «آیا من نسبت به مؤمنین از خودشان[3] صاحب اختیارتر نیستم»؟ گفتیم: بلی، یا رسول الله. فرمود: «آیا همسران من مادران شما نیستند»؟ گفتیم: بلی، یا رسول الله. فرمود: **هرکس من صاحب اختیار او هستم علی**

---

۱. «ج»: حضرت فرمود: «امت من دوازده امام گمراهی خواهند داشت که همهٔ آنها گمراه و گمراه کننده‌اند. دو نفر از قریش و ده نفر از بنی امیّه‌اند. بر عهدهٔ آن دو نفر از قریش مثل گناهان همهٔ دوازده نفر است». سپس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آن دو نفر و نیز ده نفر را نام برد.
در کتاب احتجاج طبرسی عبارت چنین است: امت من دوازده امام گمراهی خواهند داشت که همهٔ آنان گمراه و گمراه کننده‌اند. ده نفر از بنی امیّه و دو نفر از قریش. گناه همهٔ دوازده نفر و هرکس که گمراه کرده‌اند در گردن آن دو است... گفت: آنها را برای ما نام‌ببر. آن حضرت فرمود: فلانی و فلانی و صاحب زنجیر (معاویه) و پسرش از آل ابوسفیان و هفت نفر از فرزندان حکم بن ابی‌عاص که اوّل آنها مروان است.

۲. «ب» و «ج»: و در خانه، من و امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهماالسلام ـ در حالی که این دو خردسال بودند ـ و عمر بن ابی‌سلمة و اسامة بن زید بودند، و نیز فاطمه علیهاالسلام وام ایمن و سلمان فارسی و ابوذر و مقداد بودند و این در حالی بود که آن حضرت دستش را بر علی علیه‌السلام قرار داده بود....
و در کتاب احتجاج آخر عبارت چنین است: آن حضرت بر بازوی امیرالمؤمنین علیه‌السلام زد و سخن خود را سه بار تکرار کرد، و سپس بر امامت همهٔ دوازده امام علیهم‌السلام تصریح فرمود.

۳. «ب»: نسبت به هر مؤمنی از خودش.

صاحب اختیار اوست[1] ـ و در این حال با دست بر شانهٔ علی ﷺ زد ـ پروردگارا، هرکس علی را دوست بدارد دوست بدار، و هرکس با او دشمنی کند دشمن بدار.

ای مردم، من نسبت به مؤمنین از خودشان صاحب اختیارترم، و با امر مـن بـرای آنان اختیاری نیست. و علی بعد از من نسبت به مؤمنین از خودشان صاحب اختیارتر است و با امر او برای آنان اختیاری نیست. سپس پسرم حسن بعد از پدرش نسبت به مؤمنین صاحب اختیارتر است، و با امر او آنان اختیاری نیست. سپس پسـرم حسـن بعد از برادرش نسبت به مؤمنین از خودشان صاحب اختیارتر است، و با امر او آنان را اختیاری نیست».

پیشگویی پیامبر ﷺ از شهادت خود و امامان ﷺ

سپس پیامبر ﷺ بر سر سخن بازگشت[2] و فرمود: ای مردم، آنگاه که من **شهید** شدم علی نسبت به شما از خودتان صاحب اختیارتر است. و آنگاه که علی به شهادت رسید پسرم حسن نسبت به مؤمنین از خودشان صاحب اختیارتر است. و آنگاه کـه پسـرم حسن به شهادت رسید پسرم حسین نسبت به مؤمنین از خـودشان صـاحب اخـتیار است. و آنگاه که پسرم حسین به شهادت رسید پسرم علی بـن الحسـین[3] نسـبت بـه مؤمنین از خودشان صاحب اختیارتر است[4] و با امر او آنان را اختیاری نیست».[5]

سپس حضرت رو به علی ﷺ کرد و فرمود: یا علی، به زودی او را می‌بینی، از من به او سلام برسان».[6]

---

۱. «الف» خ ل: علی نسبت به او از خودش صاحب اختیارتر است.

۲. «ب» و «ج»: سپس پیامبر ﷺ سخن بالا را سه بار تکرار کرد.

۳. در کتاب مناقب ابن شهر آشوب و غیبت شیخ طوسی عبارت چنین است: علی بن حسین اکبر (یـعنی: بزرگتر).

۴. «ج»: نام او نام برادرم است.

۵. بقیّهٔ این عبارت در کتاب منهاج الفاضلین به این صورت آمده است: «سپس نُه امام از اولاد حسین یکـی پس از دیگری خواهندبود. هیچکدام آنها نیستند مگر آنکه نسبت بـه مـؤمنین اخـتیارشان از خـودشان بیشتر است و با امر یکی از آنها مؤمنین را اختیاری نیست. همه آنان امامان حقّند».

۶. «ج»:فرمود:تو به زودی او وپسر او به نام محمد را می‌بینی. هرگاه با آنان ملاقات‌کردی از من بـه ایشـان

وقتی او به شهادت رسید پسرش **محمد**[۱] نسبت به مؤمنین از خـودشان صـاحب اختیارتر است. و تو ای حسین او را درك می‌کنی، از من به او سلام برسان. سپس در نسل محمّد[۲] مردانی یکی پس از دیگری خواهند بـود کـه بـا امـر آنـان بـرای مـردم اختیاری نیست.

بعد حضرت این مطلب را سه مرتبه تکرار کرد و فرمود: «هیچکدام از آنان نیست مگر آنکه نسبت به مؤمنین از خودشان صاحب اختیارتر است و بـا امـرشان آنـان را اختیاری نیست. همهٔ آنان هدایت کننده و هدایت شده‌اند و آنان نُـه نـفر از فـرزندان حسین هستند».

امیرالمؤمنین ﷺ برخاست و در حالی که گریه می‌کرد عـرض کـرد: پـدر و مـادرم فدایت ای پیامبر خدا، آیا تو هم کشته می‌شوی؟

فرمود: **آری، من با سمّ از دنیا می‌روم و شهید می‌شوم، و تو با شمشیر کشته می‌شوی و محاسنت از خون سرت رنگین می‌شود، و پسرم حسن با سمّ کشته می‌شود، و پسرم حسین با شمشیر کشته می‌شود،** او را طغیانگر پسر طغیانگر، زنازاده پسر زنازاده، منافق پسـر منافق می‌کشد.[۳]

← سلام برسان.

ظاهراً این خطاب به امام حسین ﷺ بـاشد چـنانکه در مـتن است و یـا عـبدالله بـن جـعفر بـاشد، چـون امیرالمؤمنین ﷺ امام باقر ﷺ را ندیده است.

۱. درکتاب عیون و خصال: پسرش محمد بن علی باقر.

۲. «ج»: پشت سر محمّد...، و در کتاب‌های عیون و اکمال و خصال و اعلام الوری چنین است: سپس تکمیل دوازده امام که نه نفر از فرزندان حسین هستند.

۳. «ج»: پسرم حسین را پسر زن زناکاری به‌دستور پسر طغیانگر قریش صاحب زنجیر (معاویه) می‌کشد. و در «ج» این عبارات در اینجا اضافه شده است که قـبلا در مـتن گـذشت: «امت مـن دوازده امـام ضـلالت خواهند داشت که همهٔ آنان گمراه و گمراه کننده‌اند. دو نفر از قریش و ده نفر از بنی امیّه. برگردن دو نفر از قریش مثل گناهان دوازده نفر است» سپس پیامبر ﷺ آن دو نفر و ده نفر را نام‌برد.

هلاکت ابوبکر و عمر و عثمان به اقرار معاویه

معاویه گفت: ای پسر جعفر، حرف بسیار بزرگی زدی! **اگر آنچه می‌گویی حق باشد من و سه نفر قبل از من و همهٔ کسانی از این امت که ولایت او را قبول کرده‌انـد هـلاك شده‌ایم.** بلکه امت محمّد و اصحاب محمّد از مهاجرین و انصار ـ جز شما اهل بیت و دوستان و یارانتان[1] ـ هلاك شده‌اند!

عبدالله بن جعفر می‌گوید: گفتم: به خدا قسم، آنـچه گـفتم حـق است[2] و آن را از پیامبر ﷺ شنیده‌ام.

تأیید این مطالب از زبان صحابه

معاویه گفت: ای حسن و ای حسین و ای ابن عباس، پسر جعفر چه می‌گوید؟!

ابن عباس گفت: اگر به آنچه گفت ایمان نداری سراغ کسانی که نام برد بفرست و از آنان در این باره سؤال کن.

معاویه سراغ عمر بن ابی‌سلمة و اسامة بن زید فرستاد، و از آن دو در این باره سؤال کرد. آن دو شهادت دادند که آنچه عبدالله بن جعفر می‌گوید از پـیامبر ﷺ شـنیده‌انـد همان طور که او شنیده است.[3]

این جریان در مدینه در سال اوّلی که همهٔ مردم معاویه را به عنوان رئیس حکومت قبول کردند واقع شد. سلیم می‌گوید:[4] از عبدالله بن جعفر شنیدم که این حدیث را در زمان عمر بن خطاب نقل می‌کرد.

---

۱. «ج»: غیر شما اهل بیت و شیعیانتان.

۲. «ج»: عبدالله بن جعفر گفت: آنچه گفتم به حق گفتم.

۳. «ج»: معاویه به امام حسن و امام حسین علیهما السلام و ابن عباس گفت: دربارهٔ آنچه عبدالله بن جعفر می‌گوید چه می‌گویید؟ گفتند: او حق می‌گوید. ما آن را از پیامبر ﷺ شنیده‌ایم همان طور که او شـنیده است. او سـراغ آنان که نام برد یعنی عمر بن ابی‌سلمه و اسامة بن زید فرستاد، و آنان هم مثل سخن او را گفتند.
در کتاب عیون و خصال عبارت چنین است: عبدالله بن جعفر گفت: من امام حسن و امام حسین علیهما السلام و ابن عباس و عمر بن ابی‌سلمة و اسامة بن زید را شاهد گرفتم، آنان هم برایم نزد معاویه شهادت دادند.

۴. در کتاب اعلام الوری و عیون عبارت چنین است: سلیم بن قیس هـلالی مـی‌گوید: از سـلمان و ابـوذر و مقداد و اسامة بن زید این مطالب را شنیده بودم و آنان برایم گفته بودند که از پیامبر ﷺ شنیده‌اند.

چهارده نور مقرّب به عرش الهی

معاویه گفت: «ای پسر جعفر، دربارهٔ حسن و حسین و پدرشان شنیدیم، دربارهٔ مادرشان چه شنیده‌ای»؟ و معاویه این سخن را به صورت استهزاء و انکار گفت.[۱]

من گفتم: آری، از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: در بهشت عدن منزلی با شرافت‌تر و بالاتر و نزدیکتر به عرش پروردگارم از منزل من نیست، و مادر آنها چهارده نفریم. من و بردارم علی که بهترین آنها و محبوبترین‌شان نزد من است، و فاطمه که او سیدّهٔ زنان اهل بهشت است، و حسن و حسین و نه امام از فرزندان حسین هستند. **ما در آنجا چهارده نفریم در یک منزل** که خداوند بدی‌ها را از ما برده و ما را پاک گردانیده است. همه هدایت کننده و هدایت شده‌ایم.[۲]

تبلیغ و اتمام حجت چهارده معصوم ﷺ

پیامبر ﷺ در ادامهٔ کلامش فرمود: من تبلیغ کننده از جانب خدا هستم، و آنان ابلاغ کننده از جانب من و خدای عزوجل هستند. آنان حجّت‌های خداوند تبارك و تعالی بر خلقش و شاهدان او در زمینش و خزانه‌داران علمش و معادن حکمت‌های او هستند. هر کس از آنان اطاعت کنند خدا را اطاعت کرده و هر کس از آنان سرپیچی کند از خدا سرپیچی کرده است. **زمین به قدر یک چشم بر هم زدن جز با بقای آنان نمی‌ماند**[۳]**، و جز با آنان اصلاح نمی‌شود.**

---

۱. «ج»: عبدالله بن جعفر گفت: وقتی این حدیث را برای معاویه گفتم او گفت: دربارهٔ حسن و حسین و پدرشان حدیث عظیم و عجیبی گفتی، ولی دربارهٔ مادرشان چیزی نگفتی! ـ و این سخن را مانند استهزاء کننده و منکر گفت ـ.

عبارت در «د» چنین است: دربارهٔ حَسَنین و پدرشان شنیدم، حال دربارهٔ مادرشان چیزی بیاور.

۲. «الف» و «ب»: در آنجا همراه من سیزده نفر از اهل بیتم هستند. اوّلشان علی بن ابی‌طالب است که آقای آنان و بهترینشان و محبوبترین آنها نزد خدا و رسولش است. و دخترم فاطمه سیدهٔ زنان اهل بهشت است و او همسرش در دنیا و آخرت خواهد بود، و دو پسرم حسن و حسین دو آقای اهل بهشتند، و نه نفر از فرزندان حسین که خداوند پلیدی را از آنان برده و آنان را پاک گردانیده است.

۳. «ج»: زمین باقی نمی‌ماند مگر آنکه در آن امامی از ایشان باشد.

آنان امت را از امر دینشان و حلال و حرامشان خبر می‌دهند، و آنان را با امر و نهی واحد[۱] به رضایت پروردگارشان راهنمایی می‌کنند و آنان را از سخط او نهی می‌کنند، و در بین آنان اختلاف و تفرقه و نزاعی نیست.

آخر آنان از اوّل آنان املای من و دست خط برادرم علی را تحویل می‌گیرد و تا روز قیامت از یکدیگر به ارث می‌برند.

همهٔ اهل زمین در جهل و غفلت و سرگردانی و حیرت‌اند جز آنـان و شـیعیان و دوستانشان.

آنان در چیزی از امر دینشان به احدی از امت احتیاج ندارنـد، ولی امت بـه آنـان احتیاج دارند.

آنان هستند که خداوند در کتابش آنان را قصد کرده[۲] و اطاعت آنان را به اطـاعت خود و رسولش مقرون ساخته و فرموده است: «أَطیعُوا اللهَ وَأَطیعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِـی الْاَمْرِمِنْکُمْ»[۳]، یعنی: «از خدا و پیامبر و اولی الامر از خود اطاعت کنید».

سخن معاویه دربارهٔ گمراهی امّت و کمی مؤمنین

عبدالله بن جعفر می‌گوید: معاویه رو به امام حسن و امام حسین ﷺ و ابن عباس و فضل بن عباس و عمر بن ابی‌سلمه و اسامة بن زید کرد و گفت: همهٔ شما گـفته‌های عبدالله بن جعفر را قبول دارید؟ گفتند: آری.

گفت: ای پسران عبدالمطلب، شما مسئلهٔ بزرگی را ادعا مـی‌کنید و بـه دلیـل‌های قوی استدلال می‌نمایید اگر حق باشد!! و شما در باطن مسئله‌ای را مـعتقدید کـه در ظاهر آن را پنهان می‌کنید و مردم دربارهٔ آن در غفلتی کور بسر می‌برند.

---

۱. یعنی سخن همه‌شان یکی است.
۲. «ج»: و حضرت در اینجا آیه‌ای از قرآن راکه درباره آنان نازل شده ترک نکرد و همه را ذکر کرد.
۳. سورهٔ نساء: آیهٔ ۵۹.

اگر آنچه شما می‌گویید حق باشد همهٔ امت هلاک شده‌اند و از دین خود مرتد گشته‌اند و عهد پیامبرمان را ترک کرده‌اند جز شما اهل بیت و آنان که سخن شما را قائلند، و آنان در مردم کم هستند.[۱]

احتجاج ابن عباس بر معاویه

ابن عباس رو به معاویه کرد و گفت[۲]: خدای عزوجل در کتابش می‌فرماید: «قَلیلٌ مِنْ عِبادِیَ الشَّکُورُ»[۳]، «عدّهٔ کمی از بندگان من شکر گزار هستند»، و می‌فرماید: «وَ ما اَکْثَرُ النّاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنینَ»[۴]، «بیشتر مردم ـ اگر چه حرص داشته باشی ـ مؤمن نیستند». و می‌فرماید:[۵] «اِلَّا الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ قَلیلٌ مّاهُمْ»[۶]، «مگر کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، که اینان کم هستند»، و دربارهٔ حضرت نوح ؑ می‌فرماید: «وَ ما آمَنَ مَعَهُ إلاّ قَلیلٌ»[۷]، «به همراه او جز عدهٔ کمی ایمان نیاوردند».

شباهت امّت اسلام به بنی اسرائیل

ای معاویه، از این مطلب تعجّب می‌کنی؟! عجیب‌تر از مسئلهٔ ما، کار بنی اسرائیل است. ساحران به فرعون گفتند:[۸] «هر حکمی می‌خواهی بنما، این زندگی دنیا می‌گذرد. ما به پروردگار عالم ایمان آورده‌ایم».[۹] آنان به موسی ایمان آوردند و او را

---

۱. «د»: حقاً کم هستند.

۲. «الف»: «من گفتم: ای معاویه». در اینجا قائل معاویه است.

۳. سورهٔ سبا: آیهٔ ۱۳.

۴. سوهٔ یوسف: آیهٔ ۱۰۳.

۵. «ج»: «و حضرت داود می‌فرماید». طبق این نسخه منظور این است که آیهٔ مزبور در قرآن از لسان حضرت داود ؑ نقل شده است.

۶. سورهٔ ص: آیهٔ ۲۴.

۷. سورهٔ هود: آیهٔ ۴۰.

۸. «الف» و «ب» و «د»: ای معاویه، مؤمنین در مردم کم‌اند. مسئلهٔ بنی اسرائیل عجیب‌تر است آنجا که ساحران به فرعون گفتند.

۹. اشاره به آیهٔ ۷۲ از سورهٔ طه.

تصدیق نمودند و تابع او شدند. او هم با آنان و تابعین خود از بنی اسرائیل به راه افتاد تا آنان را از دریا گذرانید و عجایب را به آنان نشان داد. و این در حالی بود که او را قبول داشتند و تورات را تصدیق می‌کردند و به دین او اقرار داشتند.

حضرت موسی ﷺ آنان را از کنار قومی که بُتان خود را می‌پرستیدند عبور داد.[۱]

گفتند: «ای موسی، برای ما هم خدایی قرار بده همان طور که آنان خدایانی دارند».[۲] سپس گوساله را اتخاذ کردند و همگی ـ جز هارون و اهل بیتش[۳] ـ ملازم آن شدند و سامری به آنان گفت: «این خدای شما و خدای موسی است». و سپس حضرت موسی ﷺ به آنان گفت: «بر سرزمین مقدسی که خداوند برایتان مقدّر کرده داخل شوید». در جواب، آنچه خداوند در کتابش نقل کرده گفتند: «اِنَّ فیها قَوْماً جَبّارینَ وَ اِنّا لَنْ نَدْخُلَها حَتّیٰ یَخْرَجُوا مِنْها، فَاِنْ یَخْرَجُوا مِنْها فَاِنّا داخِلُونَ»[۴]، «در آنجا قومی زورگو هستند و تا آنان از آنجا خارج نشوند ما هرگز داخل نمی‌شویم. اگر از آن خارج شدند ما داخل می‌شویم» تا آنجا که حضرت موسی ﷺ عرض کرد: «پروردگارا، من جز خودم و برادرم را در اختیار ندارم. بین ما و قوم فاسقین جدایی بینداز»، و سپس گفت: «پس بر قوم فاسقین تأسف مخور و ناراحت مباش».

این امت هم همان مثال را به طور مساوی اجرا کردند.[۵] اینان فضایل و سوابقی با

---

۱. «ج»: هنگامی‌که از دریا عبور کردند از کنار بُت‌هایی گذشتند که پرستش می‌شدند.

۲. اشاره به آیهٔ ۱۳۸ از سورهٔ اعراف.

۳. «ج»: جز هارون و دو پسرش.

۴. سورهٔ مائده: آیهٔ ۲۲.

۵. از اینجا تا دو صفحه بعد عبارات در نسخهٔ «ج» چنین است:

تابع شدن این امت به مردی (ابوبکر) که او را اطاعت کردند و تابع او شدند، در حالی که خودشان با پیامبر ﷺ سوابقی داشتند و به دین محمّد و قرآن اقرار داشتند، و حسد و کفر آنان را وادار کرد که با امام و ولیّ خود مخالفت کنند، عجیب‌تر از قومی نیست که از زینت‌های خود گوساله ای ساختند، و سپس همگی دور آن جمع شدند و آن را می‌پرستیدند و برایش سجده می‌کردند و گمان می‌کردند پروردگار جهان است! همگی جز هارون و دو پسرش بر آن اتفاق کردند.

همراه دوست پیامبر (علی ﷺ) که به منزله هارون نسبت به موسی بود، همهٔ اهل بیت او و سلمان و ابوذر و

←

پیامبرﷺ و منزلت‌های نزدیکی با او داشتند، به دین محمّد و قرآن اقرار داشتند تا آنکه پیامبرشان از آنان مفارقت کرد. آنگاه اختلاف نمودند و متفرق شدند و بر یکدیگر حسد بردند و با امام و ولیّشان مخالفت کردند تا آنکه از ایشان باقی نماند بر آنچه با پیامبرشان عهد کرده بودند جز رفیق ما که نسبت به پیامبرمان به منزلهٔ هارون نسبت به موسی است و چند نفر کمی که خدا را با دین و ایمانشان ملاقات کردند، و دیگران به پشت سرشان عقب گرد کردند. همان طور که اصحاب حضرت موسیؑ با اتخاذ گوساله و پرستش آن و گمان اینکه خدایشان است و اجتماعشان بر سر آن جز هارون و فرزندانش و عدّهٔ کمی از اهل‌بیتش چنین کردند.

صراحت و تکرار پیامبرﷺ در مسئلهٔ خلافت

پیامبر ماﷺ برای امّتش افضل مردم و سزاوارترین آنان و بهترین آنان را در **غدیر خم** و در موارد بسیاری منصوب نمود و به وسیلهٔ او حجت را بر مردم تمام کرد و به آنان دستور اطاعت او را داد. و به آنان خبر داد که او نسبت به خودش به منزلهٔ هارون نسبت به موسی است، و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از اوست، و هر کس که او ولیّش بوده علیّؑ ولیّش است، و هر کس که او صاحب اختیارتر از خودش بر او بوده علیؑ نسبت به او از خودش صاحب اختیارتر است، و او خلیفه‌اش در بین مردم و وصیّ او است، و هر کس از او اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هر کس او را عصیان کند خدا را عصیان کرده و هر کس او را دوست بدارد خدا را دوست داشته و هر کس با او دشمنی کند با خدا دشمنی کرده است. **ولی مردم او را انکار کردند و او را ناشناخته گرفتند و ولایت غیر او را پذیرفتند.**

← مقداد و زبیر باقی ماندند. بعد زبیر هم برگشت و مرتد شد و این سه نفر با امام خود ماندند تا خدا را ملاقات کردند.

ای معاویه تعجب می‌کنی که پیامبرﷺ در غدیر خم و در موارد زیادی امامان را نام برد و حجت را بر آنان تمام کرد و دستور به اطاعت آنان داد.

و عبارت در کتاب احتجاج چنین است: تعجب می‌کنی ای معاویه که خداوند امامان را یکی پس از دیگری نام برد و پیامبرﷺ در غدیر خم به آنان تصریح فرمود.

راضی نبودن پیامبر ﷺ به انتخاب مردم در خلافت

ای معاویه، آیا ندانستی که وقتی پیامبر ﷺ لشکری را به منطقهٔ «موته» فرستاد جعفر بن ابی‌طالب را امیر آنان قرار داد و فرمود: «اگر جعفر بن ابی‌طالب کشته شد زید بن حادثه امیر است، و اگر زید کشته شد عبدالله بن رواحه امیر است». آن حضرت راضی نشد که مردم برای خود کسی را انتخاب کنند. آیا امّتش را رها می‌کند و خلیفهٔ خود در بین آنان را بیان نمی‌کند؟[۱] آری به خدا قسم، آنان را در کوری و شبهه رها نکرده است. بلکه آنچه مردم انجام دادند بعد از بیان بود. آنان به پیامبر ﷺ دروغ بستند[۲] و هلاك شدند و هر کس دنباله رو آنان شد هلاك گردید. آنان و هر کس تابع ایشان شد گمراه شده است. ستمگران از رحمت خدا دور باشند.

معاویه گفت: ای ابن عباس[۳] سخن بزرگی از دهانت خارج می‌نمایی.[۴] اجتماع نزد ما از اختلاف بهتر است، و دانسته‌ای که امت بر رفیق تو استقامت نکردند.

موارد اتفاق و اختلاف امت

ابن عباس گفت: من از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «هیچ امّتی بعد از پیامبرشان اختلاف نکردند مگر آنکه اهل باطل آن بر اهل حق غالب شدند».

---

۱. «ج»: چگونه است که پیامبر ﷺ مردم را به تابعیت از بهترینشان و داناترینشان به کتاب خدا و سنت پیامبرش امر می‌کند ولی آنان را رها می‌کند که برای خود انتخاب کنند. در این صورت نظرشان برای خود به هدایت و درستی از نظر و انتخاب او نزدیکتر است.

۲. این جملات در «ج» چنین است: آن چهار نفر هلاك شدند که برعلیه علی ﷺ قیام کردند و به دروغ به پیامبر ﷺ نسبت دادند که گفته است: «خداوند برای ما اهل بیت، نبوت و خلافت را جمع نمی‌کند». با این شهادتِ دروغ مسئله را برای مردم مشتبه کردند.

۳. «ج»: معاویه گفت: ای حسن، در این باره چه می‌گویی؟ حضرت فرمود: ای معاویه آنچه پسر جعفر و ابن عباس گفتند شنیدی. ای معاویه، تعجب از تو و کم حیا بودن و جرئت تو بر خدا است که می‌گویی: «خداوند طاغی شما راکشت و خلافت را به معدنش باز گردانید»! پس تو ای معاویه معدن خلافت هستی و ما نیستیم؟! وای بر تو و سه نفر قبل از تو که تو را در این مقام نشانیدند و این سنت را برای تو بر جای گذاشتند. سخنی به تو می‌گویم و منظوری ندارم جز آنکه این کسانی که در اطرافم هستند بشنوند: مردم بر چیزهای زیادی اجتماع دارند....

از این جا به بعد در متن از قول ابن عباس است ولی طبق این نسخه از قول امام مجتبی ﷺ می‌شود.

۴. «ب»: ما بر سر مطلب بزرگی اتفاق می‌کنیم. «ب» خ ل: تفرّق مطلب بزرگی است.

این امّت هم بر مسائل زیادی اجتماع دارند که در آنها اختلاف و نزاع و تفرّقی ندارند: شهادت به «لا اله الاّ الله» و «محمد رسول الله»، نمازهای پنجگانه، زکات واجب، روزهٔ ماه رمضان، حج خانهٔ خدا، و چیزهای بسیاری از اطاعت خداوند. همچنین اتفاق دارند بر حرام بودن شراب و زنا و سرقت و قطع رحم و دروغ و خیانت و امور زیادی از معصیت خداوند.

ولی بر سر دو مسئله اختلاف دارند. بر سر یکی از آنها با هم جنگ کرده و متفرّق شدند و به گروه‌هایی تقسیم شدند که یکدیگر را لعنت می‌کنند و از یکدیگر بیزاری می‌جویند. و بر سر دومی جنگ نکرده‌اند و دربارهٔ آن متّفرق نشده‌اند و برای یکدیگر در آن باره وسعت قائل شده‌اند، و آن کتاب خدا و سنت پیامبرش است، و آنچه مسئلهٔ جدید پیش می‌آید گمان دارند که در کتاب خدا و سنت پیامبرش وجود ندارد.

و امّا آنکه در آن اختلاف کرده و متفرق شده‌اند و از یکدیگر بیزاری می‌جویند مُلک و خلافت است که امّت گمان کرده‌اند از اهل بیت پیامبر ﷺ بدان سزاوارترند.

راه نجات هنگام اختلاف امّت

هر کس آنچه را که بین اهل قبله در آن اختلافی نیست بگیرد و علم آنچه بر سر آن اختلاف دارند به خدا بسپارد سلامت می‌ماند و از آتش نجات پیدا می‌کند، و خداوند دربارهٔ آنچه از مسائلی که برایش مشکل شده و دربارهٔ آن اختلاف است سؤال نمی‌کند.

و هر کس که خداوند او را موّفق کند و بر او منّت بگذارد و قلب او را نورانی کند و صاحبان امر و اینکه معدن علم کجاست را به او بشناساند و او هم بشناسد، چنین شخصی سعادتمند و ولیّ خداست. پیامبر ﷺ می‌فرمود: «خدا رحمت کند بنده‌ای را که سخن حقّی بگوید و بدین وسیله غنیمتی به دست آورد، یا ساکت بماند و سلامت باشد».[1]

---

۱. «الف»: ساکت بماند و سخنی نگوید.

تمام علم نزد اهل بیت ﷺ

امامان[1] از اهل بیت نبوّت و معدن رسالت و محل نزول کتاب و محلّ هبوط وحی و رفت و آمد ملائکه‌اند. خلافت جز در آنان صلاحیت ندارد، زیرا خداونـد آنـان را اختصاص داده و آنان را در کتابش و بر لسان پیامبرش سزاوار آن قرار داده است.

پس علم در آنان است و ایشان اهل آنند. همهٔ علم با جـمیع جـوانـبش، بـاطن و ظاهرش، محکم و متشابهش، ناسخ و منسوخش نزد ایشان است.

جمع و حفظ قرآن

ای معاویه، عمر بن خطاب در زمان حکومتش نزد علی بن ابی‌طالب ﷺ فرستاد که: **«من می‌خواهم قرآن را در یک جلد بنویسم، آنچه از قرآن نوشته‌ای نزد ما بفرست»**.

حضرت فرمود: **به خدا قسم قبل از آنکه تو به آن برسی باید گردن من زده شود.** من عرض کردم: چرا؟ فرمود: زیرا خداوند می‌فرماید: «لَا یَمَسُّهُ اِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ»[2]، یـعنی: «جز پاکان نباید با آن تماس پیدا کنند»، منظور خداوند این است که جز پاکان به همهٔ قرآن دست نمی‌یابند. خداوند ما را قصد کرده است. ما هستیم که خداوند بدی‌ها را از ما برده و ما را پاک گردانیده است. همچنین می‌فرماید: «وَ اَوْرَثْنَا الْکِتابَ الَّذینَ اصْطَفَیْنا مِنْ عِبادِنا»[3]، «به ارث دادیم کتاب را به آن دسته از بندگانمان که آنان را انتخاب کردیم»، ما هستیم آنان که خداوند ما را از بین بندگانش انتخاب کـرده و مـا انـتخاب شـدگان پروردگاریم و مَثَل‌ها برای ما زده شده و بر ما وحی نازل شده است.

---

۱. عبارات این قسمت در «ج» از قول امام حسن ﷺ چنین است: ما اهل بیت، امامان از ما هستند و خلافت در غیر ما صلاحیت ندارد و ما اهل آن هستیم. خداوند ما را در کتابش و سنت پـیامبرش اهـل آن قـرار داده است. علم در ما است و ما اهل آن هستیم. پس همهٔ علم با جمیع جوانبش حتی دیهٔ خراش نزد ما است که با خطوطی نوشته شده است. آنها املای پیامبر ﷺ و خط علی ﷺ به دست خود اوست. ولی عده‌ای گمان کرده‌اند از ما به حکومت سزاوارترند، حتی تو ای پسر هند این مطلب را ادعا می‌کنی و گمان داری.

۲. سورهٔ واقعه: آیهٔ ۷۹.

۳. سورهٔ فاطر: آیهٔ ۳۲.

ابن عباس در ادامهٔ سخنانش با معاویه گفت: در اینجا عمر غضب کرد و گفت: «**پسر ابی‌طالب گمان می‌کند که نزد کسی جز او علمی نیست. هرکس چیزی از قرآن قرائت می‌کند آن را برای ما بیاورد**»! این‌جا بود که وقتی کسی قطعه‌ای از قرآن می‌آورد و قرائت می‌کرد و دیگری هم با او در آن آیه بود آن را می‌نوشت وگرنه نمی‌نوشت.

ای معاویه، هرکس بگوید چیزی از قرآن ضایع شده دروغ گفته است. قرآن نزد اهلش جمع آوری شده و محفوظ است.

دستور عمر به اعمال نظر شخصی در دین الهی

سپس عمر به قاضیان و والیانش دستور داد و گفت: «**در نظر دادن خود بکوشید و آنچه را حق تشخیص می‌دهید پیروی کنید**»!!

لذا او و بعضی والیانش دائماً در مسائل مشکلی واقع می‌شدند، و علی بن ابی‌طالب ﷺ بود که به آنان خبر می‌داد مطالبی را که با آن حجّت را بر آنان تمام می‌کرد. کارمندان و قاضیان او در یک مورد معیّن قضاوت‌های مختلف می‌کردند و او همهٔ آنها را برای آنان تأیید می‌کرد چرا که خداوند حکمت و سخنی که حق و باطل را روشن کند به او نیاموخته بود.

هر صنفی از اهل قبله گمان کردند که معدن علم و خلافت آنانند و دیگران نیستند. ما از خداوند کمک می‌خواهیم بر علیه کسانی که حق آنان را انکار کردند و برای مردم چنین سنّتی را پایه‌گذاری نمودند که مثل تو در مقابل آنان احتجاج و استدلال کند. خداوند ما را کافی است و او وکیل خوبی است.[1]

سه گروه مردم در مقابل اهل بیت ﷺ

مردم سه دسته‌اند: مؤمنی که حقّ ما را می‌شناسد و در مقابل ما تسلیم می‌شود و به ما اقتدا می‌کند. چنین کسی نجات یافته و نجیب است و ولیّ خداست.

---

۱. اینجا آخر حدیث در «الف» و «ب» و «د» است و بعد از آن این جمله است: سپس برخاستند و بیرون رفتند.

و کسی که دشمنی ما را عقیدهٔ خود قرار داده و از ما بیزاری می‌جوید و ما را لعنت می‌کند و خون ما را حلال می‌داند و حقّ ما را انکار می‌کند و به برائت از ما اعتقاد دارد. چنین کسی کافر به خداوند و مشرك و ملعون است.[1]

و کسی که در آنچه در آن اختلافی ندارند راگرفته و علم آنچه از ولایت ما که بر او مشکل شده به خداوند سپرده و با مـا دشـمنی نـمی‌کند. مـا نسبت بـه چـنین کسـی امیدواریم، و کار او با خدا است.[2]

خاتمهٔ مجلس معاویه

وقتی معاویه این مطالب را شنید دستور داد تا برای امام حسن و امام حسین ﷺ یک ملیون درهم، یعنی برای هر کدام پانصد هزار درهم تقدیم کنند.[3]

....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. منهاج الفاضلین (خطی): ص ۲۳۳ و ۲۳۵.
۲. بحار الانوار: ج ۳۳ ص ۲۶۵.
۳. بحار الانوار: ج ۴۴ ص ۱۰۲.
۴. بحار الانوار: ج ۶۱ ص ۱۶۹ ح ۲۴.

---

۱. در کتاب احتجاج در اینجا اضافه کرده است: چنین کسی کافر و مشرك شده از جـایی کـه خـودش خبر ندارد. همان طور که به خداوند بدون علم و ظالمانه ناسزا می‌گویند، همچنین به خداوند بدون علم شرک می‌ورزند.

۲. در کتاب احتجاج عبارت چنین است: ... و علم آنچه بر او مشکل شده را به خدا واگذار کرده، به ما اقتدا نکرده و با ما دشمنی نمی‌کند و حق ما را نمی‌شناسد. ما برای او امیدواریم که خداوند او را بیامرزد و او را وارد بهشت کند چراکه او مسلمان ضعیفی است.

۳. عبارت در کتاب احتجاج چنین است: وقتی معاویه سخنانشان را شنید دستور داد تا به هـر کـدام از آنـها صد هزار درهم بدهند، جز امام حسن و امام حسین و عبدالله بن جعفر که برای هر کدام یک ملیون درهم دستور داد.

روایت با سند به سلیم:

۱. کافی: ج ۱ ص ۵۲۹ ح ۴.

۲. کافی: ج ۱ ص ۵۲۹ ح ۴ به سند دیگر.

۳. کافی: ج ۱ ص ۵۲۹ ح ۴ به سند دیگر.

۴. عیون اخبار الرضا عليه السلام: ج ۱ ص ۳۸ ح ۸.

۵. اکمال الدین: ج ۱ ص ۲۷۰ ح ۱۵.

۶. خصال: ص ۵۶۲ باب ۱۲ ح ۴۱.

۷. خصال: ص ۵۶۲ باب ۱۲ ح ۱۵ به سند دیگر.

۸. غیبت نعمانی: ص ۶۰.

۹. استنصار کراجکی: ص ۹.

۱۰. غیبت شیخ طوسی: ص ۹۱.

۱۱. غیبت شیخ طوسی: ص ۹۱ به سند دیگر.

۱۲. مناقب ابن شهرآشوب: ج ۱ ص ۲۹۶.

۱۳. احتجاج طبرسی: ج ۲ ص ۳.

۱۴. اعلام الوری: ص ۳۹۵.

۱۵. المعتبر (محقق حلی) ص ۴.

۱۶. تقریب المعارف (خطّی): ص ۱۷۷.

۱۷. العدد القویة: ص ۴۶ ح ۶۱.

۱۸. کشف الغمة: ج ۲ ص ۵۰۸.

۱۹. الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۱۲۰.

۴۳

خطبهٔ همام در صفات مؤمنین: سؤال همام و امتناع امیرالمؤمنین ﷺ از جواب، غنا و امن خداوند از اطاعت و معصیت مردم، رفتار مؤمنین در دنیا، دیدگاه مؤمنین از بهشت و جهنّم، مؤمنین و تلاوت قرآن، یاد مرگ در مؤمنین، احتراز مؤمنین از تعریف دیگران، علامات ظاهری مؤمن، علامات باطنی مؤمن، صبر و خودداری مؤمن، کیفیت ارتباط مؤمن با مردم، تأثیر خطبهٔ امیرالمؤمنین ﷺ در همام.

خطبهٔ همام در صفات مؤمنین

سؤال همام و امتناع امیرالمؤمنین ﷺ از جواب

ابان بن ابی‌عیاش از سلیم نقل می‌کند که گفت: مردی از اصحاب امیرالمؤمنین ﷺ - که به او «**همام**»[1] گفته می‌شد و عابد واهل تلاش و کوشش در عبادت بود - برخاست و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، **مؤمنین را برایم بگونه‌ای توصیف کن که گویا به آنان نگاه می‌کنم.**

امیرالمؤمنین ﷺ از جواب او تعلّل ورزید و فرمود: ای همّام، از خدا بترس و نیکی کن، چون خداوند با کسانی است که تقوی پیشه کنند و کسانی که نیکوکار باشند.

همام عرض کرد: به حق خدایی که تو را گرامی داشته و مخصوص گردانیده و به تو بخشش کرده است و با آنچه به تو داده تو را فضیلت داده، از تو می‌خواهم که آنان را برایم توصیف کنی.

---

۱. همام بن شریح بن زید بن مرة بن عَمرو. او پسر خواهر ربیع بن خُثَیم است و خطبهٔ حضرت و مرگ همام در حضور ربیع بوده است. در این باره به بحار الانوار: ج ۶۸ ص ۱۹۲ ح ۴۸ و ص ۱۹۶، و بحار الانوار: ج ۶۷ ص ۳۱۷ مراجعه شود.

امیرالمؤمنین ؑ بپا ایستاد و حمدوثنای الهی بجا آورد و بر پیامبر و اهل بیتش صلوات فرستاد، و سپس فرمود:

غنا و امن خداوند از اطاعت و معصیت مردم

امّا بعد، خداوند هنگامی که مخلوقات را خلق کرد از اطاعت آنان مستغنی و از معصیتشان در امان بود، چرا که معصیت کسانی که از او سرپیچی کنند به او ضرر نمی‌رساند و اطاعت کسانی که او را اطاعت کنند به او نفعی ندارد.

خداوند نیازهای زندگی را بین آنان قسمت کرده و آنان را در مواضعشان از دنیا قرار داده است. آدم را به زمین فرو فرستاد به خاطر عقوبتِ کاری که انجام داد، آنجا که خداوند او را نهی کرد و او مخالفت نمود و او را امر کرد و او سرپیچی کرد.

رفتار مؤمنین در دنیا

مؤمنین در دنیا اهل فضائل‌اند. گفتارشان درستی، پوشش آنها میانه روی، روش آنان تواضع است.

در مقابل خداوند با اطاعت خضوع کرده‌اند، و با چشم پوشی از آنچه خداوند بر آنان حرام کرده پیش رفته‌اند و گوش‌های خود را به علم سپرده‌اند. نفس آنان در بلاء همان گونه است که در حال آسایش‌اند، و این به خاطر رضایت از خداوند در قضا و قدر اوست.

اگر نبود اَجَل‌هایی که خداوند برای آنان نوشته است ارواح آنان یک چشم بر هم زدن در بدن‌هایشان قرار نمی‌گرفت و این به خاطر اشتیاق به ثواب و ترس از عقاب است. خالق در نظر آنان بزرگ و غیر او در نظر آنان کوچك است.

دیدگاه مؤمنین از بهشت و جهنّم

آنان نسبت به بهشت همچون کسی هستند که آن را دیده است و گویی در آنند و نعمت

داده می‌شوند، و نسبت به جهنّم همچون کسی هستند که آن را دیده باشد، و گویی در آن عذاب می‌شوند.

قلوب آنان محزون، اطراف آنان محل امن، بدن‌هایشان لاغر، حوائجشان سبك، نفس‌هایشان عفیف، کمکشان به اسلام عظیم است. ایّام کوتاهی صبر کرده‌اند که پشت سرآن راحتی طولانی خواهد بود، تجارت سود دهنده‌ای که پروردگاری کریم بـرای آنان فراهم کرده است. دنیا آنان را می‌خواهد ولی آنان او را نمی‌خواهند. دنیا در طلب آنان می‌آید ولی آن را عاجز می‌کنند.

مؤمنین و تلاوت قرآن

شب‌ها قدم‌های خود را کنار یکدیگر قرار مـی‌دهند در حـالی کـه اجـزاء قـرآن را تلاوت می‌کنند، و آن را بگونه‌ای تلاوت می‌کنند که خود را با آن محزون می‌نمایند، و دوای دردشان را از آن جستجو می‌کنند، و احـزانشـان از گـریهٔ بـر گـناهانشان و درد جراحت اعضای باطنشان به هیجان می‌آید.

هرگاه آیه‌ای را مرور کنند که در آن تشویق باشد با طمع به آن اعـتماد مـی‌کنند، و نفسشان از روی شوق به آن روی می‌آورد. چنین گـمان دارنـد کـه آن آیـه در بـرابـر چشمان ایشان است و کمر خود را محکم می‌بندند و خداوندِ جبّار عظیمی را تمجید می‌کنند. پیشانی‌ها و دست‌ها و زانوها و انـتهای قـدم‌هایشان را بـر زمـین مـی‌نهند[1]، اشکشان برگونه‌هایشان جاری مـی‌شود، و بـرای آزادی از آتش صـدای خـود را بـه تضّرع وزاری به درگاه خداوند بلند می‌کنند.

هرگاه به آیه‌ای که در آن ترساندن است برخورد کنند گوش و چشم قلبشان را به آن می‌سپارند و پوستشان جمع می‌شود و قـلبشان از آن بـه تـرس در مـی‌آید، **و چـنین می‌پندارند که صدای جهنّم و شعله‌ها و نعره‌های وحشتناك آن در بیخ گوششان است.**

---

۱. کنایه از حالت سجده است.

یاد مرگ در مؤمنین

امّا روزها، آنان اهل بردباری، اهل علم، نیکوکاران و باتقوایان هستند. ترس آنان را مانند تیر نتراشیده کرده است. وقتی کسی نگاهشان می‌کند آنان را مریض می‌پندارد در حالی که مرضی ندارند، یا گمان می‌کند عقل خود را از دست داده‌اند، بلی مسئلهٔ بزرگی اینان را مشغول کرده است.

آنگاه که عظمت خداوند و قوّت سلطهٔ او را به یاد می‌آورند به اضافهٔ آنچه از یاد مرگ و مسیرهای هولناك قیامت که با آن مشغولند، اینها قلب‌هاشان را به وحشت انداخته و فکرشان را بر هم می‌زند و عقل‌هاشان را دچار فراموشی می‌کند، و پوستشان از یاد آن جمع می‌شود.

و آنگاه که حال خود را باز یافتند هرچه زودتر با اعمال پاکیزه به‌سوی خداوند رو می‌کنند. برای خداوند به عمل کم راضی نمی‌شوند و عمل بسیار را برای او زیاد نمی‌بینند.

فرار مؤمنین از تعریف دیگران

آنان خود را متّهم می‌دانند[1] و از اعمالشان ترس دارند. اگر کسی یکی از آنان را به پاکی یاد کند از آنچه گویند می‌ترسد و با خود می‌گوید: «**من بهتر از دیگران خود را می‌شناسم، و پروردگارم مرا بهتر از دیگران می‌شناسد. پروردگارا، مرا به آنچه می‌گویند مؤاخذه مفرما، و مرا بهتر از آنچه گمان می‌کنند قرار بده، آنچه را مردم نمی‌دانند بر من ببخش، تو عالم به غیب‌ها و پوشانندهٔ عیب‌ها هستی**».

علامات ظاهری مؤمن

از علامات هر کدام از مؤمنین این است که در آنان می‌بینی: قوّت در دین، عاقلانه فکر کردن هنگام نرمی، ایمان به همراه یقین، حرص بر علم، فهم همراه فقه، علم

---

۱. یعنی خود را خوب نمی‌دانند و خودپسند نیستند.

همراه حلم، دلسوزی در خرج کردن، زیرکی همراه بـا مـدارا، مـیانه روی در حـالت استغناء، خشوع در عبادت، تحمّل در فقر، صبر در زمـان شـدّت، و رحـم در آنـچه برایش سختی می‌کشتند[۱]، عطا در حق، مدارا در کسب، پاکـی در حـلال[۲]، نشـاط در هدایت، گناه دانستن و دوری از طمع، نیکی همراه با استقامت، و خـودداری هـنگام شهوت.

علامات باطنی مؤمن

مدح و ثنای کسی که او را نمی‌شناسد مؤمن را مغرور نمی‌کند و بررسی اعمالش را رها نمی‌کند. خود را در عمل مقصّر کننده می‌بیند و اعمال صـالح انـجام مـی‌دهد. او کسی است که روز را بپایان می‌برد در حالی که هـمتّش شکـر است و روز را شـروع می‌کند در حالی که شغلش ذکراست. با حالت حَذَر شب را به صبح می‌رساند. با سرور صبح می‌کند، برحذر از آنچه بر حذر داشته شده، و خوشحال به خاطر آنچه از فضل و رحمت به او رسیده است.

اگر نفسش در آنچه برایش ناخوشایند است بر او فشار بیاورد، خواستهٔ او را در آنچه باعث خوشحالی اوست به او نمی‌دهد. سرور او در چیزی است که همیشگی و طولانی است، و نور چشمش در چیزی است که از بین نمی‌رود. رغبت او در آنست که باقی می‌ماند، و زهد او در آن چیزی است که فانی می‌گردد.

صبر و خودداری مؤمن

او حلم را با علم، و علم را با عقل ممزوج می‌کند. او را می‌بینی که کسـالتش دور، نشاطش دائمی، آرزوهایش نزدیک، لغزش‌هایش کم، اجلش را منتظر، قلبش خاشع، نفسش قانع، جهلش ناپیدا، کارش سهل، نسبت به حفظ دینش سـختگیر، شـهوتش

---

۱. جملهٔ «و رحمةً للمجهود» به صورت فوق معنی شد.

۲. ظاهراً به این معنی است که در کسب‌های حلال هم به مجرد حلال بودن اکتفا نمی‌کند و به پاکی آن تأکید می‌ورزد.

مرده، غضبش فرو برده، اخلاقش سالم، همسایه‌اش از او در امان، تکبّر او ضعیف، به آنچه برایش مقدّر شده قانع، صبرش متین، کارش با حکمت، و ذِکرش بسیار است.

آنچه را که دوستان، او را در آن امانت دار دانسته‌اند برای کسی نقل نمی‌کند، و شهادت دادن را حتّی برای دشمنان کتمان نمی‌کند، و چیزی از حق را به عنوان ریا انجام نمی‌دهد و از خجالت هم حق را ترك نمی‌کند. **از او خیر آرزو می‌شود و مردم از شر او در امان‌اند.**

از کسی که به او ظلم کند گذشت می‌نماید، و هر کس او را محروم کند به او عطا می‌نماید، و هر کس از او قطع کند با او وصل می‌کند. بردباری از او دور نمی‌شود، و در آنچه مورد شک او است عجله نمی‌کند، و در آنچه برایش روشن است دقّت می‌کند.

جهلش دور، سخنش نرم، کار منکر او ناپیدا، کار نیک او معروف، سخن او راست، کار او نیکو است. خیر او می‌آید و شر او می‌رود.

او در لرزش‌های زندگی با وقار، در ناراحتی‌ها صابر، و در حال آسایش شکرگذار است.

کیفیت ارتباط مؤمن با مردم

مؤمن بر کسی که مورد بغض اوست ظلم نمی‌کند[1]، و در آنچه دوست می‌دارد مرتکب گناه نمی‌شود، و آنچه مال او نیست را ادّعا نمی‌کند، و حقّی که برای اوست انکار نمی‌کند. قبل از آنکه بر علیه او دربارهٔ حقّی شهادت داده شود به آن اعتراف می‌کند.

آنچه را برای حفاظت به او سپرده‌اند ضایع نمی‌کند، و با القاب بد با دیگران مقابله نمی‌کند، و به حق کسی تجاوز نمی‌نماید، به حسد اقدام نمی‌کند و به همسایه ضرر نمی‌رساند، در مصائب شماتت نمی‌کند.

---

۱. یعنی به خاطر بغض از حد خود تجاوز نمی‌کند و نسبت به مبغوض خود ظلم روا نمی‌دارد.

امانت‌ها را ادا می‌کند. به نمازها سرعت مـی‌ورزد. از اقـدام بـه مـنکرات سسـتی می‌کند. امر به معروف و نهی از منکر انجام می‌دهد. در کارها با جهل وارد نمی‌شود، و به خاطر عجز از حق خارج نمی‌شود.

اگر ساکت باشد، سکوت او را غمناك نمی‌کند، و اگر سخن بگوید خطا نمی‌گوید و، اگر بخندد صدایش را بلند نمی‌کند. به آنچه برایش مقدّر شده قانع است. غیظ او را از خود بیخود نمی‌کند و هوای نفس بـر او غـالب نـمی‌شود. بـخل او را مـقهور خـود نمی‌کند و در آنچه مال او نیست طمع نمی‌کند.

با مردم رفت و آمد می‌کند تا بیاموزد، و سکوت اختیار می‌کند تا سـالم بـماند، و سؤال می‌کند تا بفهمد، و تجارت می‌کند تا غنیمت به دست آورد، و جستجو می‌کند تا علم پیدا کند.

در جای خیر سکوت نمی‌کند تا به آن افتخار کند، و نه برای این سخن می‌گوید که بر غیر خود زور بگوید.

نفس او از دستش در سختی است و مردم از دست او در راحتی هستند. **نفس خود را برای آخرتش به زحمت انداخته، و مردم را از خود راحت کرده است.** اگر بر او ظلم شود صبر می‌کند تا خداوند برایش انتقام بگیرد.

دوری او از کسی که از او دوری می‌جوید به عنوان زهد و دور نگهداشتن خود از گناه است، و نزدیکی‌اش به کسی که به او نزدیک می‌شود نرمی و رحمت است. دوری او به عنوان تکبّر و بزرگی فروختن نیست، و نـزدیکی‌اش بـه عـنوان حـیله و مکـر نیست. **او به کسانی از اهل خیر قبل از او بوده‌اند اقتدا می‌کند، و مورد اقتدا برای کسانی از اهل خیر است که بعد از او می‌آیند.**

تأثیر خطبهٔ امیرالمؤمنین ﷺ در همام

سلیم می‌گوید: همام صیحه‌ای زد و از حال رفت و بر زمین افتاد. امیرالمؤمنین ﷺ

فرمود: «به خدا قسم از این مطلب بر او می‌ترسیدم»، و نیز فرمود: **«موعظه‌های رسا به اهلش اینچنین اثر می‌کند»**.

یک نفر به حضرت عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، شما چرا این کار را کردید.[1] حضرت فرمود: هر کس اَجَلی دارد که از آن رد نمی‌شود و سببی برای هر کس وجود دارد که از آن تجاوز نمی‌کند. تو آرام باش و سخن خود را تکرار مکن، که شیطان این سخن را بر زبان تو جاری کرد.

سپس «همام» سر بلند کرد و فریادی کشید و از دنیا رفت. خدا او را رحمت کند.

روایت ازکتاب سلیم:

۱. بحار الانوار: ج ۶۷ ص ۳۴۵.

روایت از غیر سلیم:

۱. کافی: ج ۲ ص ۲۲۶.

۲. امالی صدوق: مجلس ۸۴ ح ۲.

۳. صفات الشیعه (صدوق): ص ۶۰ ح ۳۵.

۴. نهج البلاغة: ص ۳۰۳ خطبهٔ ۱۹۱.

۵. تحف العقول: ص ۱۰۷.

۶. کنزالفوائد کراجکی: ص ۳۱.

۷. تذکرة الخواص: ص ۱۳۸.

۸. مطالب السؤول: ج ۱ ص ۱۵۱.

---

۱. یعنی شما که می‌دانستید همام چنین عکس‌العملی خواهد داشت چرا به توصیف مؤمنین پرداختید.

۴۴

علم غیب پیامبر ﷺ، سؤال مردم از پیامبر ﷺ دربارهٔ نَسَبشان و بهشت و جهنم، عذرخواهی عمر از پیامبر ﷺ، نَسَب و خلقت پیامبر و امیرالمؤمنین ﷺ، علی ﷺ واسطه بین خدا و مردم، حساب و قیامت به دست علی ﷺ.

علم غیب پیامبر ﷺ

ابان بن ابی‌عیاش از سلیم بن قیس از سلمان و ابوذر و مقداد چنین نقل کرده است: عدّه‌ای از منافقین جمع شدند و گفتند: «محمّد برای ما از بهشت و نعمت‌هایی که خداوند در آن برای اولیاء و اهل اطاعتش قرار داده خبر می‌دهد، و نیز از آتش و گرفتاری‌ها و خواری‌هایی که خداوند در آن برای دشمنان و اهل معصیتش قرار داده خبر می‌دهد، **ای کاش دربارهٔ پدران و مادرانمان وجایمان در بهشت یا جهنم خبر می‌داد تا می‌دانستیم بر چه پایه‌ای دربارهٔ دنیا و آخرت عمل کنیم**»!

این خبر به پیامبر ﷺ رسید. آن حضرت به بلال دستور دادند تا ندا کند مردم برای نماز جماعت جمع شوند.[1] مردم جمع شدند به طوری که مسجد پر شد و بر اهلش تنگ شد. حضرت غضبناک و در حالی که دست مبارک را تا آرنج و پایش را تا زانو برهنه کرده بود بیرون آمد و از منبر بالا رفت. سپس حمد و ثنای الهی بجا آورد و فرمود:

ای مردم، من بشری همچون شما هستم که پروردگارم به من وحی کرده است، و مرا به رسالت خود اختصاص داده و برای نبوتّش انتخاب کرده و بر همهٔ فرزندان آدم فضلیت داده و مرا بر آنچه از غیبش خواسته مطلّع نموده است. پس هر سؤالی برایتان مطرح است از من بپرسید. قسم به خدایی که جانم به دست اوست، **هیچکس از شما**

---

۱. جملهٔ «فنادی بالصلاة جامعة» به صورت فوق ترجمه شده است. این ندا را وقتی خبر مهمی بود و از مردم می‌خواستند تا همه حاضر شوند اعلام می‌کردند.

دربارهٔ پدر و مادرش، و از جایش در بهشت و جهنم سؤال نمی‌کند. مگر آنکه به او خبر می‌دهم. این جبرئیل است که در سمت راست من قرار دارد و از طرف پروردگارم به من خبر می‌دهد. پس از من بپرسید.

سؤال مردم از پیامبرﷺ دربارهٔ نَسَبشان و بهشت و جهنّم

مرد مؤمنی که خدا و رسولش را دوست داشت برخاست و عرض کرد: ای پیامبر خدا، من کیستم؟ فرمود: تو **عبدالله بن جعفر** هستی، و او را به پدرش که نسبتش به او خوانده می‌شد نسبت داد. او هم با چشم روشن نشست.

سپس منافق مریض القلبی که خدا و رسولش را مبغوض می‌داشت برخاست و گفت: یا رسول الله، من کیستم؟ فرمود: تو فلانی پسر فلانی چوپانی در طایفهٔ بنی عصمت هستی و آن طایفه بدترین طایفه در ثقیف هستند که معصیت خدا را کردند و خدا آنان را خوار کرد.

آن مرد نشست در حالی که خداوند او را خوار کرده و نزد همگان مفتضح نموده بود، و قبل از آن مردم شکی نداشتند که او بزرگی از شجاعان قریش و از رؤسای آنان است!

سپس منافق مریض القلب دیگری برخاست و گفت: یا رسول الله، آیا من در بهشت خواهم بود یا جهنم؟ حضرت فرمود: علی رغم گمانت در آتش! او نشست در حالی که خدا او را خوار کرده بود و نزد همگان آبرویش ریخته بود.

عذر خواهی عمر از پیامبرﷺ

عمر بن خطاب برخاست و گفت: به خداوند پروردگاری، و به اسلام به عنوان دین و به تو یا رسول الله به پیامبری راضی شده‌ایم، و از غضب خدا و رسولش به خدا پناه می‌بریم. یا رسول الله، ما را عفو کن خدا تو را عفو کند، و بر ما بپوشان خدا تو را بپوشاند.

حضرت فرمود: غیر از این سؤال کن، تو چیز دیگری طلب مـی‌کردی ای عـمر! عمر گفت: یا رسول الله، عفو از امّت را می‌خواهم!

نسب و خلقت پیامبر و امیرالمؤمنین ﷺ

امیرالمؤمنین ؈ برخاست و عرض کرد: یا رسول الله، نسب مرا بـیان کـن کـه مـن کیستم تا مردم نزدیکی مرا با تو بدانند.

فرمود: **ای علی، من و تو از دو ستون نور که از زیر عرش معلّق بودند خلق شدیم. آن دو نور مشغول تقدیس خداوند بودند دو هزار سال قبل از آنکه خداوند مخلوقات را خلق کند.**

سپس از آن دو ستون نور دو نطفهٔ سفید در هم پیچیده خلق کرد. بعد آن دو نطفه را از صلب‌های بزرگوار به رحم‌های پاکیزه و پاك مـنتقل کـرد. سـپس نـصف آن را در صلب عبدالله و نصف دیگر را در صلب ابوطالب قرارداد. پس جزئی منم و جزئی تو هستی. و این قول خداوند عزوجل است که می‌فرماید: «وَ هُوَ الَّذی خَلَقَ مِـنَ الْـماءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً وَ کانَ رَبُّکَ قَدیراً»[1]، یعنی: «اوست که از آب بشـری خـلق کرد و آن را به صورت خویشاوندی و دامادی قرارداد، و پروردگار تو قادر بود».

علی ؈ واسطهٔ بین خدا و مردم

ای علی، تو از من و من از توام. گوشت تو با گوشت من و خون تو با خـون مـن مخلوط شده است. **تو سبب بین خدا و خلق او بعد از من هستی. هرکس ولایت تو را انکار کند رابطه‌ای که بین او و خداوند است قطع می‌شود و بـه درجـات پـایین جـهنّم می‌رود.**

ای علی، شناخته نشد خداوند جز با من و سپس به‌وسیلهٔ تو. هرکس ولایت تو را انکار کند و ربوبیّت پروردگار را انکار کرده است.

---

۱. سورهٔ فرقان: آیهٔ ۵۴.

حساب قیامت به‌دست علی علیه السلام

ای علی، تو علامت بزرگ خداوند در زمین بعد از من، و رکن بزرگ در قیامت هستی. هر کس در سایهٔ تو پناه بگیرد رستگار خواهد بود، چرا که حساب خلایق به تو سپرده شده و بازگشتشان نزد توست. میزان میزانِ تو، صراط صراطِ تو، موقف قیامت موقفِ تو و حساب حسابِ تو است.

هر کس تکیه‌گاهش تو باشی نجات می‌یابد و هر کس با تو مخالفت کند سقوط می‌کند و هلاك می‌شود. خدایا شاهد باش. خدایا شاهد باش.

سپس حضرت از منبر پایین آمدند. درود خدا بر او و خاندانش باد.

....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. بحار الانوار: ج ۲۲ ص ۱۴۷ ح ۱۴۱.

۴۵

اهانت مردی از قریش به اهل‌بیت ﷺ، عکس‌العمل پیامبر ﷺ در مقابل اهانت به اهل‌بیت ﷺ، خلقت و نسب پیامبر و اهل‌بیت ﷺ، انتخاب اهل‌بیت ﷺ از میان اهل زمین، علی ؑ ولیّ هر مؤمن و سکون زمین و کلمهٔ تقوی، انتخاب دوازده امام ﷺ به عنوان حجج الهی.

اهانت مردی از قریش به اهل‌بیت ﷺ

ابان از سلیم از سلمان نقل می‌کند که گفت: برنامهٔ قریش چنین بود کـه هـرگاه در مجالسشان می‌نشستند و مردی از اهل بیت را می‌دیدند سخن خود را قطع می‌کردند. یک بار که کنار هم نشسته بودند یکی از آنان گفت: **«مَثَل محمد درمیان اهل بیتش نیست مگر مانند درخت خرمایی که در زباله دانی روییده باشد»!!!**

عکس‌العمل پیامبر ﷺ در مقابل اهانت به اهل بیت ﷺ

این خبر به پیامبر ﷺ رسید. آن حضرت غضبناك شد و به منبر رفت و بـر فـراز آن نشست تا مردم جمع شدند. سپس برخاست و حمد و ثنای الهی بجا آورد و فرمود: ای مردم، من کیستم؟ گفتند: تو پیامبر خدایی.

فرمود: **«من پیامبر خدایم، و من محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم هستم»**، و حضرت همچنان نسب خود را ذکر کردند تا به **«نزار»** رسیدند.[1]

خلقت و نسب پیامبر و اهل‌بیت ﷺ

سپس فرمود: بدانید که من و اهل بیتم نوری بودیم که در پیشگاه خداوند ـ در هزار سال قبل از آنکه آدم خلق شود ـ حضور داشتیم.[2] **و چنین بود که وقتی آن نور تسبیح می‌گفت ملائکه به تسبیح آن تسبیح می‌گفتند.**

---

۱. دربارهٔ نسب پیامبر ﷺ به حدیث ۱۴ پاورقی ۴۴ مراجعه شود.

۲. جملهٔ «کُنّا نُوراً یَسْعیٰ» به صورت فوق ترجمه شده است.

وقتی خداوند آدم را خلق کرد آن نور را در صلب او قرار داد، و سپس آن را در صلب آدم به زمین فرستاد. سپس آن را در صلب نوح در کشتی حمل نمود. بعد آن را در صلب ابراهیم به آتش پرتاب کرد.

سپس خداوند ما را همچنان در صلب‌های محترم منتقل می‌کرد تا آنکه ما را از بهترین معادن از نظر اصالت و با کرامت‌ترین مکان‌ها از نظر رویش از بین پدران و مادران خارج ساخت، به طوری که هیچکدام از آنها هرگز به صورت زنا با یکدیگر ملاقات نداشتند.

بدانید که ما فرزندان عبدالمطلب سادات اهل بهشت هستیم: **من و علی و جعفر و حمزه و حسن و حسین و فاطمه و مهدی.**

انتخاب اهل‌بیت علیهم‌السلام از میان اهل زمین

بدانید که خداوند نظری به اهل زمین نمود و از بین آنان دو نفر را انتخاب کرد: یکی من که به عنوان فرستاده و پیامبر مبعوثم فرمود، و دیگری علیّ بن ابی‌طالب و به من وحی کرد که او را برادر و دوست و وزیر و وصیّم و خلیفه‌ام قرار دهم.

علی علیه‌السلام ولیّ هر مؤمن و سکون زمین و کلمهٔ تقوی

بدانید که او صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من است. هر کس او را دوست بدارد خدا او را دوست دارد، و هر کس با او دشمنی کند خدا با او دشمنی می‌کند. **او را جز مؤمن دوست نمی‌دارد و جز کافر مبغوض نمی‌دارد.**

او قوام زمین بعد از من و باعث آرامش آن است. او کلمهٔ تقوای خداوند و ریسمان محکم اوست. می‌خواهند نور خدا را با دهانشان خاموش کنند ولی خداوند نور خود را به کمال می‌رساند اگر چه کافران را خوش نیاید.[1]

---

۱. اشاره به آیهٔ ۸ از سورهٔ صفّ.

انتخاب دوازده امام ﷺ به‌عنوان حجج الهی

بدانید که خداوند نظر دومی نمود و بعد از ما، دوازده وصی[1] از اهل بیتم انتخاب نمود، و آنان را انتخاب شدگان امّتم قرارداد. آنان یکی پس از دیگری مثل ستارگان در آسمان هستند که هر ستاره‌ای غایب شود ستارهٔ دیگری طلوع می‌کند.

آنان امامان هدایت کنندهٔ هدایت شده‌اند که حیله کسانی که بر آنان حیله کنند، و خواری کسانی که ایشان را خوار کنند به آنان ضرر نمی‌زند.

آنان حجّت‌های خداوند در زمین، و شاهدان او بر خلقش، و خزانه‌داران علمش، و بیان کنندگان وحیش و معدن‌های حکمتش هستند.

هرکس از آنان اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است و هرکس از آنان سرپیچی کند معصیت خدا کرده است. آنان با قرآن، و قرآن با آنان است. از قرآن جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.

پس شاهدان به غایبان برسانند. پروردگارا شاهد باش، پروردگارا شاهد باش، ـ و این را سه مرتبه فرمودند ـ

....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. بحار الانوار: ج ۲۲ ص ۱۴۸ ح ۱۴۲.

روایت با سند به سلیم:

۱. غیبت نعمانی: ص ۵۲.

۲. فضائل شاذان: ص ۱۳۴.

---

۱. بحث دربارهٔ این جمله در ص ۱۰۳ این کتاب در بخش هفتم مقدمه گذشت. و خلاصه‌اش این است که یا کلمهٔ «بعد از ما» تصحیف شده و «بعد از من» بوده است و یا کلمهٔ «دوازده» باید «یازده» باشد.

۴۶

بالاترین فضایل امیرالمؤمنین﷣ از لسان ابوذر و مقداد: ملائکه در اطاعت از علی﷣ و برائت از دشمنان او، اتمام حجت بر امّت‌ها با علی﷣، علی﷣ واسطه و حجاب بین خدا و مردم، ولایت علی﷣ طهارت قلب، مقامات انبیاء﷩ در سایهٔ نبوّت و ولایت، علی﷣ شاهد بر مردم و حساب رس قیامت، علی﷣ مظهر صفات الهی.

بالاترین فضایل امیرالمؤمنین﷣ از لسان ابوذر و مقداد

ابان بن ابی‌عیاش از سلیم بن قیس نقل می‌کند که گفت: به ابوذر گفتم: خدا تو را رحمت کند، **عجیب‌ترین مطلبی** که از پیامبرﷺ شنیده‌ای که دربارهٔ علی بن ابی‌طالب﷣ فرموده برایم نقل کن.

ملائکه در اطاعت از علی﷣ و برائت از دشمنان او

ابوذر گفت: از پیامبرﷺ شنیدم که می‌فرمود: «**در اطراف عرش نود هزار ملائکه هستند که تسبیحی و عبادتی جز اطاعت علی بن ابی‌طالب و برائت از دشمنانش و طلب مغفرت برای شیعیانش ندارند**».

گفتم: خدا تو را رحمت کند، مطلب دیگری هم بگو. گفت: از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: «**خداوند، جبرئیل ومیکائیل و اسرافیل را به اطاعت علی و برائت از دشمنان او و استغفار برای شیعیانش اختصاص داده است**».

اتمام حجت بر اُمّت‌ها با علی ؑ

گفتم: مطلب دیگری هم بگو. گفت: از پیامبر ﷺ شنیدم که مـی‌فرمود: «خـداونـد همچنان به وسیلهٔ علی ؑ در هر امّتی که پیامبر مـرسَلی در آنـان بـوده اتـمام حـجّت می‌نمود، و آنکه بیشتر به علی ؑ معرفت داشت درجهٔ او نزد خداوند عظیم‌تر بود».

علی ؑ واسطه و حجاب بین خدا و مردم

عرض کردم: خدا تو را رحـمت کـند، مـطلب دیگـری هـم بگـو. گـفت: آری، از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «**اگر من و علی نبودیم خدا شناخته نمی‌شد، و اگر من و علی نبودیم خدا عبادت نمی‌شد، و اگر من و علی نبودیم ثواب و عقابی نبود.**

علی را هیچ پرده‌ای از خداوند نمی‌پوشاند و هیچ حجابی بین او و خداوند مـانع نمی‌شود. او خود حجاب و واسطه بین خدا و خلقش است.

ولایت علی ؑ طهارت قلب

سلیم می‌گوید: سپس از مقداد پرسیدم و گفتم: خدا تـو را رحـمت کـند، بـهترین مطلبی که دربارهٔ علی بن ابی‌طالب ؑ از پیامبر ﷺ شنیده‌ای برایم نقل کن.

گفت: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود «خداوند در پادشاهی خود یگـانه است. او خود را به انوارش[1] شناسانید، و سپس دستورات خود را به آنان سپرد و بهشتش را بر ایشان مباح نمود.

هرکس از جن و انس که خدا بخواهد قلب او را پاک گرداند ولایت علی بن ابی‌طالب را به او می‌شناساند، و هرکس که خدا بخواهد بر قلب او پرده بکشد معرفت عـلی بـن ابی‌طالب را دربارهٔ او امساک می‌کند.

---

۱. ظاهراً منظور از انوار همان چهارده معصوم ؑ هستند که خداوند خود را به آنان شناسانیده است.

مقامات انبیاء ﷺ در سایهٔ نبوت و ولایت

قسم به خدایی که جانم به دست اوست، آدم مستوجب آن نشد که خدا او را خلق کند و از روحش در او بدمد، و نیز توبهٔ او را بپذیرد و او را به بهشتش بازگرداند **مگر به خاطر نبوّت من و ولایت علی بعد از من.**

قسم به آنکه جانم به دست اوست ملکوت آسمان‌ها و زمین به ابراهیم نشان داده نشد و خداوند او را دوست خود قرار نداد **مگر به خاطر نبوّت من و اقرار به علی بعد از من.**

قسم به آنکه جانم به دست اوست، خداوند با موسی سخن نگفت و عیسی را به عنوان آیت خود بر جهانیان معرفی نکرد **مگر به خاطر نبوّت من و معرفت علی بعد از من.**

قسم به آنکه جانم به دست اوست، **هیچ پیامبری به نبوّت نرسید مگر به خاطر معرفت او[1] و اقرار به ولایت ما. و هیچ مخلوقی از جانب خداوند اهلیّت پیدا نکرد که خدا به او نظر کند مگر با بندگی در مقابل خدا و اقرار به علی بعد از من.**

سپس مقداد سکوت کرد.

علی ﷺ شاهد بر مردم و حساب رس قیامت

گفتم: مطلب دیگری هم بگو. گفت: بلی، از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: **علی حاکم و مدبّر این امت و شاهد بر آنها و متصدّی حساب آنان است.** اوست صاحب مقام اعظم و راه حقّی که طریق آن آباد[2] است، و او صراط مستقیم خداوند است.

به وسیلهٔ او بعد از من از ضلالت هدایت می‌یابند و از کوردلی‌ها به بینش دست می‌یابند. به وسیلهٔ او نجات یابندگان نجات می‌یابند، و از مرگ به او پناه برده می‌شود و

---

۱. «الف» خ ل: معرفت من.

۲. «الف» خ ل: روشن است.

به وسیلهٔ او از ترس در امان قرارگرفته می‌شود. با او گناهان محو ظلم دفع می‌گردد و رحمت نازل می‌شود.

علی ﷺ مظهر صفات الهی

او چشم بینندهٔ خداوند و گوش شنوای او و زبان گویای او در خلقش، و دست باز او به رحمت بر بندگانش، و وجه او در آسمان‌ها و زمین و جَنْب راست و آشکار او است.[۱]

او طناب قوی و محکم، و ریسمان قابل اعتماد او است که از هم گسیختگی ندارد، و باب خداوند است که از آن باید وارد شد و خانهٔ خداست که هر کس داخل آن شود در امان خواهد بود.

او عَلَم خداوند بر صراط در روز برانگیختن مردم خواهد بود. هرکس او را بشناسد به سوی بهشت نجات خواهد یافت، و هرکس او را انکار کند به سوی آتش سقوط خواهد کرد.

....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. بحار الانوار: ج ۴۰ ص ۹۵ ح ۱۱۶.

---

۱. «جَنْب الله» اشاره به آیهٔ قرآن است که در این‌باره آمده و حاکی از کمال تقرّب به درگاه خداست.

۴۷

فارق بین ایمان و کفر و لایت علی علیه السلام.

فارق بین ایمان و کفر، ولایت علی علیه السلام

ابان از سلیم نقل می‌کند که گفت: از سلمان فارسی شنیدم که می‌گفت:
علی علیه السلام بابی است که خداوند آن را باز کرده است. هر کس داخل آن شود **مؤمن**، و هر کس از آن خارج شود **کافر** است.[1]

....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. بحار الانوار: ج ۴۰ ص ۹۷.

روایت از غیر سلیم:

۱. کافی: ج ۲ ص ۳۸۸ ح ۱۶.
۲. کافی: ج ۲ ص ۳۸۸ ح ۱۸.
۳. کافی: ج ۲ ص ۳۸۹ ح ۲۱.
۴. ارشاد القلوب: ص ۱۷۹.
۵. فردوس الاخبار، به نقل بحار: ج ۴۰ ص ۷۶.

---

۱. درکتاب احتجاج طبرسی: ج ۱ ص ۶۶ نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبهٔ غدیر فرمود: «خداوند تعالی می‌فرماید: من علی را عَلَم بین خود و خلقم قرار دادم. هرکس او را بشناسد مؤمن است، و هر کس او را انکار کند کافر است، و هرکس در بیعت او دیگری را شریك کند مُشرك است، و هرکس با ولایت او مرا ملاقات کند داخل بهشت می‌شود. و هر کس با دشمنی او مرا ملاقات کند داخل آتش می‌شود».

۴۸

وقایع سقیفه از لسان ابن عبّاس: ارتداد اکثریت مردم بعد از پیامبر ﷺ، ضروری‌ترین برنامه‌های امیرالمؤمنین ؈ پس از پیامبر ﷺ.

۱. **اقدامات و هجوم اهل سقیفه برای بیعت اجباری:** دعوت غاصبین از امیرالمؤمنین ؈ برای بیعت و عکس‌العمل آن حضرت، هجوم و آتش زدن دَرِ خانهٔ امیرالمؤمنین ؈، زدن حضرت زهرا ؊، عکس‌العمل امیرالمؤمنین ؈ در مقابل جسارت به حضرت زهرا ؊، تصمیم به قتل حضرت زهرا ؊ و عکس‌العمل امیرالمؤمنین ؈، بیرون آوردن امیرالمؤمنین ؈ از خانه.

۲. **کیفیت بیعت اجباری با ابوبکر:** اوّلین سخن امیرالمؤمنین ؈ هنگام بیعت اجباری، تهدید اوّل به قتل برای بیعت اجباری، دفاع بریدهٔ اسلمی از امیرالمؤمنین ؈، دفاع سلمان از امیرالمؤمنین ؈، دفاع ابوذر و مقداد و عمار از امیرالمؤمنین ؈، تهدید دوم به قتل برای بیعت اجباری، دفاع ام ایمن و ام سلمه از امیرالمؤمنین ؈، تهدید سوم به قتل برای بیعت اجباری، تهدید چهارم به قتل برای بیعت اجباری، تهدید پنجم به قتل برای بیعت اجباری.

۳. **غصب فدك:** استدلال حضرت زهرا ؊ برای بازگرداندن فدك، منع عمر از نوشتن سند و ردّ فدك، عیادت ابوبکر و عمر از حضرت زهرا ؊، نفرین حضرت زهرا ؊ بر ابوبکر و عمر.

۴. **شهادت و تدفین حضرت زهرا ؊:** وصیت‌های حضرت زهرا ؊، عکس‌العمل شهادت حضرت زهرا ؊ بین مردم، نماز و تدفین مخفیانهٔ حضرت زهرا ؊، قصد عمر برای نبش قبر حضرت زهرا ؊ و عکس‌العمل امیرالمؤمنین ؈.

۵ . **نقشهٔ قتل امیرالمؤمنین ؈:** توطئهٔ ابوبکر و عمر و خالد برای قتل امیرالمؤمنین ؈، پشیمانی ابوبکر هنگام اجرای نقشهٔ قتل، عکس‌العمل امیرالمؤمنین ؈ در توطئهٔ قتل، عکس‌العمل اصحاب امیرالمؤمنین ؈ در توطئهٔ قتل حضرت، عکس‌العمل زنان بنی هاشم در توطئهٔ قتل امیرالمؤمنین ؈.

وقایع سقیفه از لسان ابن عبّاس

ابان بن ابی‌عیاش از سلیم بن قیس نقل می‌کند که گفت: نزد **ابن عبّاس** در خانه‌اش بودم و عده‌ای از شیعیان امیرالمؤمنین ﷺ هم همراه ما بودند. ابن عبّاس برای ما صحبت کرد و از جمله سخنانش چنین گفت:

ارتداد اکثریت مردم بعد از پیامبر ﷺ

برادرانم، پیامبر ﷺ از دنیا رفت، وآن روزی که ازدنیا رفت هنوز او را درقبرش نگذاشته بودند که مردم عهد را شکستند ومرتدّ شدند وبر مخالفت با امیرالمؤمنین ﷺ اتفّاق کردند.

ضروری‌ترین برنامه‌های امیرالمؤمنین ﷺ پس از پیامبر ﷺ

آن حضرت به امور پیامبر ﷺ مشغول شد تا آنکه از غسل و کفن و حنوط آن حضرت فارغ شد و او را دفن نمود. سپس مشغول جمع قرآن شد، و به جای مشغول شدن به فتنه‌های مردم، به وصیّت پیامبر ﷺ پرداخت. هدف و همت او ریاست نبود، چرا که پیامبر ﷺ دربارهٔ مردم به او خبر داده بود.

۱

اقدامات و هجوم اهل سقیفه برای بیعت اجباری

دعوت غاصبین از امیرالمؤمنین ﷺ برای بیعت و عکس العمل آن‌حضرت

آنگاه که مردم دچار فتنهٔ آن دو نفر (ابوبکر و عمر) شدند، و جز علی و بنی هاشم و

ابوذر و مقداد و سلمان و عدّه‌ای کم کسی باقی نماند، عمر به ابوبکر گفت: «**همهٔ مردم با تو بیعت کردند جز این مرد و اهل بیتش و این چند نفر. اکنون سراغ او بفرست**».

ابوبکر پسرعموی عمر را که به او «**قنفذ**» گفته می‌شد سراغ حضرت فرستاد و به او گفت: ای قنفذ، سراغ علی برو و به او بگو: «خلیفهٔ پیامبر را اجابت کن»!

قنفذ رفت و پیام را رسانید. امیرالمؤمنین ؑ فرمود: «چه زود بر پیامبر دروغ بستید، پیمان را شکستید و مرتد شدید. به خدا قسم، پیامبر ﷺ غیر مرا خلیفه قرار نداده است. ای قنفذ بازگرد که تو فقط پیام رسانی. به او بگو: علی به تو می‌گوید: «**به خدا قسم پیامبر تو را خلیفه قرار نداده**[1] **و تو خوب می‌دانی که خلیفهٔ پیامبر کیست**»!

قنفذ نزد ابوبکر بازگشت و پیام را رسانید. ابوبکر گفت: «علی راست می‌گوید، پیامبر مرا خلیفهٔ خود قرار نداده است»! عمر غضبناك شد و از جا جست و بپا ایستاد. ابوبکر گفت: «بنشین». سپس به قنفذ گفت: «نزد علی برو و به او بگو: امیرالمؤمنین ابوبکر را اجابت کن»!

قنفذ آمد تا نزد علی ؑ وارد شد و پیام را رسانید. حضرت فرمود: «به خدا قسم دروغ می‌گوید. نزد او برو و به او بگو: **به خدا قسم نامی را که از آنِ تو نیست بر خود گذاشته‌ای، تو خوب می‌دانی امیرالمؤمنین غیر توست**».

قنفذ بازگشت و به ابوبکر و عمر خبر داد. عمر غضبناك از جا برخاست و گفت: «من ضعف عقل و ضعف رأی او را می‌شناسم!! **و می‌دانم که هیچ کار ما درست نمی‌شود**[2] **تا آنکه او را بکشیم!!** مرا رها کن تا سر او را برایت بیاورم» ابوبکر گفت: «بنشین»، ولی عمر قبول نکرد، و او را قسم داد تا نشست. سپس گفت: ای قنفذ، نزد او برو و به او بگو: «ابوبکر را اجابت کن».

---

۱. «ب»: پیامبر غیر مرا خلیفه قرار نداده است.

۲. «الف» خ ل: کار او (با ما) درست نمی‌شود مگر آنکه او را بکشیم.

قنفذ آمد و گفت: «ای علی، ابوبکر را اجابت کن». علی ﷺ فرمود: **«من مشغول کار دیگری هستم، و کسی نیستم که وصیّت دوستم و برادرم را رها کنم و سراغ ابوبکر و آن ظلمی که برآن اجتماع کردید بیایم».**[۱]

هجوم و آتش زدن دَرِ خانهٔ امیرالمؤمنین ﷺ

قنفذ رفت و به ابوبکر خبر داد. عمر غضبناك از جا جست و خالد بن ولید و قنفذ را صدا زد و به آنان دستور داد تا **هیزم و آتش** با خود بیاورند.

سپس به راه افتاد تا به درِ خانهٔ علی ﷺ رسید در حالی که **حضرت فاطمه ﷺ پشت در نشسته بود** و سر مبارك را بسته و در رحلت پیامبر ﷺ جسمش نحیف شده بود.

عمر پیش آمد و در را زد، و بعد صدا زد: «ای پسر ابی‌طالب، در را باز کن»! حضرت زهرا ﷺ فرمود: «ای عمر، ما را با تو چه کار است؟ ما را به حال خودمان رها نمی‌کنی».[۲]

عمر گفت: **«در را باز کن وگرنه خانه را بر سر شما آتش می‌زنیم»**! فرمود: «ای عمر، از خدای عزوجل نمی‌ترسی، که داخل خانه‌ام می‌شوی و بر منزل من هجوم می‌آوری»؟[۳]

ولی عمر تصمیم بر بازگشت نگرفت، **و آتش طلب کرد**[۴] **و آن را کنار در شعله‌ور ساخت به طوری که در آتش گرفت.** سپس در را فشار داد (و در باز شد).

زدن حضرت زهرا ﷺ

حضرت زهرا ﷺ روبروی عمر درآمد و ناله زد: «یا ابتاه! یا رسول الله»! **عمر شمشیر**

---

۱. «ب» و «د»: سراغ باطل شما بیایم.
۲. «ب» و «د»: آیا ما را به حال خودمان رها نمی‌کنی؟
۳. «ب» و «د»: و خانه‌ام را آتش می‌زنی.
۴. «الف» خ ل: و این بار با آتش آمد.

را ـ همچنان که در غلافش بود ـ بلند کرد و بر **پهلوی**[1] **حضرت** زد.[2] فاطمه ؑ فریاد زد. عمر **تازیانه** را بلند کرد و بر بازوی آن حضرت زد. **فاطمه** ؑ ناله زد: «یا ابتاه»!

عکس‌العمل امیرالمؤمنین ؑ در مقابل جسارت به حضرت زهرا ؑ

ناگهان امیرالمؤمنین ؑ برخاست و گریبان عمر را گرفت و او را تکانی داد و بر زمین زد و بر بینی و گردن او کوبید و تصمیم به قتل او گرفت.

ولی سخن پیامبر ﷺ و وصیّت او دربارهٔ صبر و تسلیم را به یاد آورد، و فرمود: «ای پسر صهّاك[3]، قسم به خدایی که محمّد را به نبوّت کرامت داد، اگر نبود مقدّری که از طرف خداوند نوشته شده می‌فهمیدی که **تو نمی‌توانی داخل خانه‌ام شوی**»!

تصمیم به قتل حضرت زهرا ؑ و عکس‌العمل امیرالمؤمنین ؑ

عمر فرستاد و کمك خواست. مردم رو به خانه آوردند و داخل شدند. **خالد بن ولید شمشیر از غلاف بیرون کشید تا فاطمه ؑ را بزند!**

امیرالمؤمنین ؑ با شمشیر بر خالد حمله کرد. او حضرت را قسم داد، و حضرت هم دست نگهداشت.[4]

بیرون آوردن امیرالمؤمنین ؑ از خانه

مقداد و سلمان و ابوذر و عمّار و بریدهٔ اسلمی پیش آمدند و برای کمك امیرالمؤمنین ؑ داخل خانه شدند، و طوری شد که نزدیك بود فتنه‌ای بپا شود.

---

۱. «ب»: به دو پهلوی حضرت زد.

۲. کلمهٔ «وجاء» که در عبارت عربی به کار رفته به معنای ضربتی است که ضارب بی‌پروا می‌زند تا به هر جایی پیش آمد اصابت کند و ملاحظهٔ طرف مقابل را نمی‌کند.

۳. «صهّاك» نام مادر عمر است.

۴. «ب» و «د»: خالد بن ولید شمشیر برهنه کرد تا بر علی ؑ بزند. زبیر یا شمشیرش بر او حمله کرد، ولی امیرالمؤمنین ؑ او را قسم داد و او هم دست نگهداشت. «الف» خ ل: ... امیرالمؤمنین ؑ بر او حمله کرد، ولی او حضرت را قسم داد و حضرت دست نگهداشت.

علی ﷺ را بیرون بردند و مردم هم پشت سر او آمدند. **سلمان و ابوذر و مقدار و عمار و بریدهٔ اسلمی** رحمهم الله به‌دنبال آن حضرت به راه افتادند در حالی که می‌گفتند: «چه زود به پیامبر ﷺ خیانت کردید و کینه‌هایی که در سینه‌ها داشتید بیرون آوردید».

بریدة بن خصیب اسلمی گفت: «ای عمر، آیا بر برادر پیامبر و وصیّش و بر دخترش حمله می‌کنی و او را می‌زنی، در حالی که قریش سوابق تو را خوب می‌دانند».

در اینجا **خالد شمشیرش** را در حالی که در غلاف بود بلند کرد تا بریده را بزنند، ولی عمر او را گرفت و از این کار باز داشت.

۲

کیفیت بیعت اجباری با ابوبکر

اوّلین سخن امیرالمؤمنین ﷺ هنگام بیعت اجباری

امیرالمؤمنین ﷺ را در حالی که گریبان او را گرفته و می‌کشیدند نزد ابوبکر رسانیدند. همین که چشم ابوبکر به حضرت افتاد فریاد زد: **«او را رها کنید»!**

حضرت فرمود: «چه زود بر اهل بیت پیامبرتان حمله کردید! ای ابوبکر، به چه حقّی و به چه میراثی و به چه سابقه‌ای مردم را بر بیعت خود ترغیب می‌کنی؟![1] آیا تو دیروز به امر پیامبر ﷺ با من بیعت نکردی»؟

تهدید اوّل به قتل برای بیعت اجباری

عمر گفت: ای علی، این سخن را کنار بگذار. به خدا قسم **اگر بیعت نکنی تو را می‌کشیم**. حضرت فرمود: «در این صورت بندهٔ خدا و برادر مقتول پیامبر خواهم بود»!

---

۱. «ب» و «د»: دعوت می‌کنی.

عمر گفت: «بندهٔ خدای مقتول درست است، ولی برادر مقتول پیامبر درست نیست»! حضرت فرمود: «بدان به خدا قسم، اگر نبود مقدرّ خداوند که ثبت شده و پیمانی که دوستم (پیامبر) با من عهد کرده و من هرگز از آن نخواهم گذشت، می‌فهمیدی که کدامیک از ما یارمان ضعیف‌تر و عددمان کمتر است». در این حال ابوبکر ساکت بود و سخنی نمی‌گفت.

دفاع بُرَیدهٔ اسلمی از امیرالمؤمنین ؑ

بُرَیده برخاست وگفت: ای عمر، آیا شما آن دو نفر نیستید که پیامبر ﷺ به شما گفت: **«نزد علی بروید و به عنوان امیرالمؤمنین بر او سلام کنید»**، و شما دو نفر گفتید: آیا این از دستور خدا و دستور پیامبرش است؟ و آن حضرت فرمود: آری.

ابوبکر گفت: ای بریده، این جریان درست است، ولی تو غایب شدی و ما حاضر بودیم، بعد از هر مسئله‌ای مسئلهٔ دیگری پیش می‌آید!

عمر گفت: ای بریده، تو را به این موضوع چه کار است؟ و چرا در این مسئله دخالت می‌کنی؟! بریده گفت: «به خدا قسم در شهری که شما در آن حکمران باشید سکونت نخواهم کرد».

عمر دستور داد او را زدند و بیرون کردند!

دفاع سلمان از امیرالمؤمنین ؑ

سپس سلمان برخاست و گفت: «ای ابوبکر، از خدا بترس و از این جایی که نشسته ای برخیز، و آن را برای اهلش واگذار که **تا روز قیامت به گوارایی از آن استفاده کنند، و دو شمشیر بر سر این امت اختلاف نکنند»**.

ابوبکر به او پاسخی نداد. سلمان دوباره همان سخن را تکرار کرد. عمر او را کنار زد و گفت: تو را با این مسئله چکار است؟ و چرا در مسئله‌ای که در اینجا جریان دارد خود را داخل می‌کنی؟

سلمان گفت: ای عمر آرام بگیر! ای ابوبکر، از این جایی‌که نشسته‌ای برخیز و آن را برای اهلش واگذار تا به خدا قسم به خوشی تا روز قیامت از آن استفاده کنند. **و اگر قبول نکنید از همین طریق خون خواهید دوشید و آزادشدگان و طردشدگان و منافقین در خلافت طمع خواهند کرد.** به خدا قسم، اگر من می‌دانستم که می‌توانم ظلمی را دفع کنم یا دین را برای خداوند عزّت دهم شمشیرم را بردوش می‌گذاردم و با شُجاعت با آن می‌زدم. **آیا بر جانشین پیامبر خدا حمله می‌کنید؟!**[1] بشارت باد شما را بر بلا و از آسایش ناامید باشید.

دفاع ابوذر و مقداد و عمار از امیرالمؤمنین علیه‌السلام

سپس ابوذر و مقداد و عمار بپا خاستند و به علی علیه‌السلام عرض کردند: «**چه دستور می‌دهی؟ به خدا قسم اگر امر کنی آنقدر شمشیر می‌زنیم تا کشته شویم**».

حضرت فرمود: «خدا شما را رحمت کند، دست نگهدارید و پیمان پیامبر و آنچه شما را بدان وصیّت کرده به یاد بیاورید». آنان هم دست نگه داشتند.

تهدید دوم به قتل برای بیعت اجباری

در حالی که ابوبکر بر منبر نشسته بود عمر به او گفت: چطور بالای منبر نشسته‌ای در حالی که این (مرد) نشسته و با تو روی جنگ دارد و بر نمی‌خیزد در بین ما با تو بیعت کند؟ **آیا دستور می‌دهی گردنش زده شود؟!**[2]

این درحالی بود که امام حسن وامام حسین علیهماالسلام بالای سر امیرالمؤمنین علیه‌السلام ایستاده بودند. وقتی سخن عمر را شنیدند گریه کردند و صدای خود را بلند کردند که: «یا جَدّاه، یا رسول الله».

---

۱. «ب» و «د»: شمشیرم را بر دوشم می‌گذارم و با آن قومی راکه بر جانشین پیامبر و خلیفهٔ او در امّتش و پدر فرزندانش ادعای امیری کنند می‌زدم.

۲. «الف» خ ل: گردنش را بزنیم؟!

امیرالمؤمنین ؑ آن دو را به سینه چسبانید و فرمود: گریه نکنید، به خدا قسم بر کشتن پدرتان قادر نیستند. این دو کمتر و ذلیل‌تر و کوچکتر از آن هستند.

دفاع امّ ایمن و ام سلمه از امیرالمؤمنین ؑ

ام ایمن نوبیّه ـ که در کودکی پرستار پیامبر ﷺ بوده ـ و نیز امّ سلمه پیش آمدند و گفتند: «**ای عتیق**[1]**، چه زود حسد خود را نسبت به آل محمّد ﷺ آشکار ساختید**». عمر دستور داد آن دو را از مسجد خارج کنند و گفت: «ما را با زنان چه کار است»!

تهدید سوم به قتل برای بیعت اجباری

بعد عمر گفت: ای علی، برخیز و بیعت کن. حضرت فرمود: اگر نکنم؟ گفت: **به خدا قسم در این صورت گردنت را می‌زنیم!**[2]

حضرت فرمود: به خدا قسم دروغ گفتی ای پسر صهّاك، تو قدرت بر این کار نداری، تو پست‌تر و ضعیف‌تر از این هستی.

تهدید چهارم به قتل برای بیعت اجباری

خالد بن ولید از جا برخاست و شمشیرش را بیرون کشید و گفت: «**به خدا قسم اگر بیعت نکنی تو را می‌کشم**»!

امیرالمؤمنین ؑ به طرف او برخاست و جلو لباسش را گرفت و او را به عقب پرتاب کرد[3] به طوری که او را بر قفا به زمین انداخت و شمشیر از دستش افتاد!

تهدید پنجم به قتل برای بیعت اجباری

عمر گفت: ای علی بن ابی‌طالب، برخیز و بیعت کن. حضرت فرمود: اگر نکنم؟ گفت: به خدا قسم در این صورت تو را می‌کشیم.

---

۱. «عتیق» لقب ابوبکر است.
۲. «الف»: گردنت زده می‌شود.
۳. «د»: سپس او را بلند کرد.

امیرالمؤمنین ﷺ سه مرتبه با این سخن حجت را بر آنان تمام کرد و سپس بدون آنکه کف دستش را باز کند دستش را دراز کرد.

ابوبکر هم بر دست او زد و به همین مقدار از او قانع شد. سپس حضرت به طرف منزلش حرکت کرد، و مردم در پی حضرت به راه افتادند.

۳

غصب فدک

استدلال حضرت زهرا ﷺ برای بازگرداندن فدک

ابن عبّاس گفت: به حضرت زهرا ﷺ خبر رسید که **ابوبکر فدک را به تصّرف خود در آورده است.** آن حضرت همراه زنان بنی‌هاشم بیرون آمد تا بر ابوبکر وارد شد.

سپس فرمود: ای ابوبکر، می‌خواهی زمینی را از من بگیری که پیامبر ﷺ آن را برای من قرار داد و از زمینی که مسلمانان با حمله و جنگ آن را به دست نیاورده‌اند به من بخشید؟ آیا پیامبر ﷺ نفرموده است: «مواظبت و احترام هر کسی را نسبت به فرزندانش بعد از او باید مراعات کرد؟ تو هم می‌دانی که آن حضرت برای فرزندش غیر فدک چیزی باقی نگذاشته است».

منع عمر از نوشتن سند و ردّ فدک

وقتی ابوبکر سخن آن حضرت و زنان همراه او را شنید **دواتی خواست تا سند فدک را برای او بنویسد.**

عمر وارد شد و گفت: ای خلیفهٔ پیامبر! **برایش ننویس تا در مورد آنچه ادعا می‌کند شاهد بیاورد.** حضرت فرمود: آری، شاهد می‌آورم. عمر گفت: چه کسی؟ فرمود: علی

و امّ ایمن. عمر گفت: شهادت زن عجمی که فصیح صحبت نمی‌کند قبول نیست. علی هم آتش را به دور قرص نان خود جمع می‌کند.[1]

حضرت زهرا ؑ برگشت در حالی که چنان از غیظ پر شده بود که قابل تـوصیف نبود، و بعد از آن مریض شد.

عیادت ابوبکر و عمر از حضرت زهرا ؑ

علی ؑ نمازهای پنجگانه را در مسجد بجا می‌آورد. هر بار کـه نـماز مـی‌خوانـد ابوبکر و عمر به او می‌گفتند: «دختر پیامبر چطور است»؟!

تا آنجا که بیماری حضرت شدّت یافت. باز هم از حال حضرت سؤال کـردند و گفتند: «**بین ما و او مسایلی واقع شد که خود بهتر می‌دانی، اگر صلاح بدانی از او برای ما اجازه بگیر تا ازگناهمان نزد او عذرخواهی کنیم**»؟ حضرت فرمود: این با شماست.

آن دو برخاستند و کنار در خانه نشستند. علی ؑ نزد فاطمه ؑ آمد و فرمود: «ای زن آزاد[2]، فلانی و فلانی پشت در هستند و می‌خواهند بـر تـو سـلام کـنند، چـه صـلاح می‌دانی»؟

حضرت زهرا ؑ عرض کرد: خانه خانهٔ تو و زن آزاد هم همسر توست، هـر چـه می‌خواهی انجام بده. فرمود: «پوشش سرت را محکم کن». **آن حضرت هم سر خود را پوشانید و رویش را به طرف دیوار گردانید.**

نفرین حضرت زهرا ؑ بر ابوبکر و عمر

ابوبکر و عمر وارد شدند و سلام کردند و گفتند: از ما راضی باش، خدا از تو راضی باشد. حضرت زهرا ؑ فرمود: چه چیزی شما را به این کار وادار کرده است؟ **گـفتند: ما به بدی خود اعتراف می‌کنیم و امیدواریم ما را ببخشی و کینهٔ ما را از دل بیرون آوری.**

---

۱. «ب»: مال را به سوی خود می‌کشد.

۲. کلمهٔ «آزاد» برای سخن بعد است که «چه صلاح می‌دانی»، یعنی اختیار بـا تـوست و مـن بـه تـو تـحمیل نمی‌کنم.

فرمود: اگر راست می‌گویید، دربارهٔ آنچه از شما سؤال می‌کنم به من خبر دهید، چرا که من چیزی از شما سؤال نمی‌کنم مگر آنکه می‌دانم شما آن را می‌دانید. اگر راست بگویید می‌دانم که شما درآمدنتان راست می‌گویید. گفتند: هر چه می‌خواهی سؤال کن.

فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا از پیامبر ﷺ شنیدید که می‌فرمود: «**فاطمه پارهٔ تن من است، هرکس او را اذیّت کند مرا اذیّت کرده است**»؟ گفتند: آری. حضرت دست‌ها را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود:«**خدایا این دو مرا اذیت کردند. من شکایت این دو را به پیشگاه تو و پیامبرت می‌نمایم. نه به خدا قسم، هرگز از شما راضی نمی‌شوم تا پدرم پیامبر را ملاقات کنم و آنچه شما انجام دادید به او خبر دهم، تا دربارهٔ شما حکم کند**».

اینجا بود که ابوبکر صدای وای و ویل بلند کرد و به شدّت به جزع و فزع افتاد. عمر گفت: ای خلیفهٔ پیامبر، از سخن زنی جزع و فزع می‌کنی؟!

۴

شهادت و تدفین حضرت زهرا علیها السلام

وصیّت‌های حضرت زهرا علیها السلام

ابن عبّاس می‌گوید: حضرت زهرا علیها السلام بعد از رحلت پدرش پیامبر ﷺ چهل شب ماند.[1] وقتی بیماریش شدّت یافت علی علیه السلام را صدا زد و فرمود: «ای پسرعمو، حال مرا که می‌بینی، من تو را وصیت می‌کنم که با دختر خواهرم زینب ازدواج کنی تا برای

---

۱. کلمهٔ «بقیت» یا «لبثت» که در اینجا به کار رفته دو احتمال دارد: ۱ - حضرت چهل روز بعد از پدر بزرگوار زنده ماند. ۲ - حضرت تا چهل روز - در عین مریضی - حالش بهتر بود و بعد از آن شدّت یافت.

فرزندانم مثل خودم باشد. و برای من تابوتی آماده کنی، که من دیدم ملائکه آن را توصیف می‌کردند. و بر جنازهٔ من و دفنم و نماز بر من احدی از دشمنان خدا حاضر نشوند».

ابن عبّاس گوید: و این همان سخن امیرالمؤمنین ﷺ است که فرمود: مسائلی بود که برای ترک آنها راهی نیافتم، چرا که قرآن طبق آن بر قلب محمّد ﷺ نازل شده بود[1]: یکی جنگ با ناکثین و قاسطین و مارقین که دوستم پیامبر ﷺ مرابه جنگ با آنان وصیّت کرده و بر سر آن با من پیمان بسته بود، و دیگر تزویج امامه دختر زینب که فاطمه به من وصیّت کرده بود.

عکس‌العمل شهادت حضرت زهرا ﷺ بین مردم

ابن عبّاس می‌گوید: حضرت زهرا ﷺ همان روز[2] از دنیا رفت. صدای گریهٔ زن و مرد مدینه را به لرزه در آورد، و مردم مانند روزی که پیامبر ﷺ از دنیا رفته بود متحیّر ماندند.

ابوبکر و عمر هم به عنوان تسلیت به امیرالمؤمنین ﷺ آمدند و گفتند: **«ای ابوالحسن، برای نماز بر دختر پیامبر بر ما سبقت مگیر».**

نماز و تدفین مخفیانهٔ حضرت زهرا ﷺ

شب که شد علی ﷺ عبّاس و فضل و مقداد و سلمان و ابوذر و عمّار را صدا زد. عبّاس جلو رفت و بر آن حضرت نماز خواند[3] و او را دفن کردند.

صبح که مردم برخاستند ابوبکر و عمر به همراهی آنان آمدند و قصد داشتند بر حضرت زهرا ﷺ نماز بخوانند. مقداد گفت: **دیشب حضرت فاطمه ﷺ را دفن کردیم!**

---

۱. «ب» و «د»: دو مسئله که بر ترک آن دو راهی نداشتم مگر آنکه بر آنچه بر محمّد ﷺ نازل شده کافر شدم.

۲. منظور از «همان روز» یا روز چهلم است، و یا همان روزی که حضرت وصیّت فرمود.

۳. این صورت ظاهری قضیّه است، و طبق احادیث خود امیرالمؤمنین ﷺ قبلاً بر بدن حضرت نماز خوانده بود. به حدیث ۴ همین کتاب، و بحار الانوار: ج ۴۳ ص ۱۸۸ و ۱۹۳ و ۲۱۵ مراجعه شود.

عمر رو به ابوبکر کرد و گفت: به تو نگفتم، آنها زود این کار را می‌کنند؟! عبّاس گفت: **آن حضرت وصیّت کرده بود شما دو نفر بر او نماز نخوانید.**

قصد عمر برای نبش قبر حضرت زهرا ﷺ

عمر گفت: به خدا قسم ای بنی‌هاشم، شما حَسَد قدیمی‌تان را نسبت به ما هرگز ترک نمی‌کنید. این کینه‌هایی که در سینه‌های شماست هرگز از بین نمی‌رود[1] به خدا قسم قصد کرده‌ام قبر او را نبش کنم و بر او نماز بخوانم!

امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: به خدا قسم ای پسر صهّاك، **اگر چنین قصدی نمایی دست را به سویت بر می‌گردانم، به خدا قسم اگر شمشیرم را بیرون کشم آن را غلاف نخواهم کرد مگر با گرفتن جان تو!** (اگر می‌توانی) قصدت را عملی کن. در اینجا عمر شکست خورد و سکوت کرد و دانست که علی ﷺ هرگاه قسم یاد کند آن را عملی می‌کند.

سپس علی ﷺ فرمود: ای عمر، تو همان کسی نیستی که پیامبر ﷺ قصد کشتن تو را نمود و سراغ من فرستاد. من در حالی که شمشیر به کمر بسته بودم آمدم و به سویت حمله کردم تا تو را بکشم، ولی خداوند عزوجل آیه نازل کرد که: «فَلا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّما نَعُدُّ لَهُمْ عدًّا»[2]، یعنی: «نسبت به آنان عجله مکن که برایشان آماده کرده‌ایم».

لذا ابوبکر و عمر و مردم برگشتند.

۵

نقشهٔ قتل امیرالمؤمنین ﷺ

توطئه ابوبکر و عمر و خالد برای قتل امیرالمؤمنین ﷺ

ابن عبّاس می‌گوید: آنان در بین خود نقشه کشیدند و مذاکره کردند و گفتند: «**تا این**

---

۱. ـ «ب» و «د»: آیا وقت آن نشده است که این کینه‌هایی که در دل شماست از بین برود؟!

۲. سورهٔ مریم: آیهٔ ۸۴.

مرد زنده است هیچ کار ما به درستی انجام نخواهد شد»! ابوبکر گفت: برای قتل او چه کسی مناسب است؟ عمر گفت: خالد بن ولید!

سراغ خالد فرستادند و گفتند: ای خالد، نظرت دربارهٔ کاری که می‌خواهیم بر عهدهٔ تو بگذاریم چیست؟ خالد گفت: هر چه می‌خواهید بر عهده‌ام بگذارید. به خدا قسم اگر قتل پسر ابوطالب را بر عهده‌ام قرار دهید انجام می‌دهم. گفتند: به خدا قسم، تصمیمی غیر از این نداریم. گفت: من برای این کار حاضرم.

ابوبکر گفت: وقتی به نماز صبح ایستادیم تو کنار علی بایست در حالی که شمشیر همراهت باشد، و وقتی سلام نماز را دادم گردن او را بزن! گفت: باشد. و با این تصمیم از یکدیگر جدا شدند.

پشیمانی ابوبکر هنگام اجرای نقشهٔ قتل

ابوبکر دربارهٔ دستوری که برای قتل علی ﷺ داده بود به فکر فرو رفت و تشخیص داد که اگر چنین کاری انجام دهد جنگی شدید و فتنه‌ای طولانی بپا خواهد شد. لذا از دستوری که به خالد داده بود پشیمان شد و آن شب تا صبح خوابش نبرد. سپس به مسجد آمد در حالی که صف‌های نماز بر پا بود. جلو رفت و برای مردم نماز خواند در همان حال به فکر رفته بود و نمی‌دانست چه می‌گوید.

خالد بن ولید در حالی که شمشیر به کمر بسته بود آمده و کنار امیرالمؤمنین ﷺ ایستاد، و آن حضرت متوجه قضیّه شده بود.[1]

همین که ابوبکر تشهّد نماز را تمام کرد قبل از آنکه سلام دهد فریاد زد: «**ای خالد، آنچه به تو دستور دادم انجام مده، که اگر انجام دهی تو را به قتل می‌رسانم**» و سپس از راست و چپ سلام نمازش را داد.[2]

---

۱. «ب»: علی ﷺ مطلب را زیر نظر داشت.

۲. از راست و چپ سلام داد، طرز سلام دادن عامه در نماز است که در آخر نماز یک بار به سمت راست توجه کرده سلام نماز را می‌گویند و یک بار به سمت چپ توجه کرده سلام می‌گویند.

عکس العمل امیرالمؤمنین ﷺ در توطئهٔ قتل

امیرالمؤمنین ﷺ از جا حرکت کرد و گریبان خالد را گرفت و شمشیر را از دستش بیرون آورد. سپس او را بر زمین زد و روی سینه‌اش نشست و شمشیرش را گرفت تا او را بکشد.

اهل مسجد جمع شدند تا خالد را خلاص کنند ولی نتوانستد. عباس گفت: او را به حق قبر پیامبر ﷺ قسم دهید که دست بردارد. آن حضرت را به قبر رسول الله ﷺ قسم دادند و حضرت او را رها کرد. او هم برخاست و به منزلش رفت.

عکس العمل اصحاب امیرالمؤمنین ﷺ در توطئه قتل حضرت

زبیر و عباس و ابوذر[1] و مقداد و بنی‌هاشم آمدند و شمشیرها بر کشیدند و گفتند: «به خدا قسم دست از کارهایتان بر نمی‌دارید تا سخن بگوید و عمل کند.[2] در اینجا در بین مردم اختلاف افتاد و درهم پیچیدند و اضطرابی ایجاد شد.

عکس‌العمل زنان بنی‌هاشم در توطئهٔ قتل امیرالمؤمنین ﷺ

زنان بنی‌هاشم بیرون آمدند و فریاد زدند و گفتند: «ای دشمنان خدا، چه زود دشمنی با پیامبر و اهل بیتش را ظاهر ساختید. دیر زمانی بود که چنین تصمیمی را دربارهٔ پیامبر ﷺ داشتید ولی نتوانستید.

دیروز دختر او را کشتید، و امروزمی‌خواهید برادرش و پسرعمویش و وصیّش و پدر فرزندانش را به قتل برسانید؟ به خدای کعبه قسم، دروغ گفته‌اید، شما به قتل او دست نخواهید یافت. و طوری شد که مردم ترسیدند فتنهٔ عظیمی بپا شود.

---

۱. در «ب» و «د» سلمان به جای ابوذر آمده است.

۲. «ب» و «د»: تا سخن بگوییم و عمل کنیم.

....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. بحار الانوار: ج ۸ قدیم ص ۵۶.

۲. بحار الانوار: ج ۴۳ ص ۱۹۷ ح ۲۹.

۳. بحار الانوار: ج ۸۱ ص ۲۵۶ ح ۱۸.

۴. عوالم، جلد حضرت زهراﷺ: ص ۲۲۰ ح ۱.

روایت با سند به سلیم:

۱. الیقین: باب ۱۱۵.

روایت از غیر سلیم:

۱. احتجاج طبرسی: ج ۲ ص ۱۱۹.

بخش دوّم

تتمهٔ کتاب سلیم

تا اینجا احادیثی که انواع چهارگانهٔ نسخه‌های کتاب سلیم (**الف و ب و ج و د**) در آن مشترکند و یا در سه یا دو نوع آن یافت می‌شود که ۴۸ **حدیث** است ذکر شد. در نوع «ج» از نسخه‌های کتاب، ۲۲ حدیث وجود دارد که در نسخه‌های «الف» و «ب» و «د» نیست جز حدیث ۵۸ که در نوع «ب» نیز هست. این **۲۲ حدیث** را در این فصل از شمارهٔ ۴۹ **تا** ۷۰ ذکر می‌نماییم.

۴۹

ناگفته‌هایی از جریان «انّ ال رجل لیهجر»: سخن پیامبر ﷺ در غیاب عمر، نوشتن کتف و شاهد گرفتن بر آن، برنامه‌ای که پیامبر ﷺ برای نوشتن کتف در نظر داشت. تأیید این حدیث.

ناگفته‌هایی از جریان «انّ الرجل لیهجر»

سلیم به قیس می‌گوید: از سلمان شنیدم که می‌گفت: بعد از آنکه آن مرد (عمر) آن سخن را گفت[1] و پیامبر ﷺ غضبناک شد و «**کتف**» را رها کرد، از امیرالمؤمنین ؑ شنیدم که فرمود: «آیا از پیامبر ﷺ نپرسیم چه مطلبی می‌خواست در کتف بنویسد که اگر آن را می‌نوشت احدی گمراه نمی‌شد و دو نفر هم اختلاف نمی‌کردند»؟

سخن پیامبر ﷺ در غیاب عمر

من سکوت کردم تا کسانی که در خانه بودند برخاستند و فقط **امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین** ؑ باقی ماندند. **من و دو رفیقم ابوذر و مقداد** هم خواستیم برخیزیم که علی ؑ به ما فرمود: بنشینید.

حضرت می‌خواست از پیامبر ﷺ سؤال کند و ما هم می‌شنیدیم، ولی خود پیامبر ﷺ ابتداءً فرمود: «برادرم، **نشنیدی دشمن خدا چه گفت**؟! جبرئیل کمی قبل از این نزد من آمد و به من خبر داد که او سامری این امّت است و رفیقش (ابوبکر) گوسالهٔ آن است[2]، و خداوند تفرقه و اختلاف را بعد از من بر امتّم نوشته است، لذا جبرئیل به من دستور

---

۱. منظور همان سخن عمر است که وقتی پیامبر ﷺ در ساعات آخر عمر کتف طلب کرد تا در آن چیزی بنویسد که مردم هرگز گمراه نشوند، عمر گفت: «پیامبر هذیان می‌گوید»! و بدین وسیله از نوشتن کتف مانع شد. منظور از «کتف» هم استخوان پهن شانهٔ گاو یا شتر است که برای نوشتن از آن استفاده می‌کردند.
۲. «ج» خ ل: او سامری این امت و رفیقِ گوسالهٔ آن است.

داد بنویسم آن نوشته‌ای را که می‌خواستم در کتف بنویسم و این سه نفر را بر آن شاهد بگیرم. برایم ورقه‌ای بیاورید».

نوشتن کتف و شاهد گرفتن بر آن

برای حضرت ورقه‌ای آوردند. پیامبر ﷺ **نام امامان هدایت کننده بعد از خود** را یکی یکی املا می‌فرمود و علی ﷺ به دست خویش می‌نوشت.

همچنین فرمود: من شما را شاهد می‌گیرم که برادرم و وزیرم و وارثم و خلیفه‌ام در امّتم علی بن ابی‌طالب است و سپس حسن و بعد حسین و بعد از آنان نه نفر از فرزندان حسین‌اند.

راوی می‌گوید: از نام امامان جز دو نفر به نام «محمد» و «علی» به یادم نماند و در نام بقیّهٔ ائمه ﷺ به اشتباه افتادم[1]، ولی توصیف **حضرت مهدی** و عدالت او و برنامه‌اش[2] را شنیدم و اینکه خداوند به دست او زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان گونه که از ظلم و جور پر شده باشد.

برنامه‌ای که پیامبر ﷺ برای نوشتن کتف در نظر داشت

سپس پیامبر ﷺ فرمود: من خواستم تا این را بنویسم، سپس آن را به مسجد ببرم و **عموم مردم را دعوت کنم و آن را برایشان بخوانم و آنان را بر آن شاهد بگیرم.** ولی خداوند نخواست و آنچه اراده کرده بود مقدر نمود.

تأیید این حدیث

سلیم می‌گوید: در زمان حکومت عثمان با ابوذر و مقداد ملاقات کردم، و آنان همین مطلب را برایم نقل کردند.

---

۱. این اشتباه از سلمان یا سلیم یا ابان نمی‌تواند باشد زیرا در موارد مختلف همین کتاب نام امامان ﷺ از قول ایشان تصریح شده است. پیداست که در اینجا به عنوان تقیّه این سخن گفته شده تا ظالمین نام امامان ﷺ را ندانند و آنان را نشناسند.

۲. «ج» خ ل: علم او.

سپس امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین ﷺ را در کوفه ملاقات کردم. آنان هم به طور سرّی همین مطلب را برایم نقل کردند و هیچ کم و زیادی نکردند، گویی با یک زبان سخن می‌گفتند

....

این حدیث شباهت به اواخر حدیث ۱۳ دارد. برای مدارك به آن حدیث مراجعه شود.

۵۰

منع پیامبرﷺ از خوابیدن در مسجد، حلیّت مسجد برای پیامبرو علیﷺ، علیؑ دور کنندهٔ نااهلان از حوض کوثر.

منع پیامبرﷺ از خوابیدن در مسجد

سلیم بن قیس از جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند که گفت: روزی پیامبرﷺ نزد ما آمد در حالی که در دستش چوبه‌ای تازه از درخت خرما بود و ما در مسجد آن حضرت جمع بودیم. حضرت ما را می‌زد و می‌فرمود: در مسجد نخوابید.

حلیّت مسجد برای پیامبر و علیﷺ

جابر می‌گوید: ما بیرون رفتیم و علیؑ هم خواست با ما بیرون آید. پیامبرﷺ فرمود: برادرم، کجا خارج می‌شوی؟ **برای تو در مسجد حلال است آنچه برای من حلال است.** تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی، خداوند به موسی دستور داد تا مسجد پاک و پاکیزه‌ای بنا کند که در آن جز خود و دو پسرش شبر و شبیر همراه او کسی ساکن نشود.

علیؑ دور کنندهٔ نااهلان از حوض کوثر

برادرم، قسم به آنکه جانم به دست اوست تو دور کنندهٔ (نااهلان) از حوضم به دست خود هستی همان طور که کسی شترهای بیمار (جرب) را از شتران خود دور می‌کند. گویی تو را کنار حوضم می‌بینم که همراهت عصایی از چوب عوسج[1] است.

....

روایت از غیر سلیم:

۱. مناقب ابن شهرآشوب: ج ۲ ص ۱۹۴.

۲. ماقب خوارزمی: ص ۶۰.

۳. مستدرك حاکم: ج ۳ ص ۱۳۸.

---

۱. «عوسج» درختچه‌ای خاردار است. منظور این است که با آن چوب نااهلان را دور می‌کنی.

۵۱

ندای پیامبر ﷺ در حلّیت مسجد برای خاندان آن حضرت.

ندای پیامبر ﷺ در حلیّت مسجد برای خاندان آن‌حضرت

سلیم بن قیس می‌گوید: از امیرالمؤمنین شنیدم که می‌فرمود: گویا پیامبر ﷺ را در صحن مسجدش می‌بینم که می‌فرماید:

«بدانید که مسجد من برای جنب و حائض حلال نیست جز من و برادرم و دخترم و همسرانم و خدمتکارانم و خانواده‌ام، آیا شنیدید؟ آیا برایتان روشن کردم؟ پس گمراه نشوید»، و این مطلب را با صدای بلند ندا می‌فرمود.

....

روایت از غیر سلیم:

۱. مناقب ابن شهرآشوب: ج ۲ ص ۱۹۴.

۲. سنن بیهقی: ج ۷ ص ۶۵.

۳. سیرهٔ حلبیه: ج ۳ ص ۳۷۵.

۵۲

راهنمایی سلمان و ابوذر و مقداد به امیرالمؤمنین ﷺ در زمـان عـمر، غصب نام‌ها و القاب امیرالمؤمنین ﷺ توسط ابوبکر و عمر.

راهنمایی سلمان و ابوذر و مقداد به امیرالمؤمنین ﷺ در زمان عمر

سلیم بن قیس می‌گوید: در زمان حکومت عمر بن خطاب نزد سلمان و ابـوذر و مقداد نشسته بودم. مردی از اهل کوفه آمد و برای درخواست ارشاد و هدایت نزد آنان نشست.

آنها به او گفتند: بر تو باد به کتاب خداوند که ملازم آن باشی و به علی بن ابی‌طالب که او با کتاب خداست و از آن جدا نمی‌شود. ما شهادت می‌دهیم از پیامبر ﷺ شنیدیم که می‌فرمود: «**علی با قرآن و با حق است. به هر سو بگردد می‌گردد**[1]**، او اوّل کسی است که به خدا ایمان آورد، و اوّل کسی از امتم است که روز قیامت با من مصافحه می‌کند. او صدیق اکبر و (فاروق) جدا کننده بین حق و باطل است. او وصیّ من و وزیرم و خلیفه‌ام در امتم است و طبق سنّت من می‌جنگد**».

غصب نام‌ها و القاب امیرالمؤمنین ﷺ توسط ابوبکر و عمر

آن مرد به آنان گفت: پس چرا مردم ابوبکر را «**صدیق**» و عمر را «**فاروق**» می‌نامند؟ سلمان و ابوذر و مقداد به او گفتند[2]: **مردم نام غیر آنان را بر آنها گذارده‌اند** همان طور که خلافت پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین بودن را به آنان نسبت می‌دهند، در حالی که این نـام برای آنان نیست و اسم غیرآنان است.

---

۱. عبارت در کتاب فضائل چنین است: علی با حق و حق با اوست، می‌گردد هر سو که حق او را بگرداند.

۲. از اینجا تا آخر حدیث در کتاب فضائل چنین است: مردم به حق علی ﷺ جاهلند. همان طور که آن دو نفر به خلیفهٔ پیامبر ﷺ جاهلند به حق امیرالمؤمنین ﷺ هم جاهلند. این دو نام، اسم آن دو نیست و اسم غـیر آنان است. به خدا قسم علی ﷺ صدیق اکبر و فاروق نورانی است. به خدا قسم علی ﷺ خـلیفهٔ پـیامبر و امیرالمؤمنین است. آن حضرت به ما و آن دو دستور داد و همگی بر او به عنوان امیرالمؤمنین و فـاروق نورانی و صدیق اکبر سلام کردیم.

علی ﷺ خلیفهٔ پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین است. پیامبر ﷺ ما را و آن دو را نیز به همراه ما دستور داد و بر علی ﷺ به عنوان امیرالمؤمنین سلام کردیم.

....

روایت با سند به سلیم:

۱. احتجاج طبرسی: ج ۱ ص ۲۳۰.

۲. فضائل شاذان: ص ۱۴۵.

۳. نزهة الکرام: ص ۵۵۷.

روایت از غیر سلیم:

۱. مناقب ابن شهرآشوب: ج ۳ ص ۶۲.

۵۳

علت انتخاب جنگ توسط امیرالمؤمنین ؈ در جمل و صفّین، مظلومیّت دائمی امیرالمؤمنین ؈ و دفاع آن حضرت از خود.

علت انتخاب جنگ توسط امیرالمؤمنین ؈ در جمل و صفّین

سلیم می‌گوید: از امیرالمؤمنین ؈ شنیدم که در روز جمل و روز صفّین می‌فرمود: «من نظر کردم و یکی از **دو راه** را در پیش روی خود دیدم: **یا کفر به خداوند** و انکار آنچه خدای تعالی نازل کرده است، و **یا جهاد در راه خدا** و امر به معروف و نهی از منکر. من جهاد در راه خدا و امر به معروف و نهی از منکر را بر کفر به خداوند و انکار آنچه خدا نازل کرده و گرفتاری به زنجیرها در آتش جهنم ترجیح دادم، (البته) آنگاه که یارانی پیدا کردم.

مظلومیت دائمی امیرالمؤمنین ؈ و دفاع آن‌حضرت از خود

فرمود: **من از زمانی‌که پیامبر ﷺ از دنیا رفته همچنان مظلوم بوده‌ام.** اگر قبل از امروز[1] یارانی برای احیای کتاب و سنّت می‌یافتم ـ همچنانکه امروز یافته‌ام ـ می‌جنگیدم و نشستن برایم جایز نبود.

....

روایت از غیر سلیم:

۱. کتاب صفّین (نصر بن مزاحم): ص ۴۷۴.
۲. تفسیر عیاشی: ج ۲ ص ۷۷ ح ۲۳.
۳. حلیة الاولیاء: ج ۱ ص ۸۵.
۴. تاریخ دمشق: ج ۳۵ ص ۹۰۰.
۵. فتوح ابن اعثم: ج ۳ ص ۲۶۴ و ۲۸۴.
۶. الاخبار الطوال ص ۱۸۸.
۷. نظم درر السمطین. ص ۱۱۸.
۸. نزهة الابرار به روایت ثمرات الاسفار.

---

۱. یعنی روز جمل یا صفّین.

۵۴

حَذَر از سه نفر در مورد دین، عصمت مناط اطاعت از پیامبر و ائمه ﷺ، آسیاب ضلالت و گمراهی، راه اهل‌بیت: راه خداوند، اهل‌بیت ﷺ شاهدان بر مردم، آیاتی از قرآن در شأن اهل‌بیت ﷺ.

حَذَر از سه نفر در مورد دین

سلیم بن قیس می‌گوید: از علی بن ابی‌طالب ﷺ شنیدم که می‌فرمود: پیامبر ﷺ چنین فرمود: **بر دینتان از سه نفر بر حذرباشید:**

مردی که قرآن را خوانده تا آنجا که آثار سرور را بر خود می‌بیند[1] به طوری که گویی لباسی از ایمان او را به حالتی که خدا می‌خواهد تغییر داده است. در این حال شمشیر بر روی برادر مسلمان خود می‌کشد و تهمت شرك به او می‌زند.

عرض کردم: یا رسول الله، کدامیك به مشرك بودن سزاوارترند؟ فرمود: آنکه تهمت شرك می‌زند.

و دیگر، مردی که نَقل‌ها و گفته‌ها او را از راه صحیح منحرف کرده است، به طوری که هر گاه گفته‌ای تمام می‌شود نظیر آن را طولانی‌تر از آن می‌گوید. چنین کسی اگر دّجال را دریابد پیرو او می‌شود.

و دیگر، مردی که خداوند عزوجل به او قدرتی داده است، و او گمان کرده اطاعت او اطاعت خداوند و معصیت او معصیت خداوند است. ولی دروغ می‌گوید، هرگز اطاعت مخلوقی با معصیت خالق نمی‌شود، واطاعت از کسی که معصیت خدا می‌کند جایز نیست.

---

۱. «ج» خ ل: آثار سرور بر او ظاهر می‌شود.

عصمت، مناط اطاعت از پیامبر و ائمه علیهم السلام

اطاعت مخصوص خداوند و پیامبرش و اولی الامری است که خداوند آنان را با خود و پیامبرش قرین کرده و فرموده است: «اَطیعُوا اللهَ وَ اَطیعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ»[۱]، یعنی: «از خدا اطاعت کنید، و از پیامبر و از صاحب اختیاران از خود اطاعت نمایید».

خداوند به این جهت دستور به اطاعت از پیامبر ﷺ داده است که آن حضرت معصوم و پاک است و به معصیت خداوند دستور نمی‌دهد، و نیز دستور به اطاعت از صاحبان امر داده است زیرا آنان معصوم و پاک‌اند و به معصیت خداوند دستور نمی‌دهند.

آسیاب ضلالت و گمراهی

سلیم می‌گوید: بعد از آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام حدیث پیامبر ﷺ را به پایان رسانید فرمود:

باید آسیاب ضلالتی باشد. آنگاه که آن آسیاب بر پا شد آسیا می‌کند و آسیا کردن آن دندانه‌هایی خواهد داشت، و دندانه‌هایش آن تیزی آن است، و شکستن آن با خداوند است.[۲]

راه اهل‌بیت علیهم السلام راه خداوند

نیکان عترتم و پاکان خاندانم، بردبارترین مردم در کودکی و داناترین آنان در بزرگی هستند.

بدانید که خداوند به وسیلهٔ ما تنگی و زمان سخت را به فَرَج می‌رساند و به دست ما دروغ را تغییر می‌دهد.[۳]

---

۱. سورهٔ نساء: آیهٔ ۵۹.

۲. این عبارات همه به صورت کنایه است و نوعی از ابهام دارد. در اواسط حدیث ۱۷ همین کتاب (ص ۳۷۸) نظیر این عبارات آمده است.

۳. یعنی دروغ بودن آن را روشن می‌کند و آن را به راست تغییر می‌دهد.

بدانید ما اهل بیتی هستیم که حکم ما از حکم خدا است و سخن راستگو را شنیده‌ایم. **اگر دنبال راه ما بیایید و طریقهٔ ما و آثار ما را پیروی کنید با روشنگری‌های ما هدایت می‌یابید، و اگر با ما مخالفت کنید هلاك می‌شوید.** و اگر به ما اقتدا کنید ما را همراه کتاب خدا در پیش روی خود می‌بینید، و اگر با ما مخالفت کنید با این کار جز به خودتان ضرر نمی‌زنید.

اهل‌بیت ﷺ شاهدان بر مردم

خداوند اهل هر زمانی را مورد سؤال قرار خواهد داد و شاهدان از ما بر آنان را در هر زمانی دعوت خواهد کرد. هر کس راست بگوید ما به صدق او شهادت می‌دهیم، و هر کس دروغ بگوید او را تکذیب می‌نماییم.

پیامبر ﷺ ترساننده، هدایت کننده و پیامبر برای جن وانس تا روز قیامت است. بعد از او نبیّ و پیامبری نیست، و بعد از قرآن کتابی نازل نمی‌شود.

برای اهل هرزمانی هدایت کننده و راهنما و امامی است که آنان را هدایت می‌کند و راهنمایی می‌نماید و به کتاب پروردگارشان و سنّت پیامبرشان ارشاد می‌نماید. هر هدایت کننده‌ای از دنیا برود یکی مثل خود را جانشین قرار می‌دهد. آنان با قرآن و قرآن با ایشان است. آنان از قرآن جدا نمی‌شوند و قرآن از آنان جدا نمی‌شود تا بر سر حوض کوثر نزد پیامبر ﷺ وارد شوند.

آیاتی از قرآن در شأن اهل‌بیت ﷺ

ما اهل بیتی هستیم که پدرمان ابراهیم ﷺ برایمان دعا کرده و فرموده است: «فَاجْعَلْ اَفْئِدَةً مِنَ النّاسِ تَهْوی اِلَیْهِمْ»[1]، یعنی: «قلب‌هایی از مردم را طوری گردان که به آنان میل داشته باشند». مقصود خداوند از این آیه فقط ما هستیم.

---

۱. سورهٔ ابراهیم: آیهٔ ۳۷.

و ما هستیم که خداوند قصد کرده است: «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اِرْکَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَ افْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ» تا آخر سوره[1]، «ای کسانی که ایمان آورده‌اید رکوع و سجده بجا بیاورید و پروردگارتان را عبادت کنید و کار خیر انجام دهید به امید اینکه رستگار شوید» (تا آنجا که می‌فرماید: تا در این باره پیامبر بر شما و شما بر مردم شاهد باشید...)، **پیامبر ﷺ شاهد بر ما است و ما شاهدان خداوند بر خلقش و حجّت‌های اودر زمینش هستیم.**

ما هستیم که خداوند قصد کرده در کلامش: «وَ کَذٰلِکَ جَعَلْناکُمْ اُمَّةً وَسطاً لِتَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ»[2] تا آخر آیه، «و این چنین شما را امّت وسط قرار دادیم تا شاهدان بر مردم باشید». **هرزمانی امامی از ما دارد که شاهد بر اهل زمان خود است.**

....

روایت با سند به سلیم:

۱. خصال صدوق: ج ۱ ص ۱۵۷ باب ۳ ح ۱۳۳.

۲. علل الشرایع: ج ۱ ص ۱۲۳ باب ۱۰۲ ح ۱.

---

۱. سورهٔ حج: آیه‌های ۷۷ و ۷۸.

۲. سورهٔ بقره: آیهٔ ۱۴۳.

۵۵

اعترافات سعد بن ابی‌وقّاص دربارهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام؛ اتمام حجّت سلیم بر سعد در مسئله عزلت او، فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام از لسان سعد، جنگ خیبر از لسان سعد، واقعهٔ غدیر از لسان سعد، دلیل نادرست سعد در عزلت.

اعترافات سعد بن ابی‌وقّاص دربارهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام

اتمام حجّت سلیم بر سعد در مسئلهٔ عزلت او[1]

سلیم بن قیس می‌گوید: با سعد بن ابی‌وقّاص ملاقات کردم و به او گفتم: من از علی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «**از فتنهٔ أُخَيْنِس[2] بپرهیزید، از فتنهٔ سعد بپرهیزید، که او به خواری حق و اهل آن دعوت می‌کند**».

سعد گفت: خدایا من به تو پناه می‌برم از اینکه علی را مبغوض بدارم یا او مرا مبغوض بدارد، و از اینکه با علی بجنگم یا علی با من بجنگد، و از اینکه با علی دشمنی کنم یا علی با من دشمن باشد!!

فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام از لسان سعد

(سعد گفت:) علی خصالی را داشته که برای احدی از مردم نبوده است: او صاحب سورهٔ برائت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «**از قول من جز کسی که از من باشد مطلبی را ابلاغ نمی‌کند**».

---

۱. منظور از عزلت او کناره گیری‌اش از بیعت واختیار خانه نشینی در خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از عثمان است.

۲. «أُخَيْنِس» یعنی عقب مانده و دوری گزیننده. صیغهٔ مصغّر دلالت بر بی‌ارزشی او دارد، و منظور همان سعد بن ابی‌وقّاص است چنانکه تصریح شده است.

و آن حضرت در روز جنگ تبوك فرمود:[۱] **«تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی جز نبوّت، که پیامبری بعد از من نیست».**

و پیامبر ﷺ دستور داد هر دری را که به مسجد باز است مسدود کنند جز در خانهٔ علی. عمر بسیار کوشید تا حضرت به اندازهٔ شکافی[۲] به قدر دو چشمش به او اجازه دهد (که از منزلش به مسجد باز باشد) ولی پیامبر ﷺ مانع شد. در همانجا بود که حمزه و عباس و جعفر گفتند: «دَرِ خانه‌های ما را مسدود کردی ولی درِ خـانهٔ عـلی را رهـا کردی»؟

حضرت فرمود: من آنها را مسدود نکردم و در خانهٔ او را مـن بـاز نکـردم، بـلکه **خداوند آنها را مسدود کرد و در خانهٔ او را باز کرد.**

و وقتی پیامبر ﷺ بین هر دو نفر از اصحابش برادری ایجاد کرد، علی ؑ عرض کرد: بین هر دو نفر از اصحابت برادری قراردادی و مرا رها کردی؟ پیامبر ﷺ فـرمود: **«تـو برادر من و من برادر تو در دنیا و آخرت هستم».**

جنگ خیبر از لسان سعد

در روز خیبر هنگامی که ابوبکر و عمر از دشمن شکست خوردند پیامبر ﷺ غضب کرد و فرمود: چه شده است اقوامی را که با مشرکین بر خورد می‌کنند و سپس فـرار می‌کنند؟ فردا پرچم را به مردی خواهم سپرد که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش او را دوست دارند. ترسو و فرار کننده نیست و بر نمی‌گردد تـا خـداونـد خیبر را به دست او فتح کند.

وقتی صبح شد نزد پیامبر ﷺ جمع شدیم و من روی خود را به آن حضرت نشـان دادم.[۳]

حضرت فرمود: **«برادرم کجاست، علی را برایم فراخوانید».** علی ؑ را نزد او آوردند و متوجه شدیم که چشم درد دارد و از شدت آن دست او را گرفته‌انـد (و او را در راه

---

۱. در کتاب فضائل در اینجا اضافه دارد: تو وصیّ من هستی ...

۲. در کتاب فضائل: سوراخی.

۳. این را سعد بن ابی‌وقّاص می‌گوید، و منظورش این است که خـود را نشـان حـضرت دادم تـا شـاید مـرا بفرستد.

رفتن راهنمایی می‌کنند)، و لباسی بر تن دارد و غبار آرد بر روی آن نشسته چرا که مشغول آسیا کردن برای خانواده‌اش بوده است.

پیامبر ﷺ دستور داد تا سرش را بر دامن آن حضرت گذارد و در دو چشمش آب دهان مبارك ریخت. سپس لشکری برای او ترتیب داد و برایش دعا کرد. آن حضرت باز نگشت مگر آنکه خداوند برایش فتح کرد و صفّیه دختر حُیَی بن اخطب را نزد پیامبر ﷺ آورد. حضرت صفیّه را آزاد کرد و سپس او را به ازدواج خود در آورد و آزادی او را مهریّه‌اش او قرار داد.[۱]

واقعهٔ غدیر از لسان سعد

ای برادر بنی‌هلال[۲]، بالاتر از این **روز غدیر خم** است. پیامبر ﷺ دست او را گرفت و دو بازوی او را بالا برد در حالی که من به او نگاه می‌کردم، و فرمود: «آیا من نسبت به شما از خودتان صاحب اختیارتر نیستم»؟ گفتند: آری، فرمود: «**هرکس من صاحب اختیار او بوده‌ام علی صاحب اختیار اوست. خدایا هرکس او را دوست دارد دوست بدار و هرکس با او دشمن است دشمن بدار. حاضران به غایبان اطلاع دهند**».[۳]

دلیل نادرست سعد در عزلت

سلیم می‌گوید: سعد رو به من کرد و گفت: من شک کردم و هیچگاه خود را به کُشتن نمی‌دهم!! اگر علی بر من در فضیلتی که در آن حاضر نبودم سبقت گرفته است، من چنین گمان نمی‌کنم که خطاکار یا گناه کار باشم. البته او بر حق است![۴]

---

۱. یعنی وقتی صفّیه در جنگ اسیر شد کنیز حساب می‌شود و حضرت مالک او می‌شود. برای اینکه حضرت به عنوان زن آزاد با او ازدواج کرده باشد او را آزاد کرد و همین آزاد کردن را مهریّه او حساب کرد.

۲. این را سعد به سلیم می‌گوید، و اشاره‌اش به این جهت است که سلیم هلالی و از طایفهٔ بنی‌هلال است.

۳. در کتاب فضائل چنین اضافه دارد: و آزاد به غلام خبر دهد.

۴. منظور سعد از این سخنان توجیه کار غلط خویش در کناره گیری از بیعت امیرالمؤمنین ﷺ است. سعد که از چهره‌های شناخته شدهٔ نفاق است، برای حفظ آبروی ظاهری خود از یک سوی گوید: من فضایل علی ﷺ را انکار نمی‌کنم، و از سوی دیگر می‌گوید: من در تشخیص خود اشتباه کار یا گناهکار نیستم و من چون شک کرده‌ام خود را به کشتن نمی‌دهم!!!

فراموش نمی‌کنیم که همین سعد در توطئهٔ قتل پیامبر ﷺ در عقبه هنگام بازگشت از حجة الوداع شرکت

←

....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۸۵ ح ۹۰۲.

روایت با سند به سلیم:

۱. بحار الانوار: ج ۴۲ ص ۱۵۵ ح ۲۳ از فضائل شاذان و کتاب روضه.

← داشته و در همهٔ جنگ‌های زمان ابوبکر و عمر و عثمان به عنوان یکی از بزرگترین سرلشکرهای مسلمین قلمداد شده است. او تمام شکّ‌ها و نفاق‌هایش را هنگام بیعت و خلافت و جنگ‌های امیرالمؤمنین ﷺ به یاد آورده است و نخواسته خود را به کشتن بدهد!!!؟

۵۶

عدم حضور مهاجرین و انصار در مقابل علی ﷺ در جنگهای جمل و صفّین و نهروان، خبر سعد بن ابی‌وقّاص دربارهٔ رئیس خوارج.

عدم حضور مهاجرین و انصار در مقابل علی ﷺ در جنگ‌ها

ابان می‌گوید: سلیم گفت: حتی یک نفر از مهاجرین و انصار همراه **طلحه و زبیر** نبود. و نیز همراه **معاویه** هیچکس از مهاجرین و انصار نبود، و نیز همراه **خوارج** در روز نهروان احدی از مهاجرین و انصار نبود.

خبر سعد بن ابی‌وقّاص دربارهٔ رئیس خوارج

سلیم می‌گوید: از سعد شنیدم که «**مخدج**» را یاد آورد شد، علی ﷺ فرمود: «کشته شد شیطان ناپیدا[1]».

و فرمود: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «**مادر او کنیزی از طایفهٔ بنی سلیم و پدرش شیطانی است**»!

---

۱. عبارت عربی «قُتِلَ شَیطانُ الوَهدَة» است، که احتمالاً به معنای «مرده باد شیطان ناپیدا است». کلمه «وهدة» به معنای زمین پست و یا گودی در زمین است که ظاهراً کنایه از ناپیدا بودن شیطنت اوست چنانکه در بیابانی وسیع چنین حالتی حاکم است.

۵۷

سخن سه نفر عزلت گزیدگان از بیعت امیرالمؤمنین ﷵ.

سخن سه نفر عزلت گزیدگان از بیعت امیرالمؤمنین ﷵ

سلیم بن قیس می‌گوید: روزی نزد **محمد بن مسلمه و سعد بن مالک و عبدالله بن عمر**[1] نشستم. از آنان شنیدم که می‌گفتند: ما می‌ترسیم که به خاطر تخلّف از یاری علی و همراهی نکردن او در جنگ با گروه متجاوز، هلاک شده باشیم.

من گفتم: خدایا من از علی ﷵ شنیدم که می‌فرمود: «پیامبر ﷺ به من دستور داد تا با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگ کنم».

سلیم می‌گوید: آنان گریه کردند و گفتند: علی ﷵ راست و نیک گفته است. او هرگز به خدا و پیامبرش جز نسبت حق نداده است. **ما به خاطر تخلّفمان از یاری او و خوار کردن او استغفار می‌کنیم.**

---

۱. این سه نفر همان کسانی هستند که بعد از عثمان از بیعت با امیرالمؤمنین ﷵ و به جنگ رفتن همراه او کناره گرفتند. سعد بن مالک همان سعد بن ابی‌وقاص است.

۵۸

تبرّك به خاك پای امیرالمؤمنین ؑ

احـتجاجات ابــان بــن ابــی‌عیّاش بــر حســن بــصری: دو فـضیلت امیرالمؤمنین ؑ از لسان حسن بصری، احادیث دروغین حسن بصری در تـوجیه نـفاقش، اعـتراف حسـن بـصری بـه خـلافت بـلافصل امیرالمؤمنین ؑ، حسن ظّن حسـن بـصری نسـبت بـه ابـوبکر و عـمر، روایات تقیّه بـرای تـوجیه نـفاق حسـن بـصری، دولت ابـلیس پس از پیامبر ﷺ، کیفیّت بیعت مردم با امیرالمؤمنین ؑ پس از قـتل عـثمان، دفاع حسن بصری از ابوبکر و عمر، ابوبکر و عمر اوّلین پـایه گـذاران گمراهی امّت، اعتراف همهٔ اصحاب پیامبر ﷺ به خـلافت بـلافصل امیرالمؤمنین ؑ، جریان نماز ابوبکر، هزار باب علم امیرالمؤمنین ؑ، اعترافات حسن بصری دربارهٔ جنگ‌های امیرالمؤمنین ؑ، خلط نفاق باتقیه در نظر حسن بصری.

تبّرک به خاك پای امیرالمؤمنین ؑ

سلیم‌بن قیس می‌گوید: از سلمان شنیدم که می‌گفت: پیامبر ﷺ به امیرالمـؤمنین ؑ فرمود:

«اگر نبود که عده‌ای از امتم بگویند آنچه‌مسیحیان دربارهٔ عیسی بن مریم گفتند، دربارهٔ تو سخنی می‌گفتم که امتم در پی آثار قدم‌هایت درخاک باشند و آن را ببوسند». [1]

---

۱. در بحار الانوار: ج ۶۸ ص ۱۳۷ از جابر نقل کرده است: وقتی امیرالمؤمنین ؑ با فتح خـیبر بـه حـضور پیامبر ﷺ بازگشت آن حضرت به او فرمود: «اگر نبود که عده‌ای از امتم دربارهٔ تو بگویند آنچه مسیحیان به حضرت مسیح عیسی بن مریم گفتند، امروز دربارهٔ تو سخنی می‌گفتم که از کنار هیچ گروهی عبور نکنی مگر آنکه خاک زیر پای تو و اضافهٔ آب وضویت را بردارند و به آن شفا طلب کنند.

احتجاجات ابان بی ابی‌عیاش بر حسن بصری

دو فضیلت امیرالمؤمنین ﷺ از لسان حسن بصری

ابان می‌گوید: در خانهٔ ابوخلیفه[۱]، این حدیث را از سلیم به نـقل از سـلمان بـرای حسن بصری نقل کردم. حسن بصری گفت: «به خدا قسم دربـارهٔ عـلی دو حـدیث شنیده‌ام که هرگز آنها را نقل نکرده‌ام». و سپس جریان **سلام ملائکه بر امیرالمؤمنین** ﷺ[۲] و حدیث **روز اُحُد**[۳] را نقل کرد.

ابان می‌گوید: من بعد از نقل او، آن دو حـدیث را در صـحیفهٔ سـلیم یـافتم کـه از امیرالمؤمنین ﷺ نقل می‌کرد و از خود حضرت شنیده بود.

---

۱. ابوخلیفه حجاج بن ابی‌عتاب دیلمی همان کسی است که در زمان حـجاج عـده‌ای در بـصره در خـانهٔ او مخفی شده بودند.

۲. در بحار: ج ۳۹ ص ۹۵ از ابن عباس نقل می‌کند که گفت: پیامبر ﷺ در شب جنگ بدر از مردم داوطـلب خواست که سراغ آب برود. امیرالمؤمنین ﷺ داوطلب شد و بیرون رفت. آن شب سرد همراه با ورزش باد و تاریک بود. حضرت مشک آب را برداشت و بیرون آمد. وقتی به چاه رسید، سطلی پیدا نکرد. به ناچار داخل چاه شد و پایین رفت و مشک را پر کرد و بیرون آمد و بـراه افـتاد. از مـقابل او بـاد شـدیدی آمـد. آنحضرت نشست تا رّد شد و برخاست.سپس باد دیگری وزید و حضرت نشست تـا آن هـم رد شـد و برخاست. سپس باد دیگری وزید و حضرت نشست تا رد شد.

وقتی آمد پیامبر ﷺ پرسید: یا اباالحسن، چه چیزی تو را به تأخیر انداخت؟ فرمود: با وزش بادی برخورد کردم و سپس وزش باد دیگری و سپس با وزش دیگری که لرزه‌ام گرفته بود.

حضرت فرمود: ای علی، می‌دانی آن چه بود؟ عرض کرد: نه. فرمود: آن جبرئیل بود همراه هزار نـفر از ملائکه، و او و آنها بر تو سلام کردند. سپس میکائیل همراه هزار ملائکه عبور کرد، و او و آنها بر تو سلام کردند. سپس اسرافیل همراه هزار ملائکه عبور کردند، و او و آنها بر تو سلام کردند.

۳. در بحار الانوار: ج ۲۰، ص ۸۵ نقل می‌کند که در روز جنگ احد پیامبر ﷺ اشاره کرد به گروهی از دشمن که از طرف کوه پایین می‌آمدند امیرالمؤمنین ﷺ به آنها حمله کرد و آنان را فـراری داد. سـپس بـه گـروه دیگری اشاره فرمود و امیرالمؤمنین ﷺ بر آنها حمله کرد و آنان را فراری داد. سـپس بـه گـروه دیگـری اشاره فرمود و باز بر آنها حمله کرد و آنان را فراری داد.

جبرئیل آمد و عرض کرد: یا رسول الله، ما و ملائکه از این گونه فداکاری و مواسات علی با تـو تـعجب کردیم. حضرت فرمود: چرا چنین نباشد در حالی که او از من و من از اویم. جبرئیل گفت: من هم از شما هستم.

ابان می‌گوید: وقتی این دو حدیث را در بین خود نقل کردیم من و او تنها شدیم و مردم متفرق شدند جز من و ابوخلیفه، و من آن شب را نزد او ماندم.

احادیث دروغین حسن بصری در توجیه نفاقش

(ابان می‌گوید:) حسن بصری آن شب گفت: اگر نبود روایتی که مردم از پیامبر ﷺ نقل می‌کنند، چنین گمان داشتم که همهٔ مردم از زمانی که پیامبر ﷺ از دنیا رفته هلاك شده‌اند مگر علی و شیعیانش،

گفتم: ای ابوسعید[1]، حتی ابوبکر و عمر؟ گفت: آری. گفتم: ای ابوسعید، آن روایت چیست؟ گفت: سخن حذیفه که «قومی نجات پیدا می‌کنند و تابعین آنها هلاک می‌شوند»! پرسیدند: ای حذیفه، این دیگر چطور می‌شود؟ گفت: «وقتی که سوابقی دارند و در کنار آن بدعت‌هایی ایجاد کرده‌اند. سپس قومی که سوابقی ندارند در بدعت‌هایشان تابع آنان می‌شوند. آنان با سوابق خود نجات می‌یابند و تابعینشان به خاطر بدعت‌های آنان هلاک می‌شوند».[2]

و دیگری کلام پیامبر ﷺ به عمر ـ هنگامی که برای قتل حاطب بن ابی‌بلتعة از آن حضرت اجازه می‌خواست ـ حضرت فرمود: «ای عمر، تو چه می‌دانی؟ شاید خداوند نظری به گروه اهل بدر فرموده[3] و ملائکه‌اش را شاهد گرفته که من آنان را آمرزیدم، پس هر چه می‌خواهند عمل کنند».[4]

و دیگری حدیث جابر بن عبدالله انصاری که پیامبر ﷺ دو چیز را که باعث و علّت می‌شوند یادآور شد. گفتند: یا رسول الله از دو باعث و علت، مقصودتان چیست؟ فرمود: «هر کس با خدا ملاقات کند در حالی که به او شرك نورزد داخل بهشت

---

۱. «ابوسعید» کنیهٔ حسن بصری است. اینکه می‌گوید: «حتّی ابوبکر و عمر» یعنی با آن حدیث می‌پنداری که ابوبکر و عمر هلاك نشده‌اند؟!

۲. یادآور می‌شود که این حدیث از جعلیّاتی است که حسن بصری برای توجیه نفاقش ذکر می‌کند.

۳. «ب»: به خاندانی نظر فرموده.

۴. داستان حاطب بن ابی‌بلتعه در حدیث ۱۵ به نقل از بحار الانوار: ج ۲۱ ص ۹۴ و ۱۲۱ گذشت.

می‌شود، و هر کس خدا را ملاقات کند در حالی که به او شرک مـی‌ورزد داخـل آتش می‌شود». من هم دربارهٔ ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر به خاطر همین روایات امید نجات و سلامتی دارم![1]

اعترافات حسن بصری به خلافت بلافصل امیرالمؤمنین ﷺ

ابان می‌گوید: گفتم: اگر خلافت از طرف خدا و رسولش فقط برای علی ﷺ باشد نه برای دیگری، آیا بدعت ابوبکر و عمر را مثل بدعت عثمان و طلحه و زبـیر حسـاب می‌کنی؟

حسن بصری گفت: ای احمق[2]، مبادا بگویی: «اگر برای او باشد...»! به خدا قسـم خلافت برای علی است و برای آنان نیست. چگونه فقط برای او نباشد بعد از آن چهار خصلت که موثّقین بیشمار از پیامبر ﷺ برایم نقل کرده‌اند.

پرسیدم: آن چهار خصلت کدام‌اند؟ گفت: سخن پیامبر ﷺ و منصوب نمودن او در روز **غدیر خم**.

و کلام آن حضرت در جنگ تبوك که: «تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی جز پیامبری»، اگر غیر از پیامبری چیز دیگری هم بـود حـضرت آن را استثنا می‌کرد و یقیناً می‌دانیم که خلافت غیر از نبّوت است.

و پیامبر ﷺ در آخرین خطابه‌ای که برای مردم ایراد کرد و بعد از آن داخل خانه‌اش شد و دیگر بیرون نیامد تا خداوند او را بنزد خود فرا خواند، فرمود: «ای مردم، من در میان شما دو چیز باقی گذاردم که تا به آن دو تمسّک کرده‌اید هرگز گمراه نمی‌شوید. کتاب خدا و اهل بیتم. خداوند لطیف و خبیر با من عهد کرده که این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا بر سر حوض کوثر نزد من آیند مانند این دو ـ و حضرت در اینحال دو

---

۱. «ب» و «د»: گفتم: ای ابوسعید، با همین سه روایت دربارهٔ ابوبکر و عمر و عثمان امیدوار هستی؟ گفت: آری.

۲. «ب»: ای برادرم.

انگشت سبّابهٔ خود را کنار یکدیگر قرار دادند ـ نه ماند این دو ـ و حضرت در اینحال انگشت سبابهٔ خود را کنار انگشت وسط قرار دادند ـ چرا که یکی از این دو جلوتر از دیگری است. به این دو تمّسک کنید تا گمراه نشوید و روگردان نشوید. از آنان تقدّم و پیشی نجویید که هلاك می‌شوید، و به آنان چیزی نیاموزید که آنان از شما داناترند.[۱]

و دیگر اینکه پیامبر ﷺ به ابوبکر و عمر ـ که دو نفر از هفت نفر بودند[۲] ـ دستور داد تا به علی ﷺ به عنوان «امیرالمؤمنین» سلام کنند.

حُسن ظّن حسن بصری نسبت به ابوبکر و عمر

حسن بصری ادامه داد: ای برادر عبدالقیس[۳]، به جان خودم قسم، اگر برای ما جایز باشد که برای عثمان و طلحه و زبیر استغفار کنیم در حالی که بدعت‌ها و کارهای خلاف آنان به حدی رسیده که برای ما ظاهر شده است، در این صورت جایز است برای ابوبکر و عمر هم استغفار کنیم.[۴]

امّا طلحه و زبیر، که من شاهد بودم آنان به خواست خود و بدون اجبار با علی بیعت کردند. سپس بیعت خود را شکستند و خون‌هایی را که خدا حرام کرده بود به خاطر رغبت در دنیا و حرص بر ریاست و حکومت ریختند. هیچ گناهی بعد از شرک به خداوند، بالاتر از ریختن خون‌هایی که خداوند حرام کرده نیست.

---

۱. از جملهٔ «ای مردم ...» تا اینجا عبارت در «ب» چنین است: ای مردم، من در میان شما دو چیز گرانبها باقی می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم در اهل بیتم. و آن دو ریسمان‌های کشیده شده بین آسمان و زمین هستند. به آن دو تمسک جویید تا گمراه نشوید، چرا که آن دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا بر سر حوض کوثر مانند این دو نزد من وارد شوند ـ که حضرت در این حال دو انگشت سبابه و وسط خود را به یکدیگر چسبانیدند. از آن دو پیشی نگیرید که هلاك می‌شوید و از آنان عقب نمانید که از دین خارج می‌شوید.

۲. «ب»: دو نفر از نه نفر بودند.

۳. این خطاب به ابان بن ابی‌عیاش است که از طایفهٔ بنی عبدالقیس بوده است.

۴. نکته‌ای که حسن بصری از آن تغافل کرده این است که اولاً پایه‌گذار همهٔ فتنه‌ها و آماده کنندهٔ همهٔ زمینه‌ها برای عثمان و طلحه و زبیر، آن دو نفر یعنی ابوبکر و عمر هستند. و ثانیاً بدعت‌ها و خلاف‌های ابوبکر و عمر بسی بزرگتر از عثمان و دیگران است.

و امّا عثمان، او سفیهان را مقرب کرد و متقیان را دور کرد، و رانده شدهٔ پیامبر ﷺ را پناه داد[1]، و اولیاء خداوند ابوذر و عده‌ای از صالحین را تبعید کرد، و مال را ثروت بین ثروتمندان قرار داد و بغیر آنچه خداوند نازل کرده حکم کرد و بدعت‌ها و کـارهای خلاف او بیشتر و بالاتر از آن است که شمرده شود. بزرگترین آنها **سوزندان کتاب** خدا بود[2] و فجیع‌ترین آنها چهار رکعت نماز خواندن او در مـنی بـه عـنوان مـخالفت بـا پیامبر ﷺ بود.[3]

روایات تقیه برای توجیه نفاق حسن بصری

ابان می‌گوید: اصلحك الله، رحمت فرستادن تو بر عثمان و قائل بودنت به فضیلت او چه می‌شود؟

گفت: من این کار را می‌کنم تا اولیاء و دوستان طاغی[4] و تجاوزکار و زورگو و ظالم او یعنی حجاج و قبل از او ابن زیاد و پدرش زیاد بشنوند. مگر نمی‌دانی آنان هر کس را به بغض عثمان و حبّ علی و اهل‌بیتش ﷺ متّهم بدانند تبعید می‌کنند و او را قطعه قطعه می‌نمایند و او را می‌کشند؟

پیامبر ﷺ فرموده است: «مؤمن حق ندارد خود را ذلیل کند». پرسیدم: ذلیل کـردن خود چگونه می‌شود؟[5] فرمود: خود را در معرض بلایی قرار دهـد کـه طـاقت آن را ندارد و نمی‌تواند در مقابل آن استقامت کند.

---

۱. منظور حکم بن ابی‌العاص است که در حدیث ۲۵ گذشت.

۲. دربارهٔ سوزندان قرآن‌ها توسط عثمان به حدیث ۱۱ مراجعه شود.

۳. منظور این است که نماز مسافر باید قصر یعنی دو رکعتی خوانـده شـود ولی عـثمان عـمداً آن را چـهار رکعت خواند. در الغدیر: ج ۸ ص ۱۰۱ نقل کرده: در سال ۲۹ هجری عثمان به سفر حج آمـد و در مـنی خیمه‌ای برپا کرد و نماز را در عرفه و در مِنا تمام خواند. وقتی امیرالمؤمنین ﷺ به او اعتراض کرد، پاسخ داد: این نظری است که از خود داده‌ام! به بحار الانوار: ج ۸ قدیم ص ۳۱۲ مراجعه شود.

۴. «ب»: آزاد شدگان.

۵. «ب»: گفته شد: یا رسول الله، چگونه خود را ذلیل می‌کند؟

از علی ﷺ شنیدم که در روز قتل عثمان، از پیامبر ﷺ نقل می‌کرد: «تقیه از دین خداست، و هر کس تقیه نکند دین ندارد. به خدا قسم اگر تقیّه نبود در دولت ابلیس خداوند عبادت نمی‌شد»!! مردی پرسید: دولت ابلیس چیست؟ فرمود: **«هرگاه امور مردم را امام ضلالت به دست بگیرد آن دولت ابلیس بر آدم است، و هرگاه امام هدایت آن را در اختیار بگیرد آن دولت آدم بر ابلیس است».**[1]

دولت ابلیس پس از پیامبر ﷺ

حسن بصری ادامه داد: سپس امیرالمؤمنین ﷺ آهسته به عمار و محمد بن ابی‌بکر فرمود و من هم می‌شنیدم ـ **«از زمانی که پیامبرتان رحلت نموده به خاطر ترک من و پیروی‌تان از غیر من در دولت ابلیس بوده‌اید»!**

کیفیت بیعت مردم با امیرالمؤمنین ﷺ پس از قتل عثمان

بعد از آن امیرالمؤمنین ﷺ سه روز از مردم پنهان شد. مردم او را طلب کردند و در خانه‌ای چوبی در طایفهٔ بنی‌نجّار نزد او آمدند و گفتند: ما سه روز در این امر مشورت کردیم و احدی از مردم را سزاوارتر از تو به خلافت نیافتیم. تو را به خاطر امّت محمد ﷺ قسم می‌دهیم که مبادا ضایع شوند و امور آنان را غیر تو به دست بگیرد.

مردم با آن حضرت بیعت کردند و اوّل کسانی که با او بیعت کردند طلحه و زبیر بودند، آن دو بعد از آن به بصره آمدند با این گمان که به اجبار بیعت کرده‌اند، ولی دروغ می‌گفتند.

مردی از منطقهٔ «مَهره»[2] نزد حضرت آمد و در این حال محمد بن ابی‌بکر کنار حضرت بود و من هم می‌شنیدم حضرت به او فرمود: ای برادر مَهره، آیا آمده‌ای بیعت کنی؟ عرض کرد: آری فرمود: **آیا بر سر این عقیده با من بیعت می‌کنی که پیامبر ﷺ در**

---

۱. «ب» و «د»: هرگاه امام هدایت امور را به دست بگیرد دولت حق بر ابلیس است، و هرگاه امام ضلالت به دست بگیرد دولت ابلیس است.

۲. «مَهره» منطقهٔ خشکی در جزیرة العرب بین حَضرَموت و عُمان است.

حالی از دنیا رفت که خلافت حق من بود، پسر ابوقحافه به ظلم و تجاوز بر این حق ما چنگ انداخت و بعد از او عمر این کار را کرد؟ آن مرد عرض کرد: آری، و طبق همین عقیده با اختیار و بدون اجبار با آن حضرت بیعت کرد.

ابان می‌گوید: به حسن بصری گفتم: آیا همهٔ مردم بر این اعتقاد بیعت کردند؟ گفت: نه، با کسانی که از آنان در امان بود و به آنان اطمینان داشت بر این اساس بیعت کرد.

دفاع حسن بصری از ابوبکر و عمر

ای برادر عبدالقیس[1]، اگر برای ما جایز باشد که برای عثمان استغفار کنیم با آن گناهان کبیره و کارهای قبیح که مرتکب شده است، در این صورت برای ما جایز خواهد بود برای ابوبکر و عمر هم استغفار کنیم، چرا که آنان از ریختن خون‌ها خود را آسوده نگهداشتند و در حکومت خود عفاف نشان دادند و خودداری کردند و رفتار نیک داشتند!! آنان ظلم و خلط[2] کردن‌های عثمان را مرتکب نشدند، و کار طلحه و زبیر را نیز انجام ندادند که بیعت را شکستند و خون‌ها را بقصد دنیا و حکومت ریختند، در حالی که از پیامبر ﷺ شنیده بودند که از آنچه مرتکب شدند و به انجام رساندند نهی می‌کرد. آنان امر خدا و رسولش را بعد از اتمام حجّت و شاهد ترک کردند چرا که امر خدا و رسول را سبک می‌شمردند.

ای برادر عبدالقیس، اگر بگویی «ابوبکر و عمر هم از پیامبر ﷺ شنیده بودند آنچه دربارهٔ علی ﷺ فرموده بود»، این مطالب را عثمان و طلحه و زبیر هم شنیده بودند ولی آنان مرتکب آن جنگ و خونریزی‌ها شدند در حالی که این دو از ارتکاب آن خود را کنار نگه داشتند![3]

---

۱. چنانکه قبلاً هم ذکر شد این خطاب حسن بصری به ابان بن ابی‌عیاش است که از طایفهٔ بنی‌عبدالقیس بوده است.

۲. در «ب» به جای تخلیط است.

۳. نفاق و تجاهل حسن بصری در چنین مواردی باطن او را به خوبی نشان می‌دهد. امّا اینکه ابوبکر و عمر ←

ابوبکر و عمر اولین پایه‌گذاران گمراهی در امّت

ای برادر عبدالقیس، اگر بگویی ابوبکر و عمر اوّل کسانی هستند که این راه را باز کردند و پایه‌گذاری نمودند و با چنگ انداختن به آنچه که یقیناً می‌دانستند در آن حقّی ندارند و خداوند آن را برای غیر ایشان قرار داده[1]، فتنه و بلا را بر امت وارد کردند. و اینکه آن دو به عنوان «امیرالمؤمنین» بر علی ﷺ سلام کردند، و هنگامی که حضرت آن دو را به سلام کردن بر او امر کرد گفتند: آیا این از طرف خدا و رسولش است؟ فرمود: «آری، از طرف خدا و رسولش است»، اگر این را بگویی سخن به جای گفته‌ای.

هنگامی که ابوذر حدیث سلام کردن آن دو به عنوان «امیرالمؤمنین» را همراه خود و مقداد و سلمان نقل می‌کرد، بمن گفت: از پیامبر ﷺ شنیدیم که می‌فرمود: «هیچ امتی امور خود را به دست کسی نمی‌سپارند در حالی که عالم‌تر از او در میان آنان باشد مگر آنکه کارشان رو به سقوط می‌رود تا به آنچه ترک کرده‌اند بازگردند».

اعتراف همهٔ اصحاب پیامبر ﷺ به خلافت بلافصل امیرالمؤمنین ﷺ

ای برادر عبدالقیس، ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و همهٔ اصحاب پیامبر ﷺ شکی نداشتند و در این باره اختلافی بین آنان نبود که علی‌بن ابی‌طالب ﷺ اوّلین آنان در اسلام و بیشترین آنان از نظر علم و بالاترین آنان در زحمت برای جهاد در راه خدا و مبارزه با اقران و جانفشانی برای حفظ پیامبر ﷺ بود.

← خود را از خونریزی‌ها کنار نگه داشتند، باید گفت مگر شهادت حضرت فاطمه زهرا و فرزندش حضرت محسن ﷺ بزرگترین جنایت آنان نیست؟ مگر این همه خون‌هایی که در زمان آن دو در جنگ‌ها ریخته شد به حساب آنان نیست؟ و آیا آنان پایه‌گذار فتنه‌هایی نیستند که دامنه‌اش به حکومت عثمان و فتنه‌های طلحه و زبیر و عایشه و معاویه و یزید و بعد از آنها منجر شد؟ و آیا همهٔ خون‌هایی که تا روز قیامت بنا حق ریخته می‌شود به حساب آنان نیست؟ ائمه ﷺ چنین فرموده‌اند اگر چه حسن بصری‌ها خود را به تجاهل می‌زنند.

و امّا اینکه در حکومت خود عفاف نشان دادند و رفتار خوش داشتند، در این باره باید گفت عفاف و رفتار خوش را چگونه معنی کنیم. البته منافقی چون حسن بصری نفاق ابوبکر و عمر در شکل حکومت و زندگیشان را خواهد پسندید، ولی شیعه و تاریخ شیعه بیدارتر و هوشیارتر از آن است که فریب ظاهر نفاق را بخورد و از جنایات چشم بپوشد.

[1]. «ب»: و خداوند علی ﷺ را نسبت به خلافت از آن دو سزاوارتر می‌دانسته است.

هیچ مسئلهٔ مهمی و ناراحتی و مبارزه با شجاعی و فتح قلعه‌ای برای پیامبر ﷺ پیش نیامد مگر آنکه علی ؑ را به خاطر اطمینانی که به او داشت و فضیلتی که از او می‌دانست پیش می‌فرستاد.

(همچنین اصحاب شکی نداشتند در اینکه) علی ؑ عالمترین آنان به کتاب خدا و سنت پیامبرش است و نزد پیامبر ﷺ از همه محبوبتر است، و اینکه او وصّی پیامبر ﷺ است. و اینکه او در هر روز و شبی با پیامبر ﷺ ورود و خلوتی داشت که هرگاه سؤال می‌کرد حضرت جواب عطا می‌فرمود و هرگاه سکوت می‌کرد حضرت ابتداءً سخن می‌گفت.[1]

(همچنین اصحاب شکی نداشتند در اینکه) علی ؑ بعد از پیامبر ﷺ در علم و فقه به احدی پیدا نکرد. همهٔ آنان به او احتیاج داشتند، ولی او به احدی احتیاج نداشت. او سوابق و مناقب و مطالبی از قرآن که خدا دربارهٔ او نازل کرده بود داشت که برای احدی از آنان نبود. و از همهٔ آنان در بخشش دست و سخاوت نفس و شجاعت در جنگ[2] بالاتر بود.

هیچ خصلتی از خصال خیر نبود که برایش نظیر و شبیه و همتایی در آن باشد همچنانکه در زهد در دنیا و اجتهادش چنین بود.[3]

از جملهٔ آنچه خداوند او را مخصوص آن کرده اینکه فصل اوّل زندگی خود را برای مردم مطرح کرد و معلوم شد احدی از مردم در خیری بر او سبقت نگرفته، و پیامبر ﷺ هرگز احدی را بر او امیر قرار نداده و هرگز احدی در نماز بر او تقّدم است.[4]

---

۱. «ب» و هرگاه سکوت می‌کرد بر آن حضرت املا می‌فرمود.

۲. «ب»: شجاعت قلب.

۳. «ب»: .... همتایی در دنیا و نه در جهاد و نه در پرهیزکاری و نه قوت در امر خداوند نداشت. از جملهٔ آنچه خداوند او را به آن اختصاص داده اینکه در فضیلت بر مؤمنان اوّل همراه پیامبر ﷺ فضیلت داشت. (یعنی: در بین مسلمانان اوّلیه بر دیگران ترجیح داشت، و نسبتش به آنان همچون پیامبر ﷺ بود.

۴. «ب»: هرگز امیری را بر او فرمانده قرار نداده و امام جماعتی را در نماز امام بر او قرار نداده است.

جریان نماز ابوبکر

ابان می‌گوید: گفتم: ای ابوسعید، آیا پیامبر ﷺ به ابوبکر دستور نداد تا برای مردم نماز جماعت بخواند؟

گفت: ای ابان، کجا رفته‌ای؟! **اوّلاً** علی ﷺ همراه مردمی نبود که به ابوبکر دستور داد تا برایشان نماز بخواند[1]، آن حضرت با پیامبر ﷺ بود و پرستاری او را می‌کرد. آن حضرت به علی ﷺ وصیت می‌نمود و علی ﷺ هم نمازهایش را همراه آن حضرت می‌خواند.

و **ثانیاً** این نماز برای ابوبکر هم به انجام نرسید. پیامبر ﷺ بیرون آمد و ابوبکر را عقب زده[2] و خود برای مردم نماز خواند.[3]

---

۱. البته این به عنوان فرض است، یعنی اگر فرض کنیم پیامبر ﷺ چنین دستور داده باشد. در واقع این نظر حسن بصری است.

۲. «ب»: به خدا قسم پیامبر ﷺ بیرون آمد و ابوبکر را از محراب کنار زد ....

۳. در اینجا مناسب است جریان کامل نماز ابوبکر را نقل کنیم. در بحار الانوار: ج ۲۸ ص ۱۱۰ و ج ۸ (قدیم) ص ۲۵ از حذیفة بن یمان در نقل وقایع روزهای آخر عمر پیامبر ﷺ چنین نقل می‌کند:

بلال مؤذن پیامبر ﷺ بود و در وقت هر نماز اذان می‌گفت. اگر آن حضرت قدرت بیرون رفتن داشت او را کمک می‌کردند و بیرون می‌آمد و برای مردم نماز می‌خواند، و اگر نمی‌توانست به علی بن ابی‌طالب ﷺ دستور می‌داد و آن حضرت برای مردم نماز می‌خواند. در آن بیماری علی بن ابی‌طالب ﷺ و فضل بن عباس دائماً کنار حضرت بودند.

آن شبی که افرادِ تحت فرمان اسامه وارد مدینه شدند، هنگام صبح بلال اذان گفت و طبق عادت آمد تا به آن حضرت اعلان نماز را خبر دهد. ولی دید بیماری حضرت شدت یافته و از ورود او جلوگیری شد.

از سوی دیگر عایشه، به صهیب دستور داد تا سراغ پدرش ابوبکر برود و او را آگاه کند که بیماری پیامبر ﷺ شدت یافته و نمی‌تواند به مسجد برود، و علی‌بن ابی‌طالب هم مشغول امور آن حضرت و مشاهدهٔ اوست و نمی‌تواند برای نماز جماعت حاضر شود. تو به مسجد برو و برای مردم نماز بخوان چراکه این حالی است که برایت گوارا خواهد بود و بعد از این هم دلیلی برای تو خواهد بود».

حذیفه می‌گوید: مردم در مسجد منتظر پیامبر ﷺ یا علی ﷺ بودند که طبق عادت روزانهٔ ایام بیماری حضرت برایشان نماز بخوانند. در همین گیرودار بودند که ابوبکر وارد مسجد شد و گفت: «بیماری پیامبر شدت یافته و به من دستور داده برای مردم نماز جماعت بخوانم»!

یکی از اصحاب گفت: چگونه تو چنین حقّی داری در حالی که تو از لشکر اسامه هستی. به خدا قسم

←

هزار باب علم امیرالمؤمنین علیه‌السلام

حسن بصری گفت: به خدا قسم که از علی علیه‌السلام شنیدم کـه مـی‌فرمود: پـیامبر ﷺ در بیمـاریش، برای من کلید **هزار باب از علم** را باز کرد کـه هـر بـابی هـزار بـاب را بـاز می‌کند.[1]

← هرگز کسی را نمی‌شناسم که سراغ تو فرستاده باشد و نه به تو دستور نماز داده باشد.

سپس بلال مردم را مورد خطاب قرار داد و گفت: «همچنان بمانید ـ خدا شما را رحـمت کـند ـ تـا مـن از پیامبر در این باره اجازه بگیرم». سپس به سرعت آمد و درب خانه را به شدت کوبید. پیامبر ﷺ صدای در را شنید و فرمود: این در زدن شدید چیست؟ ببینید چه خبر است؟!

فضل بن عباس بیرون آمد و درب را باز کرد و با بلال مواجه شد. پرسید: بلال چـه خـبری داری؟ بـلال گفت: ابوبکر وارد مسجد شـده و جـلو رفـته و در جـای پـیامبر ﷺ ایسـتاده و چـنین گـمان مـی‌کند کـه آن حضرت به او این دستور را داده است. فضل گفت: مگر ابوبکر در لشکر اسامه نیست؟! به خدا قسم این همان شرّ عظیمی است که دیشب وارد مدینه شده است. پیامبر ﷺ این خبر را به ما داده است.

فضل بن عباس وارد خانه شد و بلال را هم همراه خود برد. حضرت پرسید: بلال، بیرون چه خبر است؟ بلال خبر را برای آن حضرت بیان کرد. حضرت فرمود: «مرا بلند کنید، مرا بلند کنید، مرا به مسجد ببرید. قسم به آنکه جانم به دست اوست برای اسلام بلا و فتنهٔ عظیمی نازل شده است».

سپس بیرون آمد در حالی که سر مبارک را بسته بود و بین علی علیه‌السلام و فضل بن عـباس قـرار گـرفته بـود و پاهای مبارکش به زمین کشیده می‌شد و به این صورت وارد مسجد شد. در همین حال ابوبکر در محراب حضرت ایستاده بود، و عمر و ابوعبیده و سالم و صهیب و افرادی که شبانه وارد مدینه شده بودند اطراف ابوبکر را گرفته بودند، و اکثر مردم از خواندن نماز خودداری کـرده بـودند تـا بـبینند بـلال چـه خـبری می‌آورد.

وقتی مردم دیدند پیامبر ﷺ وارد مسجد شد و آن طور حالت سختی از بیماری دارد، این مطلب را بسیار بزرگ شمردند.

پیامبر ﷺ جلو رفت و ابوبکر را از پشت سر کشید و او را از محراب دور کرد. ابوبکر و افرادی کـه بـا او بودند پشت سر پیامبر ﷺ متواری شدند. مردم آمدند و پشت سر آن حضرت به نماز ایستادند در حالی که حضرت نشسته بود و بلال برای مردم تکبیر می‌گفت تا نماز حضرت پایان یافت.

بعد حضرت نگاهی کرد و ابوبکر را ندید. لذا فرمود: ای مردم، آیا از پسر ابوقحافه و اصحابش تـعجب نمی‌کنید که آنها را فرستادم و زیردست اسامه قرار دادم و به آنان دستور دادم به سمتی که فرستاده شده‌اند بروند، ولی آنان مخالفت کردند و برای ایجاد فتنه به مدینه برگشتند؟ بدانید که خداوند آنـان را در فـتنه انداخته است.

۱. «ب»: از هر بابی هزار باب باز می‌شود.

اعترافات حسن بصری دربارهٔ جنگ‌های امیرالمؤمنین علیه السلام[1]

حسن بصری ادامهٔ داد: سپس فصل دوم زندگی‌اش را شروع کرد که بر ظلم صبر کرد[2]، تا وقتی که یارانی پیدا کرد و بر سر تأویل قرآن جنگید همان طور که بر سر تنزیل آن جنگید.[3] او امر به معروف و نهی از منکر انجام داد و در راه خدا جهاد کرد تا شهید شد، و با حالتی پاکیزه و پاک و سعادتمند و شهید و مطهّر خدا را ملاقات کرد، و با آنان که خدا و رسولش به او دستور جنگیدن با آنها را داده بودند یعنی ناکثین و قاسطین و مارقین جنگیده بود.

خلط نفاق با تقیه در نظر حسن بصری

ابان می‌گوید: حسن بصری این سخن را در اوائل عمرش در اوّل حکومت حجاج در حالی که در خانهٔ ابوخلیفه متواری بود می‌گفت، و او در آن روز از شیعه به حساب می‌آمد.

وقتی بزرگ شد و مشهور گشت و از او شنیدم که دربارهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام سخنان ناروا می‌گوید، با او خلوت کردم و آنچه (در اوائل عمرش) از او شنیده بودم برایش یادآور شدم. در جواب گفت: این مطالب را نسبت به من کتمان کن. من این سخنان را می‌گویم تا خونم را حفظ کنم، و اگر چنین نکنم چوب بر سرم بلند می‌کنند.

....

روایت از غیر سلیم:

۱. مناقب ابن شهرآشوب: ج ۱ ص ۲۶۴.

۲. لوامع النورانيّة: ص ۳۷۳، ۳۷۶.

۳. بحار الانوار: ج ۴۰ ص ۸۱.

---

۱. با توجه به اینکه حسن بصری از مخالفین امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ‌های جمل و صفّین و نهروان بود و به حضرت اعتراض می‌کرد که چرا خون‌های سلمین را به زمین می‌ریزد!!

۲. منظور ظلم ابوبکر و عمر و عثمان است.

۳. عبارت در «ب» و «د» چنین است: سپس فضیلت دیگری بر مردم اتخاذ کرد. نخواست به ظلم کمک کرده باشد و لذا دست نگه داشت و خانه نشینی اختیار کرد تا آنکه یارانی پیدا کرد و بر تأویل قرآن جنگید همان طور که پیامبر صلی الله علیه و آله بر تنزیل قرآن جنگید.

۵۹

دعای امیرالمؤمنین ﷺ در جنگ‌های جمل و صفّین و نهروان.

دعای امیرالمؤمنین ﷺ در جنگ‌های جمل و صفّین و نهروان

سلیم بن قیس می‌گوید: هرگاه امیرالمؤمنین ﷺ در جنگ‌های جمل و صفّین و نهروان با دشمن روبرو می‌شد سوار بر قاطر شهباء ـ که همان قاطر پیامبر ﷺ بود ـ رو به قبله می‌کرد و می‌فرمود:

«اَمَّ بَسَطَتْ اِلَیْكَ الْاَیْدی وَ رُفِعَت الْاَبْصارُ وَ اَفْضَتِ الْقُلُوبُ وَ نُقِلَت الْاَقْدامُ. رَبَّنا افْتَحْ بَیْنَنا وَ بَیْنَ قَوْمِنا بِالْحَقِّ وَ اَنْتَ خَیْرُ الْفاتِحینَ»، «پروردگارا، دست‌ها به‌سوی تو باز شده و چشم‌ها به سوی تو بالا رفته و قلب‌ها به سوی تو متوجّه شده و قدم‌ها به سوی تو نقل شده است. پروردگارا بین ما و قوممان به حق فتح کن که تو بهترین فتح کنندگان هستی».

این را در حالی می‌فرمود که دست‌ها را بالا برده بود و اصحاب آن حضرت آمین می‌گفتند.

....

روایت از غیر سلیم:

۱. کتاب صفّین نصر بن مزاحم: ص ۲۳۰ و ۴۷۷.

۲. کتاب فتوح ابن اعثم: ج ۳ ص ۳۰۴.

۳. مهج الدعوات: ص ۹۶.

۶۰

بالاترین فضیلت امیرالمؤمنین ﷺ از قرآن، بالاترین فضیلت امیرالمؤمنین ﷺ از پیامبر ﷺ، بیماری امیرالمؤمنین ﷺ در سفر و دعای پیامبر ﷺ، استهزای ابوبکر و عمر به دعای پیامبر ﷺ.

بالاترین فضیلت امیرالمؤمنین ﷺ از قرآن

سلیم می‌گوید: مردی خدمت امیرالمؤمنین ﷺ آمد و در حالی که من هم می‌شنیدم عرض کرد: یا امیرالمؤمنین ﷺ، بالاترین منقبت خود را به من خبر بده. فرمود: آنچه خداوند در کتابش دربارهٔ من نازل کرده‌است. عرض کرد: خداوند دربارهٔ تو چه نازل کرده است؟

فرمود: کلام خداوند: «اَفَمَنْ کٰانَ عَلیٰ بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شٰاهِدٌ مِنْهُ»[1]، «آیا کسی که دلیلی از جانب پروردگارش دارد و شاهدی از خود پشت سر اوست». من شاهد نسبت به پیامبر ﷺ هستم.

و کلام خداوند: «وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمَ الْکِتابِ»[2]، «کسی که علم کتاب نزد اوست»، خداوند مرا قصد کرده است.[3]

سپس حضرت هر آیه‌ای که خداوند دربارهٔ او نازل کرده بود ذکر فرمود.[4]

---

۱. سورهٔ هود: آیهٔ ۱۷.

۲. سورهٔ رعد: آیهٔ ۴۳.

۳. در کتاب احتجاج این عبارت را اضافه دارد و مثل کلام خداوند: «اِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذین آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ راکِعُونَ»، و کلام خداوند: «اَطیعُوا اللهَ وَ اَطیعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی الاَمْرِ مِنْکُمْ» و غیرآن.

۴. متأسفانه این حدیث به طور کامل نقل نشده تا همهٔ آنچه دربارهٔ امیرالمؤمنین ﷺ در قرآن نازل شده را از لسان خود آن حضرت بشنویم.

بالاترین فضیلت امیرالمؤمنین ؑ از پیامبر ﷺ

آن مرد عرض کرد[۱]: **بالاترین منقبت خود را از پیامبر ﷺ بفرمایید.** فرمود: منصوب کردن آن حضرت مرا در **غدیر خم**، که به امر خدای تبارک و تعالی **ولایت** را از جانب او برایم اقامه نمود. و دیگر سخن او که فرمود: «تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی».[۲]

بیماری امیرالمؤمنین ؑ در سفر و دعای پیامبر ﷺ[۳]

فرمود: من با پیامبر ﷺ به سفر رفتم، و این قبل از آن بود که حضرت همسرانش را به حجاب امر کند. من به پیامبر ﷺ خدمت می‌کردم و آن حضرت خدمتگزار دیگری نداشت.

آن حضرت جز یک لحاف، رو‌انداز دیگری نداشت و عایشه هم همراه او بود. پیامبر ﷺ بین من و عایشه می‌خوابید و ما سه نفری جز همان یک لحاف چیزی نداشتیم. هرگاه حضرت برای نماز[۴] برمی‌خاست وسط لحاف را بین من و عایشه پایین می‌آورد تا لحاف به زیراندازی که زیر ما بود برسد و پیامبر ﷺ برمی‌خاست و نماز می‌خواند.

یک شب مرا تب گرفت و بیدارم نگه داشت. پیامبر ﷺ به خاطر بیداری من بیدار ماند، و آن شب را بین من و محل نماز خود به صبح رساند که مقداری نماز می‌خواند و سپس نزد من می‌آمد و حال مرا می‌پرسید و به من توجّه می‌کرد، و تا صبح کارش همین بود.

---

۱. در کتاب احتجاج عبارت چنین است: (سلیم) می‌گوید: عرض کردم ...
۲. در کتاب احتجاج اضافه دارد: «مگر آنکه پیامبری بعد از من نیست».
۳. این جریان در حدیث ۳۶ این کتاب نیز ذکر شد.
۴. در کتاب احتجاج: برای نماز شب.

وقتی صبح شد نماز صبح را با اصحابش خواند و سپس فرمود: «خدایا، علی را شفا و عافیت بده او امشب از دردی که داشت مرا بیدار نگه داشت». با این دعا از بیماری که قبل از آن داشتم خلاص شدم.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: بعد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: برادرم، بشارت باد تو را ـ و این سخن را طوری فرمود که اصحابش می‌شنیدند ـ. عرض کردم: یا رسول‌الله، خدا تو را بشارت خیر دهد و مرا فدایت گرداند.

فرمود: من[۱] از خداوند چیزی نخواستم مگر آنکه به من عطا کرد، و چیزی برای خود نخواستم مگر آنکه مثل آن را برای تو خواستم. **من از خدا خواستم که بین من و تو برادری قرار دهد**، و چنین کرد، **و از او خواستم تو را صاحب اختیار هر مؤمنی[۲] بعد از من قرار دهد**، و چنین کرد.

استهزاء ابوبکر و عمر به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله

دو نفر[۳]، یکی به دیگری گفت: از آنچه از خدا خواسته چه مقصدی داشته است؟[۴] به خدا قسم یک پیمانه خرمای خشکیده در پوستی خشکیده بهتر از چیزی است که از خدا خواسته است!! اگر از پروردگارش خواسته بود ملائکه‌ای بر او نازل کند تا او را بر علیه دشمنش کمک کنند، یا گنجی بر او نازل کند تا بر اصحابش خرج کند[۵] ـ که به آن احتیاج دارند! ـ بهتر از این چیزی بود که درخواست کرده است.[۶]

---

۱. درکتاب احتجاج: من امشب...

۲. درکتاب احتجاج: هر مرد و زن مؤمنی.

۳. منظور ابوبکر و عمر است که به کنایه آورده شده است.

۴. درکتاب احتجاج: می‌بینی از خدا چه خواسته است؟!

۵. درکتاب احتجاج: که به او و اصحابش نفع داشته باشد.

۶. درکتاب احتجاج: برای اصحابش بهتر بود.

آن دو به یکدیگر گفتند: پیامبر علی را به هیچ حق یا باطلی[1] دعوت نمی‌کند مگر آنکه درخواست او را اجابت می‌نماید.[2]

....

روایت با سند به سلیم:

۱. احتجاج طبرسی: ج ۱ ص ۲۳۱.

۲. نزهة الکرام: ص ۵۵۸.

۳. حلیة الابرار: ج ۱ ص ۱۰۹.

---

۱. کلمهٔ «حق یا باطلی» سخن ابوبکر و عمر است که این عبارت را به کار برده‌اند.

۲. در آخر حدیث در نسخه‌ها این عبارت در متن آمده است: «محمد بن مسلم از امام باقر ﷺ این حدیث را نقل کرده است». و احتمالاً این عبارت از کلام ابان بن ابی‌عیاش است که از اصحاب امام باقر ﷺ بوده است.

۶۱

۱. **سفارشات پیامبر ﷺ با خاندانش در آخرین لحظات عمر:** دعوت و اجتماع فرزندان عبدالمطلب، در لحظات آخر عمر پیامبر ﷺ، بیرون رفتن همسران پیامبر ﷺ از مجلس بنی‌هاشم، معرفی صاحبان ولایت برای بنی عبدالمطلب، پیشگویی از بلاهای بنی عبدالمطلب، پیشگویی از دوازده امـــام هـــدایت و دوازده امـــام ضـــلالت، دستور بـه بنی‌عبدالمطلب در مورد اطاعت از علی ؑ.

۲. **پیشگویی پیامبر ﷺ از مصائب اهل بیت ؑ در آخرین لحظات عمر** : پیشگویی از مصائب امیرالمؤمنین ؑ، پیشگویی از مصائب حضرت زهرا ؑ، پیشگویی از مصائب امام حسن ؑ، پیشگویی از حکومت بنی‌عباس و حکومت اهل بیت ؑ

۱

سفارشات پیامبر ﷺ با خاندانش در آخرین لحظات عمر

دعوت و اجتماع فرزندان عبدالمطلب در لحظات آخر عمر پیامبر ﷺ

سلیم می‌گوید: به ابن عباس ـ در حالی که جابر بن عبدالله انصاری کنارش بـود ـ گفتم: آیا هنگام وفات پیامبر ﷺ حاضر بودی؟ گفت: آری، وقـتی بـیماری حـضرت شدّت یافت هر جوان بالغ و زن و بچه‌ای که عقلشان می رسید از **فرزندان عبدالمطلب** را جمع کرد. آن حضرت فقط آنان را مجتمع نمود و غیر آنان همراهشان وارد نشدند جز زبیر که به خاطر صفیّه[1] او را داخل کرد، و نیز عمر بن ابی‌سلمه و اسامة بن زید، و سپس فرمود: «این سه نفر هم از خاندان ما هستند»[2] و فرمود: «اسامه از موالی ما[3] و از

---

۱. صفیّه عمّهٔ پیامبر ﷺ است و زبیر فرزند اوست.

۲. به قرینهٔ کلام پیداست که از خاندان حضرت بودن نسبی است یعنی در این حد که در این مجلس باشند.

۳. کلمهٔ «مولی» که در اینجا به کار رفته ظاهراً به معنای خودمانی بودن است.

ما است». و این در حالی بود که پیامبر ﷺ او را بر لشکر امیر قرار داده و برای او پرچمی آماده کرده بود، و ابوبکر و عمر هم در آن لشکر بودند. هر یک از ابوبکر و عـمر بـه دیگری گفتند: «کارش به اینجا رسیده که این کودک غلام را بر ما امیر قرار می‌دهد»!

اسامه از پیامبر ﷺ اجازه گرفت تا با حضرت خداحافظی کند و بر او سلام کند، و این کار او با اجتماع بنی‌هاشم مصادف شد و او همراه آنان داخل شد. ابوبکر و عمر هم از اسامه اجازه گرفتند تا بر پیامبر ﷺ سلام کنند و اسامه به آن دو اجازه داد.

بیرون رفتن همسران پیامبر ﷺ از مجلس بنی‌هاشم

ابن عباس گفت: وقتی اسامه ـ که از بنی‌هاشم به حساب مـی‌آمد و حـضرت او را بسیار دوست می‌داشت ـ همراه ما وارد شد پیامبر ﷺ به همسرانش فرمود: «از حضور من برخیزید و مرا با اهل بیتم تنها بگذارید». همهٔ آنان جز **عایشه و حفصه** برخاستند!

حضرت نگاهی به آن دو کرد و فرمود: «مرا با اهل بیتم تنها بگذارید». عـایشه در حالی که دست حفصه را گرفته بود برخاست و از غضب بخود می‌پیچید و می‌گفت: «تو را با آنان تنها گذاشتیم»! بعد وارد خانه‌ای چوبی شدند.

معرفی صاحبان ولایت برای بنی‌عبدالمطلب

پیامبر ﷺ به علی ؑ فرمود: «برادرم، مـرا بـنشان». امـیرالمـؤمنین ؑ آن حـضرت را نشانید و به سینه تا گلویش تکیه داد، سپس آن حضرت حمد و ثنای الهی بجا آورد و فرمود:

« ای بنی عبدالمطلب، تقوای الهی پیشه کنید و خدا را بپرستید. همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و متفرق نشوید و اختلاف نکنید. اسلام بر پنج پـایه بـنا شـده است: **ولایت و نماز و زکات و روزهٔ ماه رمضان و حج**. و ولایت برای خدا و رسولش و برای

مؤمنینی است که زکات را در حال رکوع می‌پردازند[۱] و هر کس ولایت خدا و رسولش و کسانی که ایمان آوردند را بپذیرد، (بداند) که حزب خداوند غالب هستند».[۲]

ابن عباس گفت: در اینجا **سلمان و مقداد و ابوذر** هم آمدند، و پیامبر ﷺ به همراه بنی‌عبدالمطلب به آنان هم اجازه داد.

سلمان عرض کرد: یا رسول الله، آیا این آیات شامل همهٔ مؤمنین است یا مخصوص بعضی از ایشان است؟ فرمود: مخصوص بعضی از آنان است که خداوند آنان را در بیش از یك آیه قرآن با خود و پیامبرش قرین نموده است.

سلمان پرسید: یا رسول الله، آنان کیانند؟ فرمود: اوّل آنان و افضلشان و بهترینشان این برادرم **علی‌بن ابی‌طالب** است ـ و در این حال دست مبارك بر سر امیرالمؤمنین علیه السلام قرار دادند ـ سپس این پسرم بعد از او ـ و دست مبارك را بر **سر امام حسن** علیه السلام قرار دادند ـ سپس این پسرم بعد از او ـ و دست مبارک بر سر امام حسین علیه السلام قرار دادند ـ و اوصیاء **نه نفر از فرزندان حسین** یکی پس از دیگری خواهند بود. آنان ریسمان‌های محکم خداوند و دستاویزهای مورد اعتماد اویند. آنان حجت خدا بر خلقش و شاهدان او در زمین‌اند. هر کس از آنان اطاعت کند، خداوند را و مرا اطاعت کرده است، و هر کس از آنان سرپیچی کند از خداوند و از من سرپیچی کرده است. آنان با قرآن و قرآن با آنان است. قرآن از آنان جدا نمی‌شود و آنان از قرآن جدا نمی‌شوند تا بر سر حوض کوثر نزد من وارد شوند.

پیشگویی از بلاهای بنی‌عبدالمطلب

فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب، شما بعد از من از ظالمین قریش و جاهلان و طاغیان عرب سختی و بلا و اتحاد بر علیه شما و به ذلت کشیدن و حمله بر شما و حسد و تجاوز نسبت به شما خواهید دید. پس صبر کنید تا مرا ملاقات کنید.

---

۱. اشاره به آیهٔ ۵۵ از سورهٔ مائده است.

۲. اشاره به آیهٔ ۵۶ از سورهٔ مائده است.

ای فرزندان عبدالمطلب، هر کس خدا را با عقیده به یگانگی او و اقرار به رسالت من ملاقات کند او را داخل بهشت می‌نماید و عمل ضعیف او را قبول می‌کند و از بدی‌های او گذشت می‌کند.

پیشگویی از دوازده امام هدایت و دوازده امام ضلالت

ای فرزندان عبدالمطلب، من بر منبرم **دوازده نفر از قریش** دیدم که همهٔ آنان گمراه و گمراه کننده بودند و امتّم را بـه آتش دعـوت مـی‌کردند و از راه راست بـه عـقب بـر می‌گرداندند: **دو نفر از دو طایفهٔ**[1] **قریش، که مثل گناه همهٔ امت و عذاب همهٔ آنان برای آن دو است،** و ده نفر از بنی‌امیه. دو نفر از ده نفر از فرزندان حـرب بـن امـیّه[2] و بـقیه از فرزندان ابی‌العاص بن امیّه[3] هستند.

از اهل‌بیت من دوازده امام نیز هستند که همهٔ آنان به بهشت دعوت می‌کنند: **علی و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین** که یکی پس از دیگری خواهند بود. امام آنان و پدرشان علی است، و من امام برای علی و برای آنان هستم. آنان با قرآن و قـرآن بـا آنان است. قرآن از آنان جدا نمی‌شود و آنان از قرآن جدا نمی‌شوند تا بر سر حـوض نزد من آیند.

دستور بنی‌عبدالمطلب در مورد اطاعت از علی ﷺ

ای فرزندان عبدالمطلب، از عـلی اطـاعت کـنید و تـابع او بـاشید و ولایت او را بپذیرید و با او مخالفت نکنید و از دشمن او بیزاری بجویید. او را کمک کنید و یاری دهید و به او اقتدا کنید تا به راه درست رفته باشید و هدایت شوید و سعادتمند گردید.

ای فرزندان عبدالمطلب، از علی اطاعت کنید. من اگر حلقهٔ در بهشت را بگیرم و برایم راهی به سوی پروردگارم باز شود و به سجده بیفتم و به من بگوید: «سـربردار،

---

۱. یعنی- ابوبکر که از طایفهٔ بنی‌تیم و عمر که از طایفهٔ بنی‌عدی است.

۲. حرب بن امیه همان ابوسفیان است و منظور از دو نفر معاویه و یزید هستند.

۳. هشت نفر بقیه بنی‌مروان هستند که از اولاد مروان بن الحکم بن ابی‌العاص بن امیّه هستند.

درخواست کن تا به تو عطا شود و شفاعت کن تا قبول شود»، در چنین حالی احدی را بر شما بنی‌عبدالمطلب مقدّم نمی‌دارم.

گفتند: یا رسول الله، شنیدیم و اطاعت می‌کنیم.

۲

پیشگویی پیامبر ﷺ از مصائب اهل‌بیت ﷺ در آخرین لحظات عمر

پیشگویی از مصائب امیرالمؤمنین ﷺ

سپس پیامبر ﷺ رو به امیرالمؤمنین ﷺ کرد و فرمود: برادرم، به زودی قریش بر علیه تو متّحد می‌شوند و بر سر ظلم و مغلوب کردن تو سخنشان یکی می‌شود. اگر یارانی یافتی با آنان جهاد کن و اگر یارانی نیافتی دست نگهدار و خون خود را حفظ کن. بدان که شهادت پشت سر توست. **خدا قاتل تو را لعنت کند.**

پیشگویی از مصائب حضرت زهرا ﷺ

سپس پیامبر ﷺ رو به دخترش کرد و فرمود: **تو اوّلین نفر از اهل‌بیتم هستی که به من ملحق می‌شوی، تو سیّدهٔ زنان اهل بهشت هستی. تو بعد از من ظلم و کینه خواهی دید تا آنجا که زده می‌شوی و استخوانی از استخوان‌های پهلویت می‌شکنند.**

خدا قاتل تو را لعنت کند و امر کننده و راضی به آن و کمك کننده و یاری دهنده بر علیه تو و ظلم کننده به شوهر و دو پسرت را لعنت کند.

پیشگویی از مصائب امام حسن ﷺ

و امّا تو **ای حسن**، امّت با تو عهد شکنی می‌کنند. اگر یارانی یافتی با آنان جهاد کن و گرنه دست نگهدار و خون خود را حفظ کن که شهادت پشت سر توست.

خدا قاتل تو و کمک کننده بر علیه تو را لعنت کند، چون آن کسی که تو را می‌کشد ولد الزنا پسر ولد الزنا پسر ولد الزنا است. ما اهل بیتی هستیم که خداوند آخرت را برای ما انتخاب کرده و دنیا را برای ما راضی نشده است.[1]

پیشگویی از حکومت بنی‌عباس و حکومت اهل بیت ﷺ

سپس پیامبر ﷺ رو به ابن عبّاس[2] کرد و فرمود: بدانید که اوّلِ هلاك بنی‌امیّه ـ بعد از آنکه ده نفر از آنان به حکومت رسیدند ـ به دست فرزندان تو خواهد بود. از خدا بترسند و دربارۀ فرزندان و عترت من مراقب باشند. دنیا برای احدی قبل از ما باقی نمانده و برای احدی بعد از ما باقی نمی‌ماند. دولت ما آخرین دولت‌هاست، که به جای هر روز دو روز و به جای هر سال دو سال خواهد بود.[3] از ما و از فرزندانِ من است کسی که زمین را از عدل و داد پر می‌کند همان طور که از ظلم و جور پر شده باشد.

....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. فضائل السادات ص ۲۹۱.

روایت با سند به سلیم:

۱. غیبت شیخ طوسی: ص ۱۱۷.

۲. غیبت شیخ طوسی: ص ۲۰۳.

---

۱. ذکر نشدن امام حسین ﷺ در اینجا احتمال سقط از طرف راویان را دارد، به خصوص دربارۀ قاتل حضرت کلمۀ «ولد الزنا» بودنِ خود و پدر و جدّ قاتل در موارد دیگر نیز به کار رفته است. البته دربارۀ قتل امام حسن ﷺ هم صدق می‌کند.

۲. ظاهراً این خطاب به عباس باشد چون راوی حدیث ابن عباس است. البته منافاتی هم ندارد که خطاب به ابن عباس باشد و فقط در انشای عبارت اشتباه شده باشد.

۳. یعنی به جای هر روز که غاصبین از حکومت ما غصب کردند دو روز و به جای هر سال دو سال حکومت خواهیم کرد.

۶۲

سؤال سلمان دربارۀ وصیّ پیامبر ﷺ و جواب الهی، انتخاب چهارده معصوم ﷺ از میان خلق، نزول آیۀ تطهیر و تفسیر آن، پیشگویی پیامبر ﷺ از حضرت مهدی ؑ، شرکت در جزای سنت حسنه و سیئه، علی ؑ وزیر پیامبر ﷺ از طرف خداوند، تبرّك به خاك پای امیرالمؤمنین ؑ.

سؤال سلمان دربارۀ وصیّ پیامبر ؑ و جواب الهی

سلیم می‌گوید: از سلمان شنیدم که می‌گفت: به پیامبر ﷺ عرض کردم: یا رسول الله، خداوند قبل از تو پیامبری مبعوث نکرده مگر آنکه جانشینی دارد، ای پیامبر خدا وصیّ تو کیست؟ فرمود: ای سلمان، در این باره مطلبی از طرف خداوند برایم نیامده است.

مدّت کوتاهی مکث کرد و سپس فرمود: ای سلمان، دربارۀ مسئله‌ای که سؤال کردی از جانب خداوند برایم وحی آمد.[1] **ای سلمان، من تو را شاهد می‌گیرم که علی بن ابی‌طالب وصیّ من و برادرم و وزیرم و جانشینم در خاندانم و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من است.** او ذمّۀ مرا بری می‌کند و قرض مرا می‌پردازد و بر سر سنّت من می‌جنگد.

انتخاب چهارده معصوم ؑ از میان خلق

ای سلمان، خداوند توجهی به زمین کرد و مرا از میان اهل زمین انتخاب کرد. سپس نظر دوّمی نمود و برادرم علی را از میان آنان انتخاب کرد. و به من امر کرد و من هم سیّدۀ زنان اهل بهشت را به ازدواج او در آوردم.

---

۱. پیداست این گونه پاسخ که به این سؤال فرموده برای نشان دادن اتصال جواب به منبع وحی است.

سپس نظر سومی نمود و فاطمه و جانشینان را انتخاب کرد: یعنی دو پسرم حسن و حسین و بقیّهٔ آنان از فرزندان حسین ؏. آنان با قرآن و قرآن با آنان است. قرآن از ایشان جدا نمی‌شود و آنان از آن جدا نمی‌شوند مانند این دو ـ و حضرت دو انگشت سبّابهٔ خود را کنار هم قرار دادند ـ تا آنکه یکی پس از دیگری بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند. آنان شاهدان خداوند بر خلقش و حجّت او در زمینش هستند. هر کسی آنان را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هر کس از آنان سرپیچی کند از خدا سرپیچی کرده است. همهٔ آنان هدایت کننده و هدایت شده‌اند.

نزول آیهٔ تطهیر و تفسیر آن

این آیه دربارهٔ من و برادرم علی و دخترم فاطمه و دو پسرم و جانشینان یکی پس از دیگری نازل شده است که فرزندان من و فرزندان برادرم هستند: «اِنَّما یُریدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتَ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً».[1] «خداوند خواسته است رجس و بدی را از شما اهل بیت ببرد و شما را پاک گرداند». ای سلمان، آیا می‌دانید **«رجس»** چیست؟

سلمان عرض کرد: نه. فرمود: شکّ است، آنان هرگز دربارهٔ چیزی که از جانب خدا آمده باشد شک نمی‌کنند. ما در ولادتمان و در طینتمان تا حضرت آدم پاک هستیم، از هر بدی پاک و معصوم هستیم.

پیشگویی پیامبر ﷺ از حضرت مهدی ؏

سپس پیامبر ﷺ دست مبارك را بر امام حسین ؏ زد و فرمود: ای سلمان، **مهدی امت** که زمین را از عدل و داد پر می‌کند همان طور که از ظلم و جور پر شده باشد، از فرزندان این است. امام پسر امام، عالم پسر عالم، وصی پسر وصی است. پدرش که قبل از اوست امام و وصی و عالم است.[2]

---

۱. سورهٔ احزاب: آیهٔ ۳۳.

۲. اشاره به اینکه این رشتهٔ امامت تا حضرت مهدی ؏ متصل است.

عرض کردم: ای پیامبر خدا، مهدی افضل است یا پدرش؟ فرمود: پدرش از او افضل است. اوّلی آنان[1] مثل اجر همهٔ آنان را دارد چرا که خداوند به وسیلهٔ او آنان را هدایت کرده است.[2]

شرکت در جزای سنّت حسنه و سیئه

هر کس به هدایتی دعوت کند اجر خود و مثل اجر کسانی که تابع او شده‌اند را خواهد داشت، بدون آنکه از اجر آنان کم شود.

و هر کس به گمراهی دعوت کند گناه خود و مثل گناه کسانی که تابع او شده‌اند را خواهد داشت بدون آنکه این مطلب از گناه آنان کم کند.

علی‌ﷺ وزیر پیامبرﷺ از طرف خداوند

ای سلمان، موسی از پروردگارش خواست تا برای او وزیری از خاندانش قرار دهد. خداوند هم برادرش هارون را وزیر قرار داد.

من هم از پروردگارم خواسته‌ام برایم وزیری از خاندانم قرار دهد. خداوند هم برادرم را قرار داد تا پشتم را به او محکم کنم و در امور او را شریک نمایم. خداوند خواستهٔ مرا قبول کرد همان طور که برای موسی دربارهٔ هارون قبول کرد.

تبرّک به خاک پای امیرالمؤمنینﷺ

ای سلمان، اگر نبود که امتم دربارهٔ برادرم علی افراط کنند مانند افراط مسیحیان دربارهٔ عیسی بن مریم، **سخنی دربارهٔ او می‌گفتم که مردم در پی آثار قدم‌های او بر خاک می‌افتادند و آن را می‌بوسیدند.**

---

۱. منظور از «اوّلی» امیرالمؤمنینﷺ است، و یا منظور از آن هر امام قبل از امام دیگر است.

۲. احتمالاً منظور از هدایت، آن است که در امامت مقتدای ایشان است.

۶۳

سخنی که غیر علی ﷺ نمی‌تواند بگوید.

سخنی که غیر علی ﷺ نمی‌تواند بگوید

سلیم می‌گوید: از علی ﷺ شنیدم که بر منبر کوفه می‌فرمود: قسم به آنکه دانه را شکافت و انسان را خلق کرد، سخنی خواهم گفت که احدی قبل از من نگفته واحدی بعد از من نخواهد گفت مگر کذّاب: «**من بندهٔ خدا و برادر پیامبرش هستم. از پیامبر رحمت ارث برده‌ام، و با بهترین زنان امّت ازدواج کرده‌ام، و افضل جانشینان هستم**».

مردی از خوارج برخاست و گفت: «من بندهٔ خدا و برادر رسول خدا هستم»!!
در همانجا مرگ او را گرفت و از جایش حرکت نکرد تا مُرد.[1]

....

روایت از غیر سلیم:

۱. عیون الاخبار: ج ۲ ص ۶۲ ح ۲۶۲.
۲. ارشاد شیخ مفید: ص ۱۸۶.
۳. امالی شیخ طوسی: ج ۱ ص ۸۳.
۴. مناقب ابن شهرآشوب: ج ۲ ص ۱۸۶.
۵. مناقب ابن شهرآشوب: ج ۲ ص ۱۸۷.
۶. بحار الانوار: ج ۴۱ ص ۲۰۶ از خرائج.
۷. فرائد السمطین: باب ۴۴.
۸. فرائد السمطین: باب ۵۷.
۹. کنزالعمال: ج ۶ ص ۳۹۶.
۱۰. الاستیعاب: ج ۲ ص ۴۶۰.
۱۱. تاریخ ابن کثیر: ج ۷ ص ۳۳۵.
۱۲. تهذیب التهذیب: ج ۷ ص ۳۳۷.

---

۱. این معجزهٔ امیرالمؤمنین ﷺ بود و ثابت کرد غیر آن حضرت حقّ گفتن چنین کلامی را ندارد.

۶۴

علم نامتناهی امیرالمؤمنین علیه‌السلام.

علم نامتناهی امیرالمؤمنین علیه‌السلام

سلیم می‌گوید: از علی علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: «**پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هزار باب از علم به من آموخت که از هر بابی هزار باب باز می‌شد**».

سلیم می‌گوید: من شک نکردم که آن حضرت صادق است، و در این باره از احدی سؤال نکردم.

....

روایت از غیر سلیم:

۱. بحار الانوار: ج ۴۰ ص ۱۲۷ باب ۹۳ این روایت را به طور متواتر از کتب شیعه و عامه نقل کرده است.

۶۵

سؤال امیرالمؤمنین ﷺ از رئیس یهود و نصاری، علی ﷺ عالم به تورات و انجیل و قرآن، تفرقهٔ امت‌ها پس از پیامبران و فرقهٔ ناجیه، فرقه‌های محبّین اهل بیت ﷺ.

سؤال امیرالمؤمنین ﷺ از رئیس یهود و نصاری

سلیم می‌گوید: من و امیرالمؤمنین ﷺ نشسته بودیم و مردم هم اطراف آن حضرت بودند که رئیس یهودیان و رئیس مسیحیان نزد آن حضرت آمدند.

حضرت رو به **رئیس یهودیان** کرد و فرمود: یهودیان به چند گروه متفرّق شدند؟ گفت: این مطلب نزد من در کتابی نوشته شده است. حضرت فرمود: خدا بکشد رئیس قومی را که چنین سؤالی دربارهٔ دینش از او می‌شود و می‌گوید: «آن در کتابی نزد من نوشته شده است».

سپس حضرت به **رئیس مسیحیان** فرمود: مسیحیان به چند گروه متفرق شدند؟ گفت: «فلان تعداد»، ولی اشتباه گفت. حضرت فرمود: اگر تو هم مثل رفیقت می‌گفتی بهتر از این بود که بگویی و اشتباه کنی.

علی ﷺ عالم به تورات و انجیل و قرآن

سپس امیرالمؤمنین ﷺ رو به آن دو و مردم نمود و فرمود: به خدا قسم **من به تورات از اهل تورات عالم ترم، و به انجیل از اهل انجیل عالم ترم، و به قرآن از اهل قرآن عالم ترم.** من به شما خبر می‌دهم که به چند گروه متفرق شدند.

تفرقهٔ امت‌ها پس از پیامبران و فرقهٔ ناجیه

از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: یهودیان بر هفتاد و یک گروه متفرق شدند. هفتاد فرقهٔ آنان در آتش و یک فرقه در بهشت هستند، و آنان کسانی‌اند که تابع **وصیّ حضرت موسی** شدند.

مسیحیان بر هفتاد و دو گروه متفرق شدند. هفتاد و یک فرقهٔ آنان در آتش و یک فرقه در بهشت هستند، و آنان کسانی‌اند که **تابع وصی حضرت عیسی** شدند.

امّت من بر هفتاد و سه گروه متفرق می‌شوند که هفتاد و دو فرقه در آتش و یک فرقه در بهشت‌اند، و آنان کسانی‌اند که **تابع وصیّ من** هستند.

فرقه‌های محبیّن علی ﷺ

سپس پیامبر ﷺ دست مبارک را بر شانهٔ علی ﷺ زد و فرمود: **سیزده فرقه** از هفتاد و سه فرقه، همگی دوستی و محبّت تو را عقیدهٔ خود قرار داده‌اند، **ولی یک فرقه از آنان در بهشت و دوازده فرقه در آتش هستند.**[1]

---

۱. این حدیث در کتاب فضائل شاذان به روایت از سلیم با اختلاف در عبارات نقل شده است که در اینجا عیناً نقل می‌شود:

سلیم بن قیس می‌گوید: در مسجد کوفه خدمت امیرالمؤمنین ﷺ رسیدم و مردم اطراف آن حضرت بودند. در همین حال رئیس یهودیان و رئیس مسیحیان نزد حضرت آمدند و سلام کردند و نشستند.

جمعیت گفتند: ای مولای ما، تو را به خدا قسم می‌دهیم، از اینان بپرسی تا ببینیم چه می‌گویند.

حضرت به رئیس یهودیان فرمود: ای برادر یهودی. عرض کرد: لبیك. فرمود: امت پیامبرتان بر چند گروه متفرق شدند؟ عرض کرد: این مطلب نزد من در کتابی مخفی است. فرمود: خدا بکشد قومی را که تو رئیس آنان هستی! دربارهٔ مسئلهٔ دینش از او پرسیده می‌شود، می‌گوید: «این مطلب نزد من در کتابی مخفی است».

سپس حضرت رو به رئیس مسیحیان کرد و فرمود: امت پیامبرتان به چند فرقه تقسیم شدند؟ عرض کرد: «بر فلان تعداد» و اشتباه گفت. حضرت فرمود: اگر تو هم مثل رفیقت می‌گفتی بهتر از آن بود که بگویی و خطا کنی و ندانی.

در اینجا حضرت رو (به مردم) کرد و فرمود: ای مردم، من از اهل تورات به توراتشان و از اهل انجیل به انجیلشان و از اهل قرآن به قرآنشان عالم‌ترم. من می‌دانم که امت‌ها به چند گروه تقسیم شده‌اند. برادرم و حبیبم و نور چشمانم پیامبر ﷺ این مطلب را به من خبر داده، آنجا که فرمود: یهودیان بر هفتاد و یک گروه متفرق شدند که هفتاد فرقهٔ آنان در آتش و یک فرقه در بهشتند و آنان کسانی‌اند که تابع وصیّ او شدند. مسیحیان بر هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند که هفتاد و یک فرقه در آتش و یک فرقه در بهشتند و آنان کسانی‌اند که تابع وصیّ او شدند. و به زودی امت من بر هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند که هفتاد و دو فرقه در آتش و یک فرقه در بهشتند، و آنان کسانی هستند که تابع وصیّ من شدند، ـ و در این حال پیامبر ﷺ بر شانهٔ من زد ـ.

←

....

روایت با سند به سلیم:

۱. فضائل شاذان: ص ۱۴۰.

۲. بحار الانوار: ج ۲۸ ص ۱۳۰ ح ۲۰ از الروضة.

۳. الصراط المستقیم بیاضی: ج ۲ ص ۳۷.

روایت از غیر سلیم:

۱. خصال صدوق: باب ۷۰ ح ۱۱.

۲. امالی شیخ طوسی: ج ۲ ص ۱۳۷.

۳. احتجاج: ج ۱ ص ۳۹۱.

← سپس فرمود: هفتاد و دو گروه پیمان خداوند را دربارهٔ تو شکستند و یک فرقه در بهشتند، و آنان کسانی هستند که محبّت تو را دارند و آنان شیعیان تو هستند.

۶۶

کتاب وقایع جهان نزد امیرالمؤمنین ؛ سخنان ابن عباس پس از شهادت امام حسین ، پیشگویی از مصائب اهل بیت در کتاب امیرالمؤمنین ، پیشگویی از حکومت غاصبان در کتاب امیرالمؤمنین ، عکس‌العمل ابوبکر و عمر هنگام تعلیم هزار باب علم امیرالمؤمنین ، پیشگویی از تعداد لشکر و از حکومت بنی‌عباس، اهمیّت کتاب امیرالمؤمنین نزد ابن عباس.

کتاب وقایع جهان نزد امیرالمؤمنین

سخنان ابن عباس پس از شهادت امام حسین

سلیم می‌گوید: وقتی امام حسین به شهادت رسید ابن عباس به‌شدت گریه کرد و سپس گفت: چه چیزها که این امت بعد از پیامبرش دید! خدایا من تو را شاهد می‌گیرم که من دوستدار علی بن ابی‌طالب و فرزندانش هستم و از دشمنان او و دشمنان فرزندانش بیزارم، و در مقابل امر آنان تسلیم هستم.

پیشگویی از مصائب اهل بیت در کتاب امیرالمؤمنین

ابن عباس گفت: روزی در ذی‌قار خدمت امیرالمؤمنین وارد شدم. حضرت کتابی را برایم بیرون آورد و فرمود: ای ابن عباس، **این کتابی است که پیامبر بر من املا فرموده و دست خطّ خودم است.**

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، آن را برایم بخوان. حضرت آن را خواند و در آن بود همهٔ آنچه از زمان رحلت پیامبر تا زمان شهادت امام حسین اتفاق افتاده و اینکه چگونه کشته می‌شود و چه کسی او را می‌کشد و چه کسی او را یاری می‌کند و چه کسانی همراه او شهید می‌شوند. آن حضرت بشدت گریه کرد و مرا به گریه در آورد.

از جملهٔ آنچه برایم خواند این بود که با خود آن حضرت چه می‌کنند، و چگـونه **حضرت زهرا**ﷺ شهید می‌شود، و چگونه پسرش **امام حسن**ﷺ به شـهادت مـی‌رسد و چگونه امت به او غدر و حیله می‌کنند. وقتی کیفیت قتل **امام حسین**ﷺ را خواند بسیار گریست، و سپس آن کتاب را بست، و بقیهٔ آنچه تا روز قـیامت واقـع مـی‌شود بـاقی ماند.[۱]

پیشگویی از حکومت غاصبان در کتاب امیرالمؤمنینﷺ

در آن کتاب ـ از جملهٔ آنچه حضرت برایم خواند ـ جریان **ابوبکر و عمر و عثمان** و اینکه هر یک از آنان چـقدر حکـومت مـی‌کنند و ایـنکه بـا عـلیﷺ چگـونه بـیعت می‌شود[۲]، و واقعهٔ جمل و سیر **عایشه و طلحه و زبیر**، و واقعهٔ صفین و کسانی که در آن کشته می‌شوند، و واقعهٔ نهروان و جریان حکمین، و حکومت **معاویه** و کسانی از شیعه که او می‌کشد، و برنامه‌ای که مردم نسبت به امام حسنﷺ انجام مـی‌دهند، و جـریان یزید تا آنجا که منتهی به قتل امام حسینﷺ شد.

من همهٔ اینها را از امیرالمؤمنینﷺ شنیدم، و همان طور که حضرت خوانـده بـود بدون کم و زیاد واقع شد. من خط آن حضرت را می‌شناختم و در آن کتاب دیدم کـه تغییر نکرده و زرد نشده بود.[۳]

وقتی حضرت آن کتاب را بست عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، ای کاش بقیّهٔ کتاب را هم برایم می‌خواندی. فرمود: نه، ولی برایت نقل می‌کنم. مانع من این است که آنچه ما از خاندان و فرزندانت خواهیم دید در آن آمده است و مسئلهٔ فجیعی است که ما را می‌کشند و با ما عداوت می‌ورزند و حکومتی بد و قدرتی شوم دارند. دوست ندارم آنها را بشنوی و غمناک شوی و تو را ناراحت کند، ولی برای تو نقل می‌کنم.

---

۱. در کتاب فضائل: در آن کتاب آنچه شده و آنچه تا روز قیامت خواهد شد نوشته شده بود.

۲. در کتاب فضائل: بر علی بن ابی‌طالب چه و چگونه واقع خواهد شد.

۳. زرد نشده بود یعنی کم رنگ نشده بود. در کتاب فضائل: پاک نشده بود.

عکس‌العمل ابوبکر و عمر هنگام تعلیم هزار باب علم به امیرالمؤمنین علیه السلام

پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام رحلتش دست مرا گرفت و برایم هزار باب از علم گشود که از هر بابی هزار باب باز می‌شد. در این حال ابوبکر و عمر به من نگاه می‌کردند و آن حضرت به این مطلب اشاره می‌فرمود.

وقتی بیرون آمدم آن دو به من گفتند: پیامبر به تو چه گفت؟ من هم سخن آن حضرت را برای آنان نقل کردم. آنان دست خود را تکان دادند و سخن مرا تکرار کردند. سپس پشت کردند در حالی که سخن مرا تکرار می‌کردند و با دستان خود اشاره می‌نمودند.

پیشگویی از تعداد لشکر، و از حکومت بنی عباس

ای ابن عباس، حسن از کوفه همراه فلان تعداد مرد با ستثنای یک نفر نزد تو می‌آید.

ای ابن عباس، **وقتی حکومت بنی امیه از بین برود اوّل کسی از بنی هاشم که به حکومت می‌رسد فرزندان تو هستند،** و کارهایی می‌کنند!

اهمیّت کتاب امیرالمؤمنین علیه السلام نزد ابن عباس

ابن عباس گفت: اینکه نسخهٔ آن کتاب از آن من بود نزد من محبوبتر بود از آنچه آفتاب بر آن تابیده است.[1]

....

روایت با سند به سلیم:

۱. فضائل شاذان: ص ۱۴۱.

۲. بحارالانوار: ج ۲۸ ص ۷۳ ح ۳۲ از روضه.

---

۱. در کتاب فضائل: ای کاش آن کتاب را نسخه برداری کرده بودم، چراکه نزد من از آنچه آفتاب بر آن می‌تابد محبوبتر است.

۶۷

سخنان امیرالمؤمنین ﷺ در بصره پس از جنگ جمل: تهیّهٔ مقدمات جنگ صفّین توسط معاویه، بیعت با ابوبکر و عمر قبل از دفن پیامبر ﷺ، اقدامات امیرالمؤمنین ﷺ در مقابل غصب خلافت، سکوت امیرالمؤمنین ﷺ به خاطر اسلام و هدر ندادن خون خود، عمر و عثمان چگونه مقام خلافت را غصب کردند؟ بیعت امیرالمؤمنین ﷺ پس از قتل عثمان، غائلهٔ عایشه و طلحه و زبیر، عایشه امتحان خداوند برای مسلمانان، تناقض غاصبین در ضابطهٔ تعیین خلیفه، برنامهٔ امیرالمؤمنین ﷺ برنامهٔ هارون ﷺ، پیشگویی امیرالمؤمنین ﷺ از جنگ صفّین و نهروان، ضابطهٔ برنامه‌های امیرالمؤمنین ﷺ در جنگ و سکوت، پیشگویی از قاتل امیرالمؤمنین ﷺ و عذاب او، شناخت و معرفی ابوبکر و عمر در شدّت عذاب ولعن، ضابطهٔ کلّی ولایت و برائت، معرفی و نجابت محمد بن ابی‌بکر، التزام گرفتن از ابوبکر و عمر و عثمان بر عدم مخالفت با امیرالمؤمنین ﷺ، معرفی دوازده امام ﷺ در حضور ابوبکر و عمر و عثمان، تفسیر رؤیای پیامبر ﷺ دربارهٔ غاصبین، پیشگویی امیرالمؤمنین ﷺ از جنایات زیاد.

سخنان امیرالمؤمنین ﷺ در بصره پس از جنگ جمل

سلیم می‌گوید: در حضور امیرالمؤمنین ﷺ بودم هنگامی که پس از غلبه بر اهل جمل به خانهٔ زیاد بن عبید رفت.[1] خانه پر از اصحاب پیامبر ﷺ بود که در بین آنان عمار و ابوالهیثم بن تیهان و ابوایوب و عدّه‌ای از اهل بدر که حدود هفتاد نفر می‌شدند، حضور داشتند. زیاد هم در اتاق بزرگی شبیه مهمانسرا بود.

---

۱. از آنجا که زیاد از زمان عمر در بصره سابقه داشت امیرالمؤمنین ﷺ در پایان جنگ نزد او رفته اند، و این صرفاً یك جنبهٔ اجتماعی داشته، وگرنه در آخر همین حدیث حضرت از جنایات زیاد پیشگویی فرمود. در «ج» خ ل: به جای «عاد»، «دعا» است که به معنای «دعوت کرد» یا «فراخواند» است.

تهیّهٔ مقدمات جنگ صفیّن توسط معاویه

در این هنگام مردی نامه‌ای از یکی از شیعیان در شام برای آن حضرت آورد که: «معاویه مردم را برای جنگ ترغیب کرده و آنان را برای خونخواهی عثمان دعوت نموده است. از جمله سخنانش که مردم را با آن تشویق کرده این است که گفته: **علی عثمان را کشته و قاتلین او را پناه داده است، و او بر ابوبکر و عمر طعن می‌زند و ادّعا می‌کند خلیفهٔ پیامبر است و از ابوبکر و عمر به خلافت سزاوارتر بوده است.** در اثر تبلیغات معاویه عموم مردم و قاریان قرآن تحریک شده‌اند و جز عدهٔ کمی همه نزد معاویه جمع شده‌اند».

بیعت با ابوبکر قبل از دفن پیامبرﷺ

سلیم می‌گوید: امیرالمؤمنینؑ حمد و ثنای الهی بجا آورد و فرمود: امّا بعد، من چه چیزهایی از این امّت بعد از پیامبرشان از زمانی‌که آن حضرت رحلت نموده دیده‌ام.

عمر و اصحابش که بر علیه من متّحد شدند، ابوبکر را بپا داشتند و با او بیعت کردند در حالی که من مشغول[1] غسل پیامبرﷺ و کفن و دفن او بودم، و هنوز از آن فراغت نیافته بودم که با او بیعت کردند و با دلیل و حق من در مقابل انصار استدلال کردند. به خدا قسم او آنان که با او متحّد شدند به طور یقین می‌دانستند که من از ابوبکر به خلافت سزاوارترم.

اقدامات امیرالمؤمنینؑ در مقابل غصب خلافت

فرمود: وقتی اجتماع آنان بر ابوبکر و ترکشان نسبت به خود را دیدم، آنان را به خدای عزوجل (در مورد حقّم) قسم دادم، **و فاطمهؑ را بر حماری سوار کردم و دست** دو پسرم حسن و حسین را گرفتم تا شاید برگردند، واحدی از اهل بدر و سابقه‌داران

---

۱. «ج» خ ل: عمر ابوبکر را بپا داشت و همراه اصحابش که بر علیه من متحد شدند با او بیعت کرد، در حالی که من مشغول بودم.

از مهاجرین و انصار را باقی نگذاشتم مگر آنکه از آنان کمک خواستم و به یاری خود دعوت کردم و دربارهٔ حق خود آنان را قسم دادم، ولی مرا اجابت نـنمودند و یـاری نکردند. شما ای کسانی از اهل بدر که حاضر هستید می‌دانید که من جز حقّ نگفتم.

گفتند: یا امیرالمؤمنین، راست گفتی و نیکو گفتی. ما از ایـن کـارهایمان اسـتغفار می‌کنیم و به درگاه خداوند توبه می‌نماییم.

سکوت امیرالمؤمنین ؑ به‌خاطر اسلام و هدر ندادن خون خود

سپس فرمود: از طرفی مردم به جاهلیت قریب العهد بودند، و من از تـفرقهٔ امت محمّد ﷺ و اختلاف سخن آنان ترسیدم، و به یاد آوردم آنچه پیامبر ﷺ با من عهد کرده بود زیرا آن حضرت به من از آنچه انجام دادند خبر داده بود، و به من دستور داده بود که اگر یارانی یافتم با آنان جهاد کنم و اگر نیافتم دست نگهدارم و خون خود را حفظ کنم.

عمر و عثمان چگونه مقام خلافت را غصب کردند؟

سپس ابوبکر خلافت را به عمر برگرداند، در حالی که به خدا قسم او به طور یقین می‌دانست که من از عمر به خلافت سزاوارترم. باز هم تفرقه را خوش نـداشـتم، لذا بیعت نمودم و گوش فرا دادم و اطاعت نمودم.

سپس عمر مرا در بین شش نفر قرارداد و کار را به‌دست عبدالرحـمان بـن عـوف سپرد. ابن عوف هم با عثمان خلوت کرد و خلافت را برای او قرارداد به‌شرط آنکه آن را به ابن عوف باز گرداند و بعد با او بیعت کرد. باز هم تـفرقه و اخـتلاف را خـوش نداشتم.

بعد عثمان به عبدالرحمان بن عوف حیله کرد و خـلافت را از او دور نـمود. ابـن عوف هم از او اظهار برائت نمود و خطابه‌ای ایراد کرد و عـثمان را از خـلافت خـلع نمود همان طور که کفش خود را از پایش بیرون آورد.

سپس ابن عوف مُرد و وصیّت کرد که عثمان بر جنازهٔ او نماز نخواند. فرزندان ابن عوف هم چنین پنداشتند که عثمان او را مسموم کرده است.

بیعت امیرالمؤمنین ﷺ پس از قتل عثمان

سپس عثمان کشته شد و مردم سه روز جمع شدند و دربارهٔ حکومت خود به مشورت پرداختند. سپس نزد من آمدند و با رغبت و بدون اجبار با من بیعت کردند.

غائلهٔ عایشه و طلحه و زبیر

سپس، زبیر و طلحه نزد من آمدند تا برای عمره از من اجازه بگیرند. من از آنان عهد و پیمان گرفتم که بیعت مرا نشکنند و بر من مکر نکنند و غائله‌ای بر علیه من بپا نکنند.

سپس به مکه رفتند، و بعد عایشه را همراه خود نزد اهل شهری بردند که جهلشان بسیار و فهم دینشان کم بود، و آنان را به شکستن بیعت من و حلال شمردن خون من وادار کردند.

عایشه، امتحان خداوند برای مسلمانان

سپس امیرالمؤمنین ﷺ **عایشه** و خارج شدن او از خانه‌اش و آنچه دربارهٔ آن حضرت مرتکب شده بود را یادآور شد.

عمّار عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، از ذکر او خود داری کن که او مادر توست»![1] حضرت سخن دربارهٔ او را رها کرد و مطلب دیگری را شروع کرد، ولی باردیگر او را ذکر کرد و شدیدتر از آنچه دفعهٔ اوّل گفته بود فرمود.

عمّار عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین، از ذکر او خود داری کن که او مادر توست»! باز هم حضرت از ذکر او اعراض کرد، ولی بار سوم بازگشت و شدیدتر از آن فرمود.

---

۱. یعنی از این جهت که همسران پیامبر ﷺ «ام المؤمنین» لقب یافته‌اند.

سلیم می‌گوید: عمّار عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین، از ذکر او خود داری کن که او مادر توست»! فرمود: «هرگز خودداری نمی‌کنم! من با خداوند هستم بر ضد کسانی که با او مخالفت کنند. خداوند شما را به وسیلهٔ مادرتان امتحان کرده تـا بـدانـد بـا خـدا خواهید بود یا با مادرتان»!!

تناقض غاصبین در ضابطهٔ تعیین خلیفه

سلیم می‌گوید: سپس امیرالمؤمنین ﷺ بیعت ابوبکر و عمر و عثمان را یادآور شد و فرمود: «به خدا قسم، اگر مسئله آن طور باشد که آنان می‌گویند...، ولی نه به خدا قسم آن طور نیست که آنان می‌گویند»، و سپس حضرت سکوت فرمود. عمّار عرض کرد: مگر آنان چه می‌گویند؟

فرمود: می‌گویند: «پیامبر ﷺ احـدی را خـلیفه قـرار نـداد و مـردم بـه حـال خـود واگذاشته شده‌اند تا مشورت کنند». ولی به غیر آنچه (به گمان ایشان) به آن امر شده‌اند عمل نمودند.[1]

مردم بدون مشورت و رضایت احدی بـا ابـوبکر بـیعت کـردند، و سـپس مـن و اصحابم را مجبور به بیعت کردند. سپس ابوبکر بدون مشورت با عـمر بـیعت کـرد. سپس عمر خلافت را بین شش نفر شوری قرار داد و همهٔ مهاجرین و انصار را ـ جز این شش نفر ـ از آن خارج کرد و گفت: «صهیب سه روز[2] برای مردم امـام جـماعت باشد». بعد به مردم دستور داد: «اگر سه روز گذشت و این شش نفر کار خلافت را تمام نکرده بودند گردنشان زده شود، و اگر چهار نفر متحد شدند و دو نفر مخالفت کردند آن دو نفر را بکشند»! سپس سه روز دربارهٔ من مشورت کردند و بیعتشان با مشورت عموم مردم بود، بعد هم آن کاری که دیدید کردند![3]

---

۱. یعنی با همین سخنی که به دروغ به آن حضرت نسبت می‌دهند نیز مخالفت کردند.

۲. «صهیب» غلام عمر بود، و منظور از سه روز این بود که این شش نفر در طول سه روز مشورت، یکی را از بین خود انتخاب کنند.

۳. از جملهٔ «سپس سه روز دربارهٔ من ...» منظور حضرت آن است که در بیعت عثمان چنان حکم ظالمانه‌ای

برنامهٔ امیرالمؤمنین ﷺ برنامهٔ هارون ﷺ

سپس فرمود: موسی به هارون فرمود: «ما مَنَعَکَ اذْ رَأَیْتَهُمْ ضَلُّوا اَلّا تَتَّبِعَنِ ... وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلی»[1] یعنی: «چه مانعی داشتی که وقتی دیدی گمراه می‌شوند تابع من نشدی؟!... و سخن مرا مراعات نکردی»؟ من هم نسبت به پیامبر ﷺ به‌منزلهٔ هارون نسبت به موسی هستم.

پیامبر ﷺ با من عهد کرده که اگر امّت بعد از او گمراه شدند و تابع غیر من شدند، اگر یارانی یافتم با آنان به جهاد برخیزم، و اگر یاری نیافتم دست نگه دارم و خون خود را حفظ کنم، و آنچه امّت بعد از او انجام می‌دهد را به من خبر داد.

پیشگویی امیرالمؤمنین ﷺ از جنگ صفیّن و نهروان

آنگاه که بعد از قتل عثمان یارانی برا ی بپا داشتن امر خدا و احیاء قرآن و سنت یافتم دست نگه داشتن برایم جایز نبود. لذا دست خود را باز کردم و با این **ناکثین** (بیعت شکنان)[2] جنگیدم.

و من فردا انشاء الله با **قاسطین** در سرزمین شام در مکانی که به آن «**صفیّن**» گفته می‌شود خواهم جنگید.

بعد از آن من با **مارقین** در سرزمینی از عراق که به آن «**نهروان**» گفته می‌شود خواهم جنگید. **پیامبر ﷺ در این سه مکان دستور جنگ با آنان را به من داده است.**

ضابطهٔ برنامه‌های امیرالمؤمنین ﷺ در جنگ و سکوت

من نه به خاطر عجز یا ترس یا کراهت از ملاقات پروردگارم دست نگه داشتم،

← برقرار بود، ولی پس از قتل عثمان با نظر عموم مردم مرا انتخاب کردند ولی باز هم دیدید که طلحه و زبیر و اتباعشان چه کردند.

۱. سورهٔ طه: آیهٔ ۹۴.

۲. یعنی طلحه و زبیر و اهل جمل، با توجه به اینکه این خطابه پس از پایان جنگ جمل ایراد شده است.

بلکه به خاطر اطاعت پیامبر ﷺ و حفظ وصیّت او چنین کـردم. وقـتی یـارانـی یـافتم نظری کردم و بین یکی از دو راه، طریق سومی نیافتم: یا جهاد در راه خـدا و امـر بـه معروف و نهی از منکر، و یا کفر به خداوند و انکار آنچه نازل کـرده و گـرفتاری بـه زنجیرها در آتش جهنّم و مرتد شدن از اسلام.

پیشگویی از قاتل امیرالمؤمنین ؑ و عذاب او

پیامبر ﷺ هم به من خبر داده است که شهادت پشت سر من است و مـحاسن مـن به زودی از خون سرم خضاب خواهد شد، بلکه قاتل من شقی‌ترین مردم از اوّلین و آخرین است. مردی است «اُحَیْمر»[1] که او در خباثت برابر است با کشندهٔ ناقهٔ صالح و قابیل قاتل برادرش هابیل و بزرگ فرعون‌ها و آن کسی که با ابراهیم دربارهٔ خداونـد مخاصمه کرد و دو نفر از بنی‌اسرائیل که کتابشان را تحریف کردند و سنتشان را تغییر دادند. سپس فرمود: و دو نفر از امّتم.[2]

شناخت و معرفی ابوبکر و عمر در شدّت عذاب و لعن

سپس امیرالمؤمنین ؑ فرمود: **بر عهدهٔ آن دو نفر است گناهان امّت مـحمّد ﷺ. هـر خونی که تا روز قیامت ریخته شود و هر مالی که به حرام خورده شود و هر زنی که به حرام تصرف شود و هر حکمی که در آن ظالمانه قضاوت شود بر عهدهٔ آن دو نفر است، بدون آنکه ازگناه کسانی که آن را انجام داده‌اند چیزی کم شود.**

عمار عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، آن دو نفر را برایمان نام ببر تا آنها را لعنت کنیم. حضرت فرمود: ای عـمار، آیـا تـو پـیامبر ﷺ را دوست نـمی‌داری و از دشـمنش

---

۱. «اُحَیْمِر» لقب قَدّار بن سالِف کشندهٔ ناقهٔ صالح است که در اینجا کنایه از ابن ملجم آمده است. در حدیث آمده که پیامبر ﷺ به امیرالمؤمنین ؑ فرمود: شقی‌ترین مردم که دو نفرند را به شما معرفی کـنم؟ گـفتیم: بلی یا رسول الله. فرمود: «اُحیْمِر» قوم ثمود که شتر را کشت، و آن کسی که تو را ای علی بر اینجا می‌زند ـ و حضرت دست مبارك بر سرشان گذاشتند ـ تا آنکه از اثر آن اینها تر شود ـ و حضرت محاسن خود را گرفتند ـ. به بحار الانوار: ج ۳۲ ص ۳۱۲ ح ۲۷۶ و الغدیر: ج ۶ ص ۳۳۴ مراجعه شود.

۲. منظور ابوبکر و عمر است چنانکه از عبارات بعد معلوم می‌شود.

بیزاری نمی‌جویی؟ عرض کرد: بلی. فرمود: مرا دوست نمی‌داری و از دشمنم بیزاری نمی‌جویی؟ عرض کرد: بلی. فرمود: ای عمار، همین برایت کافی است. تو از آن دو نفر برائت جسته‌ای و آنان را لعن کرده‌ای اگر چه ایشان را به نامشان نشناسی!

عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، اگر آن دو را برای اصحابت نام ببری تا از آنها بیزاری بجویند بهتر از ترك آن است! فرمود: **خدا سلمان و ابوذر و مقداد را رحمت کند، آنها چه خوب آن دو نفر رامی‌شناختند و برائتشان از آن دو و لعنتشان نسبت به آنان شدید بود.**

عرض کرد: یا امیرالمؤمنین فدایت گردم، آن دو را نام ببر! ما شهادت می‌دهیم که دوست بداریم هرکس را تو دوست بداری و بیزاری بجوییم از هرکس که تو برائت بجویی.

فرمود: ای عمار، در این صورت اصحابم کشته می‌شوند و جماعت من و اهل لشکرم و اکثریّت کسانی که اطراف من می‌بینی پراکنده می‌شوند!

ضابطهٔ کلّی ولایت و برائت

ای عمار، هرکس موسی هارون را دوست داشت و از دشمنان ایشان بیزاری جست از گوساله و سامری برائت جسته بود. و هرکس گوساله و سامری را دوست داشت و از دشمنان آنها بیزاری جست از موسی و هارون برائت جسته بود بدون آنکه خودش بداند.

ای عمار، **هرکس پیامبر و اهل بیتش را و مرا دوست بدارد و از دشمنم بیزاری بجوید از آن دو نفر[1] بیزاری جسته است. و هرکس از دشمنان آن دو نفر بیزاری بجوید از پیامبر ﷺ بیزاری جُسته است بدون آنکه خودش بداند.**[2]

---

۱. یعنی از ابوبکر و عمر.

۲. منظور این نیست که برائت او از اهل بیت از روی جهل است، بلکه به این معنی که چنین شخصی نمی‌خواهد بفهمد که وقتی پیامبر و اهل بیتش علیهم السلام نسبت به ابوبکر و عمر در نقطهٔ مقابل یکدیگر قرار دارند ولایت هر یک به معنای برائت از دیگری است.

معرفت و نجابت محمّد بن ابی‌بکر

محمّد بن ابی‌بکر عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، نمی‌خواهد آن دو نفر را معرفی کنی که من آنها را شناختم! خدا را شاهد می‌گیریم که ولایت تو را بپذیریم و از همهٔ دشمنانت بیزاری بجوییم، چه دور باشند و چه نزدیک، اوّل آنها و آخرشان، زندهٔ آنها و مرده‌شان، حاضر آنها و غایبشان.

امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: ای محمّد خدا تو را رحمت کند، هر قومی نجیبی دارد که شاهد بر آنان و شفاعت کنندهٔ خوبانشان است. و بهترین نجیبان نجیبی است که از خاندانی بد باشد، و تو ای محمّد **نجیب اهل بیتت هستی.**

التزام گرفتن از ابوبکر و عمر و عثمان بر عدم مخالفت با امیرالمؤمنین ﷺ

بدان که من برایت خبری خواهم گفت: پیامبر ﷺ مرا فراخواند در حالی که سلمان و ابوذر و مقداد هم نزد آن حضرت بودند. سپس حضرت عایشه را سراغ پدرش و نیز حفصه را سراغ پدرش و دخترش را سراغ همسرش عثمان فرستاد[1]، و آنان آمدند.

پیامبر ﷺ حمد و ثنای الهی را بجا آورد و فرمود: **ای ابوبکر، ای عمر، ای عثمان!** من امشب دوازده نفر را بر منبرم در خواب دیدم که امّتم را از راه به عقب بر می‌گرداندند. **از خدا بترسید و بعد از من امر خلافت را به علی بسپارید و در این باره با او منازعه مکنید، و به او ظلم نکنید و بر علیه او با کسی متحد نشوید!!**

گفتند: ای پیامبر خدا، ما از این مطلب به خدا پناه می‌بریم! خدا ما را قبل از آن بمیراند!!!

معرفی دوازده امام ﷺ در حضور ابوبکر و عمر و عثمان

سپس پیامبر ﷺ فرمود:من همهٔ شما را وهر کس از مرد و زن که در خانه هستند را

---

۱. منظور رقیه یا زینب دختر پیامبر ﷺ است که به ترتیب همسر عثمان بودند و هر دو به دست او به قتل رسیدند.

شاهد می‌گیرم که: علی بن ابی طالب خلیفهٔ من در امّتم، و صاحب اختیارتر بر مؤمنین از خودشان است.

وقتی او از دنیا رفت این پسرم خواهد بود ـ و حضرت دست بر سر امام حسن ؑ قرار دادند ـ و وقتی او از دنیا رفت این پسرم ـ و حضرت دست بر سر امام حسین ؑ قرار دادند ـ سپس نه نفر از فرزندان حسین ؑ یکی پس از دیگری خواهند بود.

آنان هستند که خداوند در این کلامش قصد کرده: «أَطِيعُوا اللهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»[1] یعنی: «خدا را اطاعت کنید و از پیامبر ﷺ و اولی الامر خود اطاعت نمایید».

سپس پیامبر ﷺ هر آیه‌ای که دربارهٔ ائمه ؑ نازل شده بود را تلاوت فرمود.[2]

تفسیر رؤیای پیامبر ﷺ دربارهٔ غاصبین

امیرالمؤمنین ؑ فرمود: ابوبکر و عمر و عثمان برخاستند، و من با اصحابم ابوذر و سلمان و مقداد ماندیم. فاطمه و حسن و حسین هم ماندند و همسران و دختران آن حضرت جز فاطمه برخاستند.

پیامبر ﷺ فرمود: «این سه نفر را با نه نفر از بنی امیه ـ که فلانی از آل ابوسفیان[3] و نیز هفت نفر از اولاد حکم بن ابی‌العاص بن امیه از جملهٔ آنانند ـ را دیدم که امّتم را به قهقری و عقب برمی‌گرداندند».

---

۱. سورهٔ نساء: آیهٔ ۵۹.

۲. این اتمام حجت با حضور ابوبکر و عمر و عثمان و برای آنان بوده است. جای تأسف است که راوی به عنوان اختصار همهٔ آیاتی که پیامبر ﷺ دربارهٔ ائمه ؑ فرموده ذکر نکرده است تا از لسان خود آن حضرت به یادگار بماند.

۳. منظور معاویة بن ابی‌سفیان است.

پیشگویی امیرالمؤمنین ﷺ از جنایات زیاد

امیرالمؤمنین ﷺ این سخنان را می‌فرمود در حالی که خانهٔ زیاد مـملّو از **اصـحاب پیامبر** ﷺ بود!

سپس حضرت رو به آنان کرد و فرمود: آنچه شنیدید کتمان کنید مگر از کسی که طالب هدایت باشد. **ای زیاد، دربارهٔ شیعیانم بعد از من از خدا بترس!**

سلیم می‌گوید: وقتی حضرت از نزد زیاد بیرون آمد رو به ما کرد فرمود: «به زودی معاویه او را به عنوان برادر خود ادّعا می‌کند[1] و او شیعیانم را می‌کشد، خدا او را لعنت کند».

....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. اثبات الهداة: ج ۲ ص ۵۰۹.

---

۱. «ج» خ ل: «معاویه به زودی او را دعوت می‌کند و او قبول می‌کند و شیعیانم را می‌کشد. لعنت خدا بـر او باد». و منظور از برادری معاویه همان است که چون زیاد به عنوان ولد الزنا مـعروف بـود مـعاویه بـرای جلب خاطر او ادعا کرد زیاد پسر ابوسفیان و برادر خودش است که تفصیل آن در حدیث ۲۳ گذشت.

۶۸

عقاید ابراهیم بن یزید نخعی هنگام وفات و اقرار او به ائمه علیهم‌السلام.

عقاید ابراهیم بن یزید نخعی[1] هنگام وفات و اقرار او به ائمه علیهم‌السلام

در کتاب سلیم از اعمش از خیثمه نقل کرده[2] که گفت:

هنگامی که ابراهیم نخعی در حال وفات بود به من گفت: «مرا به خود نزدیك کن»، من هم چنین کردم. گفت: «**شهادت می‌دهم که خدایی جزالله نیست. یکی است و شریکی ندارد. و شهادت می‌دهم که محمّد** صلی‌الله‌علیه‌وآله **پیامبر خداست و اینکه علی بن ابی‌طالب صلوات الله علیه وصیّ محمّد است، و حسن وصیّ علی، و حسین وصیّ حسن، و علی بن‌الحسین وصیّ حسین است**».[3]

راوی می‌گوید: سپس ابراهیم نخعی از هوش رفت و افتاد. گفتم: «هِیْ هِیْ»![4] او به هوش آمد و گفت: غیر تو هم آن سخنان مرا شنید؟! گفتم: نه. گفت: بر همین عقیده زنده‌ام و بر همین می‌میرم، و علقمه و اسود[5] نیز همین عقیده را داشتند، و هر کس بر

---

۱. ابراهیم نخعی ابوعمران ابراهیم بن یزید بن اسود از طایفهٔ مذحج است که در سال ۹۶ در کوفه وفات یافته است. علقمه و اسود هم که در این حدیث مذکورند عمو و دایی او هستند.

۲. عبارت در نسخه‌ها چنین است، ولی ظاهراً این حدیث از روایات ابان بن ابی‌عیاش به نقل از اعمش است که در کتاب سلیم آورده است.

۳. ابراهیم امامان را تا زمان خود ذکر کرده است.

۴. «هِیْ هِیْ» به عنوان بیدار کردن اوست که از هوش رفته بود.

۵. علقمة بن قیس بن عبدالله در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بدنیا آمد و در سال ۶۲ یا ۷۳ در کوفه از دنیا رفت. و ظاهراً همان کسی است که در صفّین حاضر بود و شمشیرش را غرق در خون می‌کرد و در جنگ مجروح شد و یک پایش معیوب گردید. او در دینش فقیه و از قرائت کنندگان قرآن بود. او از افراد مورد اعتماد امیرالمؤمنین علیه‌السلام و از بزرگان تابعین و رؤسای آنان و زاهدانشان به شمار می‌آمد.

اسود بن زید نخعی نیز از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود که در سال ۷۴ درگذشت.

این عقیده نباشد چیزی از عقاید درست ندارد.[۱]

....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. اثبات الهداة: ج ۱ ص ۶۶۱ ح ۸۵۱.

---

۱. منظور از این حدیث این است که سه نفر مذکور در آن که از بزرگان علمای اسلام به شمار می‌آیند با اینکه در ظاهر ولایت اهل بیت ﷺ را مدعی نبودند ولی عقیدهٔ قلبی‌شان که هنگام مرگ بروز داده‌اند چنین بوده است.

۶۹

ساعات آخر عمر امیرالمؤمنین علیه السلام: وصیّت امیرالمؤمنین علیه السلام و شاهدان، معرفی ائمه علیهم السلام و سپردن و دایع امامت، کلام امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ ابن ملجم.

متن وصیّتنامهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام: تقوی، اسلام، اتحاد بر حق، اصلاح، صلهٔ رحم، ایتام، قرآن، همسایگان، حج و نماز، زکات، روزه، فقرا، جهاد، فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب آن حضرت، زنان، امر به معروف، نیکی به یکدیگر، خداحافظی امیرالمؤمنین علیه السلام.

ساعات آخر عمر امیرالمؤمنین علیه السلام

وصیّت امیرالمؤمنین علیه السلام و شاهدان

سلیم می‌گوید[1]: در وصیّت امیرالمؤمنین علیه السلام هنگامی که به پسرش امام حسن علیه السلام وصیّت می‌فرمود حاضر بودم.

حضرت بر وصیّتش امام حسین علیه السلام و محمّد و همهٔ فرزندانش و اهل بیت و رؤسای شیعیانش را شاهد گرفت.

معرفی ائمه علیهم السلام و سپردن و دایع امامت

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام **کتاب‌ها**[2] **و اسلحه** را به امام حسن علیه السلام سپرد و فرمود: پسرم،

---

۱. این حدیث در کتاب «غیبت» شیخ طوسی از امام باقر علیه السلام نقل شده و اول آن چنین است: امام باقر علیه السلام فرمود: این وصیّت امیرالمؤمنین علیه السلام است، و این نسخه‌ای از کتاب سلیم بن قیس هلالی است که به ابان داده و برایش قرائت کرده است. ابان می‌گوید: آن را خدمت امام زین العابدین علیه السلام خواندم و حضرت فرمود: سلیم راست گفته است، خدا او را رحمت کند.

۲. در کتاب کافی و فقیه: کتاب.

پیامبر ﷺ به من دستور داده به تو وصیّت کنم و کتاب‌ها و اسلحه‌ام را به تو بسپارم همان گونه که پیامبر ﷺ بـه مـن وصـیّت فـرمود و کـتاب‌ها و اسـلحه‌اش را بـه مـن سـپرد. آن حضرت به من دستور داده تا به تو امر کنم که وقتی مـرگت فـرا رسـید آنـها را بـه برادرت **حسین** بسپار.

سپس حضرت رو به امام حسین ؏ کرد و فرمود: پیامبر ﷺ به تو دستور داده که آنها را به این پسرت بسپاری [1] ـ و در این حال حضرت دست نوه‌اش حـضرت **عـلی بـن الحسین** ؏ را که در سنّ کودکی بود [2] گـرفت و او را بـه خـود نـزدیک کـرد و فـرمود: **«پیامبر ﷺ به تو دستور داده که آنها را به پسرت محمّد [3] بسپاری. از قول پیامبر و از قول من به او سلام برسان».**

کلام امیرالمؤمنین ؏ دربارهٔ ابن ملجم

سپس حضرت رو به پسرش امام حسن ؏ کرد و فـرمود: پسـرم، تـو بـعد از مـن صاحب اختیار مردم و صاحب اختیار خون من هستی. اگر بخشیدی حق توست، و اگر کشتی یک ضربت به جای یک ضربت (که او به من زده است) بزن و او را قطعه قطعه مکن».

متن وصیّتنامهٔ امیرالمؤمنین ؏

سپس فرمود: بنویس:

بسم الله الرحمان الرحیم

این است آنچه علی بن ابی‌طالب به آن وصیّت نموده است:

---

۱. در کتاب فقیه و تهذیب عبارت چنین است: امیرالمؤمنین ؏ رو به پسرش امام حسین ؏ کرد و فـرمود: «پیامبر ﷺ به تو دستور می‌دهد که آنها را به پسرت علی بن الحسین بسپاری». سپس رو به امام سجاد ؏ کرد و فرمود: «پیامبر ﷺ به تو دستور داده که آنها را به پسرت محمد بن علی بسپاری ...».

۲. سنّ امام سجّاد ؏ هنگام شهادت امیرالمؤمنین ؏ دو سال بوده است.

۳. منظور امام باقر ؏ است.

وصیّت می‌کند که شهادت می‌دهد به اینکه خدایی جز الله نیست، یکی است و شریکی ندارد. و محمّد بندهٔ خدا و پیامبر اوست که او را به هدایت و دین حق فرستاده تا بر همهٔ ادیان غالب کند اگر چه مشرکین را خوش نیاید. نمازم و عبادتم و زندگی و مرگم برای خدای رب العالمین است که شریکی ندارد. به این مطلب دستور داده شده‌ام و من از تسلیم شدگانم.

تقوی، اسلام، اتحاد بر حق، اصلاح

سپس ای حسن تو را و همهٔ فرزندان و اهل بیتم را و هر کس از مؤمنین را که این نوشتهٔ من به او می‌رسد به تقوای خداوند پروردگارتان وصیّت می‌کنم. از این دنیا نروید مگر آنکه اسلام را پذیرفته باشید. همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و متفرق نشوید.[1] من از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «اصلاح بین افراد بهتر از نماز و روزهٔ بسیار است، و کینه و فساد بین افراد زایل کنندهٔ دین است»[2]، و قوّتی جز با کمک خداوند نیست.

صلهٔ رحم، ایتام، قرآن، همسایگان

به **فامیل** خود توجه کنید و با آنها ارتباط داشته باشید، تا خداوند حساب را بر شما آسان کند.

خدا را خدا را دربارهٔ **ایتام** در نظر بگیرید، دهان آنان را تغییر ندهید[3] و آن عده از یتیمان که نزد شما هستند ضایع نشوند. از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «هر کس

---

۱. در کتاب فقیه در اینجا اضافه شده: «وَ اذْكُروا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ» یعنی نعمت خدا را به یاد بیاورید آن هنگام که دشمن بودید و خداوند بین قلوب شما را الفت داد.

۲. کلمهٔ «حالقة» به معنای تراشنده است که زایل کننده معنی شده است. عبارت در کتاب کافی (ج ۷) چنین است: از بین برنده و زایل کنندهٔ دین فساد بین افراد است.

۳. یعنی غذای آنان در اثر بی‌سرپرستی تغییر نکند و غذای پست‌تر نشود. در کتاب کافی (ج ۷) و تهذیب عبارت چنین است: دهان آنان یک روز خالی و یک روز پر نباشد. و در کتاب فقیه چنین است: صدایشان بلند نشود.

مخارج یتیمی را بر عهده بگیرد تا او مستغنی شود خداوند در مقابل آن بهشت را بر او واجب می‌کند همان طور که به خورندهٔ مال یتیم آتش را واجب می‌نماید».

خدا را خدا را دربارهٔ **قرآن** در نظر بگیرید. در عمل به‌آن دیگران از شما سبقت نگیرند.

خدا را خدا را دربارهٔ همسایگانتان در نظر بگیرید. که پیامبر ﷺ دربارهٔ آنان سفارش کرده است.[۱]

حج، نماز، زکات، روزه، فقهاء، جهاد

خدا را خدا را دربارهٔ **خانهٔ پروردگارتان** در نظر بگیرید. تا زنده هستید از شما خالی نماند، که اگر خانهٔ خدا ترک شود به شما مهلت داده نمی‌شود.[۲] و کمترین چیزی که قاصد بیت الله با آن بر می‌گردد آن است که گناهان گذشتهٔ او آمرزیده می‌شود.

خدا را خدا را در نظر بگیرید دربارهٔ **نماز**، که بهترین عمل و ستون دین شماست.

خدا را خدا را در نظر بگیرید دربارهٔ **زکات**، که غضب پروردگارتان را خاموش می‌کند.

خدا را خدا را در نظر بگیرید دربارهٔ **ماه رمضان**، که روزهٔ آن سپری از آتش است.

خدا را خدا را در نظر بگیرید دربارهٔ **فقرا و بیچارگان**، با آنان در زندگی خود شریک شوید.

خدا را خدا را در نظر بگیرید دربارهٔ **جهاد** در راه او با اموال و جان‌هایتان. در راه خدا دو نفر جهاد می‌کنند: **امام هدایت، و مطیع او که به هدایت او اقتدا می‌کند.**

---

۱. در کتاب فقیه: خدا و پیامبرش ﷺ دربارهٔ آنان وصیّت کرده‌اند.

۲. یعنی عذاب و بلایی بر شما نازل می‌شود.

فرزندان پیامبر ﷺ و اصحاب آن‌حضرت

خدا را خدا را در نظر بگیرید دربارهٔ فرزندان پیامبرتان.[۱] در بین شما مورد ظلم قرار نگیرند در حالی که قدرت بر دفاع از آنان داشته باشید.

خدا را خدا را در نظر بگیرید دربارهٔ **آن دسته از اصحاب پیامبرتان که بدعتی ایجاد نکرده‌اند و بدعت‌گذاری را پناه نداده‌اند.** پیامبر ﷺ دربارهٔ آنان سفارش کرده، و بدعت‌گذار از آنان و از غیرآنان و پناه دهندهٔ بدعتگزار را لعنت کرده است.

زنان، امر به معروف، نیکی به یکدیگر

خدا را خدا را دربارهٔ **زنان و غلامان و کنیزانتان** در نظر بگیرید. در راه خدا از ملامت سرزنش کننده‌ای نترسید تا خدا شما را کفایت کند[۲]، و با مردم سخن نیک بگویید همان طور که خدا به شما دستور داده است.

امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید، تا در نتیجه خداوند امور را به‌دست اشرارتان بسپارد، و دعا کنید ولی خدا شما را اجابت نکند.

پسرانم، بر شما باد بر ارتباط و بخشش و نیکی نسبت به یکدیگر. از نفاق و قطع ارتباط و قهر با یکدیگر و تفرقه بپرهیزید. در نیکی و تقوی یکدیگر را کمک کنید و بر گناه و دشمنی، یکدیگر را یاری ندهید. تقوای خدا را پیشه کنید که عذاب خداوند شدید است.

---

۱. «ج» خ ل: «ذمهٔ پیامبرتان». در این صورت منظور اهل ذمه می‌شوند که تحت حمایت کشور اسلام هستند.

۲. در کافی (ج ۷) عبارت چنین است: خدا را خدا را دربارهٔ زنان و غلامان و کنیزانتان در نظر بگیرید، زیرا آخرین کلامی که پیامبرتان فرمود این بود که: «شما را دربارهٔ دو ضعیف سفارش می‌کنم: زنان و غلامان و کنیزانتان. نماز، نماز، نماز. در راه خدا از ملامت سرزنش کننده‌ای نترسید، خداوند شما را از شر آنان که شما را اذیت می‌کنند و بر شما ظلم می‌کنند کفایت می‌کند.

خداحافظی امیرالمؤمنین ؑ

خداوند شما اهل بیت را حفظ کند، و پیامبرتان[1] را در میان شما حفظ نماید. شما را به خدا می‌سپارم و به **و با شماخداحافظی می‌کنم.**[2]

سپس امیرالمؤمنین ؑ همچنان «لا اله الاّ الله» می‌فرمود تا از دنـیا رفت. **و ایـن در اوّلین شب از دهۀ آخر ماه رمضان یعنی شب بیست و یکم شب جمعه از سـال چـهلم هجرت بود.**

....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. اثبات الهداة: ج ۱ ص ۶۶۱ ح ۸۵۲.

روایت با سند به سلیم:

۱. کافی: ج ۱ ص ۲۹۷ ح ۱.

۲. من لایحضره الفقیه: ج ۴ ص ۱۳۹ ح ۴۸۴.

۳. تهذیب: ج ۹ ص ۱۷۶ ح ۷۱۴.

۴. غیبت شیخ طوسی: ص ۱۱۷.

۵. اعلام الوری طبرسی ص ۲۰۷.

۶. الدر النظیم به نقل مقدمۀ کتاب سلیم.

روایت از غیر سلیم:

۱. کافی: ج ۱ ص ۲۹۸ ح ۵.

۲. کافی: ج ۷ ص ۵۱.

۳. نهج‌البلاغة: ص ۴۲۱ نامۀ ۴۷.

---

۱. در کتاب غیبت: فرزندانتان.

۲. در کتاب غیبت: «بر شما سلام و رحمت خدا را می‌رسانم». البته این عبارت به معنای خداحافظی است.

۷۰

کمترین اعتقاد یک مؤمن، ولایت و برائت اجمالی و تفصیلی، کسی که حق را تشخیص نمی‌دهد، ناصبی مشرك و کافر است.

کمترین اعتقاد یک مؤمن

سلیم می‌گوید: به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، آن مسئله‌ای که حتماً باید معتقد بود چیست، و آن مسئله‌ای که اگر به آن معتقد شدم شك در غیرآن برایم جایز است کدام است؟

حضرت فرمود: هر کس شهادت دهد به اینکه خدایی جز الله نیست و یکی است و شریکی ندارد، و اینکه محمّد بندهٔ خدا و پیامبر اوست، و به آنچه خدا نازل کرده و بر بپا داشتن نماز و پرداختن زکات و روزهٔ ماه رمضان و حج خانهٔ خدا و ولایت ما اهل بیت و برائت از دشمنانمان اقرار کند، و از هر مست کننده‌ای اجتناب کند.

ولایت و برائت اجمالی و تفصیلی

عرض کردم: فدایت گردم، اقرار به آنچه از جانب شما آمده اجمالاً باشد یا باید تفسیر شده باشد؟ فرمود: نه، بلکه اجمالاً کافی است.

عرض کردم: فدایت گردم، مست کننده چیست؟ فرمود: هر نوشیدنی که وقتی خورندهٔ آن زیاد بنوشد مست می‌شود، یک جرعه بلکه یک قطره از آن هم حرام است.

عرض کردم: فدایت گردم. آنچه فرمودی روشن شد مگر مسئلهٔ ولایت، آیا همهٔ بنی هاشم را شامل می‌شود یا مخصوص فقهاء و علمای شما است؟ و دیگر مسئلهٔ برائت از دشمنانتان، **باید ازکسانی که با همهٔ شما دشمنی می‌کنند برائت اظهار کنیم یا حتی اگر کسی با یک نفر از شما دشمنی کند باید از او برائت جست؟**

حضرت فرمود: ای برادر هلالی[1]، سؤال کردی جوابش را بفهم. **اگر ولایت ما اهل بیت رااجمالاً بپذیری و از دشمنان مااجمالاً برائت بجوئی برایت کافی است. اگرخداوند امامان از ما که اوصیاء و علماء و فقهاء هستند را به توشناسانید، تو هم آنان راشناختی و به اطاعت آنان اقرار کردی و از آنان اطاعت نمودی، در این صورت مؤمن به خداوند و از اهل بهشت هستی. اینان افرادی هستند که بدون حساب وارد بهشت می‌شوند.**

کسی که حق را تشخیص نمی‌دهد

اگر به یگانگی خدا معتقد شدی و شهادت دادی که محمّد رسول خداست، و قبول کردی مسائلی را که بین همهٔ اهل قبله در آن اختلافی نیست و اتفاق دارند که خداوند به آنها امر کرده یا از آن نهی نموده است، و مسئلهٔ امامت و وصیّت و علم و فقه برایت مشکل شد، و علم آن را به خدا واگذار کردی، **با اهل بیت دشمنی نکردی و از آنان برائت نجستی و در مقابل آنان عَلَم دشمنی بر نیفراشتی، در این صورت تو نسبت به این مسائلی که نمی‌دانی جاهل حساب می‌شوی و از آنچه اهل فضیلت و ولایت به آنان هدایت یافته‌اند گمراه هستی.** مشیّت خداوند دربارهٔ توَ جاری خواهد بود: اگر تو را عذاب کند به خاطر گناهت است، و اگر تو را ببخشد به رحمت او است.

ناصبی مشرک و کافر است

امّا کسی که عداوت ما را معتقد است و با ما دشمنی می‌کند، مشرک و کافر و دشمن خداست. و عارفین به حق ما که به ما ایمان دارند، مؤمنین و مسلمین و دوستان خدا هستند.

---

۱. مخاطب سلیم بن قیس هلالی است.

بخش سوم

مستدرکات احادیث سُلیم

در این بخش **۲۹ حدیث** ذکر می‌شود که در کتب حدیث از سلیم بن قیس نقل شده و در نسخه‌های موجود کتاب سلیم وجود ندارد، و به احتمال قوی این احادیث جزئی از کتاب او به حساب می‌آید چون آنچه از سلیم نقل شده از کتاب او بوده است. ذکر این احادیث به عنوان تکمیل کتاب سلیم و عرضهٔ نسخهٔ کاملی از آن است که شامل همهٔ روایات منقول از سلیم خواهد بود و از **شمارهٔ ۷۱ تا ۹۹** است.

۷۱

نشناختن امام یعنی مرگ جاهلیّت، معنای معرفت نداشتن به امام.

نشناختن امام یعنی مرگ جاهلیّت

سلیم می‌گوید: از سلمان و ابوذر و مقداد ـ که رحمت خدا بر آنان باد ـ حدیثی از قول پیامبر ﷺ شنیدم که فرمود: «**هرکس بمیرد در حالی که امامی نداشته باشد به مرگ جاهلیّت از دنیا رفته است**».

معنای معرفت نداشتن به امام

سلیم این حدیث را بر جابر و ابن عباس عرضه کرد. آن دو گفتند: سلمان و ابوذر و مقداد راست و نیك گفته‌اند. ما هم در این حدیث حاضر بودیم و از پیامبر ﷺ شنیدیم.

سلمان عرض کرد: یا رسول الله، شما فرمودی: «هر کس بمیرد و امامی نداشته باشد[1] به مرگ جاهلیّت مرده است»، یا رسول الله این امام کیست؟

حضرت فرمود: ای سلمان، **از اوصیاء من‌اند.** هر کس از امّتم بمیرد و امامی که او را بشناسد نداشته باشد به مرگ جاهلیّت مرده است.[2] **اگر نسبت به او جاهل باشد و با او دشمنی کند مشرك است، و اگر نسبت به او جاهل باشد ولی با او دشمنی نکند و با دشمن او هم دوستی نکند چنین کسی جاهل است ولی مشرك نیست.**

---

۱. در کتاب بحار الانوار: امامی بر او نباشد.

۲. در کتاب بحار الانوار: هر کس از امّتم بمیرد در حالی که امامی از آنان نداشته باشد، این مرگ جاهلیّت است.

....

روایت با سند به سلیم:

۱. کمال الدین: ص ۴۱۳ ح ۱۵.

روایت از غیر سلیم:

۱. بحار الانوار: ج ۲۳ ص ۸۱ ح ۱۸ از عیون الاخبار.

۲. کنزالفوائد کراجکی: ص ۱۵۱.

۳. مجمع الزوائد هیثمی: ج ۵ ص ۲۲۴.

۷۲

دستور پیامبر ﷺ به تکلم امیرالمؤمنین ﷺ با خورشید، تکلم امیرالمؤمنین ﷺ با خورشید در حضور ابوبکر و عمر و صحابه، تعجّب و بیهوشی حاضران از تکّلم خورشید، تفسیر گفتار خورشید با امیرالمؤمنین ﷺ.

دستور پیامبر ﷺ به تکلم امیرالمؤمنین ﷺ با خورشید

سلیم می‌گوید: از ابوذر شنیدم که می‌گفت:

آقایم محمّد ﷺ را دیدم که شبی به امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: فردا به کوه‌های بقیع برو و بر مکان بلندی از زمین بایست. وقتی خورشید طلوع کرد بر آن سلام کن. خداوند تعالی به او دستور داده به تو با صفاتی که داری جواب دهد.

تکّلم امیرالمؤمنین ﷺ با خورشید در حضور ابوبکر و عمر و صحابه

فردا امیرالمؤمنین ﷺ بیرون آمد در حالی که ابوبکر و عمر و عده‌ای از مهاجرین و انصار همراه آن حضرت بودند، تا به بقیع رسیدند و بر حضرت مکان بلندی از زمین ایستاد. همینکه خورشید طلوع کرد حضرت فرمود: «**سلام بر تو ای خلق جدید خدا که مطیع او هستی**».

صدایی از آسمان شنیدند و جواب گوینده‌ای را که می‌گفت: «**سلام بر تو ای اوّل، و ای آخر، و ای ظاهر، و ای باطن، و ای کسی که به هر چیزی عالم هستی**»!

تعجّب و بیهوشی حاضران از تکلّم خورشید

وقتی ابوبکر و عمر و مهاجرین و انصار سخن خورشید را شنیدند از هوش رفتند. آنان بعد از چند ساعت بهوش آمدند در حالی که امیرالمؤمنین ﷺ از آن مکان رفته بود!

همگی خود را به حضور پیامبر ﷺ رسانیدند و عرض کردند: **شما می‌گویی علی بَشَری مثل ما است. خورشید او را با سخنانی مخاطب قرار داد که خداوند خود را با آن مخاطب قرار داده است!!**

تفسیر گفتار آفتاب با امیرالمؤمنین ﷺ

پیامبر ﷺ فرمود: از او چه شنیدید؟ گفتند: از خورشید شنیدیم که می‌گفت: «**سلام بر تو ای اوّل**»! فرمود: راست گفته است، او اوّل کسی است که به من ایمان آورده است.

گفتند: از خورشید شنیدم که می‌گفت: «**ای آخر**»! فرمود: راست گفته است، او آخرین کسی‌است که با من تجدید دیدار می‌کند.او مرا غسل و کفن می‌کند و مرا داخل قبرم می‌نماید.

گفتند: از خورشید شنیدیم که می‌گفت: «**ای ظاهر**»! فرمود: راست گفته است، همهٔ علم من برای او ظاهر شده است.

گفتند: از خورشید شنیدیم که می‌گفت: «**ای باطن**»! فرمود: راست گفته است. همهٔ اسرارم در باطن اوست.[1]

گفتند:از خورشید شنیدیم که می‌گفت: «**ای کسی که به هر چیزی عالم هستی**»! فرمود: راست گفته‌است.اوست عالم به حلال و حرام و واجبات ومستحبات وآنچه از این قبیل است.

همه برخاستند و گفتند: «**محمّد ما را در ظلمت انداخت**»!! و بعد از درب مسجد بیرون رفتند.

---

۱. درکتاب بحار الانوار: باطن همهٔ اسرارم نزد اوست.

....

روایت با سند به سلیم:

۱. عیون المعجزات ص ۴.

روایت از غیر سلیم:

۱. فضائل شاذان: ص ۶۹.

۲. بحار الانوار: ج ۴۱ ص ۱۸۱.

۳. مدینة المعاجز: ص ۳۳.

۴. تفسیر برهان: ج ۴ ص ۲۸۷.

۵. ارشاد القلوب دیلمی: ج ۲ ص ۶۴.

۶. الهدایة الکبری (نسخه خطی): ص ۱۷.

۷. فرائد السمطین: باب ۳۸.

۸. مناقب خوارزمی: ص ۶۸.

۹. ینابیع المودة: ص ۱۴۰.

۷۳

فایدهٔ محبّت امیرالمؤمنین ؛ منزلت محبّین علی نزد پروردگار.

فایدهٔ محبّت امیرالمؤمنین

سلیم از عبدالله بن عباس نقل می‌کند: مردی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: **آیا محبّت علی برای من نفعی دارد؟!** فرمود: وای بر تو! هـر کس او را دوست بـدارد مـرا دوست داشته، و هر کس مرا دوست بدارد خدا را دوست داشـته، و هـر کس خـدا را دوست بدارد خدا او را عذاب نمی‌کند.

منزلت محبّین علی نزد پروردگار

آن مرد عرض کرد: دربارهٔ فضیلت محبّت علی به من خبر بده. فرمود: به زودی در این باره از پروردگارم سؤال می‌کنم.

همان وقت جبرئیل نازل شد، و حضرت از او سؤال کرد و سخن آن مرد را برای او گفت. جبرئیل عرض کرد: «به زودی در این باره از پروردگار سؤال می‌کنم»، و بـالا رفت.

خداوند به او وحی فرستاد: به محمّد انتخاب شده‌ام از من سلام برسان و به او بگو: «تو نسبت به من همان گونه هستی که من خواسته‌ام، و علی نسبت به تو همان گـونه است که تو نسبت به من هستی، و محبّین علی نسبت به من همان گونه هستند که علی نسبت به تو است».

راوی می‌گوید: این حدیث دنباله دارد[1] و در آن آمده که سؤال کننده ابـوذر بـوده است.

---

۱. بسیار جای تأسّف است که حدیث به طور کامل به دست ما نرسیده است.

....

روایت با سند به سلیم:

۱. کنزالفوائد کراجکی جزء چهارم، به نقل الجواهر السنّیه شیخ حر عاملی: ص ۳۰۳.

روایت از غیر سلیم:

۱. کنزالفوائد کراجکی به نقل از مائة منقبه ابن شاذان، به نقل الجواهر السنّیة: ص ۳۰۲.

۷۴

علی ﷺ اسبق سابقین و اقرب مقربین

علی ﷺ اسبق سابقین و اقرب مقربین

سلیم از امام حسن مجتبی ﷺ از پدرش امیرالمؤمنین ﷺ نقل می‌کند که دربارهٔ کلام خداوند عزوجل «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولٰئِکَ الْمُقَرَّبُونَ»[1] «سابقان، سابقانند، آنان مقربانند»، فرمود:

«من أسبق سابقین به‌سوی خداوند و پیامبرش، و اقرب مقربین بدرگاه خدا و رسولش هستم».

....

روایت با سند به سلیم:

۱. تأویل الایات الظاهرة نجفی: ج ۲ ص ۶۴۲ ح ۴.

۲. کنزالفوائد کراجکی (نسخهٔ خطی): ص ۳۶۹.

روایت از غیر سلیم:

۱. علامهٔ امینی در کتاب الغدیر: ج ۲ ص ۳۰۶ این حدیث را با چند سند نقل کرده است.

---

۱. سورهٔ واقعه: آیه‌های ۱۰ و ۱۱.

۷۵

پیام مهّم ابوذر در ایّام حجّ دربارهٔ اهل بیت علیهم السلام، مؤاخذهٔ ابوذر توسط عثمان و دفاع امیرالمؤمنین علیه السلام و مقداد.

پیام مهّم ابوذر در ایّام حجّ دربارهٔ اهل بیت علیهم السلام

سلیم می‌گوید: در ایّام حج که من و حَنَش بن معتمر در مکّه بودیم، ابوذر برخاست و حلقهٔ در کعبه را گرفت و با بلندترین صدایش ندا کرد:

ای مردم، هر کس مرا می‌شناسد که می‌شناسد، و هر کس مرا نمی‌شناسد من **جندب بن جناده** هستم، من ابوذرم.

ای مردم، من از پیامبرتان شنیدم که می‌فرمود: «**مَثَل اهل‌بیتم در میان امّتم مَثَل کشتی نوح در میان قومش است. هرکس سوار کشتی شد نجات یافت و هرکس آن را رها کرد غرق شد**[1]، **و مَثَل اهل بیتم مَثَل باب حطه است**».[2]

ای مردم، من از پیامبرتان شنیدم که می‌فرمود: «**من در میان شما دو چیز باقی گذاشتم، مادامی که به آن دو تمسّک کنید هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و اهل بیتم...**» تا آخر حدیث.[3]

مؤاخذهٔ ابوذر توسط عثمان و دفاع امیرالمؤمنین علیه السلام و مقداد

وقتی ابوذر به مدینه آمد عثمان سراغ او فرستاد و گفت: «چه باعث شد که این برنامه را در ایّام حجّ بپا کردی؟ گفت: **پیمانی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله با من عهد کرده بود و به من امر فرموده بود.**

---

۱. در کتاب بحار الانوار: هر کس از کشتی عقب بماند غرق می‌شود.

۲. باب حطه در از سرآغاز کتاب بیان شد.

۳. در نسخه اصل چنین است.

عثمان گفت: چه کسی به این مطلب شهادت می‌دهد؟ امیرالمؤمنین ؑ و مقداد برخاستند و شهادت دادند. و بعد سه نفری به‌راه افتادند.

عثمان گفت: این مرد و دو رفیقش گمان می‌کنند شخص مهّمی هستند![1]

....

روایت با سند به سلیم:

۱. احتجاج طبرسی: ج ۱ ص ۲۲۸.

۲. نزهة الکرام: ص ۵۵۵.

روایت از غیر سلیم:

۱. امالی شیخ طوسی: ج ۱ ص ۵۹.

۲. امالی شیخ طوسی: ج ۱ ص ۳۵۹.

۳. امالی شیخ طوسی: ج ۲ ص ۷۵.

۴. امالی شیخ طوسی: ج ۲ ص ۹۶.

۵. امالی شیخ طوسی: ج ۲ ص ۱۲۷.

۶. امالی شیخ طوسی: ج ۲ ص ۲۴۷.

۷. امالی شیخ طوسی: ج ۲ ص ۳۴۳.

۸. بشارة المصطفی: ص ۱۰۶.

۹. طرائف: ص ۳۲.

۱۰. تذکرة الخواص: ص ۳۲۳.

---

۱. خ ل: گمان می‌کنند در کار مهّمی هستند.

۷۶

خطبهٔ امام حسن مجتبی﷣ هنگام صلح با معاویه: صلح با معاویه دلیل بر حقّانیت او نیست، اگر امت با امام حق بیعت می‌کردند، امّت امام حق را عمداً رها کردند، ریشهٔ صلح امام حسن﷣ عذر الهی، مرٍدم بهترین را از دست دادند.

خطبهٔ امام حسن مجتبی﷣ هنگام صلح با معاویه

سلیم می‌گوید: امام حسن﷣ هنگامی که با معاویه اجتماع نمود، بر فراز منبر ایستاد و حمد و ثنای الهی بجا آورد و فرمود:

صلح با معاویه دلیل بر حقّانیت او نیست

ای مردم، معاویه گمان می‌کند من او را برای خلافت سزاوار دانستم و خود را برای آن اهل ندانستم، و معاویه دروغ می‌گوید. **من اختیارم بر مردم از خودشان طبق کتاب خدا و سنّت پیامبرش بیشتر است.**

اگر امت با امام حق بیعت می‌کردند

به خداوند قسم یاد می‌کنم، اگر مردم با من بیعت می‌کردند و مرا اطاعت می‌کردند و مرا یاری می‌نمودند **آسمان قطرات بارانش را و زمین برکتش را به آنان ارزانی می‌داشت،** و تو ای معاویه در خلافت طمع نمی‌کردی.[1]

---

۱. خ ل: شماها ـ ای معاویه ـ در خلافت طمع نمی‌کردید.

امت امام حق را عمداً رها کردند

این در حالی است که پیامبر ﷺ فرموده: «هیچگاه امّتی امر خود را به کسی نمی‌سپارند که در بین آنان عالم‌تر از او باشد مگر آنکه کارشان همچنان رو به پایین می‌رود تا آنجا که به دین گوساله پرستان برسند»!

بنی‌اسرائیل هارون را رها کردند و به گوساله رو آوردند در حالی که می‌دانستند هارون خلیفهٔ موسی است. این امّت هم علی را رها کردند در حالی که از پیامبر ﷺ شنیده بودند که به علی ؑ می‌فرمود: «تو نسبت به من به منزلهٔ هارون نسبت به موسی هستی جز نبوّت، که پیامبری بعد از من نیست».

ریشهٔ صلح امام حسن ؑ عذر الهی

پیامبر ﷺ از شرّ قوم خود فرار کرد در حالی که آنان را به‌خدا دعوت می‌کرد تا آنجا که به غار فرار کرد. اگر آن حضرت یارانی بر علیه آنان می‌یافت فرار نمی‌کرد. **ای معاویه من هم اگر یارانی پیدا می‌کردم با تو بیعت نمی‌کردم.**

خداوند هارون را در وسعت قرارداد هنگامی که او را ضعیف شمردند و نزدیک بود او را بکشند و یارانی بر علیه آنان نیافت. همچنین خداوند پیامبر را در وسعت قرارداد هنگامی که از قومش فرار کرد و یارانی بر علیه آنان نیافت. من و پدرم نیز از طرف خداوند در وسعت هستیم زمانی که امّت ما را رها کردند و با غیر ما بیعت کردند و ما یارانی نیافتیم.

اینها سنّت‌ها و مَثَل‌هاست که یکی پس از دیگری می‌آید.

مردم بهترین را از دست دادند

ای مردم، اگر ما بین مشرق و مغرب را بگردید مردی از فرزندان پیامبر، جز من و برادرم نخواهید یافت.

....

روایت با سند به سلیم:

۱. احتجاج طبرسی: ج ۲ ص ۸.

۲. العدد القویة: ص ۵۱ ح ۶۲.

روایت از غیر سلیم:

۱. امالی شیخ طوسی: ج ۲ ص ۱۷۱.

۲. امالی شیخ طوسی: ج ۲ ص ۱۷۸.

۳. البرهان، به نقل بحار: ج ۷۲ ص ۱۵۱ ح ۲۹.

۷۷

امام حسین ؑ پسر امام و برادر امام و پدر امامان.

امام حسین ؑ پسر امام و برادر امام و پدر امامان

سلیم از سلمان فارسی نقل می‌کند که گفت: خدمت پیامبر ﷺ وارد شدم. در این حال امام حسین ؑ بر زانوی حضرت نشسته بود و حضرت در صورت او با دقّت می‌کرد و بین دو چشم او را می‌بوسید[1] و می‌فرمود:

«تو سیّد پسر سیّدی[2]، تو امامی و پسر امام و برادر امامی، تو پدر امامانی. تو حجت خدا پسر حجت خدا هستی. تو پدر نُه حجت خدا از صلب خود هستی که نهمی آنان قائم ایشان است».[3]

....

روایت با سند به سلیم:

۱. کفایة الاثر: ص ۴۶.

۲. عیون الاخبار: ج ۱ ص ۴۱ ح ۱۷.

۳. اکمال الدین: ص ۲۶۲ ح ۱۰.

۴. خصال: باب ۱۲ ح ۳۸.

۵. المائة منقبة: ص ۱۲۴ منقبت ۵۸.

---

۱. در کتاب خصال: بر زانوی حضرت نشسته بود و چشمانش را می‌بوسید و دهانش را می‌بوسید و می‌لیسید. و در کتاب مودة القربی: گونه‌هایش را می‌بوسید.

۲. سیّد در اینجا به معنای آقا است.

۳. در کتاب مقتل خوارزمی عبارت چنین است: تو سیّد پسر سیّد پدر سادات هستی. تو امام پسر امام پدر امامان هستی. تو حجت خدا پسر حجت خدا پدر حجت‌های خداوند هستی. نه نفر از صلب تو که نهمی آنان قائم ایشان است.

در کتاب مودة القربی عبارت چنین است: تو سیّد پسر سیّد برادر سیّد هستی، تو امام پسر امام برادر امامی، تو حجت خدا پسر حجت خدا برادر حجت خدایی، و تو پدر نه حجت خدا هستی که نهمی آنان قائم ایشان است.

۶. استنصار کراجکی: ص ۹.
۷. مناقب ابن شهرآشوب: ج ۴ ص ۷۰.
۸. منهاج الفاضلین (نسخه خطی): ص ۲۴۲.
۹. مقتل خوارزمی: ج ۱ ص ۱۴۵.
۱۰. مودة القربی: ص ۹۵.

روایت از غیر سلیم:

۱. کفایة الاثر: ص ۳۰.
۲. غایة المرام: ص ۴۶ و ۶۲۱.
۳. حلیة الابرار: ج ۱ ص ۷۳۰.
۴. مودة القربی: ص ۹۵.
۵. المناقب المرتضویة: ص ۱۲۹.

۷۸

بهشت مشتاق چهار محبوب خدا و رسول، وسعت علم امیرالمؤمنین ﷺ، علم نزد امامان ﷺ تا قیامت.

بهشت مشتاق چهارمحبوب خدا و رسول

سلیم می‌گوید: روزی امیرالمؤمنین ﷺ بعد از بازگشت از جنگ صفین و قبل از جنگ نهروان بیرون آمد در حالی که ما در مسجد نشسته بودیم. حضرت نشست و ما اطراف او را گرفتیم. مردی عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، دربارهٔ اصحابت به ما خبر بده. فرمود: بپرس.

حضرت جریان مفصلی را نقل کرد و سپس فرمود: من از پیامبر ﷺ شنیدم که ضمن سخنی طولانی می‌فرمود: خداوند مرا به دوست داشتن چهار نفر از اصحابم دستور داده است و به من خبر داده که آنان را دوست دارد و بهشت مشتاق آنان است.

پرسیده شد: یا رسول الله، آنان کیانند؟ فرمود: «**عِلی بن ابی‌طالب**» و سپس سکوت کرد. گفتند: یا رسول الله، آنان کیانند؟ فرمود: «علی» و سپس سکوت کرد. گفتند: یا رسول الله، آنان کیانند؟ فرمود: علی و سه نفر همراه او. علی امام و راهنما و هدایت کنندهٔ آنان است. منحرف و گمراه نمی‌شوند و بر نمی‌گردند، و روزگار بر آنان طولانی نمی‌شود تا قلبشان را قساوت بگیرد. آنان سلمان و ابوذر و مقداد هستند.

وسعت علم امیرالمؤمنین ﷺ

سپس جریانی مفصل نقل کرد. بعد پیامبر ﷺ فرمود: «علی را برایم فراخوانید». من به طرف حضرت متوجه شدم[1]، و آن حضرت هزار باب از علم را که از هر بابی هزار باب باز می‌شود به طور سری به من آموخت.

---

۱. کلمهٔ «کَبَبْتُ علیه» یعنی خود را روی آن حضرت انداختم که به صورت فوق ترجمه شده است. در کتاب بحار الانوار: آن حضرت متوجه من شد.

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام رو به ما کرد و فرمود: از من سؤال کنید قبل از آنکه مرا نیابید. قسم به آنکه دانه را شکافت و مردم را خلق کرد، من به تورات از اهل تورات عالم‌ترم، و به انجیل از اهل انجیل عالم‌ترم، و به قرآن از اهل قرآن عالم‌ترم.

قسم به آنکه دانه را شکافت و مردم را خلق کرد، هیچ گروهی نیست تا روز قیامت که به صد نفر برسد مگر آنکه من رهبر و راهنمای آنان را می‌شناسم.

از من دربارهٔ قرآن سؤال کنید. در قرآن بیان هرچیزی و علم اوّلین آخرین است. قرآن برای گوینده‌ای حرفی باقی نگذاشته است.

علم نزد امامان تا قیامت

فرمود: «تأویل قرآن را جز خداوند و فرو رفتگان در علم کسی نمی‌داند. آنان یک نفر نیستند. پیامبر صلی الله علیه و آله از آنان است. خداوند به او آموخته و آن حضرت هم به من آموخته است، و سپس در نسل ما تا روز قیامت خواهد بود». بعد حضرت چنین قرائت فرمود: «بَقِیَّةٌ مِمّا تَرَکَ آلُ مُوسیٰ وَ آلُ هارُونَ»[1] «بقیّه ای از آنچه آل موسی و آل هارون بر جای گذاشتند». و من نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله به منزلهٔ هارون نسبت به موسی هستم، **و علم در نسل ما تا روزی که قیامت بر پا شود خواهد بود.**[2]

....

روایت با سند به سلیم:

۱. تفسیر فرات: ص ۹.

۲. تأویل الایات الظاهرة: ج ۲ ص ۵۵۵ ح ۱۰.

---

۱. سورهٔ بقره: آیهٔ ۲۴۸.

۲. در کتاب تفسیر محمّد بن عباس این عبارت را اضافه دارد: سپس حضرت این آیه را قرائت فرمود: «وَ جَعَلَها کَلِمَةً باقِیَةً فی عَقِبِهِ» یعنی: «آن را سخن باقی در نسل قرار داد». و سپس فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله نسل حضرت ابراهیم علیه السلام است، و ما اهل بیت نسل حضرت ابراهیم علیه السلام و نسل حضرت محمد صلی الله علیه و آله هستیم.

۷۹

انتخاب ناشایست مردم به اهل حق ضرر نمی‌زند، مردم نسبت به اهل بیت علیهم السلام سه گروهند.

انتخاب ناشایست مردم به اهل حق ضرر نمی‌زند

سلیم می‌گوید: از علی علیه السلام در ماه رمضان ـ همان ماهی که در آن شهید شد ـ شنیدم، در حالی که آن حضرت در میان دو پسرش امام حسن و امام حسین علیهما السلام و فرزندان عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب و شیعیان خاصّش بود، می‌فرمود:

مردم را با آنچه برای خود پسندیده‌اند بحال خود بگذارید، و در دولت دشمنتان سکوت را برخود لازم بدانید، چرا که به دست گرفتن دیگری حکومت شما را و نیز دشمن تجاوزگر حسود شما را نابود نمی‌کند و به شما ضرر نمی‌رساند.[1]

مردم نسبت به اهل بیت علیهم السلام سه گروهند

مردم سه گروهند: **گروهی به نور ما روشن هستند[2]، و گروهی به وسیلهٔ ما ارتزاق می‌کنند، و گروهی به وسیلهٔ ما هدایت می‌شوند و به دستور ما اقتدا می‌کنند و اینان کمترین گروهند.** اینان شیعیان نجیب و حکیم و عالم و فقیه و باتقوی و با سخاوت هستند. خوشا به حال آنان و عاقبت بخیری نصیبشان باد.

....

روایت با سند به سلیم:

۱. مختصر البصائر: ص ۱۰۴.

---

۱. عبارت عربی روشن نیست و عین عبارت چنین است: «اَلزِموا اَنفُسِکُمُ السُّکوتَ و دولَةَ عَدوِّکُم، فَاِنَّهُ لا یَعْدِمُکُمْ ما یَنْتَحِلُ اَمرُکم وَ عَدوٌّ باغٍ حاسِدٍ.

۲. از آنجاکه در آخر حدیث فقط گروه سوم مورد تأیید حضرت هستند ظاهراً معنای این جمله چنین می‌شود: گروهی آبروی خود را از نسبت دادن خود به ما کسب می‌کنند.

۸۰

ائمه علیهم السلام شاهدان بر مردم و امت وسط

سلیم از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: خداوند تعالی ما را قصد کرده با این کلامش: «لِتَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهيداً»[1]، «تا شما بر مردم شاهد باشید و پیامبر بر شما شاهد باشد». پیامبر صلی الله علیه و آله بر ما شاهد است، و ما شاهدان خداوند بر خلقش و حجّت او در زمینش هستیم.

ما هستیم کسانی که خداوند جل اسمه دربارهٔ آنان فرموده است: «وَ كَذٰلِكَ جَعَلْناكُمْ اُمَّةً وَسَطاً»[2]، «و این گونه شما را امت وسط قراردادیم».[3]

....

روایت با سند به سلیم:

۱. مناقب ابن شهرآشوب: ج ۳ ص ۸۷.

۲. شواهد التنزیل حسکانی: ج ۱ ص ۹۲ح ۱۲۹.

۳. تأویل الآیات الظاهرة: ج ۱ ص ۸۱ح ۶۴.

۴. تفسیر مجمع البیان طبرسی: ج ۲ ص ۲۲۴.

۵. کفایة الموحدین: ج ۲ ص ۱۴۰ و ۱۷۹.

۶. احقاق الحق: ج ۱۴ ص ۵۵۳.

روایت از غیر سلیم:

۱. تفسیر برهان: ج ۱ ص ۱۵۹.

---

۱. سورهٔ بقره: آیهٔ ۱۴۳.

۲. سورهٔ بقره: آیهٔ ۱۴۳.

۳. احتمالاً در اینجا «وسط» کنایه از واسطه بین خدا و خلق و بیان آیهٔ قبل که شاهدان بر مردم تعبیر شده است. شاید هم واسطه بین مردم و پیامبر صلی الله علیه و آله باشد کما اینکه از ما بعد آیه معلوم می‌شود که می‌فرماید: «لِتَكونوا شُهَداءَ عَلَى النّاسِ وَ يَكونَ الرَّسولُ عَلَيكُم شَهيداً». در تفسیر برهان: ج ۱ ص ۱۵۹ و ۱۶۰ ده حدیث نقل کرده که منظور از امّت وسط ائمه علیهم السلام هستند.

۸۱

اثمه ﷺ معدن کتاب و حکمت.

ائمه ﷺ معدن کتاب و حکمت

سلیم از امیرالمؤمنین ﷺ نقل می‌کند که فرمود:

«ما هستیم که خداوند بین ما رسولی را مبعوث کرد تا آیاتش را برای ما تلاوت کند و ما را تزکیه نماید و کتاب و حکمت را به ما بیاموزد».[1]

....

روایت با سند به سلیم:

۱. تأویل الایات الظاهرة: ج ۲ ص ۶۹۲ ح ۱.

۲. کنزالفوائد نجفی (نسخه خطی): ص ۴۰۰.

روایت از غیر سلیم:

۱. تفسیر برهان: ج ۱ ص ۳۲۵ ح ۴.

---

۱. اشاره به آیهٔ ۲ از سورهٔ جمعه و نیز آیهٔ ۱۶۴ از سورهٔ آل عمران است که می‌فرماید: «لَقَدْ مَنَّ اللهُ عَلَى الْمُؤْمِنينَ اِذْ بَعَثَ فيهِمْ رَسُولاً مِنْ اَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَ يُزَكّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ ...»: «خداوند بر مؤمنین منّت گذاشت که پیامبری از خودشان را در بین آنان مبعوث نمود تا آیات خداوند بر آنان بخواند و آنان را پاک کند و کتاب و حکمت را به آنان بیاموزد».

۸۲

تفسیر یاسین و آل یاسین

تفسیر یاسین و آل یاسین

سلیم از امیرالمؤمنین ﷺ نقل می‌کند که فرمود:

پیامبر ﷺ نام مبارکش **«یاسین»** است، و ما هستیم کسانی که خداوند می‌فرماید: **«سَلامٌ عَلیٰ آلِ یاسین»**[1]، «سلام بر خاندان یاسین».

....

روایت با سند به سلیم:

۱. تفسیر فرات: ص ۱۳۱.

۲. تأویل الآیات الظاهرة: ج ۲ ص ۴۹۸ ح ۱۳.

۳. تفسیر برهان: ج ۴ ص ۳۴ ح ۷.

۴. اللوامع النورانیة: ص ۴ و ۳۲۳.

روایت از غیر سلیم:

۱. تفسیر قمی: ص ۵۵۹.

۲. معانی الاخبار: ص ۱۲۱ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵.

۳. امالی صدوق: ص ۲۸۲.

---

۱. سورة صافات: آیة ۱۲۹.

۸۳

سؤال خداوند از ائمه ﷺ.

سؤال خداوند از ائمه ﷺ

سلیم از امیرالمؤمنین ﷺ چنین نقل می‌کند:

کلام خداوند عزوجل: «وَ اِنَّهُ لَذِکْرٌ لَکَ وَ لِقَوْمِکَ وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ»[1]، «این (قرآن) برای تو و قومت یادآور است و به زودی سؤال می‌شوید»، فرمود: ما قوم او هستیم و از ما سؤال خواهد شد.

....

روایت با سند به سلیم:

۱. تأویل الایات الظاهرة: ج ۲ ص ۵۶۱.

۲. کنزالفوائد نجفی (نسخه خطی): ص ۲۹۲.

۳. اللومع النورانیة: ص ۳۷۱.

۴. تفسیر برهان: ج ۴ ص ۱۴۶.

روایت از غیر سلیم:

۱. تفسیر نور الثقلین: ج ۴ ص ۶۰۴.

۲. تفسیر برهان: ج ۴ ص ۱۴۶.

۳. بحار الانوار: ج ۲۳ ص ۱۸۷.

---

۱. سورهٔ زخرف: آیهٔ ۴۴.

۸۴

عذاب شدید در انتظار ظالمین آل محمّد علیهم السلام.

عذاب شدید در انتظار ظالمین آل محمّد علیهم السلام

سلیم از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:

کلام خداوند عزوجل: «**ما آتاکُم الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللهَ اِنَّ اللهَ شَدیدُ الْعِقابِ**»[1]، «آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله برای شما آورد بگیرید و آنچه شما را از آن نهی فرمود خود داری کنید، و از خدا - **دربارهٔ ظلم به آل محمّد** علیهم السلام - بترسید، که عذاب خداوند - نسبت به کسانی که به ایشان ظلم کنند - شدید است.

....

روایت با سند به سلیم:

۱. روضهٔ کافی: ص ۵۸ ح ۲۱.

۲. تأویل الایات الظاهرة: ج ۲ ص ۶۷۸ ح ۳.

۳. تفسیر برهان: ج ۴ ص ۳۱۶.

۴. کنزالفوائد نجفی: ص ۳۳۶.

---

۱. سورهٔ حشر: آیهٔ ۷.

۸۵

تفسیر «زنده به گور» در قرآن به شهیدان اهل بیت علیهم السلام.

تفسیر «زنده به گور» در قرآن به شهیدان اهل بیت علیهم السلام

سلیم بن قیس از ابن عباس نقل می‌کند[1]:

کلام خداوند تعالی: «وَإِذا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ»[2]، «هنگامی که دربارهٔ زنده به گور سؤال شود»، **او کسی است که در راه دوستی ما اهل بیت کشته شود.**

....

روایت با سند به سلیم:

۱. تأویل الایات الظاهرة: ج ۲ ص ۷۶۶ ح ۴.

۲. کنزالفوائد نجفی (نسخهٔ خطی): ص ۳۷۲.

روایت از غیر سلیم:

۱. تفسیر قمی: ج ۲ ص ۴۰۷.

۲. کنزالفوائد نجفی (نسخه خطی): ص ۴۴۴.

۳. تفسیر فرات: ص ۲۰۳.

۴. تفسیر نورالثقلین: ج ۵ ص ۵۱۴.

۵. تأویل الایات الظاهرة: ج ۲ ص ۷۶۵.

۶. مجمع البیان طبرسی در تفسیر سورهٔ تکویر.

۷. بحار الانوار: ج ۲۳ ص ۲۵۶.

۸. تفسیر برهان: ج ۴ ص ۴۳۱ و ۴۳۲.

---

۱. اگر چه تصریح به نام امیرالمؤمنین علیه السلام از اوّل این حدیث نشده ولی به دو قرینه باید از آن حضرت منقول باشد: یکی اینکه در آخر حدیث کلمهٔ «مودّتنا اهل البیت» است که به معنای «دوستی ما اهل بیت» است و پیداست که ابن عباس از اهل بیت نیست. و دیگر اینکه سلیم در طول کتابش تفسیر قرآن را از غیر معصوم علیه السلام نقل نکرده است.

۲. سورهٔ تکویر: آیهٔ ۸.

۸۶

۱. **پایه‌های کفر:** چهار پایهٔ کفر، شعبه‌های فسق، شعبه‌های غلو، شعبه‌های‌شک، شعبه‌های شبهه.

۲. **پایه‌های نفاق:** چهار پایهٔ نفاق، شعبه‌های هوای نفس، شعبه‌های سازشکاری، شعبه‌های غضب، شعبه‌های طمع. سنن‌الهی و توبه به درگاه او.

۱

پایه‌های کفر

چهار پایهٔ کفر

سلیم از امیرالمؤمنین ﷺ نقل می‌کند که فرمود[1]: کفر بر چهار پایه بنا شده است: **فسق و غلو و شک و شبهه.**

شعبه‌های فسق

فسق بر چهار شعبه است: **جفا و کوردلی و غفلت و تجاوزکاری.**

هر کس **جفا** کند حق را کوچک می‌شمرد[2] و عالمان دین را شدیداً مبغوض می‌دارد و بر گناه بزرگ اصرار می‌ورزد.

---

۱. یادآور می‌شود: این حدیث شامل معانی پیچیده و مشکلی است که احتیاج به تفسیر دارد و در حدیث ۸ همین کتاب قسمت اوّل این حدیث در پایه‌های ایمان ذکر شد. در آنجا یادآور شدیم که علامه مجلسی در جلد ۸۶ بحار الانوار: ص ۳۶۵ به تفسیر و توضیح عبارات مشکل این حدیث پرداخته است.

۲. در کتاب تحف العقول: مؤمن را کوچک می‌کند.

هر کسی **کوردل** باشد یاد خدا را فراموش می‌کند و در پی گمان می رود[۱] و با خالق خود به مبارزه برمی‌خیزد و شیطان بر او الحاح می‌کند و بدون توبه و خضوع و غافل شدن از گناه[۲] طلب مغفرت می‌کند.

هر کس **غفلت** کند بر نفس خود جنایت کرده و کارش معکوس و منقلب می‌شود و گمراهی خود را هدایت می‌پندارد و آرزوها او را فریب می‌دهد، و هنگامی حسرت و پشیمانی او را می‌گیرد که وقت آن گذشته و پرده از او برداشته شده و آنچه گمانش را نمی‌کرد برایش ظاهر شده باشد.

هر کس از امر خداوند **تجاوز** کند شکّ می‌کند، و هر کس شک کند خداوند بـر او برتری نشان می‌دهد و او را به قدرت خویش ذلیل می‌گرداند و به جلالت خود او را کوچک می‌کند، همچنان که به پروردگار کریم خود مغرور شده و در کار خود[۳] افراط نموده است.

شعبه‌های غلّو[۴]

غلّو بر چهار شعبه است: تعمّق و فرو رفتن در نظریّه و منازعه در آن و انحراف و لجاجت.

هر کس (بیش از حد) **تعمّق** کند[۵] به حق باز نمی‌گردد و جز غرق شـدن در امـور پیچیده چیزی برایش زیاد نمی‌شود. و فتنه‌ای از او رفـع نـمی‌شود مگـر آنکـه فـتنۀ دیگری او را در خود فرو می‌برد، و دینش از هم گسیخته می‌شود و در مسئله‌ای بهم پیچیده فرو می رود.

---

۱. در کتاب تحف العقول: اخلاقش زشت می‌شود.
۲. کلمۀ «غفلت» در اینجا به صورت فوق معنی شد.
۳. در کتاب تحف العقول: در زندگی خود.
۴. «غلو» در اینجا ظاهراً به معنای بالا گرفتن خود در مسائل علمی است.
۵. معنای تعَمق در اینجا کاملاً روشن نیست. معنای متن تاحدّی تقریب ذهنی است.

هر کس در نظریّه **منازعه و مخاصمه** کند، در اثر لجاجت طولانی به احمق بودن مشهور می‌شود.[۱]

هر کس **انحراف پیدا** کند نیکی به چشم او قبیح می‌آید و بدی به چشم او نیک می‌آید.[۲]

هر کس **لجاجت** کند راه‌ها بر او کور می‌شود و کارش مورد اعتراض قرار می‌گیرد و بیرون آمدن از آن برایش مشکل می‌شود آنگاه که تابع راه مؤمنان نباشد.

شعبه‌های شك

شک بر چهار شعبه است: **جدل و هوای نفس و تردّد و تسلیم شدن.**[۳] و این همان کلام خداوند عزوجل است که می‌فرماید: «فَبِایِّ آلاٰءِ رَبِّکَ تَتَماریٰ»[۴]، «پس به کدامیک از نعمت‌های پروردگارت مجادله می‌کنی».

هر کس از آنچه نزد اوست **وحشت** کند به عقب برخواهد گشت. و هر کس در دین **مجادله** کند در شکّ و تردید می‌افتد، و اوّلین از مؤمنان از او سبقت می‌گیرند و آخرین از آنان به او می‌رسند[۵]، و سُم‌های شیطان او را زیر پا می‌گذارند.

هر کس در مقابل هلاکت دنیا و آخرت تسلیم شود بین این دو هلاك می‌شود، و هر کس از آن نجات پیدا کند از زیادی یقین است[۶]، **و خداوند مخلوقی کمتر از یقین خلق نکرده است.**

---

۱. در کتاب تحف العقول: هر کس منازعه و مخاصمه کند سستی بین آنان را قطع می‌کند، و از طول لجاجت کارشان به گرفتاری می‌کشد.

۲. در کتاب تحف العقول این جمله را اضافه دارد: و به مستی ضلالت دچار می‌شود.

۳. خ ل: جدل و ترس از حق و تردّد و تسلیم در مقابل جهل و اهل آن.

۴. سورهٔ نجم: آیهٔ ۵۵.

۵. در کتاب تحف العقول عبارت چنین است: هر کس در دینش تردّد داشته باشد اوّلین از او سبقت می‌گیرند و آخرین به او می‌رسند.

۶. این جمله را می‌توان این طور معنی کرد: از برکت یقین است.

شعبه‌های شبهه

شبهه بر چهار شعبه است: **اعجاب و خوش آمدن از زینت، و فریب دادن نفس، و توجیه کجروی‌ها و پوشاندن حق به باطل.**

به این صورت که زینت از دلیل منحرف می‌کند و فریب دادن نـفس بـه شـهوت می‌اندازد، و کجروی صاحبش را به انحراف عظیمی می‌اندازد، و پـوشاندن حـق بـه باطل ظلماتی روی هم است.

و اینها، **کفر** و پایه‌ها و شعبه‌های آن است.

۲

پایه‌های نفاق

چهار پایهٔ نفاق

امیرالمؤمنین ؑ فرمود:نفاق برچهار پایه است:هوای‌نفس وسازشکاری وغـضب وطمع.

شعبه‌های هوای نفس

هوای نفس بر چهار شعبه است: **ظلم و دشمنی و شهوت و طغیان.**

کسی که **ظلم** کند امور پیچیده‌اش زیاد می‌شود و مردم او را رها می‌کنند و بر علیه او کمك می‌کنند.

هر کس **تجاوز** کند مردم از شر او در امان نیستند[1] و قلب او سلامت نمی ماند و در شهوات نمی‌تواند نفس خود را کنترل کند.

---

۱. درکتاب تحف العقول: ازکسی که به او اطمینان کند خود را در امان نمی‌بیند.

هر کس نفس خود را در شهوات **ملامت** نکند در امور خبیث فرو می رود.[۱]
و هر کس **طغیان** کند عمداً و بدون دلیل گمراه می‌شود.[۲]

شعبه‌های سازشکاری

سازشکاری بر چهار شعبه است: **بر مغرور شدن و آرزو و بر حذر بودن و عقب انداختن وعده‌ها.**

و این بدان صورت است که بر حذر بودن از حق باز می‌دارد، و عقب انداختن وعده‌ها موجب تفریط در عمل تا هنگام اَجَل می‌شود و اگر آرزو نبود انسان حساب آنچه در آن است را می‌دانست، و اگر انسان حساب آنچه در آن است را می‌دانست به طور ناگهانی از وحشت و ترس می‌مُرد. و مغرور شدن باعث کوتاهی انسان در عمل می‌شود.[۳]

شعبه‌های غضب[۴]

غضب بر چهار شعبه است: **تکبر و فخر و غیرت کاذب و تعصّب.**

هر کس خود را بالا بگیرد به حق پشت می‌کند. و هر کس فخر کند به فسق و فجور مبتلا می‌شود، و هر کس غیرت کاذب نشان دهد بر گناهان اصرار می‌ورزد، و هر کس را تعصّب بگیرد ظلم می‌کند. و چه بد چیزی است در پل صراط کاری که بین پشت کردن به حق و فسق و فجور و اصرار بر گناهان و ظلم باشد.

شعبه‌های طمع

طمع چهار شعبه است:خوشحالی و شادی بیش از حد و لجاجت و روی هم

---

۱. در کتاب تحف العقول: در حسرت‌ها فرو می رود و در آن شناور می‌شود.

۲. در کتاب تحف العقول: بدون عذر و دلیل گمراه می‌شود.

۳. در کتاب تحف العقول عبارت چنین است: و مغرور شدن به دنیا و تفریط در آخرت و تفریط در عقب انداختن وعده‌ها به کوردلی می‌کشاند. و اگر عمل نبود انسان حساب آنچه در آن است را نمی‌دانست.

۴. کلمهٔ «حفیظه» به دو معنی آمده است: غضب ، تعصّب در حفاظت چیزی.

انباشتن.[۱]

خوشحالی نزد خداونـد پسـندیده نـیست، شـادی بـیش از حـد عُـجب است، و لجاجت بلایی است برای کسی که او را مجبور به کشیدن بـار گـناهان کـرده است. و روی هم انباشتن[۲] لهو و بازی و مشغولیّت است و تبدیل کردن چیز یکـه پستتـر است به چیزی بهتر می‌باشد.

و اینها، **نفاق** و پایه‌ها و شعبه‌های آن است.

سنن الهی و توبه به درگاه او

خداوند بر بندگانش قاهر است. یاد او بلند و وجه او با جلالت است و هرچه خلق کرده زیبا خلق کرده است. دو دست او باز و رحمت او هرچیزی را گرفته است و امر او ظاهر و نور او نور دهنده است و برکت او جوشان است و حکمت او نور می‌دهد. کتابش شاهد و حجّت او غالب و دین او خالص است. سلطان او ظاهر و کلمهٔ او بر حق و میزان او از روی عدل است و پیامبران او ابلاغ کرده‌اند.

خداوند بدی را گناه، و گـناه را فـتنه، و فـتنه را آلودگـی قـرار داده است. نـیکی را رضایت[۳]، و رضایت را توبه، و توبه را پاک کننده قرار داده است.

هر کس توبه کند هدایت می‌یابد، و هر کس به فتنه بیفتد گمراه می‌شود تا مادامی‌که به درگاه خدا توبه نکرده و به گناه خود اعتراف ننموده است.[۴] هیچکس جـز هـلاك شونده بر علیه امر خداوند حرص و طمع نمی‌کند.

---

۱. در تحف العقول: تکبر.

۲. در تحف العقول: تکبر.

۳. درکتاب تحف العقول: غنیمت.

۴. درکتاب تحف العقول در اینجا اضافه دارد: و نیکی را تصدیق کند.

الله! الله! چه وسعت دارد آنچه از توبه و رحمت و بشارت و حلم عظیم نزد خداوند است. و چه ترسناک است[1] آنچه از قیدها و جهنّم و بلاهای شدید که نزد خداوند است.

هر کس به اطاعت او دست یابد کرامت او را بخود جلب می‌کند، و هر کس در معصیت او وارد شود وبال عقاب او را خواهد چشید، و به زودی پشیمان می‌شوند.

....

روایت با سند به سلیم:

۱. کافی: ج ۲ ص ۳۹۱ ح ۱.

روایت از غیر سلیم:

۱. خصال صدوق: باب ۴ ح ۷۴.

۲. نهج البلاغة: ص ۴۷۳.

۳. تحف العقول: ص ۱۰۹.

---

۱. در کتاب تحف العقول: چه زشت است.

علم لازم و علم غیرلازم

سلیم می‌گوید: از امیرالمؤمنین ﷺ شنیدم که به ابوالطفیل عامر بن واثله کنانی می‌فرمود:

ای ابوالطفیل، **علم دو نوع است:** علمی که مردم چاره‌ای جز نظر در آن ندارند که آن رنگ اسلام است. و علمی که مردم می‌توانند به نظر در آن را ترک کنند که آن قدرت خداوند عزوجل است.[1]

....

روایت با سند به سلیم:

۱. خصال: ج ۱ ص ۴۷.

۱. این حدیث حامل معنای دقیق و مهمی است و احتیاج به تفسیر دارد و می‌توان دو نوع علم مذکور آن را چنین معنی کرد: اوّل علومی که با یاد گرفتن آن این دین اسلام که پذیرفته از نظر ظاهر اعتقادی و اخلاقی و احکامی جلوه می‌کند که همان دورهٔ معارف اسلام است. دوم: علومی که این جهت را ندارد و لذا ترک یادگیری آن جایز است و آن تفکر در ذات خدا و کیفیت قدرت اوست.



آیه و دعا برای آسانی وضع حمل

آیه و دعا برای آسانی وضع حمل

سلیم از امیرالمؤمنین ﷺ نقل می‌کند که فرمود: من دو آیه از کتاب مُنْزَل خداوند می‌شناسم که وقتی وضع حمل زن مشکل شد برایش در پوست آهویی نوشته می‌شود و آن را بالای رانش می‌بندد. (و آن این است:)

«بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ، اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْرا، اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً»[1] **هفت مرتبه. «یا اَیُّهَا النّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ، اِنَّ زَلْزَلَةَ السّاعَةِ شَیْئٌ عَظیمٌ، یَوْمَ تَرَوْنَها تَذْهَلُ کُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمّا اَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ کُلُّ ذاتِ حَمْلٍ حَمْلَها وَ تَرَیٰ النّاسَ سُکاریٰ وَ ما هُمْ بِسُکاریٰ وَ لٰکِنَّ عَذابَ اللهِ شَدیدٌ»**[2] یک مرتبه. این دو آیه بر ورقه‌ای نوشته می‌شود و بانخی از کتان نتابیده بر ران چپ او بسته می‌شود. وقتی فرزندش را بدنیا آورد همان ساعت آن را باز کن و در این کار سستی مکن.

و نیز نوشته می‌شود[3]: «حَیٌّ وَلَدَتْ مَرْیَم وَ مَرْیَمُ وَلَدَتْ حَیّ، یا حَیّ اِهْبِطْ اِلَی الْاَرْضِ السّاعَةِ بِاِذْنِ اللهِ تَعالیٰ».

....

روایت با سند به سلیم:

۱. طب الائمه ﷺ: ص ۳۵.

---

۱. سورهٔ انشراح: آیه‌های ۵.

۲. سورهٔ حج: آیه‌های ۱ و ۲.

۳. این دعا یا به ضمیمهٔ دو آیهٔ قبل است یا دعای مستقلی است که برای سختی وضع حمل می‌نویسند. ظاهر کلام حضرت این است که این دعا مستقل باشد.

۸۹

بهشت بر فحّاش حرام است، فحّاش لاابالی ولدالزنا یا شرک شیطان است، علامت لاابالی.

بهشت بر فحّاش حرام است

سلیم از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند بهشت را حرام کرده بر هر **فحّاش بدگفتار کم حیا** که باکی ندارد چه می‌گوید یا چه بـه او گـفته می‌شود.

فحّاش لاابالی ولدالزنا یا شرکت شیطان است

اگر دربارهٔ چنین شخصی تحقیق کـنی او را جـز ولدالزنـا یـا شـریک شـیطان در نطفه‌اش نخواهی یافت.

به آن حضرت عرض شد: یا رسول الله، آیا در بین مردم هم کسـی کـه شـیطان در نطفه‌اش شریک باشد وجود دارد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فـرمود: آیـا قـول خـداونـد عـزوجل را نمی‌خوانی: «**وَ شارِکْهُمْ فِی الْأَمْوالِ وَالْأَوْلادِ**»[1]، یعنی: «با آنان در اموال و اولاد شریک باش»؟!

علامت لاابالی

عرض شد[2]: آیا در بین مردم هم کسی هست که باکی نداشته باشد چه می‌گوید یا به او چه گفته می‌شود؟

---

۱. سورهٔ اسراء: آیهٔ ۶۴.

۲. این عبارت در کتاب کافی و تفسیر عیاشی چنین است: راوی می‌گوید: مردی از فقیهی پرسید: آیا در بین مردم کسی هست که مبالاتی نداشته باشد به او چه بگویند؟ او گفت: هر کس متعرض مردم شود و به آنان ناسزا بگوید در حالی که می‌داند او را رها نمی‌کنند، این همان کسی است که مبالاتی ندارد چه می‌گوید و به او چه گفته می‌شود.

فرمود: بلی، کسی که متعرّض مردم می‌شود و دربارهٔ آنان سخنی می‌گوید در حالی که می‌داند مردم او را رها نمی‌کنند، این همان کسی که باکی ندارد چه می‌گوید و چه به او گفته می‌شود.

....

روایت با سند به سلیم:

۱. کتاب زهد حسین بن سعید: ص ۷ ح ۱۲.

۲. تفسیر عیاشی: ج ۲ ص ۲۹۹ ح ۱۰۵.

۳. کافی: ج ۲ ص ۳۲۳ ح ۳.

۹۰

کم سخن گفتن علامت بینش.

کم سخن گفتن علامت بینش

سلیم از امیرالمؤمنین ﷣ نقل می‌کند که فرمود:

پیامبر ﷺ فرمود: «**از شناخت دینی شخص آن است که در آنچه برای او فایده‌ای ندارد کم سخن بگوید**».

....

روایت با سند به سلیم:

۱. امالی شیخ طوسی: ج ۲ ص ۲۳۵.

۹۱

بشارت پیامبر ﷺ دربارهٔ حضرت مهدی ﷺ، زندگی در دولت حضرت مهدی ﷺ.

بشارت پیامبر ﷺ دربارهٔ حضرت مهدی ﷺ

سلیم از سلمان فارسی نقل می‌کند که گفت: پیامبر ﷺ چنین فرمود:

ای مردم آیا شما را به «**مهدی**» بشارت ندهم؟ گفتند: آری. فرمود: بدانید که خداوند تعالی در امّتم سلطانی عادل و امامی دادگر مبعوث می‌کند که زمین را از عدل و داد پر می‌کند همان طور که از ظلم و جور پر شده باشد. **او نُهمی از فرزندان پسرم حسین است.** نام او نام من و کنیهٔ او کنیهٔ من است.

زندگی در دولت حضرت مهدی ﷺ

بدانید که خیری در زندگانی بعد از او نیست. و انتهای دولت او چهل روز قبل از روز قیامت خواهد بود.

....

روایت با سند به سلیم:

۱. کفایة المهتدی فی معرفة المهدی ﷺ: ص ۳۰۷ به نقل از کتاب «اثبات الرجعه» فضل بن شاذان.

۹۲

مقام علی ﷺ در آسمان‌ها و زمین، شباهت‌های امیرالمؤمنین ﷺ به انبیا ﷺ، نام علی ﷺ در بهشت.

مقام علی ﷺ در آسمان‌ها و زمین

سلیم بن قیس می‌گوید: پیامبر ﷺ فرموده است[1]: علی در آسمان هفتم مانند آفتاب در زمین هنگام روز است، و در آسمان دنیا مانند ماه در زمین هنگام شب است.

خداوند تعالی به علی ﷺ نصیبی از فضیلت عطا کرده که اگر بر اهل زمین قسمت شود همه را در بر می‌گیرد، و به او نصیبی از فهم عطا کرده که اگر بر اهل زمین قسمت شود همه را شامل می‌شود.

شباهت‌های امیرالمؤمنین ﷺ به انبیا ﷺ

نرمی رفتار او به نرمی رفتار حضرت لوط ﷺ، و اخلاق او به اخلاق حضرت یحیی ﷺ، و زهد او به زهد حضرت ایوّب ﷺ، و سخاوت او به سخاوت حضرت ابراهیم ﷺ، و زیبایی او به زیبایی حضرت سلیمان بن داود ﷺ، و قوّت او به قوّت حضرت داود ﷺ شباهت دارد.

نام علی ﷺ در بهشت

علی را نامی است که بر هر حجاب و پرده‌ای در بهشت نوشته شده است. پروردگارم به من بشارت داده است... تا آخر حدیث.[2]

....

روایت با سند به سلیم:

۱. الانوار النعمانیة: ج ۱ ص ۲۴.

---

۱. در سند این حدیث واسطه بین سلیم و پیامبر ﷺ به‌عنوان اختصار حذف شده است.

۲. جای تأسف است که بقیّهٔ حدیث به دست ما نرسیده است.

۹۳

سبقت علی ﷺ از همهٔ سابقین، فداکاری امیرالمؤمنین ﷺ برای پیامبر ﷺ، فضیلت قرابت و انتساب به پیامبر ﷺ، تعلیم صلوات توسط پیامبر ﷺ، حلیّت خمس و حرمت صدقه بر اهل بیت ﷺ.

سبقت علی ﷺ از همهٔ سابقین

سلیم بن قیس از امام حسن مجتبی ﷺ نقل می‌کند که آن حضرت حمد و ثنای الهی بجا آورد و فرمود:

(خداوند می‌فرماید:)[1] «السّابِقُونَ الاَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرینَ وَ الْأَنْصارِ وَ الَّذینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ»[2]، «سابقین اوّل از مهاجرین وانصار و آنان که به نیکی پیرو آنان شدند...». همچنانکه سابقین بر کسانی که بعد از ایشانند فضیلت خاصّ دارند همان طور **علی بن ابی‌طالب ﷺ به خاطر تقدّمش بر همهٔ سابقین فضیلت خاصّ بر آنان دارد.**

فداکاری امیرالمؤمنین ﷺ برای پیامبر ﷺ

خداوند می‌فرماید: «اَجَعَلْتُمْ سِقایَةَ الْحاجِّ وَ عِمارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ کَمَنْ آمَنَ بِاللهِ وَ الْیَوْمِ الاخِرِ وَ جاهَدَ فی سَبیلِ اللهِ»[3]، «آیا آب دادن به حاجیان و آبادسازی مسجد الحرام را مانند کسی که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده قرار دادید»؟ علی بن ابی‌طالب ﷺ دعوت پیامبر ﷺ را اجابت کرد و با جان خود او را یاری نمود.

---

۱. داخل پرانتز در متن عربی وجود ندارد و برای تنظیم مفهوم آورده شده است.

۲. سورهٔ توبه: آیهٔ ۱۰۰.

۳. سورهٔ توبه: آیهٔ ۱۹.

فضیلت قرابت و انتساب به پیامبر ﷺ

سپس عمویش حمزهٔ سیدالشهداء بود. در حالی که افراد بسیاری همراه پیامبر ﷺ به‌شهادت رسیده بودند، ولی حمزه به خاطر قرابتش با پیامبر ﷺ آقای آنان بود. خداوند برای جعفر دو بال قرارداد که با آنها همراه ملائکه در بهشت هر جا که بخواهد پرواز می‌کند. این به خاطر مقام آن دو به قرابتشان با پیامبر ﷺ و منزلتشان نسبت به آن حضرت است.

پیامبر ﷺ در بین همهٔ شهدایی که همراه آن حضرت شهید شدند فقط بر بدن حمزه هفتاد نماز خواند.

و خداوند برای همسران پیامبر ﷺ ـ به خاطر انتسابشان با پیامبر ﷺ ـ فضیلتی بر زنان دیگر قرارداد.

و خداوند نماز در مسجد پیامبر ﷺ را بر هزار نماز در سایر مساجد فضیلت داد، مگر مسجدی که حضرت ابراهیم ؑ در مکّه بنا کرده است؛ و این به خاطر انتساب آن به پیامبر ﷺ و فضیلت آن حضرت است.

تعلیم صلوات توسط پیامبر ﷺ

پیامبر ﷺ صلوات را به مردم یاد داد و فرمود: بگویید: «**اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَما صَلَّيْتَ عَلىٰ إِبْراهيمَ وَ آلِ إِبْراهيمَ إِنَّكَ حَميدٌ مجيدٌ**»، «خدایا بر محمّد و آل محمّد درود فرست همان طور که بر ابراهیم و آل ابراهیم درود فرستادی، تو حمید مجید هستی».

حقّ ما بر هر مسلمانی این است که با هر نمازی بر ما صلوات بفرستد، و این فریضهٔ واجبی از جانب خداوند است.

حلیت خمس و حرمت صدقه بر اهل بیت ﷺ

خداوند **غنیمت**[1] را بر پیامبرش حلال کرده و برای ما نیز حلال کرده است، و **صدقه‌ها** را بر آن حضرت حرام کرده و بر ما نیز حرام کرده است.

این کرامتی است که خداوند ما را بدان اکرام فرموده و فضیلتی است که با آن ما را فضیلت داده است.

....

روایت با سند به سلیم:

۱. تفسیر فرات: ص ۱۶۹ ح ۲۱۷.

۲. شواهد التنزیل: ج ۱ ص ۳۳۶ ح ۳۴۵.

روایت از غیر سلیم:

۱. امالی طوسی: ج ۲ ص ۱۷۴ مجلس ۳.

---

۱. یکی از موارد خمس که در قرآن تصریح شده غنیمت است که می‌فرماید: «... فَاعْلَمُوا اَنَّ ما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیىء فَاَن للهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُربىٰ و ...»، و حضرت به همین مورد اشاره فرموده‌اند.

۹۴

شهادت اویس و عمار و خزیمه در صفین

شهادت اویس و عمار و خزیمه در صفین

سلیم می‌گوید: در میدان جنگ صفین، **اویس قرنی** را بعد از شهادتش دیدم که پیکرش بین پیکرهای **عمار** و **خزیمة بن ثابت** افتاده بود.

....

روایت با سند به سلیم:

۱. تاریخ مدینة دمشق (ابن عساکر): ج ۹ ص ۴۵۵.

۹۵

اولین کسی که روز قیامت خدمت پیامبر ﷺ وارد می‌شود

سلیم می‌گوید: از سلمان شنیدم که می‌گفت:

اولین فرد این امت که نزد پیامبرش وارد خواهد شد اولین کسی است که اسلام آورده و او علی بن ابی‌طالب ﷺ است. **و خراب شدن این خانه**[1] **به دست مردی از فرزندان فلانی** «ی ع ر ی ب ابن» **است.**

---

۱. منظور از «این خانه» یا خانهٔ خداست یا خانهٔ نبوت. این اسم رمزی که در متن آمده نیز اشاره به اولین خراب کنندگان یکی از این دو خانه است.
اگر منظور خانهٔ خدا باشد چند بار مورد هجوم و تخریب قرار گرفته که اول آنها به دست یزید پس از شهادت امام حسین ﷺ و دیگری به دست حجاج در ماجرای ابن‌زبیر است.
و اگر منظور «خانهٔ نبوت» باشد اولین تخریبش به دست اصحاب سقیفه بوده است. چنانکه در احادیث کتاب سلیم آمده در ماجرای سقیفه ابوبکر و عمر اولین خراب‌کنندگان آنند. آنان به خانهٔ علی و فاطمه ﷺ که بیت نبوت و امامت است هجوم آوردند، و ابوبکر از فراز منبر فریاد برآورد که «اگر علی بیعت نکرد خانه را با اهل آن به آتش بکشید»!! و همین ندا را عمر بر در خانه تکرار کرد که: «یا علی، از خانه برای بیعت بیرون بیا و گرنه خانه را با اهل آن به آتش می‌کشیم»! تا آنجا که بر در خانه آتش افروختند و آن را سوزاندند و شکستند و بدون اجازه وارد شدند و با ضرب و شتم به اهل خانه هجوم آوردند و بانوی بانوان را مورد ضرب و شتم قرار دادند به طوری که منجر به شهادت آن حضرت و فرزندش حضرت محسن ﷺ شد و طناب بر گردن صاحب خانه امیرالمؤمنین ﷺ انداختند و شمشیرها بالای سرش گرفتند تا اگر بیعت نکند او را بقتل برسانند.
این اولین قدم در تخریب بیت نبوت و امامت بود و همچنان ادامه یافت تا منجر به شهادت سید الشهداء امام حسین ﷺ شد و خیمه‌های آن حضرت را آتش زدند و اهل خانه را به اسارت بردند. این تخریب در طول چهارده قرن همچنان ادامه داشته تا حضرت بقیة الله الاعظم عجل الله فرجه از کنار خانهٔ خدا قیام کند و از مخربین خانهٔ نبوت انتقام بگیرد.
امیرالمؤمنین ﷺ در قنوت نماز مخربین خانهٔ نبوت را لعنت می‌کرد و می‌فرمود: «اللهم العن صنمی قریش ... پروردگارا دو بت قریش را لعنت کن ... خدایا بر آنان و یارانشان لعنت فرست که خانهٔ نبوت را خراب کردند و در آن را بستند و سقف آن را پایین آوردند و آن را زیر و رو کردند و اهل آن را آواره نمودند و یارانشان را متفرق ساختند و کودکانشان را کشتند و منبر او را از وصی او و وارثش خالی نمودند ... پروردگارا، آنان را عذابی فرما که اهل آتش از آن به فزع درآیند».

....

روایت با سند به سلیم:

۱. المثالب (ابن شهر آشوب، خطی): ص ۶۳۸.

روایت از غیر سلیم:

۱. شرح الأخبار: ج ۱ ص ۱۷۸.

سنت و بدعت، اجتماع و تفرقه

سلیم می‌گوید: ابن‌کوا از امیرالمؤمنین ؑ دربارهٔ سنت و بدعت، و اجتماع و تفرقه سؤال کرد.

حضرت فرمود: ای ابن‌کوا، سؤال را به خاطر سپرده‌ای، به جواب آن توجه کن: به خدا قسم، **سنت** همان سنت محمد ؐ است، و **بدعت** هر چیزی است که از سنت پیامبر ؐ فاصله بگیرد. به خدا قسم **اجتماع**، همراهی با اهل حق است اگر چه کم باشند؛ و **تفرقه**، اجتماع با اهل باطل است اگرچه بسیار باشند.

....

روایت با سند به سلیم:

۱. کنز العمال: ج ۱ ص ۳۷۸ ح ۱۶۴۴.

۹۷

پیشگویی پیامبر ﷺ از آیندهٔ امت: آیندهٔ بنی‌امیه و بنی‌عباس و حکومت اهل بیت ﷺ، شش نفر لعنت شده در قرآن.

پیشگویی پیامبر ﷺ از آیندهٔ امت

سلیم از سلمان چنین نقل می‌کند: آنگاه که بیماری پیامبر ﷺ شدت یافت خدمت آن حضرت وارد شدیم. حضرت به مردم فرمود: مرا با اهل بیتم تنها بگذارید. مردم برخاستند و من نیز همراه آنان برخاستم. فرمود: **ای سلمان، تو بنشین که از ما اهل‌بیت هستی.**

آیندهٔ بنی‌امیه و بنی‌عباس و حکومت اهل‌بیت ﷺ

آنگاه پیامبر ﷺ حمد و ثنای الهی بجا آوردند و سپس فرمودند: ای فرزندان عبدمناف، خدا را بپرستید و شریکی برای او قائل نشوید. اگر به من اجازهٔ سجده داده شود[۱]، احدی را بر شما مقدم نخواهم داشت.

من بر فراز همین منبرم **دوازده نفر** را دیدم که همه از قریش بودند. دو نفر از فرزندان ابوسفیان حرب بن امیه و بقیه از فرزندان ابی‌العاص بن امیه.[۲] همهٔ اینان گمراه و گمراه کننده‌اند، و امت مرا از راه راست وادار به عقبگرد می‌کنند.

---

۱. در بعضی روایات تصریح شده که در روز قیامت پیامبر ﷺ در پیشگاه پروردگار به سجده می‌افتد و بعد سر برمی‌دارد و خداوند به او اجازهٔ شفاعت می‌دهد، و آنگاه حضرتش شفاعت را آغاز می‌نماید. بنابراین «اجازهٔ سجده» در این حدیث اشاره به شفاعت است که سجده مقدمهٔ آن خواهد بود.

۲. نظیر این مطلب در حدیث‌های ۲۵، ۴۲، ۶۱، ۶۷ کتاب نیز آمده است، و منظور از این دوازده نفر اول ابوبکر و عمر هستند. فرزندان ابوسفیان هم معاویه و یزید هستند. فرزندان ابی‌العاص هم هشت نفرند که اول آنان عثمان است و بقیه از بنی‌مروانند.

سپس پیامبر ﷺ به عباس فرمود: بدان که هلاکت بنی‌امیه به دست فرزندان توست. بعد فرمود: دربارهٔ عترتم که اهل‌بیت منند از خدا بترسید، که دنیا برای احدی قبل از ما دوام نداشته و برای ما هم باقی نخواهد ماند و برای احدی بعد از ما هم دوام ندارد.

سپس پیامبر ﷺ به علی فرمود: **دولت حق بهترین دولت‌هاست. بدانید که شما بعد از آنان در برابر هر روز دو روز و در برابر هر ماه دو ماه و در برابر هر سال دو سال حکومت خواهید کرد.**

شش نفر لعنت شده در قرآن

سپس پیامبر ﷺ فرمود: **شش نفرند که خداوند در کتابش آنان را لعنت فرموده است:** کسی که به قرآن چیزی اضافه کند، کسی که مقدرات خداوند را قبول نداشته باشد، کسی که نسبت به عترت من آنچه خدا حرام کرده[1] مراعات نکند، کسی که سنت مرا ترک کند، کسی که غنائم مسلمانان را به خود اختصاص دهد، کسی که به زور بر مردم مسلط شود تا عزیزان خدا را ذلیل و آنان که خدا ذلیل قرار داده عزیز نماید.

....

روایت با سند به سلیم:

۱. شرح الاخبار: ج ۳ ص ۴۸۹ ح ۱۴۱۹.

---

۱. منظور آنست که خداوند اذیت آنان را حرام کرده و هر کس ایشان را اذیت کند مورد لعنت خداوند است.

۹۸

موقعیت شیعه بین مردم

موقعیت شیعه بین مردم

سلیم می‌گوید: به امیرالمؤمنین ﷺ عرض کردم: خاندان من با من قطع رابطه می‌کنند ولی من ارتباطم را با آنان حفظ می‌کنم، و آنان مرا از بخشش‌های خود محروم می‌کنند ولی من به آنان عطا می‌کنم، و دربارهٔ من سخن ناروا می‌گویند ولی من آنان را مورد عفو قرار می‌دهم، و رو در روی من سخن زشت می‌گویند ولی من خودداری می‌کنم.

حضرت فرمود: **مردم را به یاد دارم که برگی بدون خار بودند، ولی امروزه خاری هستند که برگی ندارند!**[1]

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، اکنون چه باید کرد؟ فرمود:**خود را هدف تیرهای آنان قرار ده برای روزاحتیاجت.**

بعد فرمود: شیعیان ما سه گروهند: گروهی به ما نیکی می‌کنند، و گروهی به مردم نیکی می‌کنند، و گروهی دوستان ما را دوست می‌دارند و با دشمنان ما دشمنی می‌کنند. این گروه اولیا و برگزیدگان و حکما و علما هستند. خوشا به حالشان و عاقبتشان نیکو باد.

....

روایت با سند به سلیم:

۱. مناقب امیرالمؤمنین ﷺ، (محمد بن سلیمان کوفی): ج ۲ ص ۱۷۱.

---

۱. همان طور که خود سلیم در سؤال توضیح داده منظور تحمل تیرهای زبانی و عملی مردم است، با این هدف که انسان در دنیا با همین مردم سر و کار دارد و به همین جهت باید رفتار ناروای آنان را تحمل کند.

۹۹

حبیب پیامبر ﷺ کیست؟ علی ﷺ از همه سزاوارتر به پیامبر ﷺ، اسرار امامت نزد علی ﷺ، ذوالفقار با پیامبر ﷺ سخن گفت، ذوالفقار با علی ﷺ سخن گفت، اطاعت ذوالفقار از علی ﷺ، ام‌سلمه از حزب علی ﷺ، خبر از جنگ‌های جمل و صفین و نهروان.

حبیب پیامبر ﷺ کیست؟

سلیم بن قیس از ام‌سلمه نقل می‌کند که گفت: از پیامبر ﷺ در بیماری که از دنیا رفت شنیدم که می‌فرمود: «**دوستم را فراخوانید**». عایشه برخاست و پدرش را صدا زد. وقتی وارد شد پیامبر ﷺ نگاهی به او نمود و سکوت کرد. سپس فرمود: «حبیبم را فرا خوانید». حفصه برخاست و پدرش را صدا زد. وقتی وارد شد پیامبر ﷺ نگاهی به او نمود و سکوت کرد. سپس فرمود: «**حبیبم را فراخوانید**».

ام‌سلمه می‌گوید: گفتم: وای بر شما، آیا نمی‌دانید که دوست و جانشین و وزیر و خلیفهٔ او در امتش و بهترین کسی که بعد از او به جای او قرار می‌گیرد پسر عمویش و پدر دو نوه‌اش علی بن ابی‌طالب است؟

اینجا بود که امیرالمؤمنین ﷺ را با عجله صدا زدند و حضرت به سرعت آمد تا خدمت پیامبر ﷺ رسید. وقتی حضرت او را دید سر بلند کرد و به روی او تبسم نمود و فرمود: **مرحبا به بهترین خلق خدا نزد خدا و رسولش**. برادرم نزدیک من بیا.

علی ﷺ از همه سزاوارتر به پیامبر ﷺ

ام‌سلمه می‌گوید: علی ﷺ نزدیک پیامبر ﷺ آمد و حضرت او را کنار خود نشاند و سر مبارک را در دامان او گذاشت و فرمود: «برادرم، سر مرا در دامان خود بگیر که **تو از همه به من سزاوارتری و در دنیا و آخرت در امور من بر همه مقدم هستی**. تو خلیفهٔ من در امتم و وصی من در خاندانم هستی». سپس وصایایی دربارهٔ علم و ایمان و اسلام به او فرمود.

اسرار امامت نزد علی ﷺ

آنگاه پیامبر و امیرالمؤمنین ﷺ سـرهای خـود را زیـر پـارچـه‌ای بـردند و زمـانی طولانی با یکدیگر نجوی کردند و پیامبر ﷺ اسم اعظم خدا را به علی ﷺ سپرد و فرمود: برادرم، بشارت بده و به شیعیانت و اصحاب برگزیده‌ات مژده بده، که تو نسبت به من به منزلهٔ هارون نسبت به موسی هستی. پس رسالت‌های مرا بعد از مـن ابـلاغ نـما و وصیت مرا ظاهر کن با تأویل قرآن و آنچه نمی‌دانند. **تو خلیفهٔ من بر امتم و وصی من بر خاندانم بعد از من هستی.**

برادرم، **هر کس ولایت تو را بپذیرد ولایت مرا دارد،** و هر کس با تو دشمنی کند با من دشمنی کرده و هر کس از تو اطاعت کند از من اطاعت کرده و هر کس از تو سرپیچی کند عصیان مرا نموده است.

یا علی، هر گاه من از دنیا رفتم و از غسل و تکفین من فارغ شدی، عـبا بـر دوش مَیَنداز تا **هنگامی که کتاب خدا را جمع آوری کنی، همان گونه که حضرت داود زبور را جمع آوری کرد؛** برای آنکه مبادا شیطان در آن چیزی اضافه کند یـا چـیزی از آن کـم نماید.

ذوالفقار با پیامبر ﷺ سخن گفت

سپس فرمود: یا علی، شمشیر را به من بده. عرض کرد: کدام شمشیر را می‌خواهی یا رسول الله، خدا بر تو درود فرستد؟ فرمود: ذوالفقار را.

علی ﷺ ذوالفقار را از غلاف بیرون کشید و بـه دست پـیامبر ﷺ داد. وقـتی چشـم آن حضرت به ذوالفقار در دست علی ﷺ افتاد، اشک از دیدگانش جاری شد و فرمود: **ای شمشیرِ اطاعت کننده!**

ام‌سلمه می‌گوید: خدا ذوالفقار را به سخن درآورد و در پاسخ پیامبر ﷺ عرض کرد: «لبیك یا رسول الله»، و این را سه بار گفت. پیامبر ﷺ فرمود: ای شمشیر، چه کسی تو را

خلق کرده است؟ پاسخ داد: خدایی که قدرت او در آسمان و سلطنت او در زمین و راه او در دریاها و ثواب او در بهشت و عقاب او در آتش است.

سپس فرمود: من کیستم؟ پاسخ داد: تو محمد رسول خدایی حقاً حقاً. فرمود: نامت چیست؟ عرض کرد: ذوالفقار.

ذوالفقار با علی ﷺ سخن گفت

ام‌سلمه می‌گوید: پیامبر و امیرالمؤمنین ﷺ از این منظره خشنود شدند و دوستانی که در آن مجلس حاضر بودند همگی خوشحال شدند. سپس پیامبر ﷺ فرمود: «یا علی، این را بگیر».

امیرالمؤمنین ﷺ ذوالفقار را در دست مبارک گرفت و پیامبر ﷺ فرمود: این شمشیر را با نامش صدا بزن که پاسخ تو را خواهد داد. علی ﷺ شمشیر را صدا زد و او جواب داد و گفت: **لبیك ای برادر پیامبر. لبیك ای وصی پیامبر.**

اطاعت ذوالفقار از علی ﷺ

سپس پیامبر ﷺ فرمود: ای شمشیر، به تو دستور می‌دهم که بعد از من به فرمان علی گوش فرا دهی و از او اطاعت نمایی همان گونه که در حیات من از او اطاعت می‌کردی. پس بشنو و اطاعت کن.

ذوالفقار گفت: «سمعاً و طاعةً یا رسول الله. قسم به خدایی که تو را حقاً به پیامبری مبعوث فرمود، خونِ مؤمن امتحان شده و مسلمان و آنکه به حقیقت دست یافته نخواهم ریخت. گوش به فرمان علی خواهم بود و از او اطاعت می‌کنم همان گونه که در زمان حیات تو چنین بوده‌ام».

اینجا بود که پیامبر ﷺ فرمود: یا علی، ذوالفقار را در غلاف آن قرار ده.

امسلمه از حزب علی؈

امسلمه می‌گوید: آن روز فاطمه و حسن و حسین ﷺ و همهٔ همسران پیامبر و ابوبکر و عمر و عایشه و حفصه در خانه بودند. پیامبر ﷺ در ادامهٔ ماجرا فرمود:

ای امسلمه، برادرم علی را احدی از خلق اذیت نمی‌کند مگر آنکه خداوند او را با صورت در آتش جهنم می‌اندازد و او را دائمی و همیشگی در جهنم قرار می‌دهد، و از او هیچ کار نیکی را نمی‌پذیرد، **اگر چه هفتاد بار در راه خدا کشته شود.**

ای امسلمه، اوست آقای وصیین و امام متقین و **اوست تقسیم کننده آتش و بهشت.** خداوند عزوجل روز قیامت او را بر پل صراط می‌نشاند و او دوستانش را وارد بهشت و دشمنانش را وارد آتش می‌نماید.

ای امسلمه، تو از حزب او هستی و تو از بانوان برگزیده‌ای هستی که اولیای خدا را دوست دارند و دشمنان خدا را دشمن می‌دارند.

خبر از جنگ‌های جمل و صفین و نهروان

پیامبر ﷺ در ادامهٔ کلامش فرمود: او به زودی با سه گروه می‌جنگد که خدا با آنان سر جنگ دارد. همهٔ آنان در آتش هستند. به زودی با «**ناکثین**» مـی‌جنگد کـه پـیروان جمل (شتر) و لشکر آن زن و لشکر شتر هستند. زمـامدار آن جـنگ مـلعون است و راهنمای آن ملعون و یاور او ملعون است. بر حذر باش که مبادا صاحب جَمَل باشی، که شبیه آن در خلقت کشندهٔ شتر صالح است.

سپس فرمود: ولی تو صاحب شتر نیستی، بر تو بشارت و مژده بـاد. امـا هـر گـاه ماجرای جمل را دیدی در خانه‌ات بنشین و پروردگارت را به یاد آور و با زبان و قلبت جهاد نما و در خانه‌ات ساکن باش و مانند جاهلیت اول خود را تزیین مکن و بیرون از خانه میا.

ای ام‌سلمه، به زودی علی با «**قاسطین**» می‌جنگد و آنان قومی هستند که خـلاق و دین ندارند. خدا آنان را لعنت کند و آنـان هـیزم جـهنم هسـتند. سـپس بـا «**مـارقین**» اصحاب نهروان می‌جنگد که خدا آنان را بکشد، و آنان سگان آتش هستند.

....

روایت با سند به سلیم:

۱. العقد النضید والدر الفرید (قمی): ص ۵۷.

فهرست

مقــدمــه

قسمت اول : زندگانی سلیم و تاریخچهٔ کتاب

□ قسمت دوم : بررسی و تحقیق دربارهٔ کتاب سلیم

متن کتاب سُلَیم بن قَیس هِلالی

◻ بخش اول: متن کتاب سُلیم

حدیث ۲

حدیث ۳

حدیث ۴

حدیث ۵

حدیث ۶

حدیث ۷

حدیث ۸

حدیث ۹

حدیث ۱۰

حدیث ۱۱

حدیث ۱۲

حدیث ۱۳

حدیث ۱۴

حدیث ۱۵

حدیث ۱۶

حدیث ۱۷

حدیث ۱۸

حدیث ۱۹

حدیث ۲۰

حدیث ۲۱

حدیث ۲۲

حدیث ۲۳

حدیث ۲۴

حدیث ۲۵

حدیث ۲۶

حدیث ۲۷

حدیث ۲۸

حدیث ۲۹

حدیث ۳۰

حدیث ۳۱

حدیث ۳۲

حدیث ۳۳

حدیث ۳۴

حدیث ۳۵

حدیث ۳۶

حدیث ۳۷

حدیث ۳۸

حدیث ۳۹

حدیث ۴۰

حدیث ۴۱

حدیث ۴۲

حدیث ۴۳

حدیث ۴۴

حدیث ۴۵

◻ بخش دوّم : تتمهٔ کتاب سلیم

حدیث ۴۹

حدیث ۵۰

حدیث ۵۱

حدیث ۵۲

حدیث ۵۳

حدیث ۵۴

حدیث ۵۵

حدیث ۵۶

حدیث ۵۷

حدیث ۵۸

حدیث ۵۹

حدیث ۶۰

حدیث ۶۱

حدیث ۶۲

حدیث ۶۷

حدیث ۶۸

حدیث ۶۹

حدیث ۷۰

□ بخش سوم : مستدرکات احادیث سُلیم

حدیث ۷۱

حدیث ۷۲

حدیث ۷۳

حدیث ۷۴

حدیث ۷۵

حدیث ۷۶

حدیث ۸۲

حدیث ۸۳

حدیث ۸۴

حدیث ۸۵

حدیث ۸۶

حدیث ۸۷

حدیث ۸۸

حدیث ۸۹

حدیث ۹۰

حدیث ۹۱

حدیث ۹۲

حدیث ۹۳

part two:

The Text

[PP. 199 - 729]

Table of Contents

Part one:

Introduction

[PP. 13 - 197]

For the first time, the book rendered to Persian on **1980** by the writer of these Lines: **Ismaiel Ansari**, at Qom. The translation which had been done by reffering to Najaf edition of the book, reprinted for scores of time in last **15 years** in Tehran, Qom and Mashad.

When the three-volume Arabic edition published, it decided to be translated into persian in order to present the latest researches to Persian speaking scholars. The Comprehensive result of the efforts created the present book:

> ***The Arabic Introduction*** *abriged into 200 pages stand as an Introduction of persian version,* ***the text*** *translated entirely, following the same order as the Arabic text in three parts.* ***footnotes,*** *however, is reduced and only the most significant notes has been selected.* ***The documentation of traditions*** *[Hadith] also is given at the end of each tradition seperately and finally the last part devoted to* ***indexes****.*

Hopeing that this work can be accepted as a pace in reviral of **Ahl-Bait** (P.B.U.T) path and hereby the true history offered to right-seekers free from falsifications and prejidices, this translation dedicated to the presence of **Imam Mahdi** (P.B.U.H).

Ismail Ansari
Qadir Eve (Zihajjah 18), 1416
May. 7, 1996

In the name of Allah

Introducing the Book

The book of "**ASRARE ALE MOHAMMAD**" (Mysteries of the progency of Mohammad) is the Persian version of "**Kitab-e Solaim Ibn Qays-e Helali**" (The book of Solaim ibn Qays Helali). Since **1939 (1360AH)**, the original Arabic text has been printed scores of time in Najaf, Bairut, Qom and Tehran. So far, three different editions which Contain some commentaries and researches, also, is published. The latest which has been done by **Shaikh Mohammad Baqer Ansari**, is prepared in three volumes [1472 pages] and published on **1995** by Al-Hadi poblications at Qom.

First volume contains a research concerning on the book and its author, the second presents the text collated with **14** different **manuscripts**, and the third volume is the documentation and general Indexes.

On **1954 (1375AH)** the book of Solaim Ibn Qays translated into Urdu by the late **Shaikh Malek Mohammad sharif shahrasulvi** and published on **1970 (1391AH)**, in Moltan of pakistan.

First Edition

1416 A.H./1996 A.D.

Composed by: *Sheikh Abusadeq Solaim ibn Qays al-Helali al-Ameri al-Kufi*

Translated by: *Ismail Ansari Zanjani Khuyini*

Published by: *Entesharate DALILEMA (Dalilema publications)*

P.B. No. 37135 - 1153, Qom

ASRAR-E ALE MOHAMMAD

A persian version of
Kitab-e Solaim ibn Qays al-Helali
(d. 76A.H./695A.D.)

A Tradition Based History Book
Known as the first book of 1st Century A.H.

Including:
A Research on the book, the author, the text & Supplements.

Translated by:
Ismail Ansari

Dalilema Publications
Qom - Iran